بفضل خالق انس و جان و آفرینندۂ زمین و آسمان فرخ بنیان
تاریخ
گلزار آصفیہ
حسب فرمائش عالیجناب سید رستم علی صاحب در مطبع محمدی طبع شد

تقریظ نوکریز خامۂ فصاحت ختامہ جناب مولوی سید فیض حسین صاحب دام افاضتہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حمد بیحد سزاوار جہاندار یست کہ تواریخ سوانح سلاطین باستان نقطہ از دفتر قدرت کاملۂ وست
وشکر بیعد لایق کردگار یست کہ عطای چاشنی نطق بلسان انسان نمونہ از نعمای شاملۂ او
صمدی کہکشان یک مدّ الف ممدودہ آسمان عظمت اوست۔ ونسر طائر ونسر واقع دو نقطہ
فوقانی قاف قدرت او۔ دہ عقل بدرک یک نکتہ از کنہ ذاتش نپرداختہ وپنج حواس فرشش
جہت بتفکر صفاتش ہوش باختہ۔ ہرچند آفرینش ما مردم ضعیف البنیان بمصداق آیہ
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ برای عبادت اوست مگر چون
سید المرسلین مَا عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ فرمود مارا کی طاقت استیفای طاعت اوست
پس ازین بحر بیکران کشتی عقل نارسا بساحل کشیدہ متوقع امداد ناخدائیست کہ دائم با خداست وذات
عدیم المثالش مظہر صفات کمالیہ رب العُلی است بموجب آفرینش کائنات بودنش حدیث
قدسی لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ دلیلیست ساطع۔ وبعلو مدارجش واقعہ معراج
برہانیست قاطع شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ اجمعین۔ امابعد
عبد ذلیل متوقع رحمت رب جلیل ہرزہ گرد وادی حیرت جاگزین صف نعال اہل جودت سید
فیض حسین بن سید قایم حسین توسن خامہ رامعرکہ صفحہ قرطاس مطلب آرائی جولان میدہد
کہ چون جناب کمالات انتساب درّۃ التاج سلطنت سخندانی گل سرسبز بساتین شیوہ
خوش بیانی سخن سنجی کہ شیرینیٔ کلامش حلوای مغزی رابیمغز انگاشتہ وعبارت طرازیکہ
عذوبت فقراتش دہان سامعہ رابقند نبات انباشتہ بیان فصاحت بنیانش سحبجل

سلطنت خسرو عادل و شهریار باذل که ایوان معدلتش طاق عدالت کسری را شکست

فاش داده و افراط سخاوتش داغ رشک بر دل حاتم نهاده - سرسبزی گلستان طالعش

خار حسد در جگر سکندر شکسته و خوش متاعی حشمت و جاهش در دوکان دارا بسته

فلک بارگاه ظل الله عالم پناه حضرت میر محبوب علی خان بهادر

فتح جنگ نظام الدوله نظام الملک مظفر الممالک آصف جاه

سادس خلد الله ملکه و مد ظله و دام سلطنته و در عهد مدار المهامی

وزیری که لمعات رایش چون آفتاب عالمتاب موجب تنویر عالم و باران عطایش چون

بارش سحاب باعث نشو و نمای نباتات امید بنی آدم - فهم و فراستش از عقل اول

در تعلیم و اجلاس دولتش لایق وساده تحکم حرم تشهیر ارسطو نظیر بنوبه کامبخشی بشیر

فلک پایگاه معطی دلخواه نواب بشیر الدوله اعظم الامرا

سر آسمان جاه بهادر دام اقباله حسن طبع پذیرفت

والحمد لله علی ذالک و چون خواهش تاریخ طبع هم بود + بدین رنگ جلوه شهود نمود

طبع چو شد این کتاب از مدد کردگار

گشته بران اهل عقل و اله و شیدا تمام

از پی تاریخ طبع طبع سخن گوی من +

گفت ببین فقره باغ و بهار کلام +

۱۳۱۸

تمت تمام شد مقبول خاص و عام شد

صورت نمای معانی وگفتار جواهر نثارش جوهر عرض خواه شیرین زبانی وحید جهان خواجه
غلام حسین خان المخاطب بخانزمان خان مرحوم خلف خواجه محمد باقر خان مسیح الدوله
حکیم الممالک که در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علی خان بهادر آصف جاه ثانی معالج خاص بودند
در عصر حضرت منزل نواب ناصر الدوله بهادر آصف جاه رابع در تاریخ حالات سلاطین قطبیه وغیره
وامراء ورؤسای بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد حفظه الله تعالی عن الشر والفساد تا زمان
آصف جاه رابع کتاب گلزار آصفیه تصنیف فرموده الحق که کتاب مسطور نسخه معجون غم زدا و
مرکب مفرح دلکشا است و تا حال همچنین کتابی که مشتمل بر حالات تفصیلی ساکنین بلده باشد
نوشته نشده لاکن هنوز مثل دُر یتیمی که در بطن صدف باشد در کنج اختفا افتاده بود اکرم التجار
سید عالی تبار جناب سید رستم علی صاحب سلمه تعالی زر کثیر صرف فرموده به تصحیح و تنقیح
[illegible] عظمت مآب کرامت انتساب سه شادابی گلشن فصاحت + سرسبزی مزرع بلاغت +
مهر مدار جرائد تکرم + ذی منصب قابل تحشم + یکتا گهر بحر تفهیم + سرخیل سخنوران به تعلیم +
زیب بخش عروس هر هنر + محجوب دبیر چرخ در نثر + جناب میر احمد علی خان صاحب موسوی
دام مجده خلف جناب میر ابو القاسم مرحوم ابن میر محمد حسن خان بهادر مغفور المشهور به میر حسن
صاحب جناب موصوف که جد نواب میر عالم بهادر مرحوم و از طرف جد مادری والد خود وابسته
سرکار عالی است بایطور که خان شیر از صبیه خود منور النسا بیگم را که از بطن ریاض النسا بیگم
صاحبه مرحومه صبیه حضرت غفران مآب بودند به ازدواج میر محمد حسن خان بهادر المشهور به میر
حسن صاحب جد جناب موصوف در آورده بودند - چاپ کنانیدند بمعاینه این سرخوش
باده افتراح و مست صهبای انشراح شده عازم تحریر و تسطیر تقریظش شدم و چند فقره
محقر هدیه ناظران کتاب موصوف نمودم و این کتاب مستطاب در زمان خجسته بنیان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بر ضمائر ارباب کیاست و فراست و شائقین علم سیر و اخبار مخفی و محتجب نماند کہ درین زمان برکت توامان بندگان اعلی حضرت

کتاب گلزار آصفیہ مصنفۂ خواجہ غلام حسین خان المخاطب بخان زمان خان مرحوم کہ دُرّیست نایاب و لولوئیست

خوش آب و جوہریست بیش بہا کہ تعریف آن بی نیاز از اظہار و مستغنی از بیان ست در احوال سلاطین آصفیہ نظام

دولتہ و سلطنتہ الی ادوار الشموس و الاقمار و وزراء ذوو العظمت و الشان و امراء والاہم و اہل مناصب و المجد الشرف

[illegible]ان ذی قدرت و اہل فنون نادر العصر خود و صاحبان خدمت و عہدہ ہای سرکاری وغیرہ ملازمان سرکار عالی آصفیہ

مستند و معتبر بنظر بیامد کہ محتوی بر کماہی حالات کل باشد و علاوہ برین صدہا ذی فہم مشتاق مطالعہ آن متضمن وقائع و تفصیل

احوال تاریخی سرکار بودند در بنولا بحسن اہتمام و سعی موفورہ تصدیق و تصحیح و تنقیح مالک الکلام جناب مولوی میر احمد علی صاحب موسوی

ملقب الصدق مبرور و مرحوم میر ابو القاسم ابن میر حسن صاحب مغفور ابن سید عبد المہدی ابن سید عبد اللہ ابن سید نور الدین

شوستری ابن سید نعمت اللہ جزائری اعلی اللہ مقامہم فی فرادیس الجنان حلیۂ انطباع می پوشد مہیا از ذات و الافضال آنست کہ مطبوع

و مرغوب باریک نظران گرداند۔ دریجا چند سطور در احوال جناب میر صاحب مسبوق الوصف نگاشتن نازیبا

بنظر نیامد بوجہ آنکہ بوجہ اوقات سعی جمیلش کتاب مذکور خلعت زندگی جاوید می پوشد بر ما لازم بلکہ الزم کہ مختصر حالاتش بنگارم

صاحب مسبوق المدح یکی از معززین بلدہ حیدرآباد فرخندہ بنیاد دکن و ہمجد نواب میر عالم مرحوم مدار المہام سرکار

عالی مادری پدر خود از جملہ وابستگان سرکار عالی آصفیہ اند از نسل عالی نسب الاوصاف ہستند و در شہر حیدرآباد دکن

متصل مسجد قتحانہ خود سکونت پذیر اند و جناب معزز از ہمہ علوم با خبر بالخصوص در فن سیر و علم تواریخ بہ بیدل یکتای دہر اند

و نہایت باصفا تالیف ہستند قبل ازین یک تالیف مسمی بجدول شکیات نماز معہ مسایل متعلقہ آن شہرت کلک فیض

آیات شان طراز و مطبوع تمامہ مسلمین ست بل از اعمالش بہرہ یاب و مستفیض اند از آنجا کہ راقم در جمعیت طبع این کتاب

لاجواب کہ تاز عنوان گیتی سربلند و گلدستہ حدیقہ بہار سخن سرسبز و ارجمند صرف کثیر خطیر نمودہ بتازگی شبہا

بر بہار اخبار سلطنت حکایات کہن را جلوہ نو بخشیدہ و اخبار مقدس را خلعت تازہ پوشانید شہنشاہ ذی القدر و الاہم

آیات حضور پر نور را دولتہ و سلطنتہ و دیگر امراء آن آرکین آنکہ منظور نظر کیمیا اثر خود فرمودہ سعی نجیب را صلہ

[illegible] سید رستم علی تاجر کتب

بسم الله الرحمن الرحیم

سبحان الله زهی خالقی که مشت خاک انسان را بحلیهای بوقلمون کمالات بیاراست و زهی صانعی که حیوان ... را
بنطق آشنا ساخته بلالی حمد و ثنای خود پیراست از دریافت حکمتش عقل خورده بین معذور و از ... دیدن
صنعت قدرتش دیده بصیرت کور یکتا که هجده هزار ساز عالم را بیک مضراب قدرت کامله خود ... ت تا
سرود سرایان سحر نقش نغمه توحید سرایند این بیدست و پا را چه یارا که انگشت ادراک بتار قانون ... قدرتش زند

قطعه صانعی که ز کمال عز و جلال + در ثنائیش زبان ناطقه لال + آنکه کنه حقیقتش ... از قیاس و
گمان و وهم و خیال + و هزاران درود نامعدود بر آن صدرنشین خلوت خاص معبود ... نغمه جان بخشش
وحدانیتش در سوسیقار عقل معرفت بین انداخت تا مطربان نغمه پرداز بهدایت لب ... اقرار بیکتائیش
کشانید این هیچمدان را چه طاقت که بلبلان نوای نعت نامتناهیش و آل و اصحاب ... نوازد **قطعه**
بلغ العلی بکماله + کشف الدجی بجماله + حسنت جمیع خصاله + صلوا علیه و ... اله + بر دانایان عالی
... دلان بلند فطنت که بدوربین دیده حق بین سیار حالات ... ت اند مخفی و محتجب نماند

الله تقدس و تعالی تا بندهٔ را از بندگان خاص خود استنباط فرموده بمرتبهٔ سروری و سرداری رساند
ارباب احتیاج گوهر کمالات خویش که مکنون خاطر آنهاست چگونه ببازار عزت خواهند فروخت و تا ضیا بخش
انجمن بهروزی و قدردانی نیابند مصباح آرزو و امید چسان توانند افروخت اجمال این مفصل و تفصیل این
مجمل اینکه درین زمان فرخنده فرجام و ایام خجسته انجام شمع شبستان سروری و سرداری صدرنشین
محفل قدردانی و کامرانی آفتاب سلطنت و معدلت گوهر دریای ابهت و مکرمت بادشاه ذیجاه بلند
آهنگ شیر صفدر معرکه آرای روز جنگ قاتل کشور کفار سرهنگ زبردست اقالیم هفت اورنگ تاج
ستاننده چین و زنگ برآرنده اورنگ خلافت و فرمانفرمای طرازنده سلطنت و کشورکشای خاقان
دین پرور عالم پناه خدیو شریعت گستر خدا آگاه که از فیض جویبار لطف و کرمتش سرابوستان دکن
رشک گلزار ارم و بقطره افشانی سحاب عدلش چمن دین و گلشن دولت و سبز و خرم گشته جهانیان
در ظل ظلیل رأفتش از تاب حوادث روزگار آسوده و مفارق گردن کشان بسم راکب آفتابش فرسوده
عدل معدلت پیرایش اگر از مرکز عالم دایرهٔ رشک معدل النهار کشد سر گردن کشان منار منش را بجاذی
افتادگان قعر چاه ستم چنان سرپنجهٔ عدل تقدیری زند که حدب دستار نخوت سنان لسان آب مساوی
الطرفین نسبت نماید اعنی بادشاه خورشید کلاه انجم سپاه عالم پناه ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده
علیخان بهادر فتح جنگ آصف جاه ادام الله اقباله و اجلاله العالی و افاض علی العالمین بره و احسانه
المتعالی بر سریر سلطنت و دولت روزافزون خداداد موروثی خویش جلوه فرما گشته عالمی را در سایهٔ
عاطفت خود مصئون و مامون دارد **ابیات** بیا ساقیا خرمی ساز کن ٭ و ما دم زمی دور
آغاز کن ٭ طلب مطربان خوش آهنگ را ٭ که سازند طنبور و مردنگ را ٭ به بلبل بفرما غزل سر کند ٭
که هر گل ز گلزار از بر کند ٭ بیارای محفل پی انبساط ٭ که هنگام آمد بعیش و نشاط ٭ بگو نغمه ساز خوش
آواز را ٭ که سازد بهر ساز و مساز را ٭ کهن میکنم وصف آن ذو الکرم ٭ شهنشاه ذیقدر والاهمم ٭

دیباچه کتاب

شهی آنکه از تیغش چارسو ❊ همه یک زبانند در وصف او ❊ نه بی‌حکم او شیر جنبد ز جا ❊ نه پرواز باز آورد از هوا
معدلت آرای که از تهدید عدلش باز و گنجشک در یک آشیانه اقامت داشته نصفت پیرای که از احکام محکمش
شیر و گوسفند در یکجا آب خورده سخاوت چرا پیشه او نشود که واهب بی منت بصفت خود موصوف فرموده
و شجاعت چگونه جوهر او نگردد که مالک قبض و بسط عالم صمصام فتح و فیروزی در قبضه قدرت او نموده تا
زبان را از آب کوثر نشستم نام پاکش بر زبان نبردم و چشم را تا سرمه ادب نکشیدم تصور جمال جهان
آرایش نکردم شعر جوان بخت و جوان اقبال و دولت ❊ جوان عمر و جوان شمشیر و شوکت ❊ حبذا
دارالاماره آن فرمانفرمای عالی مکان و سر خیل پادشاهان زمین و زمان که کرسی نشین عمارات خسروانه
است دلهای صداقت منازل بجای خشت و سنگ وابسته پایه بلند اوست و چشمها بتماشای صفای نگینش
محو دیده حیرت و دل بند از دست آنجا که وزرای صائب تدبیر عالی فطرت و امرای ذی مقدرت والا شوکت
و خوانین کامگار و خان زادان جان نثار با جمعیت سواران و پیاده‌های بار و پلاتنهای آتشبار و
توپخانه جات رعد آثار و شتر نالان و بانداران برق کردار و جزایل برداران شهاب گذار و اهل خدمات
دیگر بسیار بل بحید و شمار در سرکار دولتمدار عالیمقدار آصفیه که ایزد تقدس و تعالی تا قائم جهان و جهانبان
روز افزون دارد معمور کار و بار و مشهور آفاق شد بلی طاق نه رواق اند لهذا این ذره بیمقدار خانزاد
موروثی اضعف العباد خواجه غلام حسین خان المعروف به خان زمان خان خواست تا بچنیکه ستوده
خصال فلک تمثال خیر مآل بلند اقبال احوال خاندان عالیشان و ذکر خانزادان دولت عالیه در آن
ستوده و مربوط باشد بتحریر در آورده برای حصول سعادت دارین و عز و شرف کونین خود بنظر کیمیا اثر
همایون خداوند نعمت نذر گذراند پس این درّ گهربار در سلک نظم و نثر کشید مصرع گر قبول افتد زهی
عز و شرف ❊ و بنسبت نام نامی خاندان والاشان آصفیه این مختصر نافع را **بگلزار آصفیه**
موسوم گردانید شعر غرض نقشی است کز ما یاد ماند ❊ که هستی را نمی بینم بقائی ❊ مگر صاحب دلی روزی برحمت

کند در

کنند در حق این مسکین دعای ما. امیدوار از جناب اقدس کردگار آنست که بملاحظه همایون اشرف اعلای خداوند نعمت هم مشرف گشته درجه پذیرائی یابد و در جای و اثق از مطالعه کنندگان اینکه جای خطا بذیل عطا پوشند و مؤلف را بدعای خیر یاد فرمایند چون بنای قلعه محمدنگر گولکنده و کیفیت معموری و آبادی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد و بعضی اماکن مقدسه و متفرقه و عمارات بلندپایه ستوده منحصر بادراک احوال سلاطین قطبشاهیه دکن ربط تمام دارد لهذا درین مختصر شریک کرده بر یک مقدمه و چهار باب و خاتمه ترتیب نمود وَاللهُ وَلِیُّ التَّوْفِیْقِ وَعَلَیْهِ التُّکْلَانُ **مقدمه در ذکر احوال مؤلف**

باب اوّل در ذکر سلاطین قطبشاهیه انار الله برهانهم و بیان اماکن و بقاع و بلاد و حصون و باغات و عمارات شاهی مثل گوشه محل و چار محل و چار منار و چار کمان و مکه مسجد و جامع مسجد و حمام و عاشورخانهٔ بادشاهی و عمارات دیگر که در عهد ایشان باحداث در آمده اند و کیفیت بنای بلدهٔ حیدرآباد و تبرکات آنجا مانند آثار شریف و قدم شریف و پنجه مبارک شاه و غیره که در آخر باب چهارم مفصل تحریر خواهد آمد مع احوال عرس بزرگان این دیار و غیره **باب دوم** در ذکر احوال سریرآرایان دولت آصفیه نوّر الله مرقدهم از عهد جناب مغفرت مآب نواب آصف جاه و نواب شهید ناصر جنگ و در ورود غازی الدین خان فیروز جنگ و زمان دولت امیرالممالک صلابت جنگ و سریر پیرای حضرت میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی و برخی احوال امیرالامرا شجاع الملک بسالت جنگ و حسین قلیچ خان همایون جاه المعروف مغل علیخان و احوال سلطنت حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه علیهم الرحمت والغفران و بیان فرمانفرمائی و سلطنت آرائی زیبندهٔ چار بالش ریاست نوازنده دیهیم شهنشاهی و خلافت خلاصه خاندان مصطفوی و نقاوه دودمان مرتضوی یعنی بندگان عالی متعالی حضور پرنور ادام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه و سلطنته تا سال ۱۲۵۸ یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری **باب سوّم** در ذکر احوال وزیران و امیران

در ذکر تکلفهای روز دسهره و تکلفات روشنی و آتشبازی شب دیوالی در خانهای در اجهاے
امیران سرکار وغیره و بهار لاله و نافرمان بسنت در باغها و تکلفات رنگپاشی هولی

مقدمه

در ذکر احوال مؤلف عاصی سراپا معاصی مختصری از احوال خویش بعرض میرساند که جدم حکیم خواجه محمد
صابرخان در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصف جاه طاب ثراه و پدرم حکیم الممالک مسیح الدوله
خواجه محمد باقرخان در زمان حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی علیه الرحمة
بمعالجات خاص الخاص و محلات عصمت اختصاص مرشدزاده های بلند اقبال معمور و سرفراز بود
بجاگیر هشت هزار روپیه ذات وغیره از آن جمله موضع بود دیل متصل قلعه محمدنگر گولکنده محاصل
دو هزار و پانصد روپیه بنام اخراجات نوبت و سه صد روپیه ماهوار نقد قدیم و تعلقه موجودات
سپاه وغیره سربلند و مباهی و مشرف بوده اوقات عزیز خویش بخوبی تمام بسر برده بتاریخ نهم
ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و دو صد و سه هجری بعالم باقی خرامید با چهار پسران برادران
حقیقی یکی خواجه عبدالقادر خان دویمی خواجه احمد خان سیومی خواجه غلام حسن خان مشهور بجان
عالم و چهارمی عاصی مؤلف این تاریخ **گلزار آصفیه** خواجه غلام حسین خان که هم نام و هم تاریخ
یعنی از حروف غلام حسین تاریخ تولد عاصی سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری بر می آید معروف
بجان زمان خان بود و یتیم و مدتی در صغر سن بظلم و ستم ناحق اقربا گرفتار مانده سر رشته معالجه حضور پرنور
از ما بنده ها معطل گردید تا اینکه در سنه یکهزار و دو صد و سی و یک هجری خورشید سلطنت و کامرانی
آفتاب فلک کارفرمای و قدردانی جهان مطیع و عالم مطاع حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر
سکندرجاه انار الله برهانه و جعل روضته من ریاض الجنة مرقده و مضجعه که سراپا توجه خود بمطالعه کتب
طب و همگی رغبت والطاف خویش بصحبت حکمای حاذق و به تیاری تراکیب عجیب ادویات غریب
مصروف داشت این ذره بیمقدار را از کنج عزلت و نواری یاد فرموده بباریابی دربار جهان مدار

سرفراز نموده شبانه روز بظل عاطفت خویش بتربیت پرداخت تا رحلت آنحضرت بسرفرازی
تعلقداری دواخانه خاص پدر دولت نوید محل و فرحت محل حاضر بوده بمعالجه خاص و محلات و هر شد
زاده ها معمور و بعواطف سلطانی مشمول بود چون بتاریخ هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و چهل
و چهار هجری روز شنبه بوقت یکپاس روز بر آمده سانحه ناگزیر رحلت آنحضرت بوقوع آمده عالمی
پامال حوادث غم و الم گشت و متعاقب آن نوید جان بخش مژده جلوس میمنت مانوس بادشاه جوان
بخت پیر تدبیر بگوش صغیر و کبیر رسید جان تازه در قالب مرده دمید الحمد لله و المنه که به بذل و نوال
خداوند حقیقی و مجازی عاصی سراپا معاصی معه برادران بخدمت معمولی خود و جاگیر قدیم مورو ثی
سرفراز است او تعالی شانه آن زیبنده فرمانفرمای و کامرانی دولت را تا دوام جهان و قیام جهانیان
بل زمین و آسمان بعمر خضری و حشمت سلیمانی ممتاز فرموده روز بروز بل آناً فاناً در ترقی و تزاید داراد
آمین آمین آمین **باب اوّل** در ذکر سلاطین قطب شاهیه یعنی سریر آرایان قلعه محمد نگر گولکنده
و بلده حیدر آباد از زمان سلطان قلی قطب شاه تا آوان سلطنت ابو الحسن تانی شاه که خاتمه سلسله
قطب شاهیه است و انتقال نمودن حکومت از خاندان ایشان بخاندان تیمور صاحبقران کورکان

ذکر سلطنت سلطان قلی قطب شاه

مولدش قریه سعد آباد از مملکت همدان است در بیست سالگی از تسلط قوم قرا قوینلو بلکه تسلط امیر حسن بیک
آق قوینلو انقراض دولت قرا قوینلو گشت) و رسیدن اذیت از برادران مخالفت ملک و مقام بهمراهی
عموی خویش امیر الله قلی بیک با اسپان عراقی در بلده محمد آباد بیدر آمده منظور نظر خاقانی سلطانی
سلطان محمود بهمنی گشته شانزده سال در فدویت و جان نثاریش دقیقه از دقایق فروگذاشت
نکرده بخدمت تحصیل پیشکش قلعه گولکنده که بنای خام بود و یکی از راجه های متوسل راجایان بیجا نگر که
پای تخت کفار بوده با ده هزار پیاده مقرر و مقام داشت مفوض گردید صاحب تاریخ قطبشاهی مینویسد

کہ بوقت آمدن سلطان قلی بسوی دکن شاہ نور الدین نعمت اللہ ثانی قدس اللہ سرہ العزیز فرمودند کہ ای سلطان قلی منتظر باش کہ از بارگاہ احدیت قطری از اقطار ہندوستان بتو واولاد تو حوالہ کردہ اند و دست خود برسر وکتفش مالیدہ چند اشرفی از زیر سجادہ برآوردہ باو عطا کردند کہ این اول فتوح است بامید برو چون سلطان محمود بہمنی بقول صاحب قطب شاہی در سنہ نہصد و دہ ہجری لبیک اجابت امر الٰہی گفت وصوبہ ہای دکن مثل صوبہ بیجاپور و احمد نگر وایلچپور سر برآرای نمودند سلطان قلی نیز حسب الاستدعای امرا وخوانین خود عروس سلطنت را در قلعہ گولکنڈہ بہ آغوش کشیدہ بزور بازوی شمشیر خویش مملکت دکن از قلعہ مذکور تا دریای شور جانب شرق قلعجات بسیار بتصرف خود درآوردہ وباکفار جہادہا کردہ کلمہ طیبہ درین مملکت تلنگانہ کہ کفرستان زمانہ بود وہرگز بوی اسلام بمشام ساکنان اینجا نرسیدہ جاری ساخت وبتخانہای بسیار و معابد کفار منہدم کردہ مساجد ومعابد بنا نہادہ موذنان خوشنوا جابجا مقرر نمودہ شعار عبادت معبود حقیقی قایم گردانید وقریب شصت سال بہ ملک گیری پرداختہ از سرحد گولکنڈہ تا دریای شور شرقی قلعہ پانگل و مچھلی پٹن وراجبندری وراجکندہ وکوبل کنڈہ وکونڈبیر وکونڈپلی وویلور وغیرہ ہفتاد قلعہ رفیعہ کہ در واہمہ نگنجد در قبضہ اقتدار خود درآورد وبر قلعہ نلکنڈہ وکوبل کنڈہ باچہار جوان رستم جگر بزور بازوی قوت اسلام دہ ہزار پیادہ ہای کفار را طعمہ تیغ بیدریغ نمودہ حاکم آنجا را کہ ہری چندر نام داشت در قفس آہن مقید کردہ بالای کوہ قلعہ مذکور بجای بتخانہ مسجد بنا ساختہ خطبہ اثنا عشری در تمام مملکت خویش جاری فرمود وہمیشہ میگفت کہ (از دیگر کتب تواریخ ترویج مذہب امامیہ بعد شیوع خبر جلوس شاہ اسمعیل صفوی در ملک ایران بوضوح پیوندد وجلوس سلطان قلی بر سریر فرمانفرمای ملک تلنگ سنہ ۹۱۸ است) کہ من این مقدمہ را پیش از جاری کردن شاہ اسمعیل صفوی خطبہ اثنا عشری را در مملکت ایران بعمل آوردہ ام کسی نداند کہ من تتبع آن شاہ مغفور کردہ باشم

آخر العهد در سنه نهصد و پنجاه هجری باغوای جمشید خان پسر خود بدست میر محمود نامی محمود که در علاقه کوتوالی بود و همواره بخدمتش میرسید بنیت و دو زخم کاری در عین نماز عصر خورده بدرجه شهادت که از مدت مدید کمال آرزو داشت رسید در عهد سلطان قلی قطبشاه مسجد جامع قلعه محمد نگر و بنای پخته حصار بالای کوه قلعه مذکور تعمیر یافت و در زیر قلعه گولکنده مذکور بنای عمارات و دکاکین در آورد و امرا و خوانین و رعایا و برایا و سپاه وغیره را حکم کرد که هر یک بقدر مقدور خود عمارات و بقاع تیار نمایند طراحان چابک دست در یک ضلع عمارات شاهی و حمام و مسجد جامع و عاشورخانه طرح داده باتمام رسانیدند و مسجد که بالای قله کوه قلعه مذکور است بنای محمد شاه بهمنی است که در عهد دولت خویش دریجا سفر و مقام چندی کرده احداث نمود همدا سلطان قلی بجهت مقیم و مسافر حجامان بی اجرت و لنگهای حمام از سرکار خویش مقرر فرمود و در لنگر فیض متصل قلعه مذکور که از محدثات اوست مدفون گردید هنوز گنبدش موجود است ایام سلطنتش شصت سال بوده از آن جمله شانزده سال در نیابت سلطان محمود بهمنی بسر برده و چهل و چهار سال بنفس نفیس خود لفرمان روای تلنگانه اشتغال داشت و سنش از نود سال رسیده بود شش پسر و چهار صبیه اش بودند یکی حیدر قلی که همراه پدر جنگها کرده بعقبی خرامید دویم قطب الدین که موسوم بولی عهد بود جمشید خان میل در هر دو چشم او کشید بعد چندی در گذشت سیوم یار قلی جمشید خان که نهایت سفاک بوده چهارم عبد الکریم دیوانه در زمان محمد قلی قطبشاه فوت شد پنجم دولت خان که در قلعه بهونگیر اقامت داشت ششم ابراهیم مرزا که ذکرش خواهد آمد

ذکر سلطنت جمشید قطبشاه بن سلطان قلی قطبشاه

چون میر محمود سلطان قلی قطبشاه را بدرجه شهادت رسانید فوراً نزد جمشید خان که پابزنجیر در قلعه مقید بود رفته اندر اخلاصی داده از آنجا بمنزل قطب الدین ولیعهد آمده میل در چشمانش کشیده جمشید خان را به سریر سلطنت نشانید اعیان دولت و خوانین امرا و سپاه طوعاً و کرهاً با او بیعت کردند و او در صدد تربیت

و استمالت رعایا و برایا پرداخته مجموع را مطمئن و مسرور گردانید و همواره با بادشاهان اطراف و جوانب
جنگهای معصوبه نموده بعزم مقابله و محاربه با ملک قاسم برید بکولاس رفته قلعه مستحکم سه قلّه کوه باهتمام
جگدیو راو نایکواری قلعه کلنده تیار کنانیده مصدر جنگهای مردانه گردید و ملک برید را که بسببی نزد
ابراهیم عادلشاه بیجاپور محبوس شده بود چون رجوع به جمشید خان نمود بزور بازوی شمشیر خود اسپ
صباح الخیر نام و فیل کوه تمثال چنچل را که مشهور آفاق بودند با دیگر فیلها معه ملک برید از عادل شاه
مذکور گرفته از سرنو قلعه محمد آباد بیدر و سلطنت آنجا بملک برید ارزانی فرموده روانه نمود و قلعه میدک
و حسناباد و نیز این کهیره را در جلدوی این نوازشها پیشکش ساخته ضیافتهای شاهانه بر مقام بیدر لعل
آورده جواهر اعلای عصر بهیئه ضمیمهٔ پیشکشها گردانید بعد سعی موفوره در ملک گیری و سپاه پروری چندی
در عیش و عشرت چون مشغول گشت از حدّت می خوشگوار مزاج از اعتدال بر آمده بعارضه سرطان در سنه
نهصد و پنجاه و هفت هجری در گذشت و در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش هفت سال کسری بود

ذکر سلطنت چندروزه سبحان قلی بن جمشید قطب شاه

چون جمشید شربت ناگوار موت را خوشگوار نمود اعیان و اکابر جمع شده فیمابین مصلحت کرده سبحان
قلی را که هفت ساله بود بر تخت نشانیدند و اختلاف در میان امرا و خوانین بوقوع آمد جگدیو راو نایکوار
معه دیگر نایکواریان قلعه محمد نگر تجویز نمودند که دولت خان را از قلعه بهونگیر بر آورده بر تخت سلطنت
نشانند که سبحان قلی بخودی خود لعهده سلطنت نمیتواند پرداخت مادرش سیف خان عین الملک را که از
جمشید قطبشاه رنجیده با حمد نگر رفته بود طلبداشته مختار کار و بار سلطنت گردانید از همیننجا جگدیو راو
بجیر خان وغیره که رکن سلطنت جمشید بودند زیاده برهم شده دولتخان را از قلعه بهونگیر بر آورده چند
قلاع دیگر نیز بدست خود در آورده مصدر فسادها گشتند آخر عین الملک شکست فاحش بانها داده
دولت خان را باز در قلعه بهونگیر مقید ساخت چون عین الملک خواست که امرای قدیم را برانداخته

اعیان خود را معمور کارها سازد نایکواریان و امرا و خوانین مجموع اتفاق کرده خواستند که شاهزاده
مرزا ابراهیم را که در قلعه دیورکنده بتجویز پدر خود سکونت داشته بود طلبیده بر سریر سلطنت نشانند و آواز
آنجا از اندیشه جمشید خان برادر خود که دشمن جانش بود مع سید جی و حمید خان رفیقان صادق
خویش خود را نزد قاسم برید رسانید در آنجا نیز برادر قاسم برید خاتجهان خواست که مرزا ابراهیم شهزاده
را گرفته حواله جمشید و قطبشاه نماید چنانچه کلید قلعه مبارک و چهل سلسله فیلان خاصه اش از مرزای مذکور
بزور گرفت و در قصد گرفتنش سعی نمود شاهزاده مذکور لاچار از آنجا بدنامی خود برآمده خود را بهزار
جانبازی از صدمات راه زنان کفار که در اثنای راه بنزاراده گرفتنش و رسانیدنش بجمشید
قطبشاه برای نفع خویش داشته بودند نزد رامراج والی بیجانگر که سر فتنه ارباب کفر و ظلام بود در سانید
او نظر براینکه در سوابق ایام نوکر سلطان قلی قطبشاه پدر مرزا مذکور بود باعزاز و اکرام تمام مقدم
او غنیمت انگاشته مدت هفت سال نزد خود داشت و درین عرصه نایکواریان و امرای قلعه محمد نگر گولکنده
عرایض متواتر فرستاده خواهان ورود مقدمش گشتند او از بیجانگر بصلاح رفیقان مذکور متوجه قلعه
محمد نگر گردید هر چند رامراج بمخالفت پیش آمد که سپاه داده در آنجا نگه همراهی بذات شاهزاده سپرد که الفت
بسیار باو داشت سودمند نشد و نیز گرفتن سپاه رامذکور برای کمک خود پسند خاطر نگشت بذات خویش
با چند سواران همراهی روانه قلعه مذکور گردید هر گاه خبر ورودش بمقام کهنپوره رسید جگتپراو و غیره نایکواریان
دفعتاً بمنازل بحری خان و غیره که سوا افغان سبحان قلی بودند رفته سر اینها از تنها جدا کرده در قلعه
گردانیده سبحان قلی را مقید ساخته حقیقت حال بشاهزاده مرزا ابراهیم ارسال ساختند و عین الملک
از ترس شاهزاده مذکور و برهمی کار سبحان قلی بطرف احمدنگر شتافت اگرچه در باب استمالت خود مانند دیگر امیران
طمانیت نامه شاهی درخواست نمود منظور خاطر نشده جواب صادر گشت که بعد جلوس البته بمناسبت وقت
بعمل خواهد آمد او بالکل مایوس شده در اثنای راه اکثر دهات سرکار پتالان در آورده روانه آن سمت گردید

پس

پس روز دوشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و پنجاه و هفت هجری سریر سلطنت بدر را زیب و زینت تازه بخشید

ذکر سلطنت ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه بر تخت فرمان روائی جلوس فرمود امرا و خوانین سپاه و سایر نوکران قدیم و جدید پدر را بافزایش مراتب و مناصب سرفراز کرده علما و فضلا و رعایا و برایا و سپاه را بانعام و اکرام مسرور ساخت و جا بجا فرامین استمالت فرستاده خاطرجمعی کلی نمود و همواره با پادشاهان همعصر دکن موافقت و مصالحت و گاهی معارضت و محاربت نیز بعمل آورده تا دریای شور شرقی آنچه که قلاع و بقاع و پرگنات باقی بودند بتصرف خود در آورده خان اعظم مصطفی خان را که سید بزرگ منش بود پیشوای دولت خویش گردانید و در محاربات باتفاق ابراهیم عادل شاه بیجاپور و حسین نظام شاه احمدنگر و عماد شاه برار و برید ممالک علی برید بر سر رامراج والی بیجانگر رفته مملکت سیر حاصل دوازده کرور هون که نرخش در آن ایام فی هون شش روپیه بود از تالکوته که بر لب دریای کشنا ست گذشته بجنگ پیوستند و از رزمگاه تا بلده بیجانگر که ده کروه فاصله دارد سه لک مردم با رامراج بقتل رسیدند و بیجانگر بتاراج در آمد و ابراهیم عادل شاه و ابراهیم قطب شاه قلاع و بقاع و بلاد خودها که در تصرف رامراج رفته بودند بحیطه اقتدار خود کشیده متصرف گشتند و اقربای رامراج نرکنده را قرارگاه خویش ساختند و تمامی اماکن و قلاع بتصرف هر دو پادشاه در آمد و باشتاب خان و دیگر بهادران و والیان قلعه ورنگل نیز جمعیت شایسته با سرداران جنگجو و سپاه حمله جو فرستاده جنگها کرده بسیار اماکن و قلاع ایشان بدست آورد و همشیره حسین نظام شاه والی احمدنگر را بتجویز مولانا عنایت الله که وکیل مطلق و پیشوای دولت او بود بازدواج خود در آورده محاربات را بمصالحات و خویشی پرداخت و همواره بجزئیات و کلیات امور سلطنت بذات خود متوجه بوده در ترفیه حال سپاه و رعیت چنان می پرداخت که مزیدی بر آن متصور نباشد و بدریافت اخبار تمامی ممالک متصرفه آن قدر توجه داشت که اگر کسی در اثناء راه یا در خانه خود سخنی میگفت فورا با و میرسید و در سفر و حضر اهل

فضل و کمال همواره همراهش می بودند و همیشه صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اهل علم میداشت و خود مسایل عقلی و نقلی از ایشان تحقیق می فرمود و هیچ معرکه شکست بر لشکرش نه افتاد و عدالت بمرتبه بوده که اگر ضعیفه با طشتی پر زر از سر جا که میرفت بسلامت میرسید دزدان و قطاع الطریق را یارای عمل زشت و دزدی نبوده هر چند مردم تلکانه در فن دزدی بی مثل اند نام دزدی بر زبان خود هرگز نمی آوردند تا به دزدی چه رسد و از هیچ کس چیزی فوت نمیگشت از قلعه گولکنڈه تا کنکوٹ و راجبندری و کونڈبیر تا دریای شور شرقی در تحت حکمش بوده و در عهدش عمارت قلعه گولکنڈه یعنی حصار که عبارت از شهر پناه باشد به تیاری در آمد کیفیتش اینکه چون ابراهیم قطب شاه از منازعت راجها و بادشاهان اطراف فارغ البال گردید خان اعظم مصطفی خان بعرض رسانید که در اطراف و جوانب ممالک محروسه سرکار دشمنان و مخالفان صاحب شوکت بسیار اند و همواره هر سال بواسطه مصالحت و محاربت همه جانب نهضت واقع میشود و بنای حلیه دار السلطنت گولکنڈه قسمی که باید و شاید استحکام ندارد و صلاح آنست که دراندک روزی حصاری که شهر پناه قلعه باشد اگر بفرمایی حکم شود از سنگ و چونه تیار نماید که دست هیچکس از مخالفان و معاندان بدامنش نرسد چیست معروضه اش حکم تیاری حصار لصدور در آمد چنانچه در عرصه سه ماه بخرچ بست لک روپیه رایج الوقت حصار قلعه مذکور که دورش هشت هزار درعه و چهار صد برج سه چبوتره با هشت دروازه آهنی و خندق دشوار گذار تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است حیرت نمای چشم نظاره کیانست باتمام رسانید و پل دریای موسی نیز بسبب تعشق شاهزاده مرزا محمد قلی که بر حسن جانفزای بهاگمتی طوایف میل کلی داشت تیار گردید حقیقت آن اینکه شاهزاده مذکور بر طبق عادت معهود که بواصلت خفیه لذت بسیار میدید همواره بوقت شب از قلعه محمد نگر پنجانه طوایف مذکوره در موضع چچلم که آبادی بلده حیدر آباد بر زمین همون موضع واقع است آمد و شد میداشت روزی موسم باران موافق معمول خود بوقت شب قصد نموده چون بر سر دریای موسی رسید و دید که طغیانی آب از حد

زیاده است که فیل نه دهنی کوه پیکر نمیتوانند قدم اندر و نش گذارد فوراً در جذبهٔ عشق و محبت اسپ سواری خود
خود را بی اندیشه در تلاطم و تموج آب انداختند و بزور حفظ حافظ حقیقی بسلامت بر آمد هرگاه این خبر
خفیه نویسان بعرض سلطان رسانیدند نهایت متفکر شده سجدات شکر الهی بجا آورده فرمود که پل مستحکم
بالای دریای مذکور پیش از رسیدن موسم برشگال تیار سازند و یک لک روپیه از خزانهٔ عامرهٔ خویش
بداروغهٔ عمارت داد چنانچه بخرچ نود و شش هزار روپیه پل مذکور پیش از چهارده سال از آبادی بلده
حیدر آباد باحداث در آمد تتمهٔ چهار هزار روپیه را حسب الامر سلطان طعام لذیذ پخته بالای همون پل
بفقرا و مساکین وغیره خورانیدند طولاً دو صد ذرعه عرضاً دوازده ذرعه ارتفاعاً چهارده ذرعه با بیست
و دو رواق که یکی از آن مسدود است و همیشه یکی از فقیران مسافر در آن رواق مقیم میباشند تا حال
موجود تاریخ بنایش شخصی این بیت گذرانیده پانصد اشرفی صله یافت شعر تحت او گذر دیا و بر او گذریم
ازین سبب شده تاریخ او گذر که ما عدد ش نهصد و هشتاد و شش میشود و بعضی صراط المستقیم هم گفته
اند که فیما بین هر دو تاریخ تفاوت پنجسال است گویند پل دریای گومتی در بلده جون پور و این پل هر دو
در یکسال باحداث در آمد و نیز باغ ابراهیم شاهی متصل قلعه مذکور و باغ گلشن اندرون قلعه و لنگر
دوازده امام علیهم السلام و تالاب حسین ساگر باهتمام حسین شاه ولی صاحب قدس سره که اولاد حضرت بنده
نواز گیسو دراز اند و داماد پادشاه هم بودند تا حال دروازهٔ مکان آنحضرت متصل کهڑکی بهوره بکبوتر خانه
حسین شاه ولی صاحب مشهور و موجود است و تالاب ابراهیم پٹن و آبادی قصبه ابراهیم پٹن مذکور و کبته
کنکور و کبته موضع بود و پل و تالاب قصبهٔ نرساپور و کالاچبوترهٔ قلعه و مساجد و مدارس دیگر همه در عهد آن
پادشاه بتعمیر در آمد اما درین زمان آب دریای عجیبی که موسوم بزبان مردم اینجا سانگل است کبته بود و پل را
گذاشته از پهلوی دیگر جاری گشته بود و کبته معطل مانده تا اینکه در سنه یکهزار دو صد و بیست و یک هجری
میر ابو القاسم موسوی شوشتری المخاطب بمیر عالم وکیل مطلق و مدار المهام سرکار دولت مدار

خدیو حق آگاه نواب سکندر جاه بهادر نور الله مرقده گفته دیگر بالای دریای عیسی مذکور احداث نموده
معمور کار ساخت انشاء الله تعالی مفصل کیفیت آن در ذکر احوال سلطنت رفیعه آصفیه بتحریر خواهد آمد
ونیز کیفیت تیاری درگاه کوه مبارک وشروع بنای عرس آنجا که بتاریخ هفدهم شهر رجب المرجب
پنج گروهی بلده حیدرآباد جانب شمال هر سال بظهور می آید احداث این مقدمه هم در عصر سلطان ابراهیم
قطب شاه است مفصل در اواخر این باب قلم حقیقت رقم مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه همواره
تاجران از همه جانب باسر انجام تحف وهدایای عجیب وغریب وبلاد وامصار در سرکار سلطان مذکور می آمدند
وآنچه از ایشان در سرکار خرید میشد وجه قیمتش همون وقت عنایت میگشت وایشان خلعتها یافته خوشحال
میرفتند وخوان نعمتش همیشه با اطعمه گوناگون وحلویات ولوزیات وفواکهات رنگارنگ بر سر خلایق گسترده
می بود که خلقی بهره مند میشدی ومیرفتی بقول اینکه شعر ادیم زمین سفره عام اوست + برین خوان یغما
چه دشمن چه دوست + معهذا تبرک نعل صاحب که لشب دهم ماه محرم هر سال با انبوه لکوکها خلق الله
وقنادیل سپید وشماره آفتابیهای کار ابرک وبرنجی وطلائی ونقرئی بسیار ومشعلهای طولانی که بزبان
مردم این دیار حیدرآباد به دیوتی مشهور است زیاده تر از قیاس بر می آید آنچنان سواری که
عقل در حیرت میباشد باوجودیکه هر سال می بینند واهمه ومنتها کار نه میکند چرا که سال بسال رو بافزایش
دارد بدون تائید غیبی ایزدی قلوب مختلفه خلایق بریک جانب وبریک حال صورت نمی بندد هم در عهد
سلطان ابراهیم قطب شاه از بیجاپور در قلعه گولکنده آمده حقیقتش اینکه خود سر مبارک جناب
سید المرسلین خاتم النبیین صلوات الله سلامه علیه وعلی اولاده الکرام واصحاب العظام که بوقت جنگ
کربلا بر بلا بر سر مبارک جناب ابا عبد الله الحسین علیه السلام بود هلال نبی اورا در زبان عجم
نعل گویند دران معرکه از زخم شمشیر اعدا جدا گشته دست بدست بامتداد مدت بدست یوسف عادلشاه
بیجاپوری در آمد وبعد استحقاق بسیار بنهایت تعظیم وتکریم بترکیب اسم الله از صندل بر طبق معروضه

عقلای آنوقت تقیه کرده در عشره محرم الحرام استاد میکردند تا مدتی برهمین طور گذشت بعد انقلاب
دولت عادلشاهیه نوبت بنوبت بدست ابراهیم قطب شاه در رسید او نیز در قلعه محمد نگر گولکنده در عشره
محرم هر سال استاد مینمود چون نوبت سلطنت بسلطان محمد قلی قطب شاه رسید و آبادی حیدرآباد هم
بعلو مرتبه گشت او علم مذکور را در بلده مسطور موافق معهود استاد میکنانید و همین طور کیفیت مرقومه از
استاد که مجاوران بمواهب سلاطین عادلشاهیه و قطب شاهیه دارند باثبات رسیده اما در عهد میمنت
مهد حضرت غفران مآب اعنی میر نظام علیخان بهادر فتح جنگ نظام الدوله آصفجاه ثانی از جانب خلافت
سپه سالار یار وفادار رستم دوران وزیر الممالک ارسطو زمان فرزند ارجمند مرتبه بلند جگر گوشه
بجان پیوند بسعی نوازش علیخان بهادر خانسامان که رشید التخلص میکرد و اعجاز احمدی و روضة
الشهدا بزبان اردو و دیگر کتب از خان مذکور تصنیف شده مشهور آفاق اند مکانی متصل کمان سمت شمالی چار
کمان بلده مقرر شده استاد میکردند تا حال همونجا قایم است صحن مکان سابق بسیار تنگ بود چنانچه عاصی
مؤلف نیز بچشم خود دیده امین الملک بهادر برادر امیر الامرا امیر الملک بهادر مدار المهام سرکار زمین از علاقه
خویش داده صحن مکان مذکور وسیع نمود و از سرکار حضرت غفرانمآب جاگیر حاصل و نوبت و گهڑیال و ماهی و
مراتب مقرر شد الحال در عهد حضرت بندگان عالی مدظله العالی ماشئی زاید نذر و نیاز و خود منتها العمل می آید
و بدستور معهود هر سال الشب دهم محرم سواری مبارک علم مسطور به کمال تزک و طمطراق غیبی بر می آید و حسب حکم
جهان مطاع حضور پرنور به برداریندگان علم مذکور شرف صدور یافت که سواری علم مذکور را سوای راسته
کلان معمولی الطاف به راسته دیگر نبرند که بی ادبیست هر کس که اعتقاد داشته باشد در اثنای راه حاضر
شده نذر و نیاز گذرانند لهذا از راسته چار کمان بعد فراغت از نذر و نیاز بادشاهی عاشور خانه
نذر حضور پرنور زیر دولتخانه پنج محله و نذر مهاراجه بهادر در جلوخانه مکانش گرفته بر راسته تالاب و اینوار
چوک از زیر بنگله دولتخانه قدیم حضور بجانب بیرزال که عقب مکان راجه راو رنبها جیونت بهادر است

و علم مذکور از قدیم علاقه باو دارد داخل شده تا چهار گهڑی توقف می نماید و تا بودن علم مذکور در خانهٔ پیرزال
مذکوره آنچه که نذر و نیاز مخصوص از نقدی و رخت های طاش و بادله و ساده باشد همه مال معاش سالیانه
پیرزال معهوده مسطوره است مجاوران را در آن دخلی نیست اگرچه پیرزال خود قضا نمود اما بطناً بعد بطنٍ عادت
معهود همچنین جاری است و آن پیرزال سیده بوده که خدمت علم مبارک از قدیم تعلق باو داشته بود
و بسبب بودن ماهی و مراتب در سواری علم النعل صاحب حسب الحکم حضور پرنور اینست که اکثر مردم علمهای بزرگ
مانند و شبیه علم مذکور در عین هنگامه و کثرت سواری برمی آورده مغالطه لاکر کما خلقت خدا نذر و نیاز میگذرانند
لهذا جناب حضرت غفران مآب فرمودند که سواری مبارک ماهی و مراتب همراه دارند که رفع مغالطه شود چنانچه
همون دستور جاری و بحال است القصه چون مزاج سلطان ابراهیم قطب شاه از دیدن تمثالهای گوناگون
و صور مختلفه رنگارنگ اصنام بیجان از جواهر و طلا و نقره وغیره که رام راؤ برهمن از تسخیر ولایت کفار دکن
آورده بود از منهج اعتدال منحرف گشت و فغتاً تپ محرقه عاید حالش گردید و تدبیر اطباء حاذق از تقدیر
موافق نشد بتاریخ بست و یکم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری بعد نماز عصر از دار فنا
بدار البقا شتافته بجنت خرامیده در لنگر فیض مدفون گشت مدت سلطنت او سی سال و نه ماه و عمرش
به پنجاه و یک رسیده شعر جهان ای برادر نماند بکس ٭ دل اندر جهان آفرین بند و بس ٭ اولادش
شش پسر بودند که ارشد اولادش سلطان محمد قلی قطب شاه است که ذکر خیرش می آید ان شاء الله تعالی

ذکر سلطنت محمد قلی قطب شاه بن سلطان ابراهیم قطب شاه بن سلطان قلی قطب شاه

چون ابراهیم قطب شاه رخت هستی بسفر نیستی بربست امرا و خوانین و جمیع ارکان دولت خلف الصدق او ابوالفتح
سلطان محمد قلی را بر سریر سلطنت موروثی نشانیده چتر شاهی و افسر فرمان فرمای بر سرش فشر
و مباهی گردانیدند بمقتضای قطعه همه نقد گیتی نثار تو باد ٭ عروس جهان در کنار تو باد ٭ چون او

بر تخت خاقانی نشست ارکان دولت و اعیان حضرت و علما و فضلای شریعت را بانواع عنایات
بادشاهانه و الطاف خسروانه پرداخته ممتاز فرمود و جناح رحمت بر مفارق بنی آدم بگسترانیده ابواب شفقت
و احسان بروی خاص و عام کافهٔ انام کشود و جمهور رعایا و برایا و سپاه وغیره در مهد امن و امان با مرفه الحال
و فارغ البال می آسودند و قواعد عدل و انصاف بنوعی بشید گردید که بنای ظلم و ستم منهدم گشت قطعه
نکردی هیچکس از ظلم فریاد ٭ قبای گل نگشتی پاره از باد ٭ بجز مطرب کسی رهزن نبودی ٭ بجز شانه
کسی بجز سوزن نبودی ٭ الغرض امرا و خوانین را و امیر شاه میر را که سر حلقهٔ امیران دولت بوده و برای
تسخیر قلعهٔ نلدرک بموافقت سپاه نظام شاهیه مامور شده بود بتشریفات شاهانه معه اسپان بزینهای زر و
نقره سرفراز فرمود و هرگاه مکتوب اتحاد اسلوب از جانب ابراهیم عادل شاه بیجاپوری در باب
عدم تسخیر قلعهٔ مذکوره مفتوح نه نمودن آن بنهایت الحاح رسید ترک محاصره فرموده ولایت کاکن و
ناکاوی وغیره مفتوح ساخته مراجعت نمود و علی خان لر را که مصدر نمک حرامی شده بود بسزای
کردارش رسانید و جشن طوی مناکحت خویش با عفیفه دختر امیر شاه میر چنان بعرصهٔ شهود آورد
که حیرت افزای چشم نظارهٔ کیان گشت و بکمال تجمل و انواع شوکت و حشمت همشیرهٔ خود را در ازدواج
ابراهیم عادل شاه در آورده بودند بهجت و سرور بگوش ساکنان نزدیک و دور رسانید القصه چون
سلطان محمد قلی قطبشاه دار السلطنت محمد نگر گولکنده را فراخور جاه و منزلت خویش ندید و در
محاصره حصارش گنجایش سکونت امرا و خوانین و سپاه نیافت در فضائیکه نمونه از میدان خلد
برین است بنای بلدهٔ حیدرآباد که از قدیم مافی الضمیرش بود مسلم کرده در ساعت مسعود و زمان محمود بمعماران چالاک دستور
فرمود که دست بدست بنای شهر مشتمل بر چهار بازار و بر سر هر چهار بازار طاق و رواق با چهارده هزار دکاکین و ایوان سازند
و دوازده هزار محلهٔ متساوی الاضلاع با احداث در گاه و عمارت دولت خانه شاهی و دروازهٔ عالی و
دار الشفا و مساجد پاکیزه علیحده و جلوخانه و نقارخانهٔ شاهی و کارخانه‌ها و کارخانجات و صفه‌ها و قصرها برای اهل خدمات

وجامه خانه و تنبول خانه و سلحه خانه و مطبخ خانه وغیره و مسجد جامع و عاشورخانه عالی همه تعمیر در آرند
حسب الحکم والا معماران طراح و داروغهای عقلا چهار طاق جلوخانه که مشهور بچار کمان است غربی
را دروازه دولت خانه عالی و شرقی را نقارخانه شاهی مقرر نمودند و در وسط جلوخانه حوض مدور
ساختند و سه در و تخته بازوی را که دروازه عبادت از آنست از چوب ساج که بهندی ساگون نامند
تیار کرده بالایش از چوب صندل و عاج نقش و نگار آراستند و قبه ها و میخهایش که عبارت از
آهن جامه است همه از طلای احمر خالص نمودند و پرده زربفت همیشه بر در دولت کشاده میداشتند
و بالای نقارخانه به پنج وقت نوبت نواخته دمامه و نفیری دمیدند و متصل طاق جنوبی مسجد جامع متصل
در پهلویش حمام پاکیزه کلان که درین زمان بسبب کهنگی فراش خانه سرکار است بکمال لطافت و طهارت
طرح نمودند و قصرهای علیحده مثل چندن محل و گگن محل وغیره برای نشست جاگیرداران و بارگیران
و سلحداران و امرا و خوانین تیار ساختند و چنان مقرر بود که ده هزار بارگیر و سلحدار هر روز و شب برای
نشست آمده شب از اطعمه لذیذه سرکار خورند و صبح بوقت رخصت چاشت خورده بجاهای
خویش روند که تا دیگران رسند و محلهای دیگر نیز برای کارخانجات شاهی تعمیر آوردند که نام و
نشانی از آن باقی نیست اما دادمحل برای دادخواهی خلایق با چهار مکان محاذی یکدیگر و چهار
دروازه کلان و دارالشفا برای معالجه بیماران که همه اجناس دوا و اشیاء غذا وغیره از سرکار بوده
و این همه عمارات از سنگ و چوب و آهک باتمام رسانیدند و ندی محل بالای دریای موسی و نئی باغ
که جلسه و مجمع آخری چهار شنبه ماه صفر هر سال حالا هم در آنجا میشود و تا چند سال بیشتر عمارت باغ مذکور
بوضع ایران باقی بود و بنات گهات و عمارت کوه طور و محمدی محل و حیدر محل و حسنی و حسینی محل
و جعفری محل و حیدر محل که دیگر حیدر منڈل نام داشت همه برای سیر و تماشا با بوستانهای دیگر
تیار نمودند پیش از تیاری عاشورخانه پادشاهی از چند مدت در اطراف حیدرآباد هوای مخالف

ووبا بسیار بود گویند که بعد تیارئیش و عمل آوردن تعزیه داری جناب امام حسین علیه الصلوٰة والسلام
بالکل دفع گردید آورده اند که چون سلطان محمد قلی قطب شاه را منظور خاطر گشت که آبادی بلدهٔ
حیدرآباد بوضع آبادی مشهد مقدس صورت پذیر شود لهذا بجای روضهٔ منوره جناب امام ضامن
ثامن علی ابن موسی رضا علیه الصلوٰة والسلام چار منار بارتفاع شصت و دو درعه که بالایش مسجد عبادت
گاه معبود حقیقی و حوض آب پاکیزه و در پهلویش مدرسه طالب العلمان و زیر آن نیز حوض مدورها
فواره گاه و کلان مصور بصور فیلان و شترزه‌ها که آب از خرطوم‌های فیلان و دهن شترزه‌ها بوقت
جهندگی فواره گلدسته بر می آید بخرج سه لاک روپیه و بروایت بعضی دو لاک و پنجاه و دو هزار روپیه
باحداث در آورد تاریخ بنای چار منار و نیز آبادی بلدهٔ مذکور حیدرآباد **یا حافظ** است که
که سنه یکهزار هجری میشود تا حال سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری عمارت چار منار کهنه شده کار
آهک همه ریخته بدصورت و بد اسلوب گردیده بود جناب حضرت بندگان عالی حضور پر نور بادشاه
ذیجاه ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره و دولته از سر نو تیارئیش کنانیده روح سلطان محمد قلی
قطبشاه مرحوم مغفور را مسرور و مشکور ساختند که بدعای ازدیاد عمر و دولت بادشاه ما مصروف خواهد بود
مسجد جامع باهتمام الف خان ملک امین الملک که یکی از امرای قطبشاهی بود بخرج دو لاک روپیه در
سنه یکهزار و شش هجری تعمیر در آورده چنانچه سنه یکهزار و شش تاریخ اوست و آیات اول سیپارهٔ
سیقول برنگ مرمر سیاه بالای رواق وسطی مسجد مرقوم است و بر کتبهٔ دروازهٔ مسجد که بر سر راسته کلان
چار کمان واقع است نام ملک امین الملک باهتمامی الیشان با ابیات فارسی دیگر نیز رقم زدهٔ کلک قوام
سلک گشته مشعر جهانداری و شاهان شهریاری ؛ که نیکی دیده در عهدش نیکوئی ؛ یکی از آن ابیات
است که مادهٔ تاریخ او این مصرع اخیر باشد مصرع زهی عالی بنای خیر گوئی ؛ و نیز ملک مذکور بعد تیار
مسجد جامع و خانقاه و مدرسه قریب هشتاد هزار روپیه در ماه مبارک رمضان و در عشره محرم الحرام

بذمهٔ خود هر سال للفقرا و مساکین و مستحقین و سادات و حاجیان حرم محترم و زایران مدینه منوره مشرفه و نجف اشرف و کربلاء معلی و مشهد مقدس و دیگر اماکن متبرکه زادهم الله شرفاً و تعظیماً بذاته معمول مقرر کرده بود و سعادات داریں حاصل مینمود و در بنیادی مجموع عمارات و بقاع و بساتین مبلغ هفتاد لک هون که هزار هزار تومان باشد از روی ارقام ناظر الملک سیادت پناه میر ابوطالب که ناظر شاهی بود در عهد سلطان موصوف محمد قلی قطب شاه بخرچ در آمد و در اندک روزگار آبادی شهر و سواد حیدر آباد از بلده تا قصبه نرکهوڑه و ابراهیم پٹن و پٹن چیرو و بهونگیر و نامی پلی که در چهار سمت بلده مذکور واقع اند تمامی فضای دشت و صحرای باغ و بوستان گردیده نضارت بخش بصارت ناظران اولی الابصار بوده است اما در آن ایام بلده حیدر آباد شهر پناه نداشت خانهای خلق الله معه چهاونیهای جمعیت سپاه جابجا متفرق آباد بود درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست بسبب احداث فرمودن شهر پناه حضرت مغفرت مآب در عهد خود و داخل شدن بیرونجات اندرون شهر آبادی بلده خانه بالای خانه شده است که یک وجب زمین بهدست شدن خیلی مشکل در بعض جاها مثلاً در راسته چارمنار و چوک و حسینی علم روپیه ها برابر زمین فرش کرده میدهند بر این هم بیسر نمیشود بخوبی طالع اگر مکانی یا زمینی بهدست شود یا وری قسمت است معهذا بیرونجات نیز خانه متصل خانه پهلو به پهلو کمی ندارد چنانچه از دروازه پل قدیم تا القلعه گولکنڈه جانب مغرب آبادی بیرونی پیوسته و از دروازه یاقوت پوره تا السرور نگر جانب شرق رسیده و از دروازه دهلی تا به الوال چهاونی صاحبان انگریز معه بیگم بازار حسین ساگر جانب شمال ملحق گشته و از دروازه علی آباد تا چشمه پی پی معه چهاونی جمعیت شمس الامرا بهادر امیر کبیر و عمارت جهان نما معه باغ حضرت قدسیه که جمله شش کوس در شش کوس از چهار جانب آباد است و چشمه پی پی عبارتست از چشمهٔ آب که بالای کوه است و عورات و دختران ناکتخدا برای زود کتخدائی اینها بروز پنجشنبه در آنجا برده از آب چشمه

مذکوره غسل میکنانید و فاتحه بنام مبارک جناب حضرت سیدة النساء العالمین فاطمة الزهرا علیها الصلوٰة
والسلام میکنند و در چند پنجشنبه بقدرت جناب اقدس الٰهی و به توجه آنجناب دختران قابل نکاح میشوند
عادت معهود تا حال جاری است صاحب بیگم صاحبه زوجه امیر الامرا امیر الملک بهادر مدار المهام سرکار
مکانی عالیشان و دروازه کلان با باغ دلچسپ باحداث در آورده اند که خلقت خدا را آرام تمام
شد جای خوش فضا است و در بلده خانه برخانه واقع که در بعض جاها زمین هرگز بالکل نمیشود و اصلا
و مطلقاً محض از کثرت خلایق که مردم هفت اقلیم در بلده جمع شده هزارها ملازم سرکار اند و هزارها بکسب
کمال اوقات بسر می برند و بیگم بازار بلده علیحده است که مردم آنجا را مردمان بلده هزارها نمیشناسند
و اگر بر سر هر راسته بلده بنشینند و تفحص کنند که چند کس از آشنایان و واقفین بنظر می آیند پس بعد گذشتن
صد کس بیگانه یک دو کس از واقفین بنظر آید چنانچه در راسته چوک حسینی علم و راسته شاه علی بنده
و بر چهار راسته آن و چار کمان و راسته تالاب و ابتدای چوک و میر چوک و دیگر راسته ها بوقت
عصر سینه بسینه یک دیگر می چسپیدند و بدون آواز جوانان پیش پیش سواری اسپ میانه و پالکی امرایان نمیتوانند
برود که کثرت آدمیان تو بر تو در اینجا میباشد و کوچه ها در بلده بسیار اند و باشندگان قدیم بعمر صد ساله
هرگاه بکاری میروند یک کوچه نو و یکی از محله می بینند که گاهی ندیده بودند الغرض آبادی حیدرآباد
از عدل و بذل و نوال سریر آرایان سلطنت آصفیه علی الخصوص از ترحم و شفقت بندگان عالی حضور
پرنور آدام الله اقباله بمراد کمال است یک یک عمارت ادنی کم مقدوران یک لاک روپیه کم نیست
تا به صاحبان مقدور چه باشد قطعه مروج صبا از نسیم گلشن ٭ معطر هوا از دم سنبلش ٭ درختانش طوبی
صفت سر بسر ٭ بر آورده بر اوج افلاک سر ٭ مساجد و گنبدهای کهنه بسیار که در اطراف بلده مذکوره
بنظر می آیند همه ساخته و پرداخته امرای دکهنی قطبشاهاند در هر جا که با جمعیت همراهی خود ها فرود
آمده چهاونی میساختند برای نماز مسجدی و برای دفن گنبدی علیحده بنا نهاده اند تا محتاج مسجد

و گنبد یکدیگر نشوند کرد میان و کهنی ها همین بعنایت معیوب است اهذا البسیار مساجد و گنبد های کهنه
اطراف بلده تا حال موجود اند القصه حین معدلت محمد قلی قطب شاه بادشاه از آبادی بلده حیدرآباد
هر سال مبلغ چهار لاک هون که چهل هزار تومان باشند محصول سائر بلده بخزانه عامره داخل میگشت و مجموع
این مبلغ در وجه اخراجات مطبخ معموره و انعامات سادات و علما مقرر بود و مولود شریف جناب
اقدس نبوی صلی الله علیه و آله وسلم بتیاری بزم جنت آئین میشد و هم چنین همه ساله مبلغ بعد زیب و زینت
مجلس قریب یک لاک هون صرف کندوری و خوشبوئیها و تشریفات کافه خلایق میگردید و نیز هر ساله
خرج لنگر آئمه اثنی عشر علیهم السلام مبلغ شصت هزار هون بوظایف مجاوران و اخراجات مطبخ لنگر
صرف میشد و مبلغ دوازده هزار هون بعد از ماه محرم مقرر بود که به مستحقین میرسانیدند و این زر را زر
عاشوری می نامیدند و چون هلال ماه محرم میدید کلاه خسروی و جامه شهریاری از سر و بر برآورده بلباس
سیاه ماتمی الفت میکرد تمامی غربا را کسوت سیاه و سبز از سرکار میداد و دو عمارت عالی یکی متصل دولتخانه
شاهی و دیگر در بازار دار السلطنه حیدرآباد مسمی با علاوه بنا کرده ده هزار طاقچه های روشنی چراغ
هر شب می افروختند و خود با جلیسان و علما و فضلا و خوانندگان کتاب مرثیه در علاوه متصل دولتخانه
بگریه و ماتم آل عبا می پرداخت و مبلغ یک لاک هون خیرات دست خاص مستحقین میداد و مبلغ کلی هر سال
به خدام بیت الله شریف و مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و مشهد مقدس و اماکن مکرمه دیگر میفرستاد
و چنان مقرر بود که از مقیم و مسافر هر کس که شادی دختر یا پسر خود میکرد یا جمعی از رقاصان چون بر در
دولت حاضر میگشت خلعت فاخره از سرکار بعروس و نوشه می یافت و هر که ختنه پسر خود کنانیده
می آمد خلعت نو میگرفت اگر در تمام روز هزار کس باین وسیله می آمدی بهره ور گشته میرفتی و هر حاجتمند که
بواسطه مقربان درگاه میرسید بمقصد خود کامیاب میگشتی معهذا مبلغ دو لاک هون مال زکات موقوف
نموده خلایق را از اذیت برهمنان سفاک بیباک ساخت و در سی و سه سال سلطنت خود حکم قتل احدی

نفرمود و بوقت ضرورت رجوع بشریعت مینمود و در سنه یکهزار و سه هجری تیاری عاشورخانه بادشاهی
بپنج شصت هزار روپیه برای تعزیه داران امام علیه السلام حسن الغرام یافت از تقاعها دوازده در عهٔ
در آنمیان علمهای جواهر و طلا و نقره وغیره استاده میکرده بودند و در عشره محرم الحرام هر روز بخت طعام
اقسام روزینه دوازده صد روپیه و شربت نبات خالص با گلاب دوازده من بخته برای
تعزیه داران وغیره معه خیرات هزار هون مقرر کرده بودند که در ده روز صرف نمایند تاریخ بنای عاشورخانه
مذکور بر پیشانی رواق اندرونی سیومی سنه یکهزار و سه هجری بآب طلا مرقوم است که بنام سلطان محمد قلی
قطبشاه نوشته و در عهد سلطان عبد الله نبیرهٔ سلطان مذکور نقاشی کار ولایت چین نموده نام
سلطان عبد الله جابجا نوشته اند درین زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست غیر از
چارمنار و مسجد جامع و چارکمان و حمام و عاشورخانه بادشاهی مذکور و دار الشفا اثری از ان عمارات
دیگر باقی نمانده و بجای دولت خانه شاهی محلها و خانهای خلق الله از ادنی تا اعلی آباد گشته اند
دروازه شاهی هم زرین لبسر انجام طلا بود عالمگیر بادشاه در عهد خویش بر آورده بدهلی فرستادند اما عاشورخانه
بادشاهی مذکور مدتی مدید بیکار افتاده گاڑیخانه سرکار بود در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان
بهادر بسعی نوازش علیخان بهادر شیدا بار دیگر درستی پذیر گردید علمهای سرکار استاده کردند برای
اخراجات خدام و حفاظ و فراشان و خاکروبان و نقارچیان نوبت و گهڑیال نوازان وغیره
جاگیر دوازده هزار روپیه سالیانه مقرر گردید و در هر عشره محرم الحرام جناب ممدوح موصوف حضرت غفران
مآب طاب ثراه و نیز جناب خدیو حق آگاه مغفرت منزل سکندرجاه بهادر علیه الرحمة در عهد خود یک شب
تشریف آورده ملاحظه روشنی چراغان کنگر که عبارت از تخته بندی های چراغان است و شیشه آلات
آویزان و شمع بتیها هزاران هزار میفرمودند الحمد لله والمنه که این سعادت کبری و اعتقاد عظمی درین
زمان فرخنده آمان از جناب حضور پر نور از یکی هزار و از اندکی بسیار بل بیحد و شمار از سابق

زیاده تر است مصرع تاریخ تیاری مجدد که در عهد حضرت غفرانمآب نور الله مرقده بظهور آمده بر سر
دروازهٔ کلان صحن عاشورخانه مذکور از طبع زاد نوازش علیخان شیدا مرقوم است مصرع
بآب فیض امام عالمیان ۞ که سنه یکهزار و یک صد و هفتاد و نه میشود بفضل ایزد متعال حضرت بندگان
عالی مدظله العالی هر سال بتاریخ ششم شب هفتم عشره محرم بکمال اعتقاد در رونق افزا شده روشنی
معمولی را ملاحظه فرموده مرثیه خوانان را بانعام و اکرام فراوان سرفراز نموده قریب سه پهر شب
بدولتخانه عالی مراجعت مینمایند و بوقت استماع مرثیه بنهایت خلوص و خضوع و خشوع رقت بسیار بر مصیبت
سرخیل آئمه اطهار بی اختیار می فرمایند و هر سال مبلغ دو هزار روپیه نقد از سرکار دولتمدار خود اضافه
پیش از دو ماه از محرم بجهت اخراجات و تکلفات زاید بدار وغه عاشورخانه بادشاهی مرحمت مینمایند
و دو درخت ولایتی روشنی شیشه آلات کار ولایت فراسیس بسیار بزرگ فرنگی که تا سقف عمارت
بلند عاشورخانه سر او میرسد برای افزایش روشنی از سرکار عنایت کرده اند که هر درخت کنول
فراوان دارد عالمی از تماشایش متقراست که در پنج اقلیم بنظر احدی نیامده بمجرد دیدنش عالم حیرت میشود
طرفه اتفاق اینکه یکسال در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری ۱۲۵۴ خود بدولت و اقبال اندرون
عاشورخانه بادشاهی مذکور در بند و بست محلات رونق افزا شده بودند که شخص با ساز و یراق و
قرابین بدست خدا بیتعالی میداند که بکدام حیله اندرون پرده دروازه از چوکی و پهره ها و امیران
و منصبداران و غیره هزارها مردم در آمده بجانب حضور قصد نمود در آنوقت چون بملاحظه رسید اراده
فرمودند که از ضرب بندوق خاصه خود کار او را تمام سازند نظر بر دریافت احوال بجرأت شاهانه و
شجاعت موروثی خاقانه تامل فرمودند که فوراً اعتصام الملک بهادر عرض بیگی بجرأت کامله ذاتی
عقب او اندرون صحن عاشورخانه در آمده بمقابله و محاربه اش رسید و باهم رد و قدح حمله های ساز و
یراق بعمل آمد بهادر معز بیکضرب پای خویش که بالای سینه پر کینه اش زد او را از پا در آورده بزیر انداخت

وازضرب شمشیر او دامن رخت بهادر مذکور تمام دور جامه قطع شده در افتاد واین همه معامله خود بدولت
واقبال بچشم جهان بین ملاحظه فرمود ارشاد کردند که اورا از جان بحفاظت دارند بعد عشره محرم چون دربار زینت
نمودند سزای کردارش از جمله واجبات برای بندوبست امورات دربار جهاندار گردید بپای فیل بسته شد
وبهادر معز مورد الطاف شاهانه گشت القصه کیفیت تسخیر موسلمورگ ونامزد گشتن ملک امین الملک بجانب
کندی کوته ونهضت سلطان نیز بدانجانب وهزیمت نرسم راج ومسخر شدن قلاع آن وتسخیر قلعهٔ پنانده
ومحاربه به افضل خان حوالدار مرتضی نگر با لشکر ونکٹ پتی رای بیجانگر ومحاربت ومجادلت امرا وخوانین و
بددلی رستم خان وفتور کردن در جنگ مجاهدان سرکار ونامزد گردیدن اعتبار خان وعلم خان و
بهالی رائو وخان خانان لغزای کفار وبیان مخالفت علم خان وخانخانان وبهالی رائو وبعضی سرداران
جانب مرتضی نگر ومامور شدن امین الملک مذکور نیز بجهت دفع شرارباب فتنه وشر ونصرت یافتن ایشان
ولوای سلطنت برافراشتن قلندر در سرحد بیجانگر ومحاربه نمودن اعتبار خان با او ونصرت یافتن
بر آن مبدا دیگر وآمدن بهای بلندر بدرگاه سلطانی وسرفراز شدن بمنصب عمدگی ومخالفت ورزیدن
آنها وبسزا رسیدن همه حسب العرضه برالسخان ورفتن ملک امین الملک وتباهی کافر نعمتان واستیصال
بلی دنیان لعبر بضبه عمال راجبندری وکشته شدن راوت رائو وفرار نمودن هریچندر وفتح چلپور ومخالفت
کشتمراج ونصرت یافتن لشکر منصور وسرفراز شدن سید حسن بسپه سالاری کنتکوٹه وتفویض وزارت
وجملة الملکی بسیادت پناه مرزا محمد امین ونیز کیفیت آمدن اغرلو سلطان از جانب ابوالمظفر شاه
عباس دارای ایران برسم رسالت درسنه یکهزار هجری بجهت ازدیاد محبت ووداد با هدایای لائقه
ازانجمله تاج مرصع مشحون بلآلی آبدار وکمر خنجر مرصع مکلل بجواهر نفیسه وچهل راس اسپ عربی نژاد بازین و
لجام مرصع عباسیهای عمده زرنگار مرصع وموازی پانصد توپ مخمل واطلس فرنگ زربفت اعلی و
پانصد توپ مخمل وزربفت واطلس ومیانک بالوان مختلف خوش قماش ودوازده جفت قالین کرمانی

وخوش قابی دوازده درعی و دیگر تحف وهدایای ایران ویار و به تشریفات خاص و نوازشات شاهانه
سرفراز شدن وکیل با صد نفر همراهی خویش و فرستادن بادشاه از جانب خود مهدی قلی سلطان طالش
را معه هدایای لایقه شاهانه هند و دکن که مدت پنج سال کارفرمایان سرکار به تیاری آن مشغول بودند
بجانب عراق و یافتن انعام بیشمار ایران و ذکر جشن سوری شادی شهزاده فرزند جگربند سلطان محمد مرزا
برادرزاده سلطان که در مهد کنف خود پرورش کرده با صبیه خویش نامزد فرموده بود و فتنه آرائی شوره
پشتان در بازار حیدرآباد دار السلطنه و بسزا رسیدن آنها و فساد طغیانی خدابنده برادر خاقان و مقید
شدن او در قلعه محمدنگر و مخالفت وسنادیو و نامزد شدن جنگیز خان و تسخیر ولایت کفار و نشانیدن کشنا
راجه را بجای وسنادیو در قلعه ورنگل بامر خاقان و داخل کردن او مبلغ دو لک هون و سیصد زنجیر فیل
و همین پیشکش مقرر شدن از او هرسال در سرکار و رونق افزای سلطان در مکان مرزا محمد امین و گذرانیدن پیشکش ضیافت
سی سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و بست زنجیر فیل با طلا ساز و نقره و یک کمر بند مرصع با چهارده قرص جواهر گوناگون عملی و یک آئینه
مدور بلوری دور دیه که جواهر آبدار و لآلی شاهوار باطرافش محیط بود و چهارده مصحف با غلافهای مرصع و دویست لنگی عوری خوشقماش
دویست شال کشمیری نفیس باریک و جنس زربفت قالی خوشقالی و سی عدد و نمد تکیه کرمانی طویل و عریض
و طبقهای زرین پر از جواهر الماس و یاقوت و زمرد و شمامه های عنبر مکلل بجواهر آبدار و دیگر تحف و هدایای
بری و بحری و اطعمه گوناگون و اشربه و فواکهات رنگارنگ و دادن پنجاه هزار روپیه انعام بارباب
طرب و قصه خوانان و غیره و سرفراز شدن مشار الیه از چادر زری خاص که بر کتف خاقان بود و با خلاع فاخره
دیگر و پنج سر اسپ عربی با زین و لجام مرصع و پنج زنجیر فیل با ساز طلا و نقره و نامزد شدن امیر او تایکواڑی
بجهت شر و شور بیرناب و نت راجه و شکست و رفتن میر جمله مذکور به تنبیه او در سنه یکهزار و ده هجری همه از تاریخ
قطبشاهی و غیره واضح خاطر ارباب ادراک میگردد و باندیشه طول کلام اجمالا اختصار العمل آمد و چنان معمول
دربار بود که هر صبح امرا و خوانین که برای مجرا حاضر میگشتند همه اسباب سفر از خیمه و خرگاه همراه خود آورده در جلوخانه

شاهی

شاهی حاضر میداشتند از همه اسباب ضروری تا هر وقت که حکم شاهی برای روانگی بهشتی و جانبی که قصد و باید همون آن بروند محتاج بتیاری سامان سفر نشوند از همون جا که ایستاده اند روانه مقصد گردند الغرض بتاریخ هفدهم ماه ذیقعده سنه یکهزار و بست هجری شب شنبه وقت صبح روح پر فتوح آن شهریار دریا نوال از عالم جانکاه فضا کرده بسیر جنت النعیم پرواز فرموده کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ وَیَبْقَیٰ وَجْهُ رَبِّکَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِکْرَامِ در لنگر فیض مدفون گردید مدت سلطنتش سی و سه سال و مدت حیاتش چهل و نه سال بوده گنبد او تا حال قایم است اگر از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن خاقان زمان دفترها نویسند از هزار یکی و از بسیار اندکی است

ذکر سلطنت سلطان محمد قطب شاه

او برادر زاده و داماد و ولیعهد سلطان محمد قلی قطب شاه مرحوم است چون خبر مولودش بسمع سیادت و نقابت مرتبت مشتری سپهر منزلت خورشید اوج فلک فضل و کمال مهر سپهر آسمان عزت و اقبال مرتضی ممالک اسلام مقتدای طوایف انام الواثق بتایید المهیمن میر محمد مومن استرآبادی که رکن السلطنة و وکیل مطلق و پیشوای این دولت بود رسید که تولد این مولود مسعود مذکور اوایل روز چهارشنبه بست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و یک هجری واقع گردید این قطعه تاریخ بقول صاحب تاریخ قطبشاهی بنظر اشرف گذرانید **قطعه** باز عالم ابتدای کامرانی کرده است ✤ صد بشیر کامرانی میرسد هر سو خبر ✤ دودمان نزکمانرا خوش چراغی بر فروخت ✤ پرتو شهزاده بر چرخ می تابد دگر ✤ رونق عز و شرف سلطان محمد آنکه هست هر دو عالم یک صدف از بهر آن عالی گهر ✤ خواستم تاریخ آن فرخنده گوهر عقل گفت ✤ اول کام است و فیروزی و اقبال و ظفر ✤ چون دعایه زین نه میدانم از ان میگویمش ✤ سرور عالم شوی در ظل اقبال پدر ✤ سلطان محمد قلی آن مولود مسعود را از روز تولدش در ظل عاطفت خویش بفرزندی خود مشهور فرمود هر گاه بچهار سالگی رسید باستادان کامل علوم و فنون سپرد و بعد بلوغ صبیه خود را بازدواجش در آورده

ابواب بهجت و سرور بر روی خلایق مفتوح گردانید در حینیکه مزاج سلطان از منهج اعتدال بیرون گشت
در باب جانشینی و ولی عهدی سلطان محمد مذکور به میر صاحب موصوف شرایط تهدید و تاکید بجا آورده دقیقه
فرو نگذاشت بر طبق آن میر محمد مومن پیش از دفن سلطان مرحوم سلطان محمد را بر تخت جهانبانی و سریر خاقانی نشانیده
از تمامی امرا و خوانین و سپاه وغیره بیعت گرفته در سر انجام تدفین و تجهیزش مصروف گردید و این واقعات
یعنی رحلت و جلوس و دفن در یک روز بروز پنجشنبه هفدهم ذیقعده سنه یکهزار و بست هجری بوقوع آمد القصه
چون سلطان محمد قطب شاه بر تخت نشست امرا و خوانین و اعیان دولت را بنوازش شاهانه و عنایات
خسروانه رهین منت و احسان ساخته در جمیع امور سلطنت دقیقه از دقایق الطاف و حزم نامرعی
نگذاشت و ملازمان درگاه را باضافه مشاهره قدیم خوشدل و راضی و شاکر گردانید هرگاه خبر جلوس او
بسمع خسروان اطراف و جوانب رسید از جانب ابراهیم عادلشاه سیادت پناه میر محمد تقی و از سوی مرتضی نظام
شاه میر ابو الفتح بجهت ادای رسم تعزیت و تهنیت با تحف و هدایای لایقه و مکاتیب محبت اسلوب رسیده مورد
الطاف و عنایات خلاع فاخره و اسپ و فیل و نقود گشته جوابات اتحاد آمود حاصل کرده بخوش حالی و
شادکامی رخصت انصراف یافتند و در ماه ربیع الاول سنه یکهزار و یک هجری سیادت پناه میر محمد امین مرحله
را رخصت زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفاً و تعظیماً داده ده هزار هون برای خرچ راه مرحمت نمود و
در سنه مذکور در ماه جمادی الاول سیادت پناه سید کمال الدین مازندرانی را بجهت دفع شر راجه و لایات
دشتر روانه آن طرف فرمود او کمند تسخیر در گردن همها انداخته در حلقه اطاعت در آورده منظور نظر سلطانی
گشت و در همین سال در پهلوی عمارت الهی محل که آن از محدثات سلطان مغفور است عمارتی مشتمل بر چهار
طبقه برای ادائی رسم عدل و داد بنیاد نهاد تا هر کس که مستغاثی و فریادی بداد خواهی از در در آید
بی وساطت احدی عرض حاجت خود بسمع سلطان رساند و بمقصد خویش کامیاب گردد و دو ماه پر تاب
راوی که درین دولتخانه از جمیع خاصه و خیل هر سال وضع میشد قریب دو لک و پنجاه هزار هون که سی هزار

توان باشد معاف و مرفوع القلم فرموده عالمی را نجات داد مهمذا خبر رحلت سلطان مرحوم مغفور
محمد قلی قطبشاه هر گاه بسمع اعلیحضرت سلیمان قدرت سکندر حشمت زبده و خلاصه دودمان نبوت
ابو الفتح شاه عباس رسید بنا بر فرط محبتی که بدودمان قطبشاهی بود ایالت پناه حسین بیگ قبچاقی
را که در سلک مقربان آن آستان انتظام داشت بجهت تهنیت با تحف و هدایای لائقه روانه نمود
و او سوار مرکب جهاز گشته در عرصه چند وار و بندر دابل گردید از رسیدن خبر در دوش سیادت پناه
میرزین العابدین مازندرانی را که بوفور فضل و خرد متصف بود با تشریفات خسروانه و مدد خرج لائقه
برای آوردنش به بندر مذکور فرستاد و فنا رسیدن درگاه در هر منزل و مقام مراسم ضیافتها بتقدیم
رسانید چون بسرحد ولایت ممالک محروسه رسید عمدة الخواتین انبیا قلی خان را مجدداً با جمعی از مقربان
باستقبال متوجه ساخت و در هر منزل خوان نعم و احسان زیاده تر از حیز شرح و بیان کشیده حسین بیگ
و رفقایش را ما لا مال الطاف مفتخر و مباهی گردانید چون نزدیک بدار السلطنة رسید در کالاچبوتره
بتاریخ دهم رجب المرجب سنه یکهزار و بست هجری ایالت پناه از بساط بوسی سرفراز گردیده از جانب
اعلیحضرت اشرف السلاطین اظهار محبت و موالفت بیش از حد و نهایت نموده مکتوب صداقت اسلوب را
که در ذیل این داستان بجنس نقل آن بارقام می آید با تاج مرصع و کمربند و شمشیر و کمر خنجر مکلل بجواهر آبدار
و پنجاه سر اسپ بادیه پیمای سبک تک همه قابل سواری شاهان با زین و لجام مرصع و عنانهای زرکش
و سیصد توپ زربفت میلک کار خواجه عنایت نقشبند و دیگر هدایا از نظر انور گذرانید و بخلاع فاخره و
الطاف خسروانه اختصاص یافت و شهشاه دلفراز غازیان عظام که رفیق ایالت پناه بودند نیز بتشریفات
و انعام سرفراز گشته منزلی عالی و وسیع بجهت نزول همه ها مقرر گردید و مدت دو سال و چهار ماه مشار الیه
را توقف واقع شده هر سال موازی بست هزار هون خارج از تشریفات و اسپ و فیل وغیره بموحی الیه
عاید میگشت در اواسط ذیقعده سنه یکهزار و بست و پنج هجری فضیلت و ایالت پناه شیخ محمد خاتون را

که عمده مجلسیان و مقربان درگاه سلطان محمد قطب شاه بود با تحف و هدایای فراوان و مرصع آلات
مشحون بجواهر قیمتی و اقمشه که مدتها عاملان درگاه در اتمام آن سعی موفوره بظهور رسانیده بودند
برفاقت مومی الیه مقرر نموده و چهار ده هزار هون برای خرج راه بحسین بیگ مرحمت فرموده از راه
برهان پور روانه جانب ایران نمود **نقل مکتوب** اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت
دستگاه ابهت و جلالت انتباه ممهد و مبانی الدولة والاقبال مشید ارکان النصفة والاجلال
جالس سریر سلطنت و کامگاری شایسته مسند سروری و جهانداری المخصوص بعنایات الملک المتعال
نظام السلطنة والایالت والشوکة والعظمة والابهت والنصفة والاجلال سلطان محمد قطب شاه را
تسلیمات عطوفت محبت انجام و دعوات ملاطفه بنیان مودت فرجام ابلاغ و ارسال داشته همگی توجه خاطر
مهر گزین و تعلق ضمیر منیر مودت آیین همایون ما بانتظام اسباب سلطنت و دستگامی و اعتدال لوای
نصفت و بلندنامی آن اعلیحضرت باقصی مراتب کمال و درستی مدارج عز و اجلال متعلق و مقرون است و
مطالب و مآرب دو جهانی بتوفیقات آسمانی مقدر بعد هذا انهای رای صداقت آرای میگرداند
در حینیکه خبر ملالت اثر واقعه هایله مرحمت پناه عم غفران دستگاه آن معالیجاه سلطنت و اقبال پناه
بدین دیار رسید که از نشئه فانیه غدار زلی اعتبار جدائی اختیار نموده بارگاه بقا پیوستند بمقتضای عطوفت
و اشفاق جبلی و علاقه اتحاد و یکدلی که فیمابین مسلوک بود غبار کلفت و ملال بر آئینه ضمیر منیر محبت
تاثیر نشسته کمال اندوه و ملالت دست داده و متعاقب آن خبر بهجت اثر قایم مقامی و دارائی آن
جالس سریر سروری و جهانداری بمسامع اجلال رسیده زنگ ملال از آئینه خاطر زدود وجود دنیای
فانی ناپایدار محل حوادث و سکاره و بحکم قاطع کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ بقای نوع انسانی از
مقوله ممتنعات و راه عدم پیمای قرار یافته کافه مخلوقات است نفوس قدسیه انبیای عظام
و اولیای کرام که محرمان اسرار غیبی و مقربان درگاه ایزدی اند بدلول کریمه ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

از دل وجان این اشارت قدسی بشارت را پذیرفته و داغ غمها پاید ار حیات دو روزه مستعار نموده اند الست الست که آن بادشاه عالیجاه در حدوث این قضیه بلیه بر رهنمونی گوهر شبتاب عقل بعروة الوثقی صبر و شکیبائی تمسک جسته بدین عطیه عظمی شاکر و مسرور باشند بحمد الله والمنه بعون عنایات الهی سریر بادشاهی آن خانواده علیه بوجود شریف آن سلطنت نشان آرایش یافته چراغ آن سلسله افروختگی دارد رجای واثق است که تا عم غفران پناه مذکور مستغرق رحمت حی لایموت بوده باشند بقای عم السلطنت و شوکت دستگاه بوده از عمر و دولت تمتع و برخورداری یابند چون حسن اعتقاد الیشان بخاندان طیبین و طاهرین بر عالمیان اظهر من الشمس و مصادقت فیما بین از قدیم الایام سمت ظهور دارد لازم نمود که از مخلصان حریم عزت را بجهت پرسش حال التعزیت و مبارکبادی سلطنت و دادهی آن اعلیحضرت فرستاده شود لهذا رفعت پناه مقرب العلیه عالیه حسین بیگ قبچاقی را که از خدمتگاران بساط قرب و منزلت و محل اعتماد شاهانه است روانه حضور نمودیم و این نامه دوستی آئین از روی کمال شوق مصحوب او ارسال ساختیم الحمد لله والمنه مجاری حالات اینجای همین عاطفت ربانی بر حسب دلخواه احباب بخیر و خوبی گذرالست و درین اوقات فیما بین نواب همایون ما و اعلیحضرت بادشاه ذیجاه فرمانفرمای ممالک روم بوساطت مصلحان خیر اندیش مصالح واقع شده و ما نیز جهت ترفه احوال خلایق و عباد الله رضا بآن دادیم و از جانبین معاهده و پیمان تاکید یافته ایلچیان معتبر آمد و شد نمودند و ازینطرف که امری که مکروه خاطر انور بوده باشد واقع نیست وظیفه اینکه آن سلطنت و معدلت دستگاه بیشتر که شیوه فرخنده اتحاد و حسن موالفت و وداد مرعی و سلوک داشته پیوسته ریاض اخلاص را بزلال مکاتیب صداقت عنوان و صحایف مودت نشان شاداب گردانند و چون داعیه ضمیر انور همایون آنست که همیشه از احوال الیشان خبردار باشیم و ایلچیان که میفرستیم و دیرتر روانه می نمایند باعث این میشود که ازین طرف نیز دیر روانه شوند بعد ازین برخلاف گذشته عمل نموده رفعت پناه مشار الیه را زود تر روانه گردانند

وبجهت آنکه مردم ما و ایشان از راه خشکی بفراغت بیکدیگر تردد توانند کرد و پیوسته از چگونگی حالات یکدیگر
خبردار توانم بود جمعی از عساکر منصوره الفتح و تسخیر ولایت کیچ بگران مامور فرموده‌یم و بتوفیقات آسمانی
باندک توجهی مفتوح گشت و من بعد تردد بآسانی میسر است بعضی از حکایات عم غفران پناه آن عالیجاه
زبانی سعادت و عزت آثار حاجی قنبر گفته بودند که بعرض اشرف رساند مشارالیه معروض داشت بعد الیوم هرگونه
مطلبی که منظور و مرکوز خاطر انور بوده باشد بی شائبه تکلف و غایله حجاب از روی یگانگی اعلام نمایند که
توجه بحصول آن موصول گردد چون غرض تجدید مراسم الفت بود زیاده اطناب نرفت ایام سلطنت و اقبال
بانام در سال یکهزار و بست و سه هجری از عنایت ایزدی بعد آرزوی بسیار فرزند جگر بند که اشرف خاندان
قطب شاهی بوده روز دوشنبه بست و ششم شهر شوال المکرم سنه مذکور از نهانخانه عدم قدم بوجود نهاد خاقان
زمان اورا سلطان محمد عبد الله مرزا نام کرده انواع مسرت و سرور موفور بوقوع آورده خلایق را مالامال
احسان گردانید منجمان عصر معروض داشتند که این مولود را باید که بعد انقضای دوازده سال بدیدار پدر
مشرف شوند لهذا امیر قطب الدین نعمت الله که از اقربای نزدیک سلطان بود سپرده و در سنه یکهزار و بست
و پنج هجری فرزند دیگر هم متولد گشت چون فیمابین هردو مولود تفاوت دو سال بوده جناب سیادت و نقابت
دستگاه مرتضی ممالک اسلام میر محمد مومن صاحب قطعه تاریخ از نظر گذرانید این ابیات از آنست قطعه میان هردو
چو آمد تفاوت دو سال ٭ چو خواهی ازین تاریخ نشان نشوی رهبر ٭ حساب سال یک از کامبخش جانها جوی
زکامبخش بجانها حساب آن دیگر ٭ حسین بیگ حاجب بدیده بخت را ماده تاریخ یافته گویند چون سلطان محمد
قطب شاه در سنه یکهزار و بست و سه هجری اراده نمود که مسجد عالی در بلده حیدرآباد متصل چارمنار بنا کند که در
تمام مملکت دکن بی نظیر بوده باشد هرگاه پایه مسجد که بمسجد مشهور است تیار گردید حکم کرد هرکس که نماز پنجگانه
او در تمام عمر از سن دوازده سالگی قضا نشده باشد باید که سنگ اول تیمنا و تبرکا از دست خود در پایه اساس
اندازد هرچند سعی بلیغ نمودند هیچکس پیش نه آمد مگر دو شخص صادق القول است کردار از بیرون نجات بحضور آمدند

یکی بقسم شرعی عرض نمود که نماز من در تمام عمر از دوازده سالگی قضا نشده است ا یکروز در نماز صبح در رکعت
دوم طلوع آفتاب گشت دیگری با اظهار آورد که من نماز صبح را اگرچه بروقت ادا کردم لکن برای رفع شبه
اعاده هم نمودم که وقت قریب تر بطلوع آفتاب رسیده بود دیگر هیچ نماز از من هرگز قضا نشد پس سلطان
محمد خود برخاست و قسم بغلاظ و شداد یاد کرده فرمود که بحول و قوت جناب خدای یگانه جل شانه که خانه
آورا بنا می کنم از عمر دوازده سالگی من تا این زمان نماز پنجگانه از من هرگز هرگز قضا نشده است
سوای آن نماز تهجد من نیز گاهی هرگز قضا نگردید و سنگ بر سر خود برداشته در پایه مسجد انداخت و هر دو
شخص مذکور هم سنگها برداشته شریک سلطان گشتند هر دو را دو سه پرزر احمر داده رخصت انصراف فرمود
سبحان الله و بحمده زمانیکه پادشاهان آن وقت بچنین تقوی و زهد و ورع موصوف باشند بزرگان
آن عهد چگونه خواهند بود درین زمان اگر سلطان العصر خواهد که یک کس باین صفت حاضر شود
هزار کس برای جر نفع حاضر میشوند بقسم های مغلظه خود ها را امیر اند و خواهان انعام و اکرام باشند
نه خوف خدا جل جلاله و نه اندیشه از رسول هدی علیه السلام و نه ترس عاقبت و نه پاس ایمان و نه وقعت
از شرایط حقوق آداب خلیفه که خداوند مجازیست بلکه با هم استهزا کنند که اینچه فریب عاقلانه مزورانه
کار خود کردیم و فائده بر داشتیم چه نماز و کدام تقوی و طهارت در بعضی اوقات شبانه روزی مادر بکرو
فریب میگذرد معاذ الله معاذ الله هرگاه چنین سعادتها نصیب پیشان و پادشاهان آن عصر بوده باشند
بناهای ایشان و نامهای نیک ایشان تا حال قایم است و بس و تا مدت خواهد بود والحمد لله والمنه
که از افضال ایزدی سلطان العصر یعنی حضور پر نور بندگان عالی پادشاه ما را ادام الله اقباله و تعالی
شانه از یکی هزار و از اندکی بسیار بل بیحد و شمار بصفاتهای صوری و معنوی موصوف گردانیده است
که شب و روز در خلایق پروری وقت میگذرد با این همه الطاف قلوب ما بد طینتان شکر گذار خداوند
حقیقی و نه مجازی اند شامت اعمال ما جلوه گر شده ما را در حالات پراگنده انداخته است الله تقدس

وتعالی آن خیر محض و محض خیر را تا قیام جهان بر سر البسیار بسیار سلامت داراد آمین آمین الغرض چون سلطان
محمد بنای مسجد نمود چهار هزار کمائی و دو هزار معمار و دو هزار سنگ تراش چالاک دست متعین داروغه
اش که میرزا فیض الله بیگ نام داشت و رنگیا چودهری که هنرمند خان خطابش بوده گردیدند وایشان
همه مصروف تیاریش بودند وسنگ از کوهچه که متصل موضع گکن پهاڑ چهار کروه از بلده حیدرآباد سمت
جنوب بود گرفتند چنانچه اندکی ذخیره در آنجا تا حال افتاده است و نام مسجد بیت العتیق نهادند عتیق
کعبه را گویند زاد الله شرفها تا بودن سلطان محمد و تا دولت سلطان عبد الله خلف خاقان مذکور
تیاری مسجد جاری بود در عهد سلطان ابو الحسن تانی شاه داماد سلطان عبد الله چون در سنه یکهزار
و نود و هشت هجری اورنگزیب بادشاه خلد مکان متصرف دولت خاندان قطب شاهیه گردید خاک ریز
وغیره از اندرون دروازهای مسجد بر آورده کار آهک سه باره کنانیده و خانه وسطی که گشاده بود دیوار
کشیده خانه کوچک متصل منبر ساخته صحن و حوض و دیوار اطراف و دروازه ها و برج کلان هر دو بازو و داخل
ساده پیشانی و گنبد هر دو بازو کنانیده کلسها کار ملمع طلا الصنعت کنانیده و بمکه مسجد موسوم گردانید چنانچه طول مسجد هفتاد درعه و عرض
چهل و سه درعه و ارتفاع از زینه تا السقف بست و یک درعه و داخل ساده پیشانی و گنبد هر دو جانب تا پانزده
درعه و کلس طلا کار سیزده درعه است معهذا اداره تعمیر عمارت مسجد مذکور عرضی بجناب خلد مکان گذرانید
که تا حال در تمامی تیاری این مسجد مبلغ هشت لک روپیه بمصرف رسیده است و هنوز بعضی کارهای ضروری
باقیست اگر خداوند نعمت یک لک روپیه دیگر مرحمت فرمایند فصیل طاقها و دروازهای هر دو بازو و عقب
مسجد تیار شده است پیشانی مسجد و گنبد کلان هر دو جانب نیز مطابق نقشه مقرری که استادان کار بالاتفاق
قرار داده نقشه آن نوشته اند تیار کرده میشود تا بودن این بنای شگرف نام بادشاه دین پناه بر صفحه
روزگار باقی خواهد ماند بعد ملاحظه عرضی این بیت بران بدستخط در آوردند بیت کار دنیا کسی تمام
نکرد هرچه گیرید مختصر گیرید بیت معاذ الله برای زر قلیل که هیچ مالیت در پیش نظر بادشاهان

قطب شاہیہ نداشت جز بسعی را کار فرمودہ ہم چنین مسجد عالی شان را کہ در تمام اقلیم ہند نظیر و شبیہ خود ندارد بی زیب و زینت ظاہری نمودہ نام خود را مشہور آفاق نہ رواق گردانید او تعالی شانہ انسان را از تنگ چشمی نگاہدارد کہ بد واقعہ است مخصوص شاہان را عاصی محرر اوراق در سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و یک ہجری شب غرہ ذیقعدہ چون بر قبر حضرت خلد مکان بفاتحہ مشرف گشت عرض کرد کہ جناب بی سبب و بی جہت مسافت بعیدہ طی فرمودہ و مملکت محاصل شنیدہ کہ طور بہون دکن بتصرف اولیای دولت خود در آوردہ برای کار خیر تیاری مسجد و شان شوکت خانہ منبر کہ جناب الہی یک لک روپیہ را دریغ فرمودند چہ قباحت بود و کدام نقصان مال خاصہ سرکار جناب میگردید آخر نام مبارک بصورت نقص مشہور گشت افسوس ہزار افسوس و حیف ہزار حیف سعی تمام عمر از یک حرکت بصورت دیگر ظہور کردہ ہمہ برباد رفت ہرگاہ حال جناب چنین باشد بحال پسماندگان جناب چہ رسد ہیچ از جواب باصواب سرفراز نہ فرمودند سبحان اللہ جناب خلد مکان برای استحکام دولت خود و اولاد و احفاد خویش بنیاد سالہای سلطنت سلاطینان دکن را بر باد دادند درین زمان کہ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجری است والو الظفر بہادر شاہ بادشاہ غازی بر تخت طاؤس شاہجہان آباد سریر آرای دارند فقط در حریم بلدہ مذکور حکم الشان جاری نیست تا بہ دیگر بلاد و امصار و اماکن چہ رسد و دنیا جای گذشتنی و گذاشتنی است اَلْحُکْمُ لِلّٰہِ وَالْمُلْکُ لِلّٰہِ برحق است در راستہ قلعہ محمد نگر متصل سمت غربی کاروان مسجد خرد کہ در نقشہ و ترکیب و تیاری بروج و غیرہ عجیب و غریب است و آن را دمڑی مسجد میگویند اصلش اینکہ موسی خان نام امیری بود قطب شاہیہ کہ بعنوان دار و غگی بر تیاری کہ مسجد معمور بودہ و او رانی روپیہ دمڑی بطور تحریر مقرر کردہ میدادند بود چون رقم تحریر جمع نمود در آن میان تیاری مسجد مذکور ساخت تا حال نام او و مسجد ہم قایم است اینہم خوبی قسمت و نیت توان گفت اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ فی الواقعی است القصہ چون ہمہ اسباب مسجد باختتام رسید تاریخ ختم تیاری آن یعنی تیاری کہ مسجد سنہ یکہزار و یکصد و چہار ہجری بر پارچہ سفید

سنگ مرمر مرقوم کرده بالای پیشانی دروازهٔ کلان نصب نموده اند معهذا انچه که باغ محمد شاهی و خیابان
در سنه یکهزار و بست و چهار هجری بخرچ لکهوکها متصل دولتخانهٔ شاهی در عهد سلطان محمد قطب شاه
باحداث در آمده بود درین زمان اثری ازان و از محدثات سلطان مغفور نیز باقی نیست آورده
اند که چون سلطان محمد وسعت قلعه محمد نگر و بلدهٔ حیدرآباد موافق گنجایش کارخانجات شاهی و
بود و باش امرا و خوانین و اعیان و ارکان دولت خویش نیافت و هر وقت نالش تکلیف تنگی مکان
از اعیان و ارکان بدرگاه سلطان میرسید خواست و گفت که قلعه دیگر محاذی قلعه محمد نگر گولکنده
جانب شرق تیار نمایند که بلدهٔ حیدرآباد درمیان هر دو قلعه باشد و کهین و مهین بفراغت عمارات
سازند و اوقات خود بسر برند لهذا قلعهٔ دیگر بنا نهاده موسوم بسلطان نگر ساخت اول مسجد جامع
در وسط قلعه تیار کنانید و عیدگاه او باحداث در آورده در تیاری دیوارها و دروازه ها و عمارتهای
شاهی اهتمام فرمود درهمین حال متوجه بود که مزاج سلطان از تپ محرقه بیمار گشته رو بانحطاط آورد
تا اینکه در چند روز متوجه عالم دیگر گردید سلطان عبدالله فرزند جگر بندش هر گاه قایم مقام او گشت
بنای قلعهٔ مذکور را مبارک نداشته همچون حالت واگذاشت تا اکنون همچون بنای قلعه نو انچه
درآنمیان از دیوارها وغیره تیار شده بود در آمد و درین ایام مشهور بقلعهٔ کهنه است و عیدگاه کهنه نیز که
جانب شرق بلدهٔ مشهور آفاق است عیدگاه همون قلعه نو است که بسلطان نگر موسوم گشته بود چون
اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار دولتمدار بنای قلعچه سرور نگر بنام سرور افزا بیگم منکوحهٔ خویش
نمود برای تیاری آنجا همه سنگهای تیار از دیوارهای قلعهٔ کهنهٔ مذکور حسب الحکم حضرت غفران مآب
بکار آورد قلعه سرور نگر اگرچه قلعه کوچک است اما در خوبی صورت و سیرت نقشه عجیب دارد و نهایت
خوش آب و هوا و فضا چنانچه حضرت بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور جناب بادشاه ناصر الدوله
آصفجاه ادام الله اقباله در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری آبادی قلعه سرور نگر

از سر نو کنانیده بسبب خوشی آب وهوای آنجا در اندرون قلعه کهنه چاه وسیع عمیق و باغ دلچسپ
کلان پر از همه اشجار میوه وانهار باحداث در آوردند که باهتمام میر غلام حسین خان منصبدار برادر نسبتی
عاصی محرر اوراق هر روز درستگی تازه میشود در تاریخ قطب شاهی مرقوم است که چون مزاج سلطان محمد از
منهج اعتدال بدرجه کمال برآمد عبد الله میرزا که مشهور بسلطان عبد الله است و در آن ایام
دوازده ساله بود فرمود که شما در برابر ما بالای سجاده دو رکعت نماز حاجت خوانده برای صحت ما از
جناب اقدس الهی که شافی مطلق است استدعا نمایید که دعای شما بدرجه اجابت خواهد رسید حسب الحکم
شهزاده مذکور در سجده رفته برای استحکام سلطنت خویش بکمال خضوع وخشوع بدین استدعا نمود
و در پیشگاه پدر حاضر گشته عرض کرد که غلام بنهایت الحاح برای صحت مزاج مبارک در درگاه احدیت
عاجزانه التماس کرده است انشاء الله تعالی عنقریب صحت عاجل نصیب حضور میشود سلطان محمد خوب
بر روی پسر بدبر ملاحظه نموده از قیافه اش دریافته فرمود که ای فرزند شما برای استحکام و قیام سلطنت
خویش بکمال خضوع وخشوع دعاهای بسیار کرده آید و آن در جناب اقدس ایزدی مقرون باجابت
شد حالا طمع از زندگانی ما نیست دندارند که در تقدیر چنین بوده است و این هم مضایقه ندارد
خوب گردید که از جمله ضروریات بود خاطر ما نیز جمع گشت و فی الواقع چنین بود پس فرمود الحال شما
متوجه بند و بست امورات سلطنت خود باشید که وقت وداع قریب تر رسیده است سبحان الله
جل شانه عقل کامل عاقلان کم از کرامت بزرگان نیست گویند چون سلطان محمد بیمار سخت شد حکمای
یونان و مصر جمع شدند بقول یونانیان اینکه در پانزده روز بعد نضج و مسهل صحت کامله خواهد شد و
معروضه مصریان همینکه در عرصه سه روز باستعمال ما تره هات محرقه بالکل خواهد رفت ارکان دولت مقوله
یونانیان را پسندیدند که شارع عام بی اندیشه است و مادر سلطان معروضه مصریان را قبول کرد که
ما را صبر پانزده روز نیست که فرزند جگر بند من در حالت بیقراری و تحمل الغلظه و من صبر را کار فرموده

تا پانزده روز منتظر صحت باشم هرگز از من نخواهد شد چون تقدیر چنین بود بروز سوم که ماتره ها دادند
از حدث آن در سنه یکهزار و چهل و یک هجری مرغ روح پر فتوح آن بادشاه دین
داخل فردوس بائین همین گردید حادثه رو داد که هیچ چشمے ندیده و گوشی نشنیده علما و فضلا عصر
و ارکان دولت و اکابر روزگار دوش بدوش جنازه اش را بر داشته در لنگر فیض مدفون کردند
اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ گنبد عالیش هنوز قایم است مدت سلطنتش بست سال و کسری مدت
حیاتش چهل و دو سال بود

ذکر سلطنت سلطان عبد الله قطب شاه بن سلطان محمد قطب شاه

چون سلطان عبد الله قطب شاه بروز رحلت پدر بزرگوار خود بر تخت سلطنت موروثی نشست امرا و خوانین
و وزرا همه باتفاق دست اطاعت به بیعت داده نذر تهنیت جلوس گذرانیده جشنها نمودند و او بپرداخت
سپاه و رعیت و امرا و وزرا و ارکان دولت متوجه شده همه را فراخ حال و مسرور گردانید و بتعمیر عمارات پرداخت
چنانچه عمارت گوشه محل که بزرگیش از بزرگی حوضش ظاهر است هرگاه حوض اینقدر وسیع و بزرگ باشد
اصل عمارت و لوازمات آن چه قدر وسیع و بزرگتر خواهد بود مردمانیکه بچشم خود بر اسم دیده و سیرها در آنجا بان
کرده اند یکی میان محمد امان که صد ساله بودند و دیگر حیات خان که از نود سال عمرش تجاوز کرده بود
زبانی هر دو راست گفتار و کردار بسمع عاصی مؤلف این تاریخ گلزار آصفیه متواتر رسید که
ارتفاع عمارت گوشه محل آنقدر مرتفع بود که جوان زبردست قوی باز و بلند قامت لیموی کاغذی
اگر دست گرفته میخواست که بکمال زور و قوت خود تا سقفش رساند هر چند سعی موفوره میکرد
هرگز تا سقفش نمیرسید پس تا بدیگر بلندیش چه رسد همه گویند یکهزار حجره در ان میان بود که مردم تماشا
اندرونش رفته راه برآمد فراموش میکردند و متحیر میماندند و بدون راه نمائی سکان عمارت که همیشه
در آن مکان میبودند و گذران آنها بر همین کار بود که مردم را از راه ها می بردند و تماشا کنانیده

بیرون می آوردند و انعام ها مییافتند هر چند کوشش کردند که براهنمائی عقل خویش بیرون آیند هرگز
میسر نمیگردید تا امکانی که روبروی عمارت گوشه محل جنوب رویه تا حال قایم و موجود است تعمیر نواب
مغفرت مآب آصف جاه مرحوم مغفور است که در عهد خود باحداث درآوردند و باقی عمارات عالی
شکسته و ریخته شده که از چوبینه آتش و سنگهای آن عمارات دیگر باحداث درآمدند اما از اصل عمارت
گوشه محل غیر از حوض کلان که در اطرافش همه فواره ها بودند و بفواره پایه ذات عمارت دیگر هیچ باقی
نیست و برای تیاری گوشه محل سه لاک و چهل هزار روپیه بخرچ درآمده بود و بجهت تعمیر و تزئین باغ
و عمارات باغ لنگم پلی سه لاک روپیه بمصرف رسیده گویند شاه مومن چپ فقیر بزرگی بود که زبان را
بسخن آشنا نمیکرد و در بیرون تکیه ایشان بیرون لال دروازه حیدرآباد است که صاحب سجاده و فقرا
ایشان در آن تکیه میباشند و حضور پرنور دام اقباله از نوبت و یومیه هم سرفراز فرموده اند دیوار
قهقهه که مشهور و معروف است همراه فقیران لسیر و تماشا رفته از بالای دیوار مذکور عجایبات آنجا
دیده خواستند که آن طرف دیوار خود را اندازند فقیران دیگر کر لیسها نهاده کمر ایشان لبسته بودند لعرف
خود بزور کشیدند از آن روز دیگر سخن بر زبان نه آورده خاموشی را شعار خود ساختند چون حسب الحکم
سلطان عبد الله قطب شاه بزرگ مذکور را در باغ لنگم پلی آورده هجوم طوایف رقاص و تزاکم اشجار
و جوشش انهار و حوضهای بسیار و صدای جانوران خوش گفتار پیش نظر ایشان درآوردند آنوقت
فقیر مذکور همینقدر فرمود که آن اصل است و این همه نقل اوست هر چند پر بجد شده بسیار پرسیدند دیگر
حرفی نگفتند و خاموش ماندند گویند سلطان عبد الله را دو فیل خاصه سواریش بودند که از همه فیلان
مشهور آفاق گشتند هر وقت که سوار میشد برعین یکی ازین هر دو فیل مذکور اکثر سوار میگشت یکی را
صورت میگفتند و دیگر را مورت می نامیدند تا حال کوچه صورت مورت در حیدرآباد متصل راسته
کلان پل قدیم مشهور تر است آورده اند که بتاریخ بست و هفتم ماه ذی الحجه دفعتا سلطان عبد الله

سوار حوضه سورت نام فیل با ساز و سرانجام و پاکهر وغیره طلائی سوار شده اراده قلعه محمد نگر گولکنڈه
نمود فیل مذکور همینکه آب دریای موسی و جوش طلاطم او را دید بی اختیار مست و مبهوت گشته فیلباز
را کشیده زیر انداخت و سر بصحرا آورد هر چند بادشاه خواست که خود را از فیل مذکور جدا سازد بهیچ تدبیر
موافقت نکرد ناچار چند شب و روز فیل هر جا که خواست میرفت و می ایستاد بقول شاعر **بیت**
رشته در گردنم افگنده دوست ٭ می برد هر جا که خاطر خواه اوست ٭ الغرض این نقل عجیب و غریب است
که عقل را در آن راهی نیست و فی الواقعی چنین بوده که بار قام آمد حیات بخش بیگم صاحبه مادر سلطان
عبد الله زوجه سلطان محمد دختر سلطان محمد قلی قطب شاه که رابعة الدورانی وقت خود
بودند و بصفات بسیار مشهور بحیات مان صاحبه اند از فرط محبت پسر خویش آب و طعام بر خود حرام کرده
کوسها اطراف بلده حیدر آباد بهر درخت توشه های طعام و کوزه های آب آویختند تا زیر هر درخت که
فیل مست بایستد سلطان از آب و طعام محروم نماند تا سلخ ماه ذی الحجه یعنی تا منظر آمدن هلال محرم همین
حادثه کبری عاید حال خلق الله بود که در مهلک هلاکت گرفتار بودند چون بوقت مغرب حیات مان صاحبه
موصوفه هلال ماه غرای محرم را بچشم گریان و دل بریان معاینه نمود بجناب حضرت ابا عبد الله الحسین جگر بند
جناب فاطمه زهرا صلوات الله و سلامه علیهما عرض کرد که یا امام شهید مظلوم پسر جگر بند این کنیز اگر
بصحت و سلامتی بخیر و خوبی آمده از من ملاقات کند پیش از داخل شدن دولت خانه شاهی لنگر طلا
بوزن چهل من بخته تصرف قیمیکه در پای فیل مست لنگر می بندند در کمر سلطان عبد الله غلام شما بسته
پیاده از قلعه محمد نگر گولکنڈه تا مکان حسینی علم اندرون بلده آورده بفقرا و مساکین و سادات و علما
و فضلا وغیره ارباب احتیاج تقسیم خواهم کرد سبحان الله بتحقیق تر رسید که بمجرد نیت کردن حیات مان صاحبه
موصوفه دفعتاً همون آن و زمان فیل مذکور از بی اعتدالی خود بر آمده در اختیار سلطان در آمد و
انچه که سلطان حکم کرد بر خلاف اول باطاعت بجا آورد تا اینکه سلطان روانه قلعه گردیده بر در دولت

رسیده بایستاد و از فیل فرود آمده داخل دیوان خاص گشت مادر سلطان حکم کرد که سلطان تا من آدای
نذر که بصدق اعتقاد قبول کرده ام بجا نیارم داخل محل نشوند هرگز هرگز پس زرگران تمامی بلده و قلعه
را طلبیده زنجیر از من پخته تصرف از طلای احمر تیار کنانیده در کمر سلطان بسته با شربت چهل من
پخته مصری سفید با گلاب پا برهنه بالای فرش مخمل از قلعه مذکور تا مکان علم مبارک حسینی علم فرستاده
لنگر طلای را و شربت را قسیمکه نیت کرده بودند تقسیم کنانید چون این مقدمه باین طور بظهور آمد مردمان
آنوقت برای مرادهای خویش لنگرهای طلا و نقره و بعضی از کلها بقدر مقدورهای خودها در کمر اطفال
بسته هر سال می آوردند چنانچه تا الآن همون رسم جاری و بحال است بلکه درین زمان ما بیشتر زاید
است که بتکلفها و طمطراقها بجلوس شاهی لنگرها می آرند و نذرها میگذرانند اما کیفیت اصل حقیقت تبرک
عظیمه حسینی علم این است که در عهد سلطان محمد قلی قطبشاه این علم مبارک که سیف دو رخی بجای زبان علم
نصب کرده است سیف دستی حضرت امام همام امام جعفر صادق علیه الصلوٰة والسلام است که علی آقا
نام مغلی از دیار عرب سیف مذکور را در علم مبارک بجای زبان نصب کرده آورده و از روی اسناد
مهری بادشاهان قطبشاهیه که مجاوران وارثان همین مقدمه ثابت گردید معهذا انعقاد قلوب خلایق
از همه قوم که سجود درگاه معلای آن امام ذوی الاحترام اند که از سلخ ذی الحجه تا دهم محرم بلکه تا چهلم
بلکه تمام سال بلکه هر سال خلق الله را رجوع کامله بآن درگاه معلا است که شاید خوارج هم اگر باسباب ظاهر
معتقد نشوند اما در دلهای خود قایل قبولیت این تبرک عظمی بوده باشند و فی الواقعی بلده حیدرآباد
و خلافت این شهر همه از برکات همین تبرکات مصئون و محفوظ و مامون اند از همه بلیات القصه چون خبر
ورود این تبرک بسلطان محمد قلی قطبشاه رسید بهزار جان تصدق شده استقبال نموده در بلده حیدرآباد
آورده مکانیکه حالا موجود است برای استاده نمودن علم مذکور مقرر فرمودند و علی آقا را بنوازشهای
بیکران شاهانه خوشنود و راضی ساخته بمقیم مقام خدمتگذاری علم مبارک گردانیدند که هر سال در همین مکان

در عشره محرم علم مبارک را استاده نموده باشند چنانچه مسجد کلان و چاه معه چوک بنام علی آقای مذکور
بر سر راسته کلان متصل علم مسطور تا حال قایم و مشهور است اول مکان غرب رویه بود دار اب بیک نبیسهٔ
علی آقا در عهد خود این مکان شرق رویه را که تا درین زمان سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری
موجود و بکمال استحکام مسجد و خلقت است تعمیر نمود چنانچه تاریخ بنای مکان سنه یکهزار و یکصد و پنجاه
و یک هجری در پهلوی دالان بر سر حجره مرقوم است و خود هم در پهلوی دیگر در حجره مظلوم بقتل در آمده
مدفون گشت و هر سال قریب دو هزار روپیه نقد و طلا و نقره و مرادی علیحده نذر جمع میشود و آنچه که بالا
بالا دست بدست میرود محسوب نیست حق غربا السنت بعد ایام چهلم هر چهار حصه دار فیما بین تقسیم کرده میگیرند
و درین ایام هر یک سال برای آنهر حصه دار از سرکار مقرر شده که باهم جنگ و جدل نکنند چرا که آمدنی عشره محرم
اگرچه جمع شده تقسیم میباید اما آمدنی تمام سال که بهر روز پنجشنبه می آید بدست هر کس که می افتد میگیرد و دیگری را
خبر نمیکنند و باهم قصه ها و قضایای بیجه مینمایند لهذا از سرکار تقسیم سال بسال مقرر یافت حالا بی فساد اند
خطیب عیدگاه بلده حیدرآباد هم از حصه داران آنجاست معهذا از سرکار دولتمدار آصفیه جاگیر چهار
هزار روپیه برای اخراجات درگاه علم مذکور مقرر است و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر از فرط اعتقاد خود
نوبت و گهریال مقرر کرده اخراجات آن بذات خویش میدهند درین زمان و در عهد میمنت مهد بندگان
عالی مد ظله العالی حضور پر نور هم نذر و نیاز خلق الله را چه در علم مبارک مذکور و چه در علم النعل صاحب
و چه در علم مبارک حضرت بی بی بیرون بلده روبروی دروازه دبیرپوره و چه در عاشور خانه بادشاهی
و دیگر عاشورخانها و امام باره وغیره که خلایق لنگرها می آرند و نذر و نیازها میگذرانند حدی و نهایتی
نیست مفصلاً در ذکر احوال عشره محرم الحرام بارقام خواهد آمد انشاء الله تعالی گویند و بقلم آورده اند
که سلطان عبدالله قطبشاه را سوای سه دختر فرزندی که سزاوار تخت و تاج باشد بوجود نه آمده چنانچه
دختر کلان بشهزاده محمد شاه خلف کلان عالمگیر بادشاه بوقت ورود شهزاده مذکور به بلده حیدرآباد

در

دراز دواجنبش در آورده سرکار رام گیر برای اخراجات برگ تنبول دختر مذکوره داده بودند و او شهزاده
مذکور در همون چند سال از دار فنا بدار بقا خرامیده که چندان مشهور و معروف نشدند و دختر دویم را بیکی
سید بزرگ نجیب الطرفین سید محمد نام که از ایران آمده بود تزویج نموده او را بطور شهزاده ها نزد خویش
داشتند و در فکر تزویج دختر سیومی بودند تا اینکه دختر دویم صاحب اولاد شده بکمال عیش و سرور گذران اوقات
خویش میگذرانید در آن اثنا سید احمد نام سیدی دیگر از ایران وارد بلده حیدرآباد گردیده مشهور
گشت سلطان خبر ورودش یافته مقدم او را مغتنم دانسته باعزاز و اکرام تمام فرود آورد هرگاه سلطان
از سید محمد داماد خویش استفسار حالش نمود که در ولایت شما حال این مرد یعنی سید احمد تازه وارد چگونه بوده
است او یعنی سید محمد داماد عرض کرد که سید بزرگ نجیب الطرفین و عالیخاندان است لهذا سلطان عبد الله
دختر خرد را مقرر نمود که باو بدهد و تمامی اعیان و اعزه مطابق مرضی سلطان راضی گشتند روزی سید
مذکور یعنی سید احمد تازه وارد در دربار سلطان عبد الله قطب شاه حاضر بود سلطان متوجه حالش
شده پرسید که حال داماد یا سید محمد در ولایت شما چگونه دیده اید و حسب و نسب ایشان بچه طور است بی تحاشا
تکلف عرض نماید سید احمد بلا تأمل اندیشه عرض کرد که خاندان ایشان بدرجه بزرگ نیست حسب و نسب ایشان
بسیار صحیح و کریم الطرفین اند اما همینقدر سخن از سخن بر می آید که بزرگان ایشان هنگام عسرت اکثر بخانها آمده
درس کتب ها داده فائده برداشته اند سلطان عبد الله سخنش را شنیده خاموش گردید و هیچ بر خاطر او از این
اظهار ملال نه آمد اما چون این خبر بسمع سید محمد داماد رسید داغ بدل گشته از غیض و طیش و غم و غصه لب
اظهار بربست وقتیکه رسم شروع شادی که مقدمه باشد بعمل آمد سید محمد زوجه خود دختر کلان سلطان را گفت
که اینمرد بحال تباه از ولایت ایران امیدوار وارد اینجا گردیده التجای فراوان بمن کرد نظر بر تباهی
و عاجزی او بجمیع امور ذهن نشین خاطر بادشاه نموده بدامادی مقرر ساختم و او بر خلاف ممنونی منت
ذکر بزرگان مرا بالعکس بر اعلو مراتب و مدارج خویش باظهار آورد سلطان را لازم است که اینمردک را

بدامادی خود سرفراز نفرمایند که ناالایق است بمقتضای حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
مَنْ لَمْ یَشْکُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْکُرِ اللّٰهَ و اگر برخلاف معروضهٔ من که صریح حرمت ریزی من در تمامی خلایق
و بازناحق کرده مشهور آفاق نمود سرفراز خواهند فرمود دیگر من روبروی هیچکس روی خود را نخواهم
نمود و بالکه جان خویش خواهم داد شما دختر بادشاه هستید مختارید زوجه اش جواب داد که فی الواقع من
دختر سلطانم لیکن مرا در دامن شما بسته اند و حوالهٔ شما کرده پس هر چه حال شما باشد همون احوال من است
بعد شما چه معنی دارد بلکه پیش از جان دادن شما جان خود را بیدریغ نثار شما خواهم کرد که خوشنودے
زندگانی من همراه زندگانی شماست هرگاه شما نباشید زندگی من بچه کار خواهد آمد سید محمد خوشوقت
شده گفت صلاح اینست شما اینقدمه را بمادر خود اطلاع نمایند تا او شان نیز آگاه باشند پس دختر سلطان
بمادر خود نیز اطلاع نمود مادرش بادشاه را اندرون محل طلبیده ازین معامله مطلع و آگاه ساخت
بادشاه برهم شده گفت که سید احمد مگر بالاکی اولاد من نیستند که مختار باشند اختیار بدست من است بهر کس
که خواهم بدهم پس فوراً برآمده بمردم کارخانجات فرمود که همین وقت سرانجام شادی مهیا سازند طرفه
ماجرا اینکه در آنوقت ابوالحسن تانی شاه که در اقربای قریبهٔ سلطان عبدالله بود بامید دامادی
سلطان در جناب مرشد خود حضرت شاه راجو صاحب قبله که گنبد عالی البنیان بیرون دروازهٔ نمازی بندهٔ
بلدهٔ حیدرآباد سمت مغرب واقع است و آنجناب بچند واسطه اولاد امجاد جناب مخدوم دین و دنیا حضرت
سید محمد بنده نواز گیسو دراز اند حاضر می بود و آنحضرت نیز مشار الیه را مژده دامادی سلطان داده بودند
چون رسم سانچق دختر خرد سلطان عبدالله بوقوع آمد ابوالحسن نیز بجناب ممدوح عرض حال خویش نمود
که یا مولا امروز رسم سانچق بظهور آمد آنحضرت فرمودند که خدام خانقاه آبخوره های گلی را بطور سبوچه های
سانچق بانقل و بادام وغیره پر کرده بکاغذ سرخ و زرد و سبز آراسته در صحن خانقاه بگردانند و بگویند که این
سانچق ابوالحسن است که بخانهٔ عروس دختر سلطان عبدالله میرود و نیز روز حنابندی حنا از دست مبارک خود

بدست ابوالحسن درست کرده مبارکباد دادند و روز شب گشت بوقت یکپاس روز برآمده خود آنحضرت
ابوالحسن را نزد خود امیدوار نشانیدند که ببین از پردهٔ غیب چه در جلوهٔ ظهور می آید القصه چون سلطان
عبدالله قطب شاه حکم تیاری شادی فرمود و رسم سانچق و حنابندی نیز بوقوع آمد سید احمد و زوجه اش
معه متوسلان و نزدیکان همه با خنجرهای بران بدستها گرفته منتظر آوازهای شلک توپهای قلعه بابت
خوشوقتی ادای رسم نکاح سید ند کو نشستند باینمعنی که بمجرد شنیدن آوازهای توپها خود را جوهر کنند
چون این خبر بمادر دختر سلطان رسید او نیز با متوسلان و نزدیکان خود همه خنجرها بدست گرفته نشستند که
هرگاه خبر جوهر دختر کلان و داماد کلان در رسد بلا مضایقه خود را جوهر کنیم ثانی الحال سلطان دختر خرد
و داماد خرد را گرفته خوشنودیها نماید دختر خرد که عروس بوده ازینمعنی مطلع شده گفت که مادر و همشیره من
خواهند که خود را هلاک کنند پس خوشنودی شادی من و زندگی من چه لطف دارد و او هم خنجر بدست منتظر گوش
بآواز نشست اخباریان محل چون خبر مفصل بسلطان رسانیدند نهایت مضطرب و متحیر گشته با وزرا و امرا
مصلحت نمود همه باعرض کردند که سید احمد را بهزاران خونریزی داماد کردن و خون تمامی محلات ریختن و
با اینهمه نارضامندی دختر کدام فائده درین نسبت مترتب خواهد بود مگر داماد دیگر بهم نمیرسد سلطان فرمود که
درینوقت ضرور مرد یکه لایق اینکار باشد از کجا حاضر آرم مجموع امرا و وزرا یکدل شده عرضکردند که ابوالحسن
در قرابت قریبه بسرکار است و بهمه صفات لایق و موصوف از هیچکس بهتر نیست مناسب همین است که مشار
الیه را سرفراز فرمایند از آنجا که توجه باطنی حضرت شاه راجو صاحب در دل سلطان اثر کرده بود سلطان
نیز بینه از گوش بر آورده قبول فرموده فرمود که جلد او را حاضر سازند پالکی خاصه خود در جناب آنحضرت
فرستاده و تمامی امرا و ارکان دولت همراهش شده از آنحضرت رخصت کنانیده بقلعه بردند و غسل کتخدائی
بعمل آورده پوشاک فاخره عروسی با جواهر اعلا پوشانیده سهرهٔ مروارید زرتار بالای سرش بسته لشریعت
پناه و علما و فضلا عهد فرمود که صیغه عقد خوانند چون رسم عقد منعقد گشت امرا و ملوک و اعیان حضرت

وارکان دولت نذرها تهنیت گذرانیدند و حکم شلک مبارکباد بصدور رآمد حسب الحکم توپچیان قلعه دفعتاً صد ضرب مبارکباد سر دادند چون آواز شلک توپ بسمع سید احمد مسلوب العقل بد قسمت رسید و این همه معامله هویدای خاطرش گشت بمقتضای طبیعتش تمام با رخت رنگین عروس سوار شده معه اسباب خود روانه بلده خجسته بنیاد اورنگاباد شده به پیشگاه شهزاده محمد اورنگ زیب عالمگیر خود را رسانید و یکهزار روپیه ماهوارش مقرر کرده در زمره امیران سه هزاری منصب اختصاص بخشید بعد چندی بداماد میر جمله درآمد و ابو الحسن همواره در جناب مرشد قبله حقیقی و کعبه تحقیقی خویش حاضر میشد و توجهات آنحضرت مبذول الطاف میگردید و مؤید جان بخش سلطنت زندگانی مینمود تا اینکه در چند روز سید محمد داماد کلان سلطان عبد الله بقضای الٰهی رحلت نمود و از وارثان دولت سلطانی سوای ابو الحسن دیگر نماند بعد چند ایام سلطان عبد الله نیز در سنه یکهزار و هشتاد و سه هجری سلطنت دنیا را گذاشته متوجه سیر خلد برین گشت سریر دولت قطب شاهیه نصیب ابو الحسن گردید مدت سلطنت سلطان عبد الله قطب شاه پنجاه و دو سال بود و مدت حیاتش شصت سال بوده است اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْمَلِكِ الْعَزِيزِ الْعَلَّام آنچه که عمارت وغیره در عهد سلطان عبد الله قطب شاه باحداث درآمد در حینیکه شهزاده محمد اورنگ زیب بصوبداری دکن معمور بود و آخر از سلطان عبد الله بصلح انجامید سلطان مذکور کوهچه که متصل تالاب زیر قلعه واقع است آنرا حصار بسته ملحق بقلعه محمد نگر ساخت و پنج لک نود و چهار هزار روپیه بخرچ تیاری حصار و آلات ضرب قرار آمد و دیگر رنگ آمیزی عاشورخانه پادشاهی که گذشت آورده اند که سلاطین قطب شاهیه مذهب امامیه داشته خطبه اثنا عشریه بنام داران صفویه ایران در مساجد بر منابر میخوانانیدند در ایامیکه فیمابین سلطان عبد الله قطب شاه و اعلیحضرت شاهجهان بادشاه صلح واقع شده از طرفین مصالحت و موافقت کلی بظهور آمد خطبه بنام صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه جاری ساختند بطریقه مذهب سنت و جماعت تا حال همون طریقه جاری و بحال است شمه از احوال نیک مآل حیات بخش بیگم که بحیات مانصنا حسب مشهور و معروف اند بارقام می آید که آن عفیفه بصفاتها موصوف بوده از آنجمله از محدثات ایشان یکی قصبه حیات نگر و دیگر تالاب حیات الضاحیه و مسجد حیات نگر و دیگر مسجد ها اندرون شهر یکی قطب عالم متصل مکان شمس الامرا

بهادر

بهادر امیر کبیر بالای راسته فتح دروازه حیدرآباد دیگری مسجد متصل کمان دروازه دولتخانه شاهی
که درین زمان بشیر دول مشهور است و در مسجد مذکور سید محمد عرف سیدن صاحب خلف شاه اعظم صاحب که
مشهور عالم اند ذکر ایشان خواهد آمد مدتی بتدریس حدیث پرداخته مشهور روزگار شده و در لعبت جهات
نمودند الحال فرزندان مرحوم مقیم تقدس اند و آن رابعه عصر همواره در کار خیر دختران نا کتخدا و پرداخت
طفلان صغیر غربا و کندانیدن چاه و تعمیر کاروانسرا و خیرات ارباب استحقاق و نذر و نیاز بزرگان و غیره
مساعی جمیله مبذول و یکتای روزگار خویش بوده از آن ایام تا حال دیگری مثل ایشان بوجود نه آمد
اما جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله که هزار درجه آنجناب را بالای ایشان تفوق است احوال آنمخدومه
عالم در ذکر سریر آرای حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بتحریر خواهد آمد ان شاء الله تعالی

ذکر سلطنت سلطان ابوالحسن تانی شاه داماد سلطان عبدالله قطبشاه

چون سلطان عبدالله قطبشاه سریر سلطنت فانی را گذاشته متوجه عالم باقی گردید اعیان دولت و ارکان
سلطنت بسبب اینکه دیگری وارث تاج و تخت نبود باتفاق میر مظفر که درآنوقت معمور کار وزارت بوده ابوالحسن
داماد را بر سریر دولت قطبشاهیه نشانیدند و او در استمالت امرا و وزرا کوشیده بمیر مظفر فرمود که فرد گوشواره
خزانه عامره حاضر سازند چون بملاحظه آورد بدان فرد دستخط نمود که خزینه عامره را چهار حصه نمایند علی السویه
و تقسیم کنند یکی برای رضای جناب اقدس الهی فی سبیل الله باهل استحقاق رسانند که خوشنودی او تعالی
شانه گردد و حصه دوم برای سپاه پیشگی دهند که فارغ البال بنوکری سرکار حاضر بوده تا جان بکار سرکار
دریغ ندارند و حصه سیوم برای عیش و عشرت ماست و حصه چهارم برای معموری خزانه در خزانه باشد که خالی بودن
خزانه پادشاهان بی اعتمادی دولت است میر مظفر عرض کرد که در ممالکت دکن پادشاهان همیشه مجادله و محاربه
مینمایند اگر خزانه در سرکار موجود نباشد کار سلطنت و سپاه چگونه سرانجام سرداده شود و حمایت سپاه افواج
قاهره بچه طور باشد سلاطین سابق برای همین امور خزانه را بحفاظت داشته رفته اند که روزی بکار خواهد آمد

سلطان ابوالحسن جواب داد که بادشاهان سلف خزینه را بحفاظت داشته رفته اند و ما همراه خویش خواهیم برد پس
در یک حصه خزانه عمارت چار محل بخرچ هشت لک روپیه بالای جویبار موسی باحداث درآورده جشن ها ترتیب
داد که هیچ چشمی بآن جاه وحشم ندیده و هیچ گوشی بآن تزک نشنیده بلکه خبر بر مردمان هفت کشور رسیده معهذا
انچه که اخراجات عیش و عشرت و سلوک با خلایق سلطان مذکور نموده مشهور و معروف آفاق است همه در همون
یک حصه خزانه است گویند روزی حضرت شاه راجو صاحب قدس سره یک انار بدست فقیر خود داده فرمود که این
انار را در دست روبروی خویش بسلطان ابوالحسن خورانیده حاضر شو فقیر چون انار آورد سلطان مذکور
در خواب قیلوله بود هرگاه بیدارش کردند انار از دست فقیر بدست خود گرفته بر سر و چشم نهاده چون انار را
تکان داد چهارده دانه از شگافش بیرون برآمد آن دانها را خورد و بفقیر گفت که حسب الحکم دانها خوردم
و حکم پیر و مرشد بجا آوردم بعد بیداری تمام دانها خواهم خورد هر چند فقیر تشدد نمود که حکم حضرت برای
خورانیدن دانهای تمامی انار است و تقید بلیغ فرموده اند ابوالحسن او را بالحاح و انعام و اکرام روانه
ساخت فقیر کیفیت مفصل بجناب آنحضرت عرض نمود آنحضرت نهایت غصه کرده فرمودند خواسته بودم هر قدر
دانها که درین انار هستند آنقدر سالهای دراز سلطنت در خاندان او باشد چون تقدیر چنین است زیاده
از چهارده سال حکومت نخواهد کرد و انچه که جشنها و سیرها و سلوک با خلق الله سلطان ابوالحسن کرده دفتری باید
که بتحریر درآید و نیز کیفیت منافشات و محاربات فیمابین سلاطین دکن خصوصاً درمیان سلاطین قطبشاهیه
و بادشاهان تیموریه درباب انتزاع حکومت دکن علی الخصوص در مقدمه حیدرآباد که بوقوع آمده است از کتب
مبسوطه مفصل هویدا میشود چون اجمال برای اختصار منظور بود بارقام آورده اند که هرگاه عبدالله خان
پنی و رستم خان افغانان مهدوی و هزاری قلعه محمدنگر برای رقم قلیل تنخواه خود ها که سی هزار روپیه بوده
نمک حرامی را کار فرموده دروازه خرد قلعه مذکور را بر مردمان اورنگ زیب بادشاه کشاده بوقت
شب که یکپاس مانده بود سی هزار ملازمان بادشاهی را باشهزاده محمد اعظم شاه اندرون قلعه گرفت و این خبر

بسلطان ابوالحسن تانی شاه رسید فرمود که سر دادن تو پها موقوف نمایند و احدی قصد محاربه با شهزاده نکند مگر
عبدالرزاق لاری بذات خود معه پسران خویش آنقدر جنگید که صدای تحسین و آفرین از هر دو جانب بسمع
سبحان رسید و زخمهای بجید و نهایت برداشته بر خاک سرخروئی افتاد مردمان او را بحال نزاع برداشته
سوار پالکی رو برو گردم شاهی اندرون خانه اش بردند شهزاده جراحان خود را فرمود که معالجه او بزودی نمایند
اما سلطان ابوالحسن خبر ورود اعظم شاه شنیده پالکی سوار رو برو گشته شاهزاده مذکور آمده سلام بقواعد آداب
بجا آورد محمد اعظم شاه دست بر سر خود گذاشته سلام گرفت سلطان ابوالحسن نزدیک تر آمده یک تسبیح قمر اعلی
که در دست خود داشت نذر کرد و گفت شعر برگ سبز است تحفهٔ درویش ٭ چه کند بی‌نوا همین دارد ٭ شهزاده
تسبیح را از دست گرفته قبول فرمود بعد از آن چون نزدیکتر آمده دست خود بالای گردن رخش سواری شاهزاده
داشته استاده بود و کلمه و کلام میکرد نسقچی شهزاده آواز داد که با ادب و بتفاوت باشند شهزاده محمد اعظم شاه بنظر
غضب طرف نسقچی ملاحظه کرده فرمود که خاموش ای موذی از عذاب الهی نمیترسی که این شخص کیست هر قسمیکه
استاده باشد منع نیست که سلطان است درین اثنا آوردار وغه باورچیخانه بسلطان ابوالحسن عرض کرد که بطریق
معمول خاصه تیار و حاضر است سلطان مذکور از شهزاده موصوف اجازت چیز خوردن طلبیده رخصت حاصل
نمود امانت خان و دیانت خان امیران بادشاهی همراه شده یکی در خوردن طعام شریک شد و دیگر مناسب
ندانسته سوال کرد که درینوقت جهان پر آشوب است چگونه رغبت لطعام شده باشد سلطان فرمود مهربان
من بفضل الهی بزرگان ما مدتی درین دیار اوقات خود ها بکمال عزت و ثروت که بسر برده اند پوشیده نیست
چون نوبت بمن عاصی رسید چهارده سال قسمیکه گذشت بر همه خلق الله نیز ظاهر است از آنجا که تقدیر چنین
بود یعنی امر جلیل القدر حکومت اینجا بتحویل خلیفه عادل که بهمه صفات موصوف است درآمد ازین چه بهتر لیس
خوردن غم و الم هیچ فائده ندارد بلکه از خلاف خواست عالم علوی و نارضامندی مرضی ایزدی جلشانه
محض سفلگی و گنهگاری ظاهر میشود اما او قات عاصی که معمولیست از آن هم در گذشتن کفران نعمت الهی

متصور چون خلیفہ زمان عادل است کارہا ہمہ باہل دیانت خان بر اعتقاد سلطان تحسین نمود بعد ازان از
محلات خود ہم رخصت شدہ سوار پالکی گھٹا ٹوپ داخل لشکر بادشاہی گردید کارگذاران عالمگیری بتصرف
کارخانجات شدہ غیر از محلات سلطان ابوالحسن و اسباب ایشان بالای ہمہ دست تصرف دراز کردہ
بعرض پرداختند و نیز حکم بادشاہ چنین بود کہ متعرض حال مستورات نشوند آنہا را بر حال شان واگذارند گویند
در اثنای راہ طفل لطیفہ چہار سالہ کہ در پالکی ہمراہ سلطان ابوالحسن نشستہ بود از تشنگی آب خواست در آنوقت
آبدار خاصہ کہ ہمراہی اش یک پیالہ آب از سقہ بار از گرفتہ اندرون پردہ پالکی دادند سلطان ابوالحسن دید
کہ ہیچ نزدیک نیست آویزہ الماس کہ در حلقہ گوش طفل بود برآوردہ در پیالہ آب انداخت او مال پنجاہ ہزار
روپیہ بود و از زنگ زیب گفت کہ دو ہزار روپیہ بسقہ مذکور دادہ آویزہ را داخل سرکار نمایند چون پالکی رسید چند روز
در خیمہ بحفاظت داشتہ روانہ قلعہ دولتاباد معہ محلاتش نمودند پس در سنہ یکہزار و نود و ہشت ہجری انتقال دولت
قطب شاہیہ بخاندان تیمور صاحبقران کورکان گردید فاعتبروا یا اولی الابصار تقسیم سالہای عمر سلطان
مذکور نیز از جملہ عجائبات است چہاردہ سال در عالم طفولیت و چہاردہ سال در خدمتگذاری پیر خود و چہاردہ سال
در فرمانفرمائی دولت و چہاردہ سال در قید عالمگیر بادشاہ در دولتاباد جملہ پنجاہ و شش سال باین تقسیم
بالضرام رسید گویند روزی قلعہ دار دولتاباد را خواب شد کہ جناب حضرت امیر المومنین مظہر العجائب علی ابن ابی
طالب صلوات اللہ وسلامہ علیہ میفرمایند کہ ابوالحسن دوست ما بروز پنجشنبہ ودیعت حیات میکند کماحقہ بتدفین و
تجہیزش پردازد علی الصباح کہ پنجشنبہ بود قلعہ دار بر در دولت سلطان ابوالحسن بغیر طلب حاضر گشتہ عرض کنانید
کہ فدوی را از جناب مبارک سلام مرتضوی چیزی حکم شدہ است سلطان ابوالحسن در جواب قلعہ دار مذکور
از اندرون محل گفتہ فرستاد کہ آن پنجشنبہ آیندہ است چون پنجشنبہ دیگر آمد علی الصباح خبر رحلت سلطان
ابوالحسن تانا شاہ شایع گردیدہ خلقت را از شنیدن این راز نہان و مرتبہ سلطان سعادت نشان حیرتے
افزود سبحان اللہ سلاطین سلف در باطن ہم ہمچو مبذول الطاف غیبی بودند

تقرر محمد کام بخش بصوبداری حیدرآباد از پیشگاه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه

آورده اند که اورنگ زیب بعد تسلط بر دولت قطب شاهیه محمد کام بخش فرزند خود را بصوبداری حیدرآباد و ممالک متعلقه آن مقرر کرده خود متوجه بلده خجسته بنیاد گردید شاهزاده مذکور عمارات عالیشان قلعه محمدنگر و بلده حیدرآباد مثل چار محل و گوشه محل وغیره را گذاشته در محلات و عمارت نو باحداث در آورد تا خود در آنمیان سکونت نماید هرگاه این خبر بعالمگیر بادشاه رسید فرمان بنام شاهزاده محمد کام بخش صادر گشت که باوجود بودن مکانهای متعدد قطب شاهی از سر نو عمارت نو باحداث در آوردن اصراف بیجاست معلوم نشد که کدام فائده ازان مترتب بوده باشد جلد بعرض رسانند شاهزاده عرضی در جواب آن بدین مضمون بقلم آورد که آنچه ارشاد کرامت بنیاد شرف صدور یافت عین مستحسن و در حقیقت حال چنین است اما فدوی را باوجود صوبداری و مختاری حیدرآباد و ممالک محروسه متعلقه آن مقدوری نیست که روشنی چراغهای معمولی شام دران عمارات عالیشان که بذاته میمنوده باشند تا بروشنی تمام شب و بودن در آنجا و بسر بردن اوقاتها چه رسد این حوصله همان شاهان با برکات و سلاطین صاحب بنّات بوده که درین عمارت روشنی ها کرده تماشاها دیده و خود تعمیر در آورده جشنهای شاهانه نموده سکونت ورزیده اند فدوی بقدر حوصله و مقدور خویش مکانی کوچک بتعمیر در می آرد تا در آنمیان بماند عالمگیر بادشاه از ملاحظه عرضی محظوظ شده خاموش گردید چنانچه تاحال دروازه آن مکان که مشهور بدروازه حویلی محمد کام بخش شهزاده شده موجود است و در عمارت او فراشخانه سرکار است و اطراف آن محله ها شده مردمان خانها ساخته میمانند مکان شیخ احمد عبادی جمعدار عربها نیز همونجا بتعمیر در آمده است اما شمه از برکات دولت قطب شاهیه بتحریر می آید گویند چنانکه تیاری حوض گوشه محل در عهد سلطان ابوالحسن در آمد دوازده هزار دهمن والیان که عبارت از مزدوریان باشد بکار دهمن معمور بودند و معمول اینهاست که بوقت کار سرود میسرایند روزی سلطان فرمود که امشب ما ملاحظه کار دهمن والیان و سرود اینها خواهیم فرمود این همه ها را یک یک ساری طاش و یک یک چولی طاش طلائی و لنگی پوشانیده حاضر دارند و اطراف حوض همه روشنی

تختہ بندی چراغان نمایند و آتشبازی نیز حاضر باشد پس بوقت شب برآمدہ ملاحظہ فرمودند و انعامہا دادند مشہور
نزہست کہ این دوازدہ ہزار ساڑی و چولی طاش ازیک توشکخانہ بادشاہ عالی ہمت سلطان ابوالحسن تانا
شاہ مرحمت گشت پس برکات دیگر کارخانجات ازہمین معنی قیاس و دریافت باید فرمود مصرع ببین تفاوت
رہ از کجاست تا بکجا ÷ چون ہمت سلاطین قطب شاہیہ راحدی و پایانی نیست و مراد ازین تحریر صرف اظہار
علو ہمت و دولت خداداد بی زوال خاندان عالیشان آصفیہ ادام اللہ اقبالہ وعمرہ و سلطنتہ منظور است
و افسانہا ضمنی حیرت افزای چشم و گوش جہانبانان توان گفت لابد برہمین بیت اختتام نمود بیت دنیا ہمہ ہیچ و کار
دنیا ہمہ ہیچ ÷ ای ہیچ برای ہیچ بر ہیچ مپیچ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی طرفہ ہمت خداداد خاندان
آصفیہ اینکہ از وقت رحلت سلاطین قطب شاہی و انتقال دولت ایشان بخاندان تیموریہ گاہی فاتحہ سالیانہ
سلاطین قطبیہ مرحوم ہیچ عمل بعمل نہ آمدہ گنبدہا ہمہ کہ بخرچ لکوکہا روپیہ بتعمیر درآمدہ و سرسبزی اشجار و دلچسپی
انہار آنجا آنقدر خراب شدہ کہ کلالان خران خود ہا در ایشان بستہ زندگانی خویش میکردند ہر گاہ بندگانعالی
حضور پرنور بادشاہ حق آگاہ جوان بخت بہیہ تدبیر ناصر الدولہ آصفجاہ آدام اللہ اقبالہ وعمرہ و خلد اللہ ملکہ
و سلطنتہ و دولتہ بکمال اشتیاق کہ واقف بر تمامی احوال ایشان ہستند برای فاتحہ رونق افزا شدند بسیار
بسیار تاسفہا فرمودہ حکم جہانمطاع عالم مطیع خود لصدور آوردند کہ حفاظان و خادمان و فراشان و خاکروبان
متعددہا در ہر گنبد مقرر شدہ معمور کار باشند و ہر روز قرآنخوانی کردہ فاتحہ بنام سلاطین مرحوم مذکور
میدادہ باشند معہذا سوای این فرش ہر ہر جا غلافہای عمدہ از طاش و کمخاب و مخمل و اطلس و سقرلاط متعدد
تیار کنانیدہ فرستادند کہ قبور سلاطینان ما ضمنی برہنہ نباشند و نیز تیاری خیابان و اشجار و انہار کنانیدہ
باغبانان و غیرہ متعین فرمودند کہ بوستان دلچسپ از سابق زیادہ تر بوقوع آمد و دوصد روپیہ ماہواریہا
اینہا از سرکار مقرر کردہ کہ باستصواب فتح اللہ بیگ خان بہادر نصیب یار جنگ خانسامان ماہ بماہ میرسد و
لنگر دو در روپیہ روز را ماہوار مقرر یافتہ ہر روز لنگر با و فقرا طعام لذیذ میخورانند و ہمیشہ برای فاتحہ

رونق افزا شده اشرفیها بخدام حرمت میفرمایند وسوای این زرنقد بفاتحه سالیانه هریک از ایشان که عبارت
از عرس است خود متوجه شده عنایت میکنند الله تقدس و تعالی عمرو دولت بادشاهان روی زمین بفرط الطاف
خویش شهنشاه مالقیب فرماید که خدا شناس وحق دان ومنبع حسنات است دیگر تعمیر چارمنار که بنهایت شکسته
وریخته وافتاده بد هیئت شده بود آنحضرت از سر نو بنو گردانیده روح سلطان محمد قلی قطبشاه را خوشنود
فرمود چنانچه درین سال که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست اندکی تعمیر باقیست انشاالله تعالی قریب
باتمام میرسد اگرچه اراده پرکینه اورنگ زیب بادشاه برای انهدام چارمنار هم مقرر شده فرمودند که این عمارت
هیچ معنی ندارد و صور فیلان وشترهای فواره حوض که محض بت پرستی است از بیخ برکنده براندازند مرادا اینکه
نام ونشان سلاطین قطبشاهیه اصلاً ومطلقاً درجهان نماند چون مردان حق شناس عرض کردند که بالای
این عمارت مسجد عبادتگاه معبود حقیقی است سرفرو کرده خاموش گشت وایزد توانا بالعکس اراده اش بدست
بادشاه حق آگاه از سرنو تازه کنانیده نام وری ساخت تا عمر و دولت بانی مبانی صاحب تعمیر جدید روزافزون
باشد ونیکنامی اش در ربع مسکون مشهور آفاق گردد

باب دوم در ذکر سریرآرایان دولت آصفیه

ذکر مسند آرای نواب مستطاب معلی القاب خورشید رکاب مغفرتماب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه ذات قدسی سمات
آن منبع خوبیهای صوری ومعنوی از تحریر وتقریر بیرونست از آن جمله از هزار یکی واز بسیار اندکی بقلم حقیقت
رقم می آید جد مادری نواب معظم جمدة الملک مدارالمهام سعدالله خان است که تا دم زندگی بوالاخدمت وزارت
کل ومنصب جلیل القدر هفت هزاری هفت هزار سوار در پیشگاه اعلیحضرت شاهجهان بادشاه سرفراز بوده
وجد پدری آن قدسی صفات عابدخان مرحوم است که پدر بزرگوارش عالم شیخ مقتدای سمرقند بوده عابد
خان مغفور در سال سنه بست ونهم صاحبقران ثانی بهند آمده بملازمت سرفراز گشته بزیارت حرمین شریفین روانه
گردید بعد مراجعت درسلک ملازمان عمده شهزاده محمد اورنگ زیب منسلک گشته ترددات نمایان بظهور آورده

و پس از جلوس خلد مکان بتفویض صدارت کل صدر نشین شد بعد ازان بخطاب قلیچ خان و منصب پنجهزاری اختصار
یافت بست و چهارم ربیع الاول سنه یکهزار و نود و هجری در محاصره گولکنده بزخم گوله توپ برحمت حق پیوست مدفن
شریفش متصل قلعه مذکور بمقبره قلیچ خان مشهور و موجود است خلف ارجمندش میر شهاب الدین در بیدو حال بامر
کشکداری قیام داشت و سال بست و سیوم بسبب رسانیدن خبر جعلی بید حسن علیخان عالمگیری از دره کوه پراشجار
و احجار باضافه منصب و خطاب خانی و عنایت فیل و ترکش خاصه بلند مرتبه گشت سال بست و چهارم هنگام طغیانی
بر شهزاده محمد اکبر که یاغی شده بود از یکرنگی خود بعوض قلیل از منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب
غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ اوج بپایه مراتب علیا گردید و در جلدوی ترددات نمایان فتح بیجاپور
بافزایش فقره فرزند ارجمند لی ریورنگ بر القاب سابق تارک عزت بآسمان رسانید و ابتدای جلوس خلد منزل
بصوبداری گجرات معمور شد و هم بجا در سال چهارم بزندگانی طبعی در گذشت نعش او را بدهلی برده متصل اجمیر دروازه
در مقبره و خانقاه بنا کرده او مدفون ساختند خلف ارجمندش نواب مغفرت مآب است نام اصل آنجناب
میر قمر الدین سال ولادت سنه یکهزار و هشتاد و دو هجری چون لمعان خورشید رشادت و کامگاری از افق آن
والا منزلت میدرخشید در کمترزمانی بخطاب چین قلیچ خان و منصب چهار هزاری چهره مراد برافراخت پس از
ارتحال خلد مکان از پیشگاه خلد منزل بهادر شاه بخطاب خان دوران خان بهادر و صوبداری اوده و فوجداری
لکهنو وغیره متقضی المرام گردید و چندی ترک منصب فرموده در دار الخلافه شاهجهان آباد کناره گرفت
در سنه یکهزار و یکصد و بیست و سه هجری حین خلف خلد منزل جهاندار شاه از تخت برافتاد در عهد محمد
فرخ سیر اول سال جلوس بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و صوبداری
دکن معمور گشت سال سیوم که صوبداری دکن به سید حسین علیخان امیر الامرا تفویض یافت آن والا منزلت از بی‌مهری
اعیان دربار بتقریب فوجداری سنبل و مرادآباد و بتادیب زمینداران کوهستان سوالک با توپ بلنجنگ
روانه شد هرگاه قضیا بین بادشاه و سادات بهار مخالفت آماده شد و محمد فرخ سیر از تخت برافتاد و شاهزاده

رفیع الدرجات و رفیع الدوله نیز در عرصهٔ قلیل از عارضه درگذشتند در عهد محمد شاه آنجناب بصوبداری و مالوه
معمور بوده از سوء مزاجی ارکان سلطنت بعزم تسخیر دکن از او جین سال دویم جلوس فردوس آرامگاه محمد شاه
مطابق سنه یکهزار و یک صد و سی و دو هجری در عین برشگال ملک مالوا را خالی کرده از نربدا و اکبر پور گذر کهون
قلعه اسیر را بضرب خیام منور و آن محکم اساس را بحکمت عملی از طالبخان قلعه دار گرفته برای گذاشتن صاحبزاده
خرد سال و پردگیان عصمت خصال بدست آورده غازی الدین خان بهادر نصیر جنگ و میر احمد خان بهادر
ناصر جنگ را در قلعه مذکور گذاشته پنج ضرب توپ را ضمیمهٔ توپخانه رکاب فرمود و از آنجا در لعل باغ
دار السرور برهانپور نزول رایات گشت محمد انور خان بهادر قطب الدوله ناظم برهانپور بملازمت پیوست درین
اثنا و آمد آمد سید دلاور خان بخشی فوج امیر الامرا که بتحریک آواز پیشگاه سلطانی با جمعیت کثیر برای مجادله
و محاربهٔ نواب موصوف تعین گردیده بسمع والا رسید سیزدهم شعبان سنه مذکور در سواد رتن پور جاور تا سرکار
هندیه دوازده گروهی این طرف دریای نربدا التقاء فریقین واقع شد سید دلاور خان بقتل رسید لوای
نصرت بجانب برهانپور برافراشت هنوز جراحتهای مبارزان اندمال نیافته بود که سید عالم علیخان همشیره
زاده امیر الامرا جلوریز از اورنگ آباد بمقابلهٔ جیش منصور شتافت هر چند آن عالیجناب نصایح شفیقانه
فرمود سود مند نشد ناچار استمداد از درگاه داور توانا خواسته بدفع آن پرداخت در ظاهر قصبهٔ بالاپور تعلقه پایان
گهاٹ صوبهٔ برار بتاریخ ششم ماه شوال سنه مذکور تلاقی فئتین دست داد قطعه بلا باز هنگامه آرائی شده وگر سیل
خون و پشت پیمائی شده سپاه از دو سو تیغ درهم نهاده زره دیده از بیم بر هم نهاده عالم علیخان نیز از غیرت
ذاتی در عین معرکه از پا درآمد شعر یکیی است تا رسم فتح و شکست چنین فتح کس را نداد دست
پس الویهٔ عزیمت بصوب خجسته بنیاد افراشته بعز نزول رونق تازه بخشیده در انتظام مهام ملک و دولت کوشید
امیر الامرا النعل در آتش گشته بادشاه را متوجه مهم دکن گردانید بمقتضای اَلتَّقْدِیْرُ یَضْحَکُ عَلَی التَّدْبِیْرِ
ششم ذی الحجه مسطور در منزل توره که از فتح پور سیکری سی و پنج کروه غربی واقعست امیر الامرا باشاره

اعتماد الدولہ محمد امین خان بہادر بخشی بدست میر حیدر کاشغری جد ممتاز الامرا بہادر و المیر کلانخان کلان در سواری پالکی بزیر کلال باڑ بادشاہی بقتل رسید بعد مراجعت بادشاہ جانب دار الخلافہ قطب الملک برادرش کہ یکی از شاہزادہ را السلطنت بر داشتہ بمقابل سلطانی پیش آمدہ بود مقید گشتہ رہرو راہ فنا گردید و اعتماد الدولہ از پیشگاہ خلافت بعطای خلعت وزارت کل و منصب ہشت ہزاری ہشت ہزار سوار و خطاب وزیر الملک سرفراز گردیدہ بمنزل مقصود در سال سیوم بساط ہستی در نوردید آن والا منزلت در سنہ یکہزار و یکصد وسی و چہار ہجری از دکن بطلب حضور رسیدہ پنجم جمادی الاول بخلعت وزارت قامت مباہات پیراست سال پنجم معز الدولہ حیدر قلیخان خراسانی ناظم گجرات کہ لبغاوت پذیرشدہ بود بادشاہ این دستور ارسطو فکر را بعطای خلعت خاصہ و فیل و جواہر زرہ داؤدی و جمدہر مرصع مباہات بخشیدہ بکفایت آن مہم مجاز فرمود و مبلغ دہ لک روپیہ بنا بر نگہداشت سپاہ جدید از خزانہ شاہی مرحمت کردہ صوبہ داری مالوہ و گجرات ضمیمہ وزارت و صوبداری دکن گردانید چون حیدر قلیخان در تعلقہ رانا فراری شدہ خزید بتجویز آنجناب حامد اللہ خان بہادر عم گرامی او از پیشگاہ خاقانی بخطاب معز الدولہ صلابتجنگ ناموری گردیدہ نیابتاً بہ نظم و نسق صوبہ گجرات مامور شد و نیابت صوبہ داری مالوا بہ عظیم اللہ خان بہادر پسر عمہ خود را در آنجا رفتہ سپردند و اوائل جمادی الاول سال مذکور بدار الخلافہ رسیدہ بعطای خلعت فاخرہ و مالای مروارید و فیل با ساز طلا و اسپان عربی عز افتخار یافت چون طور دربار و اعیان سرکار را بی طور ملاحظہ فرمود بتقریب ناسازی مزاج و ہوای دار الخلافہ بمراد آباد مسترخص شدہ روز رخصت خلعت خاص با طرۂ الماس کہ بادشاہ بر سر خود داشت مرحمت گردیدہ درین اثنا کہ صوبداری دکن از تغیری آنجناب بعماد الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد بتفویض یافت ششم ذیقعدہ سال ششم جلوس مطابق سنہ یکہزار و یکصد وسی و شش ہجری رونق افزای بلدہ خجستہ بنیاد گردید و عماد الملک نیز آمادہ حرب بمقابلہ و محاربہ شتافت در سواد شکر کہیڑہ مضاف بالاگھاٹ تقابل فریقین دست دادہ بتائید الٰہی بمحوای وَمَا النَّصْرُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰہِ یکپاس روز باقیماندہ بست و سیوم

محرم سنه یکهزار و یک صد و سی و هفت هجری روز جمعه با اسعد خان و مسعود خان پسران خود بقتل رسید مجموع ممالک دکن از آب نربدا تا انتهای صوبه بیجاپور و حیدرآباد که بدریای شور پیوسته بقبضه اقتدار درآمد خواجه محمود خان و حامد الله خان پسران مقتول زخمها برداشته نظربند شدند خود بدولت سمت حیدرآباد نهضت فرمود جلال الدین محمود خان که بنیابت آن غریق لجه فنا بصوبداری حیدرآباد می پرداخت کناره گرفت و خواجه احمد خان پسر بزرگ عماد الملک با اجمال و اثقال با پردگیان حرم بگولکنده پناه برده باتفاق صندل خواجه سرا در فراهم آوردن جمعیت مصروف گشت تا آنکه بدریای موسی مضرب خیام شد آن جناب تسخیر قلعه گولکنده بر وقت دیگر دانسته فتح قلعه رنو بجر فرمود از آنجا بحیدرآباد آمده خواجه احمد خان را نیز از قلعه مطمئن ساخته بملازمت در آورده منصب شش هزاری چهار هزار سوار و شهامت خان بهادر را و خواجه محمود خان را بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب مبارز خان بهادر حامد الله خان را بمنصب دو هزاری یکهزار سوار و خطاب بهادری سرفراز فرمود و آنجناب همشیره خود را بازدواج حامد الله خان بهادر در آورده عداوت بمحبت بدل ساختند و باقیماندها نیز مورد الطاف گشتند در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر خواجه محمود خان بخطاب مبارز الملک غالب جنگ و نظامت حیدرآباد مباهی شد بعد انتقال او حامد الله خان بهادر بخطاب مبارز الدوله مبارز الملک و دیوانی سرکار عالی اوج بپایه ترقی شده ورق هستی در نوردید در حالت تحریر در عهد خداوند حق آگاه بندگانعالی ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله و سلطنته مطابق سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری یکی از نبائر عماد الملک مرحوم مذکور در منصبداران سرکار بدرماهه دو صد روپیه باقی است دیگر نشانی نیست اما همشیره علاتی این محرر اوقات در عهد حضرت غفران مآب که یکی از نبایر مرحوم مذکور خواجه ابو الامداد خان برادر خرد حقیقی خواجه ابو الارشاد خان را منسوب بود پسرش خواجه ابو الفتح نیز در زمره منصبداران سرکار بدرماهه شصت روپیه حاضر است مهذا چون خبر فتح بپادشاه فردوس آرامگاه محمد شاه رسید از راه دلجوئی در سنه یکهزار و یکصد و سی و هشت هجری بخطاب والای آصف جاه

عطای خطاب آصفجاه از پیشگاه محمد شاه بادشاه هندوستان

و منصب هشت هزاری هشت هزار سوار سر بلند فرمود و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه هجری بر طبق خواهش
سلطانی آنجناب خلف خود نواب عالیجناب ناصر جنگ بهادر را بانتظام دکن گذاشته محمد انور الله خان را دیوان
مدار المهام فرموده عازم حضور لامع النور گشت آخر ربیع الاول سنه مذکور بسعادت ملازمت خاقانی دریافته بعطای
خلعت فاخره و فیل با ساز طلا و اسپان عربی و عراقی ممتاز گردید بعد دو ماه بنا بر تادیب غنیم مامور شده بتفویض
صوبداری اکبر آباد از عزل راجه جی سنگه و صوبداری مالوا از تغیری باجی راو سرفراز گشته به اکبر آباد رسید و
محی الدین صاحب را که قرابتی با آنجناب داشت به نیابت صوبداری آنجا مقرر نمود و خود بدولت و اقبال متوجه
مالوا شد و از دریای جمن و اٹاوه و بانگپور زیر کالپی شده در ملک بندیله در آمد و راجه آنجا ملتزم رکاب گشت
بعد طی منازل در نواح بهوپال باجی راو با فوجی چون مور و ملخ مقابل شد در ماه صیام نایره مقابله بظهور در آمد
درین ضمن مطابق سنه یکهزار و یک صد و پنجاه هجری خبر آمد آمد نادر شاه انتها یافت بمقتضای اندیشه مصالحت
پرداخته بدار الخلافه رسیده شریک وقت بادشاه گردید چون خبر رسید که نادر شاه با قشونهای آراسته و پیراسته
دار الخلافه لاهور از ذکریا خان پسر شریف الدوله عبد الصمد خان گرفته خرابی بسیار نموده اراده جهان آباد دارد
در آنوقت بنا بر مقابله فوج نادری باتفاق بخشی الملک بطریق منقلا تعین شد چون نادر شاه بقصبه سرهند که
مابین لاهور و جهان آباد واقع است و از جهان آباد صد کروه فاصله دارد رسید بادشاه هم بر آمده ملحق فوج منقلا گردید بعد تلاقی فریقین
و محاربات صعب از قضای آسمانی و بی نسقی افواج سعادت خان برهان الملک اسیر فوج نادری گشت و امیر الامرا
کرم گیرا و میدان کارزار داد تهوری داده در کار ولی نعمت جان شیرین در باخت و چشم زخم بفوج بادشاهی
رسید بادشاه چاره کار برای صایب این صاحب تدبیر گذاشته با نادر شاه مصالحت فرمود آنچه تدابیر متین که در صلح
نادر شاه ازان ارسطو فطرت بعمل آمد از کتب مبسوطه هویداست بالجمله نادر شاه با آن قهر و جبر سلوک و مروت
با این افلاطون وقت که نمود از حیطه وهم و خیال بیرون منصب جلیل القدر امیر الامرای ضمیمه مراتب دیگر با نجناب

ساخت درین ضمن نواب عالیجناب ناصر جنگ نایب دکن باغوای بعضی کوته اندیشان خیال خودسری نمود آنجناب
از پیشگاه سلطانی مرخص شده بدکن رسیده بستم شهر جمادی الاول سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری در سواد
خجسته بنیاد فیمابین مقابله روداد تفصیل آن در ذکر احوال نواب عالیجناب خواهد آمد بعد ازان در سنه یکهزار و
یکصد و پنجاه و شش هجری در ملک کرناٹک اراده فرموده قلعه ترچناپلی از مرار راو گهوڑپڑه متخلص ساخت
و ملک ارکاٹ از قوم نوایت برگرفت و در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری قلعه باکلنڈه از بی منور
خان برادر مغرب خان دکهنی بقبضه اقتدار درآورد و از آنجا در چهارم جمادی الآخر سنه یکهزار و یکصد و شصت و یک
هجری روز دوشنبه بقول خواجه منعم خان که سوانح دکن نوشته اند و پنجم جمادی الآخر سنه مذکور روز یکشنبه بقول
صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در سواد برهانپور لوای عزیمت بدار الملک بقا افراشت نعش آنحضرت از انجا به
آباد روضه منوره قریب دولت آباد پایین مرقد منوره شاه برهان الدین غریب قدس سره العزیز مدفون
کردند نور الله مضجعه و از آثار آنجناب شهر پناه بلده برهانپور که در سنه یکهزار و یکصد و چهل و یک هجری باحداث
آورده و آبادی نظام آباد اجنته که بالای کتل فردا پور که جنگلی ویران بود طرح انداخته و مسجد و کاروانسرا
آنجا و دولتخانه عالی و پل تعمیر فرموده تاریخ بنای نظام آباد در آیت اجْعَلْ هٰذَا الْبَلَدَ آمِنًا یافته اند و حصار
شهر پناه حیدرآباد که عماد الملک مبارز خان شروع کرده بود بهر قدر که بی کنگره طرف دروازه چادر گهاٹ و
دروازه دبیرپوره است تیاری عماد الملک است و همه کنگره دار نواب موصوف باحداث درآورده اند و خلوت
مبارک و خوابگاه و دیوان عام و جلوخانه وغیره دولتخانه حیدرآباد معه بنگله دروازه خوابگاه مذکور که
بفضله تعالی شانه بدولت و اقبال جلوه گاه حضور پرنور است همه تیاری آنحضرت است طرفه طرز و نقشه عجیب و
غریب دروازه کلان کمانی جلوخانه ڈیوڑهی مبارک را که مشرف بر راسته کلان چوک در لاڈ بازار بلده حیدرآباد
است که اگر از بیرون در راسته مذکور ملاحظه فرمایند چنان معلوم میشود که فیل عماری خاصه هرگز معه عماری اندرون
کمان دروازه مذکور نخواهد رفت و فی الحقیقت عماری زردوخاص که بالای فیل هشت دستی می بندند و از

تمامی عمارتهای سرکار نهایت بزرگ تر است بفراغت و کشادگی تمام داخل میشود و اگر از اندرون جلوخانه مبارک ببینند صریحاً بنظر می آید که از کلس عماری زرد خاصه مذکور که برگدرعه کمان بخوبی بالاتر میماند و سبب در گوشه و کناره افتادن دروازه جلوخانه مذکور اینست و قتیکه تیاری دولتخانه و جلوخانه و دروازه مذکور میشد جناب حضرت مغفرتمآب در دهلی تشریف فرما شده بودند متصل جلوخانه جانب چوک مکان پٹوه گرکه کار ریشمی میکنند بود هر چند داروغه وغیره فهمائیش او بامیدواری مبلغ خطیری نمودند که جلوخانه سرکار و دروازه کلان بد اسلوب میشود مکان خود را العفو و شد هر قدر که زر خواسته باشد از سرکار بگیرد یا مکان بهتر کلان تر از مکان خود در هر محله که خواهد میدهانند و او هرگز هرگز راضی نشده گفت آبا و اجداد من درین مکان زندگانی کرده مرده اند و حالا نوبت بمن رسیده و من نیز اولاد دارم بعد من اولاد من نفرین بر من خواهند کرد هر اضعاف دارند و اگر از راه زبردستی بگیرند مختار اند حکم حکم سرکار است چون این خبر در دهلی بسمع والای آنجناب غریب پرور رسید حکم عالی بنام داروغه وغیره شرف صدور یافت که دروازه را در گوشه جلوخانه قایم نمایند و زنهار در پی گرفتن مکان پٹوه گر نشوند هرگز هرگز معماران خواستند که در میان وسط جلوخانه که حالا موجود است دروازه کلان را نصب سازند آن هم پسند خاطر مبارک نشد شاید بهمین معنی که این نقل نصفت آرا و حکایت معدلت پیرا مشهور آفاق باشد چنانچه بهمون طور مشهور عالم است دیگر نوکهنده وغیره عمارات خجسته بنیاد اورنگ آباد نیز محدثات آنجناب است در سال رحلت حضرت مغفرتمآب فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه و اعتماد الدوله وزیر الممالک قمر الدین خان بهادر باهم رخت هستی بربستند میر غلام علی آزاد تخلص در یک مصرع ماده تاریخ هر سه رکن ریاست و سلطنت بیان فرمود **قطعه** سه رکن ممالک هند از جهان رفتند ✤ فتاد حیف سه دریگانه از کف دهر ✤ برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ ✤ نماند شاه زمان با وزیر و آصف دهر ✤ ایزد مرادبخش آنجناب را شش فرزند کرامت فرمود نخستین امیر الامرا غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ دومی نواب عالیجناب نظام الدوله احمد خان بهادر ناصر جنگ که هر دو از یک والده بودند سیومی امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابتجنگ

چہارمی کہ در معنی از ہمہ بہتر و اول نوان گفت ذات معدلت آیات رونق بخش دولت آصفیہ نواب مستطاب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی انار اللہ برہانہ پنجمی امیر الامرا سید محمد شریف خان بہادر شجاع الملک بسالت جنگ ششمی معتقد الدولہ حسین قلیچ خان بہادر ناصر الملک المشہور بمغل علیخان بہادر ہمایون جاہ وصایای چند کہ وقت رحلت نواب موصوف بنواب عالیجناب نواب ناصر جنگ فرمودہ اند مشہور آفاق است اختصاراً بہ ترقیم نہ آمدہ

ذکر مسند آرائی نواب عالیجناب میر احمد خان بہادر ناصر جنگ شہید

نواب ناصر جنگ وہمی خلف نواب مغفرت مآب است بعد رحلت آن جناب مسند آرای ریاست دکن گشتہ طنطنہ اقتدار خود در چار سوی ممالکت انداخت کہ غنیم پا از گلیم بیرون نگذاشت روزی در بار ارکان دولت از ہیبتش جرأت عرض نمیکردند چنانکہ نواب مغفرت مآب بہ اصفای آمد آمد نادر شاہ از مہم باجی راؤ اغماض کردہ از مالوا روانہ درگاہ سلطانی شد نواب عالیجناب را بہ نیابت دکن معمور ساخت باجی راؤ با فوج بی شمار بمقابلہ پیش آمد از فضل الہی و دلاوری عالیجناب ملتجی بملازمت گشتہ نواب سرکار گہرکہون و ہندیہ باقطاعش عنایت فرمود او در سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و سہ ہجری کنار دریای نربدا فوت شد وہمین سال کہ نواب مغفرت مآب از دار الخلافہ عازم دکن شدہ سلخ شعبان بہ برہانپور نزول اجلال فرمود عالیجناب منہور خان بہادر خویشگی و صف شکن خان بہادر و مجاہد جنگ را کہ پیشتر بمہمات خانسامانی نواب میر درابرہم سفارت بحضور نواب مغفرت مآب فرستادہ ایشان نکنون و معروضہ عالیجناب را بالعرض اقدس رسانیدند بمقتضای شفقت پدری صوبداری دار الظفر بیجاپور کہ الکہ وسیع است تفویض فرمودند عالیجناب دل نہادہ از منزل نظام آباد اجنہطہ سامان حشمت و عظمت و افواج متعینہ را با بخشی الملک رکن محتشم خان بہادر روانہ حضور والد کردہ خود با معدودی مثل صمصام الدولہ شاہنواز خان و سید جمال خان بہادر و عبد العزیز خان بہادر و میر صفی اللہ خان بہادر صفی الدولہ طالب جنگ کہ بخدمت میر آتشی دکن مباہات اندوختہ بود

وصف شکن خان مجاهد جنگ و فتح یار خان و همت یار خان و میر شمس الدین خان و چندی دیگر از بندهای
سرکار و منصبداران بخلد آباد روضه که در آنجا مرقد منوره اکثر اولیای نامدار و اتقیای عالی تبار است
رفته منزوی گردید درین اثنا عبد العزیز خان از عالیجناب جدائی گزیده خود را بحضور لامع النور
نواب مغفرتمآب رسانید و از بی توجهی باز بملازمت عالیجناب رسید و مزاج والا را باغوای جنگ و پیکار
برگردانید تا اینکه عالیجناب از سمت قلعه اورنگ گره یعنی ملکهیر شتافته فتح یاب خان پسر نجابت خان
قلعدار آنجا را بر رکاب گرفته با چهار هزار سوار همه مستعد رزم گشته جانب خجسته بنیاد کام سرعت بر افراشت
و نواب مغفرتمآب از اورنگ آباد بجلد دستی متصل عیدگاه بمقابله پرداخت از زد و خورد سپاه نواب
مغفرتمآب سپاه عالیجناب که اکثر قصباتی و دهاتی ناتجربه کار بودند فرار نمودند و او با چند فیل سواران
مردی و مردانگی داده با دو صد سوار رستم وار فیل خاصه را تند رانده و زنجیره توپخانه شکسته محاذی رو
آورده درینوقت سرست خان پنی جمعدار الیچپوری در صدد مدافعت گشته با چهار صد جوانان کارگذار
پیاده شده ثبات قدم ورزید عالیجناب چون شیر غران قدم جرأت پیشتر نهاد و کنور جاچند مقابل شده
محمد عابد کوکه را بجای فیلبان نشسته بود از ضرب بندوق بزیر انداخت عالیجناب فیل را از پای خود
میراند و تیراندازی میکرد از فضل حافظ حقیقی عالیجناب از فیل مجروح بدست پدر عالیقدر در آمد شادیانه
فتح بلند آوازه گردید نواب مغفرتمآب وقت گذشتن نذر و تهنیت ارکان دولت فرمود امروز دو امر
بیبهال بار است فتح عظمی کرامت فرمود نخستین ظهور فتح ثانیاً سلامتی فرزند ارجمند ثالثاً بهادری این
اقبالمند که از بدو شعور از ناصیه اش پیدا بود امروز برای العین مشاهده شد طرفه آمد بهادرانه او در دل ها
جا کرده که مزیدی بر آن متصور نیست القصه بعد انتقال والد ماجد مسند نشین ریاست دکن شد و با غنیم اساس مصالحت
نهاد و صمصام الدوله شاه نواز خان را که بدیوانی صوبه برار مامور بود طلب حضور نموده بتقرر دیوانی سرکار
خود که وزارت شش صوبه دکن است سربلندی فرمود چون نواب عالیجناب حسب الطلب احمد شاه بادشاه عزیمت

دار الخلافه گرد و صمصام الدوله را بنا بر انتظام امورات ریاست گذاشته متوجه آن صوب شده و هنگام رخصت انگشتری نام
نامی را بایشان سپرده فرمود که این مهر سلیمانی است کار برضامندی اقدس آلهی کنند و بکوچهای متواتر هفتاد هزار سوار
جرار و یک لک پیاده و اسباب بیشمار تا دریای نربدا جلوریز رفته حسب الحکم سلطانی باز عطف عنان فرمود و دران
اثنا اخبار شورش هدایت محی الدین خان مظفر جنگ همشیره زاده نواب عالیجناب که بصوبداری بیجاپور قیام داشت
بعرض رسانیدند تبیین این اجمال آنکه چون مظفر جنگ بتادیب تمردپیشگان نواح بیجاپور متوجه گردید دران اثنا د
فساد زمینداران جنتیل درگ شنیده عازم آنجا گشت هرگاه خبر آمد آمد عالیجناب دریافت با چند نوائتیه مخاطب
بحسین دوست خان که تازه از دست رگهوجی بهوسله خلاصی یافته از شریکان محصوران ماهی کنده شده بود
و در آنجا پیرش بکار آمده با محصوران بملاقات مظفر جنگ پیوسته دخل در مزاج او پیدا کرده چون از ضلع کرناتک
اطلاع واقفی داشت مظفر جنگ را بر گرفتن آن الکه تحریص نمود در آنوقت از طرف نواب عالیجناب انور الدین خان
بهادر شهامت جنگ بفوجداری و صوبه داری آنجا قیام داشت مظفر جنگ باتفاق حسین دوست خان لوای
بغی برافراشت و فرانسیس را بمواعید مستبشر ساخته سمت ارکاط نهضت کرد شهامت جنگ سران سپاه را جمع کرده
پنجهزار سوار دفع شر اعادی مهیا ساخت آخر شانزدهم شعبان سنه یکهزار و یکصد و شصت و دو هجری شهامت جنگ
شربت پیمانه اجل خورد و هدایت محی الدین خان سمت ارکاط شتافته دو ماه سه ماه محاصره نمود عالیجناب از کشته شدن شهامت
جنگ چون شیر غران مسافت بعیده طی نموده بتعجیل تمام از ششم ربیع الآخر تا شانزدهم شعبان سنه یکهزار و
یکصد و شصت و سه هجری سی گروهی چنجاور نزول فرمود مظفر جنگ از ترس سمت پهلچیری خرامید و در قطع
مسافت با فوج هراول هرجا محاربات شده تفرقه در جمعیتش افتاد حسین دوست خان به پهلچیری خزید و
نصاری فرار نموده متحیر ماندند تا بید اقبال فتح عظیمی رو داده مظفر جنگ زنده بدست آمد عالیجناب به تسخیر پهلچیری
دل نهاده اقامت ورزیده هرچند بعضی از امیران بعرض پرداختند که این مقدمه به یکی از خانزادان سپرده
خود متوجه حیدرآباد شوند که چندان مرتبه توجه بذاته نمودن و اقامت ورزیدن ندارد اقبال نکرده فوجی

از سر کمال غصه بسرکردگی محمد علیخان پسر شهامت جنگ که بوالاجاه شهرت دارد و بخشیان فوج صف شکن خان مجاهد جنگ میر آتش و کهن دزک طهماست خان و ظفر یار جنگ تعین فرمود ایشان از آتشکاری فرنگ کاری نساخته ترک طهماست خان و ظفر یار خان بکار ولی نعمت سرخروئی حاصل نمود هشت ماه منقضی گشت هفدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری نصاری به هیئت مجموعی بوقت شب در عین باران شدید که طوفان نوح نوان گفت بر لشکر اسلام شبخون ریخت عالیجناب وقت صبح صادق باتفاق افاغنه کرناتک خواست که بتادیب پردازد و فیل خاصه سیل بجانب همت بهادر خان فرمود چون نزدیک فیلش رسید آن بدبخت عاقبت نمک حرام که مخفی با اعدا ساخته بود بضرب بندوق که در دست داشت آن امیر سعادت تخمیر را بدرجه شهادت رسانید و سرش بالای نیزه کرده در لشکر گردانید شور قیامت برخواست و واقعه کربلا تازه شد شعر لرزید فلک و شد قیامت برپا ✽ یک نیزه برآمد آفتاب تابان ✽ ماتم زدگان تابوت او را دوش بدوش بخلد آباد در روضه رسانیده متصل مغفرت مآب مدفون کردند میر غلام علی آزاد تخلص که استاد نواب شهید بود آفتاب رفت ماده تاریخ او یافتند و افاغنه مظفر جنگ را بریاست برداشتند و روانه حیدرآباد گشتند در منزل لکی ریدی متصل کرپه فیما بین افاغنه و مظفر جنگ نیز نایره کدورت قایم شد هفدهم ربیع الاول سنه مذکور مظفر جنگ هم بزخم نیزه همت بهادر خان بی پیر و ضرب تفنگ کشته گردید و نواب مستطاب اعنی نواب میر نظام علیخان بهادر تکیه بر فضل الهی کرده متوجه فیل همت بهادر خان گشته بیک ضرب تفنگ میر محمد حسین خان که در خواهی بود کار همت بهادر خان ساخته فیل خود را هم آغوش فیلش نموده سر آن ناکس را بخنجر آبدار از دست خود بریده بالای نیزه در لشکر گردانید و میر محمد حسین خان بخنجر خویش کار رستم خان را که یکی از اعیانش در خواهی او بود باتمام رسانید و حکم کرد شادیانه فتح نوازند چون آواز شادیانه که خاص لازمه سرکار بوده بگوش سامعان دور و نزدیک رسید همه لشکر از همه جانب که رو بفرار آورده بود دگر دا گرد فیل مبارک حاضر گشته بدعای ازدیاد عمر و اقبال مشغول گردیده باین ترانه مترنم شدند قطعه بکام تو باد اسپهر بلند ✽ ز چشم بد انت مبادا گزند ✽

نشستے تو بر کاخ فرخنده باد ✤ سران جهان جمله چون بنده باد ✤ درین اثنا تیری بر عارض آن محفوظ جوہر حفظ ایزدی رسید آن را بید قدرت خود برآورده از همون تیر آن ناپاک را که جرأت کرده بود بجهنم فرستاده بخونریزی اعدا متوجه شده ناموس هواخواهان را مصئون از آفات ساختند از مشاهده این جرأت رستمانه و شجاعت مردانه اگرچه تمامی اعیان و ارکان دولت دست بیعت دراز کرده خواستند که نذور تهنیت سلطنت بگذرانند چون تقدیر چنین بود که چندی در فرمانفرمای و جلوه آرائی دولت تعویق و تاخیر باشد شبیر جنگ بهادر جد منیر الملک بهادر که مدار علیه دولت آصفیه در آن ایام بوده گفت معمول سرکار ما نیست که با وصف بودن برادر بزرگ برادر خرد را بر سریر سلطنت نشانیدن خلاف آئین خاندان آصفیه است هرگز نخواهد شد پس دست خود دراز کرده نذر تهنیت جلوس ریاست بصلابتجنگ بهادر گذرانید بر طبق ایمای مشار الیه مجموع اکابر و اصاغر دولت نذور تهنیت گذرانیده بهادر مذکور را بر مسند ریاست نشانیدند نواب شهید ناصر جنگ که ناصر تخلص میکردند و گاه گاهی شعر فارسی می گفتند این بیت از دست شعرای یوسف عزیز

در آغوش من درآئی ✤ بوی خوشت رسید تو هم در وطن درآئی ✤

ذکر چار بالش آرای دکن نمودن غازی الدینخان بهادر فیروز جنگ سعی بسیار از تقدیر

او همین فرزند نواب مغفرت مآب است او و نواب شهید ناصر جنگ از یک مادر اند نام اصلی اش میر محمد پناه است نسبت مصاهرت با اعتماد الدوله قمر الدین خان وزیر داشت هنگام صبی پدر عالیقدرش به پیشگاه خلافت گذاشته بود رفته رفته منظور نظر الطاف خسروانی گردیده بخطاب والای جد خود غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ مباهات یافت بعد مراجعت والد خود بدکن بمنصب امیر الامرای بلند مرتبه گشت بعد شهادت عالیجناب ناصر جنگ بخلعت صوبداری دکن مخلع شده در عین برشگال با هولکر مرهٹه در سنه یکهزار و یکصد و شصت و پنج هجری سیوم ذیقعده داخل خجسته بنیاد گردید و بقصد امیر الممالک صلابتجنگ بهادر آبتین

جرات شکست غافل از نیرنگی روزگار هفتم ذی الحجه استفراغ کرده فوراً جان بحق تسلیم شد تابوتش را نقشبندیخان وغیره بدار الخلافه بردند

ذکر عماد الملک غازی الدینخان بهادر حال پسر غازی الدینخان فیروزجنگ مرحوم مذکور ثانی

غازی الدین خان بهادر حال عماد الملک پسر غازی الدین خان بهادر فیروزجنگ مذکور نام اصلی اش میر شهاب الدین است دختر زاده اعتماد الدوله قمر الدینخان بهادر وزیر چون پدرش بوقت آمدن دکن هشت ساله برای تربیت نزد ابو المنصور خان صفدرجنگ وزیر احمد شاه بادشاه گذاشته در خجسته بنیاد آمده بملک بقا خرامید او نزد بهادر مذکور بوده بخودسری خویش و باغوای عاقبت محمود استاد نامحمود خود کارهای ناشایسته در بر انداختن سلسله شاهان تیموریه و برهمی کارهای صفدرجنگ مذبور وغیره که بعمل آورده مشهور و جا در ماثر الامرا مسطور است مهندا چندی پیش سورجمل جاٹ و بعد از آن در بندر سورت و من بعد بزیارت حرمین شریفین رفت بعد مراجعت در کالپی جاگیر خود بسر برده فرشت هستی بر بست از پسرانش نصیر الملک در جاگیر خود بوده رحلت نمود و معلی جاه و قطب الملک و حمید الدوله و مجید الدوله مع والده خود عمدة النسا بیگم در پیشگاه حضرت غفران مآب در حیدرآباد آمده بفراغت گذرانیدند و بجاگیر سیر حاصل سرفراز بودند و در گذشتند درین زمان پسران ایشان که بجاگیر موروثی سرفراز بودند آن هم قضا نمودند یکی از نبایر ایشان بجاگیر نقدی حاضر دربار است و از فرزندان مجید الدوله و حمید الدوله بجاگیر موروثی حاضر دربار جهاندار اند گویند غازی الدین خان فیروزجنگ ثانی غازی الدینخان حال عماد الملک پسر خود را هشت ساله برای تربیت و حفاظت او نزد ابو المنصور خان بهادر صفدرجنگ وزیر گذاشته عازم دکن گردید و او در آغوش شفقت میگرد روزی عماد الملک با صفدرجنگ التماس نمود که مرا هم همراه خود بدربار برده بارگاه سلطانی بنماید او جواب داد که ای فرزند شما بالفعل قابل دربار بسبب صغر سن نشده اند انشاء الله تعالی بمقتضای وقت البته خواهم برد هرگاه این از بزرگ

تنگرا

تبکرار گذشت روزی زوجه صفدر جنگ که بسیار محبت باو داشت سفارش او نمود که اگر یکبارش بدربار سلطانی ببرند و خاطر داریش نمایند قباحت نمیدارد و صفدر جنگ همراه خود برد و تقید تمام کرد که اگر پادشاه از شما چیزی استفسار فرمایند شما در جواب سبقت نکنند تا من موافق طبع پادشاه بعرض رسانم خود بخود جواب معروض ندارند چون صفدر جنگ با عماد الملک حاضر دربار شده بجای خود استاد احمد شاه پادشاه پیش از حاضر شدنش از حاضران دربار پرسیده بود که این سه لفظ هندی که مشهور تر اند معانی هر سه لفظ معلوم نمیشود بعرض رسانند یکی پوت دویمی سپوت سیومی کپوت امیران دربار بخیال اینکه چنین معنی بعرض سلطان رسانند که مطبوع طبع خاقانی باشد در تامل افتادند چون صفدر جنگ نیز حاضر شد پادشاه خود متوجه شده از مشار الیه هم همون سوال معانی مسئوله نمود صفدر جنگ نیز بهمون خیال در فکر و تامل سر فرو برد هر گاه عرصه بطول کشید عماد الملک دفعتاً نصیحت صفدر جنگ را بر طاق نسیان گذاشته عرض کرد که اگر بنده زاد حکم شود معانی هر سه لفظ مسئول القدر حوصله خویش بعرض اقدس رساند پادشاه باستعجاب و تفرج در آمده فرمود که عرض نماید هر چند صفدر جنگ بایما و اشاره منع نمود خیالش نکرده عرض کرد که خداوند نعمت سلامت لفظ اول که پوت است معنی این لفظ ذات همایون سلطانی پیر و مرشد است که خود پادشاه و آبا و اجداد مبارک جناب که همه پادشاهان عالیدرجات بودند و معنی لفظ سپوت ذات عموی بزرگوار غلام است یعنی صفدر جنگ بهادر که از آبا و اجداد ایشان هیچکس در هیچ سلطنت وزیر نشده اند و ایشان خود بیک اسپ و قمچی وارد هند گشته بسعی تدبیر و تقدیر خویش بخدمت جلیل القدر وزارت پادشاه هندوستان که بر تمامی پادشاهان روی زمین فخر دارد سرفراز گردیده اند و معنی لفظ کپوت خانه زاد است که آبا و اجداد غلام همه خانه زادان سرکار بخدمت وزارت سرفراز بودند و غلام با وصفیکه لیاقت خدمت موروثی خود هم دارد از میراث خویش محروم و در دست ایشان گرفتار است و کسی عرض حال غلام بحضور نمیرساند پادشاه متحیر و متعجب شده فرمود که صفدر جنگ این خانه زاد موروثی ماست تا حال شما بحال این نپرداختند حالا ما بدولت این را تربیت خواهیم کرد و همراه خود و اندرون محل بردند بعد چند روز عماد الملک صفدر جنگ را از میان بر آورد

خود بوزارت رسید چنانچه مشهور تر است شعر طبع زاد صفدر جنگ دلیل این معنی زبان زد خاص و عام است و پس
شعر رفته رفته اشک چشم در گلو زنجیر شد ❊ طفل وا منگیر با آخر گریبان گیر شد ❊

ذکر چارپالش آرای امیر الممالک آصف الدوله سید محمد خان بهادر صلابت جنگ

او سیومی فرزند نواب مغفرت مآب است بعد قتل مظفر جنگ هدایت محی الدین خان بسعی رگهناتهه داس بار بر سریر دکن
نهاد و نامبرده را وکیل مطلق نمود و بانصاری فرانسیس مصالحت کرده روانه حیدرآباد گشت و از پیشگاه
احمد شاه بادشاه بخطاب آصف الدوله امیر الممالک ظفر جنگ سر مباهات افروخت پس ازان باورنگ آباد
متوجه شده ایام برشگال گذرانید یازدهم ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و شصت و چهار هجری باراده تنبیه
بالاجی راو به احمدنگر رسیده متوجه پونا گردید بالاجی با پنجاه هزار سوار دوازدهم محرم سنه یکهزار و یکصد و شصت
و پنج هجری بمقابله پرداخت از آتشکاری فرانسیس فرار اختیار نمود و از شبخون شب خسوف بالاجی راو برآپ
بی زین در چین پرستش اصنام روگردانید و طلا و نقره بتان دست خوش لشکریان اسلام شد و او متوجه
حیدرآباد گشت در نواح بهالکی رگهناتهه داس بفتنه مفسدان کشته شد و رکن الدوله سید لشکر خان بدیوانی
سرکار مامور گردید هولکر سندهیا که خانه پس از غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بوقت آمدنش از دهلی
بدکن برای اخذ ملک دکن و حکومت آنجا گرفته بود از امیر الممالک نیز گرفت چهاردهم صفر سنه یکهزار و یکصد و شصت
و هفت هجری دیوانی سرکار بصمصام الدوله شاه نواز خان تفویض یافت در آن ایام صوبه برار بکارپردازان
نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر تعلق گرفت و خود بدولت رواق بخش آن نواح شد و میر محمد شریف
خان بهادر شجاع الملک بسالت جنگ امیر الامرا روانه بیجاپور گردید ششم ذیقعده سنه یکهزار و یکصد و هفتاد
هجری دیوانی سرکار بامیر الامرا شجاع الملک که از تعلقه خود بحضور آمده بود قرار یافت و صمصام الدوله بقلعه
دولت آباد کناره کشید پس ازان که نواب مستطاب از برار بپیش امیر الممالک رسید صمصام الدوله را باستمالت

از قلعہ دولت آباد طلب حضور فرمود درین اثنا ربلواس راو پسر راو بالاجی مرہٹہ بحوالی شہر رسیدہ غبار شورش
برانگیخت امیر الممالک بتنبیہ او بر آمدہ تا سنکہیڑ رفت و راجہ رام چند ملحق لشکر گشت بعد از صلح عمدۃ الملک موسی
بہوسی و حیدر جنگ صاحب اختیار او بعسکر ظفر پیکر پیوستہ مراجعت اورنگ آباد شد چون نواب مستطاب حیدر
جنگ را کشتہ عزیمت برہان پور فرمود صمصام الدولہ انصاری بدرجہ شہادت رسانیدند امیر الممالک عازم
حیدر آباد شد لیکن نواب مستطاب از برار رسیدہ بعہدہ ولی عہدی زمام مملکت بقبضہ اقتدار خود در آورد چہارم
ذی الحجہ سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و پنج ہجری نواب مستطاب با امیر الممالک داخل قلعہ بیدر شدند و دران ایام
فرمان صوبہ داری دکن از پیشگاہ احمد شاہ بنام نامی نواب مستطاب ورود فرمود امیر الممالک را بسبب حرکات
مخالف ریاست بکنج عزلت جا دادند بعد یکسال و سہ ماہ ہشتم ماہ ربیع الاول سنہ یکہزار و یکصد و ہفتاد و ہفت
ہجری چراغ زندگانیش از صرصر فنا خاموش گردید قبر او در جوار شریف شیخ المشایخ شیخ ملتانی صاحب
قدس سرہ است تاریخ فوتش سید امتیاز خان فرمود ❊ امیر الممالک بجنت شدہ ❊ یافتہ گویند نواب امیر الممالک
آصف الدولہ صلابت جنگ بہادر در عہد فرمانفرمای خویش روزی بوقت دو پہر روز در تعشخانہ خلوت
مبارک آرام میکردند فراش بالای پا مشت میزد دید کہ خریطہ زخت بدنی اش اشرفیہا دارد آہستہ دست خود
دراز کردہ اشرفیہا بر آوردہ گرفت بعد و سہ گہڑی نواب موصوف چون بر پہلوی دیگر برگشت خریطہ دیگر نیز
بنظرش در آمد خواست کہ ازان ہم اشرفیہا بر آرد نواب بہ مجرد دست رسانیدنش بخریطہ دیگر چشم خود نہ کشادہ
فرمود آنچہ کہ شما اول گرفتہ اید برای شما بس و این حق دیگر است و دیگر حرفی بر زبان نیاورد این نقل را بعضے
نسبت بہ نواب مغفرتمآب میکنند بہر تقدیر امتناع نیابت از ہر دو کا نکہ باشد خلاصہ ازین نقل ترحم خاندان
عالیشان آصفیہ بیان کردن است و بس کہ بفضل الہی تا الی الآن روز بروز درین خاندان زیادہ تر است
علی الخصوص در مزاج مقدس معلای حضور پرنور بندگانعالی متعالی مدظلہ العالی کہ اللہ تقدس و تعالی ہزار
سال بر سر ما خانزادان بسلامت دارد ترحم و شفقت ختم است کہ آیندہ بجز نام پاک الہی دیگر نیست

ذکر سلطنت آرای نواب مستطاب خورشید رکاب فلک انتساب اعنی حضرت غفرانمآب نظام الدوله میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده بنوره

آنجناب چارمی خلف الصدق نواب مغفرتمآب است ذات والاش بفروغ عقل و رسایی فکر و ذهن مستقیم و طبع سلیم و علو همت که از رتبهٔ شاهان اولی العزم فایق تر عظیم الخلق کم غصه در سنه یکهزار و یکصد و چهل و سه هجری بقول خواجه منعم خان صاحب سوانح دکن پا بعرصهٔ وجود نهاده از بدو حال ذهن و مدبر نام اصلی آنجناب میر نظام علیخان بهادر است و بقول شاه تجلی علی صاحب تزک آصفیه حفیظ الدین احمد که هم نام و هم تاریخ تولد آنجناب باشد نواب مغفرتمآب بفراست رسا در حق او از شاهدت و علو فطرت کلمات شفقانه می فرمود و در حین حیات پدر والاقدر بخطاب اسد جنگ نامور گشته نوبتی با تالیقی نجیب الدوله شیخ علیخان بتادیب مرهٹه تعین شد و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بصوبداری برار لوای کامرانی بر افراشت و پس از آن با فوج شایسته از برار پیش امیر الممالک صلابت جنگ دلق افزای خجسته بنیاد گردید پس از جنگ مرهٹه و ملحق شدن موسی بوسی فرنگی چون حیدر جنگ بسبب اقتدار فصاری بخیالات فاسده در صدد شکست دولت خداداد نواب گردید و ابراهیم خان کاردی و دیگر سران لشکر را بخود ساخته بسلک رفاقت موسی بوسی کشید و هشت لک روپیه تنخواه سپاه سرکار از خزانه موده ساخته باعث قید صمصام الدوله شاه نواز خان شد و حیدر جنگ خواست که نواب مستطاب را مزورانه بصوبه حیدرآباد روانه کرده بدل جمعی تمام سپاه را تلاش وسعت پا زند درین فکر سیوم رمضان المبارک سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بحضور نواب مستطاب از دست رفیقان با اخلاص میر موسی خان و غلام سید خان و راجه دولهٔ داس و زبردست خان و شهسوار جنگ و میر اصغر علیخان وغیره کشته شد بمجرد وقوع این واقعهٔ آشوب رستخیز برخاست نواب مستطاب تنها بر اسپ لیتی نور سوار شده با معدود مذکور از لشکر برآمده حافظ حقیقی بدار الامن بسلامت دلالت فرمود حیات خان نامی مرد کامل العقل

رفیق قدیم والد مؤلف که عمر قریب صد سال داشت اکثر بعاجی نقل میکردند که چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر
بعد کشتن حیدر جنگ با رفیقان مذکوران از خیمه خاص در بازار لشکر بر آمدند من هم در آن بازار استاده بودم
دیدم که دفعتاً پانصد جوانان بار موسی بوسی فراسیس بابت سواری حیدر جنگ که همواره در سواریش شبانه روز
میبودند از عقب سواری مبارک نواب موصوف دویده شلاک تا دیق بجانب نواب مستطاب و همراهیانش
سر دادند غلوله بندوق طره مقیش دستار مبارک را که معمول بسته میبود و اثرش بدستار مبارک هم نرسید از ملاحظه
این حفاظت حافظ حقیقی همه خلق الله که بچشم خود دیدند گفتند که این اقبال سند موید من الله است
آخر زمام سلطنت بدست اقبال همین برگزیده آفاق خواهد شد چون زبان خلق الله نقاره غیب خدا تعالی
جلشانه است آخر همچو شد سیزدهم ماه مذکور بساحت برهان پور لوای نصرت برافراشت و پس از تحصیل زر از
متمولان شهر مثل قطب الدوله محمد انور خان وغیره طرف برار متوجه شده بر قصبه باسم چهاونی فرمود بعد انقضای
بارش و مالش جانوجی پسر رگهوجی بهوسله مکاسه دار برار عازم لشکر امیر الممالک که در نواح حیدر آباد بوده شد
و بصیغه ولیعهدی حل و عقد مهام ریاست بقبضه اقتدار خود در آورد و امیر الامرا شجاع الملک به بیجاپور رخصت
شدند از اتفاقات اینکه در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و سه هجری سداشیو بهاو برادر عم بالاجی قلعه احمد نگر
از قوی جنگ پسر ترک تاز خان که از سرکار بقلعداری آنجا معمور بود بعوض پاره جاگیر بجدهم ربیع الاول
برگرفت و باتفاق ابراهیم خان کاردی که از سرکار برطرف شده بود با فوج بسیار از پونه جوشیده دویم ماه
جمادی الاول در نواح اودگیر بمقابل موکب اقبال گشت ششم ماه مذکور بهادران اسلام بسرکردگی اسمعیل خان
بیجی مانند سیل دریا برابر ابراهیم خان کاردی ریخته جمعی کثیر را با خاک برابر ساختند یازده نشان از فرقه کاردیان
ابراهیم خان بدست آوردند و نواب مستطاب بقلعه اوسه رسیده بهیر و بنگاه گذاشته بدهارور متوجه شد
غنیم در منزل تانا بیجه پانزدهم جمادی الآخر بر جینڈا اول موکب اقبال ریخت چون دلاوران اسلام کم و سپاه
غنیم ده برابر زیاده بود کار بکوته یراق و دست و گریبان افتاد چشم زخمی بفوج جینڈا اول رسیده

معین الدوله شوکت جنگ بهادر سردار چندراول با دیگر غازیان و فاکیش بمرتبه شهادت رسید گویند چون پالکی
خاصه خود فرستاده معین الدوله شوکت جنگ را البوس راو نزد خود در حالت نزاع طلبید از حرارت آفتاب
و زخمهای بسیار غلبه تشنگی شده آب خاصه خویش درخواست لبوس راو بنهایت تعظیم و تکریم صراحی خاصه خود
فرستاد بهادر معذرت فرمود سبحان الله تمام عمر دامن خود را از دست کفار نرسانیدم حالا وقت آخر آب صراحی مشرک
خورده داخل جهنم شوم معاذ الله معاذ الله از من نخواهد شد انشاء الله تعالی بیاد تشنگان کربلا تشنه از جهان رفته
باب کوثر و سلسبیل سیراب شوم پس جان بحق تسلیم نمود اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ وَارْحَمْهُ وَاَدْخِلْهُ فِی الْجَنَّةِ روز دیگر
بصلاح وقت محالات شصت لاک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و قلیلی از صوبه بیدر معه قلعه دولت آباد و دیگر قلاع
بغنیم قرار یافت غنیم برگشت و نواب مستطاب به حیدرآباد نزول فرمود امیر الممالک را در آنجا بنا بر چهاونی
گذاشته خود جهت اخذ پیشکش های راجبندری متوجه گردیده و از آنجا بحیدرآباد رسیده از امیر الممالک
متوجه خجسته بنیاد شده در حوالی شاه گره تلاقی فریقین دست داد جنگ کنان ظاهر خجسته بنیاد نزول
واقع شد بست و سیوم ربیع الثانی سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و پنج هجری اراده تاخت پونه لوای عزیمت
بر افراشت در اثنا راه معموره ٹوکه با بتخانه های آنجا برابر خاک شده و اراده خرابی پونه مسلم گشته هفتم
جمادی الاول ناصر الملک مغل علیخان با راجه رام چندر پسر چندر سین مخالفت نموده با فوج پونه ملحق گشت
بهادران اسلام فوج کفار را زیر و زبر چنان ساختند که غیر از صلح چاره ندیدند هفتم جمادی الآخر لاک
بست و هفت لاک روپیه از صوبه خجسته بنیاد و بیدر تسلیم سرکار نمودند بعد از آن عساکر نصرت اثر متصل پونه سمت
پیچ محال متعلقه راجبندر متوجه گشته پامال سم ستوران گردانیده و شروع موسم بارش چهاونی بیدر فرمود چون فرمان
ریاست دکن بنام نواب مستطاب از پیشگاه سلطانی رسید و از امیر الممالک تسکین خاطر هواخواهان دولت
برخواست و بنابر آن برادر به ناکامی انشاندند و نواب مستطاب بالاستقلال مربع نشین چار بالش کامرانی
شدند و در سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری از دریای بهرا عبور فرموده و رگهناتهه راو بمقابله

برآمده برگشت فوج اسلام به تعاقب تا بر طرار و قصبه پیتن مضاف خجسته بنیاد گرم گیر اگردید و رگهناتهه راو حیدرآباد را محاصره نمود و نایب ناظم آنجا بهادر دلخان بهادر شجاعت الدوله که مرد سپاهی بود بتدبیر رسانیج و باره شهر را مستحکم ساخت و نواب مستطاب بتاختن پونه دقیقه نگذاشت و با غنایم موفوره مراجعت فرمود و لقلعه اوسه رسیده متوجه اورنگ آباد گردید بست و ششم محرم سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هفت هجری بالضفا رد رود بعضی از امرای همراهی دریای گنگ عبور نموده آن طرف مضرب خیام فرمود و انطرف آب راجه پرتاب ونت و تول داس دیوان سرکار دولت مدار در عین طغیانی با اکثر سران نامی و بقیه لشکر در صدد عبور بود که رگهناتهه راو فرصت دیده بغتنة چون سیل بلا تاخت آورد و محاربه صعب و بیداد عالمی قتیل و غریق بحر فنا شد و راجه مذکور بکار ولی نعمت جان نثار گردید پس از آن نواب مستطاب کوچ فرموده غره صفر در خجسته بنیاد رسیدند و رگهناتهه راو ظاهر شهر خجسته بنیاد دایره نمود لبعد مصالحت سمت سرنگ پتن بنابر مقابله حیدر علیخان مشهور به بهادر تعلقدار آنجا دشت پیما گردید

سرفرازی رکن الدوله بعهده وزارت از پیشگاه نواب غفران مآب

درین ایام رکن الدوله میر موسی خان بهادر اختشام جنگ بعطای خلعت دیوانی سرکار والا سرفراز گشت و نواب مستطاب غره ربیع الاول سنه مذکور از خجسته بنیاد نهضت فرموده رونق افزای بلده حیدرآباد شد پس از آن بنابر اخذ پیشکشات سمت ارکاٹ کوچ نموده چندی به تعلقه امیر الامرا شجاع الملک رعب افزا ماند موصی الیه بصلاح حال و مال بارمست خان قلعدار قمر نگر کرنول پانزدهم صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و هشت هجری بعز قدمبوسی فایز گردید نواب مستطاب از آنجا سمت ترچنپلی لوای عزیمت برافراشت درآن ایام سراج الدوله والاجاه از استماع آمد آمد لشکر منصور متوحش گشته از ارکاٹ به چینا پٹن شده بود بنابران باستمالت او منیر الملک شیر جنگ را روانه فرمود و چندی متوقف گردید والاجاه مبلغ با تحف و هدایای لایقه ارسال حضور ساخته عذر مافات نمود از آنجا که همت والا جرم بخش عذر نیوش است مرسله درجه پذیرائی یافت

الویہ ظفر بجانب بجواڑہ بنا بر قطب الدولہ حسن علیخان کہ فوجدار سیکاکول و راجبندری بود بملازمت والا آمدہ
اتفاق مقامات شد بعد ازان متوجہ حیدرآباد گشتہ پس ازان بتقاضای ایام بہار لوای عزیمت جانب
بلاد برار افراشت و نذری بطریق پیشکش از جانوجی بھاسلہ از آنجا بتحصیل درآوردہ ہنگام معاودت بعبور
گرو ہی اورنگ آباد در سواد جالنہ پور ورود موکب اقبال گردید و از آنجا متوجہ حیدرآباد گشتہ سنہ یکہزار و
یک صد و ہفتاد و نہ ہجری داخل شہر شدہ و بندوبست مہمات نمودہ سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد ہجری
رایات عزیمت جانب سرنگ پٹن بانتہاض درآمد در اثنا در راہ سرداران فرنگ با جمعیت خود ملحق فوج
فیروزی شدند و مہم بر حیدر علیخان بہادر عرف حیدر نایک تصمیم یافت من بعد از نیرنگی روزگار وکیل
فرنگ رسیدہ خاطر گشتہ بمقر و مناص خود مراجعت نمود حیدر علیخان با فوج بسیار و توپخانہ بیشمار متصل
جنود اقبال رسیدہ شرف اندوز ملازمت گردیدہ ہمراہ رکاب شد و مہم بر نصاری قرار گرفت اما انجام کار
خاطر خواہ صورت نبست و جنگ صعب رو داد آخر حسب الاستدعای سراج الدولہ والا جاہ رکن الدولہ
مدار المہام چینیاپٹن رفتہ ملاقات کردہ باستصواب مشار الیہ مصالحت و موافقت با سران انگریز نمودہ مراجعت
فرمودند ابراہیم بیگ ظفر الدولہ را بسفارش والا جاہ ہمراہ خود بہ جمعیت پانصد سوار و دو ہزار بار دیجالات
و علیب کندہ و پالکی جہ و بہدر را چلم سرفراز ساختہ آوردہ بہ منصب بلند رسانید ششم ذی الحجہ سنہ یکہزار و
یکصد و ہشتاد و یک ہجری بہ حیدرآباد نزول موکب اقبال گشت از آنجا کہ درین سفر سراپا حرج خسارہ
کلی با اہل اردو رسیدہ بود قریب دو سال اقامت رو داد چون خاطر مبارک از مہمات مالی و ملکی فارغ شد
بست و دویم شعبان سنہ یکہزار و یک صد و ہشتاد و سہ ہجری اعلام ظفر طراز بتادیب سرتابان جنوب
رویہ باہتزاز درآمد از دریای کشنا عبور شدہ بعون الٰہی قلعہ ذکر کنہ مفتوح گردید چون راجہ راچنید بغاوت
ورزیدہ بود سفید فرمودہ عنان عزیمت جانب قلعہ کلبان الک متعلقہ اش معطوف گردانیدہ بضبط سرکار
دولتمدار درآوردہ بعد بندوبست جانب قلعہ نرل متوجہ گشتہ آن مکان را بکمند اقبال تسخیر فرمودہ وقت

مراجعت از راه بنده پروری نزل ظفر الدوله ضابطه جنگ بطریق سیورغال مرحمت شد و خود بدولت داخل بلدهٔ حیدرآباد
گردیده سالی چند طرح اقامت افگندند درین ایام اسمعیل خان پنی به نیابت نظامت برار مباهی شد و سنه یکهزار و
یکصد و هشتاد و شش هجری بحشن طوی مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر با صبیهٔ امیر الامرا شجاع الملک بهادر
بصرف لکوکها حسن انعقاد یافته ذخیرهٔ انبساط اندوخت و در ایام اقامت شهر لبا امرا و منصبداران کهنه آمر
را شکسته از سر نو تعمیر نمودند درین اثنا نراین راو که بعد فوت مادهو راو برادر خود بجانشینی نشسته بود رگهناتهه
راو عم او بقابو نراین راو برگشته لوای خودسری فراشت و بخیال فاسد در ملک متعلقهٔ سرکار در آمده شورشی
آغاز نمود لهذا نواب مستطاب بست و دویم شعبان سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری از بلدهٔ حیدرآباد
متوجه تنبیه او گردیده بست و چهارم ماه مذکور در سواد موکلا چهار ده گروهی شهر رکن الدوله دیوان سرکار که بنابر
درستی مقدمات برار تعین شده بود بحضور حاضر گشت و خود بدولت بقلعهٔ بیدر داخل شدند و رگهناتهه راو
نیز رسیده مصدر خرابی رعایا و برایا گشت تا یکماه جنگ توپ و رهکلا ماند رکن الدوله بنابر مصلحت نزد او رفته
عهد و پیمان مؤکد ساخته با خلعت و فیل و اسپ حاضر گردید روز دیگر خود بدولت بملاقات خود رگهناتهه راو را
فایض گردانیده متوجه سواد بهمنا باد شدند و استقبال فرمان شاهی با خلعت خاصه و زیارت درگاه حضرت
بنده نواز گیسو دراز قدس سره العزیز نموده سیر قلعه درگلبرگه فرمود عزیمت کالا چبوتره کرده کنار دریای بهیمرا
متصل قلعه اتیکیر فرود آمده روز دیگر کوچ فرموده نزدیک قلعه رایچور اینطرف دریای مذکور معسکر اقبال گردید
ناصر الملک راو راد مهونی امتیاز گڈه که نظارت در داشته بود بشرف باریابی و سعادت قدمبوسی دریافتند و ششم
ذی الحجه مرخص شده به رایچور راهی گردیدند و نواب مستطاب با خذ پیشکشات آن ضلع مراجعت نموده بر کولور
ورود فرموده و از آنجا بحیدرآباد و نوید میلاد نونهال چمن دولت و اقبال رسیده الواب سرور و بهجت گشوده
زندو تهنیت از نظر انور گذشته مولود مسعود به میر اکبر علیخان بهادر موسوم گردید

تولد نواب میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه سنه ۱۱۸ هجری

چون رگهنا تهه راو خلاف عهد نموده از قلعهٔ بیدر سبلغی گرفت و اعیان مرهته نیز متوهم بودند از حضور استعانت خواستند
بست و هفتم ذی الحجه بزیارت درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس سره العزیز
که آن حضرت مرید بهاء الملة والدین شیخ نصیر الدین چراغ دهلوی قدس سره است در سنه هفتصد و هفتاد
و هفت هجری سواد قصبه الند رالوز آگین فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و خانقاه در زندگی خود بنا فرموده
در سنه یکهزار و یکصد و نود و چهار هجری میر بدر الدین حسین خان نقار خانه پخته و احاطه پخته احداث نموده
باجرای بلغور خانه ذخیرهٔ عاقبت اندوخت خود بدولت و اقبال سعادت اندوز گشته عبور دریای بهیمرا
فرموده قریب قلعه پیچ که رگهناتهه راو در آنجا قرار داشت ورود فرمود بست و یکم محرم سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و
هشت هجری قلعه پرینده استقرار اعلام شد از آنجا از راه کرملا سواد قلعه احمد نگر رایات عالیات نیز مضرب خیام
فرمود رگهناتهه راو از منزل والوج بجانب برهان پور رخت ادبار کشید خود بدولت و اقبال در محمدی باغ
شهر مذکور فرود آمده از آنجا بر آب کیلنا ورود فرموده ظفر الدوله و ساباجی را از گهاٹ نظام آباد پیشتر
فرستاده خود بعد از ان اینطرف دریای تپتی برآهو باغ برهان پور نزول فرمود رگهناتهه راو خایف آنطرف
نربدا رفت درین ایام بزوجه نراین راو پسر تولد شده بسوائی نراین راو موسوم گردید چون موسم برشکال
شدت گرفته در اورنگ آباد چهاونی بعمل آوردند بعد برشکال آخر شوال سنه مذکور بارادهٔ تادیب رگهناتهه راو که در
نواح خاندیس آمده شور و شر برپا کرده بود ضابطجنگ را بتعاقب او تعیین فرمود گذر لشکر از سلطان پور نندربار
و تهالنیر جانب برهان پور گردید درینجا ضابطجنگ نیز بالشکر فیروزی پیوست از آنجا بنا بر اصلاح مقدمات
برار که ساباجی و مودهاجی پسران رگهوجی بهوسله باهم مناقشه نمودند اولین گشته شد آخر محرم سنه یکهزار و یکصد و
هشتاد و نه هجری سواد ناگپور مقر بهوسله مورد الویه ظفر طراز گشت و مودهاجی دست بسته حاضر شد بعد انفصال
معامله اش هنگام عزیمت لشکر جانب ایلچپور در راه رکن الدوله دیوان سرکار بشرحی که در احوال او بقلم خواهد آمد
مقتول گردید و اسمعیل خان پنی نیز دهم ربیع الاول از نا عاقبت اندیشی بمقابل فوج فیروزی ستمانه جان باخت

نواب بخطاب مقامی چند فرموده ظفر الدوله را باضافه منصب وخطاب مبارز الملک سربلند ساخته سید عاقل خان
بهرام جنگ را که داروغه هرکاره بود از اصل واضافه بمنصب پنجهزاری ذات وسه هزار سوار عطای پالکی جهالردار و
خطاب برهان الدوله وتقرر نظامت صوبه برار اوج بهای ترقی فرموده خود بدولت اواسط جمادی الاول
داخل بلده خجسته بنیاد گردید بعد انقضای ایام قشلاق مبارز الملک را با فوج مرهته باستیصال رگهناتهه راو که
در مالوه آوارگی داشت تعین فرموده اوایل شوال از گهاٹ وهار ورگذشته بر دریای مالوه فرود آمده عشره محرم
الحرام سنه یکهزار و یکصد و نود هجری توقف رو پیداد از آنجا روانه قلعه کلیان شد مبارز الملک نیز آمده سعادت
قدمبوسی حاصل نموده بعد از آن بنابر اخذ پیشکشات شولاپور از راجه ونکیتا نایک هجری بهادر قوم بیدر رخصت
دستوری یافت خود بدولت متوجه حیدرآباد گردیده درین اثنا مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر را با نایبی
صمصام الملک دیوان دکن حسب الحکم رخصت فرموده خود با بخت بلند وطالع ارجمند هفدهم رجب سنه مذکور داخل بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد شدند بعد انقضای ایام چهاونی هفدهم ذی الحجه نهضت فرموده ماه محرم سنه یکهزار و
یکصد و نود و دو هجری بر موضع کلگن بهار الاتفاقات مقامات افتاد واز آنجا تا نواحی کوبلپنده بکوچ و
مقام سیرکنان عنان مراجعت معطوف فرموده باز داخل حیدرآباد گشتند اواسط ذی الحجه و ماه محرم سنه یکهزار
و یکصد و نود و دو هجری بر باغ گوردهن داس منقضی گشت از آنجا تا چهل کروهی پیشتر سیرکنان و شکار
افگنان پرداخته هشتم ماه ربیع الآخر سنه مرقوم ورود سعادت فرمود و سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و
سه هجری مرشد زاده عالیجاه بهادر را و صمصام الملک را تا کالاچبوتره دریای کشنا روانه فرمودند لهذا
بعد انصرام معامله آنضلع هفدهم رجب بسعادت قدمبوسی پدر والا فایز گشتند پس از آن تا دو سال خاطر والا
بتقریب زیارت وسیر کوه شریف وقلعه گولکنده ونخچیر افگنی حوالی شهر مشغول سیر و شغف گشت چنانچه شکارگاه
بر موضع لنگوجی کوڑه باهتمام شمس الدوله تیغ جنگ بهادر بعمل آمد که یوز و آهوی صحرای باتفاق در یک
گهواره بی اندیشه یکدیگر نشسته رقص پری پیکران خوش آواز میدیدند و می شنیدند و بدون حکم

یوز بر آهو قصد نمیکرد معهذا در تمام شکارگاه که دوازده گروه بالا ده نشسته بود و چون موسم گرما بشدت تمام بوده
بهادر معنر جابجا آبدارخانه‌های سرد شیرین با گلاب از حساب خارج تیار و درست ساختند که بهر وقت بهر کس آب
سرد بهم رسید و نیز در آن ایام معین الدوله سهراب جنگ از نزد مبارز الملک ظفر الدوله حاضر لشکر فیروزی گشته
بملازمت مشرف و مباهی گردیده استدعای سدا نگی حکیم الممالک مسیح الدوله حکیم خواجه محمد باقرخان المعروف
به حکیم باقرخان والد عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه وباد تا پدر گور رونا جراح نموده حکم خداوندنعمت
رسانید بهر دو باتفاق بر پته پالکی و اسپ ترکی روانه قلعه نرل گشتند سه منزل راه قطع نشده بود که خبر وفات
مبارز الملک رسید حسب الحکم مراجعت نموده بشرف مجرا مشرف گردیدند چون مبارز الملک باجل طبعی درگذشت
احتشام جنگ پسرش قلعه نرل را مستحکم نمود در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری عزیمت نرل کرده تا
کولاس نزول فرمودند درین اثنا رکن رکین دولت صمصام الملک ودیعت حیات سپرد و موسم بارش
قریب رسید حصول مقاصد بر وقت دیگر داشته بگرفتن جزوی پیشکش بصوب حیدرآباد مراجعت فرمودند درین
ایام شجاع الملک امیر الامرا نیز که مسافر ملک بقا بود رخت هستی بر بست پسرش جهابت جنگ و اراجاه بتعلقه
پدر سرفراز شده جانب ادهونی و رایچور شرف دستوری یافت سال دیگر مطابق سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت
هجری خود بدولت و اقبال لوای نصرت سمت نرل افراشته بر محاصره آن همت گذاشت احتشام جنگ
دست استیمان بعد شورش چند بدامان عفو زده والده خود را بنابر استشفاع بحضور پر نور فرستاد از آنجا که
ذات عالی آیه رحمت الهیست رقم عفو بر جریده اش کشیده بمعاوضه نرل نظامت صوبه برار از تغیری بهرام
جنگ سرفراز ساخت و حراست قلعه نرل و چکیتال وغیره به برهان الدوله مقرر شد و خود بدولت و اقبال
جانب حیدرآباد مراجعت فرمود و تمامی اموال و اثقال و امتعه و اضراب و کارخانه‌جات مبارز الملک داخل
سرکار دولتمدار گردید چهارم رجب سنه مذکور سایه عظمت و اجلال بر سر شهریان حیدرآباد افگندند بعد از آن
چند سال بجشن شادی و سیر و شکار پرداخته امورات مالی و ملکی بر رسای بلند و تدابیر ارجمند اعظم الامرا معین الدوله

سنه در صحیفه [illegible] هفت اقلیم [illegible] مرقوم است ۱۱۹۱

سنه در اینجا مراد از صمصام الملک خلف صمصام الدوله مرحوم شاه نواز خان است و صمصام الدوله اول بعد کشته شدن حیدر جنگ بشورش فرانسیس بدرجه شهادت فایز گردیده بود و سن شهادت یکهزار و یکصد و هفتاد و یک بود ۱۲

سنه امیر الامرا صلابت جنگ برادر خرد نواب آصف جاه ثانی در ۱۱۹۶ هجری وفات یافت ۱۲ حرره [illegible]

مشیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ که بعد رحلت مبارز الملک به منصب جلیل القدر دیوانی سرکار دولتمدار
سرفراز گشته بود اجرا میافت و درین ایام سنه یکهزار و دوصد و یک هجری میر ابوالقاسم میر عالم بهادر را برای
درستی امورات و مقدمات کلیات سرکارین و عهد و پیمان و تنامه جانبین درباب یکتائی و یکجهتی سرکارین که
امورات سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی انگریز بهادر باشد به کلکته فرستادند و او با پنج منصبداران سرکار
یکی عاقل الدوله دویمی میر عباس علیخان بهادر نظام یار جنگ و سیومی میر عبدالعزیز خان بهادر چهارمی
غلام نبی خان بهادر پنجمی میرزا ابوتراب خان بهادر و هفت زنجیر فیل دو بنابر عماری و دو بابت حوضه و
سه بابت چارجامه و هفده شتران باربردار و شصت سواران سلحدار معه بازار لشکر که اینهمه از سرکار دولتمدار
برای همراهی الیشان مرحمت شده بود از راه چکناته روانه کلکته شدند و در آنجا ده بار ملاقات میر ابوالقاسم
میر عالم بهادر مذکور با لارڈ کارنوالس بهادر که از پیشگاه بادشاه انگریز بخطاب مارکویس سرفراز بود بوقوع آمد
پنج بار میر معز بمکان لارڈ بهادر رفتند و پنج بار لارڈ بهادر نیز بفرودگاه میر ابوالقاسم میر عالم موصوف آمدند و باهم اتحاد و یکجهتی
بعمل آوردند چنانچه بعد ملاقات دهم باوصف رخصت حیدر آباد شده بفرودگاه خویش آمده بودند روز
دیگر لارڈ بهادر بزبانی گفته فرستادند که پنج بار اینجانب خود برای ملاقات آنصاحب بمکان شما آمده بودم
و آنصاحب نیز پنج بار بمکان من تکلیف فرموده چونکه سیری خاطر نه شد یکبار دیگر آنصاحب تشریف آورده بملاقات
خود مسرور نموده باز روانه مقصود شوند پس یکبار دیگر میر ابوالقاسم بمکان لارڈ بهادر موصوف رفته با جواهر
و خلعت و تحایف دیگر لائقه معه منصبداران مذکور که هریک بتواضع جواهر و خلعت معمور شدند رخصت مکرر شده
روانه حیدر آباد گردیدند و درین مقدمات بند و بست عرصه قریب سه سال منقضی گشته بشرف و سعادت ملازمت مباهی
شده تمامی تحایف مرسله لارڈ بهادر معه عرایض از نظر کیمیا اثر گذرانیده بعطای خلعت فاخره و جواهر اعلی
و خطاب میر عالم بهادر سرفراز و ممتاز شده سر اعتبار تا فلک الافلاک رسانیدند و فرزند میر معز بخطاب میر
دوران و برادر زاده اش بخطاب میر زمان خان و هریک منصبدار مذکور که همراه بودند بخطاب خانی و بهادری

و میر عباس علیخان بهادر خاله زاده میر عالم بخطاب نظام یار جنگ مشرف گشتند طرفه اتفاق اینکه نواب آصف الدوله
بهادر رئیس لکهنو بخبر ورود میر عالم بکلکته مفصل دریافته مشتاق ملاقات شده تیاری دوازده لک روپیه
بنابر ضیافت وغیره میسر نموده خواهان ورود میر صاحب نزد خویش گشته سلسله طلب گردیدند که از راه
لکهنو وغیره ملاقات کرده بحیدرآباد روند میر عالم العبد دریافت حال گفتند که ما نمکخوار سرکار دولتمدار آصفیه ایم
ما را ملاقات با رئیس دیگر بغیر حکم حضور پرنور مناسبت ندارد معاف فرمایند پس نظر بر مدارات لکها روپیه ندرا شد
از راسته بنارس و ناگپور وغیره داخل حیدرآباد گردیدند معهذا بوقت بودن میر عالم در کلکته درچنیکه
مسوده های عهدنامجات برای ملاحظه حضور پرنور و دریافت اعظم الامرا بالای پته میفرستادند بتحریر سری آمد
یعنی لارد بهادر چنان مقرر نمودند که امر وکالت تا قیام سرکارین منحصر بر میر عالم و اولاد و احفاد ایشان باشد
دیگر احدی را دخل نبود میر عالم اینمعنی را خلاف آئین نمکخوارگی دانسته با لارد بهادر بممانعت پیش آمده موافق
مسوده ورقه نامه نویسانید که اینمقدمات منحصر بر عنایت خداوند نعمت است بهر کس که سرفراز فرمایند مختار اند
پس مسودات صرف مدعای سرکار تحریر آورده بالای پته ارسال حضور پرنور نمودند هرگاه پسند خاطر مبارک و منظور
اعظم الامرا گردید بر طبق آن عهدنامجات طرفین تیار کرده همراه خویش آورده رفته نامه حضور پرنور سپرد لارد بهادر
نمودند چون میر عالم در سنه یکهزار و دو صد و سه هجری داخل حیدرآباد شد هنگامه شورش و فتنه انگیزی ٹیپو سلطان
ولد حیدر علیخان المشهور بحیدر نایک از سمت سرنگاپٹن شیوع یافت و مهابت جنگ دارا جاه خلف نواب
شجاع الملک امیر الامرا بهادر قلعه دهونی را با وصف جمعیت قلیل یورشهای افواج ٹیپو سلطان مذکور را برگردانیده
خود را و قلعه مذکور را محفوظ داشته بعرض اقدس حضرت غفران مآب رسانید و مقارن اینحال اعیان راو و پندت
پردهان و سران انگریز بهادر نیز عاجز آمده استدعا بحضور نمودند نظر بر فدویت و رسوخ حیدر نایک اول نصایح
دلپذیر شفیقانه آگاه فرمودند چون هیچ فائده از آن مترتب نشد بلکه ما شئ زاید حرکات ناشایسته او بظهور آمد
ناچار در سنه یکهزار و دو صد و چهار هجری تا قلعهٔ پانگل موکب اقبال باهتزاز در آمده از آنجا مرشد زاده بلند

اقبال سکندر جاه بهادر معه اعظم الامرا و سرداران افواج قاهره با جمعیت سرکار دولتمدار و سران انگریز بهادر با جمعیت
خویش و جمعیت راؤ پنڈت پردهان بهمراهی هری پنڈت بهڑکیه پیشتر تا قلعه سرینگپٹن روانه فرموده خود بدولت
واقبال تا سه سال بجشنهای سالگره خاص و سیر و شکار و بخشش جواهر بیحساب که مفصل در تاریخ تزک آصفیه مرقوم است
مشغول بودند بعد انفصال معامله ٹیپو سلطان و گرفتن یک کروڑ روپیه نقد خساره جمعیت سرکار و محالات
یک کروڑ روپیه کرایه و سدهوٹ و کپنی کوٹه و غیره اعظم الامرا در رکاب مرشدزاده موصوف مراجعت نمودند و
خود بدولت واقبال از رسیدن خبر سعادت اثر ایشان با آنکه شمس الامرا تیغ جنگ در همین ایام بملک بقا خرامیده
بود در برودی تمام داخل بلده حیدرآباد گشتند تا یکسال در اصلاح مزاج خود که اندک از اعتدال خارج شده بود
و حکمای حاذق معالج بودند و نیز سفر غضب ر دریه در پیش بوده هیچ جانب توجه نه فرمودند اما دران ایام قحط
غله در تمامی مملکت هندوستان چنان بوقوع آمد که نام غله نایاب گشت و بقالان بلده و اطراف غله را بالمره مفقود
الاثر ساختند از عدم حصول رزق که ماده حیات مخلوقات است حال انسان و حیوان باین حال رسید که آدم
آدم را و زن بچه خود را و حیوان حیوان را خورده جان دادند مهر پدری و مادری از طفلان برباد رفت تا
بحیوان چه باشد روزی تمامی خلق الله بلوه عظیم کرده بالای دکاکین بقالان بازارها افتاده غله لکهوکها
روپیه غارت نمودند و اسباب بسیار سوداگران و تجار بسبب غارت اینها پایمال گردید و دروازه چهچله
خاص را نیز از فرط شرارت آتش دادند درین صورت آتش غضب سلطانی مشتعل گردیده حکم شد که از بنادیق
اینها را از زیر دولتخانه عالی برآرند پلٹن بار زنانی که اندرون محل مبارک بر چوکی پهره ها میباشند از ضرب
بنادیق چندین کس را بالعدم فرستادند و بلوه خلائق از زیر دولتخانه دفع شد آخر روز نظامت از سمت یارخان
تغیر شده به بدیع الله خان بهادر ناظم جنگ خویش حضور پرنور حضرت غفرانمآب سرفرازی یافت و بقالان
و چوهریان و سرخیل ها و بیپاریان غله فروش حکم مجدد بصدور آمد که نرخ غله کم بکنند و افزایش غله نمایند
آنوقت روپیه غله دو آثار چهار آثار هشت آثار میگردید خلق الله اینقدر مردند که از استخوانهای اینها اطراف

اندرون تالاب میر جمله سفید بنظر می آید لکوکها کاسه‌های سر انسان و حیوان افتاده بوده میر جمله یکی از امیران
قطب شاهیه بود که تالاب یادگار خود گذاشته و نیز درین اثنا سیف الملک مالی میان پسر اعظم الامرا که چراغ
خاندانش بوده از عارضه اسهال کبدی درگذشت و بهادر مذکور در غم و الم او حرکات جنون میکرد و نواب
مستطاب عالی نیک‌بیشی را کار فرموده بایمای میر عالم بهادر که دانای عصر و وکیل صاحبان انگریز از سرکار بوده
مرشدزاده سلیمان جاه بهادر را که یکساله بودند در فرزندی اعظم الامرا داده سر عزت او را تا بفلک الافلاک
رسانید و در سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری باراده سفر بر باغ کورده‌هن دوس که مخاطب به زیبا باغ است
رونق افزا شده محال فوج ظفر موج بچشم عالم پرور خود ملاحظه فرمودند از آنجا که خبر راهی شدن راجی سندهیه
از دار الخلافه شاهجهان آباد برای ملحق شدن فوج فیروزی سرکار که باهم شرایط اتفاق و اتحاد قرار
یافته بود رسید کوچ بکوچهای متواتر داخل قلعه بیدر گشته چندی در سیر و شکار توقف واقع شد درین اثنا خبر
فوت شدن سیندهیه مذکور نیز رسیده اعظم الامرا را تفکر بسیار رو یداد هر چند دولت راو سیندهیه پسرش را
بخطوط مرسله متوفای مذکور آگاهی نموده خواست که شریک خود نماید صورت نبست نانا پهرنویس مدار المهام
راو پندت پردهان او را بقسمهای علاحده و شد او ممنون منت خود ساخته ازان خویش گردانید و هنگامه
جمعیت مخالفان رو بکار آمد خود بدولت و اقبال و اعظم الامرا توکل بر داور بیهمال نموده بیست و دوم ماه شعبان
سنه یکهزار و دو صد و نه هجری بعد طی مسافت بعیده و منازل چند بمقابله و محاربه بالاو مذکور در میدان متصل
قلعه کهرله بوقوع آمد بعد جنگ صعب فرار نمودن اعیان مخالف نمک حرامان بی دین که در عداوت و مخالفت
اعظم الامرا نخواسته بودند که کار شگرف سرکار بسعی بهادر معز انتظام پذیرد و بهادر مذکور مورد الطاف شاهانه
گردد بر اسلیح قلیل با اعیان مرهته ساختگی نموده اکثر سرداران جان نثار را از عدم کمک در عین یورش
جنگ بکشتن دادند چنانچه روشن خان بهادر مظفر الملک بهادر و نواب منصور الدوله بهادر برادرزاده اش
تردد نمایان نموده براینکه در عین کارزار بسبب عدم تن دهی ناعاقبت اندیشان نمک بحرامان بدست غنیم

[illegible] سنه ۱۲۰ [illegible]

مرهته

مرہٹہ افتادہ بود بعد برق ریزی و جانفشانی تمام از دست مخالفان بر آوردہ سالماً غانماً بہمراہی دلاوران جانبازیہ لشکر فیروزی اثر پیوستند و مورد تحسین و آفرین گشتند و وقتیکہ تاریکی شب مانع جدال و قتال گردید دائرۂ جنگ و نبرد منطفی گشت خدیو دولت و اقبال از رزمگاہ معاودت فرمودہ در قلعہ کہرلہ نزول اجلال فرمودند و سرداران فوج دریا موج جا بجا بحفاظت و نگہبانی و دفع اعدا مستعد رزم شدہ پای ثبات فشردند و مردم ہنگاہ در پناہ تحصیل قلعۂ مذکور فرود آمدند درینحال کشن راؤ بلال وکیل پنڈت پردہان رفاہ خلایق در مصالحت باہمی اندیشیدہ تمہید مقدمات چند کہ سبب انحراف مرضی اقدس از غلام سید خان مشیر الملک بہادر شود بعرض نواب مستطاب رسانید بنابر صلح بہ لشکر راؤ پنڈت پردہان رفتہ مقدمات نزاع رفع نمود و از آنجا مراجعت کردہ ہشتم ماہ رمضان بشرف ملازمت فایز گردید و مقدماتیکہ مدار مصالحت بود بحضور پر نور عرض ساخت و نہم ماہ وثیقۂ صلح بزبان قلم آمد و پس از ان موافق قرارداد جانبین مشیر الملک بہادر را حوالۂ اہل پونا نمودند و دوازدہم ماہ علم معاودت سمت بلدۂ حیدرآباد برافراشتند و چہاردہم ماہ میر عالم بہادر کہ برای درستی بعض امور طرف پونا رفتہ بودند مراجعت کردہ درعین سفر بہرہ اندوز ملازمت شدند و راجہ شام راج و راجہ رگہوتم راؤ ہم ہمین تاریخ از آستان بوسی مشرف گشتند و نواب مستطاب بکوچ متوالی و منواتر تا مستقر سلطنت رسیدہ ہفتم ماہ شوال در ساعت نیک داخل بلدہ گردیدند و گوبند کشن کہ مصحوب صلحنامہ بہ پونا رفتہ بود سوم ذیقعدہ وارد بلدہ شدہ بعز ملازمت رسید و درہمین سال بعد ورود مسعود بلدۂ حیدرآباد باندک فاصلہ فلک شعبدہ باز نیرنگ دیگر برانگیخت مجملاً اینکہ راجہ شام راج در غیبت مشیر الملک بہادر امور ملکی و مالی تنہا تنہا ادا میکرد و بہ مصلحت رگہوتم راؤ کفایت سرکار اندیشیدہ مزاج خدیو دولت را بطرف تخفیف سپاہ مایل ساخت و دران روزہا تا مہدا جمعیت انگریزی بنابر استحکام اساس موافقت فیمابین سرکارین و رعب و داب مخالفان بصلاح و صوابدید میر عالم بہادر بعمل آمدہ بود آنہا را از حضور رخصت دہانیدہ فوج انگریزی از مقر سلطنت کوچ بکوچ تا پتنہ و اڑا پلی رسیدہ بود کہ درین بین مردمان فساد اندیش سلطنت کیش ترقی خود ہا بہ تنزل مشیر الملک بہادر تصویر نمودہ بودند

تمنای اوشان بر بنای خفاش وار خواهان زوال نور آفتاب عالمتاب نواب مستطاب گردیدند و مستقر
سلطنت را از فوج قاهره انگریزی و دیگران خالی دیده وقت را غنیمت شمردند و خفیه از مرشدزاده کبیر عالیجاه
بهادر در ساختند و بر اطاعت صاحبزاده مستعد گشته آن بهادر دلی بهاور را بخیال باطل بغاوت آماده نمودند
چنانچه در نهم ذی الحجه یعنی شب عرفه آن مرشدزاده کبیر بدلالت گمراهان وادی ضلالت از جای خود حرکت
کرده دست و پای لاحاصل زده وقتیکه دید نقش مطلوب درست نشست از دار السلطنت بدر رفته سداشیو ریدی
و غالب جنگ و سیف جنگ و بدیع الزمانخان ناظم جنگ وغیره یا فساد پیشگان بامال اندیش عازم قلعه بیدر شدند
و در آنجا رسیده قلعه مذکور را بدست آورده قابض گشتند و حسب الارشاد خود بدولت و اقبال سید عبدالله
خان حبشی جمعیت جوانان بار همراه گرفته عقب صاحبزاده برای تادیب میرفت و روزی سداشیو ریدی
در اثنای راه یعنی بغفلت بر جمعیت ریخته فوج را پریشان ساخت و عبدالله خان مذکور هم زخم کاری برداشت
و اهل و عیالش بدست او گرفتار آمدند و چون منهیان اخبار این خبر وحشت اثر بمسامع اجلال رسانیدند
نواب مستطاب اولا از رحم و شفقت پدرانه فرموده خوش رقم خان را مصحوب عنایت نامه مهری بخشی بیگم صاحبه
بنابر فهمایش و همواری مزاج صاحبزاده روانه فرمودند خان مذکور هرچند مراتب اندرز و نصایح سودی نه ساخت
و مزاج صاحبزاده معز لسبب اغوای رفقای بدسرشتان بصلاح و صواب نگرائید ثانیاً نواب مستطاب نظر
بتادیب صاحبزاده موسی ریمو عرف موسی رحمو را مع جمعیت او و افواج انگریزی را از دار ایلچی طلب
فرموده بسرکردگی میر عالم بهادر و افسران پایگاه مثل سردار الملک گهانسی میان وغیره جهت بازگردانیدن
صاحبزاده را از خودسری و ناهمواری و تنبیه فتنه انگیزان روانه فرمودند و سید محمد باقر خان بخشی بیاز بهون
پلی محمد اعظم خان و یسین خان وغیره جمعداران علاقه پایگاه که در آن روزها به پرگنات خود ها رفته بودند این خبر
وحشت اثر شنیده اوشان نیز راهی قلعه بیدر شدند القصه پس از وصول فوج نصرت موج قریب بیدر باغیان
بدکیش بمقابله پیش آمدند و افواج سرکاری از یکطرف یعنی موسی ریمو و از یک طرف دیگر افواج انگریزی و از یک سمت

و از یک سمت جمعیت پایگاه و از یک جانب باقر علیخان و دیگر سرداران عجب گیر و دار سخت
نموده سلک جمعیت مغویان صاحبزاده را منتشر ساختند الحق دران روز کارزار نمایان از موسی ریمو فرانسیسی
و فوج انگریزی سرکردگی میر عالم بهادر و سرداران پایگاه و باقر علیخان و جمعیت سواران همراهی خود و دیگر
سرداران جان نثاران و جمعیت خونخوار در آنمیان بود بعرصهٔ ظهور رسید آخر الامر عالیجاه بهادر بعد متفرق
شدن سلک جمعیت و فرار نمودن سرداران باغی همراهی خود بوقت شب با چندین سواران و پیاده ها
بکمال خوف و هراس خود را زود تر تمام داخل بلدهٔ اورنگ آباد ساختند سداشیو ردی و غالب جنگ و سیف
جنگ و بدیع الله خان ناظم جنگ و غیره از قلعهٔ بیدر جدائی ورزیده جابجا متفرق شدند اما سداشیو ردی
که بسبب بر آوردن مرشدزاده را از حیدرآباد و برپا نمودن هنگامه ریاست بغیر جهت و سبب نهایت ترس
در دل او بود جدائی گزیده چندی در تعلقهٔ متعلقهٔ خویش مختفی بوده آخر رجوع در سرکار آورده چند روز
بدربار حاضر گردید باز در قلعه محمدنگر گولکنده مقید شد و در عوض خون ناحق سیدی عبدالله خان بلند
رعد جنگ بسزایش بقتل رسید و سیف جنگ و غالب جنگ بعد استشفاع و استدعای عفو جرایم خود ها چون ذات
قدسی صفات حضرت غفرانمآب مظهر رحم و کرم ایزدی بود هر دو را ماهانه معقول مقرر کرده خانه نشین ساختند
و بدیع الله خان از بدی ذاتی خویش روانه دهلی گشت که دیگر خبری ازو بسمع نرسید القصه عالیجاه در بلدهٔ
خجسته بنیاد با اژدرالدوله موسی ریمو انجیل شریف در میان گرفته برای عفو جرایم خود عازم درگاه پدر عالیقدر
خویش گردیده در منزل کهیر بالای دریای گنگ دفعتاً تپ محرقه کرده بقضای الهی رحلت نمود بعضی گویند که از
ندامت این حرکت خود را مسموم کرد والغیب عندالله نعش او را میر عالم بهادر و اژدرالدوله و دیگر سرداران همراهی
بکمال تأسف و انتحاب آورده حسب الحکم در درگاه سید حسن برهنه صاحب مدفون ساختند حضرت غفرانمآب
بنهایت غم و الم تن برضای ایزدی در داده خاموش گشتند سانحه دیگر اینکه در ماه شعبان المعظم شب عید حضرت
غفرانمآب برای نظارهٔ تماشای آتشبازی بر طبق معمول بالای سقف خلوت مبارک برآمده

تا نصف اللیل بجشن و سیر و تماشائی و رخشان آتشبازی مذکور و حوالی و حلقه‌ها وغیره مشغول بودند دفعتًا
مزاج از اعتدال بیرون آمده لقوه و فالج عاید حال گشت عجب سانحهٔ ناگزیر بظهور رسید که خلق الله را حال
حکیم افتادند بعهد ایشان از بین حکیم حمایت الله خان بمزاج اقدس در آمده معروض داشت که خانزاد عرق آصفیه
با جواهرات و میوه‌جات و لحوم وحوش و طیور چنان تیار میکند که باستعمال آن پیر صد ساله مضمحل از کار رفته
بقوت جوانی بیست و چهار ساله میگردد خود بدولت و اقبال مشتاق شده جواهر بسیار و میوه‌جات
بیشمار عنایت فرمودند و حکم شد که بزودی تمام تیار نمایند هرچند حکیم الملک حکیم عبد الجلیل خان به کارپردازان
ڈیوڑهی مبارک زبانی به اصیلان وغیره گفته بودند که این عرق بمزاج حضور پرنور موافقت نخواهد کرد که همه
اشیاء مخلوطه گلاب خالص است و حضرت خود قهوه با گلاب و آب با گلاب همیشه استعمال میفرمایند اندیشه اینست که
از کثرت استعمال این عرق که همه خود گلاب است فالج و لقوه عاید حال دشمنان گردد آن وقت هیچ تدبیر بکار نخواهد
آمد هر قدر فریاد کردند از خلت مصاحبت حکیم حمایت الله خان مذکور در مزاج اقدس هیچکس بعرض نرسانید
آخر همون معامله پیش آمد تمامی خانزادان موروثی را و کافهٔ خلایق را آب و طعام دران روز حرام گشت
و به بستر حیرانی و پریشانی غلطیدند اگرچه حکمای حاذق بمعالجه پرداختند اما از عدم پرهیز فائده مترتب نشد
تا اینکه در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری اعظم الامرا نیز از پونه حاضر گشته مساعی جمیله بکار معالجه خاص
بعمل آوردند و مزاج مبارک هم بامتداد زمان بریک طور قرار گرفت و در سنه یکهزار و دوصد و سیزده هجری
استیصال ٹیپو سلطان که خود را سلطان العصر میدانست بوقوع آمد حقیقتش اینکه چون حرکات ناپسندیده
ٹیپو سلطان صاحبان انگریز را بر سر استیصال آورد ناچار نظر بشراکت سرکارین شراکت صاحبان مذکور ضرور افتاد پس
میر عالم بهادر با جمعیت سرکار عالی بکمک لارڈ کارنوالس و جنرل هارس وغیره و دیگر سرداران انگریز تا
سرینگ پٹن رفته شریک حال گردیدند چنانچه مفصل کیفیت جنگهای آنجا از کتب مبسوطه هویدا میشود اختصارًا
بر اجمال اکتفا نمود و بعد فتح و کشته شدن ٹیپو سلطان که مادهٔ تاریخ شهادتش اینست مصرع

ٹیپو بوجه دین محمد شهید شده میر عالم بهادر با جمعیت سرکار و پلاٹن انگریزی حاضر دربار جهانمدار گشته بسعادت قدمبوسی مشرف گردید چهاؤنی جمعیت انگریزی ملازم سرکار تالاب حسین ساگر فرود آمدن مقرر گردید چنانکه درین ایام آبادی بلدهٔ حیدرآباد از بیگم بازار و کوٹهی انگریزی که درعهد وکالت کرک پاترک حشمت جنگ وکیل صاحبان انگریز بهادر باحداث در آمده مع چهاؤنی حسین ساگر وغیره تا باوال شش گروهی از بلدهٔ مذکور پیوسته است و عمارات انگریزی بانواع و اقسام ساخته اند که مطبوع طبع تماشائیان است خصوصاً عمارت کوٹهی که نقشه عجیب و غریب منظور حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل و نیز جناب بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور آدام الله اقباله حسب الاستدعای وکلا بضیافت رونق افزا شده تماشای آتشبازی انگریزی وغیره فرموده اند که بکمال تکلف آرایش و پیرایش نموده بملاحظه اقدس آوردند و نذر و نیاز و تحایف بیشمار گذرانیدند عاصی مؤلف هم همراه رکاب سعادت بچشم خود دیده است در سنه یکهزار و دوصد و چهارده هجری شروع جشن طوی مرشدزادهٔ آفاق سکندر جاه بهادر با جهیبة الملک ثانی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاه که درین زمان بخطاب جهان پرور بیگم صاحبه مشهور و معروف اند و در قلعه بیدر پیشتر رسم ایجاب و قبول بعمل آمده بود بظهور آمده و متعاقب این جشن جشن شادی شاهیار الملک برادرزادهٔ مظفر الملک اسد علیخان بهادر جاگیردار بیگن پلی با صبیه دیگر ثانی میان سیف الملک مذکور شروع گردیده مزاج اقدس حضور مدتی در تماشا و تفریح عیش و عشرت مسرور گشت اگربیان جلوس سانچق و مهندی و تکلفات سواری شب گشت آنحضرت و تقسیم جواهر و جوڑه‌ها به اعلی و ادنی و آوردن منجه‌ها از هر سرخانه امرای سرکار و از نزد حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز بهادر نیز و دیگر اقربای حضور که هر روز جشن دیگر و جلوس دیگر و تماشای دیگر تا چهار ماه بوده بتحریر در آرد کتاب دیگر بتحریر آورده شود احتیاطا از طول کلام نموده مختصراً مطلب نویسی را بکار آورد چنانچه عاصی خود حاضر بوده بچشم خویش دیده است و شریک بوده تا این زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هشت هجری است اگرچه شادیهای دیگر بکمال تکلف و تزک بوقوع آمده اند اما هیچ جشنی و مجلسی بجلوس و تکلف آن ندیده حقیر نرسید چرا که آن امیران نامدار و سرداران

ذوی الاقتدار علی الخصوص مرشدزاده های بلند اقبال مثل جناب فریدون جاه بهادر و جهاندار جاه بهادر و
دیگر مرشدزاده ها و صاحبزاده ها و امیران کجا که هر یک بجلوس شاهانه جلوه داری ساچق و مهندی و شب گشت
نمایند زینت‌بخش مجلس و محفل عالی شوند و فیما بین ایشان رسمهای تنتن و تفرج بوقوع آید القصه بعد انصرام
این جشنها میر عالم بهادر برای بند و بست ملک مفتوحه که موافق تقسیم از ٹیپو سلطان داخل سرکار گردید
مثل کڑپه و قلعه سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره رفته بعد چندی بسببی از اسباب انقلاب روزگار بسبب حرکت
ناشایسته حشمت جنگ کوپل انگریزی با دختر شرف النسا بیگم دختر عاقل الدوله و طلبیدن میر عالم بهادر حکم دار
زیر چار منار از کمپنی انگریز بهادر که مشهور شده بود بایمای ارسطوجاه بالعکس ساختن اعظم الامراء آن را برای
خصومت باطنی خویش با میر عالم پس میر معزز را از خدمت وکالت سرکار معذور نموده در قلعه رودرور مقید
نمود و وکالت بذات خود ضمیمه مدار المهامی از سرکار ساخت چنانچه مفصل در احوال میر عالم مذکور خواهد شد
و بقلم حقیقت رقم خواهد آمد و درینجا شروع جشن شادی بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر که ایشان را
نیز در فرزندی ارسطوجاه داده بودند گردید و در عین خورمی مزاج مبارک از اعتدال در گذشت و هیچ سعی از
هیچکس مفید نشد آخر بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار و دو صد و هجده هجری بوقت یکپاس روز بر آمده
روح پر فتوح مطهران سر دفتر خاندان عالیشان آصفیه بسیر عالم قدس در جنت الفردوس خرامید انا لله
و انا الیه راجعون ماتم زدگان که عبارت از تمامی خانه‌زادان موروثی سرکار است آن روز را روز قیامت
انگاشته از خود رفتند و شور محشر از محلات بر آمده عالمی را از هوش و حواس در باختند بصلاح ارسطوجاه
در صحن مکه مسجد متصل مرقد منوره حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده ماجده آنحضرت مدفون ساختند
و مقبره مجحر از سنگ مرمر شفاف سفید باهتمام قادر یار خان ذقادر نواز خان برادر عموی عزت یار خان محی الدوله
حکیم الحکما باحداث در آوردند و غفران مآب لقب کردند چنانچه قطعه تاریخ طبع زاد شیر محمد خان ایمان که در یک
مصرع چهارم دو ماده تاریخ بر می آید بر سر کتیبه مقبره کنده است قطعه بر روح پاک میر نظام علی هزار

زین مصرع عجیب پی تاریخ را بخوان ✤ خوانند باوضو همه اشخاص فاتحه ✤ مستوجب بهشت و باخلاص فاتحه ✤
۱۲۱۹ ۱۲۱۸
بمجرد رحلت آنحضرت ارسطوجاه جمعیت انگریزی ملازم سرکار را انتقام حسین ساگر طلبیده باتفاق حشمت
جنگ وکیل بر در دولت حضور پرنور و هر یک مرشدزاده یک یک سرکرده گوره والایتی دو دو صد جوانان
بار نشانید بعد انتقال ارسطوجاه در دیوانی میر عالم بهادر برخاست جمعیت مذکور شد ایزد تقدس و تعالی
آن مرجع خلایق را هشت فرزند جگربند ارزانی فرموده نخستین نواب عالیجاه بهادر که نام اصلی ایشان
میر احمد علی است در علم و فضل و زهد و تقوی از جمله بزرگان روزگار بوده همواره صحبت با علما و فضلا میداشت
بعد رونق افزای حضرت غفرانمآب از قلعه کهرله بتاریخ نهم ذی الحجه شب عید الضحی سنه یکهزار و دو صد و نه
هجری باغوای سداشیوریدی خروج کرده بعد جنگها بالقول بعضی مسموم گردید چنانچه ذکرش گذشت
دویمی که از همه بهتر و اصل و اصول خاندان آصفیه که همین نور خلافت حقیقتاً عبارت از آنحضرت است
یعنی جناب حضرت مغفرت منزل میر اکبر علیخان بهادر سکندرجاه علیه الرحمه که ذکر خیر آنجناب خواهد آمد انشاء الله
تعالی سیومی نواب والامرتبت فریدون جاه بهادر که نام اصلی ایشان میر سبحان علی است همشکل و همشبیه با حضرت
غفرانمآب بوده در متانت رای و صلابت هیبت هم بازوی برادر بزرگ خود حضرت مغفرت منزل بوده اند حاصل
در تمام عمر خویش مانند حضرت مغفرت منزل و فریدون جاه بهادر صاحب شان و شوکت شاهانه و هیبت و صولت
و صلابت خسروانه سوای شوکت و صلابت و صولت و هیبت و وجاهت حضرت بندگانعالی متعالی مدظله العالی
خداوند نعمت اعلیحضرت حضور پرنور ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله و عمره و خلد الله ملکه که از فضل ایزد
متعال بهمال تمامی خصایل پسندیده بزرگانه خاقانه که الولد سرٌّ لابیه عبارت از آنحضرت است که
در بشره منور آن اعلیحضرت بعینه معاینه است تا این زمان بچشم خود بدیگری ندیده معهذا ترحم و اشفاق و بذل
و اخلاق حضور پرنور را فوق همه است بهادر موصوف را یعنی حضرت فریدون جاه بهادر بمعارج رابعه جلوس
حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت دفعتاً عارضه خبیثه عاید حال گشته از حدت استعمال ادویه حاره که مصربان مزاج

از جادهٔ درستی منحرف شده روح مبارک در سنه یکهزار و دو صد و بست هجری بسیر عدن خرامیده در خانه باغ
خود مدفون گردیدند جناب حضرت مغفرت منزل را نهایت ملال واقع شد که فیما بین تفاوت سن و سال شش ماهه
بوده همیشه تا سن تمیز و رشد باتفاق در محل مبارک مانده اوقات عزیز شبانه روز باتحاد و اخلاص بسر برده بودند
آن رشتهٔ محبت از طرفین جاری بود **چهارمی** حضرت مغفرت پناه میر ذوالفقار علیخان بهادر جهاندار جاه
که آنجناب خیر محض بودند با سند او مدت از محل خود بتقریب عیدین و جشن نوروز وغیره بر آمده نذرها بگذرانند
و ملازمان خود را بکمال شفقت پرورش مینمودند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را که بسبب قرب و جوار زیر سایه
دولتخانهٔ آنحضرت اند گاهی به هیچ وجه تکلیف نرسید که خود بهادر همه مداح و مشکور اند در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و دو هجری بعالم بقا توجه فرمود حضرت مغفرت منزل برای ملاحظهٔ نعش و جنازهٔ ایشان در گهر بال خانه
بر آمده ملاحظه میفرمودند ولی اختیار بگریه بیحد در آمدند عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه عرض کرد که آنچه
مقدر و منظور خالق بود بظهور آمد اینقدر ملال جایه حال مزاج مبارک موجب هلاک خلق الله متصور است
وفقتا بچشم غصه بطرف عاصی ملاحظه کرده فرمودند تو نمیدانی که بازوی من امروز شکسته برادرم جدائی گزیده
بخاک عدم میرود و فی الحقیقت این پیغام موت من رسیده است اگر گریه نکنم پس سرور و شغف نمایم عاصی دم
بخود کشیده خاموش گشت آنحضرت هم در خانه باغ خود مدفون شدند **پنجمی** میر جمشید علی جمشید جاه بهادر که
اوشان بسن پانزده سالگی از عارضه فساد خون دنیا انتقال کردند فریدون جاه بهادر و والدهٔ ایشان از یک
والده عنایت النسا بیگم صاحبه بوده و بشیر النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج شمس الامرا بهادر
امیر کبیر اند و ریاض النسا بیگم صاحبه همشیره حقیقی ایشان در ازدواج خان ایران بهادر بودند **ششمی** اکبر جاه
بهادر نام اصلی میر تیمور علی است که برادر حقیقی خورد حضرت مغفرت منزل اند آنجناب هم بجمیع صفات موصوف
و قدم بر طریقهٔ پدر بزرگوار خود میدارند درین ایام در غم و الم جدائی برادر بزرگوار خود ترک بر آمد دربار نموده
اکثر مقیم محل خویش هستند **هفتمی** حضرت سلیمان جاه بهادر نام اصلی ش میر جهانگیر علی است که منبع خوبیها و نکوئیهاست

ذات والاکیش در جمیع علوم مستثنای روزگار و در تمامی فنون مثلی و مانندی ندارد علی الخصوص در سواری
اسپ که شهسواران زمانه هرگاه نام نامی اسم سامی آنجناب بر می آرند همه مقر و معتقد میگردند که آنجناب استاد
زمانه اند عاصی در ایام خدمت و وکالت اکثر سواری اسپ آن حضرت بچشم خود دیده که قدرت خدا تعالی به نظر
می آید گویا اسپ خود فرمانبردار آنجناب است هرگونه که منظور خاطر مبارکش میشود اسپ سواریش پیش از ایما
و اشاره بجا می آرد سهند دیگر کمالات و صناعات آنجناب مثل تیر اندازی و برق اندازی و خوشنویسی
مشهور آفاق هستند او تعالی شانه سلامت دارد با مؤلف آنقدر سرفرازیها فرمود که تادم زندگی فراموش
نخواهد شد هشتمی کیوان جاه بهادر که آنجناب هم مریخ و مرجان بکمال بذل و الطاف مشهور روزگار بودند
در سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری بجنت خرامیده بباغ خانه خویش مدفون گشتند اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ جهان و کار جهان جمله هیچ در هیچ است ٭ هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق ٭ ذکر شمهٔ از احوال
ستوده خصال جناب حضرت بخشی بیگم صاحبه قبله و حضرت شفیعت النسا بیگم صاحبه کعبه محلات خاص حضرت غفران مآب
والدهٔ ماجدهٔ حضرت مغفرت منزل اعنی بیگم صاحبان هردو سرو دفتران نسوان با عصمت روزگار بوده مستورات
با عفت عالی تبار تا بودن آن هردو محیط دولت و سلطنت احدی از سادات صحیح النسب و پیرزاده های
والا نسب و حسب بی حصول مقصود از در دولت خالی نرفت کتخدائی بسیار دختران ناکتخدا از سرکار خود چنان
بعمل آورده اند که مشهور آفاق است از خیر و خیرات شبانه روزی عالمی بهره ور بوده دست بدعاء فراوان
داشت و تا الی الآن میدارند الغرض نام نامی حیات النساء صاحبه والدهٔ ماجدهٔ سلطان عبدالله قطب شاه
درین بلدهٔ حیدرآباد که مشهور و معروف بوده است درین زمان نام نامی و اسم سامی این هردو دریاے
عصمت و عفت و بذل و کرامت باشی زیاده از یکی هزار و از اندکی بسیار بیحد و شمار مشهور روزگار است
سهند از محدثات آنحضرت یعنی حضرت غفران مآب یکی روشن بنگله در روشن محل و غنی محل باهتمام غنی یار خان
خانسامان و نوازش محل باهتمام نوازش علیخان خانسامان قدیم و چهار بنگله خلوت مبارک و گلشن محل

وشادی خانه و پنجمحله و مهابت محل وغیره همه از محدثات آنحضرت است سوای این در قلعه گولکنده محمد نگر نیز عمارات بتعمیر آمده اند و از محدثات حضرت بخشی بیگم صاحبه حصار بیگم پیت معه چاوڑی وغیره ولبس و نهنیت نگر معه حصار و محل و باغ وغیره همه از محدثات حضرت تهنیت النسا بیگم عرف بیوی صاحبه معه عمارت درگاه حضرت حسین شاه ولی صاحب قدس سره است

ذکر امیر الامرا شجاع الملک بسالت جنگ بهادر

او پنجمین پسر نواب مغفرت مآب است نام اصلی اش میر محمد شریف در حیات پدر بزرگوار بخطاب بسالت جنگ و در عمل امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بصوبداری بیجاپور و بخطاب شجاع الملک امیر الامرا نامزد گردیده در امور مالی و ملکی ریاست دخل بهم رسانیده چون نواب مستطاب میر نظام علیخان بهادر ولیعهد شد او که به بیجاپور نامزد گردیده بود بانجا شتافت هرگاه نواب موصوف بجانب راجبندری نهضت نمود باز آمده دخیل کار گشت چون حل و عقد سلطنت بذات والا صفات نواب موصوف قرار گرفت او متوحش بوده دیگر پیرامون مخالفت نگشت و در قصبه نگنده اده هونی در اچور قناعت ورزیده میگذرانید و همیشه خیال عظیم در سر داشت و رفقا پرور بوده در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری بملک بقا خرامید پسرش مهابت جنگ بهادر دارا جاه که دختر شهزادی حضور نقشبندی بیگم باو منسوب بود بجایش مسند نشین گشته چند مدت آوازه شجاعت و سخاوت و نجیب پروری را بلند آوازه گردانید و با ٹیپو سلطان جنگهای رستمانه نموده نام آور گشت آخر در سنه یکهزار و دو صد و هشت هجری رحلت نمود دیگر احدی در اولادش لایق اینکار نشگرف نبوده تعلقات همه داخل سرکار شده باختیار تعلقداران سرکار اند

ذکر معتقد الدوله حیدر قلیچ خان بهادر ناصر الملک همایون جاه المشهور مغل علیخان بهادر

او شش

او ششمی پسر نواب مغفرت مآب است از بدو حال با اختلاف مزاج خود با هیچیک از برادران موافقت نه آورده باغوای
مفتریان مشغول منکرات بیحاصل بوده آخر الامر در قلعه بیدر به رهنمائی مدبر یار منتری مانده هرگاه عالیجاه بهادر
خروج کرده ببلده بیدر رسیده خواستند که همراه خود باورنگ آباد برند اوشان از راه نصایح بمبالغت پیش آمده
خود را بالمره کناره نمود هرچند سعی موفوره بعمل آورد بالکل انحراف ورزیده شریک حال عالیجاه بهادر نشد
این معنی نهایت موافق مزاج مبارک حضرت غفران مآب در آمد بکمال شفقت و دلداری در بلده حیدر آباد
طلبیده مشمول عواطف خویش ساخته مدتی تا حیات خود بفراغت تمام گذرانیده و حالیه هم خلفهای
ایشان بمراتب عالیه موجود و بفراغت معاش مشمول اند

ذکر سریر آرای اعلیحضرت سلطنت و معدلت پناه شوکت و عظمت دستگاه شهاب پیشه سروری و سرداری جالس سریر دولت و کامرانی المختص بعنایات الاله مغفرت منزل سکندر جاه نور الله مرقده و جعل روضه من ریاض الجنة مستودعه و مضجعه

ذات عالی قدر آن منبع نیکوئیها و یکتای بیهمتا از ارقام قلم خارج از انجمله عنصری از عشایر تحریر میگردد که نام
آنجناب میر اکبر علیخان بهادر است و سال ولادت آنحضرت سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجری بقول
صاحب تزک آصفیه شاه تجلی علی در پیشگاه پدر بزرگوار بخطابهای معروف سرفراز و در هر معرکه جنگ پیش و پیشقدم
از همه برادران بوده چون روح پاک حضرت غفران مآب بجنت خرامید اعیان دولت و ارکان سلطنت
بصلاح اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام بدولتخانه آنجناب حاضر گشته بهزار الحاح و عجز نالیها که قبول نموده
بسواری عماری جلوسی جلوه آرا گردانیده بتزک شاهی و طمطراق شهنشاهی از دولتخانه قدیم از راه
پنجه شاه و چار کمان بدولتخانه عالی آوردند آنروز در خواصی خاص راجه راجندر رگهونتم راؤ پیشکار سرکار

مباهی شده بود هر گاه آنجناب بچشم گریان و دل بریان داخل دیوان عام گشت بسواری نالکی بمکان ارسطوجاه
که در ماتم مرحوم مغفور منزوی بود رونق بخشیده باستمالت تمام دستار بر سرش از دست مبارک بسته نذر و جواهر
پذیرا فرموده در خلوت مبارک آوردند و از آنجا بدولت و اقبال بجلوس شاهی پرداخته مسند سلطنت را رونق
تازه بخشیدند تمامی امرا و خوانین و اعیان اکابر نذر و تهنیت گذرانیدند و سرفراز شدند و بعد دو پهر روز
مراجعت فرموده بدولتخانه قدیم تشریف بردند روز دویم باز بجلوس تمام بدولتخانه عالی رونق افزا شده
نذر برادران و خویشان و اقربایان و تمامی سلحداران و باگیران از اعلی و ادنی بدرجه پذیرائی در آوردند
بعد برخواست اندرون محل مبارک تشریف برده اول دامی مراسم تعزیت نموده بعد از آن نذر تهنیت جلوس جناب
حضرت بخشی بیگم صاحبه و حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه عرف بیولی صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه بکمال گریه و زاری
و عاجز نالی گذرانیده باز مرخص شده بدولتخانه قدیم مراجعت نمودند بعد سه روز بسواری عماری زر و معه
محلات و شاهزاده های بلند اقبال و تمامی کارخانجات بدولتخانه عالی خلوت مبارک داخل گشته مسکن و
مقام ساختند درین ایام فریدون جاه بهادر که سه هزار روپیه ماهوار ایشان از سرکار مییافتند باضافه چهار هزار روپیه
سرفراز و ممتاز و مباهی گشتند و دیگر برادران که سه هزار روپیه ماهوار ایشان بود باضافه مضاعف سربلند
شدند از جواهر نیز مسرور و مبتهج گردیدند چون دران ایام قلعچه و رنگ و چاوڑی و بازارها نو تیار شده بود
ارسطوجاه بحضور بملاحظه والا شده متواتر ضیافتهای شاهانه بجا آورده طرح مینا بازار که معمول سرکار است
آراسته کارخانجات تمام و سوزن تا اقمشه و نفیسه باب و جواهر و فیلان و اسپان عربی و عراقی و کچهی و کاتهیاوار
و غیره و شترگاوان گجراتی و شهام و مالوی و غیره و شتران بغدادیه و مارواری و غیره جنس انواع و اقسام مال
سوداگران اطراف و جوانب لکها روپیه بخریداری سرکار و خریداری ارسطوجاه و امرا و خوانین و منصبداران
و جمعداران و سایر الناس بقدر مقدور در آمد که سوداگران نهال شدند تا ده ماه متواتر همین طور مشغول
سیر و شکار و تماشای گل و گلزار راجابهی بجابت و دیگر مسبود و جشنهای عالی علی التواتر و التوالی ترتیب داده

بجلوه ظهور آوردند خصوصاً جشن بسم الله خوانی کیوانجاه بهادر که بسبب رحلت حضرت غفران مآب بتوقف در آمده بود
از سر نو باز در جلوس آنحضرت شروع شده مهندی نقره نثاری ده هزار روپیه باهتمام کاظم علیخان و ضیا بیگخان
خانسامان بجلوس و تزک تمام از دولتخانه خاص بخانه ارسطوجاه رسانیدند و مجلسهای شاهانه بجلوه در آوردند
تا اینکه بتاریخ بست و هشتم محرم الحرام روز چهارشنبه سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری از تپ محرقه که هشت روز
عاید حالش شده بود روح ارسطوجاه پرواز نمود مردانیکه با قباحت فهم بودند از بهواخواهی خوشنودی کردند
بندگانعالی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل در عین شدت مرض دوبار بخانه اش برای عیادت رونق
افزا شده بودند آبا و بهوش محض بود و بعد ازین تا دو ماه کچهری و مهر از راجه راجچندر رگهوتم راؤ که به پیشکاری
سرکار معمور بود بصورت اجرای امورات سلطنت میکنانیدند آخر الامر بتاریخ پنجم شهر ربیع الآخر سنه یکهزار
و دوصد و نوزده هجری میر ابوالقاسم میر عالم بهادر را که در فطانت عقل و متانت رای فرد فرید روزگار
بوده و بسبب گذشت چندی در قلعه رودرور در موضع ناگل پلی جاگیر خود عقب قلعه گولکنده مقید
بود بعد از آن بمکان خویش در بلده حسب الحکم منزوی گشته مفصل احوالش در احوال او بقلم خواهد آمد بفرط
الطاف از کنج عزلت و تواری بر آورده بدیوانی و مدار المهامی سرکار دولتمدار خود سرفراز و ممتاز فرمود و راجه
راجچندر را در خانه اش بعد دو ماه خانه نشین ساختند پیش از دیوانی میر عالم حشمت جنگ فرنگی وکیل انگریزی
در بعضے امورات و مقدمات خودسری از جهل میکرد در عهد میر عالم خود بخود از آن منفعل گشته دیگر پیرامون
آن نگردید چنانچه بوقت حاضر شدن دربار جهانمدار فیل عماری خود را تا بدروازه خلوت مبارک متصل
دیوار غلام گردش می آورد و در آنجا از عماری فرود می آمد روزیکه میر عالم برای سرفرازی خلعت دیوانی
بمصاحبت وکیل مذکور حاضر دربار عالی گردید بالای دروازه دیوانخانه سرکار که معمول همه از اعلی تا ادنی است
از میانه سواری خویش فرود آمد حشمت جنگ وکیل گفت که بالای دروازه خلوت مبارک فرود آیند میر عالم
جواب داد که این دیوڑهی مبارک خداوند ماست اینقدر مقدور من نیست که قدم از جادهٔ حد خود بیش گذارم

و شما مختارید هرچه خواهید بکنید لکن برای شما هم بهتر نیست که معمول مستمره چنین است از آن در نگذرند حشمت
جنگ نیز بر طبق معمول بر دروازهٔ دیوانخانه از فیل خود فرود آمد و دیگر خلاف معمول بعمل نیاورد در سنه
یکهزار و دوصد و بست و هشت میر عالم تیاری جشن سالگرهٔ حضور پرنور بمکان خود نموده در ماه رجب المرجب سنه
مذکور بکمال تکلف باتمام رسانید خود بدولت و اقبال معه شاهزاده‌ها و محلات خاص با التزام جشن و برآوردن
مهندی بروز حنابندی بنهایت تزک و طمطراق و بخشش جواهر و جوڑه‌ها در مکان میر صاحب مذکور رونق
افزا شده بعد اختتام جشن و بسوم سالگره جلوه آرای دولتخانه خاص گشتند و در آن جشن میر جعفر علیخان بهادر
و میر حسن علیخان بهادر کوکه حضور بخطاب جعفر یار جنگ و اسد نواز جنگ و بمنصب سه هزاری و رساله
سواران صرف خاص و جواهر سرفراز شدند و نظام یار جنگ برادر خالهزاد میر عالم بخطاب حسام الملک و محمد
قمر الدین خان خوشنویس استاد حضور بخطاب اکبر یار جنگ و منصب سه هزاری و رساله سواران خاص و جواهر و
محمد منیر الدین خان خلف معین الاسلام خان قاضی بلدهٔ حیدرآباد نیز استاد حضور بخطاب سکندر یار جنگ
و بمنصب هزاری و رساله سواران و جواهر و علی هذا القیاس دیگر خانزادان سرکار بخطابها و مناصب مناسب ممتاز
و مباهی شدند معهذا پیش از رحلت حضرت غفران مآب چون هنگامهٔ نابکاران و پنڈاره‌ها قطاع الطریق بسمت
ایلچپور و خجسته بنیاد بسبب باغی شدن سرداران مرهٹه از باجی راؤ والی پونه مثل ملهار راؤ هولکر و دولت راو
سندهیه و رگھوجی بهوسله وغیره از حد گذشته بود و عالمی پایمال هنگامهٔ ایشان میگشتند و راههای اطراف
و جوانب ممالک محروسه بالکل مسدود گردیده صاحبان انگریز بصلاح ارسطو جاه خواستند که جمعیت سرکار عالی
و جمعیت انگریزی را برای تنبیه آنها و حفاظت ملک و شوارع و طرق معه سرداران ذی تدبیر روانهٔ آن سمت
نمایند بعد دریافت و استنباط بسیار راجه جمعیت رام را که بدیوانی مرشدزادگی حضور پرنور حضرت مغفرت منزل
سرفراز بود و نیز وکالت جمعیت چهارده هزار بار ازدر الدوله بهادر موسی ریمو فرنگی فرانسیس ملازم سرکار
ضمیمهٔ خدمت دیوانی خویش داشت و در فکر رسا و ذهن و ذکا بهره‌مند بوده با جمعیت سرکار عالی قریب

چهل هزار سوار و پیاده های پلاٹنها و علی غول و جربان و روهیله ها وغیره روانه بالاگهات گردانیدند و از جانب
صاحبان انگریز قریب ده هزار جمعیت بسرکردگی دلزلی صاحب بهادر و کرنل مکلین صاحب بهادر
وغیره متعین و شریک راجه چهپت رام گشته او مدتی بانتظام السمت پرداخته معامله دو صوبه بدست خود داشت
و در اندک زمان بمقابله ریاست دیگر جلوه آرا گردید اکثر امیران نامدار و سرداران عالی تبار مثل محمد صلابتخان
بهادر و محمد سبحان خان بهادر و دیگر امیران و سرداران و منصبداران و جمعداران با جمعیت های خود ها بفرمان
برداری راجه چهپت رام مذکور حاضر بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و التفاتات بی پایان ممنون ندهرگاه جبر
جلوس سریر آرای سلطنت حضور پر نور و دیوانی میر عالم بهادر براجه چهپت رام رسید و بر طبق طلب حاضر دربار
جهانمدار گشت در آن ایام فیمابین میر عالم خود بدولت و اقبال اندک سوء مزاجی بود نا قباحت فهمان آنزا از
یکی هزار و از اندکی بسیار ساخته تمامی اهل دربار از میر عالم برگشت و شریک حال راجه چهپت رام شده او را بر آن آوردند
که او در ضمیر خود هوس سرفرازی دیوانی از تغیری میر عالم بهادر قرار داده چنان نخوت و غرور خویش را از سپهر صاحب
مسطور بر گردانیده خیال دیگر بالای امر دیگر پیدا نمود که بطرف هیچکس متوجه نمی‌نشد و علاوه برین بار یابی هنوز از شرف
در حضور پر نور نشده می غرور را بالای تزک دیگر آورد که بالکل میر عالم بهادر را در خیال خویش ناچیز دانست چون
مزاج حضور را میر عالم معه اعیان و ارکان دولت از طرف خود برگشته و برآگنده دید مستعجلاً راجه چهپت رام را در
خلوت و تنهائی القسم کلام مجید ذهن نشین خاطر ساخت و باستمالت تمام ایما نمود که بالفعل پیشکاری سرکار معطل
است شما را از حضور پر نور سرفراز میکردانم معهذا تا زندگی من خیال دیوانی خود و عزل من نکنند که چراغ سحری
ام بعد من هر چه خواهند بگیرند برین هم اگر خیال عزل من خواهند کرد هیچ فایده مترتب نخواهد شد شما میخواهید
که فک حرمت من نمائید و من نه میخواهیم که حرمت ریزی شما کنم انشاالله تعالی بالعکس آن بظهور خواهد آمد
در نتیجه غیر از نقصان مقدمات سرکار امر دیگر متصور نیست چون او مجبول نخوت و غرور گشته بود و مردمان
نا قباحت فهم و خوشامدی مصاحب و متقرب که او بودند او را از جاده عقل مآل اندیش منحرف گردانیده بر عهد او

او بہمی کار میر عالم مستعد ساختند و علاوه دیگر برین با دفترهای حضور پرنور شبانه روز او را و دماغش را از باده
نخوت پر ساختند آن است که مآل کار چگونه شود و کجا خواهد رسید کاه را با کوه چه نسبت هرگز هرگز نه فهمید میر عالم
را به آری و بلی تسلی داده سعی موفوره در انهدام بنیاد کاروبار دیوانی میر عالم از بنش زنی و فتنه انگیزی می نمود
پس میر صاحب مسطور برگشتگی مزاج مبارک حضور پرنور و اهل دربار ازین حال زیاده تر دیده ناچار سوار پیاده از
خانه خود بسیر بارهدری خویش که متصل دروازه دهلی است آمده از آنجا از دروازه نزلولیه که حالا دربارادری
میر معز مسدود داشت بیرون شهر رفته داخل کوٹھی صاحبان انگریز نزد کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر گردیده
فرود آمد و باهم شریک مصلحت گردیدند چون خبر رفتن میر عالم بحضور پرنور رسید البته تشویش عاید حال گشت
از آنجا که ذات والای آنحضرت کوه متانت و بردباری بود هیچ خبر دار ظاهر نشده بدستور معمور امورات
بودند اما اینقدر حکم بنام داروغهای هرکاره و اهل اخبار خفیه نویسان شرف صدور یافت که خبر میر عالم و
آیندگان و روندگان نزد ایشان ظاهر و پنهان دریافته اخبار تحقیق بعرض رسانند در صورت متوسلان
میر مذکور حاضری و از امیران سرکار نیز هیچکس در آنجا نرفت بلکه اقربای قریب میر صاحب هم نرفتند مگر منیر الملک
بهادر که نسبت دامادی جدید داشت همراه میر عالم بود روز دویم کپتان سدنم صاحب حاضر دربار جهانمدار
شده سوال و جواب در معروضه میر عالم بعرض رسانید که میر عالم خیرخواه دولت خداوند نعمت و نمک حلال موروثی
است هرگز از و امری که خلاف مرضی مبارک باشد بفعل نخواهد آمد امیدوار آن است که عفو جرایم او شود و مورد
الطاف شاهانه گردد بعد رد و قدح بسیار در عرصه قریب بیست روز مزاج مبارک را بر آن آورد که میر عالم
بخانه خود رفته بتیاری ضیافت حضور نمود و خود بدولت و اقبال رونق بخش خانه میر صاحب مذکور شده
سر عزت او را بآسمان تفاخر رسانید و باستمالت تمام پرداخته راجه مهیپت رام را که مصدر فتنه و فساد گشته بود
معزول نموده راجه گوبند بخش برادر راجه چندو لعل را بجایش بامور لشکر فیروزی و غیره فرمود میر عالم جواهر
و اقمشه گران بها و غیره معه اسباب لایق نذر شاهان گذرانیده حضور پرنور را روانه دولتخانه عالی نمود

سن بعد راجه مهیپت رام را به تنشه و تمام از بلده حیدرآباد اخراج کرده به اورنگ آباد فرستاد که او از آنجا به القلعه سگر
شاه پور رفته منزوی باشد مشار الیه به القلعه سگر شاه پور مذکور رفته جمعیت فراهم کرده بمحاربه جمعیت سرکار و انگریزی
پیش آمد بعد جنگ صعب و کشته شدن گارڈن صاحب انگریز و مردم طرفین تا آل کار خویش درست ندیده خود را
در لشکر ملهار راو هولکر رسانید که در آن ایام ملهار راو مذکور بکمال تزک و طمطراق با جمعیت بسیار در محاربت
سرداران انگریز مصروف بود تا یکسال گشت و از آنجا بجاهای دیگر رفته مجهول الخبر شدند که جز او و برادر
زاده اش راجه سری پت رام دیگر معلوم نشد که چه شدند و کجا رفتند و راجه گوبند بخش باستقلال بند و بست
معاملات لشکر فیروزی و صوبجات نموده همواره حاضر دربار جهانمدار میگردید درین اثنا راجه چندو لال میر عالم
خواست که راجه چندو لعل را به پیشکاری خود از حضور سرفراز نماید چون گماشته راجه بهوانی داس دهرم ونت
راجه سورج ونت نام الف رد به راجه شیر لعل که دانای روزگار و مختار دفتر مال بود و دیوانی راو رنبها
دستی میر عالم سرانجام میداد بالغ آمده لعل آوردن ندا لهذا امیر عالم راجه چندو لعل را در سوال و جواب حضور
پرنور از طرف خود مقرر نمود که شبانه روز حاضر دربار بوده آنچه معروضه میر عالم باشد عرض حضور نماید و هرچه
ارشاد شود به میر صاحب مذکور ابلاغ امر خداوند نعمت کند بعد انتقال راجه سورج ونت مذکور بتاریخ بست و دوم
صفر المظفر روز چهارشنبه سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری میر عالم راجه چندو لعل را به پیشکاری خویش از
پیشگاه حضور پرنور سرفراز و سربلند و ممتاز گردانیده عزت او را لفلک الافلاک رسانید و نیز درهمین ایام
از سنه یکهزار و دو صد و بست و یک هجری میر عالم کنته بالای دریای عیسی که بزبان مردم اینجا مشهور بسانکل
است بصرف شصت هزار روپیه متصل موضع کوتوال گوڑه باحداث در آورده متصل عیدگاه بلده سمت مغرب
تالاب عمیق کلان به منبع آب نهر گنته که نقشه عجیب و غریب است بخرج لاک روپیه ساخته نهر آب و آب نهر در
تمام بلده حیدرآباد خانه بخانه کوبکو گردانیده از زلال آب سعادت دارین حاصل نمود و هم مبلغ یک لاک روپیه
بخرج تاله نهر در آمد چون کمانهای سد تالاب مذکور بتجویز انجنیر صاحب فرنگی که داروغه عمارات انگریزی بود

وعلم ریاضی خوب میدانست باتمام رسید و آب کبنه مذکور در تالاب مسطور گذاشتند و حوض کلان متصل حوض
رکن الدوله مرحوم ساخته پر آب نموده آب نهر روان کردند چنانچه تاریخ آن بالای دیوار شهر پناه بر سر حوض
مذکور مرقوم کرده نصب نموده اند بسم الله مجریها و الحمد لله مجریها و زیر این عبارت سنه یکهزار و دو صد و
بست و یک هجری بر قطعه سنگ سیاه نوشته شاید تیمناً و تبرکاً نوشته است چرا که سنه مذکور ازین تاریخ بر نمی
آید الغرض از درزهای کمانهای سد تالاب آهک معه آب جا بجا بیرون آمده چنان معلوم میشد که سنگهای کمانهای
متفرق شده خواهد افتاد لهذا میر عالم انجنیر صاحب را اطلاع نمود که مردم اینجا را چنین گمان بخاطر راه داده است
او جواب داد که بسبب اینکه ریگ تالاب تا حال در درزهای کمانها نپیوسته و گل سیاه و آهک باهم آمیخته بدر رز و
کمانها نچسپیده است البته تا دو سال همینکه تالاب سال بسال پر آب خواهد شد دیگر آب از هیچ جا بیرون نخواهد
تا دو سال اگر چیزی در کمانها تخلل واقع شود در وست رقم تیاری تالاب ذمه بنده است از سرکار کمپنی داده
خواهد شد و فی الحقیقت چنین بظهور آمد که بعد دو سال از هیچ جا آهک و آب بر نیامد و برای خاکریز عقب
کمانهای بیرون تالاب انجنیر صاحب مذکور بسیار بسیار تاکید و تهدید کرده بود که اگر چه در خاکریز بیش یک لک
روپیه صرف خرچ خواهد شد اما تالاب را تا مدت هزار سال هیچ اندیشه نیست میر عالم در همین فکر بود که قضا
مهلت نداد و مشیر الملک بهادر در زمانه حیات حال گذاشت و نیز باغ باره دری بالای جوئبار بسوی سمت
شمالی بلده پیوسته شهر پناه بخرچ سه لک روپیه باهتمام علی بیگ خان بهادر و ابو احمد خان بهادر و بخشی اسفل خان
وغیره بتعمیر در آورده و جلوخانه و حمام باره دری و حمام جلوخانه مذکور و عمارات بالا محل و پائین محل باره دری
را آرایش و پیرایش تمام داده ضیافت حضور پر نور بعمل آورده جواهر بها که در معرکه استیصال دولت ٹیپو سلطان
حصه حضور پر نور و اعظم الامرا و نیز حصه خود از لارڈ بهادر کار نوالس گرفته بود و بدرگه چشم فلک مثل آن کم دیده باشد
ذکرش در احوال میر معز خواهد آمد همه معه باره دری پیشکش ضیافت حضور پر نور گردانید جواهران وقت
مثل راد هاکشن و سیٹهه بنکٹی داس و بیج رتن داس و موری داس و سیٹهه کنشو مدن واله ها و سیٹهه رگهناتهه

واس نبیره کیشو مدن وغیره اهل کاروان و دیگر جوهریان ندی پار بیگم بازار و سیته رگهناته رام وغیره و اهل چارپر
کمان و ٹکسال همه بالاتفاق قیمت جواهر مذکور سه لاک روپیه تشخیص نمودند سوای مالای یاقوت که صد دانه بقدر
کنار دشتی کلان بود و رنگش اصل سوبانی مجموع جوهریان مذکور یک زبان شده گفتند که این مالای یاقوت
لاقیمت است که هیچکس از ما بان و هیچ ریاست مثل این رقم نادر العصر بچشم خود ها ندیده پس چگونه بقیمت رسد
عاصی مولف این تاریخ گلزار آصفیه این همه جواهر مذکور معه یک پاندان طلای مرصع که بجواهر اعلا از الماس و یاقوت
و زمرد تیار شده بود با هفت برگ تنبول یک یک پارچه زمرد شفاف که قیمت آن نیز لاقیمت بود از نزد مستقیم الدوله
برادر نسبتی میر عالم که بسبب از تجویز ارسطو جاه که ذکر آن در احوال میر عالم مفصل خواهد آمد در موضع دکوال متصل قصبه
کوهیر جاگیر خود مقیم بود بر طبق ایمای میر صاحب موصوف معه محمد علیخان شوستری نایب میر عبد اللطیف خان
ولایتی که برادر میر عالم مشهور شده بود و علی بیگ خان سوداگر در راجه بالمکند بیگار خانگی میر عالم و شیخ دوست علیخان
هزاری موفوره آورده بخدمت میر عالم رسانیدند یا بعضی هر چند که این همه صاحبان مذکور برای آوردن
جواهر مذبور دست و پا زدند اما هیچ فایده مترتب نشد و مستقیم الدوله راضی نگشت اگرچه امانت میر عالم بود لیکن مستقیم الدوله
این مقدمه جواهر را منحصر بر طلبیدن خویش در بلده منظور داشته بهانه و مسابله مینمودند بعضی در آن وقت
باختیار منیر الملک بهادر بود که داماد نو شده شریک تمامی امورات دیوانی میر معز گشته بودند لکن نه میخواستند که
شریک غالب در رسد و مخالفت در عمل باشد که از دانای دانایان بعید است که اختیار بدست دیگری در آید لهذا
ممانعت تمام مینمودند چنانچه یکبار بالای باغ قدسیه که حضور پرنور رونق افزا شده بودند مستقیم الدوله دفعتاً
از موضع دکوال جاگیر خویش آمده در خیمه میر عالم نشست میر عالم بمجرد شنیدن خبر ورود ایشان از خیمه دیگر که
خوابیده بود بخیمه اعتصام الملک بهادر منشی حضور پرنور در آمده تقید بلیغ نمود که احدی را آمدن نه دهند و
منیر الملک از مستقیم الدوله سلام علیک کرده نزد میر عالم رفته برای مستقیم الدوله طعام فرستاد و میر عالم در حضور
پرنور عرض کنانید که مستقیم الدوله برآورده اعظم الامرا غلام سید خان اند بغیر حکم و طلب سرکار از مقام خود آمده اند

حکم عالی نشر قصد و بپاید تا بجائیکه بودند همو بجا بروند حکم شد که ایشان اقربای شما اند هرچه مناسب دانند بعمل آرند پس
میر عالم محمد صاحب میان خلف سلطان میان را با پنجاه سواران افغان مهدوی همراه داده بتعاقبش روانه نمود
چون سخن عاصی نزد مشار الیه بسبب بودن پنج سال از دوستی برادر کلان عاصی بلا تکلیف دامی درمی موثر
بود بسیار بسیار قباحت ها ذهن نشین خاطر ایشان نمود و براه آورده جواهر مذکور بمیر عالم رسانید میر عالم در روت
جواهر مذکور در ضیافت باره دری نذر حضور نمود معهذا وقتیکه کتبه بالای دریای عیسی باهتمام سعید الدوله
بهادر و میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر خلفان بهادر مذکور با حداث و اتمام در آمد میر عالم
مجوز ملاحظه اقدس شده هشت روز ضیافت شاهانه حضور پرنور در آنجا نمود لبعد مراجعت خود بدولت
میر مذکور حسب الحکم حضور پرنور تیاری جلوخانه و چوکی خانه و دکاکین و دروازه کلان کمانی وغیره در دولتخانه
قدیم حضور از طرف خود از سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری شروع کرده تا سنه یکهزار و دوصد و بست و یک
هجری باهتمام میر محمد علیخان بهادر و علی بیگخان بهادر و میر خلیل الله خان بهادر مسطور و برادر عاصی خواجه
غلام حسن خان و عاصی مولف بتعمیر در آورده مورد تحسین و آفرین از حضور گردید و نیز کاروان سرا و مساجد
در سر هر منزل از چنیاپتن تا اورنگ آباد و پونا و بمبئی بندر که در احوال میر عالم مفصل بقلم خواهد آمد باحداث
آورده بتاریخ بست و سیوم شوال المکرم روز جمعه سنه یکهزار و دوصد و بست و سه هجری ازین جهان فانی
بجهان جاودانی خرامید عالمی را افسوس ها دست داده چون سختگیری اعظم الامرا مدتی عاید حال خلق الله
بود لبعد انتقالش در عهد میر عالم همه فارغ البال زندگانی نمودند و هر صاحب مقدور بسیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و رقص پریرویان شیرین گفتار حسب خواهش خود ها مصروف گشتند و اخبار این مقدمات میر عالم
منع نمود که در لفافه های اخبار نه نویسند که اگر سزا دهم خلافت متنفر میشود و اگر خاموش باشم فردای قیامت خود
ماخوذ گردم لهذا در انداختند پس نوبت بآن حد رسید که هرگاه تیاری باره دری باتمام و اختتام در آمد خود
میر عالم مردمان اعزه را انگیخت که شما در باره دری بمیر و بید بروند و سیر و تماشا نمایند مردمان بپاس خاطرش میرفتند

در طوالف

وطوالیف پری پیکران رقاص همراه خود میبردند و سیر وطیر و تماشا مینمودند و از اخبار آنجا نهایت خوشنودی
میر عالم میگردید بلکه طعام عمده برای هر هر فرق عشرت از باورچیخانهٔ میر صاحب موافق او و مردم همراهیان نشر
میرسید الغرض ذات میر عالم خیر محض و محض خیر بود و سرداران کلکته که عبارت از لارڈ بهادر و جنرل وغیره
است چون ملاقات میر عالم نمودند دیگر احدی برابر قابلیت و شخصیت و متانت عقل و فطانت رای و علو
همت و شان و شوکت میر صاحب مذکور تفوق نداد ندو همیشه میگفتند که مانند میر عالم هیچکس از هیچ
ولایت در کلکته وارد نشد و بنظر ما هرگز نه آمد و بسیار پسند کردند و خاطرداریها نمودند چنانچه روزی
میر عالم در تخلیه با لارڈ بهادر در مصلحت بالای کوچ که مراد از کرسی دراز باشد نشسته بودند و عصای دستی
میر صاحب که کار عاج بر او کرده بود در پهلوی خویش بدیوار استاده داشته بود و لارڈ صاحب آدم خود
را بزبان خود گفت که عصای مذکور را بی اطلاع میر صاحب بحکمت بردارد که خبر با ایشان نشود بعد
فراغت بوقت رخصت چون میر عالم تفحص عصای خویش نمود لارڈ صاحب پرسید که چه چیز میجویند میر عالم
گفت عصای خود را لارڈ بهادر بعد شغف بسیار جواب داد که عصای میر بجای پیر این عصا در دست شما باشد
نه عصای کار عاج پس عصای یک پارچه شاخ دارچینی که بالای سرش الماس های قیمتی بال ده هزار
روپیه تعبیه کرده بود بدست میر عالم داد و خوشنود نمود معهذا دیگر تحایف بسیار نیز داده رخصت انصراف فرموده
روانه حیدرآباد گردانید میر عالم عصای مذکور را با همه تحایف دیگر نذر حضور نمود میر عالم در حین حیات
خود برای دفن خویش در پنجه شاه تیاری سرا و حوض و چبوتره وغیره کنانیده بسیار آرزو داشت که
در آنجا مدفون شود چون خاکش از خاک دائرهٔ میر مومن علیه الرحمه بوده و هر دو نسبت ولایت ایران
داشتند در پهلوی پدر خویش سید رضی قدس سره مدفون گردید و بموجب وصیت شان هیچ از مکان
به تعمیر نه آوردند بعد رحلت او منیر الملک از حضور به خلعت خدمت جلیل القدر دیوانی سرکار دولت مدار
سرفراز گردیده سر عز و وقار بآسمان اعتبار رسانید تا اجرای کار خلق الله و ریاست منحصر بر ذات

راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بود تمامی اهل دفاتر سرکار بهادر موصوف شبانه روز حاضر گشته حکمش را بجا
می آوردند و مهر دیوانی زیر مهر راجه مذکور می بود در سنه یکهزار و دو صد و بست و شش هجری
بست و یکم شهر رمضان المبارک ستاره دنباله دار که در علم هیئت ذو ذنب گویند بسمت مغرب جانب
بایب بالای آسمان هویدا گشته تا یکماه طلوع سر شام مینمود و تا یکپاس شب مینماند بعد غروبش در عرصه
قریب هنگامه پنداره ها و جنگ مبارز الدوله بهادر با جمعیت انگریزی بوقوع آمده بفضل الهی شامل
حال گردید بتفصیل بقلم اظهار می آید یعنی در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری شروع هنگامه پنداره
ها در تمام مملکت دکن شایع گردیده عالمی پامال حوادث گشته تعلقات همه ویران مطلق شدند زنهای
رعایا و برایا و غربا و شرفا در قصبات و قریات باندیشه جان و ناموس در چاه ها افتادند و جان
خود ها دادند و آنها که بدست آن ملعون ها آمدند خراب شده از جان و آبرو تلف گشتند هزاران خانها بی
چراغ گردیده و هزارها مردم زخمها برداشته مردند مال لکوکها روپیه بردند و غله بیشمار سوختند و هزارها خانه را
آتش دادند اما از هر جا که هوشیار شده بنادیق بالای اینها سر میدادند خیال آنجا نمیکردند بلای ناگهانی
عجایب حال مملکت فسحت آباد دکن گشت که گاهی این حادثات باین طور هیچکس بنظر خود ندیده بلکه در تمام
عمر بگوش خویش نشنیده آخر الامر صاحبان انگریز مثل مالکم صاحب و غیره سرداران ذی عقل و تدبیر سراغ
این فتنه و آشوب و فساد جانگاه برآورده بذمه باجی راؤ ثابت نمودند و اول سوال و جواب بدلایل
واثق کرده چهار هزار سوار برای شراکت جمعیت سرکار خود و جمعیت سرکار عالی آصفیه که در هر آن و زمان
هر دو سرکار جز لاینفک اند بجهت تنبیه پنداره های نابکار از باجی راؤ والی پونا درخواستند چون
او در دل خود در فکر خویش بوده اقبال نمود و صریحا پرده از روی کار برآمده یقین شد که بانی و مبانی همه
فساد خود آن ناقباحت فهم است ناچار پونه را از اطراف در گرفتند و او دولت خداداد صد ساله را
گذاشته جا بجا و بفرار آورده گردید و جنگ مغلوبه کرده لاعلاج خود را تفویض مالکم صاحب مذکور نمود

که هرچه

کہ ہر چہ ورحق من صلاح وقت دانند بعمل آرند لہذا الکم صاحب بعد قرار وعدہ ایسا یک لک روپیہ ماہوار او مقرر کردہ در قصبہ بٹور متصل بنارس کاسی مقید و منزوی ساختند کہ ہیچ جا بدون حکم صاحبان صدر نمیرود جمعیت انگریزی محیط است انتقال دولت صد سالہ برہمنان پونا بایک حسن نالائق بدست صاحبان انگریز بہادر بنمود خود کردہ را علاجی نیست کہ کرد کہ نیافت اللہ تقدس و تعالی منتقم حقیقی است خانہ خرابی للّٰہ خلائق کہ ودایع و بدایع الٰہی اند وبال گردنش نمود ہر چند راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بہزار تدبیر ظاہر و باطن ایما و اشارہ بہ باجی راؤ کردند کہ مناسب وقت آنست قسمیکہ طور اتحاد و اخلاص سرکار با صاحبان انگریز بظہور می آید بر طبق آن عمل نمایند کہ مقتضای ایام چنین است چون او از خود رفتہ بود گوش بر نصیحت نداشتہ خرابی دولت خویش از دست خود نمود و سخن شنوی ہیچ دولت کہ گفتہ اند بالکل فراموش ساخت درین ایام حکم صاحبان انگریز در تمامی ملک محولہ برہمنان مذکور نافذ است و خزانہ کرورہا روپیہ معہ اسباب و اشیاء بیحساب کہ باجی راؤ در ہر جا گذاشتہ بود ہمہ بقبضہ صاحبان مذکور گردید در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری

جنگ مبارز الدولہ با جمعیت سرداران انگریز

جنگ مبارز الدولہ بہادر با جمعیت و سرداران انگریزی بوقوع آمد کیفیتش اینکہ شیرین نام مرثیہ خوانان با خیاطان بازار چہادنی انگریزی مناقشہ نمودہ در حمایت مرشد زادہ مبارز الدولہ بہادر پناہ گرفت و این مقدمہ بطول کشید و بہ گفتگو انجامید تا بہ ثابت جنگ رسل صاحب مستر نگی وکیل انگریزی حاضر دربار جہاندار گشتہ نالش مرشد زادہ موصوف در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل نمود کہ از راہ تظلم خلق اللہ را اذیت میدہند خود بہ دولت و اقبال ارشاد کردند کہ بندوبست ایشان نمایند ہر چند منیر الملک بہادر گفتند کہ بندوبست مرشد زادہ خود بخود تسلیم احتیاج دیگری نیست آنا ثابت جنگ مذکور حکم حضور را تمسک نمودہ گفت کہ حکم بنام من صادر گشتہ من بندوبست ایشان تسلیم پس دو سردار انگریزی را با جمعیت یکہزار بار

معه دو ضرب توپ بدولتخانه مرشدزاده مذکور فرستاده از همه جانب در گرفته شلکها سر دادند مراد اینکه
ازین هنگامه مرشدزاده ها را تنبیه دست دهد تا دیگر بر خلاف مرضی ارکان دولت بظهور نه آرند از آنجا که
مرشدزاده آفاق شجاعت ذاتی داشت از غیرت بجنگ پیش آمد و از طرفین هنگامه عظیم برپا گشت
درین عرصه از تیر و تفنگ کمان مرشدزاده موصوف یک سردار انگریز بر زمین افتاد سردار دیگر بغصه در آمده
ضربها را مرشدزاده بهر جانب و بهر سمت که خواست گوله های توپ انداخت دفعتاً جوانان بار انگریزی از برق
اندازی طلازنان مرشدزاده توپ را گذاشته رو بفرار آوردند جوانان حبشی توپ را برگردانیدند و مردم بازار
و تماشای خاک و سنگ بر سر اینها ریخته بجرأت پیش آمدند سپر ممتاز الدوله حال داماد حضور نیز بر سر دروازه
خود بالای راسته تالاب بهیر جمله بر آمده سنگ تفرقه بر سر مفروران انداخت و اینمعنی را ثابت جنگ رسل صاحب
هتک حرمت خود و جمعیت خود پنداشته بوقت شب هشتصد جوانان گوره ولایتی انگریزی را از چهاونی
لشکر جبین ساگر اندرون بلده در باره دری راجه چندو لعل طلبیده بر سر هنگامه دیگر نشست و خواست
که باز بر سر مرشدزاده مبارز الدوله بهادر بار دیگر رفته بدست آرد هر چند که فساد عظیم برپا شود و تخلل در امور
کلیات واقع گردد آن روز راجه چندو لعل انچه که شرائط فدویت و جان نثاری و حق نمک حلالی بود
بتابید البقیه صاحب بعمل آوردند که اگر اعظم الامرا ارسطوجاه و میر ابو القاسم میر عالم بهادر میبودند تحسین و آفرین
میبودند یعنی ثابت جنگ مذکور را و جمعیت انگریزی را بزبان شی محکوم حکم خود ساخته برگردانید و در همون
شب روانه چهاونی ایشان نمود اینقدر امر سبت مشکل تر هر کس که جرأت کرده بعمل آورده باشد او خود
داند که چه کار عمده کرده است روز دیگر راجه صاحب مذکور حاضر دربار جهانمدار گشته رخصت رفتن خود نزد
ثابت جنگ مذکور در کوتهی از حضور پرنور گرفته روانه آنجا گردید در انجا البدر رد و قدح بسیار و سوال
و جواب بیشمار آخر چنان مقرر شد که مرشدزاده ها یعنی مبارز الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر که شریک
حال یکدیگر بودند معه ممتاز الدوله چند روز برای رفع ندامت اینها در قلعه محمد نگر گولکنده به عنوان

سرور

سیر و شکار سکونت فرمایند لہذا بروز چہارم ہر دو مرشد زادہ و ممتاز الدولہ الصحابت حضرت
شہنشاہ النسا بیگم عرف بوبی صاحبہ قبلہ والدہ ماجدہ حضور پر نور و حضرت جہان پرور بیگم صاحبہ محل
خاص آنحضرت روانہ قلعہ مذکور فرمودند چنانچہ در سنہ یکہزار و دو صد و سی و پنج ہجری باز داخل بلدہ
حیدرآباد بدولتخانہای خود ہا گشتند درین مقدمہ ہمہ آنچہ حق سعی موفورہ از راجہ چندو لعل بعمل آمد
اظہر من الشمس است والا ز بعد رفتن و تغیری ثابت جنگ اگر رونق افزای مرشد زادہ ہا از قلعہ مذکور در
تعویق و تعذر میماند آئندہ ہزار شکل صورت پذیر میگردید کہ آئین انگریزی چنین جاری شدہ است الحمد للہ
آنچہ شد بہتر شد و آنچہ گذشت بہتر و بخیر گذشت اقبال خداوندی کار خود کرد و در جلدوی این خدمت
شگرف و فدویت بلند وار چند در ہمین سال مذکور

خطاب مہاراجگی راجہ چندو لعل پیشکار آصف جاہ ثالث

راجہ چندو لعل بخطاب مہاراجہ بہادر و بجواہر عمدہ و علم و نقارہ و نوبت و بمنصب شش ہزاری شش ہزار
سوار سرفراز و ممتاز از پیشگاہ خلافت گردیدہ مشہور آفاق گشت و تصفیہ کلی بوقوع آمد کہ تا رحلت خود
بدولت و اقبال اعتبار احدی نمی فرمودند و ہر چہ منظور خاطر مبارک میبود حکم جہان مطاع بنام مہاراجہ
بہادر شرف صدور مییافت معہذا تا الندن انگریزی احوال این سانحہ عجیب و غریب بتفہیم در آمدہ
مشہور گردید در سنہ یکہزار و دو صد و سی و دو ہجری خود بدولت و اقبال پانزدہم ذی الحجہ متوجہ باغ
حضرت قدسیہ شدہ جعفر یار جنگ بہادر کوکہ خود را در خواصی عماری و نزدہم بازوی منیر الملک
بہادر جاداده سرفراز فرمودند و بوقت سہ پہر روز نیز در خواصی عماری شکاری کہ سکھہ چال گویند بہادر
مذکور را نشانیدہ متوجہ سیر صحرای اطراف باغ مذکور شدند بہادر مذکور عرض ملاحظہ جمعیت ہمراہی خود نیز
نمودہ ہفتصد و پنجاہ نفر از سواران و بار پلٹن و عرب و علی غول و رسالہ و غیرہ معہ دو ضرب توپ بملاحظہ
مبارک آوردہ گذارش کرد کہ اینہمہ جمعیت خانزاد کہ بحکمت عملی از دیوانی فراہم کردہ حاضر داشتہ است

محض برای کار سرکار همراه خود دارد و اینها همه محکوم حکم خداوند نعمت اند علاقه از غیر ندارند و تنخواه اینها از دیوانی میپابند حکم شد که متصل فرودگاه زیر سراپرده خاص فرود آرند و بسیار تحسین و آفرین نمودند در سنه یکهزار و دوصد وسی و چهار هجری سواری مبارک در هودج زر و اسد نواز جنگ بهادر کوکه خود را در خواصی جا داده فرموده از دولت خانه قدیم متوجه درگاه سید حسن برهنه صاحب شدند و در همین سنه مذکور شروع اختلاف هوای مخالف وبا در بلده حیدرآباد و بیرونجات و تمامی بلاد و امصار و حصون و قریات شده عالمی تباه گشت در طرفة العین از یک استفراغ و یک اجابت انسان جان بحق تسلیم میکرد اهل اسلام دعاها و عملهای صالح کردند و هندوان برغم خود دیول ها را پرستش و پوجا نمودند و مهاراجه بهادر در چار منار و دوازده بازار کلان بلده برای دفع این آفت برطبق خواهش برهمنان پوجا کنانیدند که صدها مرغ و جاموش و گوسفندان و غله بسیار و زر و نقره بتصرف پوجاریان بدقوم درآمد و بعضی مسلمانان هم بترس جان پوجا کنانیده همون آن مردند خسر الدنیا و الآخره شدند اما ازین حرکات هیچ فائده مترتب نگردید طرفه اینکه در سال سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هفت هجری که از بست و چهار سال هوای مخالف وبا قایم است شخصے از هندوان نهایت تکلف و قهها نواخته پوجا در دیول می برد و قریب پنجاه کس همراهش بودند چون روبروی دروازه مکه مسجد رسیدند شهدای[له] انجا و فقتاً بیرون آمده اسباب پوجا را غارت و لوٹ کردند و گوسفندان و مرغهای پوجا و غله وغیره را بردند و شور و زور نموده و دو سه گوڑ بها یعنی دیول چوبی را شکستند و یک علم بزرگ برآورده بنام حضرت محبوب سبحانی قدس الله سره العزیز که جهنڈه نامند در میان چارمنار استاده کرده نوبت نواخته فاتحه جاری ساختند خلقت خدا مطابق اینها از هر خانه جهنڈه ها و بیرقها برآورده در چارمنار برده کنده و بالفعل آوردند و دیولها را شکستند لهذا بلوه عظیم برپا شد قریب بود که فیما بین اهل اسلام و هندوان مناقشه شمشیر بوقوع آید مهاراجه بهادر بسیار بسیار تهدید و تاکید کرده به ممانعت درآمدند انسان آنچه نشد دیا

[له] مراد از دوا شمسی بوده است ۱۲

پیش ازین حرکات که بود ازین بسیار تخفیف گشت اگرچه زور و شور وبا آنقدر نیست که سابق بوده اما سلسله
هنوز بالکل موقوف نشده است چنانچه در سال یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری در اوایل ایام تا دو ماه
شدت وبا بوده قریب یکهزار انسان از مسلمانان رو به بهشت آوردند و از هنودان غربا بسیار تلف شدند
بعد از آن موقوف گشت تا اینکه بفضل الهی جناب حافظ حقیقی دافع البلیات و الآفات تمام سال سنه
یکهزار و دوصد و پنجاه و نه هجری تا الآن که بیست و دویم ماه محرم سنه یکهزار و دوصد و شصت هجری
بخیریت تمام گذشت که احدی باین مرض نقصانی نمود نه مسلمانان و نه هندو و الحمد لله حمداً کثیراً و او تعالی
شانه در تمام هفت اقلیم خلقت خود را از جمیع آفات و بلیات مصون و مامون دارد آمین رب العالمین
مع هذا درین هنگامه وبا که محض آزمایش بود ایمان و اعتقاد صاحبان ایمان و اعتقاد و تصدق سرور
انبیا علیه و آله و اصحابه صلوات لی غایات باد آنچنان ثابت و قایم ماند که او تعالی شانه نصیب همه مسلمانان از
گرداند بینه در سنه یکهزار و دوصد و سی و هشت هجری سانحه تازه با قوم مهدویان بر مقام چنچل گوڑه متصل
دروازه دبیرپوره بلده حیدرآباد بوقوع آمد کیفیت آن اینست که در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان
بهادر چون جمعیت پایگاه بسرداری و کرگی شمس الامرا بهادر تیغ جنگ قریب ده هزار سوار ملازم رکاب
ظفر انتساب سرکار دولتمدار گردید دلدار خان نامی جمعدار مهدوی با دوصد سواران هم قوم خویش نیز نوکر
بهادر معز گشت و بالای چنچل گوڑه مسکن و مقام خود ساخت و هر روز برای سلام حاضر دربار میگردید
رفته رفته و چند مدت چنچل گوڑه آنقدر آباد شد که همه احتیاج در آنجا بهم رسیده سوداگران این قوم از چهار
طرف اجناس فروختنی آورده خوشحال گذر اوقات مینمودند و قریب چهار هزار سوار ازین قوم با سرداران
و جمعداران و سپاهیان بیش قرار نوکر سرکار و در رساله ارسطو جاه و دیگر امیران و راجایان گردیده بودند
دلدار خان از فتنه و فساد و هنگامه آرای بر سرکسی قرضدار در اندیشه بودند بعد انتقال خان مذکور که سرخیل
این قوم بود سلطان میان یکی از پسرزاده های بزرگ منش ایشان مرد بهادر صاحب قسمت بود و در عقل رسائی

خویش باعظم الامرا ارسطوجاه رشد بهم رسانیده قریب بدو هزار سوار و بار و پیاده با محالات کنگگیری و گنگاوتی
وغیره از سرکار بهره مند شد پس در دیوانی ارسطوجاه و میر عالم کار و ثروت این قوم با ندرجه و بلند مرتبه کمال رسید
که معامله داد و ستد از ادنی تا اعلی منحصر بر معامله ایشان گردیده همه ملازمان سرکار هند و مسلمان مقروض ایشان
گشتند کسانیکه مآل اندیش و قباحت فهم صاحب مروت و آدمیت بودند معاملات را بسرکار رسانیده قسمیکه
تراضی طرفین میشد بعمل می آوردند و قضیه بر طرف ساختند و آنهاکه بد معامله و کوتاه اندیش قباحت نافهم
و بدنام کننده قوم بودند معاملات را از بیمروتی بهیجان انداخته دگرگون ساختند خود هم بدنام شدند و قوم را نیز
بدنام کردند شعر چو از قومی یکی بی دانشی کرد * نه که را منزلت ماند نه مه را * مشهور آفاق است و قرضداران
بد معامله را نیز حال همین هر دو از تهیه مرکب تباه شدند و برباد رفتند چنانچه در سنه یکهزار و دوصد و بیست
و هشت هجری بست و هفتم ماه رمضان المبارک بوقت شب در عین خواندن تسبیح معمولی ایشان هفت
کس از قوم سلیمان زئی که برای رقم جزوی قرض مدتی در حویلی بنی خان که دران ایام آنگان در اختیار
سلطانمیان بود فرود آمده بودند و مشار الیه خبرگیری ایشان از احتیاج معمول قریب بود که صورت ادای
رقم هم نشود و بعد چند سال آن شب بی صبری را بکار آورده قابو کرده هنگامه عجیبی بر سر سلطان میان بر پا
نموده از طرفین بیجان رفتند تا سلطان میان آن شب کار را تمام کردند چون گلمیر خان کلان هم با مقابله ایشان
آمد اگر اندک پهلو تهی میکرد آنها تا لبابه سلطان میان هم نمیرسیدند که سردار بود و هر چند رفیقان گفتند که
درگذرند آن بهادر میدان مردی جواب داد که او از مقابله سلطان میان درنگذرد و سلطانمیان از مقابله
گلمیر خان درگذرد و این مقدمه تا قیامت زبان زد عام باشد پس استقبال عدو کرده از کوته یراق چیده هم
طرفین کار هر دو دست و گریبان باختتام رسید تا حال مشهور زمانه است و محمد صاحب میان را زخمی برپنجه
دست راست آمد و او از دانائی خود از دست ایشان که دو جانب کتاره با بالای هر دو پهلویش در آورده نشانیده
بودند به حکمت عملی فرزانه خویش خود را چنان برآورده که دانای روزگار تحسین و آفرین کردند و چکیر

ازآن

ازان مخالفان جان بر نشده هم هفت کس تقتل رسیدند از باعث رحلت سلطان میان اگرچه جمع ایشان دانا و مآل اندیش و فصاحت فهم بسیار بودند و کار بموافقت و مطابعت و رضامندی سرکار عمل می آوردند اما بعضی جهلا خود رائی را کار فرموده چون در اختیار ایشان نبودند هرچه در دل خود داشتند بی اطلاع ایشان بظهور آوردند چنانچه گویند یاسین خان پسر دلدار خان جمعدار مذکور روزی در مشیر آباد و باکی استاد طفلان گفت که شما چرا مذهب ما قبول نمیکنید که از احادیث و آیات مسلم الثبوت است او جواب داد که بزرگان ما همه اهل سنت و جماعت بودند و من پیرو بزرگان خویش ام و دو سه بار بهمین طور تکرار العمل آورد استاد مذکور لاچار شده گفت اگر مولوی حافظ عبدالکریم بفقیر بابید که مذهب شما حق است البته قبول خواهم کرد پس هر دو باتفاق در مسجد جلوخانه میر عالم بهادر نزد مولوی حافظ عبدالکریم آمده یاسین خان سوال کرد که مولوی صاحب چیزی از فضایل مهدی علیه السلام ارشاد فرمایند مولوی صاحب مذکور فرمود که فضایل کدام مهدی را بیان کنم که مهدی دو اند یکی مهدی ما که تا حال ظهورش بظهور نه آمده و دیگر مهدی شما که نزد ما حقیقت حال ایشان باستحقاق کلی نرسیده و ثابت نشده پس یاسین خان بغصه در آمده گفت که مهدی ما حق است و تفوق بالا مرسلان اولی العظم دارد و هر کس که قایل مهدی ما و ایشنی نیست یقیناً کافر مطلق است مولوی صاحب گفت که این شخص نه برای پرسش مسایل آمده است بلکه برای انتهاز فتنه و فساد منظر می آید این را از مسجد بیرون کنند پس مردم جمع شده قیل و قال و کشش و کوشش نمودند درین هنگامه زخم خورده بر پیشانی یاسین خان رسید که بلند و قطره خون بیرون بر آمد او از مسجد بر آمده بالای حوض جلوخانه مذکور نشست که یکی از قوم او رسیده ملحق شده مطلع گردیده جا بجا خبرش رسانید در عرصه چهار گهڑی تمامی مردمان قوم مهدوی از همه جا جمع شدند قریب شام هنگامه عظیم در جلوخانه میر صاحب مذکور برپا شد منیر الملک بهادر آمرزوند در حویلی خود که مشهور بچپته است برای استاد کردن علمهای عشره محرم که سلخ ذی الحجه روز شنبه بود در رفته بودند هر چند خواستند که تصفیه این مفسده شود لهذا حکیم خواجه احمد خان برادر حاجی محمد و راقم را که تعلقه عمارت و

باز از دست شان برای فهمایش اینها فرستادند هر قدر که فهمایش اینها میکردند زیاده تر هنگامه برپا میشد درین حال
دایم خان بهادر و برادرش حسن خان بهادر مندوزئی که مذهب سنت و جماعت دارند از خانه خود آمده
در مسجد جلوخانه مذکور شریک حال مولوی مسطور گشتند دایم خان بهادر گفت مولوی صاحب کار با قوم غیر افتاده
است و هنگامه عظیم برپا شده شما بخانه ما تشریف برند تا این فتنه تسکین یابد و الا سخت قباحت است
مولوی گفت که از مدت مدید در آرزوی حضور بودم برای شهادت بر طبق ارشاد رسول کریم صلی الله علیه
و آله وسلم که در حین اقامت مدینه منوره در عالم رویا فرمودند که مولوی تو از اینجا بحیدرآباد رفته در آرزوی
شهادت مقیم باش که از پرده غیب چه در جلوه ظهور می آید لهذا خانه خود گذاشته خانه خدا را گرفته نشسته ام و آن
ارشاد الحال صورت پذیر گشت پس چگونه از تمسک آن خانه خدا را گذارم هر چه شدنی باشد باشد از من نخواهد
شد پس عنایت خان پروزئی که سوار فیل آمده بود خواست که اندرون مسجد که بر تقید مولوی مذکور هر دو
در مسجد گشاده بودند داخل شود دایم خان و حسن خان بمانعت پیش آمده گفتند که برادر عنایت خان ترا
لازم نیست که فساد در خانه خدا برپا کنی وگرنه فیما بین قوم ما و شما تا قیام جهان سر رشته شمشیر موقوف نخواهد شد
و انتقام ظلم بر مولوی غریب بی تقصیر حق سبحانه تعالی روا نخواهد داشت بلکه بهتر اینست که گوش بر سخن ما
نهاده این فتنه بیجای و آشوب ناگهانی را بر طرف سازد که در نتیجه نام آوری است هر چند نصایح دلپذیر بر
آنها بالا نصایح دلپذیر پذیر نشد و هیچ فایده مترتب نگشت آخر از شمشیر طرفین بعد جنگهای بسیار هر دو مقتول شده دایم خان بهادر
بشهادت رسید و حسن خان بهادر جنگ نمایان کرده مخالفان را از پا بر انداخته زخمهای کاری برداشت
بعد از آن چون دیگر مهدویان جوق جوق رسیده تفنگها سر دادند از آن تاج محمد خان پسر قادر نواز
خان حکیم و یک جوان عرب که در خواندن سنن مغرب مشغول بودند کشته شدند پس یاسین خان و
دیگران اندرون مسجد درآمده تلاش مولوی مذکور نمودند مولوی خود بخود آواز داد که بیایید نامهربان
اینجا هستم درین اثنا یاسین خان بر سینه پر نور ایمان مولوی صاحب موصوف برآمده به شمشیر ظلم و ستم خود

آمد مظلوم

آن مظلوم بے تقصیر را ذبح نمود آن ذبیحه خداشناس و آن رکن دین متین مبین محمدی صلے الله علیه و آله وسلم
عقیدت اساس بوقت جاری شدن شمشیر کین بآئین همین زمزمه لا اله الا الله محمد رسول الله ،
إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و جان بحق تسلیم شد مهدویان چون دیدند که احدی بمقابل نیست تسبیح خود
خود خوانده از مسجد بیرون آمده کشتگان خود را که چهار ده کس مقتول و ابراهیم خان بهادر و حسن خان بهادر
مندوزئی بهادران میدان نبرد بودند برداشته بمقام خویش بردند حالتی گذشت که مردم شهر از این واقعه
در تحیر و تفکر افتادند که چه شد و آخر انجام چه خواهد شد و هیچکس بداد مظلوم نرسید و برآمد سید نصرت پیرزاده
ایشان داروغه هرکاره های سرکار در همون شب همه کیفیت سرگذشت بطبق مدعای خویش بعرض اقدس
حضور رسانید که مولوی عبد الکریم از سر جهل خود جان خویش دادند و تقصیر مایان درین مقدمه بالکل نیست
ناگاه و ناحق فضیه برپا نمودند غره محرم الحرام روز چهار شنبه هیچیک از حادثه تازه بظهور نه آمد مردمان شهر قسمیکه
بودند خاموش بودند دفعتاً دویم شهر مذکور روز پنجشنبه سید نور الاولیا صاحب برادر سید نور الاصفیا صاحب
فرزند حضرت مولوی حافظ حاجی سید نور العلے صاحب قبله قدس الله سره العزیز بنام تمامی علمای بلده
حیدرآباد رقعه ها نوشتند بدین مضمون که دیدید خون حافظ حاجی عبد الکریم که رکنی از ارکان مذهب ما بود
چگونه ریخته شد و کسی به فریادش نرسید پس از روی شریعت مذهب ما بر ما واجب است که تمامی اهل مذهب
خود را یکبار اعلام دین مبین نمائیم اگر همه اهل سنت و جماعت بر سر قصاص جمع شوند و جرأت نمایند کار ریاست
ماست و اگر حمیت دین خود را از دست داده نامردی را کار فرمایند حق بطرف ماست و اتمام حجت با همه از
مواخذه عقبی فارغ البال ایم دیگر سنگ جلا وطن میکنیم آینده شما دانید و کار شما وگرنه از مهلت این قوم خون
هر یک از ما بهمین طور ریخته خواهد شد پس همه علما باتفاق کرده در یک مسجد جمع شدند و خلقت خدا را
تحریص نمودند چون این خبر بسمع مهاراجه بهادر رسید مآل اندیشی را کار فرموده زبانی غوث خان
جمعدار به علما گفته فرستادند که اجماع شما برین مقدمه بسیار خوب و مناسب است و ما هم شریک حال شما ایم

و تاراج اعلام دین مبین اما از مکه مسجد و دولتخانه حضور پرنور قریب تر است اندیشه ها دارد و بهتر اینست که در جامع
مسجد بوده قسمیکه لعل خواهند آورد ما همه شریک حال شما هستیم مدعای مهاراجه بهادر این بود که مکه مسجد وسعت
تمام دارد و در جامع مسجد اگر چندی کس جمع خواهند شد بسهولت فهمایش آنها نموده رفع هنگامه بوقوع آورده
خواهد شد تا خونریزی خلقت خدا آینده نشود درینصورت همه مولوی و علما از مکه مسجد برخاسته در جامع
مسجد قرار گرفتند تا خلقت خدا یک نشان بزرگ در چارکمان بالای حوض استاده کرده جهنده محمدی
نام نهاده خلق الله را زیر لوای محمد علیه السلام درکشیدند تا اینکه قریب یک لک آدم مسلح و مکمل با ساز و یراق
و آلات حرب در سایه لوای مذکور جمع گشته مجموع بر سر جنگ مستعد گردیدند هر چند فهمایشها از سرکار نموده
شد هیچ کس بگوش هوش نشنیدند بلکه جوابهای بالعکس داده بر سر قیل و قال دیگر در آمدند درین اثنا علما
حاضرین اهل مجمع را گفتند که وقتیکه شریعت پناه بلده همراه ما و شما اتفاق نه کنند اجماع ما استوار و معتبر نیست
اصلاً شیخ حیات الله دفعتاً بخانه قاضی محمد ذوالفقار خان بهادر شریعت پناه رفته بر لیش طلب علما الیشان
را نیز حاضر نمود پس اجماع را قوت تازه حاصل آمد و خلق الله از حد زیاده مستعد جنگ گشتند چون خبر جمع شدن
خلق الله همراه علما و مولویها و آمدن شریعت پناه بمسجد مهدویان چنچل گوره رسید نهایت مشوش شده
وکیل معقول خود را بخدمت مهاراجه بهادر راجه چندو لعل فرستاده برسوخ تمام معروض داشتند که مهاراج مالک
مااند بهر صورت که دانند و توانند این بلوه عام را موقوف سازند و یا در عیوض مولوی شما یاسین خان
را که مصدر فساد و باعث این هنگامه است میدهیم تا هر چه خواهند بکنند مولویها مجموع گفتند که ما را با یاسین
خان هیچ سروکار نیست اگر تسلی خاطر ما میخواهند عیوض مولوی ما روشن میان را دهند تا قصاص برابر
باشد آن روز و آن شب در فهمایش و سوال و جواب طرفین گذشت صبح روز جمعه سیوم ماه محرم سنه یکهزار و دو
صد و سی و هشت هجری همینکه برای نماز جمعه دروازه های مکه مسجد کشادند تمامی خلقت خدا و مولویها همراه
مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین صاحب و مولوی حاجی سید نور الاولیا صاحب و غلامی صاحب

خطیب یکی مسجد شریعت پناه و دیگران نیز داخل که مسجد شدند بعد ادای فریضهٔ جمعه مولویهای مسطور خلقت خدا را
تحریص نمودند به همین نمط که هر کس امروز برسر این قوم رود و کشته شود فردای قیامت در بارگاه احدیت جلشانه
فارغ البال در زمرهٔ شهدای بدر و احد و حنین همراه رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم محشور خواهد شد
بر همین نا که اهل شریعت ایم ضامن این سخن هستیم که اگر برای جز نفع خود نا گفته باشیم روز قیامت در حضور جاه و جلال
خداوند حقیقی کبریای حامل گناهان شما ایم پس نیاز بهادر خان بهادر و منصور خان بهادر و دیگر جمعداران
و سپاهیان تمامی برخاسته بر سر چنچل گوڑه با انبوه لکها مردم و صالح محمد خان و عبد الرحیم خان خلف الشان
و پیر احمد خان و محمد خان گکیانی و غیره رفتند و دروازه یاقوت پوره شهر کشاده با انبوه عام بیرون شهر
بمقابل چنچل گوڑه رفتند و مقام افغانان مذکور قرار گرفتند چهار گهڑی روز باقی بود که جنگ از طرفین بوقوع
آمد و فعتاً شمشیر خان بمقابل نیاز بهادر خان برآمد و جوق کثیر مهدویان بر سر منصور خان بهادر بر افتاد
نیاز بهادر خان همراهیان خود را برای کمک منصور خان که فرستاده خود تنها استاده بود فیما بین شمشیر
خان و نیاز بهادر خان محاربه شده از شمشیر نیاز بهادر خان کار شمشیر خان و از شمشیر شمشیر خان کار نیاز
بهادر خان باتمام و انصرام رسیده هر دو بر زمین افتادند و دست بدست خدمتگاران نیاز بهادر خان نعش
او را در میانه سواری انداخته به مکانش بردند سبزه میان همشیره زادهٔ منصور خان جوان بست ساله لونته
بعد حملهای بسیار و در انداختن عدوهای خویش بعالم باقی خرامید و منصور خان بهادر نیز داد مردی و
مردانگی واده بعد جنگ صعب و کشتن مخالفان بسیار جان خود نثار دین و آئین محمدی علیه السلام نمود
مهدویان میدان را خالی دیده توپ منصور خان را که همراه خود آورده گولها سر داده بود بمقام خویش
در چنچل گوڑه بردند میرزا نصیر بیگ ولایتی بی استقامت غیر حملهای رستمانه کرده جهان فانی را پدرود نمود
محمد خان گکیانی جمعدار حملها کرده زخمی بالای دست برداشته عدوی خود را کشته معه پسر کلان خویش
امانت الله خان بسلامت برآمد غلام جیلانی خان پسر کنو میان جمعدار نیز حملهای بسیار بقبضه سعید کرده

با بعضے که بسبب قرض در قید اینها اذیت ها کشیده بود بسیار کسانرا ورانداخته بحفظ جان بر آمد اکثر بسیار زخمها
برداشته بود که در چهار پنج ماه صحت یافت شیخ حیات الله بانی مبانی بلوه نابرابر دل حمله ور گشته بسیاری
را از تیغ بیدریغ در آورده سلامت بر آمد چون مغرق بلباس زری بود در تمام جنگگاه بنظر هر کس در می آمد
که مورد تحسین و آفرین گشت جوانان بیگن پلی واله ها که بیست نفر یک جا استاده بودند بعد حمله های مردانه
و جنگهای مستانه مخالفان بسیار را ته تیغ نموده همه ها رو به آخرت نمودند و علی هذا القیاس جوانمردان دیگر
در رزم آرایان علیحده همین طور جا بجا میدان رزم را محفل بزم دانسته داد مردی و مردانگی داده بعضی بسلامت
بر آمدند و برخی عاقبت بیر هستند که ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است عربها تا یکپاس شب بنادیق ها
سر داده بسیاری را زده چون میدان خالی دیدند ناچار رو بخانها کردند و مهدویان بمقام خود در تحیر تمام
شب بسر بردند که شب حامله است فردا چه زاید هرگاه خبر کشته شدن امیران سرکار باین صورت بحکم سرکار بحضور
پرنور رسید و فتنا دریای غضب سلطانی که فی الحقیقت نمونه قهر الهی است بجوش آمده بوقت نصف اللیل
حکم جهان مطاع بنام راجه چندولعل مهاراجه بهادر بکمال تشدد و تغضب شرف صدور یافت که مهدویان چنچل گوڑه
امیران سرکار ما را که بازوی دولت و جان نثاران بکار سرکار بودند یک یک را بیجا کشتند و از قهر و غضب
خداوندی هیچ نترسیدند همین وقت پلاٹنهای انگریزی ملازمان سرکار را بر سر اینها فرستید که صبح مقام چنچل
گوڑه را با خاک برابر سازند و احدی را نگذارند بمجرد ورود حکم خداوند نعمت مهاراجه بهادر هم که داغ بدل نشسته
بودند بسرداران چهاؤنی الوال ابلاغ امر خداوندی نمودند در عرصه چهار گهڑی چهار هزار جوانان بار معه
ده ضرب جلوی و قلعه شکن خورد و بزرگ و سرداران انگریز بارنٹ صاحب و مارٹن صاحب وکیل و سادرلین
صاحب وغیره چهار گهڑی شب باقیمانده بر سر چنچل گوڑه آمده از هر طرف جنبان در گرفتند که بغیر صبح صادق
احدی را خبر آمدن اینها نشد علی الصباح چون مهدویان خفته بخت بیدار شده جمعیت انگریزی را گرداگرد
خویش بچشم خود ها معائنه کردند نهایت متحیر و متفکر شدند چون کار از دست رفته کار در حلق رسیده بود

هیچ تدبیر بکار نیامد لاعلاج شاه عالم خان جمعدار که مشهور بسالم خان بود بغیر سلاح و یراق پیش سرداران انگریز
بهادر مسطور رفته گفت که من در بین معامله شریک این قوم نبودم و در خانه خود نشستم من خیرخواه سرکارم طعام
ضیافت مرا قبول فرمایند صاحبان صدر جواب دادند که شما اگر شریک ایشان نمی بودی لازم که بخدمت مهاراجه
بهادر حاضر باندی که وقت کار نوکر پیش آقای خویش میباشند بودن شما در خانه خود در بنجا دلیل قطعی بر سر
شراکت قوم است معهذا ما همه منتظر حکم خداوند نعمت خود حضور پرنور ایم ما را با ضیافت شما چه کار و با این همه
جلادت و آشتی گفته اند نه در جنگ جای خنده است و بالعکس بروید بفکر خود باشید که ما نیز با مور کار خویش
بر طبق حکم سرکار هستیم هیچ حکم حضور به کمال تشدد صادر یافت که تا بدولت ملاحظه میفرمائیم تا حال آواز
توپها نیامد جان بسر رسیده از آنجا که مهاراجه بهادر ترحم شعار اند به عهده داران گفته فرستادند که حکم حضور پرنور
به برانداختن بیخ و بنیاد شماست و من نظر بر حال اطفال صغیر بی گناه مستورات بی تقصیر شما بعاجزانه التماس و عذر
مافات از طرف شما در پیشگاه خداوند نعمت جرأت مینمایم او تعالی شانه ترحم فرماید که عذر من بدرجه پذیرائی
در آید زینهار زینهار اگر احدی از سر جهل حرکتی نامناسب کند یقین خاطر شما باشد که تا طفل شیرخواره هم
باقی نخواهد ماند حکم قتل عام است و بس عهده داران بمجرد شنیدن کلمات جان بخش مهاراجه بهادر بهزار جان
قبول کرده دم خود را مانند دم هوا بیرون در کشیدند و ممنون منت شدند که هرچه در حق ما نمک خواران
صلاح دانند از راه بنده نوازی بعمل آرند و تابع امر هستیم بقول اینکه مصرع این وقت کرم هاست
نه هنگام تغافل لیکن غرق گناهیم پس مهاراجه بهادر عرض حضور فیض گنجور کنانیده که مجموع اهل چیخل گوڑه از
پیر صد ساله تا طفل شیرخواره سلاح و یراق خود را پیش سرداران جمعیت سرکار و انداخته با چشم گریان و
سر عریان و دست بدعای سلامتی حضور پرنور بدرگاه مجیب الدعوات بلند ساخته بعذر مافات خجل و محجوب
معروض میدارند که ما همه نمک خواران قدیم سرکار دولتمدار ایم چه مقدور داریم که دم نمک حرامی زنند
و آنچه جاهلان ما کردند بسزای عمل جهل زشت خود رسیدند و ما همه تصدق فرق مبارک روزی خواهیم شد

وحالا بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول هستیم درین باب هرچه امر از آنجاکه ذات عالیه درجات حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمه مظهر جمال با کمال ترحم بود از معروضه معقول والحاح و عاجزنالی مهاراجه بهادر
دریای رحمت بجوش آمد تا حکم خداوندی شرف صدور یافت که همه جلا وطن نمایند اگر احدی خواهد ماند
بقتل خواهد رسید حسب الحکم همه تا بعضے بسوی کرنول و برخی بجانب هندوستان برداشتنی را برداشته
و گذاشتنی را گذاشته بقرار مهلت سه روز راهی شدند و اکثر با افغانان و غیره ان بحال تباه هرجا که خواستند
در قصبات و قریات قرار گرفتند شاه عالم خان را مهاراجه بهادر فرمودند که کشتگان قوم خود را که بی دفن و
کفن افتاده بودند و مهلت تدفین نبود مجموع را بجاکه سپرده روند و بپاس خاطر او بار برداری هم رسانیدند
بعد از آن عرض حضور شد که مقام چنچل گوڑه خالی شده احدی از قوم مهدویان نماند همه ها رفتند حکم
شد که جوانان پلٹن با سپاهی شاه یار الملک بهادر در آنجا فرود آمده حفاظت عمارات و غیره نمایند
بعد اخراج اینها قدغن بلیغ شد که ازین قوم احدی اگر در بلده بنظر در آید گرفته بکوتوالی رسانند مگر دو سه نفر
ذی اعتبار سرکار که گاهی شریک حال قوم نبودند بشرط الطاف خداوندی در تعلقات متعلقه خود بوده بعد
چندی باستعانت مهاراجه بهادر وارد بلده گشته بشرف ملازمت و سعادت آستان بوسی حضور پرنور
مشرف گردیدند یکی محمد صاحب میان که درین ایام مخاطب بصف شکن جنگ شده بودند خلف سابق میان
معه برادران و اقربا در تعلقه کنگلگیری و گنگاوتی و غیره با جمعیت همراهی خویش بغیر قوم مهدوی و دیگر
کرار نواز خان بهادر المعروف بدوله خان جد پسر خویش امیر نواز خان بهادر در تعلقه قلعه بلدرگ و غیره
مامور کار و بار خود بودند و نذر و نیاز فراوان در حضور پرنور گذرانیدند از آنجمله سیزده زنجیر فیل سواری
لایق سواری و دیگر اجناس عمده گذرانیده محمد صاحب میان و علی هذا القیاس دوله خان بهادر و نیز
در خدمت مهاراجه بهادر گذرانیده درستی امورات خود با بدرستگی تمام نمودند و مورد الطاف شاهانه
گردیدند طرفه اتفاق اینکه در سنه یکهزار و دو صد و چهل هجری محی الدوله حکیم الحکما عزت یار خان

منفب بسر و مصاحب و معتمد حضور پرنور را چهار کس افغانان مهدوی پسران یکی پیرزادهٔ ایشان که ناحق عداوت با شاه عالم خان جمعدار داشتند بسبب اینکه در سوال و جواب طلب خان مذکور حکیم الحکماء موصوف ساعی بودند برای برهمی کار شاه عالم خان از کرنول وارد بلده شده در چارکمان منفصل حوض در میانه سواریش به بهانه ملاحظه کنانیدن نبض خود از کوته براق جمدهر ناحق کشتند و سه کس و بجانب چارمنار آورده بسمت کوتها عالیجاه بهادر که در آنمیان مرشدزادهٔ آفاق مبارز الدوله بهادر مقیم بودند راهی شدند و یکی ازین چهار کس از صیبا دروازه بلده بیرون شهر گریخت چون خبر کشته شدن محی الدوله مرشدزاده موصوف رسید هر سه کس را کشته بالای دروازه های بلده آویختند و حکم حضور پرنور بنام طالب الله و حسن جلیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد صادر گشت که خانه بخانه تفحص کنند و تلاش نمایند که کسی ازین قوم مخفی پوشیده نمانده باشد که مبادا با کسی از امیران و سرداران سرکار ید غایبش آید و نیز بند و بست دروازه های بلده وا رندکه بدون اطلاع و حکم سرکار احدی ازین قوم داخل شهر نگردد در سنه یکهزار و دو صد و چهل و دو هجری خود بدولت و اقبال متوجه سیر و شکار و نخچیر افگنی بسمت سرور نگر و تهنیت نگر عرف لاله کوڑه گشته تماشای مجمع خلایق عرس کوه شریف بملاحظه در آورده داخل دولتخانه عالی گردیدند در سواری کرار نواز خان بهادر عرف دوله خان بهادر معه خلف خود امیر نواز خان بهادر و همراهیان خویش قریب دو صد سوار و پیاده های بیشتر از شرف مجرا مشرف گشته بالای قدوم فیل سواری مبارک حضور پرنور در افتاده و دو هزار روپیه نقد و یکصد و یک مهر که بعبارت اشرفیست با ستصواب مهاراجه بهادر نذر گذرانیده مشمول عواطف خاقانی گردیدند و در سنه یکهزار و دو صد و چهل و سه هجری از قضای الهی قمر و زیب بیگم مرشد زادی که از بطن بیج سنگار بائی صاحبه تولد شده بود و بمزاج اقدس خیلی درست یازده ماهی مخنبش در آمده همواره متوجه تماشای حرکات طفلی اش میگشتند بتاریخ نهم محرم الحرام سنه مذکور از عارضه ام الصبیان که در بلده حیدرآباد عام است قضا نمود لهذا بذات مبارک نهایت غم و الم

جدائیش تابش کرد تا اینکه شب و روز گریه باواز بلند میفرمود در روز رحلتش از فرط بیقراری خواستند که از اندرون
محل مبارک نوازش محل همراه نعش گریه کنان بیرون برآیند خان محمد مرد ایلچی سرچوکی چوبداران و عاصی
مولف این اوراق دفعتاً جرات کرده عرض نمود که سلامتی خداوند نعمت باشد معمول مستمره سرکار دولتمدار
چنین نیست الصبر مفتاح الفرج گفته اند بمجرد استماع سخن قدم متین سلیم و پای مبارک مستقیم را قایم کرده
فرمودند انا لله و انا الیه راجعون ما بدولت خوب میدانیم که این امر ناگزیر تقدیر است بهیچوجه غیر از
صبر و شکیبائی چاره دیگر ندارد ولکن محبت جوش خون ما را در می اندازد چه توان کرد و فی الواقع چنین شد
که آخر کار از صدمه این غم و الم شبانه روز در گریه بسجد صبح و شام انداختند که در عرصه قریب یکسال خود بدولت
بیمار گشتند معهذا در وقت شروع بیماری مرشدزادی مرحومه مذکوره حکیم احمد یار خان محی الدوله حال خلف
حکیم الحکما عزت یار خان مرحوم و بعد چندروز حکیم محمد اکبر حسین ولد حکیم صادق حسین خان المعروف حکیم
سنان صاحب مرحوم معالج بودند و عاصی مولف که زیر روشن بنگله خلوت مبارک حاضر میبود بهر دو حکیمان
مذکور ابا و اطلاع نمود که شما در معالجه مرشدزادی مذکوره پنج شش حکمای دیگر را نیز شریک خود نموده بمعالجه
پردازند که اگر صحت کامله حاصل شود آنچه فائده انعام خواهد شد همه حصه شما هر دو صاحب است کسی از شما
طلب نخواهد کرد و اگر معامله بالعکس گردد در شرکت چندکس آفت ناگهانی سلطانی فقط بر یک کس عاید حال
نخواهد شد چنانچه در مجمع کثیر خون خلیفه رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم حضرت عثمان غنی رضی الله
عنه بر هیچکس ثابت نشد این امر بیت باریک تر از مو و نازکتر از جان بنگر از عمر سن شناسی دراز دارم و در حاضر
باشی و مزاجدانی حضور پر نور بقدر حوصله خود تماشای عجیب و غریب دیده ام و نیز صحبت ها در خدمت حکیم
صاحب مرحوم والد شما داشته ام سخن مرا ناچیز دانسته آینده اختیار دارند هرگز نشنیدند و نظر بر آل کار ندانسته
بشراکت دیگری راضی نشدند اعتصام الملک بهادر حاضر اند رو بروی بهادر موصوف نیز فهمانیدم که خود بهادر
معتبر سرے را اعاصی تحسین و آفرین نمودند آخر شد آنچه شد تا بجز گذشت خدا بیتعالی جلشانه بهتر میداند که عاصی در همه با

در مقدمات

در مقدمات اصلاح کار ایشان از خود در حضور پرنور قصور ننمود این همه احوال بذات اعتصام الملک بهادر من وعن هویداست بلکه پیش پا افتاده الله تقدس تعالی بهادر موصوف راهمواره در ظل ظلیل خداوند نعمت محفوظ دارد مثل بهادر معز النسان کامل پیدا شدن مشکل در خیرخواهی وجان نثاری وفدویت سرکار وآل اندیشی فرد فرید یکتاست نه اینکه عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر چنین است از آنجا که ایزد تقدس و تعالی ذات جناب بندگان عالی مدظله العالی را جوهر شناس بنی نوع النسان گردانیده برای همین هر روز ماشیء زاید قدر شناسی بهادر معز فرموده در سایه عاطفت خود که نمونه ظل الهی است مامون و مصون دارند القصه از وفور کاهش غم والم ضعف جگر بهم رسیده بالای هر دو پای مبارک آماس ظاهر گردید و مزاج از منهج اعتدال گذشته رو بانحراف آورد اطبای مصری و حکمای یونانی وغیره در خلوت مبارک مثل حکیم شفائی خان و حکیم مسیح الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چنیا پٹهنی معه برادر خود و شاگردان شفائیخان ملازمان دیوانی وغیره و رام بهٹ و وینکٹ رام وغیره اهل عیدگاه کهنه مجموع بالاتفاق نزد اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حسب الحکم حضور پرنور که سررشته علاج و دریافت نسخه وتدابیر و علاوه دوا خانه محی الدوله دوای خاص استعمالی شبانه روزی که بتجویز حکما هر روز تیار میشد ضمیمه خدمت عرض مکرر بهادر موصوف شده حاضر میبودند و بالای دیوڑی مبارک خاص زنانی سمت نوید محل و موتی محل و گهڑیال خانه جای مدام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عاصی محررا و راق شبانه روز در گهڑیال خانه باریاب و در دوا خانه محول بود و حاضر که بی شراکت دیگری می بود و بدون استفسار عاصی هیچ دوای حکمای دیگر باستعمال خاص نمی آمد که اعتماد کلی عاصی بوده دلیل این معنی روزی عاصی در باب معالجه نور جهان بیگم صاحبه مرشد زادی دیگر طال الله عمرها عاصی رقعه بخدمت مهاراجه بهادر نوشته فرستاد بدین مضمون که عاصی تن واحد بلی شراکت غیر بر دیوڑی مبارک زنانی حضور پرنور حاضر است و مقدمات معالجه نازک تر سابق انچه یا بسبب حال حکما در معالجه مرشد زادی مرحومه بوقوع آمد بهتر معلوم است اگر یک دو طبیب دیگر برای شراکت

ماهی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیاز منداست مهاراجه بهادر همون وقت بیکی
وکنکٹ رام و دیگری ملنا نام اهل عیدگاه کهنه از مصاحبت غوث خان جمعدار بالای دیوڑی مبارک زنانی
فرستاده زبانی ماما مراد عرض کنانیدند که راجه چندولعل دو طبیب مصری را برای معالجه مرشد زادی صاحبه
نور جهان بیگم ارسال نموده اند که شبانه روز حاضر بوده معالجه نمایند ارشاد شد که ما بدولت هیچکس را سوای حکیم ما
خواجه غلام حسین خان که حاضر دیوڑی است نشنیده ایم و نمی شناسیم این هر دو را از جائیکه آورده است همو بجا
رساند معهذا روزی آنحضرت در گهڑیال خانه بر آمد فرموده بودند و باریابی ماهی و خان محمد مرد ها و محمد حسین
داماد شش و سه کس از خاص نزد ایشان برای اصلاح خاص حاضر شده بودند درین اثنا رلعامی حکم شد که نسخه مرهم
داخلیون از قرابادین قادری برآورده برای آماس پای مبارک تیار نماید ماهی را بجهت بر آوردن نسخه
مذکور عرصه گذشت و حضرت را خیال شد که دیده و دانسته قصداً عرصه میکند لقصه در آمده لطیف خان محمد را
ملاحظه کرده فرمودند این خان زاد چهار پشتی سرکار ماست و ما بدولت این را زیاده از پدر و مادر این شفقت
کرده خدمت بیگمیم هر گاه دیده و دانسته عدول نماید بکدام سزا رسانم درین عرصه ماهی نسخه را بر آورده
گذرانید حضرت خوشوقت شده فرمودند که جلد تیار نماید در بیحال دفعتاً خان محمد مرد ها عرض کرد که مدار المهام
و پیشکار یعنی منیر الملک بهادر و راجه چندولعل مهاراجه بهادر معه حکمای یونانی و مصری در خلوت مبارک
حاضر اند و معروضه ایشان اینست که آماس پای مبارک را حکما به بینند که بچه سبب لقیصیات عارضست و تا فرو شدن
آماس همه ها حاضر باشند ارشاد شد که اگر حکما را آورده اند مریضان را نیز پیدا کرده بنمایند ما بدولت کی بیمار
و یک حکیم ما خواجه غلام حسین خان از قدیم معالج و واقف مزاج و یک نسخه از یک کتاب قرابادین قادری
مرهم داخلیون تجویز کرده برآورده اند تیار کرده باستعمال می آرند از چند روز ورم که منجمد شده است
البته بمرور خواهد رفت اینقدر فراهمی حکما برای کدام بیمار است باز خان محمد عرض کرد که کارپردازان
سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند ایشان را از عالم طب

سهره نیست که بسبب سابق ولاحق وزمان ابتدا وانتهای اشتداد واختلاط دریافت نمایند خواجه غلام
حسین خان را سپهر لیکن از ایشان همه کیفیت دریافت کنند و لیاصی حکم شد که برود و تشفی خاطر ایشان
کرده روانه نماید همینکه خاصی در خلوت مبارک آمده دید که زیر درخت آلسو پالو منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر
معه تمامی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشسته اند پس مفصل کیفیت ذهن نشین خاطر ایشان نموده
روانه ساخت خان محمد هردوها منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر ظاهر کرد که امروز آنچه بکمال شفقت و بنده پروری
بود در باره خواجه غلام حسین از حضور پرنور بنظر ما آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه ناگزیر لازم بود
حکما در معالجه خاص بعمل آوردند و درستی بو فوره و در مساعی جمیله سر موقصور ننمودند بتفضل الهی بالکل مرض
استسقا که ام الامراض باشد زایل شده صحت کامله بحصول انجامید که بروز عید الضحی در نوازش محل برآمد فرمودند
وجسم مبارک از رفع آماس حقیقی بنظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جل شانه تقدیم رسانیده ابکار
گذرانیدن نذر عید و صحت بود چنانچه شمس الامرا بهادر معه فرزندان منیر الملک بهادر و مهاراجه معه
فرزندان وامیران و خوانین و راجه ها داهل خدمات دیگر و تعلقه داران و قلعه داران و مجموع خانزادان
بکمال خوشی و خورمی حاضر دربار جهانمدار بودند و نذر عید و تهنیت باهم گذرانیدند تا ماه جمادی الاول سنه
مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط تمام از استعمال دواکه اعتصام الملک بهادر قدغن بلیغ کرده بودند یعنی بدون
اطلاع من هیچ چیز از اغذیه مخالفه از سرکار و لوازی مبارک بدست هیچکس از اصیلان سرکار و تمامی محلات و غیره
داخل محل مبارک نشود لیکن بعد انقضای ماه مذکور دفعتاً مزاج برهم بر سبب بی پرهیزی چنانچه شده ها هرچند منظور خاطر میشد
بهر صورت حاضر میگشت و باستعمال خاص می آمد و خاطر از معالجه برخاست آخر نوبت باین حد رسید که خارج از تحریر
و تقریر است روز بروز اشتداد مرض بمصاحبت خارش گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پای مبارک از فرط
تنفس نیز نگذشته تا پنج ماه و چند روز نشسته بالای پلنگ نشسته بودند بهمان صورت ماندند که خواب و
نشستن همه بالای پلنگ و تکیه میگرفتند تا اینکه جسم مبارک آب شده بسختی گاهی لفظ آه یا حسرت

مایوسانه که در وقت درد شدید از بیخودی خود بخود بر زبان بیماری می آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقت که
چشمان مبارک کشاده لطف بر هر کس که ملاحظه میکردند از صلابت و هیبت و صولت آنحضرت زهره آب
میگشت خدا یتعالی بهتر میداند که لطف شیر خونخوار نگاه جرات میکرد و بهنگام روبرو شدن با آنجناب خود بخود
کناره میکشید و دل جراتش نمود حکما معجون کالکلانج و قرص مروارید با اوراق طلا و نقره و شربت بزوری
بابار الجبن شیر شتر باستعمال خاص می آوردند شعر متحرف شد چو اعتدال مزاج * نه عظیمت اثر کند نه علاج
چون قضای آلهی چنین بود که روح آن سرخیل مسند آرایان عالی تبار و فخر خاندان والاشان آصفیه بلند
مقدار متوجه فردوس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نه آمد طرفه ماجرا اینکه در همین شدت
بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل دربار بلکه همه ریاست مشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانه زیر موتی
محل را حکمت خود از یکجانب دیوار شکسته قریب یک لاک روپیه بر آورده فیما بین خودها تقسیم نموده متصرف
شدند چون این خبر در آن بیقراری مزاج بسمع اقدس رسید از فرط همت خداداد ارشاد شد که راجه روپلعل
مشرف و حجی رام هزاری حاضر شده خزانه را از جائیکه شکسته اند مسدود نمایند و دیگر احتیاط تمام دارند هرچند
عاصی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بخدمت مهاراجه بهادر اطلاع نمود که از زبانی
بعضی چیلان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضی اراده کشادن یا شکستن دروازه خزانه
سرکار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معهذا محمد فاضل را تقید بلیغ شود که بند و بست محل و خزانه از
جوانان بار زنانی که در علاقه شما بالای خزانه وغیره چوکی پهره ها دارند احتیاط تمام نمایند که امر دیگر بوقوع
نه آید ذمه شماست چنانچه بهادر موصوف بمشار الیه بالمشافه بسیار بسیار تقید نموده بعاصی ایما کردند اما
خادمان محل بآن تدبیر متصرف شدند که در گوش و هوش احدی از محلات نرسید تا بدیگری چه رسد
در شدت اعتدال مزاج مقدس از نهایت حد اعتدال در گذشت بتاریخ هفدهم ماه ذیقعده روز شنبه
سنه یکهزار و دو صد و چهل و چهار هجری بوقت یکپاس روز بر آمده روح پاک آن مظهر اتم الطاف

وسانحهٔ ایزدی بارامگاه فردوس اعلی خرامید حادثه رو بداد که هرگز بنیاد عالمی ته و بالا گشته صورت قیامت معاینه
گردید اگرچه بندوبست مهاراجه بهادر از سابق بیش از یکماه که خشت بندی سقف موتی محل افتاده اشتهار
ارتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شهر گردیده بود دمنشید عالمی زیرو بالا میگشت چون حال بدین منوال
بنظر آمد مهاراجه بهادر از همون روز بندوبست اموراتِ آنچنان نمود که روز رحلت آنحضرت غیر از ندای
منادی سلطنت و فرمان روای بندگان عالی حضور پر نور عالم پناه ناصر الدوله آصف جاه آدام الله اقباله
وعمره خلد الله ملکه وسلطنته حرفی دیگر از زبان هیچکس باواز بلند احدی نشنید تا بعمل دیگر چه رسد این مجبر و
شنیدن ندای جان بخش جانشینی زیبندهٔ دولت و فرمان فرمای فرازندهٔ لوای شوکت و شاهی
اعنی بندگان قوی قدرت حضور پر نور خلف الصدق آن برگزیدهٔ حق آیهٔ رحمت الهی یعنی ممدوح موصوف
تشنگان وادی حیرت و اضطرار را شربت خوشگوار مژده جلوس والا سیراب گردانید او تعالی شانه تا قیام جهان
و قیام جهانبانان بل زمین و آسمان بعمر خضر و الیاس سرفراز فرموده در ظل ظلیل خود محفوظ و مصئون دارد
آمین رب العالمین تمامی علما و فضلا و مشائخین عصر و شریعت پناه قاضی محمد ذوالفقار خان بهادر و مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین و مولوی حیدر لکهنوی و حضرت غلامی صاحب خطیب مکه مسجد و دیگر خانزادان
موروثی معمولی حاضر شده بتغسیل و تکفین پرداختند و با همه ارکان و اعیان دولت و شوکت در مکه مسجد
نماز خوانده متصل مرقد شریف حضرت قدسیه عمده بیگم صاحبه مرحومه جده آنحضرت بخاک پاک سپردند و مغفرت منزل
لقب کردند کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ تاریخ وفات آنحضرت بالای
پیشانی دروازه مقبره مسجد منوره بدینصورت مرقوم قلم فولاد رقم بخط تجمل رقم برادر نادر قلم خان محمد باقر است
قطعه چون سکندر جاه از آفاق رفت ؛ در غمش هر خانه شد بیت الحزن ؛ برکشیدم آه گفتم سال او
راهی فردوس شد شاه دکن ؛ مادهٔ تاریخ دیگر که در یک بیت از حروف مصرع آخر تاریخ برمی آید نیز رقم
زده است بیت کرد شاه دکن ز دهر کنار ؛ در هزار و دو صد و چهل و چهار ؛ آه بالای کتبه جانب

شمالی نیز تاریخ نوشته است با چند ابیات دیگر که مادهٔ تاریخ این مصرع است مصرع ع آه رفت آفتاب از دنیا ؛
الغرض ذات همایون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بوده هر روز و شب بغیر از مطالعهٔ کتب بجانب دیگر توجه
نبود و مراد ازین سخن اینست که توجه لطیف بعلم بسیار بوده نه اینکه متوجه مراتبات امورات سلطنت نه میشدند
والله بالله ثم بالله از آنجا که عاصی شبانه روز حاضر جناب آنحضرت میبود می دید که از وقت صبح که بیدار
میشدند تا وقت استراحت شب و معمور شدن دیوڑهیهای سرکار هر شبانه روز بر سر تمامی اهل خدمات
و تعلقداران سلطنت احکامهای دریافت محولات ایشان جاری بوده و هر کس که در تمام عمر یکبار باریاب
میگشت همونوقت تمامی حوائج او از دیوانی انتظام مییافت با تنبیه که مبادا نالش نادرستی امورات
خویش بعرض حضور رساند پس حال حاضر باشان شبانه روز و خدمتگذاران نزدیک از تنبیه بدریافت باید آورد
که در باریابی آن حضرت و خدمت گذاری چه فوایدِ کثیر بر میداشتند و چگونه در عیش و لذت دنیا بسر می بردند
از محدثات آنحضرت نو محل و فرحت محل و گهڑیال خانه و موتی محل و جلوخانه دروازه آهنی سمت نو محل آ
آنا درین ایام حضور پرنور ادام الله اقباله فرحت محل را با حداث عمارات دیگر تزئین بالای تزئین دیگر
داده مسکن خویش فرموده اند باغ و چوتحله الپنی و مجلس ارد و لنگخانه قدیم و دیوانخانه آنجا و دیگر عمارات و سبز
بنگله همه از محدثات آنحضرت است که در ایام مرشد زادگی تعمیر فرموده و همه عمارات باغ لنگم پلی که موسوم
بنظام باغ است آنحضرت باهتمام کپتان سدنم صاحب بتعمیر در آورده تا حال موجود اند و سبزگاه حضور پرنور

نقل عجیب

از سیر چشمی و بلند فکری و انصاف پروری و ترحم شعاری آنشهریار نیک کردار ظاهر می آید در عهد حضرت
غفران مآب مطابق معمول بیشتر خاندان تیموریه چنان یادشاهی دستور جاری بود که هرگاه کسی از امیران سرکار
و جاگیرداران و منصبداران هر کس که میمرد متصدیان بیت المال فوراً ضبط سرکار بر خانه اش برده رخت
بدرگاه گذاشته دیگر همه اسباب [illegible] الی سرکار [illegible] پسرش را با هر که بجایش بوده باشد

آن را

آن را یاد فرموده خلعت ماتمی عنایت کرده خود بدولت واقبال بزبان مبارک میفرمودند که ای شخص
تا حال پدر تو او قات عزیز خویش بسر برده و دلیعت زندگانی خود نمود آنچه خورد و خورد و آنچه گذاشت
مال سرکار بوده که داخل سرکار گشت الحال معاش او را بذات تو بحال و جاری کرده سرفراز فرمودیم پس
در پرداخت پس ماندگان پدر خود قصور نه کرده بدرستی تمام مشکور داشته کار بجای رسان که مورد تحسین و
آفرین شوی و با خود عاقبت نگردی پس نصایح دلپذیر کرده سرفراز میفرمودند چون اعلیحضرت قطب فلک
معدلت حضرت مغفرت منزل بر سریر سلطنت جلوس فرمودند در همون ایام رسول یار خان نامی منصبدار سرکار که
زن و بچه هیچ نداشت دو صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار مییافت قضا نمود اعظم الامرا ارسطو جاه بر طبق
معمول ضبطی سرکار بر خانه او فرستاده بند و بست نمودند خانه منصبدار مذکور زیر دولتخانه عالی رو برو پهاٹک
دیوڑی زنانی از قدیم بود و آنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند آواز گریه و زاری کنیزکان و غلامان
و خدمتگاران نش شنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بردارند و آنچه اثاث البیت از نقد و اجناس وغیره همه به
وابستگان رسول یار خان مذکور واگذارند خبردار احدی متعرض حال اینها نشود و در باریابی بالمشافه
به ارسطو جاه فرمودند که تا حال اینکه رسم ضبطی در عهد حضرت غفران مآب جاری بود خیر گذشت الحال ما بدولت
این بدعت را بالکل متروک ساختیم و از آن احتراز تمام فرمودیم که حق پس ماندگان هر هر کس است که برای اطفال
صغیر و دختران ناکتخدا و زن بیوه گذاشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را باید همه خوف خدا و اندیشه
عاقبت ضرور بقول شیخ سعدی شیرازی شعر نیم شبی آه زن پیر زال ❊ دولت صد ساله کند پایمال ❊ زنهار
زنهار تا بسلامتی باید ولت هیچ این امر شنیع نشود الغرض تا رحلت آنجناب ضبطی العمل نه آمد مگر مال کسیکه بالکل
وارث نداشته باشد بعد تحقیقات داخل بیت المال میگردید چنانچه در دیوانی میر عالم گوسائین مالک بست
لک روپیه قضا کرد هر چند میر عالم خواست که مال او داخل سرکار شود خود بدولت واقبال فرمودند که در
دنیا و رخیره گنه هر کسیکه وارث او باشد او را طلبیده تحقیق نموده حواله او نمایند تا بر طبق معمول متوفی معامله کند

دهمین جا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده اش آمد و بعد استحقاق مبلغ خطیر صد روپیه سپرد او گردید و او را حکم
شد که بر طبق عموی خود دو دکان در بلدهٔ حیدرآباد داشته داد و ستد نماید بجای دیگر نرود ✦✦

نقل نادرتر

اینکه در تمام ایام سلطنت خود قتل احدی نفرمود هرگاه قصاص کسی ضرورتر می گشت حواله شریعت پناه مینمودند
روزی منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند
که قصاص آن شخص خیلی ضرور است حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که بر طبق حکم شریعت پناه عمل نمایند عرض
کردند که رقعه شریعت پناه در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی بعمل آرند
چنانچه بعد برخاست دربار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار و غیره برای خرچ
کردن او بالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیر و مرشد از دربار در گهریال خانه بالای کرسی آمده
ملاحظه راسته کلان مینمودند گهریال خانه عبارت است از عمارت مرتفع که مدتی دران عمارت گهریالهای
خورد و کلان ولایتی داشته بودند اسم موسوم گهریال خانه گردید بر دریچه حضور پرنور آن وقت
فقط خاصی محمر راو راف و یکدو اصیلان سرکار حاضر بودند که دفعتاً آواز طنبور و غوغای تماشائیان
بسمع مبارک رسید فرمودند که این چه شور و غل است و چه معامله چوبداران خبر آوردند که همون خونی را
که مهاراجه بهادر بپروانگی قصاص گرفتند برای خرچ کردنش می برند که تا حال المفصل حال او بالمشافه زبان
او معلوم نشد و برای قصاص او را می برند حکم نمودند که پیشگاه او بدولت حاضر سازند تا روبرو دریافت
کرده شود هرگاه حاضر شد و عاجز نالیها نمود و بر زمین افتاد و بیقرار بهاکر و ارشاد شد که تا حال
حواس خمسه او بحال نیست چگونه بدریافت آید بالفعل او را بپهره بدارند بوقت سه پهر روز از اندرون
محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک اصیل ماما امینه نام اطهر پهاتک
گهریال خانه برآمده خاصی محمر راو راف را از دواخانه یاد فرموده یک صد روپیه نقد که در پارچه سفید

بسته

بسته بودند بدست عاصی داده فرمودند که بآن شخص که در بهره است بدهند و بگویند که تو جلد ازین
بلده بهمت که دانی و توانی خود را برسان اگر خواهی ماند دیگر زنهار هرگز نخواهند گذاشت بهر صورت
شریعت پناه خواهد گشت و از شارع تمام مردم که شناخته شوی عاصی حسب الحکم بجا آورده داد دعا ما
بتقدیم رسانیده روانه گردید روز دویم بعاصی که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر آنکس را از
پیشگاه ما بدولت نمی بردند هیچ پرواه نبود چون بملاحظه ما آمد بیقراریش دل را بیقرار ساخت نمیخواست
که بچشم خود دیده بکشتن دهد سبحان الله ترحم پادشاهان زنده گی عباد الله است اَللّٰهُمَّ اغْفِرْهُ
وَارْحَمْهُ وَاَدْخِلْهُ فِی الْجَنَّةِ وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ الحمد لله والمنه درین زمان میمنت قران اینچنین
ترحم و شفقت بر حال ما غریبان در مزاج مقدس معلای حضور پرنور بمقتضای حدیث شریف اَلْوَلَدُ
سِرٌّ لِاَبِیْهِ جاری و بحال و مبذول و بنوال است که کلهم کما خلق الله در مهد امن و امان آن جالس
سریر سلطنت و کامرانی هیچو در شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول و موظف
اند الله تقدس و تعالی آن مظهر ظل ظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشدزاده ها مامون دارد بنبیه وکرم

نقل دیگر

بحرارت مزاج و زور آنحضرت و کمال اقبال آن صاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکهه چپال
یعنی عماری شکاری بالای کلاب پیری ماده فیل از لنگم پلی به بلده رونق افزا میگردید در اثنای راه نظر
کیمیا اثر دفعتاً بر سر و بخش فیل سواری خاصه که نهایت مست و بیهوش بود افتاد که در میدان گوشه
محل بزنجیرها مسلسل بسته اند بعد ملاحظه ارشاد شد که تا حال این فیل را در سواری حاضر نکردند سید
محمد خان عرف راجه میان برادر فوجدار خان داروغه فیلخانه عرض نمود که این فیل بسیار مغرور است
بدون شهنشاه بهوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب در کشتی از دور میدهند
و خدمتگار [illegible] نزدیکش نمیرود تا به دیگری چه رسد فرمودند که ما بدولت ملاحظه میفرمائیم راجه میان را

هوش و حواس مختل شده در تحیر افتاد که از دیدن ماده فیل رافیل مذکور که مست است چه بگام نماید و چه رنگ در پیش آرد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش اراده میفرمایند الله تقدیر و تعالی خیر و فضل خود فرماید و تمام خانه زادان مشوش شده در تفکر در آمدند ناچار راجه میان باز جرات کرده جان بدست در انداز راه عرض نمود که سرور بخش در عین مستی و بیهوشی است هرگاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت آینده هر چه حکم. هیچ ارشاد نشد تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده باواز بلند خود فرمودند که سرور بخش زنهار حرکات ناشایسته نکنی خبردار بمجرد شنیدن آواز حضور پرنور یالاک خود را فیل مذکور بسر زیر آورده از خرطوم خویش حرکات فدویانه عقیدتمندانه بجا آورده خاموش گشت حکم شد که فیلبان او را بیارند نماینده فیلبانان لرزان و ترسان چون نزدیک رفتند هرچه ایما و اشاره و حکم نمودند که بنشین یا برخیز همه بجا می آورد و محکوم گشت پس فیلبانان اسباب او را درست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند او دیگر حرکات مستی نمود فیلبانان و راجه میان روبروی اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور بفضیلت ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت بالود که سرور بخش در ایام مستی باین صورت محکوم گردید و گرنه سه ماه کامل بیهوش آمدنش باقی بود اگر باین طور کسی دیگر از پایان نزدیک او میرفت بغیر دادن جان امر دیگر بظهور نمی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبولان خدا تعالی موید من الله است جل جلاله و عم نواله و اعظم شانه این را قدرت تعالی گویند و بادشاهان همین طور منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشند تا کاروبار جهان از ایشان بر می آید معهذا روزی اندرون محل مبارک یک ضرب طلب فرمودند گاردنان قریب پنجاه آسامی کشان کشان در محل بردند وقعتاً یک پایه توپ مذکور درمیان بدر روآب که بزبان هندی موری گویند در افتاد هر چند گاردنان زیاده زور مینمودند برکشیدند هرگز بیرون نیامد آخر الامر در حضور پرنور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از پای مبارک بر تخت او تکانی دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور در زیر پای [illegible] دیده

گویا برابر چهار رستم و بهمن و فیل تنان زور آنحضرت بنظر آمده سهنداد دیگر احوال عجایب و غرایب آنحضرت بسبب طول کلام و بجهت مشهورتر بودن آن بارقام نه آورد

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشدزاده های آفاق زیب طاق نیلی رواق روزگار اند بقلم حقیقت رقم مجملا می آرد

ایزد تقدس و تعالی که از افضال خویش نه صاحبزاده و هشت صاحبزادی عطا فرموده بود نخستین از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب انام اعظم الاعاظم زیب افزای وساده سلطنت میر فرخنده علیخان ناصر الدوله بهادر دویمی صمصام الدوله میر بشیر الدین علیخان بهادر سیومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان بهادر چهارمی میر تفضل علیخان بهادر عرف میر بادشاه پنجمی منور الدوله میر منور علیخان بهادر ششمی ذوالفقار الدوله میر ذوالفقار علیخان بهادر هفتمی میر محمود علیخان بهادر هشتمی قمر الدوله میر داور علیخان بهادر نهمی مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر **صاحبزادیان** اولی جمال النساء بیگم صاحبه دویمی غفور النساء بیگم صاحبه سیومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی بخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی نور افروز بیگم صاحبه هفتمی حشمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه از جمله ذکور و اناث صاحبزاده بلند اقبال نواب مستطاب نواب ناصر الدوله بهادر و صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از بطن مطهر فضیلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و نامدار النساء بیگم صاحبه و میر تفضل علیخان میر بادشاه از بطن مقدسه جهان پرور بیگم صاحبه بعرصه شهود آمدند و بخت افروز بیگم ... میر محمود علیخان بهادر از شکم رفعت النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از امهات جداگانه ... باد که کتخدائی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و حشمت النساء بیگم صاحبه

بعد نواب مغفرت منزل بعهد فرخنده مهد نواب ناصر الدوله بهادر خلد الله ملکه شده و باقی غفور النسا بیگم صاحبه و نور جهان بیگم صاحبه هنوز ناکتخدا هستند

ذکر جلوس فرمانفرمای و سلطنت آرای زیبندهٔ چار بالش ریاست نوازندهٔ دیهیم شاهنشاهی و خلافت خلاصهٔ خاندان مصطفوی نقاوه دودمان مرتضوی یعنی بندگانعالی متعالی حضور پرنور نواب ناصر الدوله مظفر الممالک نظام الملک آصفجاه رابع میر فرخنده علیخان بهادر خلد الله ملکه و سلطنته

وقت رحلت نواب مغفرت منزل سکندر جاه بهادر خداوندنعمت و بادشاه ما خانه زادان در حویلی قدیم رونق افزا بودند بمجرد وقوع این امر ناگذیر حسن علیخان طالب الدوله بهادر کوتوال بلده حسب الایماء راجه چندو لعل بهادر مختار کار سرکار عالی منادی این بنام نامی نواب ممدوح در چهار سمت بلده گوش گذار صغیر و کبیر و برنا و پیر نمودند و بعد الفراغ فاتحه سوم نواب مغفرت منزل جمله اراکین دولت برای ادای مراسم تعزیت حاضر در دولت شده بعرض آداب و مجرا پرداختند در آنوقت خود بدولت و اقبال منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل بهادر و شمس الامرا بهادر را یاد فرمودند بهادران معززین از باریابی خداوندنعمت مفارق تفاخر را باوج سموات رسانیده اول ادای تعزیت عرض نمودند و بعده منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل بهادر و شمس الامرا بهادر نذرهای تهنیت جلوس میمنت مانوس و فرمانفرمای گذرانیدند بعد از آن تمامی خانزادان و مجموع اهل خدمات بشرف نذور مشرف گشتند و کپتان مارٹین صاحب [illegible]

صاحبان

صاحبان انگریز بهادر نیز بشرف و سعادت ادای رسم تعزیت و تهنیت در آمدند پس ازان بعد رخصت وکیل مذکور
بارعام شده کهین و مهین اعلی و ادنی همه از دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف و مباهی گشته نذرها
گذرانیده بدعای ازدیاد عمر و دولت بدین نمط مشغول گردیدند ه بکام تو بادا سپهر بلند * بچشم بدانت
مبادا گزند * نشستی تو بر کاخ فرخنده باد * سران جهان جمله چون بنده باد * روز دیگر بجلوس عماری
با تزک شاهی و طمطراق کماهی از راستهٔ پنجه شاه آراسته و پیراسته بسر رشتهٔ معمولی که منیر الملک بهادر و راجه
چندولعل مهاراجه بهادر در خواصی عماری زر و شرف اندوز بودند رونق بخش خلوت مبارک شدند
هجوم خلق الله چه در راسته و بازار و چه در بار حدی و نهایتی نبوده که اگر ریگ صحرا بر افتند تا بزمین نرسد
ضرب المثل است که بنظر در آمد الغرض در نعمت خانه خلوت مبارک جلوس اجلال واقع گشته اول منیر الملک بهادر
و مهاراجه بهادر و مارتین صاحب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات ضروری کلمات سوال و جواب بعمل آمده
وکیل مذکور را رخصت انصراف حاصل گشت بعد ازان بر مسند شاهی خلوت مبارک زیر شامیانه طلائی جلوسی
بر آمده نذر تعلقداران و اهل خدمات و تمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی در آمد و ازانجا بعد فراغت در محل مبارک
توجه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور بیگم صاحبه و حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبه عفت
بی بی صاحبه بجا آورده نذر جلوس خود گذرانیدند و اقامت دولتخانه فرمودند و هر روز بدربار جهانمدار بر آمده
متوجه دریافت کارخانجات سرکار شدند و نوازش بار خاص و عام کرده ارکان دولت را بنوازشات شاهانه
سرفراز نموده باستمالت سپاه و رعایا و برایا پرداخته خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اهل شریعت را بانعام و
اکرام خسروانه مسرور و مبتهج ساخته از خود راضی و شاکر فرمودند و فرامین استمالت به تعلقداران و قلعه داران
و صوبه داران و اهل خدمات جابجا فرستاده خاطر جمعی ایشان نموده بسرفرازیهای انواع و اقسام و عنایات
خلاع فاخره و [illegible] الآمال کرده خوشنود ساختند در آن ایام قحط غله بدرجه کمال رسیده بود که
بامساک [illegible] خلق الله بدینها آمده آن مظهر ظل ایزدی از اطراف ممالک محروسه غله های فراوان

از تجارها طلبیده زر خطیر مرحمت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت قحط الغرا غبالی گذر اوقات
مینمودند و بدعای ازدیاد عمر و دولت مشغول گشتند تا دو سال متواتر همبرین منوال گذشت کراکثر سواری
مبارک متوجه دولتخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشته باز دولتخانه عالی میگردید و گاه گاهی متوجه
شکار شده بجانب سرور نگر و نظام نگر عرف چنپا پیٹهه و نظام آباد عرف مڑن پیٹهه و باغ حضرت قدسیه
عمده بیگم صاحبه جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمد نگر سیر و طیر میفرمودند و نیز در باغ نظام بات عرف باغ
لنگم پلی و نعمت نگر عرف لاله گوڑه در ایام عرس کوه شریف و در زیبا باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی
بجانب دیگر و از سمتی بسمت دیگر بسیر و شکار تا دو روز و چهار روز و اگر دورتر اراده میشد تا انجا بوسیرگاه
سرکار تشریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طیر و شکار گشته داخل بلده گردیدند اما امورات کلیات
و دریافت کواغذ دفترها و سوال و جواب سلطنت همه برطبق معمول مستمره برای متین مهاراجه بهادر انصرام
مییافت و برای همین مقدمات به بهادر مقرر نمودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
حاضر نبوده متوجه و مصروف انتظام امورات دولت کرا لابدست مهاراجه دهراج بهادر باشند و در ایام
بسنت مهاراجه بهادر خود مجوز تکلیف رونق افزای باره دری خویش که موسوم براج باغ است شده
تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لاله و نافرمان که قدرت خدا بنظر می آید گردانیده همه اخراجات
ضیافت خاص از جواهر اعلی معه جوڑه های معمولی خاصه و طعام خاصه و پاندان و عطردان و دیگر لوازمات
شاهانه و نیز ضیافتهای محلات حضور پرنور و محل حضرت غفران مآب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
بدولت و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلای خود را هرگز هرگز گاهی
فراموش نکرده بدون ملاحظه ایشان سیر و طیر و تماشا نمیفرمایند از جواهرات [illegible] ها و طعام شبانه
روز و عطردان و پاندان در وقته و اخراجات انعام و اکرام شاگرد پیشه ها [illegible] و طوائفات
رقاص و قوالان و جمیع ارباب نشاط و غیره بذمه خود گرفته هرسال بجا می آرند [illegible] عمل آورده

مسرور و مبتهج مینمایند که معمول مستمره شده است در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری چهار سانحه تازه بوقوع آمده که مقدمات عجیب و غریب عبارت از آنهاست یکی طغیانی آب دریای موسی که حدی و نهایتی نداشت هرچند در ایام سابق چند بار طغیانی آن بظهور آمد اما نه باین زور و شور که فصیل بازوی دروازه پل را شکسته آب اندرون بلده آمده تمام خانهای بازاریان و غربای بازار سیدی عنبر خان چیله سرکار و مکانهای بازار سردار الملک عرف گهانسی میان و حوض چار محل همه غرق آب شده در رفتند که اثری از بنیادها باقی نبوده گویا آبادی خلایق برین زمین هموار گاهی بوقوع نه آمده باشد طرفه ماجرا اینکه هر وقت که چنین حادثه بعرصه دوازده سال بسکان آن زمین رو میدهد ساکنان آنجا را روز دیگر بر سر همون زمین برای ساختن مکانهای نو و دکاکین نو باهم جنگ و جدل است که یک وجب زمین زیاده در تصرف یک دیگر رفتن نمیدهند و از مدت مدید بالای همون زمین مکانها و دکاکین نو ساخته خرید و فروخت پارچه وغیره مینمایند هیچ اندیشه جان و مال ندارند اما لعل چند حلوائی که نبیره آش چهوٹم لعل سیٹه موجود است و مکانش درهمونجا ببازار باحداث آمده چون مقدور او از همه ساکنان آنجا زیاده تر است چبوتره زینه مکان خویش را از سنگهای بزرگ نهایت مرتفع کرده آنچنان مستحکم ساخته که از اثر آب جوشش دریای مذکور هیچ آسیب نیاید بااینهمه معهذا یک تخته بازوی راست دروازه پل را آب دریای مذکوره از انجا سنگین که وزن پله ها دارد مانند پرکاه آورده در باغ امین الملک بهادر متصل فصیل بلده عقب عاشورخانه بادشاهی که مسافت بعیده دارد انداخت و یک تخته بازوی دیگر دروازه را پاره پاره ساخت و روبروی دروازه پل درمیان راسته کلان اندرون دهلیزش غار عظیم نمود برابر ده فیل حادثه روداد که دیگر بنیاد هزارها خانه غرق آب شده نبود و هزارها مردم غریق بحر فنا شدند سانحه دویم رحلت امیر الامرا امیر الملک بهادر است که ذاتش از جمله مغتنمات [illegible] مسند [illegible] پژمرده خاطر گردانید بعد اعظم الامرا ارسطو جاه و میر عالم بهادر هیچ امیری ذیشان مانند بهادر [illegible] الق[illegible] القدر وزارت بنظر نه آمد مفصل احوال بهادر مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

سانحه سیوم کشته شدن محمد صاحب میان خلف دویم سلطان میان المخاطب بصف شکن جنگ بهادر علاقه
دار تعلقات لکهاره پیسه سرکار و سردار ذی اعتبار فوج فیروزی سرکار دولتمدار روبروی دروازه خلوت
مبارک که در آنجا صور را از بار رنجی نمیرسد بروز عید الفطر در عین هنگامه دربار بعد برخاست حضور پرنور
امر نادر بوقوع آمد گویند دو شخص مرد آدمی از سپاهیان نوکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود
خیره گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین بمیان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذاشته برخاستند هر چند فهمایش
بعمل آمد فایده نکرده منجر بآن شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پرنور قرار یافت بعد چند روز آن هر دو
شخص در رساله بنده علیخان بهادر علی یاور جنگ نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز دفعتاً هر دو
شخص نزدیک محمد صاحب میان آمده سلام کردند و طالب حق خود نمودند مردمان همراهی چون از معامله ایشان
واقف بودند مصلح طرفین شده اگر میدانیدند و فهمایش مینمودند میتوانست شد و دفع قضیه بود انها تماشائی گشته
سکوت اختیار نمودند نوبت بآن حد رسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و در افتادند
و هر سه مقتول گشتند تعجب اینکه سردار هزارها مردم بالای دیوڑهی مبارک خداوند نعمت با وجود همراه داشتن
رفیقان جان نثار این بیچاره گی بقتل رسید و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب
است شاید همه رفیقان در پرده شریک حال یکدیگر بوده باشند افسوس هزار افسوس آن روز آغا قربان قلی
بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پرنور کار ستمانه کرد یعنی چون این هنگامه گشت و خون محمد صاحب میان
در عقب صحن دیوان عام برپا گشت بعضی مردمان دل باخته غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که بارگاه
عام شده بود ببندند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نیاید آغای مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود
حسن قلی بیگ و پسرزاده خود حیدر قلی بیگ بالای عتبه فلک رتبه دروازه مبارک [illegible] همه غرق یراق
بوده بزجر مخالفت نموده گفتند در دولت شاهان را از هنگامه برابر آسمان بند نمیکنند [illegible] غوغای دو
کس [illegible] خویش گرفتاری بیند هرگز نخواهد شد تا استادن ما اگر کاکس [illegible] نیست

سلامت باشند هیچ پرواه نیست تا به سه پهر روز حاضر دربار ماند حضور پرنور بسیار بسیار آفرین و تحسین فرموده
بخانه اش رخصت نمودند **سانحه چهارم** هنگامه مرشدزاده مبارز الدوله بهادر است کیفیت آن اینکه
چند روز پیشتر بهادر معز جمعیت روهیله‌ها و غیره فراهم آورده برای تنخواه خویش که چند ماهوار بهابسیلی از
اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر معز سید مصدر فساد گردیده خواستند که کارپردازان
سرکار را متنبه سازند و چیزی بظهور هم آمده هرگاه حقیقت حال ایشان بدریافت آمد بصلاح کارپردازان
سرکار جمعیت انگریزی ملازم سرکار دولتمدار اطراف مکان بهادر معز را درگرفته حکم حضور پرنور رسانیدند
باینمعنی که بالفعل مرضی مبارک خداوندنعمت نظر بر صلاح حال و مآل کار جناب همین است که بر طبق معروضه
هواخواهان دولت و دانایان ریاست و سلطنت که در دارالانشای مصلحت و مشورت قرار یافته است
چند روز برای تسکین خاطرهای ایشان که اهم امورات است در قلعه محمدنگر گولکنده بسیر و طیر مشغول باشند
بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب بتصفیه طرفین بعمل آورده داخل مکان نموده خواهد شد
مرشدزاده موصوف نیز حسب الحکم خود بدولت و اقبال مآل بکار خویش و مهارت عقل دوربین بآئین همین
بعینه معائنه کرده طوعاً و کرهاً راضی شده اراده روانگی قلعه مذکور فرمود و بروز سواری مرشدزاده مسطور
مبارز الدوله بهادر از دروازه کوتله عالیجاه مرحوم که مسکن و مقام بهادر موصوف بود تا دروازه قلعه محمدنگر
بهر دو جانب راسته چوک و دروازه پل خلقت خدا برای تماشا هجوم کرده بالای کوتهه‌ها و سقف‌ها و عمارات
و بنگله‌ها و دکاکین بلکه بالای درختان که در راسته و بازار اند جمع شده میبودند کثرت خلق الله از زن و مرد
طفل و جوانان تا پیر صد ساله و بچه شیرخواره برای دیدن سواری مرشدزاده حاضر گشتند تا اینکه مرشدزاده
موصوف سوار اسپ صبارفتار معه صاحبزاده‌ها و کارخانجات و ملازمان رکاب و تعلقداران و اهل خدمات
بدبدبه و شوکت [illegible] فرمودند چون متصل چوک سواری رسید کرامت شاه فقیر مجذوب استاده
ملاحظه [illegible] ز الدوله بهادر باشاره طلب فرمود که نزدیکتر بیایند شاه صاحب موصوف

منوجہ نشدند و قدم پیشتر نگذاشتند آخر پنج اشرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند خدام ایشان اشرفیہا را گرفتند و کرامت شاہ موصوف توجہی ہیچ سو نکردند قریب سہ پہر روز داخل موتی محل قلعہ محمد نگر گولکنڈہ شدند ہمان روز و آن شب بالای خلقت بلدہ بتحیر و تاسف گذشت کہ در حالت اضطرار خوابیدند و جناب خداوند نعمت حضور پرنور را نیز مکروہی بخاطر مبارک ماند و تمامی محلات حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل را بسیار بسیار ملال خاطر ہا گذشت کہ احدی در محل آن شب رغبت بطعام نمود بروز چہارم جناب حضرت فضیلت النسا بیگم صاحبہ والدۂ ماجدۂ مرشد زادۂ موصوف و حضور پرنور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش داخل قلعہ مسطور شدند چنانچہ بروز سواری بیگم صاحبہ ممدوحہ عاصی مولف اوراق نیز ہمراہ رکاب سعادت حاضر بود و از راہ غلام پروری شریک انعام ساختہ دو مہر سکہ حالی مرحمت فرمودند تا قریب دو سال مرشد زادۂ موصوف ہمہ بر ہمہ احوال در قلعہ مذکور سکونت داشتند بعد از آن بالطاف حضور پرنور مساعی جمیلہ بیگم صاحبہ موصوفہ باز داخل دولتخانہ خود مرشد زادۂ مذکور گردیدند آن روز ہم کثرت خلایق از سابق زیادہ تر بودہ خوشی و قیقہہا نمودند بعد ورود مبارز الدولہ بہادر شروع جشن سالگرہ حضور و نور روز جہان افروز و جشنہای دیگر بوقوع آمد ہر روز و شب در تماشای رقص پریزادان سیم بر میگذشت عالمی را سرور فراوان و خوشنودیہای بی پایان حاصل آمد درین جشنہا بسیار خان زادان بجواہر و خطابہای خانی و بہادری و جنگی و دولائی و ملکی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرات سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقارہ و پالکی جہالردار سرفراز شدند چنانچہ شمس الامرا بہادر بجواہر اعلی و بخطاب امیر کبیر ممتاز و منیر الملک بہادر باضافہ منصب ہفت ہزاری پنجہزار سوار و خطاب امیر الامرا و جاگیر عمدہ و جواہر گران بہا سرفراز و خلفان بہادر معز محمد علی صاحب بخطاب شجاع الدولہ و عالم علی صاحب بخطاب سراج الدولہ و عبد اللہ صاحب بخطاب [illegible] الدولہ و صفدر علی صاحب بخطاب اکرام الدولہ و بمناصب مناسب ہر یک بہ پنج پنج ہزاری و چہار [illegible] ہزار سوار و سہ ہزار سوار و جاگیرات عمدہ و جواہر بیش قیمت و نوبت و علم و نقارہ سربلند و [illegible] راجہ بہادر

باضافہ خطاب راجایان راجہ و باضافہ منصب شش ہزاری پنجہزار سوار و جاگیر محاصل بسیار و جواہر اعلی کامنیاب
و راجہ بالا پرشاد بہادر بخطاب راجہ دہراج و باضافہ منصب پنجہزاری چہار ہزار سوار و جاگیر عمدہ و علم و نقارہ
و نوبت سربلند و راجہ نانک بخش بہادر بخطاب راجہ بہادر و بہ منصب چہار ہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ
و جواہر و جاگیر وغیرہ بہرہ مند و میر عباس علی خان بہادر عرض بیگی حضور باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار
سوار و جواہر گران بہا قیمت و نوبت و علم و نقارہ و خطاب اعتصام الدولہ اعتصام الملک بہادر ممتاز خیل
و رسالہ سواران و پالکی جہالر دار و جاگیر سیر حاصل سربلند و راجہ گوبند بخش بہادر صوبہ دار بلدہ خجستہ
بنیاد اورنگ آباد و ایلچپور باضافہ منصب پنج ہزاری چہار ہزار سوار و علم نقارہ و نوبت و جاگیر عمدہ و جواہر
مفتخر و راجہ رام بخش بہادر و راجہ کور بخش بہادر خلفان بہادر معز باضافہ منصب چہار چہار ہزاری و
و سہ ہزار سوار و خطاب راجگی و علم و نقارہ و جاگیر و جواہر مباہی و میر اسمعیل خان بہادر بہ بحالی خدمت
دار الانشای سور وتی و باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و نوبت و علم و نقارہ و جاگیر سیر حاصل قدیم
و جدید بدمع قلعداری قلعہ مبارک دولت آباد و بخطاب رشید الملک سعادت اندوز و حسام الملک بخطاب
حسام الامرا خان خانان ہفت ہزاری پنجہزار سوار و جواہر و جاگیر و نوبت و علم و نقارہ سرفراز خلف بہادر
مذکور بخطاب فخر الملک و باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و نوبت و علم و نقارہ و جواہر مورد الطاف
و راجہ بالکشن بہادر باضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی خدمت کروڑ گیری بلدہ حیدرآباد و
نوبت و علم و نقارہ و جاگیر و جواہر مبذول بذل خداوند نعمت راجہ تلجا پرشاد بہادر و راجہ کالکا پرشاد
بہادر خلفان راجہ بالکشن باضافہ منصب چہار چہار ہزاری دو دو ہزار سوار و رسالہ سواران قدیم و
جدید و پلٹن [illegible] و بحالی خدمت سوروتی کروڑگیری و جاگیر و جواہر بہرہ اندوز راجہ شنبو پرشاد
بہادر باضافہ [illegible] ہزاری دو ہزار سوار و رسالہ سواران قدیم و جدید و پلٹن یکہزار جوانان بار و
و بحالی [illegible] خزانہ عامرہ سرکار و تعلقات لکھا روپیہ عز افتخار و میر کاظم علیخان بہادر

باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و نقاره و جاگیر محاصل سی هزار روپیه و خطاب مختار الدوله
و جواهر وغیره سرفراز و میر مهدی خان بهادر خلف بهادر معز بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب
سزاوار جنگ و جواهر و جاگیر بست هزار روپیه ذات و علم و نقاره ممتاز و محتشم الدوله بهادر خلف اعتصام
الملک بهادر عرض بیگی حضور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب جنگی و دو والائی و جاگیر ذات
و جواهر سعادت مند و حسن علیخان بهادر کوتوال بلده حیدرآباد خلف طالب الدوله مرحوم مغل جان
باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی فیضیاب جنگ و جاگیر عمده قدیم
و جدید و جواهر و نوبت و علم و نقاره و بحالی خدمت موروثی کوتوالی و قلعداری جگتیال و جمعیت معمولی
خدمت مذکور از رساله دو صد سوار مغلیه ایران و یکهزار بار پلٹن و علی غول و دو صد جوانان عرب سندهی
وغیره و خدمت قدیم دارونگی طویله های اسپان عراقی و عربی و هندی و دکهنی سرکار معمور و مشرف و باقر
علیخان بهادر خلف دویمی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار و خطاب
شاه نواز جنگ و جاگیر و جواهر و قربان علیخان خلف سیومی مرحوم مسطور باضافه منصب چهار هزاری
دو هزار سوار و رساله دو صد جوانان عرب ولایتی و دارونگی هفت صد نفر هرکاره ها و خدمت باورچیخانه
سرکار و خطاب فیضیاب الدوله اعتبار جنگ و جاگیر و جواهر معه قلعداری گلشن آباد بیدرک و سواران
بهره مند و ذوالفقار علیخان بهادر خلف پنجمی مرحوم مذکور باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و
خطاب غالب الدوله و جاگیر ذات و جواهر عزت اندوز و جمال علیخان بهادر خلف چهارمی مرحوم باضافه
منصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و بجاگیر و جواهر مشرف و میر محمد سعید خان بهادر
خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
و بحالی خدمت و نظامت بلده حیدرآباد و خطاب سعید الدوله سعید جنگ [illegible] و جواهر عزت
افروز و راجه تلجا پرشاد باضافه منصب هزاری هزار سوار و خطاب راجگی [illegible] بحالی

و سرفرازی

و سرفرازی خدمت موروثی خزانہ صرف خاص حسرت اندوز و خلفان راجہ راو رنبھا جیونت بہادر
بنالکر یکی باضافہ منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ نوبت و خطاب ارجن بہادر کہانڈی راؤ
و رسالہ سواران و پیادہ ہا و جاگیر سیر حاصل محالات بہوم وغیرہ و دیگران بخطاب دولای سرفراز و
غلام حیدر خان بہادر بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و خطاب افتدار جنگ و جاگیر پنجہزار روپیہ
ذات و علاقہ محالات بار رعد جنگ بہادر و دیگر مقطعجات و دیہات متفرقات و تعلقات خاص ماموری میر
محمد حسین خان بہادر بخطاب فرخندہ یار جنگ و خدمت خانسامانی خاص بمنصب چہار ہزاری دو ہزار
سوار و جواہر و جاگیر پنجہزار روپیہ ذات و تعلقات محالات کونڈل واڑی وغیرہ و جاگیر ذات و جواہر و
خطاب خانی و بہادری معزز بہرہ اندوز و میر محمد حسین خان بہادر و برادر بہادر معزز میر عبداللہ خان
بہادر برادر زادگان عموی میر عالم از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار سرفراز و فتح اللہ
بیگ خان بہادر خلف رضا بیگ خان مرحوم بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی خدمت خانسامانی
بلدہ و قلعہ گولکنڈہ و خطاب نصیب یار جنگ و جاگیر و جواہر ممتاز و میر محمد حسن خان بہادر بن میر حسن صاحب
داماد خان ایران برادر زادہ عموی میر عالم از اصل و اضافہ بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار
سرفراز و نواب بیگ خان بہادر بمنصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و خطاب معظم جنگ و بحالی خدمت
موروثی شکار خانہ و جاگیر قدیم و جدید و جواہر مفتخر و صارم جنگ بہادر از اصل و اضافہ بمنصب پنجہزاری
سہ ہزار سوار و خطاب عزیز الدولہ و بحالی قلعہداری قلعہ بینال باڑی و جاگیر ذات و جواہر سربلند و خورشید
جنگ باضافہ منصب چہار ہزاری دو ہزار سوار و بحالی قلعہداری بھاتھرا و سرفرازی تعلقہداری و نگی
ہرکارہ سرکار و خطاب عنایت [illegible] میر احمد خان بہادر باضافہ منصب ہزاری ہزار سوار و خطاب مسعود یار جنگ و محمد عبدالرحیم
خان بہادر [illegible] سوار و خطاب [illegible] یار جنگ مشتہر و منصبداران سرکار یک صد و اند بمناسب
و خطابات [illegible] سرفراز گشتند و دیگر باب الالتماس در ہر جشن سالگرہ مبارک نور و زجہان افروز این منصبداران

وملازمان سرکار باضافه منصب ها وخطابها وجاگیرات وجواهر وتعلقات سربلند وسرفراز میگردیدند وسهوار سرفرازیهای خانزادان الی الآن جاریست بسبب طول کلام مجملاً بقلم آمده اگر تفصیل تکلفات جشنها بتحریر درآید دفتر بی پایان میگردد ودرهمین سال فیمابین عربان وسکهان هردو ملازمان سرکار دولتمدار جنگ صعب در جلوخانه راجه چندولعل مهاراجه بهادر دوبار از خیرگی سکهان بظهور آمده عربان بر سکهان غالب آمدند وقریب دوصد سکهان بقتل رسیدند ومال هزارها روپیه ایشان بدست عربان بغنیمت درآمد وسکهان در خانها پنهان گشتند وسرهای اکثر از تنهای سکهان بریده بگیسوهای ایشان در دست خودها آویخته از بیرون شهر اندرون آورده در راسته وبازار انداختند که گوی چوگان عربان شدند وهرجا که خبر پنهان بودن سکهان بعربان رسید غلو کرده در آنمکان رفته بقتل آوردند مال هزارها روپیه سکهان پامال ونصیب عربان گشت که مرفه الحال شدند وبسیار سکهان بر طرف شده باوطان خودها رفتند آخر مهاراجه بهادر فیمابین عربان وسکهان بقسمهای غلاظ وشداد تصفیه کنانیدند چنانچه در ینولا قریب دو هزار سکهان ملازم سرکار همراهی جمعیت مهاراجه بهادر راجه چندولعل جابجا در دیهات وتعلقات وطرق وشوارع متعین ومامور حفاظت اند وازبرآمدن سکهان عربان قریب شش هزار عرب ولایتی ومولد نوکر سرکار در جمعیت همراهی مهاراجه بهادر مستند الحال زور وشور عربان از قوم دیگر زیاده تر است اکثر معامله داد وستد وقرض ودوام میکنند هرچند از سرکار در باب معاملات با ایشان تقید بلیغ است برین هم کسانیکه نوکر سرکار اند مخفی معامله میکنند ودیگران علی العموم لکن درمیان این قوم عساره که جاری است ازان بسیار متنفر شده واز کارد چاوش نهایت لرزان وترسان اند یعنی هرگاه کسی تقصیر جمعدار کند یا عدول حکم نماید ویا خلاف آئین معمول مستمره ایشان بعمل آید گرفتار عساره میگردد عساره عبارت از گنهگاری است پس هر تقصیر عساره قرار داده اند که مال وصلاح واسباب آن کس را فروخته مصری آورده قهوه پخته بتمامی عربان بخورانند پس آن شخص در طرفة العین ... میشود

و مراد از کارد و چاوش اینست که هرگاه جمعدار کسی سپاهی را خرج ندهد و یا فیما بین اینها قضیه یا قضایا بوقوع آید و بهر
طور فرو ننشیند چاوش یعنی نائب جمعدار با عصب دیگر از میان برخاسته کارد را از کمر خود بر آورده سر کارد
در دست خویش گرفته و قبضه آنش را بسوی صاحب منازعه کرده میگوید توقیف توقیف یعنی حالا نزاع
توقف کردنی است پس مقدور جمعدار و غیره نیست که بدون اذن صاحب کارد خود بخود برخیزد یا بجای دیگر
رود بعد فهمایش او هرگاه او در کمر خود کارد را بگذارد و رخصت دهد آنوقت او بکار خود مشغول شود از ین
بندوبست ظلم اینها صریحاً ظاهر نمیشود و معهذا خونی را خود بقتل می آرند و در سرکار نمی دهند بعد ثبوت خون
بلا تامل خونی را در صحرا برده بدرخت بسته دو صد بندوق بر سر او میرسانند که بمیرد و اگر احیاناً از تقدیر
که نادر الوقوع است خونی زنده بماند یا فقط زخمی شود و نمیرد او را نهایت تعظیم در میان خویش آورده مختار
میسازند که دیگر دعوی خون از سر او نیست بلکه وارثان مقتول خود از و عذرها میکنند و در میگذرند طرفه اینکه
بسیار مردم این دیار اکثر دهاتی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و مشهور بمولد گشته اند
یعنی عرب زاده از زن این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکنند که اینها خود قبایل
منظبوطی آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی گریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صد جوانان
عرب بلقب خال و خط چهره ها نوکر بدارند پنجاه کس شبانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
جای دیگر نوکر شده بر وقت داخله حاضر گشته بمقابله چهره ها بداخله رسیده باز بجای خود خواهند بود اگر
همراهی همین جمعدار جای دیگر نوکر باشند بر وقت داخله هر ماه میرسند و الا نه و دو روپیه ماهوار
میگیرند و بوقت [illegible] سند همراهی هر جمعدار که باشند هر چند که در سفر روند بوقت حضر و بلا عذر خود را
میرسانند و [illegible] ناصر اسری چهار ده روپیه مقرر است و جمعداران و چاوشان و منصدیان
ماهوار های [illegible] میدهند و تنخواه اینها تعلقه ها از سرکار هم داده اند مگر جائیکه ده دوازده نفر متفرق
کم و زیاد [illegible] جمعداران و غیره نوکر اند تنخواه خود بزور و شور ماه بماه میگیرند اما اگر یک بار

مهلت دهند دهند بار دیگر مهلت دم زدن نمی دهند عادت متعهده بخویش جاری ساخته اند
در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری در ماه ذیقعده شروع جشن شادی راجه نرندر بهادر خلف
راجه دهراج بهادر نبیرهٔ راجایان راجه راجه چندولعل مهاراجه بهادر شده تمامی ملازمان سرکار امیران وغیره
بقدر مراتب از جواهر و جوڑه ها و توره های طعام لذیذ بیست و یک خوانی تا یازده یازده خوانی علی العموم
تا بجدیکه اهل بازار از هر قوم بضیافتها و مردمان برادری از جواهر و جوڑه ها و ضیافتها مسرور و متبهج گشتند
احدی از هیچ قوم باقی نمانده که بضیافت نرسیده باشند تکلف جلوس رونق افزای و ضیافت حضور پرنور
و محلات و مرشدزاده ها و سواری نوشه وغیره را پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتوان نگاشت که
طول کلام است و در همین سال فیمابین روهیله ها و جوانان بار متصل کاروان بر خرید و فروخت غله یعنی جوان روهیله
برای خریدن غله بر دوکان غله فروش استاده بود و جوانان بار نیز بر سر دوکان او آمده فیمابین هر دو
گفتگوی سخت بوقوع آمد و هر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابله آورده فیمابین اینها جنگ
صعب رو داده غلام حسین کمیدان جوانان بار مذکور معه قریب پنجاه جوانان که بقتل رسیدند زخمی شده
بخانه خود آمده تمامی پلٹنهای سرکار را تحریص مقابله با روهیله ها نمود تمامی پلٹنهای بار حاضرین قریب
بست هزار جوان معه توپخانه بیرون دروازه پل ناسنده پوره و کاروان بمقابله آنها بر آمدند و روهیله ها
نیز قریب چهار هزار جوان محاذی اینها بالای کوهسارهای درگاه شاه شبلی قدس سره وغیره بازوی
کاروان فرود آمده بجای خود قرار گرفتند هنگامه عظیم برپا شده بود که خون هزارها آدم ریخته شود آخر الامر
راجه چندولعل مهاراجه بهادر سرداران عرب مثل عبدالله علیخان ماهر جنگ و شیخ احمد علی خان عبادی
بهیار جنگ وغیره را در میان روهیله ها و جوانان بار در آورده تصفیه طرفین کرد [illegible] سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و دو هجری فیمابین روهیله ها و عربان برای دنگه قرض کار [illegible] ان برای
طلب قرض خود ها دنگه بر سر حسین یاور جنگ مرحوم کرده در خانه اش نشستن [illegible] سخت

بمیان آمده دو چهار جوان طرفین کشته شده جابجا در بلده در میان اینها دفعتاً پای شمشیر بمیان آمده و
بسیار عربان از دست روهیله ها بقتل رسیدند و فساد عظیم برپا شد لهذا امرداران عرب نذرانه معقول
به مهاراجه بهادر گذرانیده اخراج روهیله ها کنانیدند چنانچه تا حال روهیله ها در بلده حیدرآباد اندرون
شهر نمی آیند در بیرون و نجات نزد زمینداران نوکر اند و بسیار روانه وطن خود ها گردیدند و سنه یکهزار و
دو صد و پنجاه و پنج هجری مذهب وهابیه در تمامی مملکت دکن از هندوستان وارد شده شیوع یافت
و خلفای سید احمد که بانی مبانی مذهب بود و با شیر سنگه پسر رنجیت سنگه جنگها کرده بقتل رسید جابجا
متفرق شده مذهب وهابیه را رواج داده هزارها خلق الله را از مذهب سنت و جماعت برگردانیدند
و مرید خود ها نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدرآباد آمده مذهب مذکور را
اشتهار تمام داده هزارها مردم را بمذهب خود در آوردند و مذهب ایشان اینکه سوای جناب اقدس
الهی دیگر هیچ کس را نمیشناسند و میگویند که پیغمبران که بودند در عهد خود ها حسب الامر الهی تبلیغ رسالت نموده
درگذشتند دیگر از ایشان هیچ سروکاری نیست و نباید داشت که بیفایده است و قایل شفاعت
رسول الله الکریم صلی الله علیه و آله وسلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب
و علما و فضلا و جنیات و شیاطین و بهوت و پلید بعد مردن همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست
و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و فاتحه را بدعت میدانند
و قایل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گو خلاف شرع شریف و آئین مجتهدین صریحاً میگویند و مریدان
خود را تلقین میکنند که بر قول و فعل مجتهدین سنت و جماعت گوش ندارند و [illegible]
وغیره نوشته [illegible] اجرا اینکه مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدرآ[illegible]
خود ساخته [illegible] میدا[illegible] شهر فرار نمود و مولوی سلیم در جناب مرشدزاده
[illegible] گشت که سوای او و مریدان او دیگری را بار یا[illegible]

ذهن‌نشین خاطر نمود که میل مزاج بجانب مذهب وهابیه شد و مشهور تر اینست که تمامی خلایق بر زبان دارند
یعنی مولوی سلیم مرشدزاده مزبور را منضم خاطر ساخت که اگر جناب مذهب وهابی را اختیار فرمایند همه معتقدین
این مذهب دو لاک آدم صاحب شمشیر معه مردان پلٹنهای انگریزی از پیشاور و لاهور و دهلی وغیره تا حیدرآباد
و از پایان گهات و بالاگهات چینا پٹن وغیره تا بندر بمبئی و سورت جناب را امیر المؤمنین دانسته در رکاب سعادت
حاضر خواهند بود پس بهر سمت که اراده فرمایند بندوبست ملک و سلطنت آنجا بوجه احسن خواهد شد
و بغیر خرج دامی و درمی جان نثاری ها خواهند کرد و فی سبیل الله شهید خواهند گشت و دقیقه از دقایق
فدویت فرو نخواهند گذاشت پس بسیار ملحوظ خاطر مبارک باشد که درین مقدمات دینی چه قدر مقدمات
دنیوی در پرده بندوبست می یابند جناب تاریخهای پادشاهان سلف ملاحظه کرده اند که چون بندوبست
سلطنت را دیدند که بهیچ وجه صورت پذیر نگشت پادشاهان اولی العزم مذهبی نو اختراع نموده مریدان
جان نثار بهم رسانیده کارهای نمایان بظهور آوردند و بمراد رسیدند آخر الامر چنین گفتگوها مزاج مرشدزاده موصوف
را برگردانیده معتقد مذهب خویش گردانید که شب و روز در خیال مرشدزاده خیالهای دیگر منضم گشت و عمل بر قول و فعل مولوی
سلیم اجرا می یافت و او خود در مسجد متصل کوتوالی جالیجاه هر روز بعد نماز ظهر نشسته وعظ بلیغ در اثبات مذهب وهابی بیان مینمود
و حسبنا الله الخ بعض وعد و وعید میساخت و رساله‌ها در مذهب خود را بخوبی تمام میفهمانید و جابجا خطوطها فرستاده نایبان
خود را آگاه نمود که بفلان تاریخ و روز در هر جا که بوده باشند هم مذهبان خود را جمع کرده غلو کرده
خلافت آنجا را اول اطاعت و مذهب خویش در آرند هر چند که کار شمشیر بوقوع آید در نگذرند و درینجا هم همان
تاریخ و روز مقرری را مقرر کرده بود که آن روز مردم بیرونی از هر جا که بوده باشند اندرون بلده
درآمده کار خود نمایند و حکم خویش جاری سازند اگر کار شمشیر در آید قصور نکنند [illegible] نایبان مولوی
سلیم از مردمان لاهور و پیشاور و از پسر میر خان و از سرداران دیگر نیز که در مذهب او [illegible] قرار داد
طلب که بفلان تاریخ و روز باهم شریک حال یکدیگر بوده قسمیکه مقرر یافته است [illegible]

قسمهای غلاظ وشداد یاد کردند الغرض مشهور نزد وزبان زد خاص وعام بلدهٔ حیدرآباد است که مجموع وهابیان
ومولوی مذکور منتظر روز موعود بودند معهذا اکثر مردم اینجا مشهور کرده اند که غلام رسول خان حاکم قمرنگر
کرنول نیز در پرده شریک وهابیان گشته در تیاری آلات حرب از توپها وسرب وباروت مصروف
بود طرفه اتفاق این شد که دفعتًا این راز نهان وسر پنهان واین مادهٔ فساد عظیمه از مخبری سیادت پناه لشکر
حسین ساگر افشا گشته بصاحبان انگریز رسید وبه دستاویزات مهری مولوی سلیم وغیره بدست صاحبان
مذکور بگیر درآمد چون نیک دریافت نمودند در تحیر وتفکر افتادند که بهی اگر هشت روز دیگر همین منوال
میگذشت آفت ناگهانی عاید حال خلقت جا بجا میگردید که بغیر کشته شدن خلقت بی شمار و بیجا علی
حکام ورعیت غفلت امر دیگر نبوده لهذا میجر استورٹ صاحب بهادر وکیل حاضر دربار جهاندار گشته مفصل
کیفیت اینچنین بعرض حضور پرنور رسانید حضور را نیز کمال استعجاب ازین مقدمه بخاطر مبارک درآمد
آخر الامر بعد مشاوره تمام چنان مقرر شد که جمعیت سرکار دولتمدار از عربان وپلاٹنهای بارسه اسیران
سرکار مثل خانخانان وغیره وجمعداران عرب مدبر جنگ وسپار جنگ ومحمد نصیب خان وغیره جمعداران
مهدوی ودیگر سرداران قایم خانی وسنت جماعت وغیره بالای کوٹله عالیجاه که مسکن ومقام شاهزاده
مسطور بوده رفته از هر چهار طرف در گرفتند قریب بود که پای شمشیر بمیان درآید اما شاهزادهٔ مذکور
مآل کار خویش را در میزان عقل خرده سنج برسای خود سنجیده برطبق حکم حضور پرنور برای رفتن بقلعه گولکنڈه
راضی شده مدبر جنگ وغیره سرداران عرب را نزد خود طلبیده مهلت دو روز خواستند روز سیوم
سیزدهم ماه ربیع الاول سنه یکهزار ودوصد وپنجاه وپنج هجری سوار میانه داخل قلعه مذکور شدند
بعد ازین وهابیان [illegible] مولوی سلیم ودیگران در زندان مسلسل مقید نمودند واز ممالک محروسه در هر جا که
وهابیان بودند [illegible] آورده در قید انداختند وتا مدت مدید صاحبان انگریز را تلاش وهابیان
بوده [illegible] از آنجا که ایزد تقدس وتعالی مذهب حق را تا ابد الآباد قایم خواهد داشت

هر کس که رخنه در دین محمدی صلی الله علیه و آله وسلم خواهد انداخت بهمین مفاد در قهر الهی خواهد افتاد
الحق یعلو و لا یعلی علیه فرموده اند معهذا چون او تعالی شانه بندگان عالی را از بندگان خود و استنباط
کرده بمدارج سروری و سرداری و فرمانفرمائی و کامرانی سرفراز و ممتاز فرموده است هر کس که خروج بالای
برگزیدهٔ او خواهد کرد بسر انجام کار نخواهد رسید القصه بعضی مردمان میگویند که مرشدزاده موصوف دو شتر
باده را آماده تیز روی و دور رسانی ساخته تیار داشته بودند که بوقت ضرور بکار آرند اما در همه باب
العلم عند الله و هو العلیم الخبیر از آنجا که الخبر یحتمل الصدق و الکذب فرموده اند امر حقیقت
امر را برضای علیم و کریم سپرده آنچه بگوش رسید بتحریر در آورد و کیفیت حال غلام رسول خان پسر
الف خان مرحوم که یکهزار و یکصد ضرب توپ نو با وجود بودن توپهای سابق تیار کنانیده و هزارها روپیه
در خرج باروت صرف نموده و سرب یک یک روپیه از چینا پٹن مدراس طلبیده اینکه چون حال بدینمنوال
بادراک صاحبان انگریز بدریافت در آمد چندی مهلت داده بعد بندوبست مبارز الدوله بهادر
دفعتاً جمعیت پلاٹنها از کرپه و غیره بر سر کرنول فرستاده سوال نمودند که قلعه را برای ملاحظه صاحبان
انگریز که تازه وارد اند خالی کرده دهند غلام رسول خان بمجرد دریافتن قلعه را خالی کرده در زیره بیٹهه
با جمعیت عربان و روهیله با قریب هشت صد نفر فرود آمد و یکبار جمعیت انگریزی بر سر اینها آمده گولها را
از توپها سر دادند پس فیمابین روهیله ها و عربان و جمعیت انگریزی جنگ صعب بوقوع آمده هر دو جانب
مردم بسیار کشته شدند آخر غلام رسول خان را در میانه سوار کنانیده به چینا پٹن بردند در اثنا راه
چیلهٔ خان مذکور بجهت اینکه در میان مذهب صاحبان انگریز خواسته بود که در آید شاید باین وسیله باز
مرا بر سر حکومت نشانند بر سر نصیحت آمد او ناخوش شده دشنام دادن گرفت ... دشنام چیله
مذکور که از طرف زن خود که خان مذکور بتصرف خویش از راه زبردستی آورده ... جمدار اجل
حواله اش نمود که کارش باتمام رسید جان خود را بمقصود داده ناشاد ... رفت

معاذ الله معاذ الله بعد ازان تمامی اسباب و کارخانجات سالهای سال را اخراج کنانیده نقدے
داخل خزانه سرکار انگریز بهادر شده و پس ماندگان را در ماهه ما مقرر کرده ماه بماه بلا دقت بخیر میدهند که همه
خوشنود اند و برادران او نیز بطبق معمول مواجب مامی یابند و آنها که اراده رفتن نزد مادر و پدر و برادر
خود نمودند آنها را معه اسباب و زیور و نقد آنها بلا مزاحمت روانه اوطان آنها ساختند و ملک هجده
لک روپیه وصولی که مانند نمونه بادشاهت بود از ناآل اندیشی یک بنا قباحت فهم داخل سرکار کمپنی
گردید غلام رسول خان تا حال در ماهه قبول نکرده امیدوار حکومت موروثی خویش است آینده باید دید
معهذا امتیاز الدوله بهادر را نیز خواسته بودند که جای دیگر بدارند اما حضور پر نور در قلعه محمد نگر که آن هم
دولتخانه سرکار است در موتی محل داشتند تا حال مقیم موتی محل مذکور اند عربان سرکار و جوانان وغیره
در حفاظت و فرمان برداری و چوکی پهره حاضر هستند هر گاه وهابیان از اطراف و جوانب گرفتار آمدند
صاحبان انگریز در چهادرگهات حسین ساگر کونسل مقرر کرده مولوی بهادر احسن الحکم حضور پر نور نزد خود طلبیده
رشید الملک بهادر منشی حضور و اعجاز الدوله بهادر و خورشید جنگ بهادر و ولی نظیر جنگ بهادر را
شریک کونسل از جانب سرکار دولتمدار نموده هر روز تا سه ماه حال فرداً فرداً وهابیان را بدریافت
تمام آورده بسیار کسان را از قید رها کردند و مولوی سلیم را معه دیگر مولویان و اشخاص مخصوصان ایشان
تا حال مقید داشته اند که رهائی اینها بنظر نمی آید والعلم عند الله از ابتدای سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و چهار هجری تا آخر سال مذکور جشنهای سالگره حضور پر نور و لونر بنزول فرزند جشنهای شادی کتخدائی
مرشدزادی بهاکر بی بی آز دواج محمد سلطان الدین خان بهادر و دویمی در تزویج محمد رشید الدین خان
بهادر پسر فرزندان شمس الامرا بهادر امیر کبیر بر آوردند و سیومی مرشدزادی نامدار النسا بیگم صبیه جهان پرور
بیگم صاحبه که [illegible] سید [illegible] میر ابوالقاسم قرابتی میر عالم مرحوم که بخطاب معین الدوله سهراب جنگ
بهادر [illegible] آورده بوقوع آمده از هر خانه امیر سرکار و ساهوکاران نذر پار وغیره منجمله

عبارت از آوردن جواهر و جوڑه های عمده با تکلف و جلوس نوبت و نشان وغیره است در دولتخانهٔ بیگم
صاحبه ممدوحه موصوفه داخل گردید تا مدت مدید در سر هر شادی جشنها و خرمی ها روز و شب جاری بوده که
چشم تماشائیان را بسیار تفرج و تنشف زینت داده درین جشنها اکثر اقربا و امیران و منصبداران
سرکار بخطابها و منصبها و جواهر و جاگیرات و تنقلات و خدمات معه دیگر سرفرازیهای نوبت و گهڑیال و پالکی
جهالردار سرفراز و ممتاز و مشرف گشتند چنانچه از فرزندان امیر کبیر محمد رفیع الدین خان بهادر بخطاب
عمدة الملک و منصب شش هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر وغیره سربلند
و محمد سلطان الدین خان بهادر بخطاب بشیر الملک و منصب شش هزاری چهار هزار سوار و علم و نقاره
و نشان و نوبت و جاگیر و جواهر بهره مند و محمد بدر الدین خان بهادر بخطاب معظم الملک و منصب پنجهزاری
سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و جواهر و جاگیر وغیره ممتاز و محمد رشید الدین خان
بهادر بخطاب اقتدار الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و نشان و جاگیر و جواهر وغیره
نامور و سراج الدوله بهادر باضافه منصب و خطاب سراج الملک و جواهر و بحالی جاگیرات وغیره شرف اندوز
گرگذشتند و خضر خان بهادر بخطاب رستم خان بهادر و باضافه منصب پنجهزاری دو هزار سوار و علم و
نقاره و نوبت و بحالی جاگیرات و جواهر وغیره و محمد اعظم خان بهادر بخطاب شاه نواز الدوله و به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و بحالی جاگیر و جواهر و احمد خان بهادر بخطاب مستعد جنگ و منصب
سه هزاری هزار سوار و علم و نقاره و بحالی جاگیر و جواهر و سلیمان خان بهادر بخطاب بی بها جنگ و به منصب
سه هزاری هزار سوار و علم و نقاره و جواهر و جاگیر و محمد خان بهادر بخطاب مختار جنگ و منصب سه هزاری
هزار سوار و علم و نقاره و جاگیر و جواهر و همت خان بهادر بخطاب استقامت جنگ [illegible] هزاری هزار
سوار و علم و نقاره و جواهر و جاگیر سرفراز و سربلند و سعادت اندوز و محمد بر[illegible] بهادر کهٹالا
بخطاب سبقت آب جنگ باضافه منصب چهار هزاری از سابق و دو هزار س[illegible] شده و

صا[illegible] جواهر

وجواهر وجاگیر قدیم وجدید بهره مند و علی الله خان بهادر بخطاب حیدر الدوله و منصب پنجهزاری سه هزار
سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر وجواهر مشرف و محمد سعد الدین خان بهادر جسارت جنگ بخطاب جسارت الدوله
و به منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر وجواهر مباهی و خلفان بهادر مذکور یکی بخطاب عظمت جنگ
و دیگر بخطاب عزت یاور جنگ و منصب سه هزاری مفتخر و صف افگن جنگ بهادر خلف سلطان میان بخطاب
سلطان نواز الدوله و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت وجواهر و بحالی جاگیرات و
تعلقات قدیم وجدید مشتهر و سیف جنگ بهادر بخطاب امجد الدوله و منصب چهار هزاری سه هزار سوار
و علم و نقاره و نوبت و نشان وجواهر و جاگیر قدیم وجدید مشهورتر و سردار علیخان بهادر بخطاب
علی یاور جنگ و منصب هزاری هزار سوار و علم و نقاره و جاگیر قدیم مثالا وجواهر معزز و نور علیخان
بهادر بخطاب شاهیار الدوله و منصب چهار هزاری چهار هزار سوار و جاگیر وجواهر و یوسف میرزا بخطاب
ظفر الدوله و رساله شیر بچه ها و جاگیر ذات وجواهر و برادران بهادر مذکور یکی بخطاب احتشام جنگ و دیگری
بخطاب ظفر یاب جنگ و سیومی ثابت جنگ و منصب سه هزاری هزار هزار سوار نام آور و ابن صاحب
بخطاب میرزا شمس الدین خان بهادر و منصب هزاری هزار سوار و تشرف باریابی دربار معزز و راجه
اوجاگر چند بخطاب راجه بهادر و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار و علم و نقاره و نوبت و بحالی خدمات و تعلقات
قدیم وجدید و جاگیرات موروثی وجواهر گرانبها سعادت اندوز و راجه رام پرشاد بخطاب لاله بهادر
و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر وجواهر ممتاز و راجه موتی پرشاد بخطاب کیرت بهادر و منصب
سه هزاری هزار سوار و جاگیر وجواهر و راجه انجنی پرشاد بخطاب پرتاب بهادر و منصب سه هزاری هزار سوار
و جاگیر وجواهر و آ[illegible] پرشاد بخطاب راجه کرن بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره بخدمات
و جاگیرات و [illegible] سبحی رام راو بخطاب رایرایان بهادر و باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار
و علم و نق[illegible] بحالی خدمات دفاتر صوبجات و تعلقات و جاگیرات وجواهر ممتاز و راے

بال مکند بخطاب راجه بالمکند بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و پیشکاری تمامی جمعیت
صرف خاص از سواران و پلاٹنهای بار و عربان و پیادگان وغیره و دیگر تعلقات لکهار و پیه سرکار
مختار و بجاگیر ذات و جواهر عمده سربلند و رآی لکهن لعل بخطاب راجگی و منصب مناسب و بحالی خدمت
عرض و معروض دیوانی و جاگیر و جواهر مفتخر و رآی اسونت راو بخطاب راجگی و بحالی خدمت وکالت
جمعیت عربان ملازم سرکار علاقه دیوانی و تعلقات بهره اندوز و رآی منو لعل بخطاب راجه منو لعل بهادر
و بحالی خدمات و تعلقات و منصب هزاری هزار سوار و علاقه خانسامانی و جاگیرات محلات سرکار و بجاگیر
ذات و علم و نقاره و سواران و جواهر نامور و رآی رنگ راو بخطاب راجگی و بهادری و منصب هزاری
هزار سوار و جواهر و تعلقات و خدمات لکهو کهار و پیه سرکار و علاقه جمعیت پلاٹنهای چهار ده هزار جوانان
بار موسی ریمواز در الدوله و سرگردگی سواران رساله های مهدویان و دیگر جمعیت عربان وغیره و جواهر
سرفراز و سوناجی پنڈت بخطاب و منصب و بحالی خدمت پیشدستی دفاتر وغیره صوبجات علاقه راجه
رایرایان و مختاری کارخانجات معول الشان معمور و بجواهر سربلند و رآی چونکی رنگراو بخطاب و منصب
مناسب و خدمات معمولی و شرف باریابی شبانه روز و پذیرائی عرض و معروض در حضور پرنور و جواهر
مفتخر و رای لچهمن داس بخطاب و منصب و خدمت دفتر و تعلقات عزت اندوز و فرزند سید نور الاصفیا
صاحب بخطاب قادر جنگ و منصب و بجاگیر ذات و جواهر مباهی و ممتاز و خلف نور الامرا بخطاب
علی یار الدوله بهادر و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و جاگیر و رساله سواران
و جواهر و ممتاز و حسین دوست خان بهادر سالار الدوله بخطاب سالار الملک و منصب پنجهزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و بحالی تعلقات لکوکهای سرکار و بجاگیر ذات و صفات و [illegible] خلفان بهادر
مذکور غلام زین العابدین خان بهادر بخطاب اعتضاد جنگ و به منصب هزار [illegible] و علم و نقاره
و جاگیر و جواهر نامور و غلام عسکری خان بهادر بخطاب شیر افگن جنگ و [illegible] بهادر بخطاب

شید جنگ و به مناصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر مشرف و برادران نسبتی سالار الملک بهادر
محمد یوسف علیخان بهادر بخطاب داراب جنگ بهادر و محمد عبدالعزیز خان بهادر بخطاب انتظام جنگ و
بمنصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر ذات و جواهر اوج پذیر و محمد اصغر حسین ولد حکیم محمد اکبر حسین خان
بخطاب نعیم الدین خان بهادر و بجاگیر ذات و بحالی خدمت علاقه منصبداران سرکار نامور و به منصب
دو هزاری پانصد سوار ممتاز و امیر نواز خان بهادر خلف دوله خان بخطاب امیر نواز الملک و به منصب
چهار هزاری دو هزار سوار و بحالی تعلقداری الکهوکهای سرکار و قلعداری قلعه بیتر و بلدرک و قلعه دهارور
و جاگیر ذات و صفات و جمعیت سواران و عربان و بار وغیره و جواهر آبرو پذیر و خورشید یار جنگ بهادر
بخطاب اعتضاد الدوله و منصب چهار هزاری دو هزار سوار و جاگیر ذات و خدمت داروغگی هرکاره های
سرکار و جواهر بهره اندوز و وحید الدوله بهادر بسرفرازی باریابی خاص و عنایت جاگیر و انعام بدست
مبارک و منصب چهار هزاری و بحالی جاگیر قدیم و جواهر معزز و مکرم جنگ بهادر ولد بهادر معز بخطاب جنگی
و منصب سه هزاری هزار سوار و جاگیر و جواهر سربلند و میر جوهر علیخان بهادر بخطاب اسد نواز جنگ و منصب
سه هزاری هزار سوار و بحالی جاگیر قدیم و جواهر مشرف و محمد امام الدین خان بهادر بخطاب بهادر جنگ و منصب
مناسب و بحالی جاگیر قدیم ذات و جواهر مفتخر و محمد قمر الدین خان بهادر بخطاب قطب یار جنگ و منصب سه
هزاری و رساله سواران نامی آور و ده باریابی حضور پرنور پسران سید احمد خان یکی بخطاب میر امام علیخان
دویمی میر هدایت علیخان بهادر و سیومی میر سردار علیخان بهادر و منصب مناسب و خدمات و تعلقات
دیهات و باغات وغیره و رساله های جوانان بار و جاگیر ذات و پاهوار بها و جواهر سربلند و دیگر خانزادان
و منصبداران و امرا [illegible] و رساله داران و دفترداران و اهل خدمات و تعلقداران و از مقربان خدمت محمد [illegible]
برهان الدین [illegible] عنایات دیگر فایز و شاگرد پیشه سرکار همه از خطابات و جاگیرات و انعامات
و سرفراز [illegible] م سرفراز که اگر مفصل تحریر آرد کتاب علیحده ازین مجموعه بقلم آورده شود

نظر بر اختصار کلام مجملاً بتحریر در آورده و نیز اگر تکلفات و تزک ساچق و طمطراق رسم مهندی و سواری نوشه
باظهار آرد موجب تطویل است لهذا فقط بر همین ایما و اشاره صاحبان ادراک بدریافت آرند که هرگاه
در دولت خانه چنین عالیقدر و دولت بلند همت شادیها بوقوع آمده باشند پرسیدن تکلفات و اظهار آن
دلیل نادانیست الله تقدس و تعالی آن مظهر اتم افضال خویش را تا قیام جهان و جهانیان قایم دارد
که هر سال و در هر جشن بهجت افروز نوروز و سالگره خاص عالم افروز خانزادان قدیم و جدید بنوازشها
شاهانه و الطاف کریمانه سرفراز بهادارند و درین ایام میمنت فرجام فرخنده انجام که آخر ماه ذی الحجه سلخ
ماه مذکور سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری کیفیت این تاریخ گلزار آصفیه در سال سه و چند ماه باتمام
رسید و بفضل الهی بادشاه جوان بخت پیر تدبیر بر سریر سلطنت و دولت ابد مدت دکن بکمال تزک
و طمطراق حشمت و شوکت جلوه افروز جهان و جهانیانست او تعالی شانه تا ابد الآباد در حفظ و حمایت
خویش مصئون و مامون دارد و این اضعف العباد مولف تاریخ مذکور خواجه غلام حسین خان المعروف
خان زمان خان خانزاد موروثی دست دعا بجناب کبریا بلند کرده برین بیت که بیت السرور مسرور
است اختتام کلام نظام انجام فرخنده فرجام مینماید شعر بود تا که قایم زمین و زمان :. تو باشی و
دولت ترا جاودان :. آمین رب العالمین و دشمنان این دولت خداداد روز افزون را همواره
در ذلت و خواری روز به نه بنیاد آمین آمین آمین از محدثات آنجناب تا این زمان یکی راحت محل
که کاخ خسروی عبارت از آنست و نیز در سنه یکهزار و دو صد و چهل و پنج هجری احداث پل نو بالای
جویبار موسی بیرون دروازه چادرگهات که باهتمام میجر استورت صاحب وکیل صاحبان انگریز و سعی
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بخرچ هشتاد و پنجهزار روپیه باتمام در آمد تاریخ بنایش از طبعزاد میرزا عابد بیگ
ظهور تخلص اینست قطعه ناصر الدوله شاه آصفجاه :. که عدیلش کهی ندید نگاه :. [illegible] به راجه
چندو لعل :. زود سازند پل بشام و پگاه :. از سر عقل میجر استورت :. [illegible] و ماه :.

درزه

و نیز تعمیر چار منار که گویا از سر نو آرایش و پیرایش تمام در آورد چنانچه ذکرش در آخر احوال سلاطین قطبشاهیه بتحریر آمده است و چاه‌ها و عمارات دیگر و باغات علیحده ایزد تقدس و تعالی جلشانه آن مهر سپهر سلطنت و کامرانی و آن نیر اعظم برج فلک جهانبانی را از فضل و عنایت خویش دو فرزند جگر بند ارجمند عطا فرموده آن دو گوهر دریای حشمت و شوکت و آن دو جوهر شمشیر شجاعت و کان سخاوت و آن دو شیر بیشه جلالت و ایالت یکی آفتاب و عالمتاب فلک سعادت و اقبال که عالم عالم از ذرات نور عالم فروزش بهزاران نور نور علی نور منور است یعنی جناب میر تهنیت علیخان بهادر افضل الدوله بهادر آدام الله اقباله و عمره و دویمی ماهتاب جهانتاب سپهر ابهت و اجلال نیر اعظم برج دولت فلک عرش تمثال که جهان جهان از ضیای فروغ بخشش مانند تاب ماهتاب جلوه گر است یعنی جناب میر جهانگیر علیخان بهادر روشن الدوله مد الله عمره و قدره و منزلته او تعالی شانه بفرط الطاف خویش هر دو نیرین را در حفظ و حمایت خود زیر سایهٔ عاطفت والدین بعمر طبعی خضری و حشمت سلیمانی رساند بیت

دعا کرده ام از سر عجز من ؛ فلک گو بیا آمین ای ذو المنن

باب سوم

در ذکر احوال وزیران و امیران و سرداران و منصبداران دربار جهانمدار آصفیه دام اقباله و نیز در احوال فقرا و علما و فضلا و حکما و شعرا معه اشعار الشیان و منجمان هیئتی در مالی و خوشنویسان و حفاظ کامل القرات شیرین مقال و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت و افغانان قوم قایم خانی و مهدوی و نیز اندازان صناعت شعار و برق اندازان قدر نهاد و جمعداران قوم عرب و سندی و سکهان و ذکر سرداران رسالها و طرز ولایتیان رومی و انگریزی و کمیدانان پلاتنهای بار و نیز غول توپخانه آتشبازو [illegible] کردار و خاص برداران قدر انداز و ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتمدار از چوبداران [illegible] فراشان و باربرداران وغیره همه ملازمان سرکار فلک اقتدار

ذکر وزرا و امیران سرکار موافق حروف تهجی

حرف الالف اعظم الامرا ارسطوجاه معین الدوله مشیر الملک غلام سید خان بهادر سهراب جنگ فرزند ارجمند وکیل مطلق مختار دولت آصفیه

نام اصلی اش غلام سید است که هم نام و هم تاریخ تولد او ست نقشش بنوشیروان عادل منتهی میشود پدرش
فرخ نژاد خان در عهد حضرت مغفرت مآب بخطاب خانی و صوبه داری برار سرفراز گشته وقت موعود در
گذشت غلام سید خان همواره برکاب فلک انتساب حضرت غفران مآب حاضر بوده در معامله جنگ حیدر
مختار موسی بوسی عمدة الملک شریک حال ماند پس از آن بدیوانی محالات برار و صوبه داری خجسته بنیاد
اورنگ آباد مشمول عواطف گشت و بخطاب معین الدوله سهراب جنگ سرفراز گردید و نیز به تصفیه راو پنڈت
پردهان و رگهوجی بهوسله به پونا و ناگپور رفته کارهای نمایان بظهور آورد و چون مبارز الملک ظفر الدوله
را توهمی بخاطر راه یافته بجهت استمالت او از قلعه اوسه بربل رفته از آنجا بحیدرآباد آمده دخیل مصلحت
کلی و جزئی گردید و بعد رحلت مبارز الملک چون عقل رسا و فهم درست داشت بدیوانی سرکار دولتمدار
سرفراز گشت و بخطاب مشیر الملک و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار سربلند گردید بعد از آن بخطاب
اعظم الامرا مباهی شد و در سفر پانگل همراه رکاب مرشدزاده آفاق سکندر جاه بهادر تا بلده سرینگ
پٹن بر سر مهم ٹیپو سلطان حاکم آنجا رفته بشراکت لارڈ کارنوالس و جنرل جارس وغیره سرداران
انگریز بهادر و هری پنڈت پهڑکیه با جمعیت سرکار عالی و جمعیت انگریزی و جمعیت راو پنڈت
پردهان وغیره تردد نمایان و کارهای شایان بظهور آورده مبلغ یک کر[illegible] از محالات
یک کرور روپیه مثل کرپه و سدهوٹ و گنجی کوٹه وغیره قلعه های عمده داخل [illegible] بدار نمود

ونیز حصه خساره جمعیت بهمین قیاس لشکرکای کار بتقسیم درآورد و با صاحبان انگریز موافقت کلی بهم رسانیده
محکوم حکم سرکار گردانیده داخل بلده حیدرآباد برکاب مرشدزاده موصوف گشت و هم در سفر کهرله که بذات
خود سرانجام کرده بود با وصفیکه در همون ایام سیف الملک مالی میان خلف او که چراغ دودمانش بوده
قضا نموده و او در غم والم جدائیش حرکات جنون میکرد و درین هم چون معامله جنگ از خود بوده حضور پرنور
حضرت غفرانمآب را بعد فاتحه سیوم بالای زیبا باغ عشرت باغ کور دهن داس فرود آورده مجلد فوج فراهم
کرده خویش بملاحظه اقدس درآورد خود بدولت و اقبال در جلدوی این خدمت شگرف فرزند جگر بند
خود سلیمانجاه بهادر را که در آن ایام یک ساله بودند بعد وضع میر عالم بهادر در فرزندیش عنایت فرموده
سر عزت او را تا افلاک الافلاک رسانید چنانچه ذکرش مفصل گذشت بعد از هر روز در فکر و سعی پیش
قدمی بوده تا قلعه بیدر سیر کنان و شکار افگنان با جمعیت یک لک سوار قریب دو لک پیاده پلاتنها
وغیره رسیده و از آنجا خبر فوت شدن مهادیوجی سندهیه که شریک غالب و دوست و همبازی دولت
و مصلحت بود شنیده نهایت مشوش خاطر گشت هر چند دولت راو سندهیه را هموار نمود بدامش نه آمد
کنانا پهرنویس بسخن مردمان پدرش او را بامیدواری پیشوایه بدام خود آورده بود آخر توکل بر کریم
کارساز نموده بمقابله در آمد روز اول داد مردی و مردانگی داده مظفر و منصور گردید چون مفتریان
که متفق با مخالفان در عداوت آن خیرخواه دولت آصفیه بودند قلیل ساختگی کرده از عدم کمک و فتور
کار جنگ بالعکس ساختند و کار بجای رسانیدند که بایما و اشاره ایشان نانا پهرنویس مجوز آمدن اعظم الامرا نزد
سوای ماده وراو آقای خویش گردید و اعیان دربار مقرر کرده بودند که چون مشار الیه صبح برای رخصت
حاضر دربار حضور [illegible] در قلعه کهرله شود در اثنای راه حرکات ناملایم کرده بقتل رسانند و هرگاه از اخبار
ایشان خبر [illegible] ذاتی را کار فرموده یکپاس شب باقیمانده بکمال تکلف و تجمل حاضر دربار گردید
رخصت [illegible] سفینه امورات سلطنت که باظهار مخالفان خود خراب کرده بود از حضور طلبید

[illegible]

آن ناقباحت فهمان نمیدانند که کار از نامردگی شما باین صورت بالعکس صورت گرفت وگرنه اگر لفضل الهی
تقدیر موافق تدبیر میگشت آنوقت تمامی مملکت دکن از دریای نربدا تا دریای شور در سرکار دولتمدار
می آمد جاگیر اعظم الامرا میگردید افسوس هزار افسوس چرا که اسدعلیخان بهادر مظفر الملک و منصور الدوله
بهادر متواتر عرض کنانیدند که باقبال خداوندی فتح رو بکار است اندک کمک بایان برسد و حکم حضور
علی التواتر به تشدد تمام صدور میبافت که فلان و فلان کمک مظفر الملک بهادر نمایند و اینها
صریحا چشم پوشی کرده با آن صدر سانیدند که بهادر مذکور زخمی شد و منصور الدوله در میدان جنگ
زخمها برداشته در افتاد و لعل خان بهادر با معدودی چند حملهای بسیار کرده لباس سرخ شهادت
پوشید و وزیر خان بهادر بان خورده بکار ولی نعمت جان درباخت و معاملهٔ جنگ بالعکس گردید
مصرع وای بر جان سخن تا بسخندان نرسد ۔ هرچند حضور پر نور برای رفتن بهادر معز راضی
نشده فرمودند که فردا باز بمقابله برآمده خواهد شد آن غمخوار خیرخواه اندیش بمبالغت پیش آمده
عرض کرد که ملال خاطر نصیب اعدا باشد غلام در عرصهٔ یک دو روز تصفیهٔ ایشان کرده حاضر دربار میشود
هرگز قصد دیگر نباید فرمود که معامله خود بخود دست بسته بر طبق مراد آمده است خود بدولت و اقبال
با چشم گریان اعظم الامرا را روانه لشکر راو پنڈت پردهان فرمودند چون قریب لشکرش رسید نانا پهر
نویس با پنجهزار سوار سه کروه پیشتر باستقبال آمده در میان هر دو سواریها شامیانه استاده کنانیده
فرود آمدند و باهم بغلگیری نموده نشسته باستفسار خیریت طرفین پرداختند اعظم الامرا پیش از ورود
نانا پهر نویس بفوجدار فیل خود تقید بلیغ نموده بود که هرگاه فیل سواری نانا پهر نویس برابر و محاذ
فیل سواری من آمده بایستد و خواهند که برابر من بنشانند تو آنقدر بحیله تا [illegible] که فیل تو
بعد نشستن فیل او بنشیند فیلبان همون طور بعمل آورد انیفے در مرہٹه [illegible] آن [illegible] است
اول حرفے که بر زبان نانا مذکور برآمد این بود که نواب صاحب کڑو طرو [illegible] آمد

آنچه که هفت لک روپیه بکار آمدند یعنی شماجی سندهیه را کرور روپیه فرستاده برای شراکت خود از هندوستان طلبیده بودند و او فوت کرده بکار شما نه آمد و هفت لک روپیه با که با عیان سرکار شما دادیم کارهای نمایان بظهور آوردند و سبب سعادت ملاقات جناب گردیدند اعظم الامرا جواب داد که این هم از اتفاقات روزگار است بعده نانا پهرنویس گفت که جناب از حضور پرنور اقرار کرده بودند که درین سفر بمهمان پونا را با یک دهوتی ولوٹا روانه کاسی خواهم کرد الحال که معامله بالعکس شد حالا چه اراده است اعظم الامرا جواب داد که حالا شما مرا روانه بیت الله شریف زاد الله شرفها نمایند او جواب داد که انشاء الله تعالی جناب به بیت الله شریف و عماصی بکاسی بجوئی تمام خواهیم رفت و ثواب دارین حاصل خواهیم کرد اما بالفعل چند روز مهمان سرکار بوده سیر و طیر و تماشا و تفریح مزاج کنند که اینهم خانه دولتخانه حضور پرنور است فیما بین نسبت چندی و بزرگی دارند اعظم الامرا گفت فی الواقع چنین است و مرا البیار خاطر جمعیت که بار اهل است و کار اهل بعد سوال و جواب هر دو باهم روانه لشکر راو پنڈت پردهان شدند چون متصل خیمه خاص ایشان رسیده هر دو مدار المهام دست بدست یکدیگر خواستند که اندرون خیمه بروند اعظم الامرا بر در خیمه ایستاده از نانا پهرنویس پرسید که این خیمه کیست و مرا کجا میبرند وی جواب داد که این خیمه خاص راو صاحب سری ونت است و جناب را لازم است که ملاقات کرده داخل خیمه خود شوند اعظم الامرا گفت که مرا از ملاقات ایشان هیچ سروکاری نیست ملاقات شما کافیست باین جهت که اوشان اگر تواضع من کنند بهتر والا از من نیز حرکت نامناسب بوقوع آید و موجب ملال خاطر طرفین گردد پس مناسب همین است که مرا معاف دارند نانا رندکور گفت که جناب اندکی توقف فرمایند که من اینک حاضر میشوم پس نانا [illegible] رفته مادهوراو را برای اثبات فهمانیده باز آمده گفت که حالا جناب بلا اندیشه تشریف [illegible] دست بدست پهرنویس باهم در سخن روی خود را بسوی نانا کرده تا لب فرش خیمه [illegible] راو پنڈت پردهان شده سلام کرد او همین که برای تواضع تا بزانو

بلند شد اعظم الامرا بالای دست راست او آمده نشست و باهم استفسار خیریت نموده باندان رخصت گرفته
روانه گردیده داخل خیمه خویش گشت و از آنجا کوچ بکوچ روانه پونا شده در باغ کهنه خراب که مقرر کرده بودند
فرود آمده یکهزار جوانان بارلیٹن انگریزی وضع و یکهزار جوانان عرب ولایتی گرد باغ مذکور برای
حفاظت ایشان نشانیده چندین آدمیان خدمتگار و فراش وغیره شاگرد پیشه و چند مرد آدمیان
همصحبت مثل حافظ یار جنگ و اسمعیل یار جنگ و لعل محمد خان و لعل علیخان و رحمان نواز جنگ و رفیق یار جنگ را که در آن
وقت بی مقدور بغیر منصب و خطاب بودند جمله قریب یکصد نفر مقرر کردند که سوای اینها دیگر هیچکس را
اندرون رفتن ندهند و هر کس که بیرون آید یا اندرون رود تلاشی گرفته بغیر کاغذ و قلم چیز دیگر
را ممانعت نه کنند بندگان عالی حضرت غفران مآب از قلعه کهرله بعد رفتن اعظم الامرا به پونا بکوچهای متواتر
داخل بلده حیدرآباد گشتند و ممتاز الامرا و راجه شام راج رای رایان را پیش دست خود کرده متوجه
امورات جزئی و کلی سرکار خود گردیدند و اعظم الامرا تا قریب سه سال در همون باغ اوقات خود بسر برد
و هیچکس را خبر باد و خبر ایشان نرسید و هیچ صورت رهائی باسباب ظاهر بادراک فهم نه می آمد تا اینکه ایشان
ورد دعای سیفی شروع نمودند و آب دعا خوانده در میان درخت کویٹ خشک انداختند باین
امید که اگر در عرصه بست روز این درخت خشک شاخ سبز برآرد دیگر بست روز محنت قوی کرده بمراد
جلد رسانیده بمقصد خویش کامیاب خواهم گشت پس شروع در خواندن دعا نمود چنانچه در عرصه بست روز
درخت خشک کویٹ باوصفیکه از چندین سال چه پیمایش باران خورده بوسیده شده بودند شاخ سبز و
برگهای تازه برآورده قدرت کامله قادر مطلق بجلوه ظهور درآورد مردمانیکه از همین آگاه بودند شکر
الهی بجا آورده امیدوار برآمد حاجات گشتند پس اعظم الامرا با دل قوی امیدوار [illegible] ال یزدی
گشته ترک حیوانات نموده بست روز دیگر بطهارت تمام و صدق کلام چله ریاضت [illegible] روز دیگر
چله ایشان تمام شد یکپاس روز برآمده دفعتاً هرکاره خبر آورد که سیر پونت ماد[illegible] افتاده

مردند اعظم الامرا بکمال استعجاب شده متحیر ماند و نیست دعاخوانی هم همین بود که انقلاب رئیس اینجا شود تا رهائی ما گردد که بدون تبدیل حاکم و اختلاف فیما بین اعیان و ارکان صورت رهائی ما معلوم او تعالی شانه که بر همه شئی قادر است بر طبق مدعای ایشان بظهور آورد القصه بمجرد رسیدن خبر افتادنش نانا پهر نویس دست و پا گم کرده گفت که ای مردمان بدانند که ریاست پونا لعبد یکصد سال امروز جواب داد دیگر امید عروج دولت نیست روز بروز در انحطاط و نزول خواهد بود پس همو نوقت سوار پالکی آمده دید که مادهو راؤ بالای فواره حوض افتاده گلدسته او در پهلو در آمده تا بجگر رسیده همون حال ورا برداشته اندرون بردند چون بسیار آواز گریه و زاری و نوحه و بیقراری بگوشش او رسید یکبار چشم کشاده به نانا پهر نویس گفت آنچه که شما خواسته بودید بمراد شما بر آمد الحال بفراغت تمام حکمرانی کنید که هیچکس مزاحم حال شما نیست و روح او پرواز نمود و نانا پهر نویس بعد گریه و زاری بسیار اشتهار سلامتی مادهو راؤ و داده دو روز و شب نعش او را داشته آنچه که منظور نظرش بود بند و بست آن نموده بوقت کدام از شب آتش داد که احدی را آگاهی نشد و در فکر نشانیدن رئیس دیگر مشغول گشت حقیقت اینکه باجی راؤ و چمنا آبا از بایت در بود ند و امرت راؤ از نادر دیگر بوده و این هر سه پسران رگهناتهه راؤ عرف راگهوا اند که نانا پهر نویس این هر سه را در قلعه پونا دهر مقید داشته بلونت راؤ نامی معتمد خود را با دو هزار سوار بر حفاظت ایشان گماشته بود و مشهور است که مادهو راؤ متوفی پسر زرگری بوده چون نراین راؤ برادر زاده راگهو رئیس پونا بود و اولاد نداشت و زن او بوقت کشته شدن او یعنی نراین راؤ حامله بود و دختر زائید کارکنان محل و دخترش را در خانه زرگری که همو نوقت پسر زائیده بود انداخته پسرش را آورده مشهور کردند که زن [illegible] پسر زائیده است و او را در مهد پرورش و پرداخت پرورده بر مسند ریاست نشانیده [illegible] مسند اتفاقاً روزی باجی راؤ رقعه بدست خود نوشته بمادهو راؤ بدست بلونت فرستاد [illegible] شما برادریم و ما دشمن دولت شما نیستیم بلکه میخواهیم که همراه شما بوده سیر کنیم

و در مجلس شما جشنها ببینیم و در سواری دسهره وغیره همراه رکاب باشیم و تفریح دل خود سازیم نه آنکه بار اخر نسبت
کرد آنها بچه طور در زمین میگذاشتند و چگونه در رو میکنند و اگر فی الواقع با دشمن شما هستیم باید که ما را بقتل رسانند
والا فکری کنند که ما و شما باتفاق در یکجا بسر بریم پس رقعه را بصلاح و صحابت بلونت راو که همراز ایشان
شده بود بمادهو راو رسانید مادهو راو رقعه را خوانده جوابش بدستخط خود نوشته فرستاد که انشاء الله
تعالی قسمیکه نوشته اند بند و بست آن کرده طلبیده میشود خاطر خود جمع دارند چون جواب باصواب
به باجی راو رسید از فرط اشتیاق بهر وقت آنرا از قلمدان خویش طلبیده رقعه جوابی را برآورده
میدید و خوشحالی ها میکرد و تفریح مینمود خدمتگاران نانا پهرنویس که متعین اخبار باجی راو وغیره بودند هرگاه
این قدر اشتیاق آن را برقعه دیدند با نانا پهرنویس اطلاع کردند عجب رقعه بدست باجی راو صاحب
آمده است که هر وقت بکمال اشتیاق آن را برآورده می بینند و خوشوقت میشوند نانا گفت
بهر طور که بدست آید آن رقعه را بمن برسانید تا خوشنود سازم روزی خدمتگاری آن رقعه را بهار دست
نموده دست بدست نانا پهرنویس رسانید او دید که رقعه دستخطی خاص مادهو راو سوائی است که
در جواب باجی راو نوشته فرستاده اند روز دیگر نانا رقعه را گرفته حاضر دربار گشته بعد عرض مقدمات
بسیار عرض نمود که مهاراج چیزی به باجی راو صاحب نوشته فرستاده اند در کدام مقدمه نوشته باشند
فدوی راهم خبر باشد مادهو راو جواب داد که ما را با باجی راو چه کار و چه علاقه که رقعه بازی کنیم او باز عرض کرد
که البته نوشته باشند اگر رقعه خاص بجنس بملاحظه رسد آن وقت معروضه فدوی صحیح خواهد بود مادهو راو
گفت البته پس نانا پهرنویس رقعه بجنس بدست مادهو راو داده عرض کرد که فدوی را با پسران رگهناتهه راو
هیچ عداوت نیست آنها مال این دولت اند و معامله جناب قسمیکه شده است [illegible] هویدا است
و آنها نیز خوب میدانند معهذا رگهناتهه راو انگریزان بندر ممبئی را چو تحفه لیف [illegible] نوشته
داده اند و ستاویز نزد صاحبان انگریز موجود است هرگاه احدی از اولاد [illegible] شنید

یا دخیل کار و بار نشود لامحالا انگریزان هم مداخلت خواهند کرد لهذا فدوی میخواهد که سر رشته اتحاد با ایشان
جاری شده دخیل شوند و انگریزان را مداخلت در کلیات و جزئیات ریاست گرود آئنده مختار اند پس
بطرف چوبدار دیده گفت دو هزار سواران چوکی را که حاضر اند حکم رساند که همین آن بر سر بلونت راو رفته
او را گرفته در قلعه جنیر داخل نمایند تا مقید باشد مادهوراو جواب داد که این رقعه جعلی است در خط من چنان
آمیخته است که سر مو تفاوت ندارد و من هرگز هرگز ننوشته ام و هرگاه تقصیر با ثابت شده باشد باید که
مرا مقید نمایند تقصیر بلونت راو چیست که ناحق مقید شود نانا گفت بالفعل صلاح وقت چنین است مادهوراو
خاموش گشت و نانا برخاسته بخانه خود رفت درین اثنا سواری دسهره شد و مادهوراو متواتر
خواست که خود را از عماری بزیر اندازد و بلونت آپا نامی سردار دیگر که در خواصی بود دامن مادهوراو کشیده
مانع قصد او گردید و این خبر چون به نانا پهرنویس رسانید او بست نفر خدمتگاران خود را متعین مادهو
راو ساخت که روز و شب نزدیک او بوده در محافظت دقیقه فروگذاشت نکنند روزیکه او از بام افتاد
آن روز در پتنگ بازی مشغول بود دفعتا برخاسته متصل لب بام آمده خود را بزیر انداخت خدمتگاری
گوشه دهوتی اش گرفته کشید تا پارچه دهوتی قدری بدست خدمتگار ماند و او بالای فواره حوض که زیر بام
بود در افتاده بیهوش گردید عجب تهلکه در پونا بظهور آمد که تمامی خلایق در خود نبودند و هر یک در فکر خویش
متحیر گشت اعظم الامرا بمجرد شنیدن این سانحه لعل مهابتجان را رقعه نوشته در کفش بالیش مخفی نهاده
بلشکر دولت راو سندهیه که از پونا بفاصله سه کروه فرود آمده بود فرستاد بدین مضمون که حالا واقعه
ناگزیر که بوقوع آمده است نانا پهرنویس را اراده آن خواهد شد که امرت راو را بر مسند نشانیده مختاری
کلی نماید که طفلی [illegible] [illegible] زنهار شما که دانای وقت اند و دست استیلا دارند هرگز قبول نکرده باجی راو
را که سن تمیز [illegible] ست است بنشانند در تعینی های بسیار اند و فواید خلق الله و خوب در میزان
خرد سنجی [illegible] اند که رئیس بخودی خود باشد نه بدست دیگری گرفتار آئنده اختیار دارند

پس بمجرد دیدن رقعه اعظم الامرا دولت راؤ را بر لوح خاطر نقش کالحجر گردید و یقین شد که صلاح وقت
همین است جواب رقعه باصواب داده لعل علیخان را رخصت نمود درین اثنا چند روز نانا پهرنویس
در فکر خود بوده بعد انقضای ایام سوتک مادهو راؤ امرت راؤ را بر مسند ریاست نشانیده با شریکان
خود که یکی از انجمله پرسرام بهاؤ بود نذرها گذرانید و چندی بزور بازوی خویش او قات بسر برد
درینصورت فیمابین ارکان دولت اختلاف بسیار بوقوع آمده همه سرداران ذیقدر و مقدور شریک
دولت راؤ سندهیه گشتند و هنگامهٔ عظیم برپا کردند نانا هم کورنش ناچار شده بر نشانیدن باجی راؤ
ولد رگهو[1] بر سریر دولت طوعًا و کرهًا بظاهر راضی گردیده او را از قلعه پونا طلبیده بیرون آبادی پونا در خیمه
فرود آورد که بتجویز اعیان و ارکان و منجمان روزیکه مقرر خواهد شد آن روز اول در دیوان بهوانی
رفته ادای رسم قشقه بجا آورده بعد ازان بر مسند حکومت برآمده نذرها گیرند اما در باطن باشتراکت
پرسرام بهاؤ که هر دو کنفس واحد متفق بودند چنان تجویز و مقرر نمود که هرگاه باجی راؤ داخل دیول
بهوانی شده ادای رسم قشقه نموده برگشته سوار پالکی بر طبق معمول برآید دو هزار سهوتیان و پنجهزار
سواران عرب تیار باشند که پالکی اش را دوش بدوش مانند هوا داخل قلعه جنیر نمایند و سواران
معتمد پنجهزار دیگر متعاقب عربان برای مقابله جنگ بروند که احدی دست انداز نشود بعد ازان
هرچه بوده باشد اما بدون امرت راؤ باجی راؤ را هرگز هرگز بر در دولت نشانیدن بهیچوجه مناسبت
ندارد که قباحت کلیات است پس درین فکر چندی به لطائف الحیل گذرانیده باجی راؤ را در خیمه
داشته هر روز از طرف خویش پرسرام بهاؤ را نزد او حاضر میداشت درین ضمن اتفاق حسنه اینکه
باجی راؤ پرسرام بهاؤ را بامید مختاری و کارپردازی خود همواره نموده [illegible] ساخت که باهم
بقسمیه شریک حال یکدیگر گشتند و پرسرام در باطن از نانا پهرنویس بالمره کناره [illegible] و نانا را اصلًا
و مطلقًا خبر ازینمعنی نشد درین اثنا ظرفه ماجرا اینکه چون بروز مقرری که نانا [illegible] [illegible] است

امور

[1] (interlinear mark above "پونا")

امورات مقرری خود نموده برای آوردن باجی راؤ را در دلول بهوانی سردار ذلیقدر معتمد خود را بسه
اسباب جلوس سواری نزد باجی راؤ فرستاد و تمامی ارکان دولت را حکم کرد که جا بجا معه جمعیت
خودها منتظر طلب سرکار برای نذرها باشند پرسرام بهاؤ و باجی راؤ را پیش ازین از همه کیفیت تجویز
کرده نانا پهرنویس آگاه نموده ایما کرده بود که شما بوقت عرض سواری جلوس برامروز فردا گذاشته
حقیقت حال ما فی الضمیر نانا دریافت نمایند که از غیب چه بظهور می آید پس باجی راؤ بمجرد عرض معتمد نانا برای
سواری جلوس جواب داد که امروز مزاج من از شب بسیار نادرست است امروز نمیتوانم که سوار شوم فردا یا روز
دیگر مقرر نمایند تا مزاج ما درست باشد چون مرسله نانا آمده از سخن باجی راؤ مطلع ساخت نانا را یقین شد
که پرسرام با باجی راؤ آمیخته این تدبیر نموده و از همه حقیقت آگاه کرده است پس کار از دست رفت
و کار به استخوان رسید الحال فکر خویش باید کرد معهذا علاوه برین اینکه تا بودن اعظم الامرا در باغ پونا
گاهی نانا پهرنویس برای ملاقات الشان نه آمد روزی دولت راؤ سندهیه عالیجاه برای سیر و شکار بسوی
صحرا رفته از متصل باغ فرودگاه اعظم الامرا گذشت موافقان اعظم الامرا که برای مطیع و منقاد محبت نمودن
سندهیه راؤ زر خطیر از اعظم الامرا میخوردند و دخیل مزاجش بودند ذکر اسپ همدم بابت سواری
سیف الملک عالی میان خلف اعظم الامرا که بیمثل بود بارها پیش دولت راؤ بخوبی نموده او را مشتاق ساخته
بودند آنروز که دولت راؤ از متصل دیوار باغ گذشت موافقان مذکور یاد دهی تازه کرده عرض نمودند
که مهاراج اعظم الامرا اینجا و در همین باغ میباشند و اسپ همدم عالی میان نیز در همین جا حاضر است اگر بدو
قدم رنجه فرمایند اسپ مذکور بملاحظه مبارک بدست والا می آید چون او در عالم ابتدای جوانی
محو و مشتاق [illegible] بود و با هیچکس از اندیشه نداشت بلا تامل اراده نمود جوانان با رعب
همه ها بمجرد اجازت [illegible] امرا استقبال کرده بر مسند نشانید و اسپ مذکور را با ساز و سرانجام لایق
داده [illegible] بود بمجرد رفتن عالیجاه بیکایک تا نانا پهرنویس نزد اعظم الامرا آمده پرسید که

نواب صاحب و دولت راؤ برای چه کار آمده بودند اعظم الامرا جواب داد که اخباریان شما حاضر بودند شاید
ذکر اسپ پهادم شنیده اند برای گرفتن او آمده بروند دیگر هیچ کاری نبود نانا گفت نواب صاحب برای خدا
آنچه نفس الامر است بفرمایند تا تسکین خاطر شود هر چند او انکار نمود نانا از تکرار در نگذشت ناچار اعظم الامرا
گفت مهاراج خیر است راز نهفته عالیجاه را کسی میتواند که افشا نماید و خون ناحق خود از دست خویش
کند من از زندگانی خود سیر نشده ام نانا پهرنویس قسمهای غلاظ و شداد بمیان آورده چون بسیار
الحاح نمود اعظم الامرا گفت هرگاه شما پای اقسام بمیان آورده اند ناچار یک سخن از آن دفتر سخنها میگویم
دیگر سخنان بر همین معنی تصور نمایند نانا راضی شده پرسید آن سخن کدام است اعظم الامرا گفت سخن این
که فکر شما است بفکر نباشند نانا گفت چون جناب دوست من هستند و دانای عصر اند هر چه در حق من صلاح
وقت باشد بفرمایند دریغ نکنند چرا که دولت راؤ نظر بر قوت خود باجی راؤ را طلبانیده اند و امیان دولت
شریک ایشان شده قباحت الحمد لله نمیدارند که دشمنان دولت بر دستاویز پدر ایشان در قابو و
کمین اند و من تنها تا کجا برسم هر چه در حق من صلاح وقت باشد بفرمایند که دست من بالای دستهای ایشان
قوی بود اعظم الامرا گفت صلاح وقت در حق شما همین است که بمقابله کوکن رفته با ایشان سوال و جواب
کنند اگر اینها بر طبق مصلحت شما که خیر محض در ان منصور است عمل نموده خاطر خواه بندوبست شما القسم
و اقسام و چیل و تهدار نمایند بهتر اراده اینجا کنند و اگر بر صلاح شما عمل ننمایند و بر فکر و تدبیر خود ها روند
پس بر کدام اعتماد ایشان خاطر جمعی شما باشد باید که شما هم انگریزان را شریک خود کرده خاموش باشند
تا از پرده غیب چه در جلوه ظهور در آید آنوقت صلاح بر مقتضای وقت است و بس نانا گفت بسیار
بهتر اما جناب هم همراه من شریک باشند او گفت ازین چه بهتر پس نانا پهرنویس [illegible] سه پهر شب
با جمعیت قلبی خود که دوازده هزار عسکر ولایتی بودند روانه کوکن گردیدند [illegible] اعظم الامرا
یک رسالدار مرهٹه را با دو صد سوار متحصل گذاشت که مشار الیه را بزودی تمام [illegible] هم آنجا

ماندن نه بند اعظم الامرا نیز همو توقف رفته بدولت راؤ سندهیه نوشته سعی بعمل آمد یان فرستاد که نانا پهرنویس
فراری شده برای بردن من رسالدار خود را با دو هزار سوار گذاشته واو تشنه و تمام درین شب تا رسیدن وی من
بلطایف الحیل صبح میکنم و شما زودی تمام مراد گیرنده هرگاه با داد هر دو متفق بوده تدبیر خواهیم کرد هیچ از تدابیر
شما پیش رفت نخواهد شد و نیز اطلاع به باجی راؤ و پرسرام بهاؤ نمود هر دو گفتند که شما بفکر بجای خود باشید
که الحال هیچکس دشمن شما درینجا نیست هر چند رسالدار تشدد نمود اعظم الامرا بحیله ها در گذرانید تا اینکه برابر طلوع
آفتاب نشانهای سواری و جمعیت دولت راؤ سندهیه نمودار گشت رسالدار مذکور خود بخود بیجبر و دور و دوش
فرار نمود و هر بهاؤ جوانان بار که برای حفاظت اعظم الامرا در چوکی و پهره از سابق اطراف باغ بودند همینکه نانا
فراری شد اینها هم فرار نموده همراهش رفتند اعظم الامرا بفراغت بی ممانعت غیر بخیمها خویش گردید چون دولت
راؤ سندهیه در پونا با جمعیت خود آمده از اعظم الامرا درباره نانا پهرنویس مصلحت نمود او را اصلاح داد که با جمعیت
و توپخانه جلوی خود بزودی تمام تعاقب نانا نمایند و دستگیر نمایند که داخل قلعه کوکن نشود و خود از سندهیه
مذکور و باجی راؤ و پرسرام بهاؤ پروانگی گرفته برای تبدیل هوا بیرون پونا در میدان گهانسی رام کوتوال
خیمه نمود و سی هزار سوار مخفی در پونا نوکر داشته و یک کرور روپیه از ساهوکاران پونا قرض نموده گرفته
مستعد و منتظر وقت خویش گشت چون سندهیه خواست که بر سر نانا پهرنویس افتاده دستگیر دیدبان از چهار طرف
بشتابید در آمده آنچنان بنادیق بامرداد ند که دست قوت سندهیه بر سر نانا نیفتاد و او داخل قلعه کوکن
گردید و سندهیه برگشته بیرون پونه فرود آمد طرفه تر ماجرا اینکه بعد چندی فیمابین باجی راؤ و پرسرام بهاؤ
هم نااتفاقی و سوء مزاجی بهم رسیده او اراده کرد که امرت راؤ را همراه خود برده بقلعه جنیر رفته نانا پهرنویس
را شریک خود [illegible] کار موافقت کرده مجموع بالاتفاق امرت راؤ را باز بر سر حکومت پونا نشانیده
کارهای باجی [illegible] راؤ عالیجاه را برهم درهم نمایم این خبر مفصل با اعظم الامرا رسید و او سمع دولت راؤ
و باجی [illegible] شنود شده گفتند که شما از جمعیت خود مخفی که در خیال هیچکس نیاید پرسرام بهاؤ را

که صاحب جمعیت بسیار است و لشکر او بر دو گروهی پونا همراه پسر او مقام دارد دستگیر نمایند اعظم الامرا جواب داد که من
غریب الدیار در دست شما افتاده بی دست و پا هستم جمعیت از کجا آرم ایشان گفتند که شما جمعیت از بندگان عالی
طلب نمایند و عرضی خود بر پته زود روانه سازند که هیچکس را خیال اینمعنی در فهم نه آید بمجرد شنیدن این سخن
قریب بود که اعظم الامرا شادی مرگ شود همون آن عرضی خود روانه حیدرآباد نموده منتظر وقت
گشتند حضور پر نور بمجرد ورود عرضی حکم تیاری جمعیت فرموده بڑو بهیک را که در دو نیم روز از حیدرآباد
به پونا می آمد نزد اعظم الامرا فرستادند که بچشم خود دیده مفصل احوال اعظم الامرا العرض رسانند اعظم الامرا از
ورود بڑو بهیک خوشتر شده مفصل حقیقت خویش بارقام آورده طلب جمعیت بزودی تمام نمودند بندگان
عالی چیلے میان المخاطب میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر راو موتی پیرو فرانسیس آورده موسی
ریمو را با جمعیت سه هزار سوار و هشت هزار بار اول روانه پونا ساختند و متعاقب ایشان جمعیت بسیار
قریب شصت هزار سوار و بار معه راجه راو رنبها جیونت بهادر و سردار الملک گهانسی میان و مظفر الملک
اسد علیخان بهادر و دیگر امیران و سرداران و جمعداران وغیره همه را به پونا ارسال فرمودند و قریب
هشتاد لک روپیه از قسم اشرفیها و هون ها نیز برای اخراجات جمعیت مرسله نزد اعظم الامرا بر طبق معروضه
ایشان ارسال در آوردند چون خبر ورود میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر با سه هزار سوار بر دریای
سیونا رسید که از باعث عدم خرچ راه در آنجا توقف نموده اند همو قت اعظم الامرا هنڈوی یک لک
روپیه بنام ساهوکار قلعه او سه باد و هرکاره خود نزد میران یار جنگ و محمد سبحان خان بهادر فرستادند
که خرچ راه گرفته بجناح استعجال خود را در یکجا رسانند روزیکه داخل پونا شدند اعظم الامرا تا آمدن ایشان
که وقت قریب سه پهر روز رسیده بود از فرط خورمی طعام نخورده منتظر بودند [illegible] بعد مدت
خواهم عبور ده هرگاه از دور گرد سواری ایشان نظر آمد بیرون خیمه خود تا [illegible] ایستاده میدید
چون ملاقات شد هر دو امیر بالای قدومش افتاده بغلگیری نموده نشستند [illegible] پرنور

باظهار آورند بعد ازان اعظم الامرا فرمود که دستر خوان کشند و طعام حاضر نمایند که بعد مدت مدید کریم کارساز
بی نیاز چنین روز مبارک نصیب فرموده بخوشنودی تمام طعام خواهیم خورد تا خوردن چیزی همین کام ما
بود که سلامتی حضور باشد دیگر همه بهتر است بعد فراغت از طعام فرمود که در پهلوی خیمه من هر دو جانب
هر دو صاحبان مع جمعیت خود فرود آیند بعد چند روز موسی پیرو با هشت هزار بار جرار و توپ خانه
آتش بار نیز آمده قوی تر ساخت او را نیز بجای مناسب متصل خیمه خویش فرود آورده به دولت راو
سندهیه و باجی راو ایما نمود که حسب الایما جمعیت از حضور پر نور آمده و من منتظر حکم شما ام هر دو گفتند که
جمعیت خود را بگویند که بنصف اللیل بر خانه پرسرام بهاو رفته احاطه نموده دستگیر نمایند اعظم الامرا محمد سبحان خان
بهادر و میران یار جنگ و موسی پیرو را گفت که شما هر دو با سواران خود و موسی پیرو با چهار هزار بار و چند
ضرب توپ و نصف اللیل همراه هرکاره ها از اندرون راسته شهر پونا رفته خانه پرسرام بهاو را احاطه کرده
دستگیر نمایند ایشان مطابق حکم خانه اش را در گرفتند و او بمجرد دیدن جمعیت اطراف خانه خویش امرت
راو را عقب خود بر اسپ مادیان نشانیده خدا داند از کدام راسته مختفی روانه لشکر خود که به دو کروهی
پونا مع پسرش فرود آمده بود گردید هرگاه این خبر هرکاره های محمد سبحان خان بهادر بدریافت آورده
به بهادر مذکور رسانیدند با اسپ و فوجی تعاقب او نموده در نیم شب یکایک بر سر لشکرش افتاده تفصیل آورد که تمام
لشکر او متحیر که این چه آفت ناگهانی است بغیر از فرار چاره ندید و پرسرام چون دید که درینجا هم درین هنگامه
بغیر استحقاق لشکریان ملاقات با پسر خود نمودن و پناه بردن نمیتواند ناچار همون حال در شب تار
روانه قلعه جنیر گشت محمد سبحان خان بهادر نیز بر باطنی هرکاره ها و ادراک خویش و نیز خبر رسانیدن سوار
ایشان که از راه دیگر [illegible] گفت که دو کس بالای اسپ همردیف بسمت قلعه رفتند بهادر مذکور را تعبیر
رسیده بود که امرت [illegible] ت راو بالای اسپ مادیان روانه لشکر پسر خود شده است بر همون خیال روانه
عقبش گ[illegible] صبح صادق پرسرام بهاو بالای دروازه قلعه جنیر که اصدی ساکنان آنجا

بیدار نشده بود از اسپ فرود آمده برای حاجت انسانی نشست و امرت راؤ اندرون دروازهٔ قلعهٔ مذکور
داخل شد که بهادر مذکور با چند سوار خود را به پرستش رسانیده پرسرام بهاؤ را دستگیر نموده که متعاقب ایشان
هفتصد سوار همراهی بهادر معزز رسیدند امرت راؤ خبر گرفتار شدن پرسرام شنیده از اندرون دروازه
قلعه بیرون آمده به محمد سبحان خان بهادر گفت که این نمک حرام را مسلسل نماید که مرا ناحق حیران کرده ما را
به پونا رسانند بهادر معزز بچشم و سر قبول نموده امرت راؤ را بالای فیل سوار کرده خود در خواصی اش نشسته
با جمعیت خویش روانهٔ پونا گردید و پرسرام را در میان میانه سواری مسلسل همراه خود آورده هر دو را پیش
اعظم الامرا رسانید و او نزد دولت راؤ و سندهیه فرستاد باجی راؤ و سندهیه بسیار خوشوقت شده بهادر
مذکور را روبرو طلبیده همه کیفیت بالمشافه شنیده انعام معقول دادند آخر کار بجای رسید که هر کس را
که گرفتن منظور میشد به اعظم الامرا میگفتند و ایشان گرفته میرسانیدند چنانچه هری پنت پهرکیه را نیز بوقت
خورانیدن برهمنان که همه جمعیت خود را منع کرده بود که امروز کار خورانیدن برهمنان است هیچکس
برای سلام حاضر نشود معاف است پس در میدان بیرون پونا سی هزار برهمن را میخورانید و خود با یک
دهوتی برهنه اجناس خوردنی بدست خود به برهمنان میداد این خبر با اعظم الامرا رسیده به دولت راؤ اطلاع
نمود و او اشاره کرد بر طبق آن جمعیت خود فرستاده در همون حال در گرفته حوالهٔ دولت راؤ مذکور
نمود بعد از آن اعظم الامرا تبدیل مقام خود کرده دو دو کروه بفاصلهٔ پونا خیمه خود نمود و کسی متعرض
حالش نشد متعاقب این متواتر جمعیت بسیار همراه مظفر الملک و سردار الملک گهاسی میان و دیگر امیران
سرکار آمده ملحق شدند و سی هزار سوار که مخفی نوکر شده بودند علی العموم متصل خیمه اش فرود آمده لشکر
عظیم بهم رسید و اعظم الامرا باز از جای بجای دیگر حرکت کرده دو دو کروه بسوی [illegible] سیونا میل نمود
درین اثنا دیکهوتم راؤ با خطوط مخالفان اعظم الامرا در باب مخالفت بهادر [illegible] سرداران پونا
آمده داخل پونا گشت و از شان و شوکت اعظم الامرا متحیر ماند مضمون خطوط آن [illegible] الی را

از قید محض نامناسب است و خلاف مرضی مبارک حضور پرنور در بینولا از اخبار چنان و چنین بسمع رسیده
زنهار هم چو آدم را که در دست خویش شما گرفتار باشد باز رها کردن از دانائی دانایان عصر بعید تر آیند
انجام این مقدمه بدین واقعه است چون رگهوتم راو رابا سرداران پونا وثقیت تمام بود و بنیز عظم و نشان
اعظم الامرا بحال فوت و تجمل دید و تقدیر پرستش برنتابید بوده وفتاً با اعظم الامرا ملاقات کرده حقیقت
حال بدین قالب باظهار در آورد که سرداران دربار حضور پرنور فلان فلان خطوطها درباره
عدم رهائی جناب به فلان و فلان و فلان سرداران پونا نوشته بدست معتمد خود فرستاده اند و همچنین
ضمیمه منشای قباحت است بجناب بهتر معلوم اگر حکم شود آن معتمد را همراه نموده مع خطوط حاضر نماید
اعظم الامرا بسیار متفکر شده گفت که شما نهایت خاطرداری او را از دین بیار نمی شود که نزد مخالفان دو
کس بسیار قباحت است ان شاء الله در جلدی این خدمت سلوک معقول خواهیم کرد در روز دیگر رگهوتم راو
حاضر شده عرض کرد که فدوی آن شخص معتمد را بسیار بسیار تسلیها و تشفی خاطرش با میدواری بسیار نمود
معروض او این است که هرگاه من خطوطهای معلومه را از موافقان خود که امیدوار هزاران سرفرازیها
ساخته فرستاده اند برگشته بدهم و شریک حال جناب شوم آیا کدام سرفرازیها مبذول حال بنده خواهد شد
اعظم الامرا پرسید که آن شخص از کدام قوم است و لایق کدام خدمت او عرض کرد که برهمن متصدی است
نهایت معقول بهر خدمت عمده که سرفراز خواهند کرد بخوبی سرانجام خواهد داد تا اینکه اگر از پیشکاری سرکار هم
سرفراز خواهند فرمود میشاید اعظم الامرا بی اختیار گفت که هرگاه او شریک حال ما خواهد شد و فدویت و
جان نثاری بظهور خواهد آورد ان شاء الله تعالی بعد روانگی از اینجا از حضور پرنور بخلعت پیشکاری سرکار
سرفراز خواهم کر... پنانچه فیما بین الشان کلام الله زاد الله شرفها بمیان آمد آنوقت رگهوتم راو
ظاهر ساخت... میان معتمد فدوی است و خطوطها که آورده ام اینهمه حاضر اند ملاحظه فرمایند تمامی خطوط
فرد... ن روز در سوال و جواب اعظم الامرا نزد باجی راو و دولت راو سندهیه رگهوجی بهو سله

وغیره دیگر سرداران پونا رگهوتم راؤ مقرر شده هرپاجی نایک موقوف گشت لهذا بسیار امورات درستی پذیر
گردید و رگهوتم راؤ رگهوجی بهوسله را که با اعظم الامرا ملاقات کرده بود بسیار برسر تابید آورد بعد چند روز
که در سرداران پونا تفرقه بظهور آمد دولت راؤ سندهیه و باجی راؤ وغیره مصلحت کردند و بدریافت آوردند
که این همه تفرقه و سوء مزاجی فیمابین سرداران اینجا که بهم رسیده است باعث نااتفاقی چه بوده باشد
بعد استفسار اک و استفهام بسیار آخر الامر بدریافت آمد که همه برهمی امورات اینجا از فتنه اندازی اعظم الامرا است
اگر چند روز دیگر باینطور خرابی بسیار در دولت پنڈت پردهان راه خواهد یافت که بهیچگونه درستی پذیر
نخواهد گشت پس بودن ایشان درینجا هرگز مناسب نیست ایشان را روانه حیدرآباد نمودن بهتر است
دولت راؤ و باجی راؤ وغیره اتفاق کرده به اعظم الامرا گفته فرستادند که شما را علاقه بحضور بندگان عالی
است و شخصی که شما را درینجا داشته است و خلاف مرضی حضور نموده او بسزای اعمال خود رسید و ما را در همه
حال خوشنودی بندگان عالی که در حقیقت حامی ما هستند منظور و ملحوظ است و متواتر از حضور طلب شما
رسیده است پس لازم است که اراده آستان بوسی حضور نمایند هیچکس مانع شما نیست بلکه بخوشی و خورمی
تمام رخصت میکنیم پس اعظم الامرا ازین مژده جانفزا نهایت خوشوقت شده از هر یک سردار پونا مرخص
گردیده بوقت رخصت اول نزد باجی راؤ ملاقات نموده او جواهر عمده و خلعت فاخره داده رخصت ساخت
و علی هذا القیاس از دولت راؤ سندهیه و رگهوجی بهوسله و دیگر سرداران عمده نیز مرخص شده روانه منزل مقصود
گشتند هرگاه بالای دریای سینا مقام نمودند وکیل نانا پهرنویس با خطوط مهری مسله او رسید یعنی بکمال
عاجزنالی و الحاح تمام نوشته بود که جناب ما از قلعه کوکن بی نیل مقصود و در نفس الامر خود مفید کنانیده
بحصول مقصود خویش روانه حیدرآباد گشتند مبارک است اما هرگز مناسب وقت نیست [illegible] ضوابط سروری
و سرداری و بزرگی نیست که تصفیه عامی با همه اعیان و ارکان دولت و باجی راؤ [illegible] صواب خود
کنانیده و ایشان را بر دولت پونا قایم کرده و عامی را بمدار المهامی ایشان بر [illegible] باید

وسرفراز گردانیده بمبارکی وفرخی وفیروزی ونام آوری روانه حیدرآباد شوند که تا قیام این دولت
نام آوری جناب زبان زد خاص وعام اینجا باشد اگرچه اینهمه خرابی مخلص بقول خواجه حافظ شیراز شعر
صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را * که سر بکوه وبیابان تو داده ما را * از الطاف بعنایات جناب بوده
اما این وقت احسان است وقت تغافل وچشم پوشی ویادآوری مافات نیست در جلدوی این عنایت
یک کرور روپیه نقد برای اخراج راه خود ودستاویز سه کرور روپیه بابت خساره جنگ کهرله و دیگر
بندگان عالی وگذاشت محالات وقلعه دولت آباد که در سرکار ما آمده اند مع سند معافی چوتهه صوبه بیدر
گرفته بحیدرآباد تشریف فرما شوند که موجب نام آوری شما وخوشنودی حضور پرنور گردد وگرنه دست
خالی پیش خداوند نعمت بعد مدت رفتن چه لطف دارد اعظم الامرا از شنیدن این بسیار خوشوقت شده
خطوطهای خود بباجی راؤ وغیره سرداران پونا نوشته باز روانه پونا گردید ودر آنجا مصلحت نموده
همه کارها را هموار ساخته تصفیه نانا پهرنویس بعمل آورد زیرا که همین منافشه در میان بود که پهرنویس سرحکومت
باجی راؤ را راضی نبوده میخواست که امرت راؤ را بر مسند دولت نشاند هرگاه او هم راضی شد پس داشتن
نانا پهرنویس را بر کارپردازی ومدار المهامی همه کارها منظور بود لهذا اعظم الامرا خطوط خود وسرداران
پونا مع عنایت نامه باجی راؤ بقسم اقسام فرستاده نانا را از قلعه کوکن طلبیده در خیمه خود فرود آورده همراه
خویش بدربار باجی راؤ برده ملازمت او کنانیده تصفیه کلی با همه سرداران نموده بروز مبارک
باجی راؤ را بر مسند ریاست نشانیده واول رسم قشقه از طرف حضور پرنور خود بجا آورده بر طبق اقرار نانا
پهرنویس یک کرور روپیه نقد ودستاویز سه کرور روپیه حضور وسند معافی چوتهه صوبه بیدر وگذاشت
محالات وقلعه دولت آباد گرفته ویک کرور روپیه قرض ساهوکاران پونه را که گرفته بود دستان بر نانا
پهرنویس داده دست [illegible] سرداران رخصت شده بادل خوشنود بحصول مراد ومقصود بکوچهای [illegible]
کرده [illegible] درگاه قلعه محمدنگر گولکنده گشت بندگان عالی از ورود خبر فرحت اثر مخلصی اعظم الامرا

و رسیدن ایشان متصل سرحد سرکار دولتمدار بکمال شعف و سرور از موضع نهنیت نگر عرف لاله کوڑه داخل قلعه
محمد نگر گولکنڈه مذکور گشته بروز ملازمت که با هشتاد هزار سوار و بار و پیاده های بیشمار آمده بود خود را معه
جمعیت بملاحظه حضور آورده با تشریف قدمبوسی و گذرانیدن نذرها حضور پرنور را در عماری چنیز دار که
از پونا آورده بود سوار کنانیده داخل قلعه مذکور گشتند و باز رونق افزای بلده شدند چنانچه بهادر
دلخان و سید محمد خان عرف کوهی بیگ خان و صالح محمد خان وغیره همه جمعداران منجمله ملازمان اعظم الامرا
بودند و آنچه که تحایف و نفایس و جواهر وغیره آورده بود از نظر انور گذرانید چون دستاویز مهری خاص
و گذاشت محالات و قلعه دولت آباد و سند معافی چوتهه بملاحظه مبارک آورده خاطر همایون را مسرور و منبسط
گردانید در جلدوی این فدویت و خیرخواهی آنحضرت اعظم الامرا بخطاب ارسطوجاه فرزند ارجمند وکیل مطلق
مختار دولت آصفیه بمنصب هشت هزاری هشت هزار سوار و ماهی و مراتب و مورچهل طاوسی سربلند گردانید
و بالتفویض شدن حویلی شمشیر جنگ که در چوک بلده واقع است برای سکونت ایشان در خلوت مبارک
مقام کنانیدند در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری چون بهادر مسفر از پونا داخل بلده حیدرآباد گشت
و مزاج مبارک حضرت غفرانمآب نیز رو به اعتدال آورده بود شادی مرشدزاده آفاق سکندرجاه بهادر
و شادی شاه یار الملک و هم رسم بسم الله خوانی مرشدزاده کیوانجاه بهادر از شروع سنه یکهزار و دوصد و
چهارده هجری تا رحلت حضرت غفرانمآب که ذکرش گذشته باتصرام رسانیده بعد رحلت آن حضرت
تا دو ماه در فدویت و جان نثاری حضرت مغفرت منزل بسر برده بتاریخ بست و هشتم ماه محرم الحرام سنه
یکهزار و دوصد و نوزده هجری روز چهارشنبه بعارضه تپ محرقه که هشت روز بود و روحش بجنت خرامید
مدت دیوانی اش بست و پنج سال و مدت حیاتش هفتاد و سه سال بوده از مبنی زنانه احاطه بلده حویلی قدیم که
درین زمان مرشدزاده بلند اقبال میر تفضل علیخان بهادر سیف الملک فرزند حضرت [illegible] و بیگم صاحبه
در همون مکان رونق افزا اند و دیگر قلعچه سرورنگر سعد باغ و مقبره مالی میان متصل [illegible] زاده صاحب

مدنی که خود هم همونجا مدفون است موجود اند امیری بود زنده دل خوش مزاج لطیفه پسند سیر فکر همواره در فکر
جمع کردن فوج مصروف اراده ملک گیری تا دم زندگی داشت بذاته بهادر و در عبادت الهی شب را صبح میکرد
نماز پنجگانه و نماز تهجد گاهی قضا نمینمود قرآن شریف با نماز تهجد میخواند و اوراد و وظائف فرو گذاشت
نمیکرد و در تهنیت تولد آئمه معصومین علیهم السلام نذرها میگرفت و در تعزیت لعزا میگذرانید چنانچه
تا الی الآن همون طور عاشور خانه او که در محرم بجمال تکلف با علمهای طلائی و نقرئی و برنجی وغیره استاد
میمونه جهان پرور بیگم صاحبه بحال و جاری میدارند و بعهده آن امیر سعید در تاریخ دانی و شعر فهمی مهارت
تمام داشت شان و شوکت و صلابت و متانت و وجاهت او را حاجی تمیز سید امارت بر چشم شده
سواری اسپ را در جوانی بجمال رسانیده که همه سرداران پونا نهایت پسند کردند خریدی اسپها گاهی
موقوف نکرده هر چند درین که عمرش از هفتاد سال تجاوز کرده و جسامت بدنش غالب آمده بود سوار اسپ
نمیشد برین هم دو سه بار در سواری حضرت مغفرت منزل بالای اسپ ترکی سوار شده برای نذر شکار لوز
تا سر تالاب کیمن کهت آمد آن حضرت بپاس پیرانه سالگی اش از بالای سر تالاب مذکور بزیر رونق افزا
شده نذرش گرفته باز بالای سر تالاب مذکور بر آمده متوجه تماشا شکار لوز شدند نعمت الله خان
ترین جمع از نامور که در سواری اسپ یکتای عهد بود که در یک یک روز سه هزار روپیه در عیاشی و اشناز
چنداجی یعنی ماه لقا سالها خرج کرده و پیش بند اسپ خویش از دوشاله عمده کاشمیری مال پانصد
روپیه می بست و شفیع خان و محمد راه و هنوشناهباز و غیره شهسواران چابک سوار استاد مجموع حاضر
بوده بوقت سه پهر روز اسپان عربی و عراقی و کاتهیواڑ و دکهنی روبروی خویش میگردانیدند و گاهی ناغه
نمیگردید و پتنگبازی دوازده ماهی جاری بوده برای پتنگبازی جاگیرها بمردمان داده بود و نیز کبوتر
بسیار دوست میداشت و هزارها روپیه خرج کرده از مکان های دور هر جا که بهتر پیدا میشدند می طلبید
و همیشه [illegible] و شوق حقه و تنباکوی خوشبوی خمیره پسند خاطر او بوده بروز پنجشنبه مرغبازی

ولوا بازی وغیره وشطرنج وچوپڑ سیپید وافسانه گویان برمعمولی خود حاضر گشته می‌گفتند همیشه صحبت با علما وفضلا وشعرا وحکما میداشت وصنایع وبدایع علمی خوب میشناخت ومیرسید وهمراه سواریش کردربار حاضر میشدند اکثر امیران سرکار مثل نور الامرا ورفعت الملک وفرزندان دلاور الملک وغیره گرد وپیش پالکی ایشان پیاده میرفتند وسائبان زرّین بنگله سوار پالکی همکنشان می‌آمد وگاهی پالکی ایشان را چهتری نمی‌گستردند چهتری های زرتار کار منبتی وکلابتون بر سرش میگرفتند وسرانجام منبتی پالکی او بخرج سه هزار روپیه فقط پوشش بانس پالکی تیار شد در باریابی حضور اکثر نقل وحکایات بیان کرده مزاج مبارک را تفریح می‌آورد بغیر ملاحظه حضور احدی را خلعت سرفرازی خدمت وخانه خویش نمیداد باحجاج وزوّاران وساکنان اماکن متبرکه سلوک ها مینمود وزر خطیر نذر ونیاز می‌فرستاد ٭

امیر الامرا امیر الملک بهادر

نام اصلی ایشان بدیع الزمان خان مغفر جنگ صاحب از قوم نوایت ونجابت وشرافت وسلسله انبیت وغیره بهادر معنعن تا بحضرت طاؤس یمنی خواجه اویس قرنی بارگاه رسول صلی الله علیه وآله وسلم میرسد چنانچه کرسی نامه علیحده معتبر ودلیل سندی است بجهة طول کلام باجمال پرداخته جدش میر الملک شیر جنگ از عهد حضرت مغفرتمآب نواب آصفجاه ونواب شهید ناصر جنگ بهادر وآصف الدوله امیر الممالک صلابت جنگ بهادر تا ابتدای جلوس حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بمراتب بلند وخدمات ارجمند سرفراز شده بجاگیر عمده سیرحاصل ومنصب های گزیده ممتاز بوده کارهای نمایان بظهور رسانیده در ایام صوبه داری خجسته بنیاد اورنگ آباد ودیعت حیات نمود خلف مرحوم غیور جنگ بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود وارد بلده حیدرآباد گردیده بملازمت حضور درآمده باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار وخطاب سرفراز گشت وصبیه خود را بازدواج سیف الملک ثانی میان خلف اعظم الامرا ارسطوجاه درآورده اتحاد دلی بهم رسانیده روزگار بخوبی وعزت تمام گذرانیده با منوچهر جهان گردید چهار فرزند دلبند ارجمند وشش ... امیر الملک بهادر

که بخانه نسا مانی حضرت غفران مآب سرفراز بوده جهان فانی را در سنه یکهزار و دو صد و دوازده هجری پدرود
نموده دویمی اشجع الملک بهادر ناظم بلده اورنگ آباد او هم در همون ایام بتفاوت چند ماه ودایعت حیات
کرد سیومی که از همه نامور امیر الامرای مذکور است چهارمی امین الملک بهادر که ذکرش خواهد آمد
الغرض منیر الملک بهادر در عهد حضرت غفران مآب بخطاب ملکی و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره
و نشان فتح نوبت و عماری و پالکی جهالردار و خدمت بخشیگیری بادشاهی که بلال کچهری مشهور است و در عهد
و عصر حضرت مغفرت منزل خداوند حق آگاه میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه نور الله مرقده چون میر ابو القاسم
میر عالم بهادر بعد انتقال غلام سید خان بخدمت جلیل القدر دیوانی خاص سرفراز و ممتاز گشت و صبیه
دویمی خود را نیز بازدواج منیر الملک بهادر در آورده بجای خلف خویش در خانه خود داشته شریک
مصلحت کلیات و جزئیات نمود و بعد انتقال میر عالم او خود بخدمت دیوانی و کارپردازی سرکار
دولتمدار سرفراز گردید چنانچه گذشت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و چهار هجری در جلوس میمنت مانوس بندگان عالی متعالی مدظله العالی خداوند نعمت بادشاه ذیجاه ناصر الدوله
آصفجاه خلد الله ملکه و عمره بحالی خدمت جلیل القدر دیوانی و خدمات قدیم سرفراز بوده بخطاب
امیر الامرای مباهی شده سر افتخار بآسمان عز و وقار رسانید امیری بود بکمال امتیاز و شان و شوکت
که در عهد خویش یکتای روزگار بوده هر کس را که نوکر میداشت دیگر برطرف نکرد باورچیخانه اش
همیشه با اطعمه لذیذه گوناگون معمور اکثر باورچی ها بدرماهه دو دو صد روپیه نوکر بودند خوش مزاج
شایسته وزارت جشن دوست سپاه پرور نجابت شناس سادات و حجاج و زواران اماکن مقدسه را که پرده
خاص بیت الله شریف آورده بودند و نیز هر سال می آیند و هم سادات قلعه خیبر و امروهه را در مکان خود
داشته طعامهای لذیذ عمده شبانه روز خورانیده هزارها روپیه داده باوطان ایشان رخصت میفرمود
در بیت الله شریف [illegible] مدینه منوره و نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین و بغداد شریف زادهم الله شرفهم

برای سکان آنجا العلما و خدام و نشو کلان هزار روپیه هر سال میفرستاد و بتاریخ هفتم ماه محرام الحرام
هر سال سواری سبز معه فرزندان واقربا شده بتبرک تمام در عاشور خانه های حسنی علم و نعل صاحب
و علم حضرت بتوی بفرط اعتقاد مسرت و نذرها از نقد و علم های طلا و نقره و دهتی ها ــــ طاس وغیره
بیکنرانید و یک صد و بیست دیگر و بیخیل داده در پارچه سفید بسته آورده در سر هر عاشور خانه های
مذکور از دست خود در صندوق غله نذر داخل نمود و بسیار خیرات هر روزه آتش فی آدم سه فلوس هم قدر
که هر روز جمع شوند میداد و ندچشم مروت خوش گفتاری قدردانی مردم خاندانی بر آن امیر عالیجاه ذی شان
ختم بوده تا حین حیات خود صوبه دار بها و خدمات بزرگ سرکار و خطابها بمردم کم مایه ذلیل
و خوار سرفراز نمودن نداد سخن حق اینست که از رحلت امیر الامرا منیر الملک بهادر امارت از صفحه
روزگار خصوص از اقلیم دکن برخاسته اما بفضل الهی و از الطاف بیغایات خداوند نعمت آنچه خصایل
پسندیده و افعال حمیده خاندانی است همه در ذات سراج الملک بهادر خلف الرشید مرحوم مغفور موجود
اما بقول شاعر شعر تا در نرسد وعده هر کار که هست ✤ سودی ندهد یاری هر کار که هست انشاء الله
تعالی بر وقت مقرری که در بارگاه جناب اقدس ایزدی قرار یافته بلاشبه و شک بظهور خواهد آمد که نظر توجه
خداوندی همواره مبذول حال خود دارد لیکن وقت موعود رسیدن ضرور الغرض امیر الامرای
موصوف بتاریخ هفتم ماه شعبان المعظم سنه یکهزار و دو صد و چهل و هفت هجری در غم و الم جدائی فرزند
جگر بند کلان خود شجاع الدوله محمد علی صاحب که بصفات موصوف بود دفعتاً از عارضه سوء الهضمی در عرصه
سه روز رحلت نموده در دائره میر مومن استرآبادی قطبشاهی در پهلوی پسر مرحوم خویش مدفون گردید
تاریخ رحلت بهادر معز اینست قطعه صاحب منزلت منیر الملک ✤ یافت اندر بهشت چون رحلت ✤
سال تاریخ گفت هاتف غیب ✤ مومن پاک داخل جنت ✤ چهار پسر الخ بودند یکی شجیع الدوله که او
صهین پور بوده از ابتدای تولد و شباب در سایه عاطفت جد مادری خود میر [illegible] الملک خویش

سنه در احوال عمدة الامرای ناصر الدوله غفران منزل سن وفات منیر الملک امیر الامرا درست نموده شد بنابر علیه ایجا بسر تطبیق شمس کرده می آید و هو هذا سن وفات در تاریخ رشید الدین خانی سنه ۱۲۴۸ هجری مرقوم است و همچنان بنای اتفاقات سن ... بثبوت رسیده نقشا ...

زیب النساء بیگم زوجه میر صاحب مذکور اوقات بسر برده بعد رحلت پدر ذی‌قدر خود جهان را درگذرانیدند دو بهی شجاع الدوله مرحوم که ذکرش گذشت سیوم هی سراج الملک بهادر که ذکر خیرش خواهد آمد چهارمی اکرام الدوله بهادر نیز احوال خیر مآل ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی اَلْبَقَاءُ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْغَفَّارِ از محی ثبات ممدوح مذکور دیوانخانه عالیشان سه چینی خانه و آئینه خانه و باغهای دیگر بیرون بلده و نیز عمارات امیرانه از بزرگان بهادر معز در بلده خجسته بنیاد اورنگ آباد که همه بنظر این احقر در آمده اند سعهد اعمارت دیوانخانه مذکور که بچینه میر الملک بهادر مشهور است در تمام شهر نظیر خود ندارد بعد عمارات حضور پرنور همین عمارت دیوانخانه مذکور زبان زد خاص و عام است و بس ✢ ✢ ✢ ✢

امین الملک بهادر

برادر خورد امیر الامرا سطور عفرت آثار صاحب است بعد رحلت پدر بزرگوار خود غیور جنگ بهادر که در سنه یکهزار و دوصد و پنج هجری بمقام قلعه پانگل بوقت رونق افزای حضرت غفران مآب بوقوع آمده از پیشگاه حضور پرنور بتعلقداری فیلخانه سرکار دولتمدار معه محالات سیر حاصل اخراجات فیلخانه مذکور سرفراز و ممتاز گشته کارخانه مذکور را آن تیاری اسباب و هوشیار و خبرداری انتظام داد که مزیدی بر آن متصور نیست تا حین حیات خود در حزم و احتیاط و آبادی و افزایش تعلقات خود را مصروف میداشت و نیز کارخانه خانگی خود هم بآن راستی و درستی بسر برد که احدی گاهی لب بشکوه طلب تنخواه و نان و پارچه نکشاد همه ملازمانش مرفه الحال دست بدعای سلامتی اش بودند و مواجب خود ماه بماه بلا حرکت میبافتند و فیل شناسی و سواری فیل ید طولا داشت و همواره باریاب حضور پرنور حضرت غفران مآب و در عهد حضرت مغفرت منزل به بجالی خدمت صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و خطاب ملکی و جاگیر عمده سیر حاصل سرفراز بود تقاباهی عرض چند اجی طوالف را سه هزار روپیه ماهوار داده تا حین [illegible] خویش نوکر داشت امیری بود صاحب اخلاق و مروت کشاده دست عمده خیال

بجمیع صفات امیرانه موصوف دو خلف لایق بزرگ و یک پسر صغیر در وقت خویش داشت بزرگتر ازینها
موسوم بخانصاحب ربری پدر خود قضا نموده بهادر مذکور در غم و الم حواسش حرکات جنون پیدا
کرده در همون حال در سنه یکهزار و دوصد و چهل و سه هجری عازم ملک بقا گشت پسر دومی بنام
درگاهی صاحب المخاطب بدرگاه قلیخان بهادر بعد رحلت پدر در حالت بیماری صعب ضعف اعضا اراده
حج و زیارت نموده زندگانی تمام خود قریب بست لک روپیه از نقد و جواهر همراه خویش برداشته عازم
حسنات باتفاق سید عاقل خان بهادر که باهم اتحاد بسیار بود گردید و توبه نصوحه نموده متوجه عبادت
معبود حقیقی گشته چون بمقام برگانون که متصل پونا یعنی منزلی پونا است رسید طاقت اعضا
بالکل نمانده در همون مقام در سنه یکهزار و دوصد و چهل و شش هجری بدار البقا خرامید و در همون
جا مدفون گشت اثاث البیت و نقد و جواهر بر طبق وصیت او در علاقه صاحبان انگریز بمبئی امانت
است بعد رسیدن پسر صغیر امین الملک مرحوم موسوم به امین الدوله بسن رشد صاحبان انگریز مذکور به او
خواهند رسانید

اکرام الملک بهادر

نام اصلی اش صفدر صاحب خلف چهارمی امیر الامرا آسنیر الملک بهادر است در عهد حضرت مغفرت منزل
مشغول پرداخت پدر بزرگوار خود بوده گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز حاضر دربار جهان مدار
میگردید و در عیدین بندگان عالی مدظله العالی تا بودن پدر ذی قدر خویش مورد الطاف شاهانه
گشته بخدمت خانسامانی سرکار دولتمدار اشرف و مباهی شده شبانه روز در اطاعت امر خداوند نعمت
دقیقه فرو گذاشت نمیفرماید چون خساره بابد داد سپاه و قرض خواهان از انتقال مرحوم مذکور امیر الامرای
مسطور عاید حالش گردید اعلیحضرت حضور پرنور نظر بر فدویت و جان نثاری و قدامت قدیمانه بزرگانه
بهادر معز از خزانه عامره سرکار دولتمدار لکهو کها روپیه مرة بعد اولی و کرة بعد اخری مرحمت فرموده

جاگیر بدستور بحال و برقرار دارند اینقدر عنایت کبری بموهبت عظمی در سلف هم شاید بحال کسے قدری ظهور
نه آمده باشد معهذا امیریست ذی اخلاق مروت شعار کشاده چشم ذی همت دست تبادل بدرجه دراز دارد
که احدی را بدون حصول چیزی بجیبی خالی نمیفرستد شیرین گفتار انداز طبیعت خود را بر انداز طبیعت
بزرگان خویش داشته بجمیع صفات موصوف و و شکر پرورش خداوند نعمت مشکور است چون مراتب
پرورش بحال امیر الامرا حضور پر نور را همواره منظور نظر عالی بود بعد جلوس باب دستور به پرورش بخاندان
فدویت نشان آنچنان نظر الطاف شاهانه بحال و برقرار است که بتحریر و تقریر نمی آید صاحب منصب
مناسب و خطاب و نوبت و جاگیر عمده بجمیع مراتب سرداری و امارت سرفراز و ممتاز است +

اعتصام الملک بهادر

خلف اعتصام الملک بزرگ منشی میر حیدر خان بهادر منشی حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه
ثانی نور الله مرقده نام اصلی اش میر عباس علیخان بهادر است اما میر حیدر خان بهادر منشی مذکور از بلده
خجسته بنیاد اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد که قلعه داری قلعه مذکور از وقت بادشاهان تیموریه
در خاندان بهادر معزی بود وارد بلده حیدرآباد شده بموافقت شیر جنگ بهادر و رکن الدوله بهادر مدار المهام
سرکار که از وقت بزرگان طرفین اتحاد داشتند باریاب حضور پر نور گشتند بمساعدت طالع بلند و نصیبه
ارجمند بخدمت منشی گیری حضور پر نور که پاکیزه روزگار گفته اند سرفراز و سربلند گردیده بمرتبه مصاحبت و
تقرب رسید که رشک امیران دربار شده و بلکه همراز حضور پر نور بوده صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم
و نقاره و پالکی جهالردار و بجاگیر عمده و بیرحاصل نیز سرفراز گشت و تا رحلت خود بمور کار و بار خدمت خویش
بود و بعد از ان در عهد حضرت مغفرت منزل چون عالم پیرانه سالی بدرجه بود که قریب هشتاد سال رسیده خدمت
دار الانشائی را بفرزند کلان خویش رشید الدوله بهادر از پیشگاه آنحضرت سرفراز کنانیده خود در عالم
انزوا در عبادت معبود حقیقی در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری عازم خلد برین گردید امیری بود

که در دربار جهاندار زمان او هیچکس چه در خوش‌وضعی و چه در اصابت رای و متانت خرد که همواره شریک مصلحت
کلیات و جزئیات حضور پرنور بود و چه در علم و فضل و کمال که در انشا آرائی بی‌مثل و بی‌مانند خود بوده
به نظر نه آمد اقربا پرور و خدا پرست اوقات معمور فرد فرید منتخب روزگار که اگر زمانه صد سال دیگر چرخ زند
همچو امیر بصفات مذکوره بنظر آید بلکه نه آید اما امیر عباس علیخان بهادر خلف سیوم میر بهادر موصوف نبیره
میر حیدر خان بهادر مرحوم چون از بدو شعور و ابتدای حال آثار سعادت و حوصله بلند از ناصیه حالش
هویدا بود در عالم صغر سن هم ناپسندیده را هرگز نمی‌پسندید و همیشه خود با ادب می‌نشست و از بی‌ادبی
نفرت تمام داشت در عهد حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری منظور نظر خاقانی
و مشمول عواطف سلطانی گشته بداروغگی دیوانخانه عرض بکر بتجویز آنحضرت سرفراز و ممتاز گردیده بمدارج
اعلی رسید و همیشه معتمد کلی بود و در همه باب در امورات سرکار علی الخصوص در نادرستی معامله مرشدزاده‌های
بلند اقبال صمصام الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر چه در وقت تغیری و روانگی ثابت جنگ رسل صاحب
وکیل انگریزی در باره طلب مرشدزاده‌های مذکور از قلعه بلده براجه چندو لعل مهاراجه بهادر و چه در انتظام
مزاج آوری حضور پرنور که هرگز اقبال نپذیر بودند آنچه بهادر معز مساعی جمیله بکار آورد اظهر من الشمس است
و علی هذا القیاس در نادرستی مزاج خاص آنحضرت درباره تشخیص مرض و دوا و تجویز غذا بر طبق ایمای حکما و نیز
در احتیاط اشیاء مضره چه اندرون محل و بیرون از آن بمعتمد سلطانی فدویت‌ها و جان‌فشانی‌ها و نمک‌حلالی
بظهور آمده که تا حال مانند آفتاب روشن‌تر است تا رحلت آنجناب بخدمت متعلقه خود مامور بوده بجواهر گران‌بها
و دوشاله بیش قیمت یکهزار روپیه با کار کلابتون کشمیری پارچه مبارک خاص سرفراز و مشرف و مباهی گشت و درین
عهد میمنت مهد بندگانعالی خداوند نعمت عالم پناه خورشید کلاه حق آگاه ناصر الدوله بهادر آصف جاه
ادام الله اقباله و عمره به بحالی خدمت عرض بکر باضافه منصب و خطاب جنگی ممتاز جنگ و دولائی اعتصام الدوله
و اعتصام الملک با نوبت و رساله سواران و علم و نقاره و نشان و عماری و پالکی جهالردار [illegible] جواهر اعلی

و جاگیر عمده محاصل بسیار مقرری مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروانه گردید و سر عزت و وقار با آسمان
اعتبار رسانیده در سایهٔ عاطفت خداوندی معمور کار و بار محولهٔ خویش است این بیت حسب شان و شوکت
و وجاهت که درین زمان هیچ امیر بصلابت و شوکت او نمیرسد با اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده و مراتب
اعلی از خداوند نعمت برگزیده هر کس که باو رجوع کرد دیگر محتاج خانه دیگری نشد اقربا پرور و رحم شعار همواره
از خیرات یومیه سادات و حجاج و زوار و نجبا و ارباب استحقاق و پیرزالان بیطاقت را که بدست خود و دست
بدست بی اعتماد و نقد غیر میدهد مسرور و بدعای ازدیاد عمر و دولت حضور پرنور معمور و در عبادت الهی
از چهار گهری شب مانده مصروف تهجد گذاری گاهی بی وضو نمیباشند چشم از خوری حال خلایق مغموم
و از رنج احوال مردم متفکر در فکر رسانیدن راحت و از درستی امورات دوستان خوشدل کینه و حسد و
بغض و چشمک زنی و اشاره و بشاره فتوری و مفسدی استغفر الله در مزاج خیر امتزاجش بلکه در محفل ادبیانه
اش هرگز هرگز نیست محض ناپسند است تا به شکوه و غیبت چینی بعضی مر بعضی چه رسد از نماز صبح تا ارادهٔ دربار
سوای ذکر و بیان آیات کلام مجید و احادیث و ذکر پادشاهان عالی تبار خصوصاً همواره ذکر علو مراتبات
و درجات خاندان عالیشان آصفیه طیب اللسان و در بیان الطاف عنایات حضور پرنور در بارهٔ خود
عذب البیان است از عطر مالی بسیار شوق نه بذات خود بلکه علی رؤس الاشهاد در خوشنویسی و انشا
پردازی یکتای عصر خصوص در تحریر کلام مجید ثانی شاه مسکین مغفور توان گفت چنانچه بسیار مردم را السعادات
حسنات تحریر قرآن شریف خوشنویس گردانید عاصی محرر اوراق نیز از ادنی تلامذه‌ها در موصوف
است که هیچ منت نکرده معهذا در علم تیراندازی و صنایع و بدایع آن فرد فرید روزگار هر روز توده مشق
تیراندازی در خانه خود تیار کنانیده بلاناغه با تمامی تیراندازان عصر مشغول حسنات است صبح و شام
طعام لذیذ با برادران و اقربا و رفقا و سادات و حاجیان و زواران و اکثر محتاجان را که کسی نزد خود
باشند یا رونه هر کس که از عماد و وارد مجلس باشد میخورد هیچکس خالی نمیرود اگر برود بطلب او آمدن خود

فرستادہ تا بہ آمدنش دست بلطفہ دراز نمیکند شوق اسپان عربی و عراقی و کاٹھیواڑی و دکھنی و فیلان تیز رفتار بسیار و سر انجام تنبو و اسباب زیور و زیب سادات و حجاج و زوار ان اماکن مقدسہ را درسال تمام ہزارہا روپیہ دادہ روانہ میفرمایند و در بیت اللہ شریف سبیل آب دوازدہ ماہی مقرر نمودہ اخراجات آنرا اشتہاری کردہ بارسال می آرد کہ مردم ہفت اقلیم دعای خیر مید ہند و این ہمہ امور حسنات را محض در اعتقاد خویش برای ازدیاد عمر و دولت خداوند نعمت خود حضور پرنور دام اقبالہ بجال و برقرار دارد نہ برای حصول حسنات ذات خویش از جملہ آن مرمت مسجد جامع بلدہ حیدر آباد است کہ بعد امتداد مدت از سر نو تعمیر شکست و ریخت پرداختہ کٹہرہ چوبی برای احتیاط در ہمہ طاق و رواق مسجد مذکور نصب کنانید کہ حالا موجود است و صحن مسجد از آہک ریزی چنان ہموار گردانید کہ نماز یان را ہیچ جہہ اذیت نیست و از محدثات آن منبع خوبیہا عمارات بلند با فرش و مساند منعدد و دو باغ دلکشا و چاہ عمیق بر سر راستہ کوہ مبارک کہ خلقت خدا آب شیرین و اہل عرس و مسافران روز و شب میخورند و محظوظ میشوند و باغ دیگر در قلعچہ سرور نگر با زیب و زینت مکان و اشجار دلچسپ الغرض زبان و قلم در توصیف آن منبع کرم طاقت تحریر و تقریر ندارد شمہ از آن باظہار آورد از جملہ انشا پردازی آن مجمع کمالات فقرات چند کہ یاد داشت بتحریر در آورد کہ یادگار است

رقعہ در رسید ارسال تسبیح

و سبحان اللہ زہی معبود حقیقی کہ عبادتش نتیجہ ظہور کائنات و طاعتش مطیعان را سبب نجات پس ورد تہلیلش و تسبیح ہمہ ذی عقول را از جملہ واجبات چون سہو و نسیان کہ لازمہ ماہیت انسانیت اکثر اوقات از آن غفلت رو میداد لہذا جناب مقدس نبوی علیہ و آلہ و اصحابہ صلوۃ و السلام کہ طبیب بیماران معصیت کار است سبحہ را بذکر یاد الٰہی و ثنا زبانہ نفس سرکش ساخت پس من سرگردان تیہ ضلالت در تلاش آن بود کہ تسبیح مسلسل مانند آیہ رحمت از آسمان مکرمت شرف نزول بخشید حقا کہ این تسبیح اگر بدست سبحان فلک رسیدی بر ہر سبحہ آن کواکب را نثار کردی و از مشاہدہ آبداریش گوہر اکتفا بحجاب نکردہ در [illegible] الملاحسان

ته‌نشین گشت و حباب سپهر با وجودیکه از ابتدای آفرینش در رکوع است از رشک غلطانی این سبحه از شبنم
اشک حسرت ریخته الله تبارک و تعالی بمقتضای اَلدَّالُّ عَلَی الْخَیْرِ کَفَاعِلِهٖ ثواب تهلیل و تسبیح
بزرگاران معاون خیر روزی کناد تا زاهد نیلی پوش فلک به سبحهٔ انجم در ورد تقدیس و تهلیل است
رشتهٔ عمر تا بقای لیل و نهار در تزاید باد

رقعهٔ دیگر در ارسال دستار

از روزیکه خامهٔ بدایع نگار صنع لم یزلی رقم هستی کائنات از گنجینهٔ عدم بر صفحهٔ شهود نگاشت بمقتضای
حکمت بالغه هر شئ را بقدر قابلیت استعداد بزینتی که مافوق آن متصور نباشد بمدلول آیهٔ وافی هدایهٔ
مَا تَرٰی فِیْ خَلْقِ الرَّحْمٰنِ مِنْ تَفٰوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرٰی مِنْ فُطُوْرٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ کَرَّتَیْنِ یَنْقَلِبْ
اِلَیْکَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَّهُوَ حَسِیْرٌ بقسمی مزین گردانید که عقول عقلای زمان کرسی شناسان عالم ملکوت
اند از احصای کنه آن بعجز معترف بل بقصور مقر اند از آن جمله صفحهٔ سپهر را بزینت کواکب و شاخ اشجار را
بزینت اثمار و نیز مردان را برونق دستار آرایش تازه و پیرایش بی اندازه عطا فرموده پس بهتر از
دستار مردان را زینتی نیست خصوص وقتیکه از دوستی بطریق تحفه برسد بیجا توجه از دل اخلاص منزل برآید
دستار مرسله وصول بهجت شمول نموده سر و دست اخلاص را وقف تسلیم و نیاز ساخت حبذا دستار که هر تارش
بدلفریبی مرغ دل گرفتار دام صیاد برده بلکه چون تار شعاعی آفتاب تسخیر عالمی نموده شاید از سویدای
دل و کافور شمع سفیدی تار و پودش را منسوج نموده اند که از نظارهٔ آن ظلمت چشم بینندگان روشن
درخشید است تارش برای دفع عین الکمال بمثابه جوشن اگر صفائی آنرا خورشید میدید مگر سر زنش میگرداند
واگر کتان از ملاحظه‌اش بهره‌مند شد چادر خود بر ماه میدرید کلاه خسروی را اگر باین دستار بدل
نماید روا و هیچیک قرص ماه را در پله‌اش سنجیدن سزا است خلاف جمهور اگر آرایش دست خواهم میتواند شد
که سر را [illegible] افت و دست را از سنجیدنش گرامی حاصل شده الله تبارک و تعالی تا زمانیکه

سر در گرد دستار است آن سرکردهٔ ارباب دانش و سرکردهٔ ارباب بینش را بسرفرازی جاوید مسرت بخش دارد

رقعۂ دیگر بحکیم شفائی خان معتمد الملوک قلمی یافت

از آنجا که حکیم علی الاطلاق جلت آلاؤه و عمت نعماؤه که ترکیب بخش مزاج انفس و آفاق است وجود عالم را
بمضمون ہدایت مشحون وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ از سویدای عدم بعرصهٔ شهود آورده
بمصداق وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَٰكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ مترنم گردانید و بنی نوع انسان را
ودیعت فیض لم یزلی نموده و بحلیهٔ خَلَقَ الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ جلوه گر ساخت درین صورت عبادت خالق
ما تشاء بر ہر فردی از افراد انسانی واجب و لازم و ترک آن موجب خسران نوع آدم است و حصول
آن سعادت که تکمیل نفس انسانی عبارت از آنست موقوف بر اعتدال مزاج عنصری است ہرگاه حضرت واہب العطایا
با فردی از آن افراد برگزیده بخلعت مَنْ أُوتِيَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا بر نواخته مصدر فیض عام و مظهر حسنات تام
گردانید پس ہمه ذی عقول را باید که وجود او را از جملهٔ مغتنمات پندارند شکر آن بر خود لازم دانند و آن
موہبت عظمی درین عصر بزمان ذات فائض البرکات آن جالینوس الزمانیست که آئینهٔ دل صفا منزل
جامع حکمت علمی و نظری است بلکه نظری در پیش نظرش حاضر است پس بنا بر سایر مستفیضان شکر این موہبت عظمی
عموماً لازم گشته بر ذات آنمصدر حسنات خصوصاً واجب و متحتم است و متوجه اصلاح احوال مردم شدن
در حقیقت ادای شکر نعمت الهی کردن است خصوص توجه بر احوال دوستان یکرنگ موجب حسنات و باعث
برکات لا تعد و لا تحصی است آمل زمانه از دست کشاکش معده در آزار و محض بتنگی آن گرفتار
اگرچه تقویت این بیت الداء ہر قدر که شود موجب زیادتی صحت است لیکن توسن نفس ما پابگلان
علایق دنیا را اگر از ضعف استرخای عنان نشود متحمل بار گران عبادت نمیتواند شد بنا بر آن تقویت
او واجب بنظر آمد اگر از توسن داری عنایت و گلقند اخلاق بمعالجه پردازند بمصداق اعملوا و لو

بالبرِ وَالتقویٰ خالی از حسنات وعاری از برکات نخواہد بود تا زمانیکہ فلاطون این خم و ربادہ پیمای ایام
ولیالیست پیمانۂ نشاط البرز بادہ مسرت وانبساط باد

رقعہ در صلۂ انشا آراے

از آنجا کہ منشی تقدیر ایجاد کائنات را وابستۂ لوح و قلم گردانید و بر افراد لیل و نہار بمداد قدرت رقم تقدیرات
مثبت ساختہ و بدون پای چوبین قلم اسرار درونی دور افتادگان طریق محبت حجاب خفا از رو بر نیندازد
و سر رشتۂ زلف مستورۂ مطالب بدست دلدادگان سلسلۂ مودت در نمی آید پس ہمہ ذوی عقول را از تحصیل
آن گزیری نیست بنا برآن علیہ دل نیاز منزل چون بسر خامہ در وادی تلاش نوا سنج تمنای حصول مقصود بود
شعبہ دلہا ہمہ در نشیمن راز مہ بریکدیگر انداز پرتو انداز مہ قلمہای مرسلہ مانند شاخہای مشکبیچہ یک قلم صفحہ
خاطر را منقوش نقش مودت نشان بوستان گردانید و بعضی ازان بی شائبۂ تکلف مانند نگاہ عشاق در تحیر
قلم و معانی افواج مطالب زیر حکم خود آوردہ از نہایت راستی و وفاق با وجود دو زبان از یک جہتی
گاہی کار دورنگی ازان ظاہر نمیگردد از اعتماد و ثوق چہ تقریر نمایم کہ ہزاران مطالب مجہول او دیگر در تحیر
خموشی لب و انیکہ در نہایت عجز با وجود یکہ رقوم نقش کحل الجواہر دیدہ بیناست داغ سیاہی ناصیہ
کشیدہ سر از سجود اطاعت بر نمیدارد نٓ وَالْقَلَمِ از نشان او آیتی و جَفَّ الْقَلَمُ از کتاب کمالش
حکایتی است تا افراد سیاہ و سفید لیل و نہار بنقوط کواکب زینت بخش صفحۂ سپہر ہست عنان گیتی نیز
خرام قلم از محجرہ دوات بمراد اہل زمانہ بدست آن شہسوار میدان مردی و مروت باد بالنون والصاد

رقعہ در ارسال کمان

کمانیکہ در دلربای مانند ابروی خوبان جلوہ نما بلکہ چون ہلال نو ضیا بخش دیدۂ پیر و جوان از کمان
خانۂ عنایت باین گوشہ نشین کاشانۂ محبت رسید از ملاحظہ رنگ نسبتش من حلقہ بگوش بودن را
حلقہ وار سرگرم [illegible] صنع صانع حقیقی ساخت بی شائبۂ تکلف بنیزہ گان دلبران کہ در تاراج خانۂ دل عشاق

تا فاق وفاق نشسته از شست همین کمانست ونقاش ازل قوس قزح را نظیر رنگ همین کمان
رنگ آمیزی نموده اگر تار رنگه صرف چله این نماید روا و رگ ولی دلدادگان نوده بلا را در پی این بکار
بندد سزاست قبضه اش مرکز دائرهٔ ظفر و پشتش شهباز فتح را شهپر چله اش لنگر سفینهٔ دریای وغا
وفاقش مانند قطب فلک الطرایق فیروزی رهنما ناوکش چشم زره را مژگان وخدنگش صرف قضا را ترجمان
اگر اسفندیار را هدف تیر این نماید لب سوفار زبان پیکان را چون لب معشوق بوسه دهد و تیر پیشه وغا
از سهم آن خون نابهٔ جگر نوشد غرض از روزیکه قوس قزح زینت بخش حمایل سوار نیلی خنگ فلک است
چنین کمان از استاد ازل یاد ندارد تا تیر شهاب ثاقب از قبضهٔ کماندار قدرت در کشاد است اعادی
بی سر بکیش لقبر بان بلکه چون تیرهای ترکش زیر دست فرمان باد ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

رقعه دیگر

از آنجا که سحاب نیسان از همت بلند به تشنه لبان صدف از آبیاری خود دریغ نکرده و آفتاب عالمتاب
از پرورش سنگ خارا را با وجود علو مدارج صرفه ننموده قادر علی الاطلاق وخالق بی نیاز قطره را
بگوهر و جرم سنگ را بلعل مبدل ساخته تا بزبان روشن بیانی ضیا بخش تام مربی در عالم باشد نظر بر این اگر
از ابر نیسان بکرمت آن بحر مواج باین تشنه لب قطره داران آفتاب آسمان مرحمت باین سنگ خارا
جوهری نصیب گردد و در نظر اهل بینش که دقیقه شناسان رصد آفرینش اند ابر وار منبع سحاب درفشانی
از چشمه آفتاب است خصوص درین اوقات که ابر گوهربار با وجود سخای ذاتی بجای گوهر از اشک حسرت
هم مضایقه کرده اگر آب سحاب آسمان همدردی و مروت و آب آفتاب فلک همت و سخاوت نیز بوضع زمانه
پرواز ند صدف دست امیدواری برنگ سفال و شیشهٔ دل عقیدت سگالی از سنگ حوادث پامال

خواهد شد

افتدار جنگ بهادر

نام اصلی اش غلام حیدر خان بهادر است از قوم نوایت بزرگانش همواره بمراتب بلند و مناصب ارجمند رسیده کارهای نمایان بظهور آورده اند و متعلقات لکهارو پیه معمور کار و بار گشته نام نیک بر صفحهٔ روزگار گذاشته اند و او در عهد حضرت غفران مآب بخطاب خانی و منصب مناسب سرفراز گردیده از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بتعین خدمت گذاری مرشد زاده آفاق ناصر الدوله بهادر گردیده تا جلوس میمنت مانوس آنحضرت شبانه روز حاضر جناب بوده بخدمت داروغگی فیلخانه و فراشخانه وغیره خدمات دیگر معمور گشته مورد الطاف ماند چون سریر دولت خداداد بمیزوال از جلوس آنحضرت رونق تازه یافت از پیشگاه خلافت بسرفرازی خطاب بهادری و جنگی و اضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تعلقجات لکهارو پیه سعه دیهات جاگیرات محلات و مقطعجات هزارها روپیه مبلغ خطیر و رساله جوانان بار قدیم علاقه رعد جنگ بهادر خانزاد سرکار ممتاز و مباهی گشته مبذول بذل عنایت خاقانی است امیر لیست کشیده مزاج کم گو پر فکر است کردار راستی پیشه هر کس که زبان داد دیگر بانند و رود قیامت تغیر پذیر نیست اخلاق حمیده و اشفاق پسندیده اش عالمی را در گرفته و ابستهٔ همت عالیش گردانید کشاده دست شگفته جبین خندان رو خوش ظاهر و نیک باطن رحم دوست با ارازل متنفر و با نجبا معشر بلند حوصله سیر فکر مآل اندیش رموز دان خفی و جلی مرتبه حوصله اش بآن مرتبه رسیده که همواره شریک نعمت کلیات و جزئیات خداوند نعمت است هر خدمت جلیل القدر که از پیشگاه خاقانی سرفراز شود بآن حوصله سرانجام دهد که مزیدی بر آن متصور نباشد عقل سلیم و رای مستقیم او منشا کارهای عمدهٔ دیگر است که در فهم خردمندان روزگار مرتسم خاطرهاست اَلْعَاقِلُ یَکْفِیهِ الْاِشَارَة پس چرا که بفضله جمیع کمالات صوری و معنوی که لازمهٔ بزرگ منشان عالی فطرت است همه در ذات آن منبع کمالات موجود اما بقول

شاعر غنچه بر وفق خویش گل گردد + گو کند سعی باغبان بسیار + همواره بعلاقه های خود خبر دار و بار یاب و معتمد کل سلطانیست

اشرف الدوله بهادر

نبیرهٔ اشرف الدوله بهادر مرحوم که قلم را طاقت تحریر ستوده خصال آن منبع اخلاق و کرم بالکل نیست فرشتهٔ
قدسی نژاد در قالب انسان در آمده بود و او خلف ارشد داور الملک بهادر ولد شرف الامرا بهادر
برادر رکن الدوله بهادر مدار المهام سرکار حضرت غفران مآب بوده که زبان در توصیف این خاندان سعادت
نشان بعجز معترف اما اشرف الدوله حال ولد میر موسی خان مرحوم است پسر اشرف الدوله مرحوم مذکور که
او در عین عالم شباب جهان فانی را پدرود نمود که خلقشی را افسوس است مگر مشار الیه بعد رحلت پدر خود
از پرتو افضال خداوندی بجاگیر حاصل قدیم و خطاب و منصب موروثی و کارخانجات قدیمانه سرفراز شده
بامور کار دربار معمول بسبب است که در عالم ابتدای شباب اخلاق بزرگانه دارد و رفیق پرور و بامروت و
ادیب و هم صحبت و با الفاظ نا مطبوع کشاده همت خوش وضع خندان رو بجمیع صفات امارت قدیمانه
خویش موصوف

اسد نواز جنگ بهادر کوکه

برادر خرد جعفر یار جنگ بهادر کوکه نام اصلی اش میر حسن علیخان است نسبش از سادات خراسان که میر مهدی
رضوی والد ایشان مشهدی بود مفصل در ذکر احوال جعفر یار جنگ بهادر کیفیت ایشان هم بارقام خواهد
آمد اما میر حسن علیخان مذکور در عهد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاه سکندر جاه بهادر که نسبت
کوکلتاشی با آنحضرت داشت در عالم مرشدزادگی همواره بجناب حاضر بوده بعد سریر آرای آنحضرت
بدرماهه دو صد روپیه ذات و پنجاه و دو سواران صرف خاص و دو صد جوانان بارپلٹن و یک صد
جوان بارگیر اشراف سرفراز گردیده همیشه باریاب حضور پرنور بوده و سوای این از دیوانی سواران
و بارگیران و جوانان بارپلٹن قریب سه صد نفر معه جاگیر هزارها روپیه معاش دیگر سید داشت ضریح مبارک
جناب سید الشهدا علیه السلام از نقره ده هزار روپیه تیار کنانیده در عشرهٔ محرم الحرام بار وشنی ها ی

بسیار در عاشورخانه بنا کرده خویش استاد میکرد در ده شب البته از بیست پله روغن سیاه کم خرج روشنی
نمیگردید چون شب نهم سواری مبارک ضریح مذکور بری آورد بردارندگان پنجه‌ها و پنجشاخه‌های
روشنی از عاشورخانه ایشان که متصل دروازه پل است تا اطراف گرداگرد چارمنار و چوک بازار کساره
وغیره سراسر راسته پهلو به پهلو پنجه‌ها در دست گرفته بجای خودها تا برگردیدن ضریح مذکور و رسیدن
لب عاشورخانه خود می‌استادند و سواری ضریح از اندرون روشنی مع هزارها خلق الله تعزیه کنان
میرفت و پیش پیش ضریح مبارک بهادر مذکور بلباس سبز جامه و دستار و دوشاله سیاه ماتمی پا پیاده
کمر بسته حقه پیچوان بتکلف تمام بدست خود گرفته سینه زنان با هزاران مردم چنان میرفت که وجاهت
سیادت از چهره منوره او که سرخ و سفید رنگ بود در لباس سبز مانند آفتاب در مزرعه سبز فلک میدرخشید
و دو نقارخانه عالیشان بزرگ که با آلایش نقارچیان و شهنه نوازان خوش سند امع اسباب نوبت
و دیگر روشنی شمع بتیها و کنولها مع نقاره کلان دمامه که بر سموت نقارخانه روان داشتند میتوان گفت
و قریب چهار صد چوبیان هر دو نقارخانه را دوش بدوش برداشته پیش پیش ضریح مبارک در جلو
میبردند از ملاحظه اش حالتی میگذشت که از بیان آن دل شنونده مضطر میگردید و تسلی نمییافت بغیر
دیدن آن قریب یک لاک دوازده هزار فتیله معمولی روشنی در آن شب بخرج می‌آمد هر گاه ضریح مبارک
بر می‌آمد از اعلی تا ادنی از امیر تا فقیر زن و مرد بلکه طفل شیرخواره صغیر تا شیخ کبیر از حامله وغیر حامله تا پیر زال
صد ساله برای دیدن ضریح افتان و خیزان می‌آمدی و میدیدی از وقت احداث بلده حیدرآباد
تا الی الآن هیچ عصر باین صورت تکلفها مجلس تعزیه برداری نکرده و نخواهد کرد مع‌هذا هر روز دیگ مرثیه
خوانی مرثیه خوانان تمامی بلده را طعام لذیذ حلیم و قورمه بخورانید و شیرنی وغیره لوازمه معمولی دیگ مع قهوه
با کتوریهای نقره بوزن شش شش روپیه که بجای حباب در عاشورخانه نصب میکرد هر روز دیگ همراه
جماعت یکطرفی میداد الغرض هزارها روپیه بخرج عشره محرم و تیاری عاشورخانه و تعزیه‌داری امام علیه السلام

صرف میکرد که در تمام اقلیم مشهور تر است و مخفی نیز آنقدر خیرات به پیرزالان میداد که بروز رحلت
او از هر محله هجوم بیوایان شده گریه کنان سینه زنان همراه تابوتش میرفتند گویند قریب پانصد روپیه
ماهوار در خیرات ظاهر و پنهان و خرچ نیازات و عرس وغیره بود و بیوه ها را آنچنان مخفی میداد که احدی
را خبر نمیشد بروز رحلت از اظهار بیوایان معلوم شد حاجتمندان کارپرداز هیت رام منصدی میگفت
که خبر این خیرات ما را هرگز نیست کی میداد نادر سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری بروز عید الفطر
رهرو راه فنا گردید امیری بود سپاه پرور وجیهه با صلابت سخی عیش دوست راگ پسند بجمیع خوبیها موصوف
روزی در دربار جهان مدار که حضرت مغفرت منزل بالای بنگله دیوانخانه دولتخانه قدیم بر آمد فرموده بودند
داخل دربار شده حاضر اسد نواز جنگ بهادر عرض کرد که سید احمد مرشد خانزاد که از لاهور وارد بلده حیدرآباد شده
اند از تصرف و توجه باطنی خویش شراب را شیر میکنند خود بدولت و اقبال فرمودند که این از جمله قلب ماهیت
است که مینمایند پس بلطف خاصی مؤلف اوراق ملاحظه کرده ارشاد فرمودند که این حکیم ما نیز قلب ماهیت
میکنند یعنی شراب را فورا سرکه میسازند پس تصرف و توجه هر دو واحد است ایشان هم اگر کسے را امر بخود
کنند میتوانند شد که ولایت وارند الحاصل اسد نواز جنگ شخصے بود ساده مزاج که تا حیات خود خاطر شکنی
احدی ننمود و در مزاج حضور پرنور ربط تمام داشت و مورد الطاف بکلمات شفقت و سرفراز گشت صاحب منصب
و جاگیر ده هزار روپیه که موضع مدور پرگنه نرساپور و دیگر دیهات کوندا پور وغیره از انجمله اند عقب قلعه محمدنگر
گولکنده مقطعه خارج جمیع خریده پیته معتبر با فصیل و دروازه های نشین و چاوڑی و عمارت دیگر باحداث
در آورده آباد نموده باسد نگر موسوم ساخت تا حال بازار در هفته میشود و نیز عاشورخانه و مسجد و باغ متصل
دروازه پل از محدثات اوست که میر جوهر علیخان بهادر اسد نواز جنگ حال خلف مرحوم مقیم و او خود مدفون
است و بس

اسد نواز جنگ بهادر حال

خلف مرحوم مذکور نام اصلی اش میر حسن علیخان بہادر است بعد رحلت پدر خود در عہد حضرت مغفرت منزل بجمیع کارخانجات سرفراز و ممتاز گردیده بر طبق معمول مرحوم عمل کرده ضبح مبارک استناد نموده بود و سال موافق معمول سواری هم بر آورد و بعد رحلت حضرت مغفرت منزل بقدر استطاعت خود روشنی هم میکند و همه امور بحال دارد اما سواری موقوف است درین عهد از پیشگاه حضور بخطاب و منصب پدری سرفراز و به بحالی جاگیر مورد الطاف و همواره حاضر دربار جهاندار صاحب اخلاق کشاده فراخ حوصله بصفات بزرگانه خود موصوف و مشهور روزگار است

امیر الدولہ بہادر

خلف امیر الدوله شهامت جنگ مرحوم ولد شهامت جنگ محمد طاهر خان بهادر که حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی که ذکر خیرش مشهور آفاق است و امیر الدوله کلان در عهد حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر بعد تغیری و انتقال اعظم الملک محمد عظیم خان خانسامان بسرفرازی خانسامانی حضور ضمیمه خدمت موروثی جواهر خانه خاص سرفراز و ممتاز بوده اوقات خویش بسر برده نهایت نفیس مزاج از آنجا که دست بیعت ارادت بدست حضرت شاه غلام علی صاحب فرزند حضرت شاه موسی صاحب قادری داده بود و بدرجه خلافت رسیده لهذا ترک لباس کرده منزوی گشته بعد چندی رحلت نموده روبروی روضه منوره آنحضرت در مقبره نواحداث خود مدفون گردید اما امیر الدوله بهادر حال در عهد حضرت مغفرت منزل بمنصب و خدمت جواهر خانه و خانسامانی از وقت انزوای والد خود معمور و حاضر کار و بار دربار جهاندار شده مورد الطاف شاهانه گردیده و درین عهد حضور پرنور دام اقباله نیز بدرجه قدیم به بحالی خدمات و جاگیرات قدیم کوکٹ پلی و طاهر خان پیٹه وغیره دیهات هزارها روپیه سرفراز امیریست بسیار نفیس مزاج خوش اختلاط و پر اخلاق صاحب سلوک با احباء و نجیب شناس قدردان کمال و اهل کمال صاحب منصب پنجهزاری سه هزار سوار از علم و نقاره و نوبت و پالکی جهالردار نیز سرفراز و ممتاز و مشرف است سلیقه خاندان بهادر معزز که نام نامی اصلی اش محمد بدر الدین خان

بهادر است مافوق سلیقه دیگر امیران سرکار دولتمدار است که از برآوردن جلوسهای شادیهای سرکار
مثل سانچق و مهندی و سواری نوشه و تکلف جلوس لنگر مبارک حضور و دیگر لنگرها وغیره که خود بدولت و اقبال
ملاحظه میفرمایند سلیقه بهادر بنا بر کور نظر اولی الابصار می آید که چه قدر باریکیها در آن منظور است و بس

اکبر یار جنگ بهادر

نام اصلی ایشان به بزرگ صفات محمد قمر الدین خان بهادر است بزرگانش همواره معزز بودند و او در عهد
حضرت مغفرت منزل بمصاحبت و نیز باستادی خوشنویسی از وقت شهزادگی حسب الحکم حضرت غفران مآب
بتجویز ارسطو جاه مدار المهام سرکار مشرف شده حاضر جناب می بود ولیعهد سریر آرای دولت بخطاب بهادری
و جنگی و جاگیر ذات وغیره و منصب مناسب و رساله صرف خاص و بخشیگری شاگرد پیشه حضور پرنور مشرف و
مباهی گردیده مشهور روزگار گشت در خوشنویسی هفت قلم مشهور و معروف ید طولی داشت خصوص در خط
نستعلیق یکتای عصر بوده شیرینی حروف از قطعاتش هویداست مع هذا ذات والا اینش خیر محض بود که کارهای
غربا و فقرا و علما و مشایخین و اهل استحقاق هند و دکن عموماً و ممالک محروسه سرکار خصوصاً و یومیه داران
و دوامداران از یکی هزار و از اندکی بسیار بی حد و شمار از دیوانی برآورده بغیر خرج درمی و دیناری بلکه بعضی
بی مقدوران را از طرف خود سلوکها کرده روانه اوطان اینها می شود که بدعای دوام دولت آصفیه
موظف اند اگر هزار سال زمانه چرخ زند همچو ایشان فرشته صفت پاک نفس خدا پرست بنظر نخواهد آمد
هرگز و سنه یکهزار و دو صد و [illegible] هجری [illegible] در مکان قدم رسول صلی الله علیه و آله وسلم در عبده
اول فریضه [illegible] جان بحق تسلیم گشته بمدارج اعلی علیین فایز شد سبحان الله برگزیدگان خدا را
حال چنین است که از جانب دیگر کشش و کوشش دارند آقا محمد امام الدین خان بهادر خلف ارشد
مرحوم مغفور بعد رحلت پدر بزرگوار خود قدم بر قدم بزرگان نهاده در عهد حضرت غفران منزل که همواره مصاحبت
و مورد الطاف بوده علم و فضل و کمال و حسن رشد و تمیز بمراد رسانیده مشهور روزگار گشت و نزد راجه

چندو لعل مهاراجه بهادر هم مساعی جمیله بکار برده بدستور والد خویش کارهای سنیه خلق الله را به آسانی تمام بر می آرد که یک عالم دست بدعاست از ایشان سر رشته بی نفسی بغیر تکلیف دام و درم که مشهور تر است و دیگر عهد حضور پر نور از پیشگاه خداوند نعمت هم بجاگیر قدیم و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار جهاندار صاحب اخلاق و مروت در کار خیر اهل حاجت مصروف اقربا پرور بجمیع صفات بزرگانه موصوف برادران بهادر معز جهین پور محمد نظام الدین خان بهادر که انتظام امورات خانگی وابسته ذات ایشان بوده بنهایت اخلاق متصف دویمی محمد فخر الدین خان بهادر که اشبه تر به پدر بزرگوار خود بوده فخر خاندان خویش است و همواره بمصاحبت مهاراجه بهادر حاضر سیومی محمد بدر الدین خان بهادر که به داروغگی باغ سعید آباد به نیابت راجه دهیراج بهادر از حضور پر نور سرفراز و مدام بمصاحبت راجه موصوف مشرف و همه ها بخطاب بهادر و مناصب ممتاز و لطف سلطانی بخدمات عالیه علیحده مشمول عنایت اند

اعتضاد الدوله خورشید جنگ بهادر

خلف عجمی اعتصام الملک بهادر بزرگ یعنی میر حیدر خان بهادر مرحوم منشی حضرت غفران مآب است نام اصلی ایشان میر ابراهیم علیخان است از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی خطاب و منصب و خدمت داروغگی هرکاره ها و جاگیر موروثی قدیم و جدید و قلعداری سهانگر سرفراز و همواره حاضر دربار جهاندار و به همه فضائل خاندان خویش موصوف

اعجاز الدوله بهادر

خلف رفعت الملک بهادر بزرگ است بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی بخودی خود گذران و فات نمود چون رفعت الملک حال میر اکبر علیخان نیز قضا کرد از الطاف خداوند نعمت متعلقه نادیر که علاقه موروثی ایشان است و رساله سواران سرفراز شده به بندوبست آن معمور است امیریست قدیم که جمیع خوبیهای خاندان خود در ذات خویش موجود دارد صاحب منصب و بجاگیر ذات ممتاز

اعتضاد جنگ بهادر

نام اصلی ایشان غلام زین العابدین خان خلف سالار الملک حسین دوست خان بهادر بهادر معمر درحین بودن
چیناپٹن مدارس نزد سراج الدوله والاجاه بخطاب خانی و منصب هم مشهور بود و بخدمات معموره سرکار وارد بلده
فرخنده بنیاد حیدرآباد گردید اول ندی پار در چهاونی صاحبان انگریز بهادر فرود آمده بملاقات راجه
چندو لعل مهاراجه بهادر رسیده بسیار پسند خاطر گشت چون آثار بلند حوصلگی از ناصیه ایشان هویدا
بود در اندک سعی بتعلقداری محالات لکهو کهار روپیه فایز گشته بعد چندی باریاب حضور پر نور شده بخطاب راد
جنگ و سالار الدوله و سالار الملک علی النواز و النوالی سرفراز و به منصب پنجهزاری و علم و نقاره و جاگیر
ذات وغیره و رساله سواران و پیاده ها مامور شده نام نیک در زمره امیران سرکار برنگاشت امیری بود
است کردار راستی پسند رعایا پرور آبادان کار که گاهی شکوه بدعملی ایشان در سرکار نرسید ماگذار داد رس
پاسداری سخن خود با مرتبه داشت که گویا النقش کالحجر است همواره در فکر عاقبت مصروف صاحب سلوک
اقربا پرور در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری بعالم باقی خرامید بسیار اشخاص ما راکه بارام تمام
تنخواه سرکار مییافتند افسوس گشت اما اعتضاد جنگ بهادر که از عالم صغر سن جلوه دولت بر جبین خود
داشت بعد رحلت مرحوم مذکور قدم بر قدم بزرگان استوار کرده بآن وارستگی و انتظام امورات خود از
پیشگاه خلافت و از دیوانی نیز بجلوه ظهور آورد که دولت تازه زینت تازه گرفته مشهور عالم گردید بسیرت
جوان بخت جوان سال کهن تدبیر صاحب اخلاق و سلوک با اقربا و احبار رعایا پرور داد رس عدالت پسند
که از امور عمل او نیز سد در عدالت و رعایا پروری بذاته متوجه میشود سخن احدی را اعتبار و اعتماد پیش
او بدون استحقاق خود نیست اگرچه تعلقداران سرکار بخصوصیت پرداخت حال رعایا نمایند هیچ تعلقه
سرکار رو بکمی نه آرد صاحب منصب و خطاب و تعلقه لبست لک روپیه سرکار مفوض و با امورات متعلقه خود خبردار
و همواره حاضر دربار جهاندار برادران بهادر معز نیز بخوبیها متصف ذکر هر یک علحیده خواهد آمد

امیر نواز الدوله امیر نواز الملک امیر نواز جنگ بهادر

نام اصلی اش امیر نواز خان بهادر از قوم افغانان بنی مهدوی آباً او را و پدرش دوله خان المخاطب کرار
نواز خان بهادر را اعتقاد و اتّق لطریق مستقیم اهل سنت و جماعت بوده چنانچه بعد اخراج مهدویان چنچل
گوڑه هر دو خانان مذکور دست ارادت بدست حضرت مولوی شاه رفیع الدین قندهاری قدس الله
سره العزیز داده مرید شدند و پیش از ینهم سل لطریقه قوم خویش نداشتند چنانچه عاصی مؤلف را صحبت
بسیار با ایشان بود دوله خان مذکور در عهد حضرت غفران مآب در رساله سواران میران یار جنگ حبشی مبارز
بذات خود نوکر بوده در تعلقات کارهای رستمانه کرده مشهور گشت از آنجا که اعتقاد کلی در جناب ائمه معصومین
علیهم الصلوات والسلام نیز داشت روزی بوقت گذرانیدن نذر عید همراهی میران یار جنگ مذکور آهسته
نزد ارسطو جاه بهادر عرض نمود که بروز فاتحه حاضری حضرت عباس علیه السلام یاد فرمائی این غلام هم شود
بهادر معز بسیار خوشنود شده خاموش گشت و بروز پنجشنبه چوبدار خود فرستاده از میران یار جنگ طلب دوله
خان نمود میران یار جنگ بکمال استعجاب از خان مذکور پرسید که یادفرمائی شما چه سبب بوده باشد او بالمره کناره
نمود که معلوم نیست خدا تعالی داند که چه سبب بوده باشد پس ناچار او دوله خان را همراه چوبدار ارسال
نمود سرکار گاه حاضر شد در مکان نیاز حاضری که امیران را باریابی در آن مکان مشکل بود یاد فرمودند و شریک
طعام ساختند چون در چوکی بهره متصل پلنگ شخصی معتمد دلنشان نمود بعد فراغت از طعام حاضری ارسطو جاه
فرمود که دوله خان شما چوکی پلنگ یا میداده باشند و رساله یکصد سوار بنام خان مذکور مقرر شده شبانه
روز حاضر میبود و با همراهیان خود نشست پلنگ میداد بعد از آن از مساعدت بخت تعلقداری
نلدرگ و تعلقداری آن معمور گشته روانه آن سمت گردید در آنجا پدا آجی نیکر نام مرهٹه مفسدی با ده هزار
سوار در تعلقات سرکار دو در عمله را و نیز پڈت پردهان نیز لوٹ و غارت نموده اوقات خویش بکمال

فتنه آرائی و مفسدی بسر می برد و هرگاه کسی قلعدار از سرکار وارد قلعه ایلدرگ میگردید اگر موافق طبیعت
او می بود چندی بسر میبرد و اگر مخالفت مینمود در چند روز او را بنهایت بی عزتی از قلعه مذکور بزور دستی
اخراج کرده روانه حیدرآباد میساخت القصه چون دولخان وارد قلعه ایلدرگ گردید اول وکیل چرب زبان
نزد بنکر مذکور فرستاده باظهار آورد که فدوی باینخدمت از سرکار سرفراز شده درینجا محض وابسته
شما ام اگر نظر توجه بحال من داشته میباشند در تابعداری قصور نخواهم کرد و اگر منظور نباشند فهمیده آمده ام
باز روانه حیدرآباد میشوم بنکر جواب داد که هرگاه شما بخصوصیت در محبت من مصروف هستند بخاطر جمعی و
خوشنودی تمام معمور کار و بار خویش باشند که مرا هم محبت دلی با شماست چون موسم جاترای دیوالی
رسیده مردم اطراف و جوانب جمع شدند برو بر آوردن صنم دولخان خبر ورود پداجی بنکر مذکور
شنیده بر فیل بزرگ سوار شده سردار خان برادر نسبتی خود را که نهایت قوی الجثه بود و همردیف خویش
نشانیده اراده جاترا نمود و سواران و پیاده های همراهی خود قریب دو صد کس را فرمود که پیشتر از
دسته های متفرق ده ده کس چنان داخل جاترا شوند که احدی را خیال همراهی ما نباشد و هر وقت که
هوائی آتشبازی از هر جا که منظر شما آید مجموع باینادیق خود ها را در آنجا رسانند پس دو سه هوائی
آتشبازی بدست آدم هوشیار داده همراه خود با دو چهار خدمتگار و چند پیاده روانه جاترا گردید هرگاه
داخل مجمع شد اطراف او نظرت تماشا مینمود و میگشت درین اثنا نظر خان مذکور بنظر پداجی بنکر
دوچار شده یکدیگر را شناختند دولخان از دور بالای فیل سلام ها کرده خود را نزد او رسانید و گفت
که از روی فدویت آرزو دارم پس فیل خود را نشانید و او که سوار اسپ مادیان کلان بوده هم پهلوی فیل آمده
گفت شما بجای خویش باشند احتیاج فرود آمدن نیست دولخان دست خود را دراز کرده بطرفش
خمیده برای بغلگیری در کمرش آویخته باشاره فیلبان را گفت که فیل را برخیزاند بمجرد یکه فیل بلند شد
پداجی بنکر که نحیف الجثه بود از خانه زین برآمد سردار خان بازوی او را گرفته بخود کشیده پیش خویش

نشانیده هوای آتشبازی راسر دهانید سواران وغیره مجمع خود هارا رسانیده یکدو شالک بنادیق سر داده
مجمع جاترای آنجا معه جوانان همراهی بنکر را متفرق ومنتشر ساخته نامبرده را در قلعه نلدرک آورده مسلسل
نموده بنکر بعد عاجز نالیها گفت که الحال شما در حق من بجای پدر هستند لازم است که شفقت پدرانه درباره
من مبذول دارند که نام آوری شماست ومن از حرکات ناشایسته خود توبه کردم دیگر هرگز بعمل نه آرم دوله خان
گفت هرگاه شما بر اظهار خود ثابت قدم خواهند بود انشاء الله تعالی شما را در بلده حیدرآباد پیشگاه خداوند نعمت
برده سرفراز کنانیده خواهم گذاشت خاطر خود مطمئن دارند چون خبر دستگیر نمودن بداجی بنکر مفسد مذکور
براونپنڈت پردهان وعملهای ایشان رسید نهایت خوشنود شده بدوله خان تحسین وآفرین بقلم آوردند نیز
اعظم الامرا ارسطوجاه نهایت خوشوقت شدند پس خان مذکور نامبرده را همراه خویش در حضور پرنور آورده
ضامن معتبر گرفته بجواهر سرفراز کنانیده روانه مقام ومسکن او ساخت واو تا دم زندگی همیشه در قلعه نلدرک
نزد دوله خان بهادر حاضر میگشت الغرض دوله خان بهادر نهایت مرد عاقل در مقدمات تعلقداری
فرد فرید روزگار بلند همت بهادر سخی رفیق پرور با همه موافق در هر رنگ برنگ آب می آمیخت در سنه
یکهزار و دوصد و سی و پنج هجری محرر اوراق چون بقلعه نلدرک نزد خان مذکور رفته ملاقات نمود
شش روز اتفاق اقامت نزد ایشان گردید هر روز تماشای شکار شیر که دران صحرا بسیار اند وهر شب
راگ ورنگ قوالان وپری رویان رقاص بود بروز رخصت یکهزار روپیه نقد ویک هزار روپیه راجوله با
دو شاله کشمیری ویک راس اسپ دکهنی نوخیز که باصطلاح دکن پچهیره گویند تواضع عالی کرده همراه میر
هاشم علی جمعدار خود معه ده سوار وچهارده جوانان بارکه در میان راسته هنگامه قطاع الطریق نایکها
بسیار بود رخصت انصراف فرمودا آنا بوقت رخصت قرار داد گرفت که یکبار دیگر خود را در قلعه مذکور رسانند
که خاطر خواه سیر وتماشا کرده آید در سلوک مشغول شوم در سنه یکهزار و دوصد وچهل ویک هجری رهرو راه
فنا گردیده در باغ احداث کرده خود که عقب چنچل گوڑه است مدفون گشت امیر نواز خان بهادر خلف ارجمندش

بعد رحلت والد مرحوم خود باستصواب راجه خوشحال چند بهادر و راجه اوجاگر چند رای بهادر و تزک پنڈت
در امورات متعلقه خویش بمعرفت وکلای خود از مهاراجه بهادر دست کتابینده معمور کار و بار خویش گردیده و دو
بار حاضر دربار جهانمدار گشته بسرفرازی جواهر و خطاب جنگی و دولائی و ملکی ممتاز و مباهی شد و بجمیع متوسلان
و متعلقان وقت مرحوم سلوکها نموده بهمه جهت از خود راضی و شاکر گردانید و رعایا را نیز بحصول مشکور
ساخت و پیشکشهای مقرری سرکار بمعرفت لکهمن گیر گوسائین ساکن قاده کلیان موافق اقساط سرکار بلا
اهمال میرسانید و تنخواه داران سرکار را آرام تمام رقم فرد فرد داده ممنون نموده و بکمال ثروت و تزک
چندی در قلعه تلدرک که مسکن و معاش بود و چندی در قلعه بیڑ و دهارور وغیره مانده خبرگیری تعلقات
براسه میگرفت هرگاه دوباره حاضر دربار جهانمدار گشت دو لک روپیه خرج انعامات شاگرد پیشه وغیره
حضور پرنور و دیوانی و اهل دفاتر وغیره و قریب پنج لک روپیه نذر حضور و محلات و دیوانی گذرانید
و سلوک با احباب و آشنایان و خیرات و انعام ارباب طرب وغیره سوای اخراجات مصرف خود میساخت صاحب
منصب پنجهزاری و نوبت و علم و نقاره و جمعیت سواران و پیاده های علی نخول و پلٹن بار وغیره بوده
عاصی محرر راقم این تاریخ چون در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری اراده اورنگ آباد نموده
وارد قلعه بیڑ گشته مهمان بهادر معزی شد در آن ایام مهر دمان خانه بهادر موصوف از عارضه چیچک بجان رسیده
بود و حکمای هرشتی که معالج بودند جواب صاف داده برخاسته رفتند و تیاری قبر در درگاه کوچک ولی صاحب
هم نمودند آنوقت رجوع بعاصی کردند پس بفضل الهی آنچنان مشمول گشت که صرف جان تازه در قالب مرده
دمید نوبت خورمی برآوازه گردید مفصل در بیان کیفیت قلعه بیڑ در باب چهارم بقلم خواهد آمد انشاالله تعالی
در جلدوی این علاج با عاصی سلوک چهار هزار روپیه از نقد و پشمینه و اسپان وغیره کردند و بالای پٹه بهویان
در پیش سواری خویش برای سیر اورنگ آباد فرستادند و باز بر بهون پٹه آوردند و بوقت رخصت
تا به قصبه انبای جوگائی آمده از انجا روانه حیدرآباد نمودند الغرض امیر نواز الملک امیری بود که بتکلف

اوازنش با خوش تکلف بعضی دیگر امیران سرکار بود از پتنگ بازی نهایت شوق در هر جا که میرفت پتنگها و اسباب آن همراه سواری خود میداشت و شکار شیر بسیار میکرد در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هفت هجری از عارضهٔ فالج بعالم عقبی خرامید پسرش کی فرزند خلف است بعد رحلت پدر خویش امورات متعلقه خود را باستصواب راے بهادر و سوناجی پنڈت از دیوانی درست کرده تعلقات را آنچه مناسب دانست مثل قلعه داری قلعه ملدرگ و قلعه دهارور وغیره بعلاقه خویش داشته بعضی تعلقات مثل بیڑ وغیره گذاشت نمود و کیل معتبر خود در سرکار دارد در آن پیشگاه خداوند نعمت بخطاب و منصب موروثی سرفراز است و بر طریقه آبا و اجداد خویش با اخلاق

پسندیده و باتصاف حمیده موصوف

انوار جنگ بهادر

خلف انوار جنگ کلان ابن مختار جنگ که در عهد حضرت غفرانمآب بداروغگی بادرچیخانه سرکار دولتمدار مامور بوده اوقات عزیز خویش بکمال اعتبار و اعتماد بسر برده ودیعت حیات فرمود انوار جنگ کلان بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمت بادرچیخانه موروثی از سرکار سرفراز گشته در عهد حضرت مغفرت منزل نیز معمور خدمت خویش بوده مدت مدید بسرفرازیهای بسیار معزز و موقر بوده جهان فانی را در عین جوانی پدرود نموده تا رحلت حضرت مغفرت منزل تعلقه بادرچیخانه در انقلاب در آمده بطوریکه ماند چون آفتاب فلک سلطنت و معدلت حضور پر نور ادام الله اقباله بجلوهٔ تازه در آمده جهانبان و عالم عالم را منور ساخت از راه قدردانی و قدما پروری خلف ارجمند مرحوم مذکور را بخطاب موروثی اش سرفراز و ممتاز نموده داروغگی بادرچیخانه بمشار الیه مرحمت فرموده که حق بمرکز قرار گرفت و بنولا بکمال اعتبار و اعتماد معمور کار و بار متعلقه خود است امیریست قدیم الخدمت بزرگان بهادر مذکور از وقت حضرت غفرانمآب بالطاف شاهانه و عنایات خسروانه مباهی و مشرف بوده اند و او صاحب اخلاق و همت و بمنصب مناسب بجمیع صفات بزرگانه خویش

مشهور و همواره با ارباب حضور پر نور است

خیر الابناء بهرام الملک بهادر

خلف برهان الدوله ابن سید عاقل خان بهادر لب چاک چون لب زیرینش زخمی بود و او هرگاه بعادت معهود
خاندان خود که سادات باربه را لازم و معمول است بقصد رزم می آمد لب مجروح خویش را بدندان میگزید که تمام
عمر التیام نیافت لهذا لب چاک مشهور گشت پس خان مذکور در عهد محمد فرخ سیر پادشاه در دهلی ملازم رکاب
سلطانی بود و بعد برهمی معامله بادشاه شریک حال نواب مغفرت مآب گشته بوقت ورود دکن همراه رکاب آنحضرت
بدکن با هفت صد سواران بعشرت تمام بسر برده ودیعت حیات نمود و پسرش بهرام علی در عهد حضرت
غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی علیه الرحمه بخطاب برهان الدوله بهرام جنگ و بجاگیر حاصل
سرس گاؤن برار و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و بصوبداری ایلچپور سرفراز و مباهی گشته نام نیک
بر صفحه روزگار بگذاشت و مدت مدید بسر برد تا اینکه مبارز الملک ظفر الدوله سفر آخرت بربست و فرخ
میرزا احتشام جنگ پسر کلان او در قلعه نرنل علم خودسری برافراشت ناچار حضرت غفران مآب اراده
آن سمت فرمودند لیکن فتح نرنل و بندوبست آنجا صوبداری ایلچپور بنام احتشام جنگ که بسبب
برهان الدوله مذکور بود تقرر یافته روانه نمودند و برهان الدوله را از ایلچپور طلبیده بقلعه داری نرنل
معمور ساختند که مدتی مامور کار و بار آنجا ماندند اما در سفر پانگل از قلعه داری قلعه مذکور نیز معزول گشته بداروغگی
هرکاره های سرکار مباهی گردیده و دسته یکهزار و دوصد و هشت اسپ بخشی خراسیده ممیزی بود همه افعال
واقوال و حرکات و سکنات سنجیده او بر طبق معمول زمانه حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه مرحوم مغفور بودند
اما بهرام الملک بهادر میر زین العابدین بعد رحلت پدر بزرگوار خود مورد الطاف خاقانی گشته بجاگیر و منصب
هفت هزاری سه هزار سوار و پالکی جهالردار و علم و نقاره و نوبت و خطاب ملکی بهرام الملک و دولائی بهرام الدوله
و جنگی سطوت جنگ سرفراز گردیده همواره حاضر دربار جهاندار بود لکن در عهد حضرت مغفرت منزل در منصب حسب
درآمده و در دیوانی میر عالم بجاگیر یک لک روپیه ذات سوای جاگیر قدیم محال کلپاک و دوصد سوار مشرف گردید

و همیشه شریک طعام دستر خوان خاص که در سیر و شکار اتفاق می افتاد میگشت امیری بود زنده دل پهلوان
شبانه روز در عبادت الهی و زور کشتی و گرز گردانی مصروف بریاضات شاقه بوده بهادر سخی قبیله پرور بتکلف
سواری خود بکمال تزک داشت از نشان برداران و گرز برداران و بانداران و خاصه داران و سواران
و پیادگان و خدمتگاران و نیز از فرزندان که هر یک تزک سواری خویش علیحده علیحده میداشت در ایام
عشره محرم الحرام عاشور خانه قدیم خود حسینی محل را بکمال آراستگی و پیراستگی و طعام لذیذی آراست و محفل
مرثیه خوانی نیز بمجمعه امرا و منصبداران و مردم آمیان قابل و خوانندگان کتاب اهل عزا میکرد و در غم و الم
امام علیه السلام مصروف بوده در سنه یکهزار و دوصد وسی و دو هجری دویم ماه جمادی الآخر بعارضه
استسقا متوجه خلد برین گردید خاندان بهادر موصوف از سادات صحیح النسب بارهه بود و قطع و برید شمشیر
در دست بهادر معتبر بآن درجه بوده که اهل ولایت هرگز بمقابله او بر نمی آمدند و نیز در تیراندازی ید طولا داشت
پنج پسر گذاشت اوّلین بهرام جنگ بهادر نام اصلی اش میر غلام حسین خان است از بدو شعور بشوخ مزاجی
بوده بجاگیر هشت هزار روپیه قدیم و دو هزار روپیه دیگر جمله معاش ده هزار روپیه ذات محال رخداوند پور
و موضع دنیل داشت که دران میان هیچکس از برادران را دخل نبود و بعد رحلت پدر خود بتمامه محال کلپاک
دیهات پچلی بلند ناره وغیره جاگیر پدر که بست هزار روپیه نیز بدست آورده اوقات خویش بخوبی تمام بسر برده
همواره بتکلف ظاهری از فیل و اسپان عربی و کاٹهیه وارا وغیره و دیگر کارخانجات امیرانه از یوز و جسره
و بحریان و شاهین وغیره جانوران شکاری میداشت در سنه یکهزار و دوصد وسی و سه هجری بعارضه
سوء القنیه وفات نموده در دائره میر مومن صاحب استرآبادی در پهلوی پدر و جد خویش مدفون گشت چون
اولاد نداشت جاگیر در سرکار ضبط شد اما موضع دنیل بنام زوجه اش جاری بود دومی سید عاقل خان
بهادر در عهد پدر بزرگوار خود بر تمامی کارخانجات حاوی و محیط بوده بند و بست تعلقه وغیره در دست خود
داشته بسیار مفسدان زمینداران را بجنگ کشته و بعضی را دستگیر نموده در بلده آورده مقید داشت

و برالکهاپور باجمعیت قریب هشتصد سوار و پیاده و بار پلٹن و ضربان توپ جنگ کرده که اکثر مردم بکار آمدند
و بعضے نجیب شهید شدند آخر کشتار پاری وغیره مفسدان شوره پشت سرخیل قطاع الطریق آن ضلع را که تمامی رعایا
و برایا از آنها عاجز بودند دستگیر نموده بقتل رسانید امیری بود سخی بهادر قوی الجسم پهلوان موئث دوگاوی
پر آب را بطور سهل از دست خود میکشید در قصبه کلپاک دیوار کل سپاه را که یکدرعه عریض بوده و نهایت خشک
بیک تکان هر دو دست خود بر زمین بر انداخت که جمیع را و تمامی حاضران را حیرت تمام دست داده برابر زور
و قوت فیل کلان گفته میشود معهذا اسپان عربی و کاٹهیوار قریب ده راس معتمد خود را فرستاده از معدن
طلبیده در سواری خویش میداشت با جانوران شکاری باز و بحری و شاهین و چرغ و باشا و لیوز نهایت
شوق هزارها روپیه خرچ کرده تماشای شکار مینمود چنانچه جمیع هم اکثر همراه بوده دیده است و نیز از پتنگبازی
بسیار انس بود نجیب پرور سپاه دوست عیالش از جمله طوایفان رقاص و مجمعه محبان دو دو تنان الفت
تمام داشت و سلوکها مینمود در عرس کوه شریف بتکلف تمام سیر فیت و خرچ زر بسیار میکرد و بعد انتقال پسر خورد
میر امام علی که در دوازده سالگی از هوای مخالف و باد گذشت در غم و الم او اراده بیت الله شریف نموده
از حج و زیارت مدینه منوره زاد الله شرفها معه دربان خانه خود یعنی زوجه خویش صبیه خورد مستقیم الدوله مرحوم
مشرف گشته چون وارد قصبه آنباجوگائی گردید از عارضه دباد فالج و لقوه ودیعت حیات نمود امیر
نواز الملک بهادر بپاسداری محبت های قدیمانه بزرگانه خود متوجه شده چهار ماه در آنجا بنجا کی امانت سپرده
بعد از آن در زیر کوه شریف مبارک در مقبره مستقیم الدوله که نسبت دامادیش داشت در سنه یکهزار و دوصد و چهل و چهار
هجری مدفون گشت سیوم می سید غیرت خان بهادر الشان هم منصب چهارهزاری دو هزار سوار و جاگیر
قریب سی هزار روپیه و خطاب بهرام الدوله سرفراز بوده درین ایام از گهوڑا بهل ور افتاده از کمر ضایع گردیده
در جنون بجیده است که از خود خبر ندارد و جاگیر ضبط دیوانی سرکار شده قلعه شاه پور و دو سه موضع برائے
سد رمق طفلان جاری و بحال داشته اند چهارمی قنبر علیخان بهادر که رنگین مزاج بسیار بود لطیفه گو

فقیر دوست در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری از عارضه سوء المزاجی و با وفات نمود تخمی سید محمد علیخان او هم در عین نشو و نما در گذشت هر وقت که شمس الملک در خانه هر ایشان که برای ملاقات عید و غیره می آمد از اولاد ایشان تمام دیوانخانه آن مملو می گشت الحال فقط سید غیرت خان باقیست بیچاره او هم زنده در گور است فاعتبروا یا اولی الابصار ✣

بهبود علی خان بهادر

ولد مظفر الدوله بهادر سهم جنگ حیدری افتخار الملک بخشی بادشاهی از طرف مادر پسر زاده بیگم مرحومه صبیه لطف حضرت تهنیت النساء بیگم صاحبه مغفوره که آنجناب در مهد پرورش پرورده بهادر مسطور منصوب نمودند و همواره نظر الطاف برابر سند و لحال ایشان داشتند از ان عقیقه سه پسر متولد شده یکی صادق دلخان بهادر صاحب منصب جاگیر دوم ثابت دلخان بهادر که ایشان نیز به منصب و خطاب و جاگیر سرفراز بودند هر دو در عین شباب بعد رحلت والدین قضا نمودند اما بهادر معنون یعنی بهبود علیخان بهادر صاحب منصب مناسب و خطاب و جاگیر از حضور پرنور بهره مند است هنر انجنگه صنایع و بدایع خان مسطور را در باب پتنگبازی و جنگانیدن جانوران جنگی مثل لوا و بٹیر وغیره بدل مستحکم است هیچکس را مقابله در آن نسبت همواره مرشد زاده های بلند اقبال باشتیاق و توجه تمام با هم شغل دارند و مبالغ خطیر صرف میفرمایند تماشای عجیب و غریب است سوای این اخلاق و مروت و محبت و آدمیت با دوستان و محبان و آشنایان و سلوک با ارباب احتیاج قسمیکه بخان مذکور ملحوظ موجود است کم بنظر در آمده درین سال حال سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری بهادر موصوف تعلقداری قلعه نرناله از سرکار سرقرار شده نایب خود را روانه نموده عمل و دخل بواجبی گردیده ✣

حسن الحکیم جعفر یار جنگ بهادر کوکه

خلف میر مهدی مشهدی است میر مذکور در عهد دیوانی رکن الدوله مدار المهام سرکار به دار فرنگی با وجیهانه اشتر

معمور کارگر دیده گذرا وفات بفراغت نمود اما بهوری بیگم که زوجه میر مهدی مذکور نجیب الطرفین بوده و همواره بتقریب مهمانی بجناب حضرت بخشی بیگم صاحبه وحضرت بیوی صاحبه در محل حضرت غفران مآب حاضر میگشت در آن ایام دختر زائیده بعد انقضای ایام چله برای نذر در محل مبارک آمد چون در همون روز ها مرشد زاده آفاق میر اکبر علیخان بهادر سکندر جاه قدم مسعود از عدم بوجود آورده هشت روز منقضی گشته بود هر دو بیگمات موصوفه بخاطر داری بسیار نظر بر نجابت و شرافت مشار الیها برضاعت مرشد زاده موصوف معمور فرمودند که شیر دیگری تا ایام رضاعت باستعمال آنحضرت نه آمد پسر و دو دختر داشت دختر یکه همشیره رضاعی آنحضرت باشد در ایام شیر خوارگی قضا نمود اما دختر دیگر با در واجد بیگ وشاکر بیگ بود و پسر کلان میر فضل علی که مدتی در جناب حضرت مغفرت منزل در ایام مرشد زادگی حاضر بوده و دلیعت حیات کرد بسیار شجیع بوده و اندک جنون داشت لکن بسیار مطبوع طبع مبارک ماند دویمی میر جعفر علی است و سیومی میر حسن علیخان بهادر اسد نواز جنگ است که ذکرش گذشت لکن میر جعفر علی چند یست در بلده حیدر آباد خون کائن سرکار کرده بطرف پونا رفته و در آنجا کارهای مردانه بنظر در آورده نزد بالو بها که سردار نامور آنجا بود معزز و موقر او قات بسر برد که او برادر خویش میدانست و سلوک بسیار مینمود بعد ازان چون عفو تقصیرش از حضور پر نور حسب سفارش مرشد زاده موصوف گردید در بلده آمده در رساله شمس الامرا بهادر همراهی سردار الملک گهانسی میان بدر ماهه چهار صد روپیه نوکر شده گذرا وقات نمود و قتیکه جلوس سلطنت حضرت مغفرت منزل بظهور آمد حاضر جناب خداوند نعمت خود گشته بدرجه بلند سرفرازی خطاب خانی بهادری و جنگی و منصب مناسب و رساله سواران صرف خاص و علم و نقاره رسیده نام نیک بر صفحه روزگار برنگاشت پس ازان بعلاقه سیدآباد که متصل عیدگاه کهنه است معمور گردید و همواره باریاب حضور پر نوری بود و مهند از حسن تدابیر لایقه و خرد و دور رسائی خویش با مهاراجه بهادر راجه چندو لعل نیز اتحاد بهمرسانیده جمعیت یکصد و پنجاه سواران پایگاه خود و سلحداران و علی غول

و دو صد جوانان با پلٹن انگریزی وضع و روهیله‌ها و جوانان عرب و جوانان هر یک جمله هفتصد و پنجاه
نفر بعد دو ضرب توپ همراه خویش گرفته بالای سید آباد جهاونی جمعیت داشت که شبانه روز تیار و حاضر
و مستعد یکجا باشند و موضع مذکور نیز از حضور پرنور باختیارش مانند جاگیر ذات بود و امیر بوده که زبان از بیان
شجاعت و سخاوت و اشراف پروری و غریب نوازی او قاصر صاحب اخلاق و اشفاق خوش مزاج
خوش خوراک خوش لباس صبح و شام مشغول راگ و رنگ قوالان سرکار دولتمدار و قوالان ملازم
مهاراجه بهادر نیز که برای تعلیم وی و اکهاڑه کلاونتان که خود تیار میکنانید شبانه روز حاضر بوده تعلیم میدادند خود
متوجه بوده ساعت میبود اما بوقت نماز پنجگانه تعلیم راگ موقوف شده بنماز مشغول میگشت و صبح تا آدی
ورد کلام شریف که در نه ماه تمام کلام الله شریف بدرس خوانده بود راگ نمیشد و روزه‌های ماه مبارک
رمضان گاهی قضا نمیکرد و با خوشنودی تمام روزه میداشت و در روزه داشتن با هیچکس غصه
و بدمزاغی نمیکرد و با سی کس از پسران و اقربایان و رفیقان افطار و سحر میخورد و در ایام دیگر یازده
ماه یا ده دوازده کس مرد آدمی طعام و وقت تناول میبود و خاصی در همه اوقات شریک بود باورچیخانه
متعدد چهار جا طعام پخته میشد کم از پانصد روپیه ماهوار خرچ مطبخ درونی و بیرونی نبوده چرا که اخراجات
محلها بسیار بود و مثلاً دو طوایف رقاص نوکر بودند یکی وزیر بخش دیگر فرحت بخش که هر یک را پانصد پانصد
روپیه ماهوار ماه بماه میدادند سوای این اخراجات سالگره و بسرهی و طوف وغیره پسران و اخراجات بالائی
از انعامات و جشنها و جلسه‌ها غیر محسوب توان گفت از وزیر بخش سه فرزند متولد شدند چنانچه دو تا حاضر اند
و جوان شده و یکی در طفلی از عارضه وبا مرد آن هر دو را پنجاه پنجاه روپیه ماهوار از حضور پرنور مقرر است
عاصی مؤلف این تاریخ یکصد و پنجر روپیه ماهوار ماه بماه می‌یافت و در سال تمام یک دو شاله کاشمیری یال دو صد بره
و رخت شبانه روزی تمام سال از سفید یا ب سیاه و آغابانی و پنجر خانی عمده و دستارهای نادر و سیلها
و تهان‌های کمخواب و مشروع و کهاتری و گلبدن وغیره عنایت میفرمود از عمر بیست و چهار سالگی تا رحلت

بهادر بسن کرده سال باشد در پرداخت شفیقانه خود عاصی را پرورش فرموده با عزت و حرمت تمام نزد
خویش داشت و بکار سفارت از طرف خود نزد مهاراجه بهادر معمور نمود و برای تحصیل علم طب نزد حکیم شفائیخان
بجهت علم نجوم و رمل نزد شمس الدین خان بهادر نجومی و برای حصول علم ریاضی هیئت و هندسه وغیره بخدمت
جناب صفدر علیخان بهادر که جامع علوم عقلی و نقلی بودند خود بخانه ایشان رفته در باب عاصی سفارشها نمودند
و بر سر عاصی تقید بزرگانه داشتند که هر روز برای سبق میرفته باشد و هرگز ناغه نکند در هر دو جلسه جشن
بسم الله خوانی میر امیر علی خان و میر باقر علیخان فرزندان خاصه خویش سوای جوڑه های مردانه و زنانه
پنجاه پنجاه دو شاله های کشمیری که در آن ایام این مال ابتر سری که دو شاله تا به دوازده روپیه بخریدی
می آید جاری نشده بود برفیقان و متوسلان داده مجلس را بالوان مختلف رنگارنگ گردانید متعهدا
در هر تقریب رسم شادی کتخدائی هر دو خلفان مذکور بیست لک لک روپیه باخراجات شادی در آمد که
تکلفات زائد القدر و بوده حساب اخراجات قمشه از همه قسم طول کلام است در طویله ایشان اسپان ولایتی
و دکهنی قریب هشتاد راس خاصه بودند که هر یک از چهار صد روپیه کم و از چهار هزار پانصد روپیه زیاده نر
در خریدی نبوده چنانچه یک اسپ یوز نیله بچهار هزار پانصد روپیه از سوداگران پرینده بمعرفت
عاصی خریده بالای زر قیمت یک دو شاله و دستار هم دادند و زیور طلائی که عبارت از هیکل و چندن هار
و چهار آئینه و کنگر و ناقیسه هفتصد عدد با هم در ریسمان مقیشی با دو سموسه در آویخته بودند باشد همه از طلای
احمر خالص دو هزار روپیه نگهداشت عاصی تیار کنانیده با دیگر سر انجام خاصه کلابتونی چار جامه وغیره بکمال
آراستگی و زینتگی و پیراستگی تیار نموده سوار شدند و تا بدرگاه حسینی برهنه صاحب رفتند خلقت خدا
برای دیدنش جمع شده دیدند و خوشنود گشتند که تا الآن مشهور است و یک اسپ دیگر ولایتی بچهار هزار
روپیه خریده نذر حضور پر نور نمود که در تحویل شمس الامرا بهادر در خلوت مبارک زیر سائبان اندرون قنات
یعنی زنجیر بسته بودند که تا حال بود و یک زنجیر فیل در کارخانه خویش موجود داشت که همواره در باره حاضر بودند

واکثر در سواری خاصه اش میرسیدند و تعلقه ابراهیم پتن از نزد راجه چندولعل مهاراجه بهادر بجاگیرش بود که همیشه
سیر رفت وسیر و شکار میکرد و در قفس‌ها میپرید و طعام لذیذ میخورانید دو لک روپیه از محالات کتهل وغیره بابت
تنخواه سواران وجمعیت همراهی می آمد هرگاه اراده سیر ابراهیم پتن مینمود تا چهار روز هر روز در قفس طوالیفان رقاص
وزربخش وفرحت بخش وشکار جره وباز وبحری وشاهین وغیره جانوران شکاری می بود وچون در عرس
کوه شریف با تمامی جمعیت وفرزندان وطوالیفان آشنا وبیگانه ورفقای بیگانه اراده مینمود در میانه بطور سواری
زنانه خود میرفت وعاصی فقط همراه بر اسپ گران بها میماند وباقی همه را همراه امیر علیخان فرزند بزرگ خود
بتاریخ پانزدهم سفر فرستاده در دو میانه دیگر زربخش وفرحت بخش بالست وپنج جوان علم بردار همراه خویش
میبرداشت وبوقت آمدن لبده خود سوار عماری میشد وعاصی را در خواصی جا میداد و به تکلف تمام با همه جمعیت
داخل مکان خود میگردید بالای کوه مبارک شبانه روز بریانی لذیذ با سرانجام دیگر از کنا همه را میخورانید
وحساب شیرنی ومیوه خریدی وانعامات وغیره از یکهزار پانصد روپیه کم نخواهد بود دوبار از حضور پر نور
کمال سرفرازی بهم رسید اراده رفتن پونا بالست وپنج سوار همراهی مینمود آخر الامر حضور پر نور خود بخاطر
وارایش پرداخته سرفراز فرموده نشست سواران ایشان در دو بنگله صحن خلوت مبارک مقرر فرمودند
الغرض اخراجات بهادر معز الیه حدی نبود مانند او مرد خوش ترکیب زورکش باین خوش وضعی مردانه
بنظر کم آمده آنچه که بمصاحبت وپرداخت آن منبع اخلاق وکرم مبذول عاصی بود بر حال هیچکس نشده معهذا
در بعضی ضروریات دوبار نقد یک یک هزار روپیه معافی بعاصی عنایت کردند که رشک دیگران گردید آخر
بعارضه استسقا بتاریخ دوم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار ودوصد وسی وسه هجری روز پنجشنبه بوقت قریب
مغرب روح آن سید بزرگ بسیر فردوس برین خرامید شب نهان داشته صبح بعد ادای فریضه جمعه
باکثرت وانبوه خلایق نماز جمعه نماز میت در مکه مسجد خوانده در درگاه سیدن سر برهنه صاحب در مقبره
بنا کرده خویش [illegible] گردید پیشتر پسر گذاشته مهین کو پسر امیر علیخان است که بعد رحلت پدر خویش

در عمر هشت سالگی بمرتبه بلند رسیده مصاحب الوقت حضور پرنور گشته بخدمت داروغگی فیلان سرکار قریب سی و پنج زنجیر در تحویل خود داشت و نزد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر نیز موافقت کلی بهم رسانیده حسب المصلحت
عاصی جاگیر سی هزار روپیه محال پداپلی وغیره سرکار آراکمر و پتی چتور وغیره سرکار ورنگل از دیوانی بنام خود گرفته حواله عاصی نمود که بندوبست آن نماید بسبب اینکه سکهان در پداپلی وغیره آنچنان حکمرانی
مینمودند که حکم حاکم پیش حکم ایشان معطل بود و از دلیکه و دیسپاندیه تا دهیران و چاران آنجا همه مفروض سکهان بوده در اطاعت و فرمانبرداری ایشان فیهکه میخواستند بجا می‌آوردند لهذا احکام نایب فراروقعی
جاری نمیگردید چون عاصی در پداپلی با پنجاه جوانان عرب رسالت و پنج جوان دکهنی وغیره رفت دید که راجیشر راو دیسپکه آنجا که مالک سی و دو پته تعلقه بوده همواره در قید اینها مقید میماند پس عاصی بندوبست
کلتری و پرکوته آنجا از جوانان خود نموده اول تقید کرد که هیچکس از اینها با سلاح در کچهری نیاید و فرداً فرداً بذاته حاضر شده عرض حال خویش نماید و بعد چندروز فیما بین اینها چنان فتنه انداخت که باهم
دشمن یکدیگر شده فریاد پیش عاصی آوردند روزی از یک حرکت ظلم بارسنگ سرخیل اینها که بر سر زال غیر کرده بود بلوه عام تمامی ساکنان پداپلی بر سر اینها کنانیده اینها را تاسه کرده بموضع کلولا جاگیر
سنگی با دشنار سانید و بندوبست نمود که احدی ازین قوم اندرون آبادی پداپلی نه آید پس ازین بندوبست حکم عاصی چنانچه باید و شاید جاری گشت و بندوبست رقم آنجا نیز قرار واقعی نشست باز
عاصی مرزا جمال بیگ نایب خود در آنجا گذاشته روانه قصبه چتور گردیده در آنجا نیز بعد تردد ات بسیار و دو سه جنگ بارسنگ راو دیسپکه عمل امانی جاری نمود مردمان قدیم آنجا میگفتند که از وقت مبارز الملک ظفر الدوله مرحوم
تا الآن درینجا هیچکس عمل امانی ننموده همه نایبان سرکار و لتهدار بطبق مرضی زمینداران اینجا رقم تعهد مقرر کرده با فساد اعلی السویه میگرفته بودند لهذا زمینداران نمیخواهند که درینجا عمل امانی جاری شود
که فائده اینها هاید سرکار میگردد و شما که بهزار خون نابه جگر عمل امانی جاری کرده اید فواید کثیره خواهند دید

الغرض میر امیر علیخان که برادر جعفر یار جنگ نام آور شده بود دفعتاً از عارضه وبا در ماه ربیع الاول سنه
یکهزار و دوصد وسی و نه هجری در بست ویک سالگی که جهانی را افسوس است جهان فانی را پدرود نمود
و عاصی تعلقات گذاشته نزد مهاراجه بهادر آمد در ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و دوصد و چهل هجری
تعلقه سه لاک روپیه بجهت بلدهٔ حیدرآباد سپرد عاصی شد که در دیوانخانه راجه دهراج بهادر کچهری نموده
باشد و بیست و دویم ماه گذشته سنه مسطور راجه دهراج بهادر تعلقه قلعه فرخ نگر بعاصی سپردند و آخر ماه مذکور راجه
مسطور پانزده هزار روپیه پیشگی باستصواب خود بعاصی از دوکان کنجر راج لنگم ساهو ساکن عماره بازار دلانیده
همه تعلقه پرگنه نرساپور و پرگنه ابراهیم پور و پرگنه توپران برقم قریب لاک لاک روپیه از سرکار بعاصی محرر
اوراق سپردکنانیدند در سه صورت از تعلقداری سه سال منقضی گشت که یاد فرمائی عاصی در حضور حضرت مغفرت
منزل گردید و عاصی گذاشت تعلقات مذبور در سرکار داده با رباب حضور پرنور گشته مشمول عواطف
سلطانی شد آنا در بیولا برادر حقیقی میر امیر علیخان میر باقر علیخان بماهوار دوصد روپیه موروثی سرفراز
و همواره حاضر دربار جهانمدار است و دیگر برادران ایشان بمواجب سرکاری در نهایت بسر می برند ۰

جسارت الدولہ جسارت جنگ بہادر

خلف محمد سعدالدینخان بهادر است جد اعلای بهادر مذکور در ولایت توران بعلاقه بیعت و ارادت بانمرتبه
مرتبه داشتند که اکابر و اصاغر آنجا راس نیاز بر آستانه اعتقاد بود و همواره بخدمت میرسیدند و خدمت ها
بجا می آوردند چون از اتفاقات اراده هندوستان فرمود بآن شروت و سر انجام دنیوی لابدی وارد
هند گردید که مزیدی بر آن متصور نباشد در آن اثنا چون حضرت مغفرت مآب از دهلی اراده دکن فرمود
جد بهادر معزز را بکمال اتحاد و اعتقاد در دکن آوردند که همین جا بجوار رحمت الهی پیوستند آنا و الد ماجد بهادر
مذکور خواجه محمد سعدالدینخان بهادر با سواران و پیادگان و ثروت ظاهری همواره معزز و موقر بود و

و نسبت دامادی و قرابت با میر معانی خان بهادر جسارت جنگ که از امرای قدیم مغفرت مآب بودند داشتند
و همواره در امرای عهد با اعتبار بوده اوقات عزیز خویش بنهایت عزت بسر برده و دلیعت حیات نمودند چنانکه
خواجه محمد ظهور الدینخان بهادر داروغه گرد سرکار یعنی علاقه دار خبرداری و هوشیاری نشانیدن چوکی و پهره
ها از جمعیت سرکار اطراف دولتخانه و گرداگرد خیمه مبارک خاص حضور پر نور در عین شباب قضا فرمود از آنجا
که فیما بین خان مسطور و بهادر معنی یعنی جسارت الدوله حال بند نسبت برادری نسبتی بود جناب حضرت
مغفرت منزل خود بهادر مذکور را یاد فرموده از تعلقه گرد سرفراز و ممتاز فرمودند تا رحلت آنحضرت
همواره حاضر دربار بوده مامور خدمت گردیده و در جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت بندگانعالی مدظله العالی
در اندک خدمت گذاری منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف خسروانی گشته سر عز و وقار بلند ساخته امیری است
که اخلاق پسندیده اش عالمی را پسندیده مشهور آفاق ساخته خندان روی و گشاده جبینی او چهره منورش
مانند کهکشان فلک درافشان عجب صاحب همت که از مقدور خود بمراتب زیاده تر در کار حسنات مصروف
نیک نفسی اش کار خود از برکات میکند و سرمایه خود را نثار بارگاه خداوند نعمت خود میداند آدم شناس
با احباب و آشنا مسلوک هر کس که بفریادش احدی نرسد پیش بهادر معنی خود را میرساند و از خواب شیرین بیدار
میسازد و هر جا که منظورش باشد بزور و لغدری همراه خویش میبرد و سفارش خود میکناند و به مقصد میرسد
آنوقت جبین حسنات آگین آن بهادر با دین پر چین نمیشود بلکه از حصول مقصدش شکریه جناب اقدس
الهی بجا آورده از حصول مطالب مآرب خویش زیاده تر خوشنود میگردد و درین معنی شاذ و نادر است دایم الوقوع
است مثلاً سوار پالکی بدربار میرود و احدی از آشنا و بیگانه در بازار ملاقات کند و بگوید که اینوقت مرا پالکی نهایت
ضرور است عنایت فرمایند همونوقت پالکی را حواله اش میکنند و خود تا رسیدن سواری دیگر از فیل و اسپان
گران بها پیاده میرود انصاف شرط است که چه قدر نفس شکنی و کسر نفسی است شاید در زمان سابق هم ذکر
بعضی از امیران سلف بسماعت رسیده باشد که بچنین صفات موصوف بوده اند الغرض بهادر مذکور

بانیکذات است صاحب منصب مناسب وخطاب لایق سرفراز و بجاگیر ذات ممتاز هر دو خلف بهادر معزز یکی
عظمت جنگ بهادر دویمی عشرت یار جنگ بهادر بجمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوف اختصاراً
بقلم آورد

جهانگیر یار جنگ

خلف سزاوار الملک قلعدار اودگیر است بعد رحلت پدر خود بجاگیر قلعه موروثی و سواران رساله و همه کارخانجات
رسیده نام آور گردیده در عهد حضرت غفران مآب وحضرت مغفرت منزل اوقات بفراغت تمام گذرانیده
ودرین عهد میمنت مهد حضور پرنور بندگانعالی ادام الله اقباله مخالفان او با مخالفان دیگر آمیخته اندرون
قلعه خلاف شرع شریف حرکت ناملایق ناشایسته در حین غفلت که مشار الیه بیرون قلعه در سیر باغ معه مستورات
بود برسر بازار چاوڑی بظهور آوردند ونام جهانگیر یار جنگ در تمام آفاق بدنام کردند تا اینکه مورد عتاب خداوند
نعمت هم شده از قلعه وجاگیر وغیره معزول گردیده اخراج شد وقلعه معه دیهات از سرکار سپرد خان خانان
حسام الامرا گشته قریب سه سال خانه بدوش ماند آخر الامر بعد خبر گیری البصره وتحالیف بعید بسفارش محلات
دریای رحم خداوند نعمت که قدر دان خانزادان قدیم است بجوش وخروش بخشش درآمده مبلغ هشتاد
هزار روپیه نقد از خزانه عامره سرکار به مهاراجه بهادر بنذرانه الیشان عنایت فرموده باز بجاگیر وقلعه سرفراز وممتاز
نموده بجواهر وخلعت سرفراز کرده روانه قلعه مذکور ساختند چنانچه بر طبق معمول با سواران امیرانه بادشاهی
قلعه مذکور از عهد وعنایت جهانگیر بادشاه با جداد خویش سرفرازی دارد در سواری اسپ یکتای وقت است
وبصفات بزرگانه موصوف

خیر الحاج حیدر الدوله بهادر

نام اصلی اش سید علی الله خان است ولد خلف خواجه سعد الله خان مرحوم که خان مذکور مرحوم پرورش وتربیت
یافته حضرت مغفرت مآب بود در سن صبی باریاب محل مبارک بوده همواره در خدمتگذاری ماند ودر عهد

خواهی میبافت و بسبب حفظ خود و سماعت کلام شریف آنجناب مینمود و شخص بسیار دانا و ذهین و مدبر بود چنانچه
غلام سید خان مرحوم ارسطوجاه مدارالمهام سرکار رای بلند و تدابیر احمد یار خان مذکور را در کلیات بسیار
بسیار پسند خاطر مینمود اگرچه صاحب حلم بود اما بسیار توجه به تصوف میداشت هرچند ظاهرا بوضع امرای عالمگیری
بوده لکن باطناً خداپرست و عابد بسبب سخاوت خرچ از آمدنی زیاده تر داشته بمصرف میرسانید و اکثر هم
صحبت علما و مشایخین بود صاحب منصب و جاگیر هشتاد هزار روپیه ذات سرفرازی داشت والد خان مذکور
خواجه عبدالله خان مرحوم مرد ولایتی توران از مشایخین عمده آنجاست در عهد محمد معظم بهادرشاه وارد
ملک هندوستان شده چندی بحضور بادشاه مانده ابدازان در دکن آمده حاکم مچهلی بندر گشتند
در ایامی که جناب حضرت مغفرت مآب بعد تسخیر تمامی ممالک دکن وارد مچهلی بندر شده خان مذکور و خواجه
رحمت الله خان برادر ایشان ضیافت حضور از اطعمه لذیذه انواع و اقسام نموده با الصد بهنگی با ساز
سفر الائی وغیره و ظروف چینی عمده ارسال حضور گردانید که همه خوانها و سینیها و ظروفها همه نذر حضور است
هیچ چیز مسترد شدنی نیست و ملک مچهلی بندر نیز در دولت داخل سرکار کرده بوقت ملازمت جهتی نه لک
روپیه نقد بابت تحصیل آنجا که جمع شده امانت بود همه بی طلب و بغیر جبر خود بخود گذرانیده رخصت حج
بیت الله شریف خواستند حضور فرمودند که ما بدولت هم اراده حج داریم بالاتفاق باهم خواهیم رفت
و در محل مبارک رفته به صاحب بیگم صاحبه و سیدة النسا بیگم صاحبه فرمود که دوگانه شکر بدرگاه مجیب الدعوات
بجا می آریم شما هم بجا آرند که دو فرشته برای اطاعت ما آمده اند بیگمات موصوفه عرض کردند که فرشتگان
چگونه آمده باشند خود بدولت فرمودند دو مشایخ زاده ولایت که حاکم این ملک اند بوقت ملازمت
ملک را داخل سرکار نمودند و نه لک روپیه نیز اگر اینقدر زر خطیر گرفته بالای جهاز بسمت دیگر میرفتند ازما
چه میشد که واقف نبودیم اینها صفت فرشته خصال اند تا حین حیات ایشان همواره مورد الطاف
و شریک کلیات و جزئیات بودند که مردم به راز دار آنحضرت مشهور ساختند مرد خداپرست با خبر در یک روز

ہفتصد مقطعجات خلقت خدا از سرکار پروانگی معافی گرفته جاری گردانید که همه دست بدعای این دولت بودند
آدم ترحم شعار کریم الاخلاق مدبر سخاوت بسیار میکرد بوقت ارتحال زیاده از یک کرور روپیه داشته
رحلت نمودند مسجد چوک بلده حیدرآباد و مسجد مغل پوره بلده مذکور از محدثات و باقیات الصالحات
ایشانست فرزند کلان مرحوم یعنی خواجه عبد الله خان مذکور سمی بخواجه نعمت الله خان بهادر تہور جنگ
خزانه دولت والد خود را بہمت خویش قسمیکه صرف کرده مشهور تر است که لک لک روپیه بنقش و احد بخشش
هم نموده صوبداری بیجاپور و سیکاکول و راجبندری و مچهلی بندر وغیره همه بتعلق بخان مذکور داشت
و بصفا تہای بسیار موصوف بود خلف الیشان شکوه الدوله اقتدار الملک از تعلقات لکهاروپیه و صوبدار
بلده حیدرآباد معمور بوده بعبث و حرمت تمام اوقات خود بسر بردند از آنجا که در خاندان اکثر صاحبزادیها
منسوب شده بودند همون سررشته معهود حضرت مغفرت منزل صاحبزادی برادر خود حضرت فرید و نجاه
بهادر را از دواج سید علی الله خان بهادر حیدر آل دوله در آوردند چنانچه حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه
مغفوره مرحومه والده ماجده حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بخواهش و خوشنودی تمام انصرام شادی
فرمودند از آن عفیفه یک فرزند مسمی به خواجه سعد الله خان بهادر بوجود آمد درین عهد میمنت مهد حضرت
بندگانعالی حضور پرنور اعلیحضرت ناصر الدوله آصفجاه خلد الله ملکه و عمره آن سررشته قدیمی را از سر نو تازه
کرده صاحبزادی برادر خود صمصام الملک بهادر را از دواج خواجه سعد الله خان بهادر حال در آورده
شریک محفل شاهانه گردیدند الغرض بهادر موصوف در سخاوت و آدمیت و جمیع صفات امیرانه موصوف
صاحب منصب مناسب و خطاب و علم و نقاره و جاگیر ذات سرفراز و همواره حاضر دربار جهاندار است

حسین یار جنگ

ولد میرزا شاه علی بیگ نام اصلی اش حسنعلی بیگ از قوم مغل است که پدر مذکورش در عهد دیوانی رکن الدوله
مدار المهام سرکار مامور سرکردگی جوانان بار بوده در همون ایام قضا نمود و پسر داشت یکی حسن علی بیگ

دوم شجاعت علی بیگ و او یعنی دویمی با میر عالم از اقربای قریبه زوجه اش بود در دولت میر عالم اوقات
خود بمیرزا منشی بسر برد هرگز از خانه خویش بیرون نمی آمد و به همین طور عمر خود را بپایان رسانید اما حسن علی
بیگ در عهد وکالت میر عالم بخطاب خانی و رساله سواران از پیشگاه حضرت غفران مآب سرفراز گردید تا مقید
ماندن میر صاحب مذکور دامن فدویت و جان نثاری از دست نداده بر کمر بسته همواره شریک رنج و راحت
ماند و چون میر عالم از دیوانی و مدار المهامی سرفراز گردید او را خدمت عرض بیگی گری خود داده مامور گردانید
کر لکها روپیه در صرف راگ و رنگ و سلوکها با سپاه و آشنایان و در تیاری عاشور خانه محرم الحرام که آئینه های
یک لک روپیه بخریدی در آورده در انتظام عاشور خانه زینک آئینه خانه ها ساخت هر سه آئینه طولا سه درعه عرضا دوم
درعه بوده در تمام هند و دکن عاشور خانه باین تکلف شاهانه بنظر هیچکس نیامد بعد رحلت میر عالم از راجه چندو لعل مهاراجه
بهادر اتحاد و اتفاق داشته تا دم زندگی جاگیر پنجاه هزار روپیه بغیر سوار و پیاده فقط بر ذات خود خورده ودیعت
حیات نمود در حینیکه میر عالم بدیوانی سرفراز شده تیاری سالگره حضرت مغفرت منزل نموده آنحضرت رونق افزا
شدند خان مذکور را بخطاب حسن یار جنگ سربلند فرمودند الغرض خان مذکور نهایت خلیق سخی خوش مزاج
هزارها روپیه بسپاه و آشنا و بیگانه داد در سنه یکهزار و دوصد و چهل و نه هجری رهی دار البقا گردید ✤

خانخانان حسام الامرا النظام یار جنگ بهادر

نام اصلی بهادر معز میر عباس علیخان بهادر است برادر عم جدی میر عالم در عهد حضرت غفران مآب بخطاب جنگی
و بجاگیر ذات سرفراز گشت چون آثار ترقی دولت از ناصیه اش هویدا بود در اندک حاضر باشی و حضوری
در عهد دیوانی میر عالم از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بسبب میر عالم مشمول عواطف خسروانی گردید در جشن
سالگره خاص در مکان میر صاحب مذکور بخطاب حسام الملک و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نوبت
سربلند شده مشهور آفاق گشت چون فیمابین بهادر معز و نور الامرا بهادر محبت دلی از قدیم بود بهادر معز مذکور

مذکور عهد

در عهد ارسطوجاه سعی موفوره درباره ایشان کرده لهذا حسام الملک مذکور درباب درستی امورات
نوزالامرا بهادر نزد میر عالم مساعی جمیله بکار برده نام نیک برگماشت معهذا چون هنگامه شورش فساد پنڈاره‌ها
در ممالک محروسه سرکار از حد گذشت و ویرانی تعلقات سرکار صریحاً معائنه گردید از پیشگاه حضور پرنور بهادر
معز با جمعیت پانزده هزار سوار و پیاده‌ها و پلاٹنهای بار و بعضے امیران و منصبداران و جمعداران وغیره
عمده سرکار دولتمدار بجهت استیصال و تنبیه شوره پشتان مالک مقرر شده روانه سمت غربی گشته قرار واقعی
در فدویت و جان نثاری و تنبیه مخالفان قصور نکرده مورد تحسین و آفرین از خداوند نعمت گردیده
بمرتبه بلند رسید آنا درین عهد میمنت مهد پادشاه دیجاه عالم پناه حضور پرنور خلد الله ملکه و ادام الله اقباله
چون از عهد مرشدزادگی مبذول بذل و عنایات خداوندی بود لعد سریرآرای دولت در عرصه قلیل
بخطاب حسام الامرا خان خانان و منصب هفت هزاری پنجهزار سوار سرفراز گشته سر عزو وقار باسمان اعتبار
رسانید و از دیوانی تعلقات مجموع قریب ده لک روپیه و سواران و عربان و پلاٹنهای بار و برو و بهیلها
معه جاگیر دو لک روپیه ذات و صفات جمله قریب دو هزار جمعیت ملازم رکاب خود داشته بان حوصله بلند
و مرتبه ارجمند مامور کار گردید که مزیدی بران متصور نباشد امیری بود بکمال خوشوضعی و وجاهت تمام
کثیرالاخلاق عمیم الاشفاق راست گو راستی پسند بهادر سخاوت بمرتبه کفاف و سلوک با نوکران و احبا
بقدر احتیاج ضروری بمنود در سواری حضور پرنور باوصفیکه سن بهادر معز قریب هشتاد سال رسیده بود
اما گاهی غیر حاضری نمیکرد بلکه از غیر حاضری احدی از ملازمان خویش متنفر میشد و اکثر بسرفرازی خواصی
خاص مشرف و مباهی گردیده چند روز از بینائی چشمان که معذور شده بود شخصے از غیب بمعالجه
اش رسیده علاج خوب کرد که تا حین حیات خود محتاج دیگر نگشت در سنه
یک هزار و دو صد و پنجاه و شش هجری
بعالم جاودانی خرامید

غضنفر خان بهادر المخاطب به رشت خان بهادر

خلف ابراهیم خان بهادر فرزند رشت خان بهادر بزرگ که بجای الیشان الف خان بهادر خلف ارجمند ش
معمور دولت قمر نگر کرنول شده انچه داد و دهش کرده و اخراجات بحساب نموده از که نامه ظاهر است
آنا ابراهیم خان بهادر فرزند دویمی رشت خان بهادر بزرگ مذکور برادر الف خان بهادر مسطور بسببی در عهد
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده وارد بلده حیدرآباد گشته بجاگیر
قدیمی بزرگانه خویش محال جعفرآباد و شاه گڈه مضاف صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد معه جمعیت
سواران و پیاده ها باعزاز و اکرام تمام اوقات عزیز خود بسر برده چنانچه رشت پوره بیرون بلده حیدرآباد
جانب غربی از محدثات الیشان است در همونجا مقام کرده ودیعت حیات خود نمود لکن فرزندان ابراهیم خان
بهادر یکی داؤد خان بهادر که جهان فانی را بعد سیر وطی روزگار بمدارج بلند پدر رود فرمود خلفان
مرحوم مغفور یعنی داؤد خان بهادر موصوف یکی اعظم خان بهادر المخاطب شاهنواز الدوله دویمی احمد خان
بهادر سعید جنگ سیومی سلیمان خان بی بها جنگ چهارمی محمد خان بهادر مختار جنگ پنجمی همت خان
بهادر استقامت جنگ همه عالیخاندان بهادران روزگار اند بجمیع صفات امیرانه موصوف الغرض رشت
خان بهادر امیر بیت صاحب شوکت که سلسله امارت الیشان به نواب داؤد خان بهادر عالمگیری صوبه دار دکن
میرسد که جد اعلاء بهادر موصوف بوده و رفیق خاص نواب ذوالفقار خان بهادر فرزند نواب اسد
خان بهادر عمدة الملک وزیر اعظم عالمگیر بادشاه بود که درباره داؤد خان بهادر مذکور بوقت قلعه گیری
دکن نواب ذوالفقار خان بهادر این فقره بدستخط خاص خود نوشته فرستاد که (ای کس یکیان داؤد خان
خود را زود برسان) بمجرد ورود شقه مذکور داؤد خان بهادر بجناح استعجال شتافته سواری قلعه را مفتوح
نموده همرو و نذر ورود خود و فتح قلعه باهم گذرانید حسب الحکم حضرت خلد مکان فتح نامه بنام داؤد خان

بهادر موصوف خوانده استشهار دادند معهذا بهادران موصوف یعنی همت خان بهادر و شاه نواز الدوله
بهادر فرشته صفات اند زاهد عابد وظایف خوان نجیب پرور قدردان کمال واهل کمال صاحب منصب
پنجهزاری سه هزار سوار و علم و نقاره و نشان و عماری و نوبت و خطابهای لایق از پیشگاه خلافت سرفراز
و ممتاز و بمدارج بلند کامیاب به جاگیر موروثی جعفرآباد و شاه گڈه مشرف و سباهی و سوای جاگیر موروثی
نیز بجاگیر دیگر بهره مند اند و فرزندان نواب همت خان بهادر مذکور فتح خان بهادر و حمید علیخان بهادر
بر طبق منش خاندان خود باخلاق حمیده و اشفاق پسندیده مشهور روزگار لفضله همه عالی فطرتان همواره
حاضر دربار جهاندار و در همت پوره بکمال تزک و ثروت عمارات و باغات نو احداث و باز تعمیر آورده
مشغول عبادت الهی و مشکور شکر نامتناهی نعمت خداوند نعمت هستند

حسب الحال داراب جنگ بهادر

برادر نسبتی سالار الملک بهادر مرحوم نام اصلی آن اهل مروت و آدمیت مهر یوسف علیخان بهادر است از ابتدا
نشو و نما در عهد پرداخت بهادر معز مرحوم صبا ترتیب امور معمور گردیده با عزت بلند و حوصله ارجمند رسید که از
پیشگاه خلافت و فرمان فرمای بخطاب داراب جنگ و منصب هزاری هزار سوار سرفراز گشته نام نیک
به نیکنامی تمام برنگاشت و همیشه در سوال و جواب تعلقات کلهار و پته متعلقه و محوله بهادر صدر الاعتصاد جناب
بهادر خلف بهادر مذکور چه در بارگاه حضور پر نور و چه در دیوانی نزد مهاراجه بهادر و چه بالای سر دو دفتر
تال نزد رای بهادر و رای رایان بهادر مامور شده چنان با آئین بهین و انتظام قرین مساعی جمیله بکار
میبرد که مزیدی بر آن متصور نباشد صاحب اخلاق کریمانه و اشفاق شفیقانه نجیب شناس قدردان کمال
واهل کمال در عین ابتدای شباب عقل صد ساله بزرگانه داشته بمراتب خفی و جلی و بر رموز مخفی و ظاهری بخوبی
تمام میرسد سخی بهادر کشاده جبین خندان رو صاحب همت زیاده از مقدور در رکار خیر احبا و ارباب احتیاج

و استحقاق بدل معمور شتے متشرع عابد بر طبق عادت معهود بزرگان خویش قدم بقدم گذاشته بر جادهٔ مستقیم خاندان خود ثابت قدم است از طول کلامی احتراز کرده حرفی چند از دفتر اوصافش تحریر در آورد

دلاور نواز جنگ بهادر

نام اصلی آن محمد خان قایم خانی مرد قایم مزاج حاضر انه و فا نهاد است یکسوی بزرگانش در دولت راجایان مارواڑ بکارهای عمده مامور بوده کارهای نمایان بظهور آورده اند و او وارد ناگپور شده در آنجا نیز بکارهای لایق فایز گردیده چون وارد بلدهٔ فرخنده بنیاد گشت بروز تدبیر و تقویت بازوی تقدیر چندی در تجارت بسر برده هرگاه بملازمت مهاراجه بهادر رسید بسیار پسند خاطر گشته اول بدر ماهه ذات و ده سوار بسر اسری معمولی سرکار سرفراز و ممتاز گردید رفته رفته بجاگیر ذات و یکصد سواران بشیقدار و بخطاب دلاور نواز جنگ و تعلقات گولکنده وغیره برار و بعضی از صوبه اورنگ آباد و لبنایات نوبت و گهڑیال و علم و نقاره سرفراز و بلند آواز از پیشگاه خداوند نعمت گردیده مشهور آفاق گشت معهذا السبب بر آوردن کارهای نمایان همراهی صاحبان انگریز بهادر حسب الحکم سرکار مجدداً مشمول عواطف شاهانه گشته مباهی و مشرف شده صاحب اخلاق تنخواه همراهیان خود را بلا تعذر رسانیده در نوکری سرکار موفور کردن نمیدهد صاحب جرات سرخیل اکابر قوم خویش نمازی پنجگانه لتساهل هرگز نمیاید و باجماعت میخواند نقاره چیان خوشنواز داشته تمامی خاطر خود را مصروف خوشنوائی نوبت چهار پاسی دارد در خیر و خیرات و سلوک با فقرا و ارباب استحقاق بقدر ضرور است هر وقت که حکم سرکار میرسد با جمعیت حاضری خود شبانه روز حاضر است در تاریخ دانی نهایت شوق در راگ و رنگ بسیار مائل همواره صحبت با علما و صاحبان علم و فضل داشته در مسایل فقهی خبر دار و همیشه با ارباب دربار

حسام الدوله ارکان الدوله میر موسی خان بهادر غضنفر جنگ

مدار المہام سرکار نام اصلی او میر محمد یار وطن بزرگانش بخارا است جداو در ہند آمدہ نزد غازی الدین خان بہادر فیروز جنگ برای تعلیم نواب مغفرت مآب آصفجاہ بہادر نوکر شدہ بخطاب ترکی خان مسمی گشت بعد فوت او خلفش میر موسیٰ بوقایع نگاری دیور کنڈہ معزز شد و در رفاقت ہدایت محی الدین خان بہادر مظفر جنگ صوبہ داری بیجاپور اختیار کردہ برسالہ سواران امتیاز پذیرفت چون او بسرای باقی خرامید پسر کلانش میر محمد یار نذکور مورد الطاف او شدہ برسالہ ارثی کامیاب گردید بعد کشتہ شدن مظفر جنگ بردست افاغنہ در سرکار امیر الممالک صلابت جنگ بہادر نوکر گشتہ بمنصب شایان وخطاب پدر میر موسیٰ خان وبہ تقرر رسالہ جزائر انداز ان و رسالہ سواران بتدریج لوای روشناسی برافراخت چون دران ایام صوبہ داری برار بنام نامی نواب مستطاب معلی القاب خورشید فلک سروری وسرداری جناب حضرت غفران مآب قرار یافت خان مسطور بواسطہ صمصام الملک شاہنواز خان وکیل مطلق امیر الممالک بہ بخشیگری سایہ سرفراز گردیدہ ملتزم رکاب نواب موصوف ممدوح گشت از انجا کہ طالع یاوری بخت مددگار داشت در عمل نواب مستطاب از اصل اضافہ بہ منصب چہار ہزاری و علم ونقارہ ونشان وخطاب احتشام جنگ وپالکی جہالر دار مرتقی مدارج دولت گشت در سنہ یکہزار ویکصد وہفتاد وہفت ہجری از اصل واضافہ بہ منصب ہفت ہزاری شش ہزار سوار وعطای ماہی مراتب وخطاب رکن الدولہ بدیوانی سرفراز فرمود وبعد استقلال تمام وکارروائی امورات مالی وملکی وبدست ذخیرہ نیکنامی اندوختہ در سنہ یکہزار ویکصد وہشتاد ونہ ہجری کہ حضرت غفران مآب در فتنہ مودہاجی بہوسلہ برادر سا باجی ورگہوجی بہوسلہ معہ اسمٰعیل خان رفتہ بودند در منزل قصبہ منیر اضعاف صوبہ برار روز پنجشنبہ بست وششم صفر سنہ یکہزار ویکصد وہشتاد ونہ ہجری بخیمہ حضور پرنور از ضرب جمدہر بدست فیضو گاردی مقتول گردید نعشش او را بنا بر وصیتش زیر دامن کوہ مبارک جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیہ الصلوٰۃ والسلام در باغچہ مدفون ساختہ عمارت خوردہ باروانہای بخیتہ بہ تعمیر در آوردند کہ تا حال

معه مسجد و چاه و مقبره موجود است اما در بیتولا باغ و عمارات دیگر نیز باحداث درآورده اند مادهٔ تاریخ
بقول شاه تجلی علی صاحب تاریخ تزک آصفیه اینست مصرع «سیر جنت نصیب شد» بااو بهم و تاریخ دیگر که
بر سر کتیبه دروازهٔ مقبرهٔ اش نوشته است اینست مصرع «داخل آمد از شهیدان با حسین» ۱۱۸۹ عدد هاے
هر دو تاریخ مطابق یکدیگر برابر سنه مذکور اند سبب کشته شدن رکن الدوله میر موسی خان مذکور بدو وجه
اینست که رکن الدوله در مدار المهامی خویش اکثر بوقت شب بسمع نقل و حکایات تفریح مزاج و خورمی دل
خویش میکرد چون اقبال او بدرجهٔ کمال رسیده بود روزی حضرت کالی بیگم صاحبه همشیره حضرت غفران مآب
بزبانی پوریه دیوڑی خود برکن الدوله گفته فرستادند که در بیتولا سفر طولانی در پیش است هر روز علی التواتر
کوچ بکوچ بندگان عالی میروند نرگاوان رتهه سواری من بسیار بسبب پیری لاغر شده اند نمیتوانستند که
به آرام رسانند لهذا یک جوڑی نرگاوان گجراتی جوان داخل سازند بهادر مذکور قبول کرد و پوریه
مذکور معه یک متصدی بیگم صاحبه ممدوحه هر روز برای یاددهی و تقاضای نرگاوان نزد رکن الدوله
می آمد و او فقرا تجویز میکرد روزی بسیار تنگ آمده پوریه مذکور تقاضای سخت نمود چون (که قاعده
کم مایه است وقتیکه حکم سرکاری پیش کسی میبرند پاس و ادب امیر و تمیز وضیع و شریف و نجیب ملحوظ ندانسته پا از حد
دائره مرتبه خود فراتر می نهند و هر چه به ذهن و خیال جاهلانه اش میرسد بر زبان می آرند) و شخص شریف
برداشت شنیدن اینگونه سخن نمیکند و این پوریه مرسله بیگم صاحبه بود طلب جفت نرگاوان بشمول الفاظ
نامناسب نمود در آنوقت او جواب درشت داد که لایق حوصله او نبود پوریه خیلی آزرده خاطر گشته
خاموش برخاسته بر دیوڑی خود آمد و هیچ اظهار نمود لیکن دو سه روز بیگم صاحبه موصوفه پوریه را غمگین دیده فرمودند که تا حال نرگاوان
از نزد رکن الدوله نیاورد عرض کرد که اینقدر مرا انجا نزاد دیگر حکم شود غلام بخانه رکن الدوله هرگز نخواهد رفت آخر الامر
ناچار عرض نمود که اینقدر مرا حال چنین است هرگاه بندگان عالی حضرت غفران مآب اندرون محل برای استعمال خاصه رونق افزا
شدند کالی بیگم صاحبه روبرو نشسته فرمودند که ای برادر اگر در اولاد حضرت غفران مآب شما هم دختر متولد میکردید

چہ خوب و چہ بہتر میشد کہ در ریاست و استقلال دولت شما حال ما چنین باشد کہ غیرت پوریہ ہم پسند
نکند تا بہ غیرت دیگر غیر چہ رسد آنحضرت فرمود کہ جناب مراخیال بہ برادر نظر باید کرد من مرد خاندان آصفیہ
نیم بلکہ مر النضور بدختر کنند کہ بباعث جنگ وجدل مرہٹہ وغیرہ واختلال سلطنت سخت ناچارم بیگم صاحبہ فرمودند
ہر گاہ شما چنان ناچار و بی اختیار بودہ باشند پس ما را رخصت دہند تا ہر چہ از دست ما بر آید بعمل آریم
خود بدولت فرمودند کہ کدام کس مانع شماست مختار ہستند ہر چہ خواہند بکنند پس بیگم صاحبہ فیضو نام جوان
کارڈی را کہ در پہرہ ہا بالای ڈیوڑی زنانی حاضر میبود طلبیدہ فرمود کہ فیضو من ترا کاری فرمایم کہ
در آن میان اندیشہ جان تو باشد از تو خواہد شد یا نتوانی کرد او عرض نمود کہ اگر از تصدق شدن
جان غلام کار عمدہ سرکار بر می آید ہزار جان گرامی خود تصدق فرق مبارک میدانم بیگم صاحبہ فرمود
اگر سلامت مانی از تو عزیزتر دیگری نخواہد بود و اگر بمیری از اولاد تو کسی عزیز نخواہد شد فیضو بمنت
قبول کرد و چون او را از کشتن رکن الدولہ آگاہ ساختند او عرض کرد بشرطیکہ حضور پر نور از زبان خود
بغلام فرمایند غلام بلا تعذر بیاید بیگم صاحبہ فرمود کہ حضرت از زبان خود نخواہند فرمود اما بوقت حکم
کردن من حضرت سماعت خواہند کرد پس تو خاموشی حضرت را دلیل رضامندی دانستہ بعمل آر
و فیضو بالراس والعین قبول نمود روز دویم بوقت شب بیگم صاحبہ و حضور اندرون پردہ بار یک نشستہ
با یک اصیل محرم راز فیضو را طلبیدہ فرمودند کہ فیضو شبیہ حضرت را و شبیہ مرا از بیرون پردہ بنظر خود دیدہ
فیضو عرض کرد بلی خداوند نعمت دیدم پس فرمود حالا سخن مرا بگوش جان بشنو کہ حکم حضرت چنین است کہ
رکن الدولہ را بکشی فیضو دست قبول بر سر و چشم خود نہادہ بصدق دل قبول نمود وجہہ دیگر درین ایام
اینست کہ دران زمان معمول محلات حضور پر نور این بود کہ تمامی بیگمات و خانمات وغیرہ کار سنجاف
از چھینٹ ہای مچھلی بندر میگرفتند چنانچہ مثلی از بندر مذکور چھینٹ ہای عمدہ آوردہ بود و مال بقصد
روپیہ بجز بدی سرکار ہم آمدہ چٹھی رقم قیمت او بدستخط خاص حضور بالای رکن الدولہ گردیدہ شنشاہ

منقضی گشت (وجه اینکه بسبب سرپایی و جنگ وجدال متواتر سوای ادای زر تنخواه فوج و مهیا کردن
اسباب جنگ و مصارف دیگر لازمه سلطنت و عدم معموری خزانه عامره جهت پا بجای اینطور مخارج بسیار
وقت میشد چونکه در آنوقت ضرورت افواج جرار بی انتها بود و در سرکار حضرت غفران مآب در زمانه
مدار المهامی این وزیر باتدبیر افواج نهایت آراسته بود دباین وجوه نتوانست) که مشار الیه یک حبه بدید
برامد زر فوا میگذرانید مغل مذکور ناچار شده روزی در حین سواری کوچ سر راه استاده فریاد برآورده
ودهائی خدا تعالی جلشانه و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بحضور داد که یا زر بنده عنایت فرمایند
یا مال بنده واپس دهند که از تاخیر وصول زر خرابی بسیار غلام شده است حضرت غفران مآب باوجودیکه
رکن الدوله در خواصی سوار که حاضر بود هیچ نفرموده از عماری فرود آمده اندرون محل مبارک رفته
چندین تهانهای چهیت سالم و باقی سجاف ها در کشتیها مع سه صد روپیه نقد آورده بمغل فرمودند
که این مال شماست و این سه صد روپیه تقصیرانه است هر جا که خواهند بفروشند و سوار شده روانه مقصد
گردیده رفته رفته عداوت بیگم صاحبه و بی التفاتی حضور درباره ایشان مشهور آفاق گشت خلق الله
را وسوسه بخاطر راه یافت شبی رکن الدوله در خیمه خود بالای بستر استراحت میکرد آدم صمصام الملک
رقعه آورده اندرون خیمه فرستاد رکن الدوله رقعه را خوانده بالای شعله شمع سوخته جواب داد که
معلوم شد و بخواب رفت درین اثنا شرف الدوله برادر خوردش اندرون خیمه آمده دست خود بالای
بالیش نهاده بیدارش نمود و او پرسید که اینوقت غیر برای کدام کار ضرور آمده اید شرف الدوله گفت
مردمان در حق جناب چنان و چنین میگویند صلاح وقت اینست که چند روز احتیاط در بار فرمایند
و گریه کرد رکن الدوله جواب داد که ای برادر چرا گریه میکنی بخیمه خود برو من بچه گوسفند نیستم که کسی مرا ذبح
خواهد کرد و بکشند شما خاطر جمع دارید چون بمنزل تنبیر رسید خود بدولت خواستند که از عماری فرود آیند
رکن الدوله نیز موافق معمول از خواصی بزیر آمده استاده خود بدولت دست مبارک بر سر مبارک

خویش

خویش نهاده همه‌ها را از خود رخصت فرمودند و رکن الدوله را هم ارشاد شد که بخیمهٔ خود روند چرا که
نخواسته بودند که خون سپه‌سالار و بردی بابدولت شود رکن الدوله عرض کرد که غلام را بعضی مقدمات
ضرور عرض کردنیست امیدوار باریابی تنهائیست حضرت ارشاد کردند که حالا از هیچ و هیچ منزل بمقام
آمده‌ایم اینوقت رفع احتیاج ستهٔ ضروریه است چرا در خواصی عرض نکردند بوقت دیگر حاضر شوند
چون نزدیک خیمهٔ خلوت مبارک رسیدند او باز عرض کرد و همون جواب شنید تا اینکه خود بدولت نزدیک
خیمهٔ محل مبارک آمدند رکن الدوله باز باصرار تمام همون عرض نمود دفعتاً مزاج مبارک برهم شده فرمودند
هر چند میخواهم که دفع الوقت شود شما را هیچ خیال نیست بیائید و بشنوید که کدام عرض ضروریست پس
حضرت اندرون خیمهٔ محل تشریف فرما شدند و رکن الدوله هم بیرون خیمهٔ خاص محل نشست درین
اثنا فیضو جوان که بر پهرهٔ خود ایستاده بود بندوق خود را در گوشهٔ خیمه گذاشته عقب رکن الدوله آمده
دست خود بالای کتفش داشته گفت نواب صاحب ملح است و خنجر اجل حواله‌اش نمود که از پهر و کلیهٔ
او گذشته بیرون طرف پهلوی دیگر برآمد و گریخت برهان الدوله بهادر که از طرف رکن الدوله در حضور
پرنور وکیل بود تعاقبش نموده بیک ضرب تیغ بیدریغ کارش باتمام رسانید باین خیال که شاید این
مقدمه از حضور باشد و مبادا اظهار گردد بهتر همین که هر دو میرند پس حضور معاً برآمده فرمودند ما نگفته بودیم
که شما بمقام خود روند آخر حال شما باینحال رسید رکن الدوله عرض کرد که جان نثاری معراج نوکریست
اما اگر بجای مناسب میشد مناسب‌تر بوده خیر شد آنچه شد لکن مبارز الملک بهادر و اسمعیل خان بهادر ازین
سانحهٔ ناگزیر مشوش و متوحش خواهند شد لهذا اعلام طمانیت و تسلی اینها میکنند پس منشی خود را طلبیده
خطوط بهانها نوشتانیده و بدست خویش هم دستخط کرده بارسال آورد که (این امر بی اطلاع حضور بوقوع آمده
است خود بدولت را درین مقدمه بالکل مداخلت نیست اصلاً و مطلقاً هرگز هرگز خیال دیگر نکرده باشند
اگرچه من زنده‌ام لکن در هر امر فرمانبرداری و نمک حلالی و جان نثاری سرکار باید کرد) بعد ازان

حسب الحکم حضور جراحان چالاک دست حاضر شده مشارٌالیه را در پالکی نشانیده بخیمه اش برده بدوختن زخم مشغول شدند قریب صبح صادق جان بحق تسلیم شد و خود بدولت و اقبال داخل بلده حیدرآباد گردیده متوجه امورات ریاست خویش بذات خود گشتند **نقل عجیب و غریب** دیگر اینکه رکن الدوله روزی در خیمه خود با وقار الدوله که باهم ربط زیاده بود نشسته اختلاط میکرد که سید نجابت خان بهادر نبیره بهادر دلخان بهادر شجاعت الدوله صوبه‌دار حیدرآباد امیر ذی مرتبه بر در خیمه اش رسید چوبداران درآنوقت حاضر نبودند پهره والا مانع اندرون رفتن ایشان گشت و بهادر مذکور خواست که موافق معمول اندرون بروند نوبت بآن حد رسید که باهم کشمکش کردند و گریبان خان مذبور از دست کارڈیان پاره شد و خود رکن الدوله و وقار الدوله بچشم خویش میدیدند و هرگز منع نمودند بلکه خنده کردند درین اثنا چوبداران رسیده کارڈیان را زجر کردند که ایشان امیر سرکار صاحب منصب اند با ایشان باین بی ادبی پیش آمدید و به خان مسطور عذر ها نمودند و ایشان از دست پاجیان رهائی یافته هرگاه اندرون خیمه رو برو ی رکن الدوله آمدند او از راه استهزا گفت خانصاحب بیائید بیائید سید نجابت خان بهادر نزدیک آمده فرمود که من برای این نه آمده ام که بخدمت شریف حاضر باشم بلکه برای این آمده ام که حق سبحانه تعالی عاصی را دیگر نزد شما نه آرد و برگشته بمقام خود رفت اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بهادر بتقسیمه میفرمود که من هم دران مجلس نزد رکن الدوله نشسته بودم و بچشم خود دیدم که از اهانت آل رسول دیگر زمانه با رکن الدوله موافق ننموده در همون هفته مقتول گردید فاعتبروا یا اولی الابصار از محدثات رکن الدوله تا حال چشمه ایست که آنرا موسی نهر میگویند آب از رگ زمین بر آمده که گاهی در موسم گرمای شدید نیز از حد خود کمی نمیکند هزارها مردم خصوص امیران سرکار آب از آنجا طلبیده باستعمال می آرند سابق نهرش در بلده لبعضے جا می آمد درین ایام نهر تالاب میر عالم خانه بخانه کو بکو جاری است برین هم اهل بلده آب موسی نهر را باستعمال می آرند که بسیار سبک تر است

رشید الملک بهادر

خلف رشید الدوله بهادر مرحوم ولد منشی میر حیدر خان بهادر اعتصام الملک بزرگ است چون رشید الدوله
بهادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود منشی میر حیدر خان بهادر موصوف مرحوم از پیشگاه حضرت مغفرت منزل
علیه الرحمه بخدمت دار الانشای خاص سرفراز و ممتاز گشته بعد مدت مدید پیش از رحلت آنحضرت ودیعت
حیات نمود خلف ارجمندش که نام اصلی آن اصل لیاقت و امارت میر اسمعیل خان بهادر است و از بدو شعور
آثار رشادت از جبین مبین او درخشان بود در اندک حاضرباشی منظور نظر خاقانی و مشمول عواطف سلطانی
گشته بدرجه بلند رسید و بخدمت موروثی معمور گردید نقل عجیب و غریب که مشهور آفاق
است و دلیل قطعی بر عقل بسیار و فهم و ذکاء آن ذی فطرت انیست روزی در مجلس میر عالم مدار المهام سرکار
دولتمدار کپتان سدنم صاحب وکیل انگریز بهادر که جامع علوم عقلی بود و میر صاحب موصوف باهم در گفتگوی
امورات کلیات سرکار عالی مشغول بودند رشید الدوله مرحوم با میر اسمعیل خان بهادر مذکور خلف خویش
وارد شده شریک مجلس گردیدند دران زمان هشت مرحله از مراحل عمر خان مسطور یعنی میر اسمعیل خان
بهادر گذشته بود و چون شمشیر بر طبق معمول مستمره دربار بدست خود داشت سدنم صاحب که مرد ظریف
و لطیفه گو و از علم فارسی و عربی و صدانی و شعر فهمی نیز ربط کمال میداشت از راه لطافت طبع از خان مسطور
سوال کرد که میر اسمعیل خان بهادر شما که خدمت دار الانشای حضور پرنور دارید شمشیر را با منشیان که اهل قلم
اند چه نسبت است بهادر معز آن صغرسن فوراً بدیهه جواب داد که ما از خاندان عالیشان سیادت صاحب السیف
والقلم هستیم سیف و قلم هر دو وابسته خاندان واجب الاحترام ماست میر عالم بی اختیار مانند گل بشگفت
و سدنم صاحب را کمال استعجاب حاصل آمد هر دو کامل العصر و الزمان بهادر معز را بسینه خود تنگ کشیده دعای
فراوان درازی عمرش دادند و رشید الدوله بهادر را بسیار بسیار تحسین و آفرین نمودند سدنم صاحب اینهمه
واردات مجلس را بعینه صورت مجلس از مصوران ولایتی خود درست کنانیده بولایت لندن و کلکته و مدراس

و بندر بمبئی فرستاد بعد چند روز زبانی سدنم صاحب بسیر عالم معلوم شد و بسیر صاحب مذکور
به رشید الدوله بهادر بکمال الطاف ظاهر ساختند که نزد سدنم صاحب مفصل خبر آمد که این صورت
مجلس و ارادات آن هر گاه پیش بادشاه و صاحبان کمپنی و گورنر و کلکته و بندر مدراس و بمبئی رفت همه با مجموع
ازادراک این حقیقت تفریح و تفرج و شغف و سرور در آمده گفتند که از قیافه این شبیه چنان معلوم میشود که
این طفل در سن رشد و تمیز خویش علامهٔ عصر خواهد شد که در دربار آصفیه بیچ پس لفطرت او نخواهد رسید
و فی الواقع چنین است الغصه بعد رحلت رشید الدوله بهادر پدر بزرگوار خویش از پیشگاه خداوند نعمت
حضرت مغفرت منزل بخدمت موروثی دار الانشا الیسن قریب بست و پنج سالگی سرفراز و ممتاز
گردیده جوابات عرایض گورنر کلکته بآن درستی و جامعیت عبارت و مطالب و آداب درست کرده بملاحظه
اقدس حضور پر نور آورد که پسند خاطر مبارک گشته مورد تحسین گردید چرا که در جمیع علوم در آن هنگام بهره
کامل داشت مهند او در عهد میمنت مهد جناب بندگان عالی مد ظله العالی حضور پر نور ادام الله اقباله
و عمره و خلد الله ملکه و سلطنته بکمال قدردانی بهادر معز بخطاب جنگی و دولائی و ملکی و منصب مناسب
عمده و علم و نقاره و نوبت و جاگیر قدیم و جدید و بحالی خدمت موروثی دار الانشائی سرکار و قلعداری
قلعه مبارک دولت آباد و پالکی جهالردار و عماری وغیره که لازمهٔ امیران ذیشان دولت است سرفراز
و مشرف و مباهیست و همواره در مقدمات کلیات سرکار بار یاب که احدی را در آن میان دخلی نیست
هر گاه فرمان واجب الاذعان بادشاه ذیجاه هندوستان شرف صدور می یابد و نیز عرایض گورنر
لارڈ بهادر کلکته در حضور پر نور میگذرانند بهادر معز در دربار جهانمدار لغیر مطالعه و ملاحظه در آن مجمع
کثیر بآن طلاقت لسان و فصاحت بیان در پیشگاه خداوند نعمت حضور پر نور علی رؤس الاشهاد
بکمال درستگی و شائستگی عبارت بجلوه بیان می آرد که مورد تحسین و آفرین سلطانی و اهل دربار میگردد
امیریست بکمال لیاقت و وجاهت با اخلاق پسندیده و اشفاق حمیده که در جمیع علوم عقلی و نقلی

و تمامی فنون و صنایع و بدایع کمالات بهرهٔ کامل دارد و تیز فهم بلند خیال کمال دوست نجیب شناس
دشمن اراذل رفیق نواز خوش مزاج سیر فکر بجمیع صفات موصوف عاصی مؤلف این اوراق از بدو
شعور خود باین علم و فضل کم بنظر خود دیده است که در امیران سرکار بلکه در روزگار شاذ و نادر بنظر گذشت
از محدثات آن منبع کمالات متصل دروازه پل بالای راستهٔ کلان دو عمارت عالیشان و یک خانه
باغ دلچسپ بنهایت خضرت و نضارت موجود که مسکن و مقام بهادر معزز است با این همه اوصاف صاحب
همت فیض رسان خوش لباس راگ پسند شکار دوست جانوران شکاری از یوز و باز و بحری و چرغ و شاهین
وغیره همیشه همراه سواری خود داشته تا پنج شش گروهی بلده مشغول شکار میگردد و در میان سیر و شکار
احبا و اقربا را فراموش نمیفرماید زوار و حجاج را نیز سال بسال راضی و خوشنود میدارد ۰۰

رفعت الملک بهادر

خلف رفعت الدوله زور آور جنگ است چون رفعت الدوله در عهد حضرت غفران مآب بعد جان نثاریها
بسیار و دیعت حیات نمود رفعت الملک مهین پورش که نام اصلی او میر مظفر است بمزید الطاف
خداوند نعمت بمنصب هفت هزاری پنجهزار سوار و خطاب ملکی و بحالی سرکار نادیر وغیره و جاگیر پنجاه هزار
روپیه ذات و رسالهٔ دو صد سواران مغلیه توران سرفراز و مباهی و مشرف بیوده بعلو مدارج امارت و
ایالت او فات عزیز خود بسر برد هرگاه اعظم الامرا ارسطو جاه از پونا وارد بلدهٔ حیدرآباد گشته مختار کار و بار
دولت آصفیه گردید بسبب نااتفاقی برادران مال و اموال اندوخته او ضبط سرکار شده مقیم گوشهٔ انزوا گشت
بعد رحلت غلام سید خان اعظم الامرا در دیوانی میر عالم بسبب موافقت سابق باز بجاگیر قدیم و جدید سرکار
نادیر وغیره و تعلقات لکها روپیه دیگر و جمعیت سواران و پیاده ها و علی غول وغیره معمور گشته روانهٔ تعلقات
گردیده در اندک ایام بمراتب و مقدور زیاده از سابق فایز شده نام نیک خود طوعاً و کرهاً مشهور تر
گردانیده و در مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر با سیزده لک روپیه نقد که بعد امتداد مدت

از تعلقات وارد بلده شده بود همه صرف نذر و نیاز سرکار دربار نموده پس از ان صرف بر جاگیر ذات
وصفات چندری خانه نشین بوده از عارضه خلل مثانه ودلیعت جان شیرین ساخت امیری بود نهایت طویل القامت
وعریض الجبهات خوش ترکیب که هیچکس چون خوش ترکیبش بنظر نیامد قوت بدن بآن مرتبه داشت که احدی
بمقابله اش نمیرسید خم برنجی را که از پنج پکهال آب پر میشد از زور بازوی خود بر داشته از دیوانخانه خویش
تا دروازه کلان که تا صد قدم باشد می آورد و باز میبرد این زور برابر زور فیل کم نسبت دست علی
هذا القیاس بسیار نقلهای عجیب وغریب که صاحبان راستی بچشم خودها دیده اند بیان میکنند که عقل در آن میان
حیران است و فی الواقعی بی شائبه کذب درست است و هم چنین بود حاجی مؤلف اوراق هم بچشم خود دیده
است الغرض از ان ایام تا این زمان که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس با آن
قوت و زور و وجاهت اندام باین بزرگی جسامت بنظر نیامد چه در امرا و چه در غربا آنا زور و قوت
و وجاهت و بزرگی جسامت و شوکت جناب حضرت مغفرت منزل ما فوق صفات بهادر معز بوده که تمام
خلایق انبوه ولایت بسیار اند و سید عاقل خان بهادر خلف دویمی بهرام الملک بهادر نیز هر چند قوی الجسم بوده
موٹ دو گاو را از دست خود پر آب میکشید اما وجاهت جسامت و به خوش ترکیبی رفعت الملک بهادر نمیرسید
و زورش بحساب دست راست و دست چپ از بهادر معز بوده در آن زمان در زور آوران روزگار
چهار کس همعصر خودها بودند یکی رفعت الملک بهادر مذکور دویمی افسر الدوله بهادر سیومی محمد خلیل خان بهادر
استاد زاده حضور پر نور حضرت غفران مآب چهارمی بهرام الملک بهادر و حساب زور ایشان مطابق تفصیل
اسامی مرقومه است یکی بعد دیگری و سید عاقل خان بهادر مذکور در زمان انحطاط قوت و جوانی ایشان
بعرصه ظهور آمده مفصل احوالش در احوال بهرام الملک بقلم آمده گذشت در سنه یکهزار و دو صد و چهار
هجری رفعت الملک بهادر بعارضه که بقلم آمد گذشت نقلهای عجیب وغریب از زور و قوت بهادر معز در
احوال قلعه کنجی کوٹه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی

ذکر راجه‌های سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله اقباله راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

سلسلهٔ بزرگان بهادر معز بقول خویش که در سرشت کدهٔ خود نظم آورده تا به راجه تودرمل اکبرشاهی میرسد چون راجه نانک رام عموی بهادر مذکور در عهد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نور الله مرقده بخدمت کروڑگیری بلدهٔ حیدرآباد سرفراز شده مدتی مدید او قات خود بتکلف تمام بسر میبرد بهادر معز را که برادر زاده بود برای میوه خوری برابر پسر خویش رای لکپت رای یک روپیه روز میداد گوبند رای مذکور و گوبند بخش برادر خرد مهاراجه بهادر هرچه منظور خاطر میشد میخریدند و خرج میکردند و بهادر معز همه را بفقرا و غربا خیرات مینمود چنانچه بحسب تحریح دیگر بهی آورده چون این خبر بسمع راجه نانک رام رسید یک روپیه یومیه دیگر اضافه نموده خوشنود ساخت بعد انتقال راجه نانک رام و بر همی کار لکپت رای مهاراجه بهادر که از بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا بود در چندی ایام بوسیلهٔ اعتقاد الدوله شمشیر جنگ بهادر که دران ایام نظامت بلدهٔ حیدرآباد مامور بود منظور خاقانی و مشمول الطاف خسروانی گشته از پیشگاه حضرت غفران مآب بخدمت موروثی کروڑگیری مذکور سرفراز شده اوقات عزیز خویش بنهایت خوبی و نکوئی بسر میبرد دران اثنا بعد چندی تغیری میر ابو القاسم میر عالم بهادر از ملک مفتوحه کرپه و قلعه سدهوٹ و قلعه گنجی کوٹه وغیره بوقوع آمده بتجویز حضور پرنور و باستمزاج اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار بهادر معز را با جمعیت سواران و پلٹنهای بار و علی غول و عماری و دیگر تزک امیرانه با شان و شکوه برای بندوبست آن سمت رخصت انصراف فرمود و خدمت کروڑگیری ضمیمهٔ خدمات بوده سپرد راجه گوبند بخش برادر خرد بهادر ممدوح بنا بنا گردید پس آن منبع خوبیها

در اندک مدت درستی امورات آنجا نموده نام نیک بر صفحهٔ روزگار برنگاشت و در دیوانی میر عالم معمور کار
و بار پیشکاری سرکار دولتمدار گردیده بمرتبهٔ بلند رسیده عالمی را فیضیاب ساخت بعد رحلت میر عالم بهادر
در دیوانی منیر الملک بهادر از پیشگاه خداوندنعمت حضرت مغفرت منزل علیه الرحمه بدرجهٔ بلند ارجمند
مختاری امور ریاست و وکالت انگریز بهادر که امر کلیست جلیل القدر نازک مامور گشته بمنصب هفت هزاری
هفت هزار سوار و پیاده‌ها و بار پلاٹهنا و غیره و نوبت و گهڑیال و جواهر عمده و جاگیر لکها روپیه بیر حاصل
و خطاب مهاراجه بهادر سرفراز و ممتاز و مباهی گردیده جهانی را مالامال بخشش فرمود آنا درین عهد
میمنت مهد اعلیحضرت خورشید سپهر سلطنت و کامرانی نیر اعظم جهانبانی و کشورستانی عالم پناه خورشید کلاه
بندگان عالی متعالی ظل الله العالی حضور فیض گنجور ناصر الدوله نظام الملک میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه خلد الله
ملکه و عمره و سلطنته که ماه ذی الحجه سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است از پیشگاه خلافت فرمان
فرمانفرمای باضافه خطاب راجایان راجه راجه چندولعل مهاراجه بهادر مشرف شده باقبال بیزوال خداوند نعمت
مامور کار و بار سلطنت رفیعه آصفیه است انچه که احوال بهادر معز باشد احتیاج اظهار و بیان ندارد بر همه
هویدا است معهذا در احوال بخشش حقیقت حال اینست که دوشاله‌ها و رومال شالی که فی الحقیقت قدر دارد
از ابتدای بخشش تا حال نوبت بهزارها رسیده و هر سال در جوڑه‌های دسهره که بهمه خواص و عوام سلطنت میسر
از یکهزار زیاده تر به بخشش می آید میر حسن دهلوی در مثنوی بی‌نظیر بر هفتصد دوشاله نواب آصف الدوله
بهادر که یکبار به بخشش در آورده بودند تحیر و استکبار نموده است بقول شاعر شعر محمل نشین ہیں کیتنی ہی
خدام یار میں ٭ لیلی کا ایک ناقہ سو ہیں کس قطار میں ٭ هرگاه نوبت دوشاله‌ها باین نوبت رسیده باشد
دیگر اقمشه و امتعه و زر نقد و غیره بالقیاس فرزانه باید دریافت از انجمله خیرات سداربت است که در کاسی
و جگناته و رام ناتهه و تریپتی و دیگر جاهای نزدیک و دور منعقد همواره شبانه روز جاریست و دیهات
هزارها روپیه در خیرات چه مسلمانان و هندوان و سالکان و پیرزاده‌ها را تواضع نموده که بدعای دوام

دولت

دولت آصفیه وازدیاد عمر حضور پرنور شب و روز مشغول و موظف باشند و بالای هر یک مجذوب خدمتگاران
متعین و منفرزاند که یومیه‌های ایشان مع میوه‌ها و شیرنی و طعام پخته میرسانند و خدمتها کنند که بی رنج و
تعب خورده معمور دعا باشند یومیه هر روزه یومیه خواران قریب دو هزار روپیه است بلکه زیاده تر و روز
دوشنبه دو هزار روپیه تا سه هزار روپیه کم و زیاد بدست خود به مسافران هفت کشور میدهد و از سه صد
روپیه معمول دان هر روزه کم نیست سوای این خیرات دیگر روزهای گوکل اشتمی و رام نومی و شیوراتری
وغیره مبلغ خطیر توان گفت ماورای این خرچ غله و پارچه وغیره دیگر بحساب گفته بشود و معهذا حجاج
بیت الله شریف و اماکن مقدسه را که پرده خاص آورده بودند و اکثر هر سال وارد میشوند از هزارها
روپیه مالامال زر نموده رخصت فرموده میکند که در هفت اقلیم شهره بخشش دولت آصفیه دام اقباله
مشهور آفاق گشت و بسمع بادشاهان هفت کشور رسید و در سلطنت آصفیه هزارها کس از جاگیر و ماهیه
و یومیه و خیرات وغیره بهره مند اند در هر دو جشن شادی راجه دهیراج بهادر و راجه نرندر بهادر انچه که
خرچ لکها روپیه در ضیافتهای رونق افزای حضور پرنور و مرشدزاده‌های بلند اقبال و محلات
و امرا و خوانین وغیره تمامی سلطنت از اعلی تا ادنی از جواهر اعلای بیشمار و جوڑه‌های عمده بسیار و طعامها
لذیذ بلی مقدار که بمصرف در آمد تا کجا شرح داده آید تا بجدیکه دهیڑان و چماران و پارینه دوزان
کفش از طعام و پارچه رنگین شادی باقی نمانده دیگر ذکر کدام قوم انسان بقلم توانند آورد و اخراجات
جاترای الوال و عرس کوه مبارک و عشره محرم الحرام مع روشنی و تیاری و تکلف ٹٹی مینا کار خارج
از حساب عقلی است در بیت الله شریف سبیل آب سرد دوازده ماهی مقرر کرده اخراجات آنجا میرسانند
که خلق الله هفت اقلیم در آن موسم گرمای شدید که تشنه روز است سیراب شده دعای خیر میدهند
در هر سر فرودگاه حضور پرنور که متواتر دیر و طیر بوقوع می آید طعام لذیذ از باورچیخانه مهاراج
بخاصان و عوام دربار حضور پرنور میرسد حساب چه داره دار و حکما و شعرا و مرثیه‌خوان و سوزخوانان

و ارباب نشاط و طبقه طوائفان رقاص انجیکه ماهواریها و انعامات می یابند در حساب آن احدی را
دخلی نیست که زر خطیر لی قیاس است و بس اخراجات تیاری عمارت از آنجمله باره دری است که براج باغ موسوم
است که بخرچ زیاده از بست و پنج لک روپیه باتمام رسید که هیچ چشمی همچو باغ عجیب ندیده و هیچ گوشی
نشنیده با این همه خرچ رونق افزائی هر سال حضور پرنور چنانچه گذشت و دیوانخانه کلان که بقایم محل
تسمیه دارد و محل سرا و بهجت محل و آئینه خانه و چینی خانه و تصویر خانه و باره دری خانه باغ معه آئینه خانه و چینی
خانه دیگر و عمارات علیحده دیگر و عمارات کوه شریف و نقاره خانه درگاه مولے و غیره همه از محدثات مهاراجه
بهادر است که جمله قریب پنجاه لک روپیه بمصرف تیاری درآمده دو روپیه یومیه خرچ نقارخانه و گهریال
حسینی علم از طرف مهاراجه بهادر موصوف است که هر روز جاریست محض بجهت سلامتی حضور پرنور سوای این
پل موسی ندی را که ریخته و شکسته شده بود مهاراجه بهادر موصوف از سر نو به تعمیر درآورده که مدت مدید دیگر احتیاج
تعمیر بالکل نیست صاحب تصانیف کتب از آنجمله عشرتکده که مملو از احوال عجیب است و دو دیوان بزرگ
یکی بزبان فارسی فصیح و دیگر بزبان هندی اردوی خاص مهاراجه بهادر مشهور زمانه اند

راجه دهراج بهادر

فرزند راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است نام اصلی اش بالا پرشاد از ابتدای نشو و نما چون آثار
سعادتمندی و فطانت رای و متانت خرد از جوهر او هویدا بود مهاراجه بهادر باستادان کامل سپرده
کما حقه تربیت نموده و تحصیل آگاه امورات کلیات سرکار ساخت اکثر در پیشگاه حضرت مغفرت منزل
باریاب شده برآمد مطالب و کاربای ضروری سلطنت به نیابت پدر خویش بخوبی معروض داشته مورد الطاف
بیکران گردید و بسرفرازی خطاب راجگی و عطای جواهر زوج و ستبند الماس عمده بدست مبارک خاص مشرف
و مباهی شده بمرتبه ارجمند فایز گشت هرگاه بسن رشد و تمیز که عبارت از عقل سلیم و خرد مستقیم است رسید
شریک مصلحت و مشورت پدر ذی قدر خود گشته باشند راک دفاتر محاسبه سلطنت و دولت

و انتظام

و انتظام امورات اعلی و ادنی ریاست خلافت گردیده از صبح تا شام و از شام تا وقت استراحت و آرام که
یکپاس شب مانده اوقات مقرر است دقیقه از دقایق امور لابدی سرکار دولتمدار فرو گذاشت نمی‌نمود
مهمندانا درین ایام فرخنده انجام که عهد میمنت مهد بندگان عالی خورشید کلاه عالم پناه حضور پرنور
ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است و این تاریخ
گلزار آصفیه باختتام رسیده بر طبق معمول مستمره آنا فانا بهادر ممدوح مصروف امورات محوله و مشغول
مهمات مرجوعه دولت خداداد بی‌زوال حضور پرنور در بندوبست سپاه و رعایا و برایا و دادرهی
خلایق و حال پرسی بندگان الهی که ودایع و بدایع ایزدی اند شمه قصور نمی‌فرماید و برای همین انتظام
ریاست از پیشگاه خلافت تکلیف سواری معاف است که بحال درستی امورات جزئی و کلی پردازند
همراه سواری مبارک حاضر شدن ضرور نیست در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه هجری بهادر ممدوح اراده
تلجاپور و پندرپور وغیره دیگر معابد نموده برخصت حضور پرنور در عرصه چهار ماه تماشای قصبات و
قلعجات و بلاد علی الخصوص بلده پونا و خجسته بنیاد و اورنگ آباد و قلعه مبارک دولت آباد کرد در تعریف
آن شعر شاعر دلیل قطعیت **شعر** حصاری که مثلش ندیده است کس * بود قلعه دولت آباد و بس *
و تماشای عجایب کار ایلوره که سنگتراش کاریست بی‌مثل و سیر احمدنگر وغیره نمود اکابر و اعیان آن سرزمین
باستقبال و مشایعت درآمده خواستند که ضیافتها کنند قبول ننموده بالمره کناره ورزید بعینه مشهور است
صاحبان انگریز پونا و نگر وغیره نیز باستقبال و مشایعت حضرت پرداختند و همین قیام و آئین سیر قلعه
دولت آباد پیاده از زیر قلعه تا بالا حصارش که ارتفاع او یکصد و چهل درعه و دورش پنجهزار درعه است
بقدم خود رفته باز بزیر آمد با وصف گرانباری بدنی امر نادریست که نموده بوقت نصف اللیل داخل بلده
خجسته بنیاد گشته مردمان آنجا از ملاحظه تزک سواری و شان و شوکت و وجاهت بهادر ممدوح بسیار
پسند کردند الغرض ایشان صاحب مرتبه بلند و درجه ارجمند که مرتبه امارت او از فرط الطاف شاهانه

خداوند حضور پرنور با فوق درجات امیران دیگر سرکار دولتمدار است و ما تحت درجات دیوان سرکار خوش اخلاق صاحب ادراک خفی و جلی نکته سنج دقیقه رس مدرک مزاج دولت اعلی محرک سلسله معاج سلطنت والا اقتدار دانا کمال نجیب شناس با کمال صاحب منصب عمده پنجهزاری سه هزار سوار و علم ونقاره و نوبت و عماری ونشان فیل و پالکی جهالردار و بخطاب راجه دهیراج بهادر و جاگیر سر حاصل لکهاروپیه ذات وصفات سرفراز و ممتاز و همواره ارباب دانش بکیف مصلحت کلیات وجزئیات خداوندنعمت است از محدثات بهادر معز دیوانخانه و عمارت نواحدات محاذی عمارات قدیم عجیب وغریب است و قلعه فتح نگر معبد عمده بخرچ مبلغ خطیره بتجدید ش در آورده بسیار مردم را در اینجا جواهر و جوڑه و دوشاله ها داده مسرور نمود احوال فرزندان بهادر بدیور بنیز بقلم حقیقت رقم بمقتضای حروف تهجی می آید

راجه بهادر

خلف دویم مهاراجه بهادر نام اصلی اش راجه نانک بخش است در عهد حضرت مغفرت منزل چون سن صغر داشت گاه گاهی بتقریب عیدین و نوروز و سالگره خاص حاضر دربار جهانمدار میگردید و در عهد حضور پرنور آدام الله اقباله حسب الحکم به نیابت پدر خود همواره حاضر دربار دولتمدار و در سواری مبارک با جمعیت همراهی مهاراجه بهادر همراه رکاب سعادت سعادت اندوز امیریست صاحب دولت بلند و منیته ارجمند صاحب منصب چهار هزاری دو هزار سوار و علم و نقاره و نوبت و پالکی جهالردار و خطاب راجه بهادر از پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز نجیب پرور کشاده همت هرکس که باو رجوع نمود دیگر محتاج کسی نشده بمراد دل فایز میگردید بهر خدمتی که از سرکار سرفراز کرد و آنچنان در رسد که مزیدی بر آن منصور نباشد چنانچه درباره موجودات سپاه و دیگر خدمات گاهی نالش هیچکس در سرکار نرسید و نام نیک مشهور گردید در موضع جلبل گوڑه بخرچ بسیار معبد با حداث در آورده هر سال در ایام جاتره

خرج بسیار میکند و برهمنان آنجا را تقید نمود که هر صبح و شام دعای سلامتی حضور پرنور مینموده باشند

راجه نرندر بهادر

خلف راجه دهرم راج بهادر نام اصلی اش راجه رام پرشاد است از بدو آفرینش آثار فطرت و خرد هویدا
در سایه جد بزرگوار و پدر ذیقدر باستفاده علوم پرداخته بهره کامل حاصل نموده درین ایام ببلوغ
ادراک در جمیع امور پیروی بزرگان خویش است و در استدراک کلیات و جزئیات مصروف و در همه
مقدمات خیال عمده بکارهای اعلی در خیال خویش پیش پا دارد از فهم و ادراکش چنان بقیافه در می آید
که در ایام تکمیل خرد بخدمت کامله از پیشگاه خلافت اگر سرفراز خواهد شد میتواند

راجه گوبند بخش بهادر

برادر خورد راجایان راجه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است آنچه که احوال بزرگان بهادر موصوف است
در احوال مهاراجه بهادر مفصل بتحریر درآمده و نیز احوال خیر مآل حضرت غفران مآب و حضرت مغفرت منزل
علیهم الرحمه احوال ذات بهادر معرض بقلم آمده است معهذا در وقت روانگی مهاراجه بهادر برای بندوبست
ملک مفتوحه کرپه و سدهوت و گنجی کوٹه وغیره که از نزد ٹیپو سلطان والی سرنگ پٹن داخل سرکار دولتمدار
گشت بهادر معز معموری خدمت کروڑگیری بلده حیدرآباد که نصف معامله پیشکاری و دیوانیست از
پیشگاه خلافت سرفراز و ممتاز گردیده در اطاعت حکم جهان مطاع خداوند نعمت و فرمانبرداری اعظم الامرا
ارسطو جاه مدار المهام سرکار سر مو قصور ننموده بمرتبه بلند مراتب ارجمند رسید چون از بدو شعور آثار
بلند حوصلگی و پیرفکری و متانت رای و لطافت خرد از جبینش ظاهر و هویدا بود در عهد دیوانی میر ابوالقاسم
میر عالم بعد تغیری دیرهمی راجه مهپت رام بخدمت بزرگ لشکر فیروزی که بندوبست دو صوبه برار بالاگهاٹ
و پایان گهاٹ و صوبه خجسته بنیاد اورنگ آباد با جمعیت بست و پنج هزار سوار و پیاده ها و پلٹنهای بار

سرکار و توپخانه شهر انگار و دیگر جمعیت سرکار و دولتمدار محوّل انگریزان ملازم سرکار فی الحقیقت بندوبست
نصف ریاست ازان متصور است سرفراز و مباهی و مشرف گشته مدتی مدید مشغول کارهای آنجا گردید که
امیران نامدار و خوانین عالی تبار سرکار مثل جلال الدوله بهادر و محمد صلابت خان بهادر و فتح جنگ خان
بهلول و محمد سبحان خان بهادر و صالح محمد خان بهادر و علی هذا القیاس دیگر امیران و منصبداران و سرداران و جمعداران
و کمیدانان مجموع در اطاعت امرش شبانروز حاضر بودند و از پیشگاه حضور پرنور منصب ششهزاری
چهارهزار سوار و جاگیر لکهها روپیه ذات و صفات و نوبت و علم و نقاره و نشان فیل و پالکی جهالردار
با جمعیت سواران و پیاده ها و رسالهای خاص معمور کار و بار گسترده سرپای جواهر اعلی مشرف
و مباهی شده عالمی را فیضیاب فرموده امیری بود با شان و شوکت و صلابت و صولت شجیع سخی
نجیب پرور رفیق نواز عدیم المثال صلابت دربار خویش بآن هیبت و صولت داشت که احدی را
طاقت گفتار غیر عرض ضروری لابدی هرگز نبوده که باهم مختلط باختلاط پریشان شوند هر کس را
که نوکر داشت تنخواه او بلا حرکت متصدیان دفاتر و خزانه ماه بماه میرسانید بلند حوصله گشاده
مزاج خوش اخلاق عالی همت همواره صحبت با علما و فضلا و حکما و فقرای شریعت و طریقت داشت
اینهارا فارغ البال از حوائج روزگار گردانیده که مشکور و ممنون احسانها بوده تا حال شکریه
بجا می آرند چون بعد دو سه سال از لشکر فیروزی حاضر دربار جهاندار گشت بسیار بسیار مورد الطاف
حضرت منفقت منزل میگردید هرگاه معامله لشکر فیروزی را خلاف مرضی خویش معاینه فرمود
بحکمت عملی که آئین عاقلان روزگار است بالمره کناره نموده تا عرصه درگاه فلک اشتباه
خداوندنعمت حضور پرنور گردیده در دربار جهاندار حاضر و سرگرم فدویت و جان نثاری و همواره
مورد الطاف شاهانی و مصدر عنایات خسروانی بود تا اینکه در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه هجری
پانزدهم ماه رمضان المبارک ودیعت حیات نمود عالمی را ملال از ارتحال آن منبع بذل و نوال تا حال

قطعۂ تاریخ شخصے باین صورت تحریر نمود **قطعہ** رحیل گشت چو با خیل خیل نیکوئی + ز دار سبت نموده بسر که
لوکسب مقام + بسال صوری و ہم معنوی آن فیاض + خرد بقلب رسنده ز غیب این الہام +
شده بسر که بخوان سال راجہ گوبند بخش + ہزار و صد و پنجاه نصف شہر صیام

راجہ رام بخش بہادر و راجہ گوبر بخش بہادر

فرزندان راجہ گوبند بخش بہادر اند بعد انتقال پدر بزرگوار خویش در عرصہ چند روز که ایام عزاداری
داشتند بخانہ خود بوده پس از انقضای ایام بر طبق یادفرمائی خداوند نعمت حضور پرنور بادشاه دیجاه
عالم پناه ناصر الدولہ پسر فرخنده علیخان بہادر فتح جنگ آصفجاه آدام اللہ اقبالہ و عمره و دولتہ
حاضر دربار جہانمدار گشتہ بخلعت سرفرازی مناصب بلند و خطاب راجہ بہادر و جاگیر ذات بسر حاصل محالات
انبر و غیره مضاف بلدۂ خجستہ بنیاد اورنگ آباد معہ جمعیت و تعلقات خاص الخاص محالات ہمنا باد
و غیره سرفراز و ممتاز گردیده گوئی سبقت و مدارج و معارج از چوگان ہمچشمان روزگار ربوده
ہمواره مبذول نوازشات خاص خداوند نعمت اند و در ہر دربار و سواری ہمارکاب بار یاب از ابتدای
نشو و نما آثار شادت و بلند فطرتی از پیشانی ہر دو کشاده جبین ہویدا بوده عروج تمام دارد با اینہمہ
درین آوان شروع شباب باخلاق پسندیده و اشفاق حمیده کہن سالان زمانہ مشہور و معروف
شده کہین و مہین و اہل دربار و خویش و تباری راجہ بان مراتب و مناصب مناسب ممنون منت
و احسان خود میدارند که مزیدی بر آن متصور نیست ہر دو دریکتای محیط اعقل و ذکا و فہم رسا
دراصوات کلیات و جزئیات و تسخیر فکری و مآل اندیشی فرد فرید روزگار اند محالات محولہ خود را
بان مرتبہ انتظام میدہند که موجب رضامندی خداوند نعمت و باعث آبادی رعایا و برایا که ودایع و
بدایع الہی است در شجاعت و سخاوت و سلوک با نجبا و ارباب کمال کمال دارند مشہور آفاق

نیل رواق نہ طاق اند صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و نوبت و علم و نقارہ و نشان فیل وغیرہ و پالکی جھالردار مشرف و مباہی اند و ہمیشہ صحبت با علما و فضلا و حکما و شعرا و اہل علم و کمال دارند خصوص از شجرہ دنیا فرزند راجہ رام بخش بہادر بادراک و استفہام می آید کہ بخدمت جلیل القدر سرکار دولتمدار عنقریب فایز شوند اجمالا آنقلم در آورد

راجہ سکھ لعل بہادر

برادر نسبتی راجہ گوبند بخش بہادر مسطور است از ابتدای نشو و نما در الطاف بہادر موصوف بودہ بجمیع کمالات ظاہری و باطنی و صوری و معنوی معمور گردیدہ کارہای نمایان بظہور آوردہ در خجستہ بنیاد کارہای خلایق بدرجہ کمال برآوردہ مورد تحسین و آفرین خلقت خارست خلایق اورنگ آباد تا حال دست بدعای خیر اند درین ایام تا آخران ماہ ذی الحجۃ الحرام سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجریہ باتفاق راجہ رام بخش بہادر و راجہ گوبند بخش بہادر با مید واری الطاف خداوند نعمت و مساعدت زمانہ قدر شناس در فکر عمدہ کارہا صاحب از دماست و بس آنا فرد کیمیای سلطنت است کہ بسرفرازی کار بزرگ حوصلہ بلندش نقاب از چہرہ اعتبار و اقتدار خواہد کشید + + + + + + + + + + + + +

راجہ بالکشن بہادر

برادر عموی مہاراجہ بہادر است از ابتدای شباب کشیدہ مزاج بلند و حوصلہ بزرگ فہم از جمیع بی تمیزیہای مردم بی تمیز متنفر بمدتی بکار پردازی پایگاہ علاقہ شمس الامرا بہادر امیر کبیر مامور بودہ کارہای نمایان بظہور آوردہ مشہور ریاست گشت بعد ازان بکار کرار ڈرگیری بلدہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد سرفراز شدہ علاقہ پایگاہ بتجویز مہاراجہ بہادر براجہ ملک رام ولد راجی شنکر داس گردید پس آن خردمند بار یک بین مقدمات کرار ڈرگیری را سہل الوجوہ انتظام دادہ نام نیک بر صفحہ روزگار برنگاشت و حسب الحکم خداوند نعمت حضور پر نور حضرت مغفرت منزل ہر روز حاضر دربار جہاندار میگرد

و در همین ایام از فرط الطاف شاهانه بخطاب راجگی سرفراز و ممتاز گشت صاحب منصب چهار هزاری دو هزار
سوار و علم و نقاره و نشان و پالکی به نهایت نزاکت حسن و خوش‌صورت تخم و چم و عماری خوش ترکیب
و اسلوب امیری بود صاحب اخلاق کثیر الاشفاق خندان رو گشاده جبین بسیر و تماشا دوست در همه
عرس و جاترا ابنیر که تمام رفته تماشا مینمود روزی چند افغانان روهیله در اثنای راه که بهادر معه برای
تماشای مجمع آصف‌نگر رفته بود بارها بالای کرسی سواریش برافتاده چند زخم کارد و شمشیر زدند دو کس
ازان چهار روهیله بجان کشته شدند و دو کس فرار نمودند آن بهادر هیچ پروا نکرده بدرستی تمام بخانه
خود آمده بخوبی تمام بخیه کنانیده در عرصه قلیل صحت یافته حاضر دربار جهانمدار گشت چون قضا وارد
گردید بتاریخ غره صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری جهان فانی را بعارضه ناتوانی
گذاشته بسرای جاودانی خرامید با راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بسیار مشابه بود که از دور احدی
نمی شناخت

راجه تلجا پرشاد بهادر و راجه کالکا پرشاد بهادر

خلفان راجه بالکشن بهادر اند بعد رحلت بهادر مذکور پدر دلپذیر خود چون لمعات رشادت از سیمای
شان درخشان بود بعد انقضای ایام سوگ مورد الطاف خسروانی گردیده بمراتب بلند رسیدند
و به منصب مناسب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب راجگی و خدمت موروثی کروړگیری و نوبت و جاگیر
سیر حاصل ذات و صفات سرفراز و ممتاز گشتند و امورات متعلقه خود را بکمال انتظام ترتیب دادند که
مشهور آفاق گردیدند و نام آوری بدرجه کمال رسید هر دو منشای ارادت خوش مزاج گشاده دست
و جبین سخاوت و شجاعت کردار آل اندیش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده جلوس سواری خود
بآن قرینه ترتیب میدهند که از دیدن آن تفریح مزاج میشود شتر سواران باندازان هرکاره ها

پیادہ ہای علی غول علم برداران بہالہ برداران خاصبرداران جوانان عرب و سکھان وغیرہ معہ شاگرد پیشہ و سواران وغیرہ مجموع بتکلف تمام با اسپان کوتل عربی و عراقی و فیلان ہودج و عماری با سرانجام کلابتونی و زیور طلاکار و نقرئی ہمراہ فیل عماری خویش قرینہ بافرینہ در ہر سواری مبارک حضور پرنور و در سیر و تماشا معمول مستمرہ دارند معہذا رفیق پرور نجیب دان قدر شناس نجبا قدر فرمای کمال و اہل کمال ہموارہ بکارہای تعلقات خود مامور و بامورات محولہ خویش مصروف کہ تا حال ہمہ رعایا و برایا و اہل بازارات درونی و بیرونی بلدہ زبان خود ہا بصفت و ثنا کشادہ میدارند

راجہ جی رام راؤ رائرایان بہادر

راجہ رائرایان کلان در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی بکارہای دفتر صوبجات سرکار فایز گشتہ بعد مدت و دلیعت حیات نمود راجہ شام راج خلف موصی الیہ بر سر دفتر موروثی سرفراز شدہ بہ پیشکاری دیوانی کہ نیابت وزارت شش صوبہ دکن است معمور گردیدہ سر افتخار و اعتبار بفلک رسانیدہ بہ نیکی و نیکنامی بسر میبرد بعد رفتن اعظم الامرا مدار المہام سرکار بہ پونا در معاملہ جنگ کہرلہ بہ مختاری و پیشدستی حضور پرنور سباہی گشتہ کار و بار دیوانی سرکار را بذات خود انصرام و انتظام میداد بعد ورود بہادر مذکور از پونا و انقلاب امورات دربار دست از مقدمات کار پردازی کشیدہ ارادہ جاگیر خود متصل قلعہ بیدر نمودہ بخوشی سیری و تماشای باغ و راغ مصروف شدہ بقیہ مقام توطن اختیار نمود و اگر دیدہ بعد چندی رخت ہستی بربست من بعد راجہ چمنا راجہ بہادر دیانت و ثبت بسعی و تدبیر و انتظام رای ترک پنڈت کہ فردی از افراد انتخاب روزگار بود بر سر حکومت و دولت بر آمدہ مدتی معمور کار و بار خود گشت کہ مراد از دفاتر صوبجات برار معہ بالاگھاٹ و پایان گھاٹ و صوبہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد و صوبہ محمد آباد بیدر و محالات صوبہ دار الظفر بیجاپور است

واوقات عزیز خویش باستفاده علوم عربی وفارسی مصروف ساخت وهمواره مورد تحسین وآفرین
خداوند نعمت گشته در عین جوانی جهان فانی را پدرود نمود مهندارای تزک پنڈت مختار کاروبار
درونی وبیرونی وامورات دفاتر وغیره بنمک حلالی وخیرخواهی بآن تدبیر عقل کامل انتظام داد که
خلعت خدا تحسین وآفرین نمود یعنی راجه جی رام راؤ بهادر مذکور را بر سروری وسرداری کارخانجات
محوله ومرجوعه اینخاندان برآورده از حضور پرنور وانه مهاراجه بهادر به سرفرازی خلعت وجواهر خدمت
سرفراز گردانید وبعد چند ولست آنجا عازم ملک بقا گشت ورای سوناجی پنڈت خلف خود را
درباب درستی اینخاندان نصایح دلپذیر نمود چنانچه بر طبق آن راؤ مذکور عمل نموده گوی سبقت
از همچشمان ربوده با اینهمه راؤ مذکور نیز در عالم ابتدای شباب بجمیع صفات امیرانه موصوف و در
سخن شنوی سوناجی پنڈت معمور حسب مناسب عمده وعلم ونقاره ونوبت ونشان فیل وعماری
وپالکی جهالردار نجیب پرور قدردان اهل کمال همواره بامورات سرکار مصروف ٭٭٭

راجه تلجا پرشاد

نبیره راجه دیوچند بهادر است که در عهد امیرالممالک صلابت جنگ بهادر بدیوانی خاص معمور بوده
کارهای نمایان بظهور آورد که از تاریخ تزک آصفیه مفصل هویدا میشود خانزاد قدیم سرکار بزرگان
ایشان در عهد حضرت غفرانمآب آنچه بمراتب بلند سرفراز وممتاز بودند مانند روز روشن روشن است
علی الخصوص راجه دیا بهادر که همواره بخدمت معتمد خزانه صرف خاص رکابخاص معمور بوده همیشه
مورد الطاف خداوند نعمت گشته اوقات عزیز خویش بکمال ثروت بسر برده عازم دار بقا گشت
بعد ارتحالش برادر بزرگ راجه تلجا پرشاد مذکور یعنی رای شنکر پرشاد مورد الطاف حضرت
مغفرت منزل گردیده براستی ودرستی تمام همواره در تحویلخانه خاص باریاب گردیده معمور امورات محوله خود
بوده در عین عالم جوانی انتقال نمود عاصی را بسبب درباردادی وملاقات مشابانه روز

نهایت انس طرفین بود بعد انتقال ایشان حضرت بندگانعالی حضور پرنور دام الله اقباله از فرط الطاف شاهانه راجه بلچاپرشاد مذکور را یاد فرموده بسرفرازی خدمت موروثی معمور فرموده سربلند ساختند فی الواقع در حوصله بلند و مراتب ارجمند و حسن ملاقات و شیرین کلامی کلمات و نجیب شناسی و قدردانی فرد فرید است امانت و دیانت ایشان مرتسم خاطر مبارک خداوند نعمت و همیشه باریاب خلوت مبارک لفظ آدمیت که در جهان مشهور است در مزاج آن منبع اخلاق بمنظر در آمده بفضله بر طبق عادت معهود بزرگانه همواره با دوستان محبت ها دارد

راجه رنگ راؤ

از میراث داران تعلقه ابراهیم پٹن است بزرگانش از ابتدای دولت خویش معمور میراث تعلقات بوده اوقات خود بفراغت تمام بسر می بردند راجه مذکور در عهد حضرت غفرانمآب باستصواب راجه چهیپت رام به کار پیشکاری چهار ده هزار جوانان بار پلاٹنهای اڈر الدوله موسی ریموا ز سرکار مباهی و ممتاز گشته کارهای نمایان بظهور آورده و در عهد خدیو حق آگاه حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر علیه الرحمه بعد برهمی معامله راجه چهیپت رام چون آثار رشد از ناصیه اش ظاهر بود در حاضرباشی چندی روز منظور نظر خاقانی و پسند خاطر سلطانی شده بتعلقات للوکهار دپیه و پیشکاری داران رساله خاص وغیره و دیوانی سرفراز گردیده بمدارج بلند و مرتبه ارجمند رسیده نام نیک بر صفحه هستی برنگاشت و درین عهد میمنت مهد بندگانعالی حضور پرنور دام الله اقباله و دولته چون مهدویان چنچل گوڑه بعد اخراج بسعی مهاراجه بهادر بازوار و بلده حیدرآباد گشته در رساله خاص بهادر موصوف قریب دو هزار سوار معه جمعداران و متفرقات بتقرار ملازم سرکار شدند همه در علاقه بخشیگیری بهادر مذکور یعنی راجه رنگ راؤ در آمده محکوم حکم سرکار اند سوای این محالات قلعه بهونگیر و سنگاریده و امراوتی و کھول و دیگر دیهات متفرق و جاگیرات محالات حضور پرنور که خود بدولت

واقبال از پیشگاه خویش بالمشافه مرحمت فرموده اند ضمیمه خدمات و تعلقات خود دارد از کثرت ارباب
احتیاج و هجوم سپاه وغیره محفل او نمونه محفل مهاراجه بهادر بنظر می آید صاحب منصب سه هزاری دو
هزار سوار و خطاب راجگی از پیشگاه خلافت سرفراز از بسکه شوق سواری اسپ بدرجه است اسپان عربی
و کاٹھواڑ و دکهنی در کارخانه خود بکمال درستی داشته همواره بسواری خویش تماشای عجیب بنماید
و فیلان کوه تن نیز بهمین قیاس امیریست صاحب منصب بلند فکر بخشش شناس قدردان اهل کمال سپاه
دوست بذاته سپاهی بهادر سخی با ارباب احتیاج چنان میرسد که مزیدی بر آن متصور نیست همواره
بامورات محوّله خود معمور.

راجه نانک رام

خلف رای سجن لعل است که قرابت با مهاراجه بهادر راجه چندو لعل داشت آنچه که کمال عملیات و اسماء
اللّه خوانی رای مذکور بود مشهور آفاق است که احدی بمقابله اش نمیرسید اکثر مهاراجه بهادر را
کارهای عمده در پیش آمده که حیران و پریشان خاطر میداشتند چون رای مسطور بدل توجه باطنی نمود
بسهل الوجوه بر آمد مقصود گشت همواره بتوقیر تمام اوقات بسر برده ودیعت حیات نمود
اما راجه نانک رام از بدو شعور آثار عقلمندی و فراست از چهره اش ظاهر بود اراده تعلقداری
سرکار نمود اول از سرکار متعلقه سرکار مبارک سرفراز گردیده بخوبی تمام بندوبست نمود که نام نیک
بلند آوازه ساخت بعد ازان روز بروز ترقی تعلقات قریب پنجاه لاک روپیه از سرکار مبارک
مذکور تا سمت منم و برار وغیره در علاقه خویش در گرفت و قریب دو هزار سوار و پنجهزار پیاده
و ده ضرب توپ با پانزده فیلان پرشکوه همراه رکاب خود داشت و مدتی باین تزک و ثروت
معمور کار شده اوقات بسر برد و سلوکها با سپاه و نجبا و اهل کمال نمود که تا حال یادگار ازان بر زبانها
جاریست پس ازان به بعضی وجوه از عداوت مخالفان ناقدرشناس از همه خدمات و تعلقات

بالمره کناره کشیده منزوی گشته بعارضه استسقا جهان فانی را پدرود نمود عاصی مؤلف اوراق
در تمام عمر خود مانند رای بال چند کلان تعلقدار لکها روپیه سرکار سمت جنوبی کدوال و کهل وغیره
تا دریای کشنا و راجه نانک رام مذکور احدی باین کاردانی و دانائی تا آل کار رعایا پرور مال گذار
آبادان کار بچشم خود ندیده با اینهمه صاحب اخلاق و سلوک و اکثر محبت با اهل اسلام داشته
در صحبت ایشان میگذرانید با عاصی نهایت محبت میفرمود بدون خورانیدن چیز رخصت نمیکرد
در قلعه مبارک عاصی برای بندوبست موضع راجیلی جاگیر خویش در سنه یکهزار و دوصد و سی و سه
هجری رفته با بهادر موصوف ملاقات نمود تا یکماه نزد خود داشته از سیر و شکار و تماشای
گل و گلزار و خورانیدن اطعمه لذیذه اقسام و دیدن رقص طوائفان آنسمت مسرور گردانید
بعد ازان بندوبست جاگیر عاصی نموده زمیندار آنجا را حلقه بگوش اطاعت عاصی ساخته
بهزار سعی موفوره رخصت انصراف داد عجب انسان خوشدل شگفته مزاج بی کینه آشنا پرست قابل
کارهای عمده سرکار تا از زندگی امان نداد هیچو انسان بسرفرازی خدمات بلند و علاقهای ارجمند
سرکار لایق تر میباشند از مدیثات بهادر معزنانک رام کوڑه مشهورتر است اما راجه بالا پرشاد
فرزند ایشان که تجویز ذاتی و آدم شناسی و کشاده همتی بجمیع صفات پدری موصوف است
اما از نامساعدت زمانه بمعاش ذات پابند از زد و است

راجه گیانچند بهادر

خلف الصدق راجه نانک رام مذکور نبیره رای سجن لعل است که ذکر ایشان در احوال سابق گذشت
معهذا راجه گیانچند بهادر مسطور چون از بدو شعور برشد و تمیز در آمد والد ایشان بصبیه راجه
بالکشن بهادر برادر عموی راجه چیند و لعل مهاراجه بهادر که بخدمت گرهاوڑگیری بلده حیدر آباد

ازپیشگاه خلافت معمور بود خواستگاری نمود وتکلف تمام بجلوه ظهور درآورد واظهار تکلفات طرفین موجب
طول کلام است بعد انصرام جشن طوی از پیشگاه خداوند نعمت بسرفرازی جواهر وخطاب ومنصب مناسب
سرفراز وممتاز گردید وهمواره حاضر دربار فلک اقتدار میبود تا اینکه بعد ایامی چند فرزند نرینه از کتم عدم
بعالم شهود قدم نهاده خویش وبیگانه را خوشنود ساخت او تعالی شانه بمراد رساند چون راجه نانک رام
بهادر سنه یکهزار ودوصد وپنجاه وپنج هجری رهرو راه فنا گردید خلقت خدارا افسوسها دست
داده که بوقت ضرور از امورات ضروریه لابدیه کناره کشید جای حیرت است پس راجه گیانچند بهادر
بعد اتمام ایام سوگ از فکر رسائی خویش در عالم ابتدای جوانی بکاردانی از پیشگاه حضور پرنور از دیوانی
امورات محوله خود را بدرستی تمام پرداخته مشهور روزگار گشت وبسبب نااتفاقی ابنای زمانه دست از
تعلقداری سرکار کشیده بجاگیر ذات پابند انزوا گردید صاحب فطرتیست که از فیض قدردانی اش
بسیارکسان مرفه الحال شده باسپیدداری افزایش دولت او منزوی گردیدند سیرچشمی از جبین او هویدا
خردمندی از فحوای کلامش پیدا صاحب مروت سخی بذات خود شجاعت خاندانی دارد همواره بر طبق
عادت پدر ذوالقدر خود با آشنایان ودوستان والد خویش طریقه اتحاد مرعی ورشته سلوک ما سبق پاید
نجیب شناس سپاه پرور نیک طینت بجمیع صفات بزرگان خود موصوف

ذکر راجه‌های عهد حضرت مغفرت مآب آصفجاه طاب ثراه راجه راؤ رمبها جیونت بهادر نبالکر

بزرگان بهادر معزز منصبداران بادشاهی بوده اند چون حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه بهادر علیه الرحمه
ازدهلی باراده تسخیر دکن تشریف بدکن آوردند سلطاجی نبالکر جد پدر ذوالقدر الشان را باده هزار سوار

وجاگیر سه لک روپیه و منصب هفت هزاری سرفراز کرده رفیق خاص خود ساخته همراه رکاب ظفر انتساب
آوردند و ایشان از راه نمک حلالی و جان نثاری در هر معرکه کارهای نمایان بظهور رسانیدند و کمال
معتمد سرکار بودند و در عهد حضرت غفران مآب راجه راو رنبها بخطاب جیونت بهادر و به منصب مناسب
هفت هزاری چهار هزار سوار و جاگیر موروثی مامور بوده در پرداخت آنحضرت مورد قدر و منزلت
گردیدند و در عهد حضرت مغفرت منزل همون قدر و مراتب اوقات عزیز خویش بسر بردند چندی
بسبب امورات چند در دیوانی سرعالم بجاگیر خود محال کرملا وغیره رفته باز حسب الحکم حضور داخل مکان
خویش گشتند و در آخر عهد آن حضرت در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری برای درستی امورات
خود بدولت خانه بندیم حضور پرنور فرود آمدند آنحضرت از راه قدردانی و بنده نوازی بمنیر الملک
بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر تقید بلیغ فرمودند که جلد مقدمات ایشان را انتظام داده
بعرض رسانند که ایشان بخاطر جمعی کلی بخانه خود روند و بیفکر باشند و تا بودن ایشان در حضور
یکصد روپیه هر روز برای رسدی خاص ایشان از محل مبارک بدست اصیل محل میفرستادند و میوه جات
و شیرینی بملاحظه آورده بدست بندوان عنایت میکردند بعد چند روز منیر الملک بهادر بریجه شده
باطلاع و حکم حضور پرنور بخانه خود برده امورات متعلقه ایشان را بانتظام درآورده روانه مکان ایشان
نمودند و درین عهد میمنت مهد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ناصر الدوله بهادر دام اقباله متواتر
درباره ادای قرضدار و سرفرازی سواران و پیاده ها و درستی جاگیر که بسبب رفتن محال کرملا جاگیر
ایشان در معاوضه محالات دیگر که در سرکار آمدند بجانب انگریز بهادر متعذر بود آنحضرت از راه
قدرپروری و بنده نوازی درستی امورات فرموده لکها روپیه از خزانه عامره مرحمت کرده بحال
بهوم وغیره ممتاز و سرفراز نموده دست شفقت بر سر ایشان و اولاد و احفاد ایشان سایه گستر دارند
او تعالی شانه آن فخر خاندان آصفیه را تا قیام جهان و جهانیان بر سر ما غلامان موروثی ابدالآباد

دریلو

دربایه خود نگاهدارد در همولا چون عارضه لقوه و فالج رو نمود قوای بدنی را مختل ساخت با این همه
بسن یکصد و چهار سال مشغول دعای عمر و دولت خداوند نعمت است گویند جد راجه مذکور در عهد فردوس
آرامگاه محمد شاه بادشاه بسبب معامله تعلقات سرکار در قید امیر الامرا سید حسین علیخان بهادر از چند
سال مقید بود و هیچ صورت فیصله معامله بظهور نمی آمد اتفاقاً در ایام عشره محرم الحرام متصل مکان مقیده
ایشان امام باڑه بهادر معز بود و شروع تعزیه شده آواز بگوش جد ایشان رسید بصدق اعتقاد
عرض کرد که یا امام علیه السلام فرزند شما مرا مقید داشته هیچ صورت حال فیصله من نمیشود اگر از توجه عالی
رهائی من درین ایام عشره محرم شود تعزیه داری شما سال بسال بذمه خود و اولاد و احفاد خویش
گرفته بجا خواهم آورد همین مشهور است که همان شب دفعتاً حسین علیخان بهادر بغیر سعی احدی
متصدیان خود را و دفتر بادشاهی را پرسید که تا حال فیصله فلانی که نکرده اند چه سبب بوده باشد
جلد ایشان را حاضر نمایند همین که روبرو آمد چند رد و قدح نموده خلعت داده روانه مکان ایشان
نمود ایشان همون روز که ایام عشره محرم بود تعزیه از بازار خریده در دار الخلافه شاهجهان آباد
بمکان خویش استاده کرده تعزیه داری بجا آوردند و تا حیات خود سال بسال مصروف غم و الم
و تعزیه داری از تیاری تعزیه عمده و خورانیدن غربا وغیره گردید اجیونت بهادر در عهد خویش
دوازده هزار روپیه یعنی در تیاری تعزیه دو هزار روپیه و در اخراجات روشنی و طعام هر روز
یکهزار روپیه جمله دوازده هزار روپیه خرچ تعزیه داری عشره محرم هر سال خرچ کرده بجلوه ظهور می آورده
بودند عاصی خود بچشم خویش دیده است که روشنی چراغان تخته بندی بالای آن چادرهای سرخ
راحادی نمود روغن مانند آب از بدر رو مکان بر می آمد و غربا برای روشنی چراغ خانهای خویش
میگرفتند و در خیابانهای صحن وسیع برآفتها و شتر زده ها و آهوها و شیرها وغیره صور مختلف از سبزی گندم
چنان درست میکاشتند و میکردند که چشم تماشائیان بحیرت در می آمد و تعزیه نهایت بزرگ

وبکار مینا کاری ابرک و برادہ وغیرہ زینت بخش باصرہ ناظران لاولا بصار بودہ بعد عشرہ محرم بروز شہادت تعزیہ را در آب می اندازند و باز بروز فاتحہ چہلم از سرنو شروع کردہ در تمام سال تیار نمودہ استاده میکردند و دو شیر رو بیدہ بزرگ در مکان پہلوی تعزیہ خانہ می بستند و براجہ مذکور بسیار الفت میداشتند الغرض جیونت بہادر سپاہ پرور کشادہ ہمت نجیب شناس بجمیع صفاتہای سرداری موصوف اکثر سپاہیان بدولت ایشان جمعدار شدہ نوابد لکہا برداشتہ متمول شدند چنانچہ در بیولا حاضر اند

راجہ کھانڈے ارجن بہادر

خلف راجہ جیونت بہادر است احوال بزرگان بہادر معز کہ بقلم آمد معہذا چون جد بہادر مذکور در خلوت مبارک سرکار دا بگاہ آمدہ مجرا نمود حضرت مغفرت مآب سرو قدر بر مسند مبارک استادہ شدہ مجرای ایشان میگرفتند و نزد دی حکم نشستن میفرمودند ہر گاہ بار او بشارت پر دلہان پرخاش بظہور می آمد و شور جنگ بعرصہ شہود میرسید آنحضرت ایشان را با سرداران دیگر و افواج قاہرہ سرکار اول بمقابلہ میفرستادند ایشان از حسن خیرخواہی و کاردانی مخالفان را بحکمت عملی و بدلایل و براہین بر سر تصفیہ آوردہ میگذرانیدند کہ خونریزی مسلمانان و ہندوان نمیشد و کار بصلح و اتحاد می انجامید صاحب علم و نقارہ و پالکی جہالر دار و ہموارہ بعزت و حرمت و علی ہذا القیاس ارجن بہادر مذکور درین عہد بندگانعالی بجمعیت سواران و پیادگان و جاگیر محالات بہوم وغیرہ بسر فرازی منصب عمدہ و خطاب مذکور سرفراز و ممتاز و در ظل عاطفت مورد عنایات بیغایات است امیر قدیم صاحب منصب رفیق پرور جان نثار سرکار صاحب سلوک بہادر عصر قدم بر قدم بزرگان خود نہادہ در فدویت و جانبازی معہ فرزندان خویش در تابعداری سرکار دولتمدار سرگرم و بامورات محولہ خود خبردار

راجه اوجاگرچند رای بهادر

فرزند جگر بند راجه خوشحالچند بهادر است بزرگان بهادر معز وقتیکه در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری
فیمابین فردوس آرامگاه محمدشاه بادشاه هندوستان و نادرشاه دارای ایران صلح واقع شده
نواب آصفجاه بهادر برای انتظام دکن از پیشگاه خلافت رخصت انصراف یافتند راجه ساگرمل بهادر جد بهادر
موصوف را بقدردانی و افزایش مراتب عزت و حشمت همراه رکاب از دارالخلافه شاهجهان آباد
بدکن آورده مختار کاروبار دفاتر مال و ملک ساختند مشهور آفاق است که متصدیان
ذی مرتبه در کچهری مال در پیشدستی و اطاعت امر راجه موصوف میبودند و مینوشتند و خدمتها بجا
می آوردند و اجرای کاروبار ممالک ششصوبه دکن از یک کچهری راجه مسطور انتظام و انصرام مییافت
و در عهد نواب شهید ناصرجنگ بهادر و نواب آصف الدوله امیرالممالک صلابتجنگ بهادر نیز فرزندان
بهادر معز راجه بهوانی داس و دهرم ونت بهادر و راجه درگاداس و دیاونت بهادر و هم در دولت
و عهد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نورالله مرقده هر دو بهادر مذکور و خلف
کلان راجه دهرم ونت بهادر راجه کیول کشن بهادر بامور کاروبار محوله خود بکمال ثروت و آبرو و عزت
بوده بمدارج اعلا رسیدند و کارهای نمایان بظهور آوردند و مورد الطاف شاهانه گشتند و در عهد
اعلیحضرت مغفرت منزل نواب عالیجناب سکندرجاه بهادر طاب ثراه راجه کیول کشن بهادر مذکور بسبب
عوارض بدنی و اعتماد کلی فقط حاضرباشی دربار فلک مقدار را بر ذات خود قرار داده راجه خوشحالچند
بهادر فرزند راجه دیاونت بهادر را در عهد خود مختار کاروبار دفاتر سرکار وغیره نموده دست
استیلای ایشان بر تمامی متقدمات ریاست جاری گردانیده خود بعد فراغت از باریابی حضور پرنور
باستراحت و تفریح مزاج از سیر رودبار نواسنج و نواسنجان بسیر و مشغول بودند بعد ودیعت حیات ایشان

راجہ خوشحال چند بہادر کہ آثار رشادت و فراست و بلند حوصلگی از جبین او روشن بود دل بانتظام
امورات کارہای عمدہ خدمت جلیل القدر سرکار پرداختہ بکمال عظم و نشان و شوکت نمایان رونق تازہ
و زینت بی اندازہ دادہ جہان فانی را وداع فرمود اما درین عہد میمنت مہد اعلیحضرت فخر خاندان
آصفیہ زبدۂ دودمان سیادت و خلاصۂ دوران نجابت و شرافت بندگان حضرت حضور پرنور
عالیجناب معلی القاب عالم پناہ خورشید اشتباہ ہا

شعر

مراورا سزد سلطنت کامگار ❊ کہ ذاتش بود سایۂ کردگار

اعنی ناصر الدولہ نظام الملک میر فرخندہ علیخان بہادر آصفجاہ خلد اللہ ملکہ راجہ اوجاگر چند
رائے بہادر کہ تاریخ تولد النشان (دفتر مال کی نشانی ہے) شخصے گفتہ بدستور معہود مسطور
باموراتِ ملک و مال دولت خداداد بمنزوال تمامی سلطنت و ریاست بحسن فکر رسائی خویش بخوبی تمام
انتظام و انصرام میدہد کہ مزیدی بر آن متصور نیست امیریست باشان و شوکت و دبدبہ و صولت با اخلاق
پسندیدہ و اشفاق حمیدہ خود عالمی را در گرفتہ برآمد کارہای خلق اللہ از جزئیات و کلیات
بوجہ احسن وابستہ ذات گرامی اوست و غریب پروری و قدرشناسی نجبا و سلوک با ارباب احتیاج
فرد فرید روزگار و رسم شادی برادران فرزندان و اقربا عالمی را بہرہ مند فرمودہ نام نیکنامی
بر صفحہ روزگار می نگارد برادری و غیر برادری آشنا و بیگانہ ہمہ مشکور منت ہا ہستند مسافران وطن
بمقصد کامیاب و تا ہندوستان صیت ہمتش مشہور آفاق است امیران و سرداران و جمعداران
و تمامی ملازمان و خانزادان سرکار دولتمدار ہمہ باجرای امورات خود ہا وابستگی بآن منبع خوبیہا دارند
صاحب منصب ہفت ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و نقارہ و نوبت و نشان و خطاب عمدہ و جاگیرہای
بسیر حاصل از پیشگاہ خلافت و فرمانفرمای معمور منصبداران سرکار را ذات والا اش جان تازہ است

محض

محض بر قدردانی ایشان زندگانی مینمایند و جاگیرداران همواره از فرط توجهش اوقات خود طا
بخوبی تمام بسر میبرند و از مصاعب و آفات محفوظ میمانند الغرض خوبیهای او را نهایتی و همت والا
نهمتش را حدی نیست تا کی بقلم حقیقت رقم بتحریر در آید برادران خوردان بزرگمنش از آنجمله
راجه رام پرشاد لاله بهادر که قوت بازوی دولت است عجب اخلاق مجسم و همت با کرم ذی فطرت
عال اندیش خرد کیش در مقدمات باریک بینی دقائق فرد فرید یکتای روزگار با اینهمه صفات خاندان
خود مرد میدان کارزار بهر خدمت لائقه که از پیشگاه خداوند نعمت سرفراز شود بآن مدارج بلند و
معارج ارجمند انتظام بخشد که رشک همسران دیگر گردد آدم شناس نجیب قدر همواره بسعی ارباب احتیاج
مصروف و نیز راجه موتی پرشاد کبرت بهادر و راجه انجنی پرشاد پرتاب بهادر همه در مکارم اخلاق
و اشفاق و بکارهای محوله موروثی اتفاق داشته به نیکنامی مشهور و معروف دربار جهاندار
و از فرزندان گرامیقدر همین لهر خاندان ذیشان سعادت نشان راجه کرن بهادر که از جبین
تفرج آگینش سر حاجت سند را قوت تازه و امیدی اندازه ببر آمد کار خویش دست میدهد اخلاق
و فروتنی و سادگی مزاج و همت بخشی بهر طشت از بام افتاده بر ذات آن ستوده خصال ختم است که
سر دست جان تازه در قالب بیجان فکر هند با میدیکران میرسد و علی هذا القیاس دیگر نونهالان
ستوده خصایل و بلند فکر تان نیک شمایل همه ذرات لمعات والا نیش اند مثلاً راجه اندرجیت بهادر
که راجه اندر این زمانه باید گفت در خوشی اخلاقی و بلند همتی و خیرخواهی سرکار فردی از افراد
منتخب روزگار است و نیز راجه اندر مل بهادر که سراپا فیض عالم از جبین منش هویداست و داغ صفات
خاندانی مانند آفتاب جلوه ها دارد و راجه دهن راج بهادر و راجه بهوم راج بهادر فرزندان راجه
لاله بهادر که گوهر یکتای عدیم المثال بحر مواج فیض سامانی اند که بجلوه ظهور خواهند آمد بصفتهای
خاندان خود موصوف و تمامی یک قلم در اجرای کارهای سرکار دولتمدار از جزو کل به نمک حلالی

ونیک خصالی معروف که خارج از تحریر و تقریر زبان و قلم است

راجه شنبو پرشاد بهادر

خلف ارجمند راجه شنبو پرشاد بهادر ابن راجه روشن رای بهادر است جد بزرگ بهادر معزز در عهد شاه عالم
بهادر بادشاه غازی همواره معمور خدمات سلطانی و مورد الطاف خاقانی بوده در شاهجهان آباد
ودیعت حیات نمود و خلف ذی فطرت گذاشت یکی بخطاب مبنی بهادر سرفراز و ممتاز بود تا انقلاب
معامله سلطنت آنجا و برهمی امورات اوقات عزیز خود بسر میبرد دیگری راجه روشن رای مسطور از برهمی
روزگار و مخالفت اعیان دربار چندی در دار الخلافه انزوا گزیده عازم سفر دکن گردیده وارد
بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد گشته باستدعا و طلب راجه بنهو لعل که دران ایام در پیشکاری اعظم الامرا
مدار المهام سرکار معمور بود ملازم شده معمور کار و بار محوله ایشان گردید طرفه اتفاق و نادر واردات
اینکه دران وقت یکی از مقدمات کلیات در پیشگاه حضرت غفران مآب علیه الرحمه درپیش بود که اعظم الامرا
معه تمامی متصدیان علاقه دیوانی مانند راجه سورج ونت و راجه بهارامل و راجه نیبونت و غیره و خود
راجه بنهو لعل معه محرران دفاتر مال و استیفا نیز در انتظام و ارقام مقدمه مذکوره عاجز بودند و هیچ تدبیر
و تقریر و تحریر مطابق مرضی مبارک آنحضرت صورت پذیر نمیگردید و مجموع اهل دربار در همین فکر متشوش
و متفکر ماندند از حسن اتفاق راجه بنهو لعل آنروز راجه روشن رای را نیز همراه خویش بدربار برده بود
چون اعظم الامرا ایشان را دید از راجه بنهو لعل پرسید که ایشان کیستند و کجا نوکر اند مشار الیه عرض کرد
که از شاهجهان آباد تازه وارد اند و بالفعل در مکان فدوی فرود آمده شریک حال بنده هستند
و بزرگان ایشان بخدمات شایسته بنده های بادشاهی بودند و الحال نیز مبنی بهادر برادر بزرگ
ایشان معمور کار و بار پیشگاه ظل الهی هستند و ایشان بمخالفت اعیان دربار منصب و خدمت

موروثی را گذاشته بر اشتهار قدردانی حضور پرنور و جناب حاضر گشته اند اعظم الامرا فرمود که این مقدمه
نازک را بایشان نشان دهند شاید درستی آن بادراک و فهم ایشان موافق مرضی حضور پرنور صورت
پذیر شود که از قیافه ایشان سراپا فطرت بدریافت می آید پس راجه پنهو لعل و دیگر اعزه دفتر همه کیفیت
مقدمه معلومه را بشرح تا بیان نمودند راجه روشن رای آن مقدمه را بفهم درست خویش درآورده
آنچنان نقشه تازه جوابدهی آن صورت بست که در فهم هر ذی فهم بسهولت و عدم تشویش درآمده
تسکین خاطر مفخرا گردید راجه پنهو لعل بسیار بسیار خوشوقت شده با عظم الامرا عرض کردند و تمامی اعزه
بنهایت قدر سعی موفوره بعمل آوردند اعظم الامرا نیز بمجرد شنیدن و دیدن فرد کیفیت بندوبست
مقدمه معلومه بکمال تفرح بخاطر راه یافته فرمود که راجه پنهو لعل راجه روشن رای قابل آنست که در زمره
ملازمان حضور پرنور باشد پس احوال ایشان مفصل بعرض اقدس رسانید که مورد الطاف گشت
و در پیشدستی اعظم الامرا به پیشکاری و سررشته داری سپاه ملازم سرکار مامور گردیده رونق تازه
بجلوه ظهور درآورد و بمراتب ارجمند فایز شده انتظام مهام جزئی و کلی بآئین بهین نمود که مصدر
تحسین و آفرین خداوند نعمت گشته بعد مدتی بر وقت موعود ودیعت حیات فرمود فرزند
کلانش راجه شنبو پرشاد بهادر بعد ارتحال والد خود بر تمامی کارخانجات و امورات سرکار دولتمدار
و علاقه های اعظم الامرا ارسطو جاه بهادر مدار المهام سرکار بان درستی و در آستی پرداخت که مزیدی
بر آن متصور نباشد و در دیوانی میر عالم نیز بوجه احسن اوقات عزیز خویش بسر برد که تمامی اهل دربار
را احتیاج بآن منبع اخلاق بود و به مقصدهای خویش کامیاب گردیده ممنون احسانها بودند و میر صاحب
موصوف را نیز از ان معتمد اعتماد کلی بود و هم در دیوانی منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار دولتمدار مختاری
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر هم مدار علیه امورات محوله خویش بوده که درباب توقیر و دلجوئی اش دقیقه
از دقایق خاطرداری فرو گذاشت ننمودند صاحب منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و نقاره

ونشان جہنیکہ وپنڈارہ ہای ممالک غربی بانتہا فتنہ وفساد باجی راؤ گوپنہ اندیش والی پونہ ہنگامہ آرای ممالک فسحت آباد دکن گردیدہ خرابیہای نامناسب بیحد وشمار کردہ در بارہ رعایا وبرایای ممالک محروسہ سرکار دولتمدار باعث ویرانی وبربادی گشتند بہادر معز از پیشگاہ حضور پرنور حضرت مغفرت منزل بسرفرازی جواہر وشمشیر وسپر میناکار وپالکی ویاندان خصت بدست مبارک خاص سرفراز وممتاز شدہ با جمعیت قریب دہ ہزار سوار وپیادہ وپلٹنہا وغیرہ معہ اضراب آتشباز بسرکردگی اکثر امیران صاحب فوج وسالارداران ومنصبداران سپاہ ظفر موج کہ محکوم حکمش بودند چنان درستی ورفع اعدا ومخالفان ومفسدان وشرارت پیشگان برسائی عقل خوردہ دان بعمل آورد کہ مورد الطاف شاہانہ ومصدر نوازش خسروانہ گردید چون وعدہ وصل دررسید درسنہ یکہزار ودو صد ہجری عازم سفر آخرت گشتہ نام نیک برصفحہ روزگار گذاشت امیری بود باخلاق پسندیدہ نجیب شناس عالی طبیعت قدردان کمال خوش ترکیب حریفانہ بجمیع صفات امیرانہ موصوف آباراجہ شنبو پرشاد بہادر بعد رحلت پدر ذیلقدر خود امورات محولہ خویش بآن درستی وراستی بانتظام درآورد کہ اثری از اندیشہ ہای زمانہ صورت پذیر نگشت بلکہ بوہم وخیال ہم نہ آمد واز پیشگاہ خداوندنعمت حضرت مغفرت منزل نیز مورد الطاف شدہ حکم شد کہ شبانہ روز حاضر دربار جہاندار باشد اینہم فرط دانائی وفطرت آن بہادر است چنانچہ تا رحلت آن حضرت مامور کاروبار بود ودر جلوس میمنت مانوس بندگانعالی عالمپناہ ناصر الدولہ بہادر آصفجاہ ادام اللہ اقبالہ بافزایش مراتب ومنصب وخطاب راجگی وسرفرازی نوبت وجمعیت یکہزار با پلٹن ہای نوملازم ومعموری خدمت معتمد خزانہ عامرہ سرکار تعلقہ موروثی وتعلقات لکھا روپیہ سابق وایزاد سرفرازی حال امور وسربلند ومفتخر است امیریست کشیدہ مزاج خدمات بزرگان روزگار واولیای نامدار بصدق اعتقاد معتقد خصوصًا در جناب فیض انتساب حضرت حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین زاد اللہ برکاتہ

اعتقادی که او دارد مانند روز روشن بر زمن نز است بدانه بهادر سخی نفیس مزاج نیز فکر آل انتشار
باخلاق حمیده ستوده قدردان کمالات ارباب صناعت نجیب دان رفیق پرور بار ازلان متنفر
وبانجبا مالوف بجمیع صفات امیرانه موصوف

راجه منولعل بهادر

فی الحقیقت در نفس الامر فرزند جانشین راجه بهوانی پرشاد است که نسبت لایق ورسد اصل از فرزند جدا
نباشد راجه مذکور از قدیم الایام از بزرگان خود مورد الطاف حضرت غفران مآب گشته همواره شریک
خدمت دستعلقه پیشکاری خانسامانی ممتاز در عهد آنحضرت آنچه کارهای نمایان در درستی امورات
سرکار در راو پنڈت پردهان مادهوراو والی پونا از راجه مذکور بظهور آمد زیاده از دفتر است معهذا
تا بودن عهد حضرت غفران مآب هیچ امر ضروری محلات خاص بدون اعتماد و اعتبار و اختیار
راجه مذکور جاری نمیگردید تا بدیگری چه رسد بعد رحلت آنحضرت در عهد حضرت مغفرت منزل نیز بکمال
عزت و آبرو وحسن اوقات عمر عزیز خویش بسر برده همواره مصدر الطاف واشفاق شاهانه
گردیده ترددات فدویانه وتدبیرات عاقلانه معائنه میگردانید سوای فدویت وجان نثاری
ظاهری در عالم باطن هم از اسرار مخفی که از بزرگان عالی تبار وفقیران واقف اسرار سینه بسینه
که بایشان رسیده بود از انهم در درستی حال خداوند نعمت قصوری نمینمود دلیل این معنی اینست در ایامیکه
حضرت مغفرت منزل را عارضه استسقاء عاید حال گشته آماس بالای هر دو پای مبارک ظاهر گردید
بلکه بر بدن مبارک نیز ظاهر شد و اطبای یونانی و مصری معالج بودند روزی راجه بهوانی پرشاد
موصوف بر دیوڑهی مبارک زنانی بطرف نوبار محل که دواخانه متعلق عاصی محرر اوراق بود نزد عاصی
نشسته مفصل کیفیت مزاج مقدس دریافته گفت که شما شاهد این حال باشند که امروز آماس بدن
مبارک آنحضرت را من بالای بدن خویش از اسرار بزرگان که بمن عنایت کرده اند برداشتم

فرداے ببینید کہ آماس بالای بدن مبارک ہرگز نخواہد ماند وحضرت را روز بروز صحت خواہد شد عاصی شاہد عادل حاضر است فی الواقعی کہ صبح روز دیگر ہمین طور ہمہ ورم از بدن مبارک زایل گردیدہ بالای ہر دو پای راجہ بھوانی پرشاد کہ حاضر دیوڑی مبارک شدہ بود ظاہر گشت وتمام آن سال مزاج مبارک بصحت ماند عاصی ہمینقدر مہ بعد دو روز بعرض اعلی رسانید پس خود بدولت واقبال راجہ مذکور را روبرو یاد فرمودہ ملاحظہ کردہ مبذول الطاف ساختند بار دیگر از عدم احتیاط شد آنچہ شد اما حقیقت اینست کہ راجہ بھوانی پرشاد را فقیر السبب خدمات بسیار از اسرار بزرگانہ آگاہ ساختہ بودند چنانچہ از محدثات الیشان جائزای رام لوہی در رام باغ است کہ مردمان ہفت اقلیمی آیند ومیخورند ومیبروند وبعضے دو دو ماہ چہار چہار ماہ در آنجا اقامت ورزیدہ آرام میبابند واز کونات خود آگاہ ہیسازند واینحال مشہور آفاق است در بلاد وامصار پوشیدہ ونپہان نیست معہذا راجہ منولعل بہادر بعد رحلت راجہ موصوف باموراموات مرجوعہ محول گشتہ آن طریقہ معہودہ را رونق تازہ داد وصیت اخلاق وخدمات بزرگان را پرآوازہ گردانید ومورد الطاف خداوند نعمت گردیدہ دربارہ ترحم شعاری ونیک کرداری وقدر دانی وقصبر سانی فروتنی ہشت ودر خیر خواہی سرکار وافزایش وآبادی تعلقات وتکثیر زراعت وتدابیر لایق فراہمی رعایا وبرایا بندولست امورات محلات خاص از جاگیرات وماہوار بہا نکتہ از نکات لابدی نامرعی نمیگذارد وجناب حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ از راہ قدردانی نوبت نوازی در رام باغ مقرر فرمودہ درعوض اخراجات آن بجاگیر حاصل سرفراز وممتاز بودہ بافزایش عشر وحرمت در ابنای روزگار مفتخر ومباہی ساختند الغرض راجہ موصوف خوش مزاج بلند ہمت کشادہ دست باخلاق پسندیدہ وصفات حمیدہ موصوف معہذا راجہ منولعل برادر الیشان نیز بصفات خاندانی موصوف است لکن چون بامورات کلیات دربار کم توجہ میباید لہذا از امور رستنی مقدمات خانگی ومروت وآدمیت از جملہ نیک کردار انست

راجه بال مکند بهادر

از اقربای قریبه مهاراجه بهادر و راجه چندو لعل است چون از بدو شعور آثار شادت و بلند حوصلگی از ناصیه اش هویدا بود مهاراجه بهادر از قیافه عاقلانه دریافته شار الیه را از طرف خود برای عرض و معروض امورات کرامت نازل بجناب حضور پرنور بندگانعالی مدظله العالی در عالم شاهزادگی مقرر و معین و حاضر شبانه روز گردانید آن منبع فطرت و خرد در چند روز چنان منظور نظر خاقانی و مطبوع طبع اقدس سلطانی گشت که آناً فاناً بارباب مبگردید و مورد تحسین و آفرین مهاراجه بهادر شد و کارهای نمایان بظهور آورده رونق تازه و جلوه بی اندازه گرفت بعد رحلت حضرت مغفرت منزل چون حق بمرکز قرار یافت و جهان از جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت بالاِمال شادمانی و کامرانی شد آنقدر و یکرنگ مصدر الطاف شاهانه و مورد عنایات بینهایات خسروانه گردیده بسرفراز خدمات ممتازی و مختاری تعلقات و جمعیت سواران و پیاده ها و پلاتنهای بار و جاگیرداران و منصبداران و جاگیرات و مقطعه جات و محالات و دیهات محلات و نیز به جزئیات و کلیات درونی و بیرونی دربار وغیره و به پیشکاری و بخشیگیری قریب بیست هزار جمعیت سواره بار و پیاده های بیشمار و خانزادان سرکار مشمول عواطف خاقانه است و فی الواقعی آن منبع حوصله بلند و فطرت ارجمند لایق ازین زیاده تر سرفرازیهاست گویا حضور پرنور بعلم قیافه دریافته کرامت فرمودند الغرض بهادر معزالیه بمراتب بلند و حوصله ارجمند بخیار پرور صاحب سلوک با شرفا و احبا شیرین کلام نرم گفتار سخت کردار در معارک کارزار بر حال افتادگان مهربان در دستان بمصیبت رسیدگان معقول گو معقول پسند متوجه بحال غریبان کشاده همت و کشاده دست قوی بازو و در معرکه سراپا جان نثار بکار سرکار فرد یکتای روزگار با وقار همواره در خیر و خیرات مصروف و در کار حسنه مالوف صاحب منصب مناسب و خطاب لایق سرفراز بهادار و قلم از تحریر اوصاف او

بعجز مستغرق لهذا مختصری بتحریر و ترقیم درآورد

راجه لکهن لعل

در ابتدای حال ببلاقه پیشکاری سواران سرکار همراهی راجه دارخان المخاطب قرادل خان که
راجه دارخان پنجه ازمحمد ثابت او منصل آصف نگر تا حال آباد است مامور بود و بعد ازان در حینیکه
جناب حضرت مغفرت منزل در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری در دولتخانه قدیم
دو سال چون اقامت فرمودند در مقدمات دریافت احوال اسپان پایگاه محولهٔ خان مذکور مشار الیه
را یاد فرموده مامور پرداخت اسپان سرکار ساختند و بعد چندی هرگاه حکم جهان مطاع درباب ارسال
ضروریات اسپان مذکور بنام راجه چندو لعل بهادر شرف صدور یافت همین ایشان را میفرمودند که نزد
بهادر معز رفته بند و بست آن نموده حاضر نمایند بعد چون حضور پرنور بدولتخانهٔ عالی رونق
افزا شدند و موافق معمول غلهٔ خاص خوراک آنحضرت مهاراجه بهادر بدست غوث خان جمعدار میفرستاد
روزی حکم شد که خانهٔ مذکور بی حکم است غله بصحابت متصدی متدین داخل سرکار مینموده باشند
لهذا مهاراجه بهادر راجه لکهن لعل مسطور را حسب الایما و اشارهٔ اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور
پرنور که توجه بحال مشار الیه داشت مقرر کرده در حضور عرض کنانیدند که لکهن لعل را غلام باین خدمت
مقرر نموده است بصحابت او غله داخل سرکار خواهد کرد پس ازان روز چنان معمول که هرچه حکم حضور
بنام مهاراجه بهادر صادر میگردید بنام لکهن لعل ارشاد میشد که به مهاراجه بهادر ابلاغ امر کند گویا بوکالت
از طرف مهاراجه بهادر معمور گشت یکبار در ایام موسم سرما بسرفرازی دوشاله هم مباهی شد تا رحلت
آنحضرت بکار محولهٔ خویش مامور بود و بعد جلوس و مسند آرای بندگانعالی مدظله العالی چندی سوال و
جواب و عرض معروض مهاراجه بهادر بدستور قدیم باستصواب راجه بالمکند لعل می آمد

جون

چون امورات خاصه که بذات راجه مذکور متعلق بود باز راجه لچهمن لعل مامور خدمت گردید تا حال همون دستور مقرر و معین است و به منصب مناسب و خطاب راجگی نیز سرفراز بسیار خلیق با اوصاف مشهوره معروفه موصوف با وجود خدمت الالیقه معتبره که به هیچکس میسر نیست گاهی تجبر و عجب منظور نیامد که نیز از خبر بوده باشد

راجه گوبند ناراین

ولد راجه نبونت که نام اصلی اش مهراجی نایک پیشکار قدیم خانگی اعظم الامرا ارسطو جاه است بعد انتقال پدر خود بالطاف شاهانه حضرت مغفرت منزل بماموری خدمات خزانه و جواهرخانه و جمعیت سواران و پیاده های سرکار و تعلقات و جاگیرات ذات و منصب موروثی و خطاب راجگی سرفراز و ممتاز گردیده مشهور آفاق گشت الغرض مشار الیه شیده طبیعت سپاه دوست در فنون سپهگری از تیر اندازی و برق اندازی و اسپ گردانی منفرد است و بسرفرازی نوبت و گهریال نامور پسران ایشان بمونه و آل خود اند بجمیع صفات

راجه اسونت راو

سابق در رساله عربان سید عمر خان جمعدار بماموری پیشکاری بوده بدرستی سرانجام سید اولعبد ازان به پیشکاری عبدالله بن علی و شیخ احمد عبادی و بن شامش و غیره جمعداران در رساله همراهی مهاراجه بهادر مقرر شد و بخطاب راجگی سرفراز گشت درینولا خدمت محوله خود حاضر دربار و به نهایت آدمیت و فطرت خبردار است

راجه دلسکهه رام و راجه گهنانهه رام

خلفان رای راگهورام اند چون حال رای مذکور از ضعف پیرانه سالی باز و از آمد و بکار دربار معذور گشت

هردو پسران مذکور معمور کار و بار دربار شدند چنانچه راجه دلسکهه رام بکار سررشته پیشکاری منصب از ازسرکار معمور و بصفات لایقه مشهور و باعتقاد بزرگان مستعد چنچل گوڑه مسجد و باغ دل فزا و مکان برای سکین شاه درویش که یکتای عهد خود بود بتعمیر و احداث در آورده بعد رحلت ایشان مدفون ساخت و بخدمت مصروف است و در رسته کوه شریف متصل کوٹهی عمارت بزرگ و باغ دلکشا بخدمت در آورده که کار تقیش جالیست آدم بسیار خوش خلق با فیض در خدمت فقرا بخدمات حاضر متصل بهادر گوڑه دیول کشن باغ و رادها باغ احداث نموده جانزای آن بخرج بسیار و خیرات بعمر با میباشد راجه رگهناتهه رام پسر دوم بخدمات دفاتر سرکار معمور و بصفات خاندان خود مشهور است

راجه مکٹ رام

ولد راجه جی شنکر داس ابن راجه چتر بهوج داس است جد راجه مذکور راجه چتر بهوج داس دیوان و کار پرداز و مختار سرکار مرشدزاده آفاق عالیجاه بهادر بوده کارهای نمایان بظهور آورده همواره بارباب حضور حضرت غفرانمآب میگردید و در همون ایام که مرشدزاده مذکور خروج کرده چنانچه ذکرش گذشت راجه مذکور مآل کار مرشدزاده موصوف درست ندیده همراهی نکرده حاضر دربار حضور پرنور بوده بعد چندی ودیعت حیات نمود عاصی ایشان را بچشم خود دیده که مرد نهایت معقول و ذی خیر و خیرات بوده بعد انتقال و راجه جی شنکر داس پسرش هرگاه بسن رشد و تمیز رسید انبیگاه حضرت خلافت بخدمت دیوانی شمس الامرا بهادر معمور گشت و بعد ازان بکڑوڑگیری بلده حیدرآباد سرفراز شد و دیوانی امیرکبیر براجه بالکشن تعلق گرفت من بعد از سوء مزاجی طرفین بدیوانی امیرکبیر باز مباهی شد و کڑوڑگیری براجه بالکشن بذیرفت پس ازان باز بخدمت کڑوڑگیری بلده فایز گشت هرگاه فیمابین مرشدزاده آفاق مبارز الدوله بهادر و راجه چندولعل

بسبب بعضی وجوہات نزاع لفظی بوقوع آمد و بہ مقدمات چند نبیرہ شکوہ جنگ از دست جوانان رسالہ راجہ چندو لعل کشتہ شد مخالفان راجہ جی شنکر داس مزاج مرشدزادہ موصوف و ہمہ حال طرفین فہمانیدہ باعث خون راجہ جی شنکر داس مسطور در عوض خون نبیرہ شکوہ جنگ مذکور گردیدہ بوقوع آورند پس از چندی مزاج مقدس حضرت مغفرت منزل نہایت منغص شدہ راجہ بکٹ رام پسرش را کہ خورد سالہ بود بفرط الطاف شاہانہ بخدمت موروثی کرا وڑگیری بلدہ مباہات بخشیدند و در اندک مدت چون بسن تمیز رشد در آمد بدیوانی امیر کبیر معمور گردانیدہ کرا وڑگیری بلدہ براجہ بالکشن بخش فرمودند چنانچہ تا الآن راجہ بکٹ رام معمور کاروبار دیوانی باستقلال تمام است در کار دیانت و مروت و قدر دانی سپاہ و نجبا مشہور

راجہ مرلی دہر

نبیرہ راجہ بنسی دہر برادر نسبتی راجہ جی شنکر مذکور است بہ پیشکاری بعضی منصبداران سرکار معمور چون بسن رشد رسیدہ کہ بستان علم سیاق و سباق مصروف و حاضر دربار حضور است

راجہ بشن سنگھ

برادر حقیقی خورد راجہ نانک رام است حقیقت حال بزرگان ایشان در احوال راجہ نانک رام با تمام آمدہ آباء ای مذکور اول بہمراہی راجہ مہیت رام مسناک روزگار بود و بکارہای فراوان معمور گشتہ بعد برہمی کار راجہ مہیت رام و سرفرازی راجہ چندو لعل بخدمت پیشکاری سرکار در روانگی راجہ گوبند بخش بکار عمدۂ لشکر فیروزی بہ پیروخت بزرگانہ راجہ گوبند بخش رای مذکور اکثر بکار فرمائی تعلقداران و دیہہ مقدمات مرجوعہ آنجا در تعلقات برار و اورنگ آباد معمور بود و نیز بتجویز دانشمندان راجہ موصوف بسوال و جواب کاغذات نزد صاحبان انگریز ہم مدتی اوقات بسر میبرد ہرگاہ ہمایا لشکر فیروزی

از راجہ گوبند بخش در گذشتہ وارد بلدہ حیدرآباد گردید رای مذکور رای گوبند بخش نیز پا بانزدا دهشت بعد انتقال راجہ مذکور بر سرگاہ صبت آبادان کاری ومال گذاری ونمک حلالی وجانفشانی اولعرض اقدس حضور پرنور درآمد از راہ خانزاد پروری یاد فرمودہ بباریابی وحاضر باشی دربار جہاندار سرفراز وممتاز نمودند ودراندک حضوری متعلقہ تا آنکہ ور سربلند ساختند چنانچہ بالطاف شاہانہ وعنایات خسروانہ معموری خدمت شبانہ روز حاضر دربار جہاندار است آدم ذوالقدر بذات خود شجیع باہمت خلیق مزاج باہمہ محبان مسلوک محبت است

راجہ سکھہ لعل

برادر علاتی راجہ نانک رام است ودرین ولا بالطاف حضور بدبہات جاگیرات سرکار معمور کار وحاضر دربار جہاندار است آدم ہوشیار پر اخلاق

رای چونگی رنگ راؤ

بزرگان ایشان در عہد حضرت مغفرت منزل ہموارہ معمور کارخانہ خزانہ وسنی خاص کہ بالای دیوڑی مبارک بود بمحل گردیدہ ہمیشہ حاضر دربار وباریاب می بودند ومشارالیہ نیز ہمراہ بودہ مصروف ترقیم حساب آنجا میگشت ہرگاہ بسن رشد وتمیز رسید در جناب اقدس حضور پرنور لعالم مرشدزادگی ملازم رکاب دولت واقبال شدہ بخدمات سرفراز گردیدہ حاضر حضور ماند وبعد مسند آرای سلطنت متعلقات لکہا روپیہ سرفرازی یافت چنانچہ درین ولا شبانہ روز مشمول عواطف سلطانیت کامل الحزم واست کردار خیرخواہ سرکار در کار حسنہ مصروف شخصیکہ باحوال او ہیچکس نہ پردازد واو در گرفتاری احتیاجات خویش حیران وپریشان باشد رای مذکور نظر بر خداترسی وخداشناسی بذات خود برآمد کارش از ضداد بدلعنت نمودہ خالصاً للّٰہ مراد ومقصدش میرساند کہ محض موجب خشنودی

خداوند حقیقی و درازی عمر و دولت خداوند نعمت و رضامندی خلقت خدا باشد و در سینۂ یگانہ و بیگانہ دو نقش یکسان است درین زمان ہمچو انسان کمیاب و لایق خدمات لایق برادرش رای سکھارام نیز بسیار دانا قابل بصفات خاندان خود موصوف ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

رای لچھمن داس از مدت مدید پرورده و تربیت و بنده نوازی خداوند نعمت ممتاز گشته و بہ تعلقات سرکار و علاقہ کارپردازی دیوڑھی مبارک سپاہی بوده ہموارہ مورد الطاف شاہانہ بوده بعد بعارضۂ تپ محرقہ درہمین سال رہرو راه فنا گردید بسیار آدم ذی اخلاق بود پسرانش بکار مورد و ثی سرفراز اند

رای لچھمن داس

بزرگان رای مذکور از قدیم الایام در سرکار دولتمدار بخدمت مشرفی دیوڑھی خوابگاه مبارک بسر بردند و در عہد مختاری مہاراجہ بہادر مدار المہامی راجہ نانک بخش راجہ بہادر معمور گردیده از امورات جزو و کل در دست اختیار خویش دارد صاحب ہمت زیاده از مقدور خود است در باریک بینی داخلہ جمعیت سرکار فرد کامل روزگار کہ مہاراجہ بہادر مشاور ہمیشہ اند آل اندیش بصفات بسیار موصوف لایق کار لایق و عمده است پس ازان یک ڈبہ در مشہور بقیمت ہفتاد ہزار روپیہ از جواہر خانہ راجہ نانک بخش بہادر دزدیده مقید شده نمک حرام بعالم مشہور گردید و راجہ عذر معافی قصور فرموده و تابعداری خود میدارند و تا حال موجود است

حرف الزا زبردست خان بہادر

خلف خانجہان خان بہادر و لد زبردست خان کلان کہ در معرکہ کشتن حیدر جنگ مختار موسی بوسی

شریک حال حضرت غفران مآب بود مولد بزرگانش شہر قصور است که همراه رکاب حضرت مغفرت مآب بدکن
آمده کارهای نمایان بظهور آورده مورد الطاف خداوند نعمت ماند زبردست خان بهادر کلان
همواره رفیق خاص حضرت غفران مآب از وقت مرشد زادگی شریک حال بوده حیدر جنگ مذکور
را بقتل رسانید و تا جلوس سریر دولت همراه رکاب گشته سر موجدائی نورزیده به منصب پنجهزاری
رسیده العالم باقی خرامید خلفش خانجهان خان بهادر حال بمراتب علیه فایز گشته همیشه مصاحب
حضوری بود صاحب منصب پنجهزاری و تعلقداری بیدر و پانگل و بجاگیر سر حاصل قریب بست هزار
روپیه و تعلقداری فراش خانه سرفراز بوده ودیعت حیات در عهد حضرت مغفرت منزل نمود
و دو پسر خاصه و دو پسر از دیگری گذاشت همین پور لطف بهادر خان که ذکرش خواهد آمد انا زبردست خان
بهادر حال بجاگیر چهار هزار روپیه موروثی که تقسیم یافت و تعلقه فراشخانه از پیشگاه حضرت مغفرت
منزل مباهی گشت و بمنصب سه هزاری هزار سوار سرفراز گردید و باتحاد و سلوک مهاراجه بهادر
بجاگیر قلعداری سرکار ایلکندل وغیره معاش قریب بست هزار روپیه نیز فایز گردیده همواره
مامور کار و بار خود بوده است امیر لیست قدیم بیفکر در گفتگوی فقیرانه خیلی مهارت داشته
با فقیران همه گروه ها محاربه لفظی مینماید در علم تصوف قدرتی هم رسانیده از پیشگاه حضور پر نور دام
اقباله رخصت زیارت درگاه فلک مرتبت حضرت خواجه معین الدین چشتی هند الولی عطای رسول
قدس الله سره العزیز گرفته باجمیر شریف رفته سعادت حاصل نمود و از آنجا تبرکات پیراهن و
دستار خاص وغیره آورده در مکان علیحده متصل مکان خویش در مغل پوره آستانه و درگاه
آنحضرت مقرر کرده بتکلف تمام عرس مینماید چنانچه بتاریخ سیوم ماه رجب المرجب هر سال صندل شریف
بتزک طمطراق می آرد و چهارم ماه مذکور مجلس و روشنی چراغان با جلسه رقص و راگ میکند مریدان
شاه قاسم حالی قدس سره را بسبب اینکه بهادر مذکور بجناب آن حضرت مرید شده خلافت حاصل کرده ا

سید محمد شفیع خان جمعدار که خلیفه و جانشین است جمع نموده حالت وجد می آرد تا سه روز نوبت و رقص جاری میباشد بعد الوقت مراجعت از درگاه شریف اجمیر در نادیر نیز رفته با سرخیل سکهان ملاقات نموده حکمنامه بنام راجه چندو لعل مهاراجه بهادر آورد که زبردست خان بهادر اگرچه فی الحقیقت در مذهب و ملت بزرگان خویش مستغرق است اما نظر العالم دیگر از بابان هم جدا و خارج نیست هرگاه بملاقات مهاراجه بهادر و راجه مهراج بهادر میرفت سلام بآئین سکهان میکرد ولیکن واگروگی فتح میگفت والیشان اندرون مکان پوجا بالای آسن مینشانیدند و همواره در خدمتگذاری قبر شریف شاه قاسم حالی مذکور که در بازار اردوی حیدر آباد است میماندند و اخراجات عرس وغیره بذمه خویش داشته بعمل می آرد و یک خیمه بزرگ برابر میدان قبر آنحضرت بخرچ یکهزار پانصد روپیه معه دیگر فرش شطرنجی و چاندنیها تیار نموده نذر درگاه کرد که حالا در هر عرس استاده نموده مجلس میکنند و یک باغ دلچسپ پر از میوه های بسیار و درختان بیشمار بوسعت دوره یک کروه با عمارات هفت طبقه در موضع قطب نگر بذات خود زمین خارج جمع خریده باحداث درآورد و بازار دوکاکین نیز آباد ساخت که در هر هفته بازار آنجا بشود و خلقت اطراف و جوانب برای خریدی اجناس از دور می آید و همواره در آنجا بوده بسیر و راگ و رنگ مشغول میماند آخر الامر بتاریخ دهم صفر المظفر سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری یک سال بعارضه استسقا و تکلیف کشیده متوجه عالم عقبیٰ گشت و در روضه حضرت موصوف پائین قبر شریف مدفون گردید

حسب البین سراج الملک بهادر

نام اصلی آن منبع امارت و شهامت میر عالم علی صاحب است خلف سیومی امیر الامرا مشیر الملک بهادر بعد رحلت پدر عالیقدر خود بجمیع امورات کارخانجات مرحوم مغفور رسیده مشغول انتظام گردید

وجناب بندگانعالی مدظله العالی حضور پرنور ادام الله اقباله لکهوکها روپیه از خزانه عامره سرکار برای
ادای قرض افغانان و عربان و گدسائیان و ساهوان و تنخواه داران وقت مرحوم وغیره که هنگامه
آرا بودند عنایت فرموده فارغ البال گردانیده سرعزّ و افتخار باسمان اقتدار رسانید که هیچکس
پدر فرزند در بارهٔ پسر مطبوعه خویش چنین نوازش و شفقت نکرده باشد طرفه اتفاق و نادر ماجرا
اینکه سندوخان بونه‌ئی مهدوی پسر کلان نامدار خان بونه‌ئی که تقاضای یک لک روپیه بابت
قرض خود و تنخواه پنجاه سواران ملازمان رساله بهادر معزالیه بهادر موصوف داشت و گماشته یکی
از افغانان خود را که مرد معامله فهم بود بخدمت بهادر معزالیه برای سوال و جواب و طلب زر میفرستاد
و بهادر ممدوح بود تشفی خاطر می نمود در این هفته که هر چند فیصله تمامی قرض خواهان مرحوم مغفور از سرکار شده
اما قرض شما خاص بذمه من است اندکی صبر کنند همینکه رقم از حضور پرنور بجا میشود عوض شما را بخوبی میدهم
هیچ فکر نکنند او را خیال چنان شد و واهمه صورت بست که بهادر معزالیه عوض قرض تمامی قرضخواهان
در حضور پرنور معروض داشته نزد متصدیان سرکار نویسانیده‌اند اما هیچ از قرض و تنخواه من در حضور
خبر نکرده‌اند این چه معنی باشد شاید اراده ایشان ندادن حق ما است لهذا متشوش و بیقرار میغلطید
و فکرها میکرد لیکن ندانست که بهادر معزالیه را ادای اینقدر بار گران یک لک روپیه ترا اگر دست خود
خواهد افتاد بر زمین خواهد افتاد صد داد اند کدام مصلحت بود که حال قرض ترا بحضور پرنور اطلاع نمود
صبر را کار فرمودی تو کجا میرفت روزیکه حضور پرنور اراده قلعه گولکنده فرمودند صبح دو صد جوان
دکهنی نوملازم بر مکان سراج الملک بهادر فرستادند که در حزم و احتیاط ایشان خبردار باشند که هیچکس
از تقاضا داران به بهادر معزالیه اذیت نرسد چون این خبر بسمع سندوخان مذکور رسید و قضا هم روکش
بود از سواری مبارک حضور پرنور برگشته بخانه خود آمده با پنجاه سوار مهدوی شریکان خویش در مسجد
متصل دروازه چادرگهات اندرون بلده که نزدیک تر از خانه اوست در مصلحت تیار نشسته

اوّل

اول دو افغان را یکی معمولی و دیگری نوبدستار و سلاح بخدمت بهادر معز فرستاد باین بهانه که این
جوان ملازم جناب در رساله اسواران است در میان موضع اکیلی شادی خود کرده برای نذر حاضر شده
است هرگاه باین حیله و بهانه نزدیک بهادر معز رسند هر دو پهلو در آمده نگذارند که برخیزند تا رسیدن
من بنشانند که اینک من هم همراهم و آدم دیگر را برای خبر اندرون رفتن اینها همراه نمود که زود خبر
آورده دهد چون هر دو مسلح خان مذکور در دیوان خانه آمده نشسته بمعرفت سید عیسی علی عرض
کنانیده بهادر موصوف از سید علی مسطور که در میان معامله ایشان شریک بود پرسید که این جوان
را چه باید داد نامبرده عرض کرد فقط پاندان عنایت کرده رخصت فرمایند بهادر معز در بنگله
مکان چهته بالای کرسی نشسته هر دو را طلب فرمودند پس هر دو نزدیک تر آمده نذر گذرانیده
هر دو در پهلوی سراج الملک بهادر متصل غیر منفصل نشستند نهایت مضبوط و مستعد با اسلحه خود هر چند
خدمتگاران وغیره منع کردند که خلاف معمول این چنین بی ادبیست فیما بین شما هم امروز فردا بخوبی خواهد شد
خاطر جمع دارند او شان جواب دادند که ما را آنچه حکم جمعدار شده بود بعمل آوردیم حالا او هم حاضر میشود
وقتیکه او بجناب خواهد رسید با علیحده خواهیم شد الّا چون او مالک ما است بر طبق ایمای او
حاضریم درین عرصه آفتابی مسند خان بنظر بهادر موصوف در آمد که باز خان با پنجاه جوان سوار
داخل جلوخانه شد پس سراج الملک بهادر از کوچ لمبی کرسی دراز برخاسته بالای مسند نشستند و منتظر
آمدن او گردیدند و هر دو کس قسمیکه متصل نشسته بودند بودند مسند خان از اسپ خود تنها فرود آمده
خواست که اندرون دیوانخانه رود محمد غالب جمعدار عرب پسر لطفی شیخ احمد خان عبادی همراه جناب
که بر دروازه بایک دو نفر جوان خود نشسته بود گفت جمعدار جوانان شما که اندرون هستند شما نیز
اطلاع کنانیده بروند و سلاح خود را در اینجا داشته باید رفت که حکم حضور پر نور است اینکه معز ذیشان
اصلاً و سود بود و سود و بهبود خویش در همین دانست که بقبضه در آمده و از خود بیرون شد و بر تفنگاوی همین آمد

بعد قیل و قال طپنچه که مخفی در بغل داشت بر آورده بطرف جمعدار مسطور سر داد بفضل الهی که شامل
حال راست کردار انست تیرش از پهلو تهی کرد یعنی جمعدار مذکور همینکه یک قدم بجای دیگر گذاشت
تیر تپنچه او خالی رفت جوانیکه عقبش استاده بود جنبیه از کمر خود فورًا بر آورده چنان بالای پهلوی
آن نمک حرام بدباطن زد که از سر پهلو تا اسفل در آمد و در افتاد و زخم دیگر امعا و احشا را بیرون
گردانید بمجرد رسیدن آواز تپنچه و شنیدن آنحال فتح علی معه برادر خود سیان جان کار رستمانه
کردند همینکه متصل بهادر معزز استاده بودند از راه نمک حلالی و جان نثاری دفعتًا بر سر هر دو جوانان
که قریب بهادر موصوف در گرفته نشسته بودند برافتاده از خنجر و جمدهر و مشت و لگد کار هر دو بانصرام
و اتمام رسانیده نعش او نهار را از بر انداختند پس بهادر موصوف را عرض کردند که الحال جناب
لطف مکان زیب النسا بیگم تشریف ببرند درینجا هر چه خواهد شد تدارک آن بعمل خواهد آمد
بهادر معزز از منت و عاجزنالی خیرخواهان باستقلال تمام روانه مکان میر عالم مرحوم گشته بفراغت
تمام نشستند و جیهای اخبار یک یک کس گردیدند عروب درین عرصه قریب یکصد جوان بهم جمع شده
زیر و بالای مکان چهته را مضبوط ساختند و دروازه جلوخانه بند شده سواران سند وخان
در مسجد جلوخانه که بودند بنادیق بطرف عروب سر دادند فیما بین اینها و عربان جنگ عظیم و هنگامه
مستقیم رو داده هشت نفر از افغانان و دو اسپ سواری اینها بکار آمدند و دو سه کس که اندرون
دیوانخانه آمده در پاتخانه پنهان شدند جان خود که در همونجا که مقدر بود دادند عروب از چهار طرف
غلو کرده جوق جوق سقف و جدار عمارات را در گرفتند و تا دروازه دهلی و فصیل شهر در قبض و بند و بست
خویش در آوردند چون این خبر به بازخان برادر خرد سند وخان رسید او نیز با پنجاه سواران
افغانان جمعدوی از خانه خود بر آمده تا بکناره دریای موسی آمد عربان که بالای فصیل بلده مستعد بودند
چنان بنادیق ها سر دادند که قدم اندرون دریای مذکور نتوانستند که گذارند آخر الامر مهاراجه بهادر

به بازخان گفته فرستادند که بخانه خود بروند و دیگر مصدر فساد و هنگامه نگردند که در حق شما همین بهتر
است وگرنه ناحق از دنیا خواهند رفت و کشتگان خود را بالای یکصد و منزل گاڑی بازاری برداشته
ببرند و دیگر مصدر فساد شدن بیخ از بنیاد خود برکندن است بمجرد ورود احکام خان مذکور بخانه
برگشت و صد سگار انش دو تا گاڑیان شهری بازاری کرایه آورده مردگان خود را بردند
و اسپان مرده را حواله چماران کردند که گوشت بخورند و پوست برای ایشان آرند چون سراج الملک
بهادر در مکان میر عالم مرحوم داخل گردیدند و این همه کیفیت بعرض اقدس حضور پر نور رسید دو صد
جوانان بار آورده نوکر صاحب فرنگی نیز فرستادند که بسمت جلوخانه میر عالم بوده خبرداری نمایند
و احدی را بدون حکم سرکار نگذارند و دو صد جوان دکهنی دیگر برای حفاظت اطراف مکان مرحمت
نمودند و تقیید بلیغ فرمودند که پیشه را بغیر حکم سرکار اندرون رفتن ندهند تا بدیگر کس چه رسد
مصرع، رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت ۞ یعنی دشمنان در فکر خود قصور نکرده بودند که بالکل
خاطر جمعی شود اما فضل الهی شامل حال شد و توجه خداوندنعمت نگهداشت و نیکی نیت و بدر روح
مرحوم بکار آمد الغرض بهادر موصوف امیریست با شان و شوکت و صلابت و وجاهت تیز فهم آل اندیش
کم گو پر اخلاق با فطرت قویم و خرد مستقیم متین کشاده جبین فراخ همت با آئین و بین منتظم دولت
واقف رموز خفی و جلی ریاست باریک بین بردبار یکتای روزگار منشار خدمات جلیل القدر
وزارت صاحب منصب هفت هزاری هفت هزار سوار مورد الطاف سلطانی مشمول عنایات
خسروانی بسرفرازی نوبت و خطابهای بزرگ و پالکی جهالردار و علم و نقاره در فدویت
و جان نثاری سرکار مامور رفیق پرور قدردان کمال و اهل کمال
اقربا نواز بجمیع صفات امیرانه و وزیرانه
موصوف

سردار الملک بهادر

نام اصلی اش گهاسی میان است برادر نسبتی شمس الامرا تیغ جنگ بهادر در عهد حضرت غفران مآب برسالهای
هفت هزار سوار و پیاده ها وغیره سرفراز بوده همیشه مصاحب و مقرب و باریاب حضور پر نور بود صاحب
منصب هفت هزاری و علم و نقاره و نشان و نوبت و پالکی جهالردار و خطاب ملکی از پیشگاه خلافت
سپاهی و شرف بالای دخل کنڈی با جمعیت مستعد خصم احتشام جنگ فخر مرزا آنچنان کارهای
نمایان بظهور آورد که مورد تحسین گشته مشمول عواطف سلطانی گردید و باضافه قدر و منزلت بمرتبه
بلند رسید چون اکثر مهدویان در جنگها بجمعیت بهادر معز الیه در آمدند علی الخصوص در جنگ احتشام
جنگ مذکور که ابو میان با دو هزار مهدویان دیگر مقابله سردار الملک بهادر در آمد و بسیاری از آنها
مقتول شدند از آن عداوت نادانان این قوم در عشره محرم الحرام بتاریخ پنجم شهر مذکور سنه یکهزار
و دو صد و پانزده هجری بوقت قریب یک و نیم پاس شب بر آمده به بهانه سلام در عاشور خانه
مهر فرابائی عرف ننهی جی هندوستانی که ملازم بهادر موصوف بود و همیشه بهادر در عاشور خانه اش
تمام تمام شب بوده مرثیه می شنیدند آن شب تنها بغیر اسلحه یافته چهار کس از قوم ایشان ضرب شمشیرها
نمودند آن بهادر میدان نبرد بعد خوردن زخمهای کاری اینهائی از آنها را چنان در گرفت
قریب بود که از جان برد از آنجا که خود دست خالی بود و کمک از هیچ جانب نرسید دیگران
بفراغت کار خود کرده رفته پنهان شدند لکها مردم محرم در رسته و بازار بودند که میر سار گذشت
اما کسانیکه در برابر اختن تخل جیالتش سعی موفوره بکار برده بودند بعد شهادت بهادر معز الیه در غضب
سلطانی که نمونه قهر یزدانیست گرفتار شده بسزای اعمال خود رسیدند چنانچه حکم جهان مطاع ابد اوراک
و استحقاق بسیار صادر شد که ننهی جی و سر چهار برادرانش را بریده سوار خران کرده از بلده اخراج
نمایند و مهدویان تا پنج شش روز یک قلم بالکل مفقود الاثر گشتند بعد چندی از تصفیه اعظم الامرا

بنظر درآمدند هرگاه نعش آن مظلوم را در مکه مسجد بالکها خلق الله آوردند عاصی نیز همراه بود تمام مسجد وصحن تا چار منار واز آنجا تا کوتله عالیجاه واز آنجا تا دروازه تالاب میر جمله واز آنجا تا درگاه برهنه صاحب ومدفن ایشان مقبره شمس الامرا تیغ جنگ بهادر علی الاتصال تماشائی بودند که اگر ریگ صحرا بر سر آنها پاشند بر سر زمین نمی افتند سه چهار پیش ازین یک روز سردار الملک بهادر خوابی دید که سواری مبارک جناب سید الشهدا علیه الصلوٰة والسلام می آید وتمامی سبز پوشان فرشته چهره در جلو سیر دند همینکه توسن فلک سیر خاصه بمحاذیش در آمد بهادر مذکور آداب بجا آورد حکم شد که یک اسپ از کوتل های سواری مبارک به گماشتی دهند واشاره نمودند که سوار شده همراه رکاب سعادت حاضر باشد پس مشار الیه سوار شده داخل جلو سواری مبارک گردید که چشمش بیدار شد آن وقت صبح صادق بود روز دیگر این خواب بابرکات را بهادر معز به تجلی علی شاه که بسیار محبت باو داشت ظاهر ساخت شاه صاحب تعبیر نیک داده تسلی خاطرش نموده بخانه خود آمده روبروی بعضی همراهان خویش گفت که حق سبحانه تعالی خیریت سردار الملک کند ازین خواب معلوم میشود که آلکارش به شمشیر در آید پس در عرصه یک روز واقعه ناگزیر صورت پذیر گشت امیری بود که تا حال مانند او عالی همت کم بنظر درآمده لکها روپیه در بخشش انعام صرف نمود بهادر سخی بلند حوصله مدار علیه خداوند نعمت چهار فرزند گذاشت مهین پور سردار الدوله عرف بهتر و میان دویمی اعظم جنگ حسینی میان هر دو بجمیع صفات پسندیده مشهور بودند و در عین شباب بجنت خرامیدند دو فرزند دیگر که ذکر ایشان خواهد آمد انشاء الله تعالی

سلطان نواز الملک سلطان نواز الدوله صف افگن جنگ بهادر

نام اصلی اش میر غلام حسین خان بهادر است خلف سلطان میان از جانب جد مادری سادات

صحیح النسب که میر محمود خان بهادر سید عالی خاندان از ملازمان قدیم سرکار آصفیه جاه بادر سے
بهادر معزز باشند تا حین حیات پدر بزرگوار خود در عالم ناز پروردگی بسر برد بعد رحلت نشان در سایه
عاطفت برادر شفیق خویش محمد صاحب میان المخاطب صف شکن جنگ بهادر بسن رشد رسیده بجمیع
امورات مالی و ملکی بهره کامل بهم رسانید هرگاه واقعه ناگزیر بهادر مذکور در بار جهاندار از سر تقدیر
دفعتاً عاید حال گشت میر غلام حسین خان بهادر مسطور با وصفیکه ابتدای شباب سن تمیز داشت امورات
محوله برادر بزرگوار خویش را بآئین بهین زیب و زینت و تزئین از پیشگاه خلافت و فرمانفرمائی
وا ز دیوانی باتحاد و کمال راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و نیز از دفاتر مال ممالک محروسه سرکار به محبت
و یک جهتی رای بهادر و راجایان بهادر داده انتظام تمام فرموده بکمال آبرو و عزت و شان
و شوکت رواج تعلقات لکها روپیه محوله که مراد از سرکارات کنگیری و رای چور وغیره و محالات
کنگا ونی وغیره باشد با جمعیت سواران و پیاده های بار و پلاٹنها و علی غول و عرب و سکهان
و روهیله ها وغیره گردید و بعد ازان بالطاف خداوندی بار دیگر باریاب حضور پر نور شده به منصب
مناسب عمده و خطابهای لایق دولائی و ملکی و نوبت سرفراز و ممتاز گشت و همواره با رسال عنایات
خلعت و جواهر و پیشینیات موسم سرما مباهی و مشرف میباشد الغرض امیریست که در بیولا هیچکس بعزم
و شان و مقدور سلی پایان او اگر نمیرسد رفیقان خود را بآن شفقت پرورش مینماید که احدی
روبسوی بلاد و اماکن و امیران دیگر نمیکند از سالهای سال قدامت فدویت دارند سنجی بهادر دل اندیشه
صاحب سیاق و سباق همواره صحبت ادیبانه اش از بغض و کبر و حسد و کینه با کلمات بی محابانه ناادیبانه
پاک اسپان خاصه اش مانند کلرویان پری چهره از جمیع اقسام جانور و فیلان کوه پیکر بلباس و زیور
معمور هر کس از نجیبان گرفته روزگار بلازمتش رسید بدون الطاف نان و پارچه جای دیگر رفتن
نمیبیند هر منصبداری که از برهم افتادگی روزگار تباه شده خود را بجناب منتش رسانید اگر بانزد سلوکها یابد

واگر برود بسلوک معقول زیاده از حوصله اش ممنون عنایات ساخته با اسپ و خرجت و نقد و پشمینه وغیره روانه حیدرآباد سفیر باید الغرض متقامیست که امیدگاه افتادگان زمانه توان گفت و خود بذاته خوش اختلاط کشاده طبیعت بلند همت بجمیع صفات امیرانه موصوف

سزاوار جنگ بهادر

نام اصلی آن منبع خرد میر غلام مهدی است خلف الرشید میر کاظم علیخان بهادر مختار الدوله در بیست سالگی منظور نظر خاقانی گردیده از پیشگاه حضرت مغفرت منزل بداروغگی هر کاره ها سرکار متعلقه سید نصرت مهدوی که در جنگ چنچل گوڑه بکار آمد فایز گشته کوی سبقت در هم چشمان ربود امیر کسب شجیع وسخی شعر فهم تاریخ دان خوش مزاج کشاده اخلاق خوش لباس نفاست پسند نجابت دوست از ازل دشمن در شکار چرند و پرند نهایت مصروف جانوران شکاری همراه خود داشته اکثر بتفریح مزاج مامور در سواری اسپ نیز کمال دارد صاحب منصب هزاری یکهزار سوار و بجاگیر قریب سی هزار روپیه ذات سرفراز بهر خدمتی که از پیشگاه خلافت مامور شود و چنان بانتظام آرد که مزیدی بر آن متصور نباشد همواره در دربار حاضر و سرگرم فدویت است

سرفراز جهان جنگ بهادر میرزا محمد نصیر بیگخان

خلف الرشید واکبر میرزا علی بیگ خان بهادر است که خان مذکور در عهد دیوانی میر عالم بهادر جمیع مخلوق حیدرآباد بود و تالاب میر ساختن و باره دری و سرا ها منازل نواحدات وغیره عمارات میر صاحب موصوف تمامه باهتمام خان مذکور انصرام یافته و خبر لیسه وزیر یافت میر خان مذکور از پیشگاه حضرت مغفرت منزل برساله دو صد سواران و خطاب و جاگیر وغیره بانتخاب بها سرفراز گردید و شادی خان ممدوح المعظمه یعنی میرزا نصیر بیگخان سرفراز جهان جنگ بهادر از دختر مغلخان بهادر طالب الدوله کوتوال ....

سرکار دولتمدار آصفیه آدام الله اقباله پدرش حسن علیخان بهادر طالب الدوله در غایت تکلف و زینت روبردی پایش گردید و در آن شادی میر عالم بهادر مرحوم رونق افروز بزم عشرت شد فرق مفاخرت او را از فرق فرقدین بلند گردانید و تمام امرا و اعزه و جمعداران و ثقات بلده درین شادی مدعو بودند و بعد شادی برای خطاب داماد خود سفلیجان التماس از میر عالم بهادر نمودند میر صاحب در پیشگاه حضرت مغفرت منزل معروضه نموده خطاب خان بهادر و جنگی و خدمت دار الضرب سرفراز کنانیدند و بعد انتقال علی بیگ خان بهادر پدر را و از خدمات رساله و دار الضرب معزول گردید چندی منزوی بوده به حسن رای و تیزی فهم رسائی خود در حضور بادشاه ناصر الدوله بهادر آدام الله اقباله نموده بیاوری طالع از همان رساله سواران و خدمت دار الضرب ثانیاً سرفراز شد و واضح باد که خان مرقوم الصدر در علم هیئت و رمل و نجوم چنان مشق بهم رسانیده بودند که در آن وقت مثل خود نمیداشتند بلکه نظیر او در زمان کمتر پیدا میشود و حضرت خدیگان عالی بادشاه ما ناصر الدوله بهادر اکثر حکم استخراج احکام میفرمودند و برابر جواب یافته خوشوقت میشدند و این عاصی محرر اوراق چند بار امتحاناً سوالات کرده همه وقت جوابات در کمال صداقت میداد هر طوریکه گفته بودند بهمان طور اثر قول او شان ظاهر شد الحق بهادر مرقوم الصدر شخصی بیمثل زمانه خود بودند که سخی و رحمدل و صاحب مروت بود و ذکر او در شعرا و صاحب کمالان نیز خواهد آمد

سیف جنگ بهادر

خلف امجد الملک بهادر است که برادر نسبتی تیغ جنگ بهادر بود چون امیر کبیر صغر سن داشت او تمامی کارخانجات را بدست خود داشته مدتی بانتظام مهام پرداخته جهان فانی را پدرود نمود آنا سیف جنگ بهادر

بعد

بعد رحلت پدر مرحوم مذکور چندی باتفاق بوده بسر برد بعد ازان از علاقهٔ امیر کبیر بر آمده بامورات
خویش پرداخت اما درین عهد از فرط الطاف حضور پرنور از آفت قرضداری که خارج از حساب
و کتاب شده بود بر آمده بر اکتفا اخراجات قلیل اکتفا نموده از پیشگاه خلافت بسرفرازی سواران
و پیاده ها معمور گردید و بخطاب امجد الدوله نیز مباهی شده بدرجهٔ بلند رسیده پابند خانهٔ خویش
در نفس نشکنی است و بهنگام سواری مبارک حاضر دربار است

سعید الدوله بهادر

صوبه دار بلدهٔ فرخنده بنیاد حیدرآباد نام اصلی اش میر محمد سعید است خلف میر خلیل الله خان بهادر
سعید جنگ ابن میر محمد سعید خان بهادر سعید الدوله کلان که بعد رحلت پدر خود میر محمد علیخان مرحوم
ولایتی ایرانی ایشان و برادر خورد ایشان میر محمد هادیخان هادی الدوله همراهی خسر خویش میر
خلیل الله خان در سرکار حیدرآباد در سرنگ پٹن نوکر شده چندی بسر برده بعد ازان در سرکار
بسالت جنگ بهادر امیر الامرا در قلعه امتیاز گڈه عرف ادهونی ملازم رکاب گردیدند تا مدت
حیات آن حضرت شریک بزم و رزم بودند بعد رحلت آنحضرت چون دارا جاه بهادر درین ایام
مرحوم مغفور داماد حضور پرنور حضرت غفران مآب مسند آرای ریاست پدری گشتند هر دو برادر
پسند خاطر نموده میر محمد سعید خان را مامور سفارت بجناب حضور پرنور ساختند و میر محمد هادیخان
را بخشی جمعیت سواران و پیادگان وغیره سرکار خویش نمودند که هر دو بخطاب دولائی از حضور
پرنور سرفراز شدند و مدتی باین خدمت مامور بودند اما سعید الدوله مرحوم همواره در حضور پرنور
از طرف نواب دارا جاه حاضر گشته باستصواب میر ابو القاسم میر عالم بهادر سوال و جواب میکردند
و باریاب میشدند بعد رحلت دارا جاه بهادر و برهمی دولت و داخل شدن ملک سرکار دولتمدار

هر دو برادر در حضور پرنور حاضر گشته باستیلاء باریابی و آستان بوسی مشرف و مباهی گردیده
بدرماهه چهار چهار صد روپیه سرفراز شدند و سعید الدوله چند بار از حضور بتجویز میر عالم معه خلعت
و جواهر و عنایات دیگر با عنایت نامه حضور روانه دربار پس چیناپٹن نزد سراج الدوله والاجاه گشته
فائده کلی بر داشت و نیز همراه میر عالم به پونا رفته بعد جنگ کهرله وارد بلده گردیدند و باتحاد و الطاف
اعظم الامراء ارسطوجاه اوقات عزیز خویش بسر بردند هر دو پسران خود میر محمد علیخان بهادر و میر
خلیل الله خان بهادر را در سن بیست سالگی در رساله مرشد زاده کیوان جاه بهادر بدرماهه یکصد یکصد
روپیه در سر رشته راجه شیو پرشاد نوکر کنانیده متعین مرشد زاده موصوف ساختند بعد رحلت
اعظم الامراء چون عهد دیوانی میر عالم بهادر رسید میر صاحب موصوف خواستند که تیاری کنیه آب
در ستوا موضع کوتوال کوڑه لعل آرند لهذا بهادر مذکور را معه هر دو فرزندان مذکور الشان بامور
تیاریش نمودند چنانچه در سنه یکهزار و دو صد و بیست و یک هجری کنیه تیار شده آب جویبار
عیسی که بزبان هندی مسانکل گویند در بلده حیدرآباد خانه بخانه در حوضها در آمده باعث خوشنودی
و خورسندی خاطر میر صاحب معز گشت و پس از آن بکار تیاری تالاب نیز مساعی جمیله تا یک سال بکار برده
فراغت حاصل نمودند از آنجا که سعید الدوله مذکور از تیز فهمی و فراست رای و فصاحت زبان و حسن
تقریری و مزاجدانی و دوراندیشی یکتای روزگار بودند و با میر عالم مذکور قرابت قریبه داشتند
در چند باریابی حضور پرنور حضرت منزلت منزل پسند خاطر مبارک گردیده همواره به مصاحبت باریاب
میبودند و اینمعنی خلاف مرضی میر عالم گشت چرا که در هر وقت که از حضور در مقدمات کلمات تهدید
در باب میر عالم میگردید ایشان را خود بدولت و اقبال نزد میر صاحب مذکور میفرستادند و ایشان
بسبب اینکه در سن و سال و رشته داری نیز بزرگی داشتند میر عالم را بدرشتی ابلاغ امر می نمودند
لهذا میر عالم مقرر کرد که سعید الدوله را بسرگردگی لشکر ظفر پیکر سرکار از حضور پرنور سرفراز کنانیده

روانه سمت بلده اورنگ آباد نمایند هرگاه در حضور عرض کردند ارشاد شد که برای رفع
ملال طبیعت خود که احوال جابجا شگفته اظهاری بیان میکنند ما به دولت ایشان را در پیشگاه خویش
داشته ایم و شما بخواهید که از ما جدا گردند هرگز پذیرا نخواهد شد بالفعل ما به دولت ایشان را بخدمت
نیابت صوبه داری بلده حیدرآباد سرفراز فرمودیم که امور کار و بار نظامت بوده هر روز حاضر دربار
دولتمدار باشند بیکار نه نشینند میر عالم بجان قبول کرده دست از فکر جدائی ایشان از دربار کشیده
خاموش گردید پس بهادر معز تا حین حیات خویش معمور خدمت نظامت و داخل سپاه بجاگیره هزار
روپیه ذات بوده در سنه یکهزار و دو صد و بست و نه هجری بعالم باقی خرامیدند چنانچه تاریخ یافتند
عجیب اللسان خوش اختلاط بود که در مجلس امیران و در دربار جهاندار به مجلس بطلاقت لسان تقریرش
تمیر سید به اهل محفل محو حیرت از خوش گفتاریش میگردیدند فارسی بنهایت فصاحت بلهجه اهل ایران
میگفت دو فرزند دلبند گذاشت اولین میر محمد علیخان بهادر دویمی میر خلیل الله خان بهادر
اما میر محمد علیخان بهادر بعد رحلت پدر خویش بخدمت نیابت نظامت بلده مذکور از پیشگاه خلافت
سرفراز گردیدند و بست امورات متعلقه خود قرار واقعی نمود و به نیکنامی مشهور گشتند و علی محمد خان
صدیقی را که وکیل خان شیراز بود و نایب مستقل خانگی خویش گردانیدند همینه امیر محمد علیخان مذکور عجیب
الشأن بدر منیر متحمل بردبار که در آن ایام باوصفیکه جوان سی ساله بود اما در میان امیران کهن سال
و در چشم مردم بزرگ تر نظر می آمد عاصی و بهادر معز از عمر هشت سالگی و یکجا نشو و نما یافته بسن تمیز
رسیدند در سن صبی هم گاهی مشغول لهو و لعب نگشته با طفلان در طفولیت که هم عمر بودیم نام
ایشان کوه تمکین داشته بودیم عاصی محرر اوراق و بهادر معز از میزان الصرف تا قطبی و میر در جناب
حضرت سید نور الاصفیا صاحب هم سبق بوده تحصیل نمودیم زبان را طاقت اظهار فضائل بهادر مذکور
نیست فرشته بصورت انسان بوجود آمده بود در سن چهل سالگی در سنه یکهزار و دو صد و سی و [illegible]

چون عارضه استسقا مخفی داشت که هر روز جسامت بدن فربه میشد شبی نماز عشا و دعای عدیله خوانده
قیصر و دو پهر شب بالای بستر استراحت چادر کشیده چون خواب دیگر حرکت نکرد یکبارش روز بر آمده
معلوم شد که روح پرواز نموده است و مقام عبرت گشت ازبسکه داماد سید احمد علیخان ماژندرانی
اقربای قریبه منیر الملک بهادر بود لهذا بهادر موصوف خود متوجه امورات مرحوم مذکور گشتند
و اولاد نداشت اما میر خلیل الله خان بهادر بعد رحلت سعید الدوله بهادر مرحوم پدر خود در مختاری
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بقلعداری محمد آباد بیدر از حضور مغفرت منزل سرفراز شده
تا دوازده سال بامور کاروبار آنجا مانده بعد ارتحال میر محمد علیخان مرحوم برادر بزرگ خویش
بصوبداری بنیابت نظامت بلده حیدرآباد و خطاب جنگی بهاهی گشته در امیران سرکار مفتخار
باسمان اعتبار رسانیده اند بدو نشوونما عاصی و بهادر معز متفق تا سن تمیز بوده اند محبتی که فیما بین
هر دو برادر بود تا الی الآن در هیچ برادران بنظر نه آمد هر دو برادر بصفات پسندیده و اخلاق
حمیده یکتای روزگار بودند ایشان هم دفعتاً از عارضه سرسام در سنه یکهزار و دو صد و چهل
و نه هجری بجنت خرامیده در دائره میر مؤمن صاحب هم پهلوی برادر خود مدفون گشتند آغا میر
محمد سعید خان سعید الدوله حال خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم که از بطن صبیه سلطان میان
متولد گردیده بعد رحلت پدر ذی‌قدر خویش باوصفیکه ابتدای شباب داشت از پیشگاه بندگان عالی
حضور پرنور ادام الله اقباله بخدمت موروثی بنیابت نظامت سرفراز و ممتاز شده بسرفرازی
نوبت و جاگیر و خطاب جنگی و دولائی نیز مشرف و مباهی گردید که در تمام سلطنت نام بزرگان
خویش بمرتبه بلند گردانید درین ایام با اینکه سن بهادر معز قریب به بیست و پنج سالگی رسیده است
خرد و فراست و عقل و کیاست از ناصیه اش مانند نجم ثاقب میدرخشد و تمامی نشانهای بزرگان
خاندان خود بحال خویش موجود دارد و بفضله بامورات محوله خود معمور کاروبار خدمت نظامت

رحاضر دربار جهان مدار است

سطوت جنگ بهادر

خلف سید عاقل خان بهادر مرحوم نام اصلی اش سید زین العابدین خان بهادر است بتفصیل احوال خاندان ایشان در احوال جد ایشان بهرام الملک بهادر بقلم آمد بهادر مذکور بعد ارتحال پدر ذیقدر خود در صغر سن بتربیت عموی خویش بهرام الدوله سید عزت خان بهادر بوده در اطاعت امر فروگذاشت ننمود چون بسن پانزده سالگی رسید از فراست خود بامورات خویش پرداخته قصبه کلپاک و قصبه گهاٹ ناندوره جاگیر خود رفته درستی آنجا نموده بامور کار و بار خویش است و بصفات خاندان خود موصوف درین ابتدای شباب قدم بقدم بزرگان نهاده باوصاف حمیده مشهور و بمنصب مناسب و خطاب جنگی مشرف و مباهی و سرگرم حاضرباشی دربار جهان پناه هست

حسن الشین شمس الامرا بهادر تیغ جنگ

از اولاد امجاد حضرت شیخ فریدالدین شکر گنج روحه الله تعالی روحه است موطن نیاگانش پوربه چندیری و شکوه آباد صوبه اکبرآباد در آنک سکونت ریخته الشکوه آبادی مشتهر شد نیاجد امجد گرامی شیخ بهاؤالدین در عهد خلد مکان عالمگیر بادشاه بمنصب مناسب عمده و خدمت صدارت و امانت خزانه سرکار اکبرآباد کامیاب گردیده وقت موعود بعالم عقبی خرامید خلف ارشدش شیخ ابوالخیر خان در عهد نادر بخطاب خانی و بمنصب مباهات اندوخته در بدو حال توسل محبت و اتحاد بمرحمت خان داشت بعد ازان بنهایت قدردانی مورد الطاف حضرت منفرت مآب گردید چون نقوش جمعیت در طالع او مرتسم بود روز بروز قرب و اعتبارش افزایش پذیرفت ابتدا بمنصب دوهزاری پانصد سوار و خطاب خانی و عطای جاگیر سرفراز گردیده در ایام مراجعت نواب منفرت مآب

از دار الخلافه جانب دکن به تقرر نیابت صوبه مالوا و فوجداری ماندو سبا هات اندوخت و بعد چندی
حسب الطلب در حضور رسیده از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب بهادری
و عطای علم و نقاره لوای بلند رتبگی افراخت و در سنه یکهزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری که
بالونا یک سرکار مرسله با فراوان جمعیت بنابر وصول چوتهه سمت کرناتک حیدرآباد آمده شور و شر
برپا نمود بهادر مسطور بسرکردگی افواج سرکار و ذات بجهت تادیب او کام سرعت برداشت و به نیروی
همت و شجاعت خود فوج غنیم را شکست فاحش داده تمامی اسباب و سامان و لشکر او را انتهالان
آورد که رو داد این امر زبان زد خاص و عام گردید پس از ان بفوجداری سرکار بگلانه و نیابت
صوبه داری خاندیس مباهی گشت و در عمل نواب عالیجناب ناصر جنگ شهید بخطاب شمشیر بهادر و
تفویض نیابت صوبه خجسته بنیاد و دفعه ثانی به نظم صوبه خاندیس رایت اعتبار افراشت و در وقت
امیر الممالک صلابت جنگ بهادر بخطاب امام جنگ و پالکی جهالر دار نامور گشته در جنگیکه دیوانی
به رگهنات داس تعلق گرفت و مقابله با مرهٔته رو نمود هراولی فوج ظفر موج باو تعلق گرفته بی محابا
خود را بر فوج مخالف زد از آنجا که حفظ الهی شامل حال بود بسلامت بر آمد امیری بود سپاهی آموز
انکار و بمقدمات علمی آشنا و همت درست و دندا بیرمالی و ملکی رای عالی داشت و بنان دهی
مشهور بوده تا دو وقت با رفقا و عشایر و منصبداران تعینات طعام لذیذ عمده میخورد در سنه یکهزار
و یک صد و شصت و پنج هجری بمالک جاودانی خرامید دو فرزند جگر بند گذاشت کلانی ابو البرکات
خان بهادر امام جنگ او در عین شباب باخرت شتافت نشهٔ همت و شجاعت کمال داشت دویمی
شمس الملک بهادر نام اصلی آن اصل دوحهٔ شجاعت و نام آوری ابو الفتح است تا حین حیات والد
خود بمنصب و خطاب خانی سرفراز گردید و بعد انتقال پدر بزرگوار از حضور پرنور نواب غفرانمآب
آصفجاه ثانی به ابو الخیر خان بهادر تیغ جنگ مخاطب شده مورد نوازش گشت چون مراتب حسن عقیدت

بخاطر والا جا گرفت شریک بزم و رزم فرمود و بعد گذشته شدن رکن الدوله دیوان سرکار از اصل
و اضافه بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکی جهالردار و خطاب شمس الدوله
سرمایهٔ ناموری اندوخت و پس از آن بخطاب شمس الملک و شمس الامرا تارک مباهات افراخته بمرتبه بلند
اوج بها گردید و جمعیت پایگاه در رساله او ده هزار سوار بارگیر و ده هزار اسپ باد پیمای خسروی
خاص الخاص حضور که هر یک را ازین اسپ از یکهزار روپیه کمتر نبود و درماهه بارگیران فی نفر تا به یکهزار و پانصد
روپیه هم رسیده سرفراز و ممتاز گشت و همواره در خلوت مبارک شبانه روز حاضر بوده در حفظ و حمایت
و هوشیاری خود بدولت دقیقه فرو گذاشت نه نمود و امیری بود غیور مزاج شجاعت و سخاوت
راسخ تمام رسانید و در راستی گوئی و درستی پسندی یکتای روزگار گاهی روادار اذیت احدی ننموده
صاحب منصب هزاری ده هزار سوار و ماهی و مراتب و سراپای جواهر مع الکن و لوای که خاصه شهزاده
هاست از حضور ممتاز و سرفراز گردید چون بارها حضرت غفران مآب به تکلیف خدمت جلیل القدر دیوانی
سرکار و مدار المهامی فرمود آن منشئ شجاعت و مآل اندیش قبول نه فرموده بسرفرازی اعظم الامرا
معین الدوله ارسطو جاه ایما و اشاره نمود چنانچه برطبق تجویز بهادر موصوف از قلعه اوسه طلبیده شد
درحینیکه ظفر الدوله مبارز الملک ره باخرت نمود و فرخ مرزا ظفر الدوله پسرش باغوای مفتریان مصدر
فساد بالای قلعه نرمل گشت و انتهزاز از افواج قاهره سرکار بظهور آمد جمعیت پایگاه سرکار محوله شمس الامرا
بهادر بسرکردگی سردار الملک گهانسی میان بالای دنبل کنندای کارهای نمایان بظهور آورد که موجب
تحسین و مورد آفرین خداوند نعمت گردید بعد مراجعت هنگامیکه اراده سفر پانگل و مهم سریرنگپتن
بوقوع آمده روانه سمت شرقیه شدند تا بیست و پنجم ربیع الثانی در سنه یکهزار و دوصد و پنج هجری در مقام
پانگل مذکور ودیعت حیات نمود حضرت غفران مآب را نهایت ملال خاطر داده بحال آزرده بسیار
بسیار گریه ها فرمودند و تا فاتحه سوم متوجه خاصه بخت نشدند و تا انقضای ایام چهلم توجه براگ و رنگ

ولباس رنگین وجواهر وسپر وشکار ودیگر تفریحات نمودند بموجب حکم در درگاه سید حسن برهنه صاحب
مدفون ساختند مقبره ومسجد عالی وباغ دلچسپ تا هنوز موجود است ودر عرس سالیانه صندل بکمال
تکلف امیر کبیر میبرند وخلقت خدا ملاحظه روشنی میکنند وطعام لذیذ بریانی علی العموم مبخور ومحظوظ میشود

شمس الامرا بهادر امیر کبیر

خلف الصدق وارشد والیق ابو الفتح خان بهادر تیغ جنگ شمس الامرا بهادرست نام اصلی آن عالی مرتبت
محمد فخر الدین خان بهادر است چون تیغ جنگ بهادر امر ناگزیر تقدیر الهی را لبیک اجابت فرمود
شمس الامرا بهادر امیر کبیر که یازده مرحله از مراحل عمرش گذشته بود در بلده حیدرآباد مقیم مقام
پدر جنت والده ماجده خویش بودند حسب الحکم حضور از بلده مسطور روانه قلعه پانگل با جمعیت
ضروری در لشکر فیروز گردیدند روز ملازمت حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که مرشد زاده آفاق
جهاندار جاه بهادر برای استقبال آن صاحب مدارج ومناصب رفته هردو منظور نظر خاقانی در عماری
خاص هم پهلو ودوش بدوش نشسته داخل لشکر ظفر پیکر گشته باهم برای نذر حاضر دربار جهاندار
شوند بر طبق حکم حضور پرنور مرشد زاده موصوف باهم حاضر دربار شده نذر گذرانیدند ومورد
الطاف شاهانه ومشمول عواطف خسروانه گردیدند بعد مراجعت از قلعه پانگل در بلده حیدرآباد
چون موکب اقبال باراده سفر غیب رویه باهتزاز درآمده روانه بلده محمد آباد بیدر شدند همیشه
آن عالی منصب برابر اعظم الامرا در خواصی عماری زر دخاص حضور پرنور مشرف ومباهی میگردیدند پس
از معامله جنگ قلعه کهرله هاین که حضور داخل بلده حیدرآباد شدند شادی میمنت آبادی بهادر
معز دراقربای قریبه خود بکمال تکلف وتزک واخراجات بسیار بوقوع آمد من بعد حضرت غفران مآب
نظر بر درستی وانتظام امورات دولت وعلو مراتب ومدارج آن مرتبه بلند ارجمند مرشد زادی

عالیقدرہ خویش را در ازدواج بہادر موصوف مبارکی و میمنت درآوردہ از سر نو جلوس شادی
را از تقسیم جوڑہ ہای عمدہ و جواہر گران بہا ہمراعلی و ادنی از امیران سرکار دولتمدار و تکلف
و تزک سانچق رسم حنابندی و شب گشت و تورہ ہای طعام لذیذ بی انتہا و اخراجات لکوکہا روپیہ
نذر حضور پرنور و مرشدزادہ ہای بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص و بہ امرا و خواتین و اہلی ذات
و منصبداران سرکار جہا نمدار از کیہ تا مہ کتابیدہ رونق بخش کاشانہ شادی میمنت آبادی گردیدند
اگر مفصل احوال اخراجات طرفین و تکلف و تزک و طمطراق روز سانچق و شب رسم حنابندی
و سواری شب گشت نوشتہ از جانبین بارقام آرد کتاب علیحدہ شود نظر بطول کلام کہ عادت
مورخانست مجملاً بتحریر درآوردہ بریک فقرہ برجستہ اختتام نمود یعنی ہیچ چشمے باین تزک ندیدہ
و ہیچ گوشی باین طمطراق نشنیدہ الغرض بعد ادای رسم شادی تا رحلت آن حضرت بہادر معز بکمال
شوکت و عظمت اوقات عزیز خویش در زمرہ عالی منصبان اقربای سرکار بسر بردہ نام آور
روزگار گشت و در عہد حضرت مغفرت منزل خدیو حق آگاہ میر اکبر علیخان بہادر بلند جاہ نوراللہ
مرقدہ یوماً فیوماً افزایش مراتب و مناصب او بظہور آمد کہ اکثر آنحضرت بتقریب شادی بسم اللہ خوانی
فرزندان بہادر معز رونق بخش محفل شادی خانہ گشتہ بجواہر اعلی ممتاز و مشرف و مباہی ساختند
و درین عہد میمنت مہد بادشاہ ذیجاہ اعنی حضور پرنور بندگانعالی ناصر الدولہ آصفجاہ خلد اللہ
ملکہ و عمرہ و دولتہ بافزایش منصب نہ ہزاری ہفت ہزار سوار و علم و نقارہ و نشان فیل و عماری
و پالکی جہالردار و ماہی و مراتب و رسالہ سواران پایگاہ قدیم و پلٹنہای بار و توپخانہ آتشباز
و شتر نالان برق کردار معمور بودہ بخطاب امیر کبیر بالا از خطابہای دیگر سابق مفتخر و مشرف گردیدہ
سر عزو وقار بآسمان اقتدار و اعتبار رسانیدہ بجاگیر پنجاہ و دو لک روپیہ زبان زد خاص و عام گشتہ
و مشہور انام معہذا بحسن پرداخت رعایا و برایا و عدالت ستم دیدگان و بفریادرسی ظلم رسیدگان

کشور را از بار رنجی نمی رسد شاد کام و بداد دهی و عدالت گستری بهادر موصوف تمامی رعایا و برایا که
ودایع و بدایع الهی اند بجای خیر مصروف و از خردمندی و رسائی عقل رسائی آنمنبع اخلاق و
اشفاق و کمالات صوری و معنوی کارخانه دولت و حشمت بامرتبه زیب و زینت و آبادی دارد که در هیچ
ریاست بایں عظمت و شوکت از جمعیت مفصله مذکوره برابر جمعیت جنگی ولایتی تیار و هوشیار و خبردار
نیست سرانجام جنگی آنچه باید و شاید از سرب و گوله و باروت و لوازمات لابدی مهیا و حاضر ماهوار ها
جمعیت فرداً فرداً را بلا تساهل و تاخیر متصدیان دفتر و خزانه بروز مقرری میرسانند که احدے
لب بطلب نمیکشاید و شبانه روز یکی از فرزندان جگر پیوندش در دولتخانه حضور با جمعیت
مقرری سرگرم نوکری و حزم و احتیاط آلوده در نشست حاضر میماند اسپان بادپیما و فیلان کوه
شکوه با خود آنها و را اهتمام تب اگرچه در دولت آصفیه صاحب جمعیت اکثر امیران سرکار جمعیت های
خویش معمور کار سرکار اند اما نه باین درستی و تیز دستی و خبرداری و تیاری که همه تیاری جنگی تیار
تمامی خبرداری خبردار و هوشیار و به مشق و تعلیم روز و شب معمور کار و بار سرکار دولتمدار الصاحب
اقتدار و اعتبار است که اگر بتحریر آرد دفتر لیست کی با پایان انجامد آن سرخیل امرای نامدار امیر کبیر
صاحب شان و شوکت و شکوه انبوه جاه و حشمت قدر دان اهل و جوی های اهل کمال رفیق پرور ستوده
خصال نجیب شناس صاحب تصانیف علوم حکمت علی الخصوص در علم ریاضی که عبارت از هندسه
و هیئت باشد و نیز در علم جر ثقیل رساله های عمده تصنیف فرموده شمسیه که مشهور آفاق اند در تقسیم الام
علم ریاضی را آنقدر سهل و آسان نمود که طفلی در اندک توجه و شوق بحصول مقاصد و مطالب
بلند و مآرب دلپسند ارجمند میرسد اگر بو علی سینا زنده میبود داد این تحریر و لطف اسید اد و نیز در علم
حساب رساله خلاصه تحریر تصنیف آورد که آن علم لطیف خلاصه تر شده تفهیم و ادراک هر ذی فهم می آید
اگر شیخ بهاء الدین عاملی میدید بصد دل و جان ثنای بی پایان لب انصاف میکشاد

بهم معهند

سهمنا مدرسه های متعدد در بلده حیدرآباد با استادان کامل علوم مقرر فرموده که طفلان غربا بشمار
شبانه روز بتحصیل علوم نقلی و عقلی مشغول و مصروف اند این سعادت کبری و موهبت عظمی در هیچ
عهد سلف بادشاهان قطبیه تا این زمان حصه هیچ قدردان نبود که بظهور آمده تا قیام روزگار مشهور
خواهد بود و برای خوشنودی طفلان و توجه شوق الشان دو دو روپیه ماهوار میوه خوری
بهر طفل میدهند چنانچه هر هر طفل سراپا شوق داشته از علم فقهی خبردار عقاید و مسائل عبادات
گردیده است و مجموع با استاد خویش مشغول نماز پنجگانه و صیام ماه رمضان المبارک هستند
و علی هذا القیاس افعال حمیده ارجمند و اقوال دلپسند و حرکات بلند با سخاوت بسیار و حسنات
بیحد و شمار آن رونق بخش روزگار مشهور آفاق مثلی طاق نه رواق اند که از هزار یکی و از بسیار
اندکی بتحریر در آید قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر مفصل نیست لهذا باندیشه طول کلام
مجملا بارقام در آورده از محدثات آن منبع عقل سلیم و خرد مستقیم دیوانخانه عالیشان و عمارات
مسکن و مقام خود و صاحبزاده ها متعدد که نقشه هر عمارات عجیب و غریب بلی مشارکت و مشابهت
یکدیگر بخرج لکها روپیه باحداث در آمده حیرت افزای چشم و دیده نظاره کیان است که سیاحان
هفت کشور عدیم المثالی آنها متفق و معترف اند و باغ باره دری که مثلش را تا بحال ارباب استحقاق
نشان نمیدهند تا کجا شرح داده آید و بیرون بلده عمارت خوش اسلوب جهان نما و عمارات متعدد
بازار نو احداث سه عمارات کارخانجات توپخانه وغیره که سیرگاه حضور پرنور است معتباری تالاب چه
و درستی و صفای آراسته که بزبان مردم سترک مشهور است و تعمیر مساجد و تقرر نمودن خطبا و
موذنان و معمولی یک لک روپیه خیرات ماه مبارک رمضان سوای یازده ماهی که عبارت از انعام
و اکرامهای سالتمام باشد و سبیل دوازده ماهی بیت الله شریف و سلوک با علما و فضلا و فقرا و آبادی
قلعه و بازار شمس آباد وغیره همه از مغتنمات و محدثات و حسنات آن منبع دانش است

علاوہ برین عجائبات جواہر ہی سخن گوئی کرہ فلکی مانند چیزی از چوب صنعت نقاشی یعنی ہر کس کہ خواہد
احوال خود دریافت آرد پیش آن کروی شکل برود و سوال کند از ہر قسمیکہ مدعائیش باشد
جواب باصواب خویش از دہنش بآواز بلند بشنود در عمارت جہان نما موجود است خلقت خدا می بیند
و این مقدمہ تا الی الآن در عقل و خرد دوربینان قیاس منکشف نشدہ مشہور بتسخیر جن نمودہ اند
و علی ہذا القیاس صناعات و بدایعات آن مخترع روزگار خارج از حساب و شمار اند حق این است
کہ ذات والا ایش یکتای این عہد است اللہ تقدس و تعالی بسیار سلامت دارد انسان کامل کجا
پیدا میشود بفضل الٰہی غنیمت باید دانست احوال فرزندان آنوالا مرتبت بجہت فرط محبت خلاف
طریقہ حروف تہجی علیحدہ نکردہ شریک احوال ستودہ والا ایش می نگارد

عمدۃ الملک بہادر

نام اصلی آن گوہر دریای شرافت و نجابت کہ دلیل بر زینت خرد مستقیم و عقل سلیم دارد محمد رفیع الدین خان
بہادر است خلف ارشد امیر کبیر از ابتدای آفرینش و رسایۂ شفقت والدین شفیقین بکمال ناز و نعم
بدرجہ شباب رسیدہ مزاج و ہاج از منہج اعتدال چندی درگذشت تا این حد رسید کہ حکمای عصر
دست از معالجہ و علاج بسبب کمال نحافت بدن و مزاج کشیدند و بالمرۃ انحراف ورزیدند آنا
ڈاکٹر انگریزی جرأت بکار فرمودہ آنجناب را تا بجاکلتہ مستضافات بنگالہ کہ دار الامارۃ حکام
انگریز است بسواری مرکب جہان پیمای جہاز سیر کنان و عجائبات عالم بینان بردہ علاجی باقسام
و انواع نمود کہ قدرت شافی مطلق معاینہ گشت پس آن نوبادہ حشمت و دولت در آنجا تماشاے
عجیب و غریب بحاحظ در آوردہ خریدی ہزارہا روپیہ از اجناس نادرات فرمودہ بعد انقضای
قریب یکسال مراجعت نمود از آنجا کہ ہمراہیان رکاب از مردمان اعزہ الحذر بات غیرہ بسیار بودند

درین سفر میمنت اثر اخراجات جهاز و مکانهای لایق و سلوک با ارباب استحقاق آنجا که از استماع
خبر ورود جگر گوشهٔ امیر کبیر از کهتر تا مه از هزاری و بازاری فقرا و غربا مجموع برای استفادهٔ خودها حاضر
گردیده فوائدهای بسیار بر داشتند لهذا از خطیر بمصرف رسید و شهرهٔ فیض عام تا خاص و عام ولایات
دیگر مشهور آفاق گردید و این سفر خجسته اثر در سنه یکهزار و دو صد و چهل و شش هجری بوقوع
آمد الغرض آن عالی منزلت صاحبزاده ایست صاحب شان و شوکت مجمع صلابت و لبالت و وجاهت
با اخلاق کریمانه و اشفاق شفیقانه مورد الطاف شاهانه مصدر عنایات خسروانه خاقانه با جمیع
مناصب بزرگانه نام آور زمانه صاحب مراتب و مدارج بسر فرازیهای موروثی و خطاب عمدهٔ ملکی
از پیشگاه خلافت مشرف و مباهیست و همواره بر طبق معمول مستمره حاضر دربار جهاندار است آنچه که
صفات و اوصاف پسندیدهٔ انجناب سمو المکان از شجاعت و سخاوت و غریب نوازی و سپاه
پروری و نجیب شناسی و دیگر ازین زیاده تر که بتحریر در آمده همه در ذات آن برگزیدهٔ صفات
و آن مجمع خوبیهای بی نهایات مرتسم اند باندیشهٔ طول کلام سطری چند مختصر بقلم آورده که یادگار
روزگار است اگر فضایل علمی از حکمت و ریاضی و غیره بارقام آرد دفتر بی پایان باید

بشیر الملک بهادر

خلف الصدق و دویمی امیر کبیر نام اصلی آن دوحهٔ بر میوهٔ اقبال و دولت محمد سلطان الدین خان
بهادر است آثار شهادت و شجاعت و سخاوت و سیر فکری و بلند حوصلگی و کشاده همتی و سپاه
پروری و نجیب شناسی و شعرا نوازی و قدردانی ارباب کمال و فضایل علمی ریاضی هندسی و هیئتی و
صنایع و بدایع فهمی اشعار هندی و فارسی و بالاتر ازین همه از ناصیهٔ عالیش از ابتدای ورود مقدم
مسعود والاتش درین عالم شهود مانند نور شمس و قمر مشهور است والله جلشانه آن والا منزلت را

عجب جوهر خلق وکرم عطا نموده بود که سائل وارباب حاجت سوای مملو نمودن دامن مقصد ومطلب
از پیشگاه آن پسندیده حق جلّ وعلی تهی دست وخالی دامن برنگردید گویا حضرت آفریدگار آن
منبع امارت ومروت را خلق مجسم آفریده بود واز پیشگاه خداوند نعمت بدرجه های بلند ومراتب ارجمند
بخطاب ملکی ومنصب بزرگی مشهور آفاق سعید السعادت سرفرازی وافتخار از ازدواج مرشد زادی
عالیه درجات مشرف ومباهی ومفتخر گردیده سر عز ووقار باسمان اقتدار دارد اگر بیان تکلفات
وتجمل اخراجات جلوه رسوم شادی میمنت آبادی بقلم آرد این مجموعه گنجایش تحریر وتقریر ندارد
لهذا بر دو فقره برجسته مطلبی که در نظر دوربینان حقیقت خود نزدیک تر است اختتام والفرام
نمود یعنی برای دیدن این تکلفات شاهانه مردم صوبه اورنگ آباد وصوبه ایلچپور ودیگر مملکت برهانپور
وبندر بمبئی وپونا وغیره مبلغ بسیار خرچ کرده در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد آمده تا اتمام شادی
تماشاهای عجیب وتکلفات غیر نادر الوقوع دیده متحیر ومتعجب شگفت وسرور روانه اوطان خود
گشتند پس حال اخراجات کثیره شادی وهجوم مردم اطراف بلده وذات بلده از وضیع وشریف امیر
وغریب وفقیر ادنی واعلی در نظر اولو الابصار کالشمس والنهار هویداست حاجت اظهار ندارد در روز رسم
چوتهی که رسم آوردن عروس از خانه میمنت کاشانه نوشه بدولتخانه همایون عالیست مرشد زاده بلند
اقبال مظفر الدوله میر فتح علیخان بهادر دام اقباله بجلوس سواری شاهانه رونق بخش شادی خانه
امیر کبیر شده متوجه تماشای رقص پریرویان خوش آهنگ گشته بعد ادای رسم شربت بار بسته خاص
امیر کبیر ونوشه در محفل جلوس واندرون محل سواری باغ وبهاری عروس را همراه سواری خویش
با تکلفات خاقانه داخل محل مبارک فرمودند محرر اوراق نیز در خواصی مرشد زاده موصوف مامور
سرِ جل خاصه بود ودر روز رسم حنابندی بوقت شب مخدرات سرادق نشین عصمت وعفت نیز بدولتخانه
نوشه تشریف ارزانی فرموده ادای رسم نمودند بفضله آن والا نسبت از آبا واجداد مورد الطاف خسروانه

ومصدر

و مصدر لوازم شأن شاهانه است آنچه پرداخت انجامدادن حتی الامکان منظور خاطر مبارک حضور پرنور
دام اقباله از عهد حضرت غفران مآب است با هیچکس از خانه زادان قدیم این قدر پرتو الطاف نیست

معظم الملک بهادر

فرزند دلبند امیر کبیر نام اصلی آن عالی منزلت محمد بدر الدین خان بهادر است احوال ستوده خصایلش
خارج از ارقام قلم حقیقت رقم توان گفت سعهد از ابتدای آفرینش جلوهٔ عالی منصبی از جبیرهٔ
منورش مانند آفتاب تابان و درخشان در اندک حاضرباشی حضور پرنور مورد الطاف بیکران
و مشمول عواطف بی پایان شاهانه گردیده به منصب بلند و مراتب ارجمند فایز و مباهی گشت
و حکم جهانمطاع شرف صدور یافت که شبانه روز با جمعیت مقرری حاضر نشست دولتخانهٔ عالی
باشند و نیز بخطاب ملکی و منصب مناسب عهده و لیبر فراز بهای دیگر موروثی شرف اندوز گشته
نام نیکنامی خویش بر صفحهٔ روزگار بلند آوازه ساخت و گوی سبقت از هم چشمان زمانه بجز د فرزانه
و در ربود و در فیض بارباب حاجات کشود امیر نسبت عالی همت صاحب نفس قدسیه حافظ قرآن شریف
کلام الهی عنبر پرور رحم شعار بر حال افتادگان روزگار غمخوار قدردان اهل علم العلوم عقلی و نقلی
یکتای عصر کشاده جبین بشاش و بشاش که موافق حدیث شریف نبوی صلی الله علیه و آله و سلم
دلیل بر کاملیت ایمان آن کامل الایمانست المؤمن بشاش و بشاش داد و دهش آن مرجع خلایق
احادی نیست نه بر ملازمان خویش بلکه علی رؤس الاشهاد و سلوک با مردم کمال مرتبهٔ کمال دارد که در
حصر نمی آید صاحب اوقات عابد زاهد به جمیع صفات بزرگانه موصوف قلم را
طاقت ارقام شرح و بسط آن محض خیر و خیر محض نیست
که توانند نگاشت

اقتدار الملک بهادر

خلف ارجمند امیر کبیر نام اصلی آن والا شان محمد رشید الدین خان بهادر است که رشادت از جبین
مبینش بآئین بهین مبین گشته هم باسمی گرویده و باقبال خداداد خویش بتزویج مرشد زادی عالی
منزلت بمراتب و معارج اعلی مدارج و منزلت والا رسیده سر بشکر و سپاس آلهی را همسر فلک اعظم
گردانید الحق آن منبع اخلاق و کرم بخصایل پاکیزه خاندان سمو المکان خویش خوش مزاج شگفته رو
خندان طبیعت با جمیع صفات امیران عالی منصب مشهور آفاق و آنچه که فضایل علمی ریاضی و طراحی
اشکال و اوضاع از ادراک مسایل باشد بهره از فرزندان عالی مدارج مانند بازی طفلان در دست
و زبان است معهذا اگر تفصیل تکلفات این جشن سرور و سور هم تحریر در آرد زمانه فرصت نمی دهد
و دفتر دیگر باید لهذا ابرو و کلمه خلاصه معاینه میگرداند که تا انقضای ایام شادی خلافت خدا را سرور
موفور و انبساط نامحصور بود در روز سواری شب گشت قریب تر گردیده که عمارات بلند پایه و دکاکین
بازارها از گرانباری اهل تماشای بلاد و امصار در افتند یا خودها را از جنگ و جدال باهم برای
جای قیام هلاک کرده بجای دیگر اندازند الغرض عالی قسمتان را فیض از منبع فیاض است صاحب
منصب عمده خاندانی بعنایات موروثی جمیع مراتب سرفراز و همواره به پیشگاه خلافت موقر و ممتاز
بروز رسم چوتهی بدستور معهود مرشد زاده بلند اقبال مظفر الدوله میر فتح علی خان بهادر دام اقباله
رونق افزای کاشانه دولت امیر کبیر شده بر طبق مستمره بعد ادای رسوم مقرری طرفین سواری
عروس بدولتخانه عالی رسانیدند مجرا و از آن روز هم بارباب خواصی مرشد زاده موصوف
بود بفضل قادر علی الاطلاق در همون سال صاحبزاده نونهال بلند اقبال از بارگاه جاه و جلال
احدیت کرامت شد او تعالی شانه در سایه عاطفت حضور پر نور دام اقباله و پرتو والدین

و عنایاته

وعنایات جد وجده بعمر طبعی بلکه خضری رساند آمین رب العالمین حضرت اعلی بندگان عالی بکمال شفقت خود رونق بخش کاخ نوال گشته بجواهر اعلی سرفراز فرمودند و حسنها العمل آوردند در باب ارقام فضائل انجا ندان والاشان فقط بر یک شعر اختتام کلام سزاوار شعر این سلسله از طلا ئی ناب است ۞ این خانه تمام آفتاب است ۞ الله تقدس وتعالی همه را زیر سایهٔ عاطفت خداوند نعمت بسیار سلامت دارد که خلاصهٔ سلطنت واصل اصول دولت ایشانند وبس آمین آمین آمین

شاہیار الدولہ بہادر

خلف شاہیار الملک بہادر برادر زادہ مظفر الملک اسد علیخان بہادر نام اصلی اش رونق علیخان بہادر است بزرگان بہادر مذکور تا قلعه بیگن پلی وغیره میراث ومعاش از پیشگاه بادشاهان تیموریه خصوصا از عنایت حضور خلد مکان عالمگیر بادشاه دارند و کارهای نمایان بظهور آورده اند معهذا در عهد سلطنت حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاه ثانی مظفر الملک بہادر مذکور صاحب فوج شصت هزار سوار شغلدار بودند و در جنگ قلعه کهرله که با راو پندت پردهان والی پونا بوقوع آمده بود داد مردی و مردانگی داده مورد تحسین و آفرین گردید چون نسبت کتخدائی شاہیار الملک بہادر مسطور با صبیهٔ پائیگان سیف الملک خلف اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار دولتمدار بوقوع آمد درجه امارتش بدرجه بلند مراتب ارجمند رسیده مشهور آفاق گشت و در عهد حضرت مغفرت منزل اعلیحضرت سکندر جاه بہادر همواره مصاحب ومقرب بوده خواص نشین آنحضرت بود و با جمعیت سواران و پلاتنهائے بارها بامور کار سرکار مامور بود که وجاهت وشجاعت وسخاوت وغریب پروری وسلوک با سپاه وداد و دهش او با خلق الله کم بدیگری نظر آمد بعد جلوس اعلیحضرت حضور پر نور ادام الله اقباله وعمره وسلطنته و ولیعهد حیات بود تا رونق علیخان بہادر بعد رحلت پدر بزرگوار خود

مامور کارخانه خویش شده در سایه پرداخت خداوند نعمت بخطاب شاهیار الدوله و جاگیر و منصب
بزرگانه سرفراز و سپاهیست و بجمیع صفات خاندان خود موصوف و همواره حاضر دربار جهاندار است
و در علوم عقلی و نقلی و ادراک نکتهها استعداد و واثق بشوق بسیار و محنت بیشمار رهبر سازنده مصروف
تحصیل شبانه روز است چون در خاندان بهادر شوق شکار بسیار لهذا بهادر مذکور اکثر مالوف
جانوران شکاری از باز و بحری وغیره گشته اوقات عزیز خود به تفریح مزاج تماشای آن نیز مشغول دارد

شاه نواز جنگ بهادر

خلف دوم طالب الدوله بهادر مغل جان نام اصلی اوشان باقر علیخان بهادر است در عهد حضرت
مغفرت منزل علیه الرحمه بسبب ابتدای شباب به تقریب نذر عیدین و نوروز و سالگره حاضر دربار میگردید
و درین عهد حضور پرنور دام اقباله مورد الطاف شاهانه گشته بخطاب سرفراز و به منصب و جاگیر موروثی
ممتاز امیریست کشیده مزاج تیز فهم پرفطرت باسلیقه بکمال رسیدگی جزئی و کلی معاش خویش گذران
در علم شعر فهمی و تاریخدانی و قدرشناسی اهل کمال کمال دارد و همواره موافقت با صاحبان دفتر
آل داشته در برآوردن کارهای غربا مساعی جمیله بکار میبرد تا برآمد کار دیگران را بالاتر بسلوک
ذات خویش میشمارد هرچند دیرتر باشد از دست خود نمیدهد ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖ ❖

حسن العطا طالب الدوله بهادر

خلف الصدق بزرگ طالب الدوله بهادر مغلجان مرحوم کوتوال بلده حیدرآباد نام اصلی آن منبع
خوبیها حسن علیخان بهادر است بهادر مرحوم در عهد حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل بخدمت کوتوالی
بلده و خدمت آخته بیگی طویله اسپان خاص بجاگیر عمده و منصب مناسب مباهی بوده و دولت حیات نمود

آنا بعد رحلت پدر بزرگوار خود بخدمات موروثی و قلعہ داری قلعہ جگتیال و جاگیر قدیم سرفراز و ممتاز گردیدہ مورد الطاف شاہانہ گشت و درین عہد اعلیحضرت بندگانعالی حضور پرنور بادشاہ عالم پناہ ناصر الدولہ آصفجاہ خلد اللہ ملکہ و عمرہ باضافہ منصب و رسالہ دو صد سواران مغلیہ اہل ایران و بحالی خدمات موروثی مشرف و مباہی است امیریست کثیر الاخلاق صاحب فہم و فراست و عقل کیاست امورات سرکار را بآن راستی و درستی انتظام دادہ کہ مزیدی بر آن متصور نیست و رسواری اسپ و اسپ شناسی و تجیب دانی و سخاوت و شجاعت فرد منتخب دولت با جمعیت سواران و پلاٹنہائے بار و اضراب توپخانہ آناً فاناً خبردار و ہوشیار صاحب منصب پنجہزاری سہ ہزار سوار و علم و نقارہ و نشان فیل و نوبت بروز ہر عید با جلوس تمام برای نماز بعیدگاہ رفتہ ہر گاہ حاضر دربار ہمایون ندار میگردد اوّل نظر الطاف خدا وند نعمت مبذول حالش شدہ نذر او بدرجہ پذیرائی در می آید بعد ازان نذر تمامی اہل دربار میگذرد با ہمہ تعلقات خود حاضر دربار فلک اقتدار است

حسب الظفر الدولہ

نام اصلی اش یوسف مرزاست خلف ظفر الدولہ احتشام جنگ فتح مرزا نبیرۂ ظفر الدولہ بہادر الملک است بعد گذشتہ شدن احتشام جنگ مذکور مدتی بحال تکلیف بسیار از بی توجہی ارسطوجاہ مدار المہام کہ فیمابین ایشان عداوت بودہ مع برادران و تمامی مستورات خانہ در قلعہ گلبرگہ مقید بود و در دیوانی میر عالم بہادر حسب الحکم حضرت مغفرت منزل وارد بلدہ حیدرآباد شدہ بدر ماہہ ہای معقول سرفراز گشتہ شہروی گردید و درین عہد حضرت بندگانعالی حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ بتائید تقدیر بار یافتہ بمنصب پنجہزاری سہ ہزار سوار علم و نقارہ و رسالہ چہار صد جوانان شتر بچہ والہ دفر ہای توپ و جاگیر پنجہزار روپیہ ذات و درماہہ ہای قدیم مشرف و سرفراز گشتہ اوقات خود بخوبی بسر برد برادرانش

کی بخطاب احتشام جنگ و دیگران ظفریاب جنگ و ثابت جنگ بدرماہ ہای ذات وغیرہ سربلند شدند گویا نام ظفرالدولہ کلان کہ مفقود الاثر شدہ بود بالطاف خداوندی از سر نو اشتہار تازہ گرفت چون قضا در پی بود در ایام قلیل درعین بہار قضا نمود و احتشام جنگ نیز متعاقب رہ نورد راہ فنا گشت باستی برادران حاضر دربار جہاندارانند

ظفریاب جنگ بہادر

ولد ظفرالدولہ فرخ مرزاست چون وارد حیدرآباد از گلبرگہ شدند در زمرہ حاضرباشان دیوانی نزد راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر حاضرباشی نمودہ بدرماہ ہای معقول فایز گردیدند بعد سریر آرای حضور پرنور دام اللہ اقبالہ مورد الطاف شاہانہ گردیدہ در عبادت شبانہ روز جناب اقدس الٰہی مصروف و باخلاق پسندیدہ و اتحاد با احبا نفس قدسیہ دارد و صاحب منصب مناسب و خطاب جنگی سرفراز و حاضر دربار فلک اقتدار

حسن العین عزیزالدولہ صارم جنگ بہادر

خلف الصدق سردلاور علیخان بہادر مرحوم فرزند اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بہادر مغفور کہ بہادر مرحوم درعین شباب بجمیع صفات علمی و عملی و آدمیت و بلند حوصلگی و عالی فطرتی موصوف بودہ قضا نمود خلف گرامیش کہ نہایت سن صغیر داشت سر درخت جد شریف در ہنگام صبی و بسعی موفورہ خود بیاوری طالع بلند ادراک علوم عربی و فارسی و انشاء آرائی و شعرگوئی و مطالب نویسی و سیاق و سباق ہمہ بہمرسانیدہ از پیشگاہ حضرت مغفرت منزل بہ منصب مناسب جاگیر و قلعداری قلعہ بیناالبازاری موروثی سرفراز و ممتاز گشت و از فرط الطاف بزرگانہ اعتصام الملک بہادر

عرض بیگی حضور پرنور عموی مهربان خود بدلدادی مشرف ومباهی ومسرور ومنتج گردیده نام نیک
بر صفحهٔ روزگار برگماشت و دریں زمان از عنایات خداوند نعمت ادام الله اقباله ببحالی
خدمات و باضافهٔ منصب و خطاب سربلند است امیریست بکمال اخلاق که زبان در بیان اوصافش
بقصور معترف همواره به تحصیل علوم عقلی و نقلی مشغول علامات سیادت از شجاعت و سخاوت و همت
بر جبین مبینش هویدا خوش مزاج نفاست پسند بهمه مراتب فرد کامل است

علی یار الدوله بهادر

فرزند نور الامرا بهادر است بهادر مذکور مرحوم که نام اصلی اش نور خان از قوم مرل در سرکار آصف الدوله
بهادر والی لکهنو با پانصد سواران رساله خاص ملازم بود چون اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المهام سرکار
قرابت جدی داشت بهادر معزز را دو لک روپیه مساعده فرستاده طلب سرکار نموده از پیشگاه
حضرت غفران مآب بجاگیر قریب سی لک روپیه و جمعیت سواران وغیره پلٹنهای با رتبهٔ هفت
هزار و خطاب نور الامرا سرفراز و ممتاز گردانیده مشهور آفاق ساخت تا عهد حضرت مغفرت منزل
با اقتدار بوده و دولت حیات نموده امیری بود سپاه پرور رفقا نواز مردمانیکه همراه او آمده بودند آنها
مراد و مقصود هر کس رسانید که تا هندوستان شهرهٔ تمام یافت در وقت قدیمه گوشت
و نان شیرمال تمامی جمعیت صبح و شام میخورانید و هنودان را غله وغیره میداد اسپان طویله اش
بریانی و شیر برنج و شیرینی غذای آدمیانه میخوردند در علم تیراندازی فرد کامل بود کمان چهار تانک
بقوت خود میکشید غرض فرد ممتاز و امیر نادر العصر زمانه بود در آخر العهد و دولت حیات نمود اما
علی یار الدوله درین عهد حضور پرنور ادام الله اقباله بجمعیت سواران و منصب مناسب و خطاب
در پرده جنت خداوند نعمت سرفراز و مباهیست

علی یاور جنگ بہادر

خلف علی یاور جنگ بندہ علیخان بہادر ولد اعظم الملک محمد عظیم خان نام اصلی اش سردار علیخان
بہادر است اعظم الملک در عہد حضرت غفرانمآب در بیتاری پایگاہ خاص و خریدی دہ ہزار اسپ از
جانزای مالیگاؤن در پیشدستی شمس الامرا بہادر تیغ جنگ و انتظام ممالکت پنجاہ و دو لک روپیہ
متعلقہ بہادر معنز الیہ کہ مساعی جمیلہ العمل آورد بر کہ و مہ ہویدا است بعد رحلت آنحضرت در عہد حضرت
مغفرت منزل مدتی مامور خدمت خانسامانی خاص گشتہ ودیعت نمود و بندہ علیخان بہادر بوقت
فساد انگیزی احتشام جنگ بر سر دنل کنڈی با فوج مہدویان مرسلۂ فرخ مرزا کہ بمقابلہ درآمدہ بودند
جنگ صعب نمودہ مورد الطاف شاہانہ گشت و نیز ہنگام انتہاز جمعیت و فساد مرشد زادہ عالی جاہ
بہادر بر سر قلعہ بیدر با فوج آوردہ سدا سیو رڈی و بدیع اللہ خان وغیرہ کہ تمامی روہیلہ ہا
و مہدویان بودند کار رستانہ بالطف علیخان و قربان علیخان برادران خویش بظہور آوردہ
فتح نمایان بکار آوردہ و بسر فرازی جواہر و خطاب سر فراز گشت و ہمیشہ در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل
نیز باعزّ و وقار سبند ول عنایات بیغایات بودہ جہان فانی را بدرود نمود آنا سردار علیخان بہادر
باوجود ابتدای شباب تمامی کارخانجات خود در رسیدہ ہمہ ہا را از خود راضی و خوشنود ساخت
و از پیشگاہ خلافت بخطاب پدر و سر فرازی بحالی جاگیر موروثی محال بالا سر فراز و ممتاز گردیدہ نام
نیک بر صفحۂ روزگار بر گماشت صاحب اخلاق کشادہ ہمت وجیہ رفیق پرور تیز فہم اقربا نواز بہ منصب
سہ ہزاری ہزار سوار شرف و مباہیت

علی مردان خان بہادر

خلف قاسم بیگ خان بہادر کہ برادر زادہ حضرت بخشی بیگم صاحبہ مرحومہ مغفورہ بود و بعد رحلت والد خود

در سن ابتدای نمود از پیشگاه حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ بجاگیر ذات قدیمی و خطاب خانی و بہادری سرفراز و ممتاز و بحسن اخلاق در پرتو پرداخت خداوند نعمت امیدوار افزایش خدمات لقدر مقدور از کشادہ ہمتی و تباپروری و خبرگیری اقربا متصف بہر خدمت کہ سرفرازی یابد سرانجام خوب دہد ہنوز در ابتدای ایام فہم و ادراک است

حرف الغین غالب الدولہ بہادر

خانصاحب بخمی طالب الدولہ بہادر مغلجان مرحوم نام اصلی آن منبع اخلاق ذوالفقار علیخان بہادر است سلسلہ بزرگان اینخاندان از عہد حضرت غفرانمآب بسرفرازی خدمت معمورہ بودہ کارہای نمایان بظہور آوردند چنانچہ مجاہد جنگ جد اعلای ایشان در عہد امیر الممالک صلابت جنگ بہادر بدیوانی ہم بقول شاہ تجلی علی صاحب تاریخ تزک آصفیہ مشرف بودہ جان نثار یہا نمودند اما از عہد حضرت غفرانمآب فرداً فرداً از افراد ایشان بفرط شفقت و عنایات خداوند نعمت تا بعہد اعلیحضرت حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ بمدارج بلند رسیدہ امرای عہد و عصر خود شدہ بخدمات پسندیدہ سرفرازیہا یافتہ اند و ہنوز آن پرداخت بحال اولاد شان ملحوظ و منظور خداوند نعمت است او تعالی شانہ تا قیام جہان و قیام زمین و آسمان بعمر خضری و جاہ و حشمت سلیمانی در سایہ ظل ظلیل خود از حوادث روزگار آن برگزیدہ خود را محفوظ و مصون و مامون داراد کہ برجال ہمراد نی و ادنی خانہ زادان سور وثی بہر رعایت مالیش مرعیست آمین رب العالمین الغرض خان مذکور از پیشگاہ حضور پرنور بجاگیر ہشت ہزار روپیہ سوروثی ذات و قلعداری میدک مامور و ہموارہ حاضر دربار جہانمدار است آدمیست خوش مزاج و پاکیزہ اختلاط شگفتہ طبیعت با اخلاق لبشرہ از دوستان و محبان سلوک و محبت تمام دارد و قدر قدردان خود کردہ بخوبی قدردانی مینماید نیز فہم نیک طینت صاحب منصب مناسب و خطاب بجمیع صفات امیرانہ

خاندان خویش موصوف

فخر الملک بہادر

خلف رشید حسام الامرا خان خانان مرحوم است انجیکہ احوال خاندان بہادر معزاست دراحوال خانخانان بہادر بذلور بقلم درآمد آبا بہادر موصوف فخر الملک کہ از عہد طفلی طبیعت سنجیدۂ افعال پسندیدہ و حرکات شایستہ داشت تا سن تمیز بادراک علوم پرداختہ شرکت مصلحت کلیات وجزئیات پدر ذیقدر گردید و ہموارہ از پیشگاہ خداوندنعمت مورد الطاف شاہانہ و مصدر عنایات خاقانہ بودہ مشہور ومعروف گشت بعد رحلت پدر خود باموراث مالی وملکی وپرداخت سپاہ ورعایا وبرایا کہ ودایع وبدایع الٰہی اند درسیدہ اوقات عزیز خود بنزک تمام بسر میبرد امیریست سلیم الطبع کثیر الاخلاق صاحب ہمت رفیق پرور بادراک کثیرہ خردمندی در حرکات کلی وجزئی در فہم وخیال وارد علامات سیادت از شجاعت وسخاوت وخردمندی از بلند خیالی ومآل اندیشی ہمہ از چہرہ منورہ اش پیدا رخشندہ صاحب منصب وخطاب عمدہ وجمعیت سواران وپیادگان پلٹنہای بار وعلی عول وعرب ہا وغیرہ بلفرط الطاف خداوندی ہمراہ رکاب داشتہ ہموارہ حاضر دربار جہانمدار است

فیضیاب الدولہ بہادر اعتبار جنگ

خلف چہارمی معلیخان طالب الدولہ بہادر مرحوم نام اصلی اش قربان علیخان بہادر است در عہد حضرت مغفرت منزل گاہ گاہ در تقریب عیدین ولنور وز وسالگرہ ہمراہ پدر بزرگ وار خود حاضر دربار میگردید بعد رحلت مرحوم خود بذاتہ حاضر دربار شاہانہ روز گذشتہ بسر فرازی بحالی جاگیر

قدیم موروثی و خطابات سرفراز ماند و درین عهد از پیشگاه حضور پرنور از فرط شفقت بخدمت رساله سواران عرب و جاگیر ذات و قلعداری و داروغگی باورچیخانه ممتاز و مباهی است لیست جوان ذی همت فیاض طبیعت عالیمرتبت رفیق پرور آثار شجاعت و سخاوت از ناصیه اقبالش هویدا و آیات خردمندی و خیر اندیشی از جبینش پیدا نهایت موزون طبیعت بهر فکر بلند خیال تا آن اندیشه لایق کارهای عمده سرکار است

حرف القاف قادر جنگ بهادر

فرزند حضرت سید نور الاصفیا صاحب قدس الله سره العزیز اند که ذکر آن حضرت خواهد آمد انشاء الله تعالی معهذا آن منبع علم و کمال بعد ارتحال آنجناب بجمیع کارخانجات و الد ماجد خود متوجه گشته بندوبست امورات نحوی که عبارت از دیهات جاگیر وغیره باشد نموده بآئین بهین پرداخت متوسلان قدیم و جدید فرمود که در تمامی اقربا و آشنا و بیگانه نام نامیش مشهور است و آنچه که عبارت از قرض ماهوان بذمه آنحضرت مرحوم مغفور بود دام دام و درم درم بذمه خود قبول نموده همه را باقساط مقرری خوشنود و راضی و شاکر گردانید بجمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تصوف و علوم باطنی که سینه بسینه در خاندان ذیشان از بزرگان خود رسیده فرد یکتای روزگار اند در ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و دو عشره محرم الحرام بدستور پدر عالیقدر خود درسی احداث کرده که مرحوم مغفور بیان حدیث شریف سیفر با بند که از عالمی از گریه و زاری و بیقراری داخل حسنات میشود و فصاحت بیان و طلاقت لسان را حدی نیست محیط اعظم است که موج بالای موج می آرد زبان را طاقت فضایل اینخاندان عالیشان نیست که تحریر در آرد مفصل در احوال جناب مرحوم و مغفور خواهد آمد انشاء الله تعالی

محمد قطب علیخان بهادر

خلف نواب محمد سبحان خان مرحوم که یکی از امرای عظام این ریاست است و حضرت غفران منزل سکندر جاه بهادر بسیار عزیز میداشتند و قتیکه پای خان مسطور شکسته بود حضرت غفرانمآب جراح و حکما را فرستاده معالجه کنانیدند و بادشاه زادگان ناصر الدوله بهادر بسیار عزت و حرمت میکردند و هر وقت میان دربار روبروی خود می نشانیدند و مهاراجه بهادر چنان عزت میمنودند که جمله امیران رشک می برند

قطب یار جنگ بهادر

خلف محمد شمس الدین خان بهادر که مشهور بعلم نجوم بودند نام اصلی اش محمد قمر الدین خان است از قوم افغانان ترین ذکر خان موصوف در آخر این باب در بیان اهل تنجیم مفصل بتحریر خواهد آمد بعونه تعالی شانه اما خان مسطور در حین آنحضرت والد خود در تحصیل علوم رمل و نجوم و صرف و نحو و معقول و منقول در حین ابتدای جوانی مشغول بوده بهره کامل بهم رسانید و لبعد رحلت آنحضرت بر طبق معمول مستمره خود نزد مهاراجه بهادر بار یابت تخلیه میگشت و بجاگیر ذات و رساله سواران مامور است و فی الحال در علم طب نیز فائده برداشته معالجه خوب بعمل می آرد از آنجا که خاص مهر راو راقم درحین خان مرحوم تحصیل علم نجوم و رمل نموده نسبت تلامذت دارد احوال اینخاندان مختصر بقلم آورد که مبادا کسی را خیال دیگر نگذرد و الا فضایل اینخاندان خارج از تحریر و تقریر اند هر کس که دانسته باشد او بداند سعید ابا لفعل از تلامذه بهادر معز نمودار ای ضمیر بر صاحب خرد میگردد

حرف الکاف کامیاب جنگ بهادر

خلف سید محمد سردار الملک بهادر گهاتسی میان نام اصلی اش قطبی میان است بوقت شهادت پدر شش بسیار خرد و صغیر سن بود هرگاه سن رشد و تمیز رسید و بمورد الطاف شاهانه حضور و مصدر عنایات مرانه

شمس الامرا بہادر امیر کبیر گردیدہ بتنظیم و تنسیق کارخانہ خویش پرداخت و بر طریقہ پدر بزرگوار خود کہ مشہور آفاق است بجمیع صفات خاندانی خود خود را پیراست الغرض بہادر مذکور از پیشگاہ خلافت بمنصب و خطاب و مراتب پدری سہ برادر ذوالقدر خود فریاد میان سرفراز و بجاگیر عمدہ ممتاز و ہموارہ با خلاق پسندیدہ افعال حمیدہ و رفیق پروری و نجابدانی منظور نظر خاقانی است

حرف المیم میر ابو القاسم میر عالم بہادر

خلف الصدق میر سید رضی موسوی شوشتری المتخلص باقدس است میر موصوف در عہد نواب مغفرت مآب آصفجاہ بہادر از ولایت وارد دکن گردیدہ بشرف ملازمت مشرف گشت از آنجا کہ مجتہد مذہب امامیہ بود و اہل تشیع بوقت گذشتن راہ بوسہ بر عتبہ دروازہ اش میدادند جناب مغفرت مآب علم و فضل ایشان را نہایت پسند کردہ فرمود کہ مابدولت شمار اخدمت دار الانشا حضور سرفراز میفرمایم ایشان قبول نکردہ من بعد ارشاد شد کہ در ہفتہ یک روز بملازمت ملاقات مابدولت میرسیدہ باشند میر موصوف گذارش نمود کہ بشرط این از طرف ہر کس کہ سفارش کنم پذیرا شدہ باشد ارشاد شد کہ برای یک کس و بس لہذا روز سہ شنبہ روز ملاقات تقرر یافت پس بر در مغفرتی از دو نام خلقت بر خانہ میر سید رضی ماند بود رسیگر دیدہ واو سفر نمود یعنی ہر کس کہ اول از ہمہ با میر موصوف رسید در باب اجرای کار ش سفارش نماید در عہد حضرت غفران مآب میر موصوف بجاگیر دہ ہزار روپیہ سرفراز گشت و ہمیشہ در کوچہ ایرانی کہ حالا مکان میر عالم است در آنجا در حویلی خود ذلیقدر احتیاج میبود و ہمہ ایران از شیعہ و سنی بملاقاتش می آمدند و ہیچ جہ ذکر مذہب سنت و جماعت و نہ مذہب شیعہ در مجلس او گاہی بر زبان نمی آمد نہایت تقید ایمنی داشت و او بخانہ ہیچکس بزینت تقدس و عموم اوقات او بدرجہ اتم بود در حین حیات میر موصوف میر ابو القاسم فرزند کلان او کہ از بدو شعور ادراک کامل

بجمیع علوم عقلی و نقلی و صنایع و بدایع و علم عربی و فارسی و هندی و اشعار گوئی وغیره بهره
وافر بهم رسانیده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس صمصام الملک بهادر رونق بود میر ابوالقاسم
مذکور گوی سبقت از دیگران بچوگان طبیعت تیز خویش برده منظور خاطر بهادر مذکور گردیده همواره
بملاقاتش میرسید اتفاقاً اشعاری چند در تعریف و توصیف اعظم الامرا مدار المهام سرکار تحریر کرده آورده
بدست مصاحبی و ملاحظه اش فرستاد چون او خواهان اهل کمال بود بخواهش تمام طلبیده داخل
مجلس خود نمود تا اینکه میر سید رضی موصوف انتقال فرمود و اعظم الامرا بروقت زیارت ایشان
بخانه میر ابوالقاسم مسطور آمده نوید بحالی جاگیر موروثی داد و میر مذکور یک قبضه شمشیر قبض مینا کار
ولایتی و یک جلد مصحف شریف ولایتی گذرانید بعد چندی که مستر جان سین فرنگی از طرف کلاه پوشان
انگریز با میر محمد حسین علامه بوکالت آمده در باغ شمشیر جنگ بیرون دروازه چادرگهاٹ فرود آورد
بتشرف ملازمت حضور پرنور رسیده کامیاب مطالب محوله خود گشت اعظم الامرا از راه فراست
دریافته میر ابوالقاسم مسطور را در سوال و جواب وکیل مذکور باطلاع و حکم حضور پرنور معمور نمود
در سنه یکهزار و دوصد و یک هجری از پیشگاه حضور پرنور حضرت غفران مآب بدرماهه پنجهزار روپیه
ذات و دو لک روپیه نقد برای اخراجات سفر مورد الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات
سرکار دولتمدار و آوردن و رسانیدن نامجات طرفین با چهار منصبداران و فیلان و سواران
و بازار وغیره که گذشت روانه کلکته شد و در آنجا لارڈ بهادر و دیگر سرداران عمده انگریزی چون بملاقات
میر عالم رسیدند احدی از وکلای رؤسای دیگر را بعقل سلیم و خرد مستقیم و علو همت و فهم و
فراست و عقل و کیاست و حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق ندادند و بعد درستی
مطالب بلند و آرب ارجمند با تحف و هدایای بسیار بسلوک پنج لک روپیه و اسپان و فیلان و جواهر
اعلی حضرت انصراف داده روانه بلده حیدر آباد در پیشگاه خداوند نعمت ساختند بعد ورود از آنجا

بشرف آستانبوسی مشرف گشته تحف و ہدایا معه تہنیت نامجات گذرانیده مورد الطاف شاہانه گردیده
بخطاب میر عالم بہادر مشہور آفاق شد پس ازان ہرگاه فیصله مہم سرینگ پٹن که با ٹیپو سلطان
بوقوع آمده بود فتح قلعه با تجمل رونق افزای حضور پرنور ہم گردیده چنانچه مذکور شد چون سفر
غرب رویه بر سر بہمنان پونا درپیش بود بندگان حضرت روانه قلعه بیدر گشتند از آنجا میر عالم
بہادر به وکالت راؤ پندت پردهان بحکم حضور پرنور روانه پونا گشت بعد انقضای مقدمات آنجا که
مفصل ارقام یافت میر عالم ہمراه رکاب سعادت داخل بلده حیدرآباد گردیده فتح و ورود اعظم الامرا
از پونا شریک مصلحت کلیات و جزئیات سرکار بوده ہموار میگفت که آمدن اعظم الامرا از پونا یقین
کلی است مانند آمدن قیامت که یقینی تر است فاما بعضی مخالفان فیما بین اعظم الامرا و میر عالم آنچنان
رخنه ہا انداختند که تا زندگانی اعظم الامرا ہیچ چه تصفیه باطنی از میر عالم بہادر نشد ہر چند بظاہر جز ولا شفقت
بودند بعهد آن بعضی از مقدمات دیگر علاوه برین ناخوشیہای باطنی ظاہرا پرده از روی کار کشیده
بعینه چهره اخفا معائنه گشت چنانچه بقلم حقیقت رقم می آید که بعد ورود اعظم الامرا از پونا چون فیما بین
صاحبان انگریز و ٹیپو سلطان بالکل سوء مزاجی بوقوع آمده استقبال طرفین خاطرنشین جانبین گشته صاحبان انگریز با جمعیت
آراسته و پیراسته روانه سرینگ پٹن بر سر ٹیپو سلطان گشتند و بسبب اتحاد و شراکت سرکارین حسب الاستدعای لارڈ بہادر
کلکته میر عالم با جمعیت شایسته سرکار عالی شریک حال لارڈ بہادر شده بعد فیصله مہم بہت آمدن ملک ٹیپو سلطان میر عالم حصه
شراکت سرکار عالی در ملک محروسه ٹیپو سلطان و در جواہر الشان نیز گرفتند اما در باب حصه جواہر که مال کلہا بود از لارڈ
بہادر وغیره مختارنامه حاصل نمود با مضمونی که جواہر مذکوره ہر وقت مناسب ہر قسمیکه منظور خاطر من
خواهد شد داخل سرکار نمایم چون خاطر میر عالم بسیار بود صاحبان صدر اظہار اینقدر مه جواہر در حضور
پرنور نکرده میر عالم را مختار ساخته دستاویز خود یعنی مختارنامه برای تسلی خاطرش دادند بعد ورود
میر عالم از سرینگ پٹن که مرتبه اش بافلاک رسیده بود و التزام یافتن جشنہای شادی میمنت آبادی

بجمیع علوم عقلی و نقلی و صنایع و بدایع و علم عربی و فارسی و هندی و اشعار گوئی وغیره بهرهٔ
وافر بهم رسانیده بود چون در آن ایام علم ریاضی در مجلس صمصام الملک بهادر رونق بود میر ابوالقاسم
مذکور گوی سبقت از دیگران بچه‌گان طبیعت تیز خویش برده منظور خاطر بهادر مذکور گردیده همواره
بملاقاتش میرسید اتفاقاً اشعاری چند در تعریف و توصیف اعظم الامرا مدار المهام سرکار بتحریر در آورده
بدست مصاحب و بملاحظه اش فرستاد چون او خواهان اهل کمال بود بخواهش تمام طلبیده داخل
مجلس خود نمود تا اینکه میر سید رضی موصوف انتقال فرمود در اعظم الامرا بروز زیارت ایشان
بخانه میر ابوالقاسم مسطور آمده نوید بحالی جاگیر موروثی داد و میر مذکور یک قبضه پیش قبض میناکار
ولایتی و یک جلد مصحف شریف ولایتی گذرانید بعد چندی که مستر جان سین فرنگی از طرف کلاه پوشان
انگریز با میر محمد حسین علامه بوکالت آمده در باغ شمشیر جنگ بیرون دروازهٔ چادر گهات فرود آورد
بشرف ملازمت حضور پرنور رسیده کامیاب مطالب متحوله خود گشت اعظم الامرا از راه فراست
دریافته میر ابوالقاسم مسطور را در سوال و جواب وکیل مذکور باطلاع و علم حضور پرنور معمور نمود
در سنه یکهزار و دو صد و یک هجری از پیشگاه حضور پرنور حضرت غفران مآب بدرماهه پنجهزار روپیه
ذات و دو لک روپیه نقد برای اخراجات سفر مورد الطاف گردیده برای انتظام امورات کلیات
سرکار دولتمدار و آوردن و رسانیدن تهنه نامجات طرفین باچهار منصبداران و فیلبانان و سواران
و بازار وغیره گذشته روانه کلکته شد و در آنجا لارد بهادر و دیگر سرداران عمده انگریزی چون بملاقات
میر عالم رسیدند احدی از وکلای رؤسای دیگر را بعقل سلیم و خرد مستقیم و علو همت و فهم و
فراست و عقل و کیاست و حسن گفتار و شیرینی کلام میر صاحب موصوف تفوق نداده‌اند و بعد درستی
مطالب بلند و کاربار حسنه با تحف و هدایای بسیار بسلوک پنج لک روپیه و اسپان و فیلان و جواهر
اعلی رخصت انصراف داده روانه بلدهٔ حیدرآباد در پیشگاه خداوند نعمت ساختند بعد و رود از آنجا

بشرف

بشرف آستانبوسی مشرف گشته تحف و هدایا معه نامجات گذرانیده مورد الطاف شاهانه گردیده
بخطاب میر عالم بهادر مشهور آفاق شد پس ازان هرگاه فیصله مهم سرینگ پٹن که با ٹیپو سلطان
بوقوع آمده بود وتا قلعه پانگل رونق افزای حضور پرنور هم گردیده چنانچه مذکور شد چون سفر
غرب رویه بر سر برهمنان پونا درپیش بود بندگان حضرت روانه قلعه بیدر گشتند ازانجا میر عالم
بهادر بوکالت راو پندت پردهان بحکم حضور پرنور روانه پونا گشت بعد انقضای مقدمات آنجا که
مفصل ارقام یافت میر عالم همراه رکاب سعادت داخل بلده حیدرآباد گردیده فنا ورود اعظم الامرا
از پونا شریک مصلحت کلیات وجزئیات سرکار بوده همواره میگفت که آمدن اعظم الامرا از پونا یقین
کلی است مانند آمدن قیامت که یقین تر است فاما بعضی مخالفان فیما بین اعظم الامرا و میر عالم آتشفشان
رخنه ها انداختند که تا زندگانی اعظم الامرا هیچ‌وجه تصفیه باطنی از میر عالم بهادر نشد هرچند بظاهر جزو لاینفک
بودند بعضی از مقدمات دیگر علاوه برین ناخوشیهای باطنی ظاهرا پرده از روی کار کشیده
بعینه صراحتا معاینه گشت چنانچه بقلم حقیقت رقم می‌آید که بعد ورود اعظم الامرا از پونا چون فیما بین
صاحبان انگریز و ٹیپو سلطان بالکل سوء مزاجی بوقوع آمده بانفصال طرفین خاطرنشین جانبین گشته صاحبان انگریز با جمعیت
آراسته و پیراسته روانه سرینگ پٹن بر سر ٹیپو سلطان گشتند و بسبب اتحاد و شراکت سرکارین حسب الاستدعای لارڈ بهادر
کلکته میر عالم با جمعیت شایسته سرکار عالی شریک حال لارڈ بهادر شده بعد فیصله مهم بابت آمدن ممالک ٹیپو سلطان میر عالم حصه
شراکت سرکار عالی در ممالک محروسه ٹیپو سلطان و در جواهر الشان نیز گرفتند اما درباب حصه جواهر که مال لکها بود از لارڈ
بهادر وغیره مختارنامه حاصل نمود باینمعنی که جواهر مذکوره بهر وقت مناسب بهر قسمیکه منظور خاطر من
خواهد شد داخل سرکار نمایم چون خاطر میر عالم بسیار بود صاحبان صدر اظهار اینقدر به جواهر در حضور
پرنور نکرده میر عالم را مختار ساخته دستاویز خود یعنی مختارنامه برای تسلی خاطرش دادند بعد ورود
میر عالم از سرینگ پٹن که مرتبه اش بافلاک رسیده بود و التزام یافتن جشنهای شادی مهنیت آبادی

مرشد زادهٔ آفاق سکندر جاه بهادر و نیز شادی شاه یار الملک بهادر و هم اختتام شادی میر
دوران خلف میر عالم با صبیهٔ بهرام الملک بهادر که تمامی رسوم شادی ورود میر عالم معه مستورات خود
و میر دوران نوشه در مکان اعظم الامرا ارسطو جاه بعمل آمد و حضور پر نور هم مهمان میر عالم بودند چون
از حرکات خلاف مرضی باطنی میر عالم ارسطو جاه آگاه بود برای دفع الوقت میر عالم را بجهت بندوبست
ملک مفتوحه کرپه و قلعه اسد نیوت و قلعه گنجی کوٹه وغیره از حضور پر نور رخصت کنانیده روانه نمود
و میر عالم نیز بخیال اینکه مملکت یک کروڑ روپیه در دست من اگر باشد قوت عظیم است چرا دیگرے
مسلط شود قبول کرده بخوشنودی تمام روانه آن سمت شدند بعد چندی که زمانه بیک حال نمیگذارد
اتفاق نادر بوقوع آمد یعنی حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریز با دختر شرف النسا بیگم صبیهٔ عاقل الدوله
حرکت نامناسب نموده او را بتصرف خود در آورد و این معنی باعث تنفر همه خلق الله گشت ارسطو جاه
میر عالم را همه کیفیت او بقلم آورده و بکڑپه فرستاده میر صاحب را که بخدمت وکالت صاحبان انگریز
از سرکار معمور بود در آن آورد که این قدر نامناسب حرکت نالایق حشمت جنگ را بکلکته پیش
لارڈ بهادر نوشته حکم سزای معقول طلبند تا دیگران را عبرت شود میر عالم بر طبق ایمای ارسطو جاه
همه حقیقت مذکوره وکیل مسطور تفهیم نمود از آنجا چٹھی یعنی خط مهر لارڈ بهادر در باره سزای شدید
که در آن میان نوبت بجان وکیل مذکور رسد ورود یافت حشمت جنگ از این معنی مطلع شده پیش از
ورود چٹھی از کلکته نزد ارسطو جاه آمده در تنهائی و تخلیه همه از کیفیت ارقام میر عالم و ورود چٹھی مذکوره
در باب سزای شدید مطلع ساخته خواهان جان بخشی خویش گردید که اگر یک محضر بمواهیر ورثای دختر
مذکوره و اعزه بلده باین مضمون که حشمت جنگ اینحرکت از خود نکرده است بلکه دختر مذکوره از خود
فریفتهٔ او شده در تصرف او در آمد هرگز زبردستی از حشمت جنگ بظهور و وقوع نه آمده نزد لارڈ بهادر
ارسال فرمایند جان بخشی بنده میشود بنده ه در جلدوی این عنایت تا امور لعد دل باینخدمت وکالت

بجان

بجان مرهون منت و احسان و الا بوده آنچنان درستی کلیات سرکار عالی و اطاعت امر بجا خواهم
آورد که مزیدی بر آن متصور نخواهد بود ارسطو جاه جواب داد اولاً اینکه اگر من بعد اینقدر مدارا در پیشگاه
حضور بعرض رسانم تا بر آمدن احکام محض بندگان عالی مرهون وقت بسزای میرسانند که احتمال ماندن
جان من هرگز نباشد تا بجان بخشی شما چه رسد و ثانیاً اینکه متعهد اگر من بهر صورت وثیقه نوشته
بسیار بند و بست محض کنم تا جان بخشی شما شود آنچه که بار عاوه کو خاطر من است شما هم بند و بست آن از
صدر خواهند کرد یا نمیتوانند بود حشمت جنگ پرسید آن امر کدام است ارسطو جاه بعد تقیید قسم هاے
سخت در باب عدم اظهار آن گرفته گفت آن امر اینست که میر عالم را از خدمت وکالت معزول میسازم
و خود را از عهده منصوبه ها نیم تا مدار المهامی سرکار و وکالت صاحبان انگریز بجا باشد شما چنان
بند و بست کنند که از صدر کلکته سفارش ایشان در باب عدم معزولی نرسد حشمت جنگ بجان قبول
کرده عهد و پیمان نمود و پس ارسطو جاه در حضور پرنور مراتبات انتظام امور کلیات عرض کرده مضمون ابر
ورشای دختر بر طبق مدعای وکیل مذکور درست کنانیده بعد رسیدن چتهی لارد بهادر از کلکته
روانه کلکته نمود اعیان انگریزی بعد ملاحظه محضر جواب ارقام نمودند که هرگاه حشمت جنگ بی تقصیر
باشد و مورد خوشنودی سرکار عالی بود معمور کار خود باشد بار الظاهر استرضای سرکار است و بس
آما در باره اتیزی میر عالم از عرائض حشمت جنگ هم بوضوح پیوست و نیز لوکر نیز خامه الطاف
ختامه هست که حضور پرنور مالک و مختار اند هر کس که منظور خاطر مبارک باشد بار رجوع با وست
هرگاه خود ارسطو جاه بهادر باینکار سرفراز شوند اولی انسب ازین چه بهتر لیکن در مقدمه میر عالم
دست انداز نشوند که عدم رضامندی ماست یکی جان میر عالم و دوم آبروی ایشان و سوم مال
میر صاحب مذکور چون جواب با صواب بدین مضمون به حشمت جنگ رسید بجنس ملاحظه حضور پرنور
و اعظم الامرا ارسطو جاه در آورد پس میر عالم را از خدمت وکالت و تعلقداری ها مفتوح تغییر نموده

در قلعه رود ور نظربندی ساختند که بی ملاقات غیر مقید باشند و میر دوران خلف میر عالم و مستقیم الدوله
نایب ایشان در بلده بمکان خود قسمیکه بودند بودند اما مستقیم الدوله شب و روز نزد ارسطوجاه و دربار
حضور پرنور نیز حاضر بوده سوال و جواب و عرض معروض از طرف میر عالم بر وقت احتیاج میکردو
میر دوران در حالت کنج داری و مرض بیماری خانه نشین ماند چون فیما بین میر عالم و ارسطوجاه دشمنی
سخت بمیان آمد و حشمت جنگ ممنون منت ارسطوجاه گشت آن مقدمه مخفیه حصه جواهر حضور پرنور
بابت مال ٹیپو سلطان بارسطوجاه اطلاع نموده از میر دوران طلب و تقاضا کنانیده بر میر دوران
چوبداران سرکار محصل ساخت که جواهر مذکور داخل سرکار نماید میر دوران که بالکل مطلع نبود قسم کلام مجید
خورد که مرا ازین معنی هیچ آگاهی نیست و مستقیم الدوله که جواهر امانت داشت بالمره کناره کشید که
من ذکر جواهر مذکور گاهی بگوش خود از زبان احدی نشنیده‌ام آغا غلام نبی خان بهادر رفیق قدیم
و خانسامان میر صاحب مذکور را بدنام بامانت جواهر کرده خانه ایشان را از دست ارسطوجاه غارت
کنانید پس ازین رنج و ملال میر دوران که صاحب غیرت کمال بود بیمار سخت شد و میر عالم را بعد چند
در موضع ناکل پلی جاگیر ایشان عقب قلعه محمد نگر گولکنده طلبیده داشتند و دو صد سوار و هرکاره ها
و جوانان بار وغیره برای محافظت ایشان متعین نمودند درین اثنا شبی خانه میر عالم آتش گرفت
و تمامی اسباب اموال احمال و اثقال سوخت فقط میر عالم بذات خود و مستورات بسلامت ماند و بعد
ایام چند میر دوران که در عهد ۱۸ ساله‌گی فارغ التحصیل و دانای عصر خود بود به غم و غصه قضا نمود میر عالم را
غم بالای غم دیگر پامال حوادث ساخته مضمحل گردانید چون طبیعت ایشان بسیار بیمار شد و عارضه
جذام از حد گذشت مستقیم الدوله بارسطوجاه عاجزانه التجا کرده حشمت جنگ را نیز شریک خود ساخته
میر عالم را در بلده آورد که بجای خویش خاموش باشند و هیچ کس ملاقات نکنند و اگر بمیرند در مدفن
بزرگان خود در دایره میر مومن صاحب مدفون شوند بعد ورود میر عالم بمکان خود لطیفه نادر بوقوع آمد

ببینید میر عالم روزی در کمال اتحاد و اتفاق که با ارسطو جاه بود در سبیل حکایت گفته بودند که پدرم
میر سید رضی را هرگاه منظور میشد که کسی از مخالفان خود را بکشند دعای داشتند که آنرا شروع خواندن
نموده هر روز نان و حلوا الفقرا و مساکین و محتاجان میخورانیدند تا اینکه در عرصهٔ چهل روز مخالف
ایشان میمرد گاهی این عمل خطا نمیکرد یعنی کامل بود هر چند اصرار نمودم هرگز مرا اجازت نفرمودند
که نوجوان سالی مبادا در بلا گرفتار آئی این نقل عجیب و حکایت غریب در ذهن ارسطو جاه مانند
نقش کالحجر نشسته بود تا اینکه چون اعظم الامرا دید که مستقیم الدوله در باب درستی امورات کلیه میر عالم
تا الصدر کلانتر مساعی جمیله بکار میبرد و تجسس و تفکرها مینماید و حشمت جنگ را نیز همواره ساخته که او
بر طلبیدن میر عالم بمکانش اصرار نمود نشود که مراد خاطر رسد و کار از دست ما برود و این را بالیقین فرزندی
از میر عالم جدا با یکدیگر فیما بین ایشان عداوت قلبی در آید پس روزی ارسطو جاه مستقیم الدوله را
در تخلیه گفت که مستقیم الدوله بهادر درین ولا امری در پیش آمده که در فکر آن خواب و خورش
متعذر است هر چند فکرها و تدبیرها کردم هیچ اصلاح آن از هیچکس بنظرم نمی آید چون نیک نظر کردم درستی
آن منحصر بسعی شماست مستقیم الدوله عرض کرد که خداوندا اگر جان غلام بکار شما آید هزار جان گرامی خود را
تصدق دلجمعی جناب میدانم آن امر کدام است که اینقدر تشویش در پیش است لطفا بفرمایند تا بنده فکر آن
کند ارسطو جاه گفت شما بقسمیکه خاطر جمعی ما نمائید پیش احدی این راز نهفته سربسته را بر زبان نه آرم بشما
بگویم پس مستقیم الدوله قسم کلام شریف خورده دلجمعی ایشان نمود ارسطو جاه گفت که درین ایام فیما بین راجه
راجندر و ما نهایت سوء مزاجی بدرجه کمال در باطن آمده است که بهیچ جهه از طرفین تصفیه نخواهد شد
لهذا میخواهم که شخصی معقول معتمد را که در حقیقت دوست من باشد بانجمن دست عقد و از حضور سرفراز
نمایم تا خاطر جمعی من باشد چون خوب خیال کردم و تجویز نمودم از شما بهتر کسی بنظرم نمی آید با شما صرف
وابستهٔ ذات میر عالم هستید چگونه لطف من خواهید شد مگر لیکن بشرطیکه شما کلام شریف از دست خود

بدست من بدهند باین قسم که تا امروز من وابسته میرعالم بودم اکنون دیگر پیرامون خیال ایشان
نخواهم گشت درین صورت شما مختار تمامی کاروبار ریاست بشوید من که چراغ سحری ام بعد من
بجای من خواهید شد اینقدر بخوبی در دل خود خوض کنند که چه قدر سرکار عمده بدست شما می آید
مستقیم الدوله بمجرد شنیدن این مژده جان بخش بلا اندیشه کلام شریف بدست اعظم الامرا ارسطوجاه
داده تشفی خاطرش نموده سر در بخانه خویش آمد که تمام شب خواب نکرد قریب بود که شادی مرگ شود
وهر روز نزد ارسطوجاه می آمد و او از چیزی بچیزی امیدوار کرده خوشنود میساخت و مستقیم الدوله
در درستی امورات میرعالم مداهنه و مساهله مینمود آخر الامر چون میرعالم از سست حال مستقیم الدوله
نکر نمود دریافت که شاید امیر دو در ابله فریبی ارسطوجاه در آمده سستی میکند هر گاه خوب تجسس کرد
از اظهار اخبار یان مخفی بمیرعالم مفصل حال ایشان بدریافت آمد لهذا امیر عالم چندی مهلت داده روزی
بمستقیم الدوله گفت که مستقیم الدوله بهادر خلقت حیدرآباد از قحط سالی بجان بلب آمده است هر قدر که
از دست بر آید قصور نکنند شما از ده پله برنج کنند فی آدم زن و مرد و طفل و جوان یک یک پاس آثار برنج و
چهار چهار فلوس در باره دری جمع کرده بدهند که فی الجمله چندین گرسنه های اطراف محله ها اندک قرار گیرند
خلقت خدا را خدا تعالی رزاق مطلق است اما شما هم داخل ثواب بشوند مستقیم الدوله دانست که این
چه هنر است اخراجات بالفعل فیلان من و شاگرد پیشه من بخوبی بر نمی آید شروع در تقسیم غله نمود بعد
دو ماه که مستقیم الدوله را از طرف ارسطوجاه در سرفرازی پیشکاری تکاهل و تکاسل بنظر آمد دل تنگ شده
بود میرعالم بار دیگر بمشار الیه گفت که مستقیم الدوله بهادر از تقسیم غله خاص النساء را سر دست لقمه بدهین نیست
باید که ده پله آرد گندم را نانهای بقدر نیم نیم آثار در باره دری پخته سه حلوای شیرین دو پله فی آدم
دو نان و پاؤ آثار حلوا بدهند که بهو لوفت بخورند و سیر شوند و دعای خیر در حق بندگان عالی
بدهند بصدق دل که مستجاب گردد مستقیم الدوله همین طور تقسیم نان و حلوا میکرد و در فکر اصل کار پیشکاری مشوش بود

وارسطوجاه نیز دانست که از لطایف الحیل من مستقیم الدوله البته آزرده خاطر است اما طرف میر عالم هم
مائل نیست که قسم خورده و اقرار نموده خیر مضایقه نیست چند روز هم چنین باشد درین اثناء بعد
چند روز خبر بارسطوجاه رسید که مستقیم الدوله هر روز نان و حلوا الفقرا و مساکین میخوراند ورا
یقین شد که من از دست او کلام شریف گرفته و بیعت و بعل کرانداخته‌ام او یقین آزرده شده
همون عمل سیفی بر سید رضی برای که مردن من میخواند و نان و حلوا که معمول آن عمل است میخوراند
در بیمفتی هیچ شبه و شک نیست لیکن بمجرد رسیدن خیال این معنی بقرار عرض گشته در حضور پرنور
عرض کرده دفعتاً چوبداران سرکار را معه احکام نزد مستقیم الدوله فرستاد که تا حفظ احکام سرکار
سوار شده خود را در موضع دکوال جاگیر خود متصل قصبه کوهیر رسانند و همونجا تا طلب حضور
باشند و با هیچکس ملاقات نکنند هر چند مستقیم الدوله بچوبداران سرکار گفت که از اندرون خانه
ملاقات کرده می آیم هرگز پروانگی ندادند که اندرون برود همولوقت سوار پالکی نموده همراه
خود بموضع دکوال برده سه هرکاره برای اخبار شبانه روز ایشان متعین ساختند تا حین حیات
خود دیگر صورت حیدرآباد ندید آخر جنازه اش بالای کوه شریف شب چراغان در سنه
یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری آمده مدفون گشت بعد ازان بعد چند روز رحلت حضرت
غفران مآب بوقوع آمده در عرصه ده ماه اعظم الامراء هم رخت هستی ربست حضرت غفران منزل میر عالم را
بعد دو ماه بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری بخلعت دیوانی و
مدار المهامی سرکار سرفراز و ممتاز فرموده سر افتخار تا بفلک الافلاک رسانید در عرصه چهار سال
و شش ماه در ایام دیوانی خود میر عالم انچه که تیاری کنانیده باره دری و سراها و مساجد از حیدرآباد
تا اورنگ آباد و تا پونا و بمبی بندر و نیز تا چناپٹن و تالاب و حلوخانه و مکان خود که در تمام
شهر مانند او نیست معه مسجد و بازار موسوم بسکندر گنج تاریخ که ان خوش اسلوب معه نقارخانه

محاذی کمان بالای رسته نیز تعمیر در آورد مفصل در ذکر احوال حضرت مغفرت منزل بقلم آمده
احتیاج تکرار از خامه نیست چنانچه بر پیشانی بالاخانه بالا محل یعنی باره دری این ابیات مرقوم رقم
بخط نادر نظم خان است **قطعه** مقصد ز کاخ و صفه و ایوان نگاشتن ٭ کاشانه های سر بفلک
بر فراشتن ٭ گلهای رنگ رنگ و درختان میوه دار ٭ در باغ و بوستان ز سر شوق کاشتن ٭
دانی که چیست تا بمراد دل اندران ٭ یک لحظه دوستی بتوان شاد داشتن ٭ ورنه چگونه مردم
عاقل بنا کنند ٭ از گل عمارتی که بباید گذاشتن ٭ بعد اتمام باره دری میر عالم همیشه این شعر
میخواند **شعر** ساختم جای که تا صاحبدلی منزل کند ٭ ورنه عاقل عمر خود کی صرف آب و گل کند ٭
لاله و نافرمان و پوست در باغ باره دری مذکور بنهایت شگفتگی بهار میکرد و خلقت خدا بلا التقید
میرفت و سیر و تماشا مینمود طرفه اتفاق اینکه یکسال در عین بهار یعنی معمول شده بود که مردمان
صاحب مقدور در باره دری برای سیر آمده پتنگبازی هم میکردند و تا نماز مغرب از یکپاس
روز باقی مانده سیر و تماشا مینمودند چنانچه نیاز بهادر خان با مردم همراهی خود نیز بالای سقف
متصل آئینه خانه مصروف پتنگبازی بود دفعتاً سلطان میان مع چندین سواران همراه سواری
خویش مثل همت علی زئی جمعدار و جلال خان و دلیر خان وغیره افغانان مهدوی و جوانان
دیگر و شاگرد پیشه وغیره برای سیر آمده خواستند که در آئینه خانه روند چون راسته واحد بود
و دران ایام فیمابین سلطان میان و نیاز بهادر خان نزاع کلی بوده او دانست که شاید برای
پرخاش من استخلاف آمده اند دروازه زینه را بند کنانید لهذا در میان اینها اول گفتگوی سخت
کار به بنادیق و قرابین از زیر و بالا بوقوع آمد چون دروازه را کشادند کار بشمشیر افتاده مردم
طرفین زخمی شدند و بعضی مردند و شیخ جی نامی رفیق نیاز بهادر خان که بسیار بهادر و با شجاعت
سپهگری اند و دانکسا و یک اناث کمال داشت آنچنان کارنمایان بظهور آورد که اکثر بدست او زخمها برداشتند

وسپاہان در افتادند که تا حال مشهور است آخر خود هم بکار آمد تا مغرب دار و گیر در میان بود
چون تاریکی شب غالب آمد نیاز بهادر خان فرصت را غنیمت دانسته از بالای دیوار بعض بارہ دری
عقب را در دریای موسی بیرون آمده انداخت و از آنجا داخل کوٹھی صاحبان انگریز و کپتان سدر لنڈ
صاحب وکیل گردید ازان روز مبالغت کلی از میر عالم بسیر بارہ دری شد که احدی بغیر پروانگی
شیر رفت و بعد چند روز میر عالم هم بتاریخ بست و سوم شهر شوال المکرم سنه یکهزار و دوصد و بست
و سه هجری روز جمعه رخت هستی بعالم عقبی بربست در تمام شهر مدتی افسوسها ماند امیری بود بسیار
عاقل همواره مصروف بکارهای حسنات در ابتدای ایام دیوانی میر صاحب موصوف غله فروشان
فی روپیه دو آثار گندم و برنج و جوار همه بیک نرخ بیفروختند او سه لاک روپیه نقد از نزد خود به بنجاره
مدد داده غله از محالات دور طلبیده جوار زرد فی روپیه پانزده آثار بفروخت آورد که خلقت
خدا را فی الجمله آسایش بظهور آمد و سلوک با محتاج و زواران آنکه مقدر بسیار می‌نمود در نجف
اشرف و کربلای معلی قلعه مضبوط با بروج بنا کنانیده ضربها بالای بروج نهاد که از دستگاه کور شر
دهابی ها مصئون و محفوظ گردانید و علی هذا القیاس دیگر حسناتها که طول کلام است و با درچیخانه
بزرگ داشت که هر روز قریب دوصد مردم افسر با و غیره را علی الصباح ناشتای خشکه تحفه و کباب
شکم پر خانه بخانه میرسید و چاشت و طعام شب از بریانی لذیذ عمده و نان و قلیه ها و مزعفر اعلی
با گلاب و مشک و زعفران و کباب و سنبوسه های ورقی دوپیازه و مربا و غیره میخورانید و جشن حیدری
بتکلف میکرد و احوال کلیات او سابق هم بقلم آمده احتیاج تکرار نیست

مختار الدولہ بہادر

نام اصلی آن منبع علم و خرد میر کاظم علیخان بهادر است خلعت شهاب جنگ برادر منشی میر حیدر خان بهادر

اعتصام الملک در عهد دیوانی میر عالم باسترضای میر صاحب موصوف بدامادی بهرام الملک بهادر
در آمده بجاگیر ذات و ماهوار از سرکار سرفراز گردیده بکمال امتیاز ولطافت مزاج اوقات عزیز
خویش بسر برد اول بدامادی اعتصام الملک میر حیدر خان بهادر عموی خود فایز بود چون آن
عفیفه قضا نمود بعد ایام چند نجابت میر عالم که از افعال و اقوال و فراست و خردمندی و جامعیت
علوم عقلی و نقلی و ریاضی و فارسی بلکه از همه دانی بهادر معز خورسند بود بمصاهرت بهرام الملک
در آمد از آن عفیفه مرحومه یک فرزند میر غلام مهدی بوجود در آمد و تا رحلت حضرت مغفرت منزل
بسر مستی تمام و خوشی گذرانی متوجه تحصیل علوم بوده و درین عهد بندگان عالی دام الله اقباله اوایل ایام
فیما بین بهادر معز و امیر الامرا امیر الملک بهادر بدامادی شجاع الدوله محمد علی صاحب خلف
امیر الامرای موصوف اتحاد کلی بهم رسیده بهادر موصوف خان مسطور را مختار کارخانجات خود
بعنوان انتظام کارپردازی خانگی ساختند تا رحلت شجاع الدوله مذکور که در عین عالم شباب که
تمامی خلقت خدا را داغ بر دل هشت آنچنان امورات خانگی را زیب و زینت داد که مزیدی بر آن
متصور نباشد بعد از آن خان معز انزوا اختیار کرده بود که در عرصه چند روز امیر الامرا هم رخت
هستی بربست و بهادر معز همواره در مد نظر خداوند نعمت مورد الطاف ماند صاحب منصب عمده
پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب دولائی و جاگیر قریب سی هزار روپیه سرفراز و ممتاز امیری بود عاقل
زمانه یکتای روزگار که هیچکس بعالی فطرتی اش نمیرسید تا اینکه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را اندیشه
تمام بود که اگر بهادر معز بیاوری تقدیر بدرجه بلند رسد تمامی مشکلات کلیات آسان سازد لهذا
بسیار خاطرداریها مینمود و در علوم عقلی و نقلی و حکمت و فارسی و طبابت دریای مواج بوده و در
تعلقداری و آبادی تعلقجات و رعایا پروری ید طولا داشت راست کردار بلند حوصله سیر فکر بهادر سخی
صاحب اخلاق با آدمیت و مروت غریب پرور نجیب شناس اکثر حضور پرنور در کلیات از تغافلی ادراک

مصلحت میفرمودند بہر کاریکہ از سرکار معمور میشود رونق بالای رونق میداد ہرگاہ ہیچکس بظہور نیامد ودر علم تیراندازی آنچنانکہ صنایع وبدایع داشت تا حال ہیچ تیر اندازی استاد بنظر نہ آمد کہ از کمان نرم یک ٹانک جواب چہار ٹانک برابر آن خوبی ودرستی میداد کہ مورد تحسین وآفرین حاضرین میگشت باوجود این ہمہ فضایل علمی وخصایل فضلی در آشنائی وآشنا پرستی فرد فرید روزگار چنانچہ اتفاقاً قطاع الطریق قریب سہ صد کس مولیشی تخمیناً یکہزار راس از تعلقہ نرکینڈہ علاقہ جعفر یار جنگ بہادر کو کہ بغارت بردہ از راہ صحرا میرفتند ومختار الدولہ بہادر از جاگیر خود با چند جوانان یعنی قریب بست وپنج جوانان وکہنی وغیرہ کہ چہار جوانان سہ ہم وآشنایان بودند از ہمون راہ بلدہ می آمدند چون خبر دزدان وبردن مولیشی بہ بہادر معز رسید ونایب تعلقہ مذکور بغریاد آمد دفعتاً تعاقب آنہا نمود واز جانبین کار بسر دادن بنادیق افتاد وبہادر معز بذاتہ بندوق رومی در دست خود گرفتہ دو سہ کس را از قطاع الطریق بیجان در انداخت وجوانان ہمراہی خود را نیز تحریص نمودہ از چہار طرف در گرفت وغلو کردہ حملہ نمود بمجرد افتادن شش کس از آنہا وزخمی شدن چند کس ہمہ مولیشی را گذاشتہ فرار نمودند وبہادر معز تمامہ مولیشی مذکور را احاطہ نمودہ بنایب جعفر یار جنگ بہادر حوالہ کردہ رسید گرفتہ روانہ بلدہ شدہ بمکان خویش در آمد وہرگز از ہمینے احدی را اطلاع نساخت لعد سہ روز ہمہ کیفیت آنجا میر محب علی نایب مذکور بجعفر یار جنگ بہادر مفصلاً ارقام نمود وبہادر مذکور خود بمکان مختار الدولہ آمدہ بسیار بسیار شکریہ اینقدر سعی بعمل آورد وازان روز فیمابین بہادران مذکور تادم زندگی محبت قلبی بود ودر ہمہ حال شریک یکدیگر ماندند بتاریخ دہم محرم الحرام سنہ یکہزار ودو صد وپنجاہ وشش ہجری رخت ہستی بفردوس بربست

میر محمد حسن خان بہادر مشہور بہ میر حسن صاحب

خلف ارشد و اکبر سید عبد المهدی صاحب مرحوم عمو زاده حقیقی میر عالم بهادر مغفور وزیر سرکار
آصفیه ادام الله اقباله است در زمانه منیر الملک امیر الامرا بهادر وزیر سرکار آصفیه از مرشد آباد و دار الحکومة
بنگاله وارد حیدر آباد گردیده موافق استدعاء وزیر با تدبیر بهادر موصوف در عقب همان درگاه
حضرت عباس علمبردار حسین شهید علیه السلام سکونت نمودند کراو لیبه مدتی قلیل بسعی امیر الامرا بهادر
شادی خان مذکور از دختر خان ایران بهادر که از بطن ریاض النسا بیگم صاحبه صبیه نواب سید
نظام علیخان بهادر غفران مآب بود گردید و از وی یک پسر و یک دختر بوجود آمده تا حال تحریر این
تاریخ موجوداند و بعد کتخدائی اثناهوار یکهزار روپیه نقد سرفراز شد و پس از مدت دراز در زمانه
کلان صاحبی منکلف صاحب بهادر سفیر کلاه پوشان بسفارش او و معروضه منیر الملک بهادر منصب
مناسب و جاگیر بسر حاصل قصبه کهراله و بلور وغیره و دیهات قریب پانزده هزار روپیه سالیانه محاصل
از سرکار حضور پر نور نواب سکندر جاه بهادر مغفرت منزل مرحمت شده در نظر همگنان و پیش اعمام
گوی سبقت برده این عالی گهر را اوراق بسیار مراتب شرف اندوز ملاقات با فیض او شده و عالمی
دیدیم متبحر در علوم عقلی و نقلی وغیر ذالک مرتبه کمال داشت و درویشانه مزاج میداشت کرده بسی کس
مقبله و نجبا و شرفاء شهر هر روز از شلال با فیضان او بهره ور و لذت یاب میشدند و در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و پنج بعهد حکومت نواب قمر رکاب ناصر الدوله بهادر ازین سرای فانی رخت هستی بملک
جاودانی بربست و واضح باد که پدر خان مذکور سید بزرگواری بود به زهد و تقوی آراسته و در
مرشد آباد در علو مدارج و مراتب زندگی بسر برد که حاکمان و فرمان روایان آنجا مثلاً مبارک الدوله
پسرش عالیجاه جناب عالی همزبان و هم دفت رضاجوی خاطر شریف او می بوده نمیگذاشتند
که یکدامی نوع دل رنجی او شود و آن سید بزرگوار عالمی بود و هم صاحب رای که در آنوقت نظیر خود
نداشت اکثر حکام و فرمان روایان آنجا از رای سلیم سید بزرگواری نجات ورزی میکردند

وبرگفته

و بر گفتہ او عمل می نمودند و در زمانہ جناب عالیجاہ بہادر فرزند نواب مبارک الدولہ بہادر ناظم ناظم صوبہ بنگالہ در آنجا روح قدسش بروضہ رضوان خرامیدہ در یکی از باغات آن شہر مدفون گردید و برای شرافت مقبرہ شریف او از طرف جناب العالی فرمانروای آنجا مسجد و عاشورخانہ و خانقاہ متصل مرقدش احداث شدہ موقوفات بسیار وقف مصارف مرقد مطہرش گردید و از زبان صادر و وارد در مرشد آباد شنیدہ میشود کہ مرقد مبارک سید بزرگوار مطاف مشہورہ مردمان آنجا ہست ٭٭٭

میر محمد حسین خان بہادر و میر عبد اللہ خان بہادر

خلفان میر محمد علیخان نام المتخلص بخانہ کور در دیوانی میر عالم بہادر برادر عموی خود از ولایت شوستر وارد حیدرآباد شدہ بعد چندی بحصول مراد روانہ وطن خویش گشتہ و دلعیت حیات فرمود اما میر محمد حسین خان بعد رسیدن پدر بزرگوار بوطن خود بحیدرآباد آمدہ تا بودن میر عالم بدامادی مستقیم الدولہ فایز گردید چون آثار رشادت از ناصیہ اش ہویدا بود در عرصہ قلیل بمدارج بلند رسید و فی الواقعی بہادر ممیز در علوم عقلی و نقلی و اخلاق و مروت بادراک کامل فرد یکتای روزگار است صاحب منصب و جاگیر بالطاف خاقانی معمور تعلقہ عمدہ سرکار بودہ درانہای حبس معزز و موقر و برادر بہادر موصوف نیز در وقت منشی گیری میر التفات حسین منشی وکیل انگریزی وارد فرخندہ بنیاد گشتہ بدامادی برادر منشی صاحب مذکور معمور گردیدہ بدرجہ رسید و بعد روانگی منشی میر ابن علی تا بہ کلکتہ ہمراہش رفتہ بعد ایامی چند باز وارد حیدرآباد شدند و تا حال ہر دو برادر مشمول عواطف خسروانہ و حاضر دربار خسروانہ اند

محتشم الدولہ محتشم جنگ بہادر

فرزند ارجمند اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور پرنور نام اصلی اش میر احمد علی است در عنفوان
شباب آثار نیکی و رشد از چہرہ اش ہویدا بود در اندک توجہ بتعلیم معقول و منقول و صنایع و بدایع
فارسی بہرہ کامل ہم رسانیدہ منظور نظر بزرگان گردید و در پیشگاہ حضور پرنور مشمول الطاف گشتہ
نام نیک بر گماشت و بمنصب چہار ہزاری و دو ہزار سوار فایز شدہ ہموارہ حاضر دربار جہاندار است
امیریست پسندیدہ اخلاق صاحب مروت در علم تیراندازی کمال قدرت دارد ہر روز بر تودہ کہ
در مکان پدر بزرگوار خود بنا یافتہ مشق تیراندازی میکند و در عبادت الہی معبود حقیقی شب و روز
از نماز پنجگانہ و نماز شب و وظایف و اوراد مساعی جمیلہ بکار میبرد صاحب ہمت خندہ رو
کشادہ اخلاق بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

مکرم جنگ بہادر

خلف رشید وحید الدولہ بہادر برادر بزرگ حقیقی اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور پرنور است
از بدو شعور آثار فراست از جبین او ظاہر بود بحاضر باشی دربار از پیشگاہ خلافت بخطاب و منصب
مناسب سرفراز گردید و در علم عربی و فارسی بہرہ مند و در تہذیب اخلاق مشہور است
سہنما در امور کلیہ و جزئیہ خود نظر بر خدای کریم داشتہ بتدابیر خویش درستی امورات خود نمود
ہموارہ حاضر دربار جہاندار است

میر عاشق حسین خان بہادر برادر خورد سید باقر علی مخاطب بہ میرزمان خان بہادر

برادر زادہ میر عالم بہادر خلف میر زین العابدین شوستری برادر خرد میر عالم مذکور کہ در سرنگ
پٹن در عہد ٹیپو سلطان بکمال عزت و وقار بودہ پیش از انقلاب روزگار وفات نمود

بعد برہمی دولت آنجا میر عالم خان مغفور را که نهایت سن صغیر داشت معه مستورات مرحوم در بلده فرخنده
بنیاد حیدرآباد طلبیده در دیوانی خود نسبت کتخدائیش با صبیه سید مومن خان بهادر بکمال تکلف
نمود که عاصی معه برادران خود و فرزندان سعید الدوله میر محمد علیخان بهادر و میر خلیل الله خان
بهادر لطف سید مومن خان مذکور شبانه روز شریک شادی بودیم که حق قرب جوار بود لیکن بعد
رحلت میر عالم تا سن رشد توسل به منیر الملک بهادر داشت چون در علوم عقلی و نقلی و فارسی و اشعار
گوئی و قصیده آرائی بطرز شعرای نامور مشهور سابق بهره کامل بهم رسانیده با مهاراجه بهادر
صحبت معقول دارد بسیار عالی طبیعت معهذا در بهره دانی و حسن اخلاق و آدمیت و مروت خوش
اختلاط و از پیشگاه حضور بجاگیر و منصب مناسب سرفراز و حاضر دربار قصیده که بهادر معتبر در ذکر
نسخهٔ اقلمی خواهد شد

مرزا محمد شمس الدین خان بهادر المعروف با بن صاحب

ابن مرزا ابو الفضل خان بهادر ابن علی رضا خان بهادر است هم جدی طالب الدوله بهادر معلیخان
آنا مشار الیه بعد انتقال والد خود از برہمی کار روزگار و هجوم افکار تکیه بر توکل نموده اول شروع
تجارت نمود و در چند روز نام آور گشته مشهور و معروف شد معهذا در شادی شجاع الدوله
بهادر خلف امیر الامرا منیر الملک بهادر اراده بمبئی بندر نموده قریب سه لک روپیه همراه برده اشیاء
تجر و کان همه بخریدی در آورده اهل بمبئی را بلکه سوداگران آنجا را محکوم حکم خویش باتحاد نمود
که هر چه منظور باشد بلا حرکت ارسال زر روانه حیدرآباد نمایند بعد رحلت منیر الملک بهادر با مهاراجه
بهادر موافقت بهم رسانیده هرگاه اراده تعلقداری سرکار نمود محالات لکها روپیه مضافات
اورنگ آباد و برار بالاگهاٹ وغیره در قبضه خود داشته رونق تازه داد از آنجا که اعتقاد واثق

باخاندان طیبین وطاهرین از بدو شعور داشت وهمیشه رجوع بانجناب میکرد چون نظر توجه مبذول
حال خویش دید خرج هزارها روپیه نموده اول در راه کوه شریف تیاری آبدارخانه بکمال تکلف
کرده هردو طرف بازوی راه مکانها وچبوتره های متعدد وسیع باصداقت در آورده درمیان
وسط هردو بازوی مکانها کمانی خوشصورت بنهایت نزاکت خوش اسلوب محاذی کوه پرشکوه
تعمیر نمود که در هردو نشیمن بازوی آن نقارچیان خوشنوا وروشن چوکی باجتریان شیرین
صدا شب وروز در ایام عرس سامعه خلق الله را بوجد می آرند ودر پهلوی کمان مذکور باغ جنت
سرشت بنهایت خوبی وشادابی که هر مکانش دلچسپ وهر جایش دلربا انهار واشجار
همیشه بهار جاری ویر میوه رنگارنگ از جمیع اقسام وانواع درختان گلها چه از ولایت وچه از
هند ودکن همه معمور گلستان وحوضها همه پر آب وفواره ها همه از جوش وخروش در جهندگی
وچندانه چاهای وسیع وعمیق متعدد برای سرسبزی وشادابی باغ بخرج بسیار ساخته وپرداخته
آب روان بهر سمت بوستان روان کرده سبز وخرم گردانید وعمارات باغ را بشیشه آلات
رنگارنگ وقنادیل گوناگون معمور ساخته بجلوه تازه در آورده وبالای عمارت باغ وآبدار
خانه وکمان ودیگر هردو بازوی راه بهم پیوسته روشنی کنول رنگارنگ کاغذی میکنند که
چشم خلائق از دیدن آن محو حیرت میگردد وساکنان اطراف وجوانب دیهات را از دور تماشای
عجیب است معهذا ابر گل وگلزار باغ مذکور این شعر میرزا طغرای مشهدی دلیل قطعیست شعر
زمین گل آسمان گل بحر وبر گل ٭ نماند در عدم گویا دگر گل ٭ ودر هر مکان فرش وقالین
مسندهای ولایتی وفرش چاندنی زیب وزینت تازه داده وهر شب از روشنی شمع کافوری و
روشنی روغن تمام راه وبازار عرس معمور ساخته الغرض بنده از همه جنس بخته اذن عام داده که
هرکس اندرون باغ یا آبدارخانه بیاید تواضع طعام میکنند ودیگر برای غربا هم طعام پخته لصرف می آرد

خلق الله

خلق الله هفت کشور که در عرس شریف می آید تماشا کرده هرگاه باوطان خود ها میروند و در ذکر عرس
اول بیان تکلفات آبدار خانه و باغ میکنند حرفی دیگر بر زبان نمی آرند چون مهاراجه بهادر خوب دانستند
که در راه کوه شریف مکانهای متعدد برای فرود آمدن خویش باحداث آرند که هر سال در خیمه ها
از باران برشکال اذیت بسیار میشود چرا که از چند سال عرس شریف در موسم باران می آید بهمین صلاح
تدبیر فرموده اند لهذا در زمانی که سعی خود مکانهای متعدد و سفر خانه باغ و منزله چنان تیار شود که مورد
تحسین و آفرین گشته بجواهر اختصاص یافت سوای این عمارات وغیره دکاکین و چوکی خانه صفا
و مسجد و چبوتره ها و دالانهای متعدد و دیگر از آبدار خانه تا مکانهای مهاراجه سراسر تعمیر در آورد که از
چهار سال عرس شریف در عین شدت باران است خلقت خدا بآرام تمام بسر میبرد هیچ تکلیف نمیشود اینهمه
عمارات و باغ و تماشی بتعمیر بخرج مبالغ خطیر باحداث آمد و هر سال باشتی زاید عمارات دیگر باحداث
در می آیند و از پیشگاه خداوند نعمت بخطاب و منصب وغیره سرفراز است و در خلد آباد در روضه نهر آب
که مسدود بود از سر نو تیاری آن کنانیده آب روان جاری ساخت و در راه برهان پور و
هندوستان و برار دولت گهاٹ مشهور است که بسبب ناهمواری او گذر بر آن دشوار بود چنانچه
عالمگیر بادشاه هر وقت گذر کرده از گهاٹ نظام آباد احمدنگر به خجسته بنیاد داخل گشتند خان معزز بسیار
خرچ کرده گهاٹ مذکور را چنان هموار نمود که بغیر اذیت خلقت خدا مرور مینماید و لشکر صاحبان انگریز
بفراغت تمام بآرام میگذرد و نهایت مشکور شدند سوای این چاه ها و مساجد و تعلقات متعلقه خود
آباد کرده فیض عام جاری ساخته همواره بذات خود مصروف حسنات است و در عشره محرم الحرام
عاشور خانه و آبدار خانه در مکان سکونت خود بتکلف روشنی وغیره و اخراجات دیگر بجلوه ظهور
می آرد و بتاریخ دهم و بستم محرم مجلس مرثیه خوانی کرده سامعین و حاضران را بطعام لذیذ میخوراند
حتی که افیون خوران را نیز تکلیف نمیرسد خود سید هر الغرض باعتقاد واثق خویش مصئون و مامول

در عنایت خداوند نعمت است و حاضر دربار جهانمدار و بس

محمد برهان علیخان بهادر سیف باب جنگ کهٹالا

سلسله بهادر معز تا به پادشاهان روم میرسد لهذا مطابق آن بزرگان بهادر موصوف نشان و جهنڈه و بیرق خود بوضع شاهان روم میگردند چون در عهد شجاع الملک آمیر الامرا بسالت جنگ بهادر مستفیض شدند بمراتب عالیه سرفراز گشتند و لفظ کهٹالا که زبان زد خاص و عام است اسم عنایتی فقیر بزرگ منش بود که تا حال جاریست لهذا بهادر معز از فرط الطاف حضرت غفرانمآب بسرفرازی سواران و پیاده ها و تعلقات لکها روپیه سرکار ممتاز و مباهی بود و درین عهد از کمال پرورش حضور پرنور جهانگیر ذات و منصب مناسب و خطاب سیف باب جنگ و تعلقات نیز سرفراز عالیجاه ندان است که زبان را طاقت اظهار فضایل او از اخلاق حمیده و افعال پسندیده نیست گویا اخلاق مجسم بجلوه ظهور آمده در کار خیر خلق الله لله و فی الله شبانه روز مصروف که خلقت خداوند است بدعا شیر البیا نمک حلالی و فدویت و جان نثاری بر ذاتش ختم است از آنجا که عاصی را محبت و اتحاد در خدمت شریفش بسیار است لهذا از هزار یکی و از بسیار اندکی بقلم آورد تا کسی بفضول گوئی نه پندارد حق اینست که بهادر معز فرد منتخب روزگار است

میر رضا علی خان بهادر

خلف ارجمند میر جمال الدین حسین خان بهادر عظمت جنگ المعروف بجمال صاحب است بهادر معز از ابتدا حال بسفارت مبارز الملک ظفر الدوله مشهور بوده بخدمت جلیلی نیز تعلقات داشت و همواره بجناب حضرت غفرانمآب باریاب میگردید چنانچه از محمد ثابت البنیان کمان کمرگاه کوه شریف و عمارت جنوبی

پہلوی درگاہ معلے ونیز در بلدہ عمارت قدم رسول علیہ السلام و پنجہ شاہ و عمارت علاوہ بی بی ہمہ از
تیاری خاص ذات بہادر معزاست کہ تاحال حسنات آن بروح مرحوم میرسد معہذا العبد بر سمی روزگار
مدتی درحضور پر نور بخانسامانی حضرت مغفرت منزل در عالم مرشد زادگی معمور بودہ و دلیعت حیات نمود
فرزند جگر بند شش میر رضا علیخان بہادر مذکور چون صغر سن داشت حضرت غفرانمآب خود پسر را
در تربیت متوجہ بودہ تا رسیدن سن تمیز و رشد میر عباس علیخان برادر نسبتی خان معزرا برخدمت
نیابتاً مقرر کردہ اجرای کار سرکار مینمود ہرگاہ خان معز باورک امورات
فایز گشت و خان مذکور یعنی برادر نسبتی ایشان را قضا ہم مہلت نداد بامورات محولہ خود پرداختہ
تا حیات آنحضرت بخوبی تمام سرانجام داد بعد رحلت آنحضرت در پیشگاہ خلافت ادام اللہ
اقبالہ نیز مورد الطاف بودہ بخدمت خویش معمور و بہمہ جہت مشکور خدا داد نعمت است امادرسن
جوانی با اخلاق و مروت وحسن گفتار و سلیقہ معاش و سلوک با احبا و در تیاری عاشورخانہ
مکان خویش بطرز انواع و اقسام و بہ مرثیہ خوانی معمولی مقتضی المرام است و ہموارہ بسلامت روی
معروف و بدربار حاضر

معظم جنگ

خلف واحد بیگ خان بہادر مرحوم ولد بزرگ لطیف الدولہ بہادر مغفور داروغہ شکار خانہ حضور پر نور
کہ لطیف بیگ خان مرحوم جد کلان بہادر معز در عہد حضرت مغفرت مآب و حضرت غفرانمآب با جمعیت
خود کارہای نمایان بظہور آوردہ مورد تحسین گردیدہ اند چنانچہ مقبرہ ایشان از قدیم در درگاہ
حسینی برہنہ صاحب است آغا بہادر معز کہ نام اصلی اش تراب بیگ خان است از صغرسن در فطانت
رای و متانت خرد منظور نظر خاقانی گشتہ بخدمت موروثی سرفراز و ممتاز گردیدہ بدربارداری
مساعی جمیلہ بکار بردہ در شکارگاہ برکاب سعادت شریک است و در اخلاق و آدمیت و مروت و گشادگی ہمت ماہور

چون حضور پرنور متوجہ شکار میشوند واحدی بارباب رکاب سعادت بعبر چند خواص خدمت
گذار وشاگرد پیشہ میگردد بہادر معز با جانوران شکاری یوز وآہو و باز وبحری وشاہین
وباشا وبیسر واشکرہ وسیاہ گوش وآہوان شکاری آہوگیر وغیرہ جانوران شکاری متعدد
پیوستہ حاضر سواری مبارک وباریاب است وبا جمیع فضایل بزرگانہ خود موصوف

مستعد یار جنگ بہادر

نام اصلی اش میر احمد خان بہادر ولد میر عثمان خان بہادر است ساکن بلدہ قنوج کہ بزرگان الشان
ہمہ امیران بادشاہی بودہ اند صاحبان نوبت وجمعیت چون سلسلہ بیعت وارادت در جناب حضرت
پیر محمود چشتی قدس اللہ سرہ العزیز دارند لہذا لفظ میر براسامی ایشان عنایتی آنحضرت است
چنانچہ منور خان خویشگی کہ در سیادت پرستی درعہد حضرت مغفرت مآب مشہور آفاق بودہ مرید
ہمین خاندان عالیشان بود القصہ میر عثمان خان بہادر را اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار
دولتمدار در عین ہنگامہ سرداران مرہٹہ مثل ہولکر وسندہیہ وبہونسلہ وغیرہ کہ با باجی راؤ والی پونا
داشتند بکمال اشتیاق وتوقیر درسنہ یکہزار ودوصد وپانزدہ ہجری طلب فرمودہ با پانصد
سواران وآسامیان بیش قرار وتنخواہ معقول ذات وغیرہ مقرر کردہ محالات سیر حاصل درعوض
تنخواہ عنایت نمودہ لشکر آنکہ نظام نواز الدولہ بہادر صوبہ دار بلدہ اورنگ آباد متعین حفاظت
بالا گھاٹ ممالک محروسہ کردند بعد برہمی معاملہ آنجا چون راجہ مہیبت رام بر سر اموران لشکر
فیروزی سرکار بہ بند وبست وصوبہ خجستہ بنیاد والیچپور از پیشگاہ حضور پرنور روانہ آن
سمت شدہ داخل لشکر فیروزی گشت وتمامی جمعیت سرکار محکوم حکمش کردیدند مثل صلابت خان
بہادر ومحمد سبحان خان بہادر ودیگر سرداران ومنصبداران ورسالہ داران وجمعداران

ویلایتهای بارهه با جمعیت خودها در لفیننانی راجه مذکور که بودند صالح محمد خان و پسر عثمان خان
مذکور که باهم برادر حقیقی باشند نیز متعین راجه مذکور شده کارهای نمایان بظهور آورده مورد
تحسین و آفرین گردیدند و بعد برهمی معامله راجه مهیپت رام و ورود راجه گوبند بخش بهادر
بسرفرازی خدمات متعلقه راجه مهیپت رام بهادر مذکور قسمیکه در اطاعت و فرمانبرداری
بودند بدستور فرمانبردار راجه موصوف شده در تنبیه لشکر فیروزی بوده
سر مو در اطاعت امر قصور ننمودند بعد دگرگون شدن معامله لشکر و روانه شدن راجه گوبند بخش
به بلده حیدرآباد پسر احمد خان بهادر بعد رحلت پدر خود بمصاحبت و اتفاق صالح محمد خان بهادر
که خسر الشان بودند و بجای پدر خود مسند نشسته حاضر دربار جهاندار بر طبق طلب سرکار گردیده
بشرف ملازمت مشرف گشته بسعی اتحاد راجه چندو لعل مهاراجه بهادر با مورات خویش از سواران و جاگیر
وغیره سرفراز شدند چنانچه محال بیره متصل ملکاپور مضاف صوبه ایلچپور در عوض ذات و سواران
خود دارند معهذا با اخلاق پسندیده بسخاوت و آدمیت و مروت معروف خوش مزاج خوش لباس
و ترکیب صاحب نظم و نثر در علم فارسی و ورزش تیراندازی و صنایع و بدایع آن ید طولا دارند رحم انداز
و خوش انداز است و همواره حاضر دربار صاحب منصب هزاری یکهزار سوار علم و نقاره و فیل و پالکی
فرزندان بهادر معزز یکی پسر عمر خان و دیگر پسر خداداد خان بالطاف شاهانه حضور پرنور سرفراز اند

حضرت النون نصیب یار جنگ

خلف رضا بیگ خان مرحوم خان معزز در عهد حضرت غفران مآب بمسموری کار خدمات نائب الناظمی بلده
حیدرآباد و قلعه محمد نگر گولکنده سرفراز بوده که سکنش باطراف و جوانب تا دوازده گروهی بلده
حیدرآباد همواره جاری و بحال ماند و همیشه کارهای جلوس و تیاری اسباب شادی مرشد زاده ها وغیره

وشادی وابستگان ارسطوجاه جابجا در مکانهای عمائدین و امرای سرکار همه باهتمام وسعی خان
مذکور بهدبرستی وسلیقه تمام انصرام میبافت در سنه یکهزار و دوصد و سی و چهار هجری بجنت خرامید
مقبره اش متصل امام باغ کاظم علیخان مرحوم بنقشه عجیب و غریب موجود است اما نصیب یار جنگ که
نام اصلی اش فتح الله بیگ خان است بعد انتقال پدر خویش باسورکاره و بارسوروتی گشته
بموافقت راجه چندولعل بهادر بار یابی حضرت مغفرت منزل و بواسطت خسروانی در آمده و در عهد
میمنت عهد حضور پرنور بیشتر مورد الطاف خاقانیست و به افزایش خدمات و خطاب و منصب
مصدر عنایات خداوند نعمت است

نذر بهادر خان بهادر

خلف کلان خانجهانخان بهادر که داروغه فراشخانه سرکار بوده تا حیات والد خود همواره حاضر دربار
جهانمدار مانده اوقات بسر برد بعد انتقال پدر بخدمت قلعداری محمد آباد بیدر و قلعه پانگل
و جاگیرات سرفراز گشته نام نیک بر گماشت و بکمال آبرو و حرمت و ذیقدری و دولت گذر ایام
نموده همواره مورد الطاف حضور پرنور دام اقباله بوده صاحب منصب پنجهزاری و خطاب و جاگیر
وغیره در زمره امیران قدیم سرکار در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری بعارضه
استسقا قضا نمود یک فرزند نادیادگار است اما بادشاه بیگم زوجه بهادر مرحوم عجیب عاقله و دانا
برابر صد مرد عقل رسا دارد انتظام امورات جاگیر و دربار چنان نموده که همه دانایان روزگار
تحسین و آفرین نموده و از طرف حضور پرنور بیشتر مورد الطاف شاهانه است همچو زن منتظمه
پیدا شدن مشکل سخی صاحب همت در خیر و خیرات مصروف و بعبادت الهی
شب و روز معمور

حرف الواو وحید الدوله بهادر

خلف الصدق اعتصام الملک منشی میر حیدر خان بهادر است از بدو شعور توجه بتحصیل علوم پرداخت
در استاد مدت لیعنی بوفور رسا و شوق خویش فارغ التحصیل و فاضل متبحر گردید و از الطاف عنایات
حضرت غفران مآب بخطاب دولائی و منصب مناسب سرفراز در بنولا از الطاف خداوند نعمت بندگانعالی
مدظله العالی شبانه روز باریاب و مورد عنایات است بکمال سلیقه علوم و مروت و آدمیت
بمتوسلان خود مسلوک و با احبا غمخوار غریبان را در مسند دست بر منقد و منقدر خویش
شریک حال و در باریابی حضور سوای کلمه خیر گاهی حرفی که موجب بر همی کار احدی شود هرگز بزبان
نمی آرد اگر یکدو امیر با نیصفات سعادات حسنات در دربار باشند کار بیچاره از امیر تا غریب بند
نگردد و هر شخص بمراد و مطلب خویش برسد خدا تعالی همواره آنش باریاب حضور پر نور دارد

حرف الهاء همت یار جنگ بهادر

نبیره همت یار جنگ کلان صوبه دار بلده فرخنده بنیاد حیدر آباد لعد انتقال جد بزرگوار بهبوری
جاگیر و خطاب و تعلقه بگیری وغیره از سرکار دولتمدار مبذول الطاف بود و درین عهد و خدمتگذاری
و حاضر باشی و قلعه داری ظفر گڈه و ابراهیم گڈه سرفراز و ممتاز و لصفات بزرگانه امیرانه قدیمانه
خاندان خویش موصوف

هیبت جنگ

از عالم طفلی منظور نظر پرداخت اعتصام الملک بهادر عرض بیگی بوده لیعنی بهادر موصوف وطالع محمود
خود کروزی حضور پر نور همراه عرض بیگی اعتصام الملک دیده فرمودند که این هیبت جنگ است

فوراً عرض بیگی بہ آداب گاہ رسانیدہ ند خطاب دہانیدند باز بپاس خاطر اعتصام الملک حکم سرفرازی خطاب ہوافق قاعدہ صدور یافت پس ازان بخطاب و منصب سرفراز گشتہ در دبستان تربیت پرورش می یابد

حشمت البار یاور الدولہ بہادر

امیر قدیم خاندانی فرزند شرف الامرا بہادر بود با اخلاق امیرانہ بزرگانہ پسران مرحوم بمعاش مناسب حاضر دربار اند

ذکر اعزہ ناموز خاندانی مرزا محمد عزت اللہ خان بہادر

جد بہادر معز در عہد سلطان عزیز الدین عالمگیر ثانی بادشاہ ہندوستان جنت نشان بہ پیشدستی وزیر و بخطاب سعید الدولہ کامیاب و سرفراز بودہ تا برہمی معاملات سلطنت کارہای نمایان بظہور آوردہ و دولت حیات شود و خلف ارجمند و شت یکی عنایت اللہ خان بہادر دوم و دیگے محمد نور اللہ خان بہادر آغا عنایت اللہ خان بعد رحلت پدر بزرگوار خود چندی بہ نیابت سرفراز بودہ چون بالکل تباہی معاملات دولت و تسلط مخالفان شد ارادہ دکن شودہ بہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد رسیدہ برای گذر وقت نزد عظیم الدولہ بہادر صوبہ دار بلدہ مذکور بموجب مناسب الایام اقامت ورزیدہ از حسن خردمندی و رای درست خود متعلقات کانڈا پور وبیضا پور معمور گشتہ اوقات بسر میبرد اتفاقاً شخصے نزد ارسطو جاہ مدار المہام سرکار دولتمدار اقرار نامہ مہر خویش دریاب بہ آوردن جہل لک روپیہ بدرنویسی ند نزد عظیم الدولہ گذرانیدہ بکمال استغنا و استکبار وارد خجستہ بنیاد گشت ہر چند بہادر معز خواست کہ بزبر پاشی و چاپلوسی

وبجمیع تدابیر لائقہ ازان خودساز دبدام الشان نیآمد وہیچ فائدہ مترتب نشد معہذا برای مقابلہ
ومواجہ حساب بہر کس از رفیقان خویش کہ سوال کرد ہیچکس قبول نہ نمودہ پہلو تہی کردند عظیم الدولہ
بکمال عجز وانکسار رجوع بہ ایشان یعنی بعنایت اللہ خان بہادر آوردہ باین مقولہ مترنم شد
مصرع ایکار از تو آید و مردان چنین کنند :: ناچار بر طبق استرضای بہادر معزا آن خوبی و ودی
مقابلہ حساب نمود کہ یک حبہ بذمۂ عظیم الدولہ برنہ آمدہ مبلغ خطیر بہادر مذکور در سرکار دولتمدار باثبات
رسانیدتا اینکہ عدو را غیر از خوردن زہر و دادن جان خویش امر دیگر منصور نشدہ جان شیرین
خود از دست خویش داد چون اینمعنے باینصورت صورت پذیر گشت عظیم الدولہ از ہزار جہات
ممنون احسان عنایت اللہ خان گردیدہ مختار کار و بار خود گردانید تا حین حیات بہادر مذکور
در خجستہ بنیاد بسر برد و بعد از فات او بسر دلیر امر ناگزیر عظیم الدولہ عنایت اللہ خان نیز لبیک
اجابت گفت آقا محمد نور اللہ خان چندی در آنجا بسر بردہ بخوشی گذرانی ایام حیات بپایان
رسانید چون از فرزندان بہادر معزا مرزا محمد عنایت اللہ خان کسی رشد و تمیز رسیدند بکارہای
شائستہ در اورنگ آباد وغیرہ میگذرانید آخر درین ایام از دہ سال وارد بلدہ حیدر آباد شدہ
چندی باتفاق عظیم جنگ بہادر بودہ بر گاہ صبیت فراستش مشہور گشت و بملاقات مہاراجہ
بہادر رسید تمامی کارخانہ محمد لوڈہن خان کہ تعلقدار لکھار دپیہ سرکار است بوساطت خانہ مذکور
انصرام واجرا میگردد و نہایت خوش مزاج آشنا پرست سعادتمند شناس رفیق پرور در امورات
حسنہ بسیار مصروف و بعبادت الٰہی مشغول است

ذکر منصبداران سرکار

منصبداران سرکار قریب یکہزار و دو صد نفر از آبا و اجداد خود ملازم سرکار دولت مدار اند
کہ چون مورد الطاف شاہانہ میگردند بخدمات شائستہ بقدر حوصلہ خویش سرفراز میشوند

تا اینکه دیوان و مدار المهام و مختار دولت عالی از همین منصبداران بقوت طالع شده اند
و میشوند و بمراتب بلند و خدمات ارجمند میرسند در بیولاسه جوق شده حاضر دربار هستند از هر دو سررشته
رگهوتم رای پیشکار و راجه دلسکهه رام پیشکار دیگر قریب دوصد و سه شبانه روز که از جمله سابقون اند
حاضر دربار جهاندار و مشمول عواطف بسیار خداوند نعمت اند و مشاهره ایشان از خزانه خاص حضور
پرنور ماه بماه مرحمت میشود و جوق دیگر اصحاب میمنه اند در دیوانخانه قدیم حضور
پرنور شبانه روز میباشند و در خلوت مبارک نشست ایشان مقرر است و مشاهره خود لیه منصبداران
سابقون مذکورین باستصواب سررشته داران می یابند و بعنایات طعام هم میرسند و جوق سیوم
که اصحاب میسره اند قریب پانصد و سه علاقه بدیوانی دارند که وکیل مطلق ایشان محمد نعیم الدین خان
بهادر اند که بسعی موفوره خود بعد تکلیفات بسیار که بقبض تام بغیم نعمت رسیده اند که در عیوض
تنخواه ایشان محالات چنور و ماده پور و سرکار آرام گیر از دیوانی مقرر شده و آن محالات سپرد
ڈیٹین صاحب انگریز که تعلقدار بست لک روپیه سرکار است و آدم بسیار رسا و معقول در بند و بست
تعلقات خیلی دانای روزگار فیمبکه تعلقات متعلقه صاحب مذکور آباد و بغیر فساد اند و پیشکش آن
داخل سرکار میشود از دیگر تعلقداران معلوم و باستصواب اعظم علیخان وکیل صاحب مذکور زرنسبت
او برطبق اقساط بمنصبداران تقسیم میشود و وکیل مذکور یعنی اعظم علیخان موصوف نیز بسیار هوشیار
و در مقدمات محوله خود و خیرخواهی سرکار مستثنی است و در اشعار گوئی فارسی و هندی مهارت تمام
دارد و در ماه رمضان المبارک تمام ماه تمامی اعزه بلده وغیره را دعوت افطاری روزه داده
طعام لذیذ میخوراند آدم یار باش بامزه

ذکر فقرای کاملین که در اندرون و بیرون بلده حیدرآباد آسوده اند

بعضی بقید حیات نموجود ذکر مشایخین و علما و فضلای عصر

حضرت حسین شاه ولی صاحب قدس الله سره العزیز

آن عارف اسرار خفی و آن کاشف انوار جلی قطب الاولیا لقب آنحضرت نصیر الدین و نام مبارک ابی عبدالله الحسین عرف حسین شاه ولی است والد شریف عالیشان آنحضرت شاه صفی الله بن شاه اسد الله بن شاه عسکر الله بن شاه صفی کلان بن سید محمد اکبر بن حضرت سید محمد بنده نواز گیسو دراز حسینی قدس الله اسرار ہم حسین شاه ولی ارادت و خلافت اجداد به سید داشتند و صاحب خوارق عادات بودند در اوایل حال ملازم ابراهیم قطبشاه با ده هزار سوار و بعد جلستادو در رفاقت سلطان محمد قلی قطبشاه پسرش و بعد وفات او نیز در سلطان محمد قطب شاه خلف او و بعد از او با جمعیت خویش همراه سلطان عبدالله قطبشاه می بودند اما سلطان عبدالله که از کمال ایشان آگاهی نداشت روزی سوار اسپ باد پیما بر فت غلیوازی از آسمان بر جامه سلطان سنجاب نمود آنحضرت که همراه بودند نظر جلال بر غلیواز فرمودند او سوخته شده بر زمین افتاد از آن وقت بادشاه را اعتقاد و اثق بخدمت آنجناب بهم رسیده معتقد گردید و سلطان ابراهیم قطبشاه دختر خود را در عقد نکاح آنحضرت داده بود از ان عفیفه پسری بوجود آمده مسمی به امام الملک گردید و آنحضرت خرقه به سید علی که مرید و خلیفه ایشان بود عنایت فرمود صاحب تاریخ محبوب القلوب گوید که آنحضرت ارادت جدیه داشت خوارق و عادات و کرامات بسیار از ایشان بظهور می آمده بود وفات آنجناب چهاردهم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار و سی هجری است بقول صاحب مخازن الاعراس درگاه شریف متصل قلعه گولکنده مطاف خلقت است و عرس آنحضرت بشود

یکی عرس خاص بتاریخ مذکور و ماہ مسطور و عرس دیگر بتاریخ شانزدہم و ہفدہم ماہ ذیقعدہ روز عرس حضرت خواجہ بندہ نواز گیسودراز کسانیکہ در روضہ حضرت بندہ نواز جد آن حضرت تمتنوانند رفت در روضہ ایشان حاضر شدہ زیارت میکنند و ثواب حاصل مینمایند تہنیت النسا بیگم صاحبہ مغفورہ والدہ ماجدہ حضرت غفرت منزل سکندرجاہ بہادر آنجا عمارتی عالیشان قریب روضہ آنحضرت باحداث درآوردہ اند کہ خلق خدا را آرام تمام در عرس شریف میشود و حضرت بندگانعالی حضور پرنور ناصرالدولہ بہادر آصفجاہ ادام اللہ اقبالہ و عمرہ بروز دوم عرس برائے زیارت رونق افزا میشوند

سید شاہ راجو صاحب قدس سرہ

نبیرہ زادہ سید شاہ راجو صاحب بیجاپوری برادر خورد حضرت حسین شاہ ولی صاحب مسطور نسب نامہ ایشان بدین طریق است سید شاہ راجو صاحب حسینی حیدرآبادی بن سید شاہ اسد اللہ بن سید شاہ صفی اللہ بن سید شاہ راجو صاحب بیجاپوری برادر خورد حضرت حسین شاہ ولی بن اسد اللہ قدس اللہ اسرارہم در تاریخ قطب شاہی باعث رفتن شاہ راجو صاحب بہ بیجاپور چنین بقلم آوردہ کہ در عصر سلطنت محمد قلی قطب شاہ برادرش خدابندہ مدت سی سال بموافقت برادر خود بودہ بفراغت کلی میگذرانید اتفاقاً باغوای بعضی حوالداران بوقت خالی بودن مملکت از سلطان مذکور و سپاہ یا فتح الملک حوالدار و انور خان و حسن علی عم عبدالکریم و چندے دیگر از اعیان معتبر کہ مرید ایشان بودند در مکان شاہ راجو صاحب اجتماع خلقت نمودہ خواستند کہ خدابندہ را بر سریر سلطنت نشانند و آسیبے بسلطان مذکور رسانند در روز بروز اجتماع خلقت تزاید گرفت محمد قلی قطب شاہ از بعضے مطلع شدہ بحکمت عملی دفع فساد نمودہ جمیع مفسدان را اسیر و دستگیر ساخت شاہ راجو مذکور با وصفیکہ جاگیر بسیر حاصل و تنخواہ نقد معاشش داشت

بطرف بیجاپور گر سخت علی عادل شاه بیجاپوری مرید ایشان شده ایشان عمر خود در بیجاپور بسر بردند
فرزند آنحضرت شاه صفی و پسرش شاه اسد الله در همونجا ماندند اما شاه راجو صاحب که در بیجاپور
متولد شده نشوونما یافت در عهد سلطان عبد الله قطبشاه بحیدرآباد آمد خاقان زمان از
جاگیر و معاش خاطرخواه کامیاب فرموده در بلدهٔ مذکور داشت و ابو الحسن تاناشاه مرید ایشان است
و بتوجه آنحضرت بسلطنت قطبشاهیه رسیده و دختران خویش را بفرزندان آنحضرت بنکاح در آورد
و احوال توجه آنحضرت درباره دامادی تاناشاه ابو الحسن مذکور و رسیدنش بسلطنت در احوال
تاناشاه مفصل بقلم آمده احتیاج تکرار نیست که بقول صاحب مشکواة النبوة بازمام آورد چون
آنحضرت قضا نمود سلطان ابو الحسن که مرید خاص بود بیرون دروازه غازی بنده بلده حیدرآباد
گنبد عالی با عمارت سنگین بر مدفن آنحضرت باحداث در آورد هنوز کار یک پهلوی غربی عمارت
ناتیار بود که دولت قطبشاهیه بخاندان تیموریه انتقال نمود تا حالت تحریر این تاریخ بهمون حال
گنبد شریف قایم و مطاف عالم است اما کلس طلائی حضرت نهنیت النسا بیگم صاحبه مغفوره و جده
حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی علیه الرحمه نصب فرمودند و حضرت بندگانعالی
مدظله العالی ناصر الدوله بهادر آصفجاه دام اقباله باره دری چوبی بالای قبر شریف اندرون گنبد
تعمیر کنانیدند در یتولا شاه طیب صاحب از اولاد آنحضرت بر سر سجادگی متقیم روضه اند اگرچه معاش
بسیار بود حالا موضع کشنکره خورد در تصرف اخراجات عرس وغیره دارند ❊ ❊

سید حسن برهنه صاحب قدس سره

آن سالک مستانه و آن مجذوب بیخود اولیا از هندوستان بقول صاحب تاریخ اخبار الانوار
و مشکواة النبوة وارد حیدرآباد گردیده عریان مادرزاد بالای سنگی که در یتولا مسمی به سنگ برهنه

متصل روضه شریف سمت شرقیست اقامت داشتند و مرید و خلیفه صوفی سرمد بودند شخصی از دهقان
ملازم مالک پرستخان وزیر سلطان عبدالله قطب شاه بخدمت ایشان میبود که در آنوقت بر آن
زمین اثری از آبادی نبوده سوای پنج شش خانه دهقان اتفاقاً اهلیه دهقان که حامله در ایام
زائیدن محتاج تا به چراغ شب بود در خدمت آنحضرت آمده عرض حال خود نمود تا آنوقت هیچ از خرق
عادت ایشان بظهور نه آمده بود آنحضرت فرمود که برو خدا تعالی کریم است هرگاه اهلیه دهقان
در کلبه خود بچه زائید و دهقان برای دفن کردن آلایش شکم اهلیه خویش عقب خانه خود زمین
کند از آنجا یک سبوچه خورد پر از هون ها بر آمد دهقان زر مذکور را بخانه آورده اسباب
روزی خود درست کرده بفراغت گذرانید روزی پیش مالک پرستخان مذکور اظهار کمال
حضرت برهنه صاحب کرد او برای اولاد نهایت تمنا داشت چنانچه در آرزوی فرزند یک صد
زنان فراهم کرده بود و از هیچ یکی اولاد نشده بمجرد استماع اوصاف بخدمت ایشان آمده آداب آورد
و دست بسته استاد حضرت بایما و اشاره پرسید که چه مطلب داری او عرض کرد که فرزند میخواهد غلام
آنحضرت اندک بهنگ در پیاله که بود در آب انداخته بمالک پرستخان عنایت فرمودند خان
مذکور همانجا نوشید چون مالک پرستخان بخانه آمد و هر زن که شب نزدیکی کرد آن زن حامله شد
غرض خان مذکور را آنقدر اولاد بهم رسید که از شمار عاجز آمد چنانچه گفته اند روزی سلطان
عبدالله از مالک پرستخان پرسید که چند فرزند داری او عرض کرد دفتر را دیده عرض خواهم نمود
از آنوقت خان مذکور کمال ارادت در جناب آنحضرت داشت راوی گوید فرزند اول مالک پرستخان
بعمر سه سالگی فوت کرد قبر آن کودک نزدیک قبر آنحضرت است باقی همه فرزندان بسلامت ماندند
و بعمر او رسیدند چون آنحضرت بتاریخ ششم جمادی الاول سنه یکهزار و شصت و چهار هجری
در عهد سلطان عبدالله قطب شاه وفات یافت مالک پرستخان گنبدی مختصری بنا ساخت

مقبره ایشان بسمت مشرق یک و نیم کروه از بلده حیدرآباد واقع است ملک پرست خان
و چند پسران او در آن گنبد مدفون اند سابق اطراف مقبره آنحضرت چند قبور شده بودند چون
شمس الامرا تیغ جنگ بهادر در آنجا مدفون گشت و مقبره و مسجد عالیشان بنا فرمودند نیز
عالیجاه بهادر مرشدزاده آرام گرفت و علی هذا القیاس دیگر عمائدین و مرشدزاده ها و خواصان
سرکار وغیره در آنجا مدفون شدند از کثرت مقبره ها دور زمین درگاه تا بتالاب میر جمله ملحق گردیده
و هر روز یا ششی عرس زائد از دو میشود و تمامی امیران سرکار و اقربایان سرکار دولتمدار را میل بدفنیدن
در قرب جوار آنحضرت است آبادی بسیار شده قریب یکهزار کس از حفاظ و الخدمات شبانه روز
در آنجا بوده اوقات بسر میبرند و اکثر را خانه دار است و حساب غربا از شمار خارج است که در آن سرزمین
مدفون اند عزیز اصاحب خلف برهنه صاحب دیگر مجاور و رد درگاه است در یوم صندل آنحضرت
بتاریخ پانزدهم جمادی الاول از خانه مجاور مذکور بتکلف تمام می آرند و عرس چراغان بشانزدهم
میکنند شائق الله تعالی جمع میشود و حضور پرنور روز دوم عرس زیارت میفرمایند و یانصد
روپیه نقد معمول عرس عنایت میشود و وقت زیارت اشرفیها میگذارند و خادمان آنرا فیما
بقدر قسمت ایشان تقسیم میکنند

شاه شبلی صاحب قدس سره

نام آنحضرت شاه زین الدین است که از اولاد خواجه ابوبکر عبدالله شبلی بودند و شبله موضعیست
از خراسان اولاد عبدالله شبلی که بلقب شبلی گردیدند تا حالت تحریر همین لقب شهرت دارند زین الدین
شبلی از بغداد تشریف آورده در شهر حیدرآباد در کوهی که شمالی بلده مذکور واقع است
سکونت اختیار کرد راوی گوید که وی مرید پدر خود شاه رفیع الدین شبلی است و مرید پدر خویش

شاہ ضیاء الدین شبلی و وی مرید پدر خود شاہ صدر الدین شبلی و وی مرید پدر خود شاہ عارف شبلی و وی مرید و خلیفہ قطب الاقطاب حضرت سید تاج الدین عبد الرزاق فرزند حضرت غوث الصمدانی محبوب سبحانی رضی اللہ تعالی عنہما بود چہار برادر کامل و عارف بودند یکی از آن در بلدہ بیدر کہ مقبرہ الشان زیر تل گہاٹ واقعست الغرض شاہ زین الدین شبلی مدت مدید بر آن کوہ منزوی بودند بکمال جلال و کمال شاہ رمز الٰہی بزرگی سیفر مایدروزی در نہایت وحشت اتفاقاً من بر سر قبر شریف شاہ زین الدین شبلی لطواف مشرف بودم چنان حالتی بر من تاری شد گویا آنحضرت از قبر خود بر آمدہ بر پشت من سوار شدہ اند و روبسمت حیدر آباد کردہ کہ تمامی شہر در نگاہ من آمد و در ہر دو دست شمشیر برہنہ دارند و سماہی جنبانند صاحب معدن الجواہر گوید کہ آنحضرت را یک فرزند بود مسمی شاہ مصطفی شبلی کہ او را دختر بدر الدین بن شاہ محمد ملتانی صاحب نادری بیدری دادہ بودند وفات شاہ زین الدین شبلی بتاریخ سوم ماہ صفر سنہ یکہزار و پنجاہ ہجری است و مزار شریفش بالای کوہ مذکور متصل محلہ کاروان و ملکاپور شاہ شبلی مشہور و معروف است

حضرت باباشرف الدین صاحب قدس سرہٗ

آنحضرت از خلفای اکمل شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین عمر سہروردی است در زمان مقدم شریف آوردہ بر قلہ کوہی جانب جنوب حیدر آباد کہ بفاصلہ سہ کروہ واقع است مدت مدید را اندرون غار بانزوا گذرانیدند عرس آنحضرت بتاریخ نوزدہم شعبان بکمال تجمل میشود خلقت خدا انبوہ باشی آتشبازی عمیدرا و نیاری لورا در عرس آنحضرت میرسد ہند آتا سال وفات آنحضرت تحقیق نہ شد و بنو لاعمارات بسیار باحداث آمدہ اند

حضرت میران صاحب کاروانی عرف میرانجی خدانما قدس سره
متصل کاروان بلدهٔ حیدرآباد

آنحضرت سید صحیح النسب اند نزد سلطان عبد الله قطبشاه در سررشتهٔ عالم روزگار نوکر پادشاه بودند
اتفاقاً سلطان مذکور ایشان را برای سوال و جواب مالی و ملکی نزد پادشاه بیجاپور آمده بعد درستی
امورات محولهٔ خویش وقت مراجعت خبری شنیدند که حضرت امین الدین اعلی از حجرهٔ خود بیرون بر آمده
عالمی بزیارت آنحضرت میرود میرانجی را نیز تمنای حصول شرف ملازمت شان در سر افتاده
در آنجا رفت و ملاحظهٔ اجمال با کمال آنحضرت نمود و آنحضرت را دستور بود که بعد فراغت از غلبهٔ حال
بیرون حجره بر آمده بهدایت خلق مشغول میگشتند و سرنگون نشسته زمین را کاویدی هرگاه چشم
باز کردی حاضران همه سرها نگون میساختی اتفاقاً نظر آنحضرت بالای سنگی افتاد فرمود این
سنگ چه میگوید خادمان خاموش شدند اما میرانجی بپای ادب پیش آمده عرض کرد که این سنگ میگوید که امین الدین
خدا شد و خدا تعالی امین الدین گردید پس آنحضرت برخاست و دست میرانجی گرفته اندرون حجره برد و چند ساعت
در آنجا بوده او را مانند خود ساخته رخصت فرمود راوی گوید چون میرانجی بمرتبهٔ فنا فی الشیخ رسیده بیرون آمدند خلفا
و مریدین مجموع الفقرا فی الفور شد که خود آنحضرت بیرون آمدند سر بسجود آوردند هرگاه سرها بر داشتند
دیدند که میرانجی اند بعد از آن آنحضرت خود بر آمده فرمود که امین الدین میرانجی شد و میرانجی امین الدین
گشت پس از آن میرانجی را چندی در صحبت محرمانه خود داشته خرقهٔ خلافت ارزانی فرموده رخصت
بحیدرآباد نمود چون میرانجی بحیدرآباد رسید بر مسند مشیخت تمکن کرد و بهدایت خلق مشغول شد
و بسیار رساله‌های دکهنی در علم معرفت و سلوک مثل وجودیه و قربیه وغیره تصنیف فرمودند بر آن بگذشت

که بخدمت مرشد خود عرضی ننوشت از همین جهت حاضران بجناب امین الدین اعلی عرض کردند که سید میرانجی
در حیدرآباد شور بزرگی برپا کرده و از آنحضرت روگردان شده است و اعتقاد با آنحضرت ندارد
فرمودند که ای فلان ما او را مانند خود کرده ام چنین نخواهد شد خوب اگر شما را یقین نیست دلیل ارادت
او شما را بنمایم پس سگی را طلبید و او حاضر شد و پیش آنحضرت آمد چیزی بر رقعه نوشته در گلوی او بسته
گفتند برو بحیدرآباد و نزد میرانجی برسان و جوابش بیار راوی گوید آن سگ راهی شد و بحیدرآباد
نزد میرانجی رسید ایشان خبر ورود سگ یافته با همه خادمان باستقبال او آمدند و او را در پالکی نشانیده
خود نیز با حاملان دوش ارادت داده آن سگ را از آنجا بحیدرآباد آورده در تمام شهر او را
گردانیدند و بخانه خود آورده بالای مسند نشانده آداب تسلیمات بجا می آوردند چندی روز آن سگ
که بود هر روز میرانجی بهمین احترام پیش می آمدند و دست بسته می ایستادند چون سگ مذکور اراده بیجاپور
نمود با همه خادمان وغیره تا سه کروه بمشایعت آن سگ خود رفته رخصت نمود هرگاه سگ مذکور
در حضور آنحضرت آمد و رسوخ و اعتقاد میرانجی از عرضی و زبانی مردمان همراهی آن سگ معلوم شد
حاسدان و غمازان روی خجالت در خود کشیدند میرانجی را یک فرزند بود مسمی شاه امین الدین
ثانی وفات آنحضرت بتاریخ هجدهم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و هفتاد هجری واقع شد و قبر
شریف بیرون حیدرآباد لطف نصیر متصل مسند پوره و کاروان در عبدالله پور زیارتگاه
خاص و عام است فرزندان آنحضرت گنبدی بالای مزار شریف بنا نموده اند که آن را لمری گنبد
میگویند و آن حضرت مشهور بمیرانجی خدانما اند گویند عالمگیر بادشاه بجناب آنحضرت عرض کرد که
جناب خدانما اند آنحضرت فرمود که بابا اگر خدانما نباشم پس خود نما باشم سبحان الله چه عمده کلام بزرگان
بزرگ سخن کلاها ست

حضرت شاه میر محمود اولیا قدس الله سره العزیز

آمقتدای

آن مقتدای روزگار و عارف پروردگار سید عالی درجات ساکن نجف اشرف بودند بسبب
وجوهات زمانه بر آمده در عهد سلطان عبدالله قطبشاه بحیدرآباد تشریف آوردند و بر کوهی که
حالا مرقد شریف است پسند کرده برگزیدند و بعد چندی روز طرح عمارت آراستند که بنام آنحضرت
کوه میر محمود اولیا مشهور است و آن حضرت از گروه نعمت اللهی اند در قلعه بیدر مدت سال
بخدمت سید شاه شمس سوا که اولاد و سجاده نشین سید شاه خلیل الله بت شکن فرزند حضرت شاه
نعمت الله ولی کرمانی مرشد سلطان احمد شاه ولی بهمنی دکن بودند مانده مرید گردیدند و نعمت و
خلافت یافته بحیدرآباد آمدند چنانکه گذشت گویند حضرت شاه میر محمود اولیا را دست غیب بود
یعنی کیمیا نسبت میکنند این همه عمارات و چاه محمود و درستی پایه کوه و گنبد و عرش محل وغیره از
فتوح غیب ترتیب یافت مزدوران را زیاده از دیگران مزدوری میدادند و حامله را مزدوری
او و طفل که در شکم او بود و عنایت میفرمودند مردمان میگویند که بوقت تیاری چار محل تانا شاه
بادشاه راجو صاحب مرشد بادشاه مذکور و میر محمود صاحب نزاع واقع شده حکم شد که مزدوران
نزد شاه میر محمود نروند چون معماران بوقت شب برای نفع مضاعف مزدوری کار در روشنی
میکردند حکم شد که روغن بمردمان شاه محمود صاحب بقالان ندهند پس آنحضرت فرمود از آب چاه
محمود مشعلها روشن نمایند تعجب بخاطر عاصی راه نمیدهد چرا که اول نسبت بزرگان بزرگان را
خوب میدانند و ولی ولی را میشناسد چنانچه مشهور و ضرب المثل است مانند ما بیخبران که نزاع
لفظی بیجا بجهت هوای نفس کنند اگر چنین باشد حیف بر کشف و کرامات حضرت شاه راجو صاحب
که اولیای کامل بودند وارد میشود که دیده و دانسته با ولی خدا عداوت نمودند استغفرالله آنحضرت
چنان نمودند حال النشان از توجه بالای چهار منار سلطان ابوالحسن تانا شاه که مشهور آفاق
است پوشیده نیست دیگر اینکه سلطان ابوالحسن که خود فقیر مشرب صوفیای کاملین بودند

آنست کہ ناحق خلاف با بزرگان کردن نقص عقل است والعلم عند اللہ الغرض کوہیکہ آنحضرت جای
سنک است و زیارتگاہ خلق اللہ از بلدۂ حیدرآباد جانب مغرب دو کروہ فاصلہ دارد و زیر آن تالاب
میر عالم تماشای عجیب است وفات آنحضرت بتاریخ بیستم ماہ شعبان سنہ بتحقیق نہ آمد اما
از عہد سلطان عبد اللہ تا عصر تاناشاہ آنحضرت زندہ بودند رحمۃ اللہ علیہ بوقت ورود
ایشان صحرای پر خطر بود شیر و پلنگ ہمہ باطاعت در آمدند کہ تنہا مدتی بالای کوہ مذکور مقیم بودند

شمس مولا قدس سرہ

نام مبارکش سید شمس الدین عرف شمس مولا است فرزند شاہ محمود اولیا در وقت نواب آصفجاہ
حضرت مغفرت مآب بقید حیات بودند و ہمیشہ بر کوہ مذکور خود سکونت میداشتند گاہی در بلدۂ
حیدرآباد ہم می آمدند بجز روز پنجشنبہ از ہیچکس ملاقات نمیفرمودند بروز پنجشنبہ بمجلس تمام بیرون
می آمدند از خانہ خود بلباس سفید و کمربند سفید و کتارہ در کمر و علی بند معہ شمشیر در گلو و دستار سفید
بر سر و صاحب تصرف بودند و در عرس والد خود تکلفہا از طعام و روشنی مینمودند خلقت خدا از عابدین
و عوام بسیار حاضر میشدند اتفاقاً روزی در عرس شریف شیر بزرگ در دامن کوہ نشستہ بود
و خلق اللہ از ملاحظہ آن در رسیدن عرس حرکت نمودند چون خبر بآنحضرت گردید شمس مولا خود قریب
شیر تشریف بردہ بآواز بلند فرمودند کہ امروز عرس است و عالم برای فاتحہ جمع آمدہ انداز بودن شما
مردمان خوف کردہ نمی آیند برخیزید و باز میائید راوی گوید کہ ناگاہ شیر برخاست و برفت و باز اثر
شیر گاہی پیدا نشد اکثر ہمچو تصرفات از آنحضرت بظہور آمدند بزرگی از چہرۂ عالیش ہویدا بود
عمر شریف بہشتاد سال رسیدہ بود ہمیشہ بیاد حق مشغول میبودند وفات آنجناب بتاریخ
چہاردہم ماہ جمادی الاول سنہ یکہزار و یکصد و شصت و یک ہجری است قبر شریف پایئن مزار پدر بزرگوار

گویند آن حضرت را چهار فرزند بودند اول سید شاه علی رضا که تصرفات خود مانند کرامات پدر خویش داشتند دوم سید محمد سوم شاه عظیم الدین چهارم چندان مشهور نیستند

سید شاه علی رضا حسینی قدس سره

آنجناب جانشین پدر عالیقدر خود حضرت شمس مولانا بودند بعد پدر بزرگوار خود یکسال بر مسند پدر سالک بوده بعد از آن مجذوب شدند که حضرت شمس مولانا فرموده بودند یعنی بعد من فرزندم شاه علی رضا تا دوازده سال در عالم جذب خواهد بود همچنان شد در آن ایام سید علی برادر خورد حقیقی ایشان بصلاح و مشورت شاه تقی همدم از طرف والده کاغذی نوشتند بدین مضمون که علی رضا درین ایام حالت جذب دارد و حرکات جنون میکند و هر دو نور چشم من اند میخواهم تا صحت برخوردار علی رضا نایب خلافت ایشان سید علی باشد پس محضر را بمواهیر مشاهیر مختوم گردانیده آنحضرت را در حجره همواره مقید کرده آب و طعام از سوراخ میدادند بعد مرور ایام فرزند آنحضرت میرن صاحب که نوجوان بودند باستصواب حشمت‌مآب جناب ظفر الدوله بحکم حضرت غفران‌مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی از قید شدید پدر برآورده بر سر مسند هدایت جلوه آرا گردانیدند اکثر خوارق عادات از آنحضرت در قید هم بظهور آمده که همواره طوطی هائے صحرائی از روزنه حجره اندرون آمده بالای دوش مبارک می نشستند و آوازها میکردند و آنحضرت با آنها میفرمود که شما هم اکنون دانید من سید علی رضا حسینی ام و طوطیها مکرر گفتند نغمه سنجی میکردند چون بر مسند بزرگانه جلوه افزا شدند بسلوک در آمدند و گاه گاهی سواری مبارک بالای اسپ مادیان که پری نام داشت در مکه مسجد می آمد و در صحن مسجد زیر درخت بڑ تشریف میداشتند هجوم خلایق آنقدر میشد که تا بآنحضرت رسیدن مشکل می افتاد و از جانب حضرت غفران‌مآب اصیلان سرکار

ناظران و ماما چنیا حاضر شده سلام نیاز حضور بکمال اشتیاق ملاقات عرض مینمودند پس آنحضرت
میفرمودند که شما بجای خود بخوبی تمام معمور کار و بار سلطنت سلامت باشند ما در دعای ترقیات
عمر و دولت شما نیز مامور هستیم احتیاج ملاقات ظاهری نیست و آنچه که نذر می آورند قبول
میفرمودند و از آنجا اگر منظور میشد در حسینی علم تشریف آورده بکمال خلوص فاتحه خوانده در حجره
بازوی چوکی خانه درگاه شب بوده روز دیگر بمقام خود بالای کوه چه اراده میفرمودند تشریف
داشتن آنجناب هزارها خلق الله از امیر و فقیر زن و مرد همه در جناب آنحضرت حاضر گشته نذرها
میگذرانیدند و طعام شب بست و پنج خوان از حضور بملاحظه مبارک در آمده می آمدند و از نزد امرا و غربا
حسابی نمیدانست ذو الفقار علی شاه خادم حسینی علم که مرید و فقیر آنحضرت بود حجره را آراسته میکرد
که اکثر است فرمایند چنانچه تا حال مسند آنحضرت تبرکاً گذاشته اند موجود است هر روز عود میسوزند
و چراغ الشب روغن میکنند خرق عادات آنجناب را حدی نیست از آنجمله ورود آنحضرت بالای
کوه شریف در عین مجمع الکهامردم عرس از راه روبروی درگاه برخلاف راه صندل که اسپان
و فیلان و شتران صندل نیز از آن راه نادر درگاه بارام میبرند اما از راه که کاظم علیخان خانسامان
حضور بهر دو بازو پشت دیوار خرد کشیده است تا مردم این طرف و آن طرف نه افتند آن راهیست
که انسان را گذر مشکل تر است تا به چهار پایه چه رسد آنحضرت بالای بادیان پری نام سوار از آن
راه دشوار گذار شمشیر عباسی ولایتی بردوش و لباس سرخ در بر می آمدند و بعد زیارت درگاه همون
راه بزیر کوه شریف تشریف می بردند درینجا عقل کامل خردان حیران است غیر از تصرف آنجناب
امر دیگر نیست که هزارها خلق الله همراه سواری مبارک بوده بچشم خود ها دیده اند و مطیع و منقاد
کرامات آنجناب گشته اند هر گاه اندرون درگاه مبارک می آمدند با چند ایا چند امیگفتند و روافها
نقره را پشت داده بالای تخت چوبی که مجاوران روبروی روافها میگذارند می نشستند

درآن وقت تمامی نذرها خلعت خدا با آنحضرت میگذرانیدند و سهره های گل بالای سر آنجناب میگذاشتند
و حضرت بحضور شنودی تمام میگرفتند و بر سر خود می نهادند و مجاوران درگاه معلی دست بسته روبرو
می ایستادند و خدمتها مینمودند و حکم عالی آنجناب بجا می آوردند نسبت بیعت سلسله السلسله چون
بجناب حضرت شاه نعمت الله ولی صاحب قدس سره است تاج دوازده ترکی معمول آنجناب از
است و بس روزی یکمرتبه با جنگ حضرت غفران مآب بالای قلعه کهرله باراده پنیر طرف برده هان والی
پونا بوقوع آمد آنجناب از صبح تا سه پهر شب بغیر از بغیر ارگشته طعام هر دو وقت باستعمال نه آوردند
درویش حسن که خادم مقرب الخدمت بود عرض کرد که یا مولا امروز حالتی می بینم غلام که
گاهی ندیده و طعام هر دو وقت ناغه شد آیا چه سبب بوده باشد آنجناب فرمودند تو نمیدانی
که امروز بالای پټیل یعنی بندگان عالی غفران مآب که لفظ پټیل نام حضور آنجناب نهاده بودند پټیل
در هندی مقدم دیهه را گویند حالتی است که خدا تعالی خیر و فضل خود کند پس درویش حسن میگوید
که آنجناب را دیدم خلاف عادت که نه توجه و رغبت بر طعام بود و نه رغبت و خواهش بر شراب
معمولی تسبیح خاک پاک کربلا در دست خود گرفته در مسجد مشی میکردند و چیزی آهسته آهسته میخواندند
بعد سه پهر شب دفعتاً آواز دادند که درویش حسن حاضر شو و طعام آر که بفضل الهی شامل حال
پټیل گردید دیگر هیچ وسواس نیست چون دریافت نمودند جنگ کهرله در همون روز شده بود وقت
سه پهر شب حضور داخل قلعه مذکور شدند و صورت امن و امان بوقوع آمد و دیگر بسیار نقل و حکایات
از آنجناب مشهور و معروف اند بتاریخ بستم ماه رمضان المبارک سنه یکهزار و دو صد و پانزده
هجری از این دار فانی بسرای جاودانی اراده فرموده بالای کوه مذکور پائین مرقد پدر بزرگوار خود
مدفون گردید

حضرت شاه میر صاحب قدس سره

فرزند حضرت سید شاه علی رضا چشتی قدس الله سره العزیز اند که بصورت دبدبه و شوکت و صلابت
بودند و چون با حضرت مغفرت منزل در صحرای اطراف قلعه محمد نگر گولکنده ملاقات باهم شد حضور
از عماری سواری یعنی سکهپال فرود آمدند و آنحضرت از پایان اسپ خود و باهم بنهایت اشتیاق
بغلگیر شدند و نشستند و گفتگو کردند و هر چه درباره زمین خود فرمودند حضور لفظ بلفظ تمام پیر عالم
مدار المهام نمودند که زود بند و بست کرده دهند بالفعل پانصد روپیه نقد حضور نذر کردند تا حیات
آنحضرت شان و شکوه خاندان عالی این حضرات ظاهر و نیز خرق عادات هویدا بود در سیولاکه
سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش هجری است فقط سعادت زیارت بزرگان باقیست ایشان نیز
در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری رحلت فرمودند متصل مرقد پدر بزرگوار خود مدفون شدند
حالا پسر سجادگی کرده هستند قابل ملاقات نیستند

مراد شاه دهوتی

صاحب حال بودند و خرقه فقر از شاه فاضل صفاپوش یافته بودند وی از شاه امین الدین اعلی
خرقه خلافت در بر کرده بودند مراد شاه دهوتی در بلده حیدرآباد سکونت داشتند هر جا که
در سلسله فقرا بدعوت رفتی نقل طعام میگرفتی طعام پخته از دست هیچکس نمیخوردی و لباس دهوتی
اختیار کرده می بستند لهذا فقرا طعن ها میکردند و در زمره خود جای نمیدادند اتفاقاً شمس مولا
بالای کوه خود در عرس حضرت پیر محمود اولیا دعوت تمامی فقرای بلده نمودند ایشان هم حاضر شدند
تمامی فقرا گفتند که بخشش ایشان که خام میگیرند بعد طعام خوردن ما ایشان بدهند والا ما همه جا
برخاسته میرویم مراد شاه این سخن شنیده بشمس مولا گفتند که هم چنین بکنند که فقرا میگویند الغرض
بعد خوردن طعام همه فقرا قی کردند هیچکس باقی نماند که قی نکرده باشد فقرا ازین دعوی منفعل شدند

از شاه مراد دهوتی نقل است میگفت که چون شاه صفا مریض شدند و بحالت وفات رسیدند عرض کردم
که بنده میخواهد مکان دفن جناب را درگاه سازد و بجاروب کشی مشغول باشد فرمود این نشان
را از نشان چه کار است در پای تالاب کاریچه دفن نمایند و نشان تربت نسازند چنان کردند
بعد چندی مراد شاه بحیدرآباد آمده در مسجد کهنه که متصل قبر است سکونت نمودند طریق ایشان ملامتیه
بود بجای لنگ دهوتی می بستند و قشقه بر پیشانی و زنار در گلو می آویختند و چوکا کرده طعام مانند
هندوان از دست خود می پختند و میخوردند اتفاقاً در مسافرت که همراهیانش نقل میکردند که
شاه مراد را با چهار صد درویشان هنود از قوم بیراگی و گوسائین وغیره یکجا مقام واقع شد
با اینها کلمه و کلام مذهب ایشان چنان کردند که بر همه ها ظاهر شد که ایشان نیز جوگی کبار هنود اند
بوقت طعام خوردن شریک پنگت خود ساختند بعد فراغت طعام کسی باینها خبر کرد که شاه مراد
درویش مسلمان است همه ها ندامت کشیده گفتند که در مذهب و طریقه ما همین است که بایان را از
گروه و طریقه با بیرون کردند مراد شاه فرمود که آنچه کاذبان گفتند دروغ محض است و من از گروه
شمام دلیلش اینکه غیر مختون ام چون برای تسلی اینها ستر خود را نشان دادند واقعی غیر مختون بود
همه را تسکین شد هر گاه فقرای مسلمان غلو کرده ستر ایشان دیدند بر طریقه اسلام مختون بود
جمله فقرای اسلام معتقد شدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی سنه یکهزار و یکصد
و چهل و هجری است قبر ایشان بیرون بلده حیدرآباد در موضع ملکاپور متصل باغ گوردن دار
که به زیبا باغ مشهور است و آصف نگر نزدیک تر

سید احمد صاحب گوسفند واله قدس سره

آنحضرت اهل بیجاپور بودند نام پدر بزرگوار ایشان سید قنبر بود روزگار پیشه بود و بعد وفات زوجه دختر از

از شهر بیدر در موضع چچولی آمده ترک لباس کرده در خدمت محی الدین صاحب بن سید شاه
خداوند بادی فقیر گردیدند چندی حالت جذب بهم رسانیده سالک مجذوب بودند و سالها در خدمت
پیر خود بوده شغل دل بسیار اشتغال نمودند که دل صنوبری ایشان همیشه در یاد حق جنبش میکرد
و اجازت دست هم داشت در عهد مبارز خان عماد الملک ناظم بلده حیدرآباد بقید حیات بودند
در زیر عمارت داد محل بادشاهی در کلبه کاهی می نشستند چون مبارز خان باراده جنگ با نواب
آصفجاه تیار شده برای تفاؤل بخدمت ایشان آمد از چوب کلبه آنحضرت که سرنگون شده بود
دستار مبارز خان از سر افتاد و از همین بدشگونی کشته شد گویند حضرت منع کرده بودند
که مقابله با آصفجاه نمایند نشنید و آخر کشته گردید و نواب آصفجاه فتح کرده داخل حیدرآباد
شدند الغرض آنحضرت مجذوب و سالک و صاحب تصرف بودند اکثر گوسفندان را دوست
میداشتند تا حال مردمان بدرگاه ایشان گوسفندان را نذر میکنند طرفه اینکه گوسفندان درگاه
ایشان در تمام شهر راه براه و در بیرون بلده و تمام بازار همه جا میگردند و هرچه میبابند میخورند
و باز در درگاه آمده شب بسر میبرند بعد رحلت آنحضرت همونجا در کلبه کاهی آنحضرت را دفن
نمودند بعد مدت خادمان مسجد خرد بنا نهادند و محمد یار جنگ ولد شهامت جنگ سالوکه حضرت
غفرانمآب بالای قبر شریف مسجد پخته آهکی تیار نمود چنانچه تا حال در محله کسارهټه حیدرآباد
بر شارع عام موجود است گوسفندان همیشه در آنجا میباشند وفات آنحضرت بست و ششم ماه ذی الحجه
سنه یکهزار و یکصد و سی و دو هجری است و عمر شریفش به هشتاد سال رسیده بود در میلا حضور
پر نور نقارخانه عهده محاذی قبر شریف در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه
و هشت هجری با حداث در آورده اند عرس

	خوب مشهور	

حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره

آنحضرت در اصل بیجاپوری بودند از شرفا و نجبای آن بلده و اجداد ایشان منصبداران بادشاهی
شده اند بعد وفات پدر خود ترک روزگار کرده بخدمت شاه محی الدین بن سید خداوند قادری
در قصبه تیجولی دست بیعت داده سالها در شغل و اشغال بوده حالت جذب بهم رسانیدند
و بحیدرآباد تشریف آورده سکونت چارمنار اختیار نمودند و ایشان از قوم شیخ بودند حالت
جذب بسیار بود که هیچ شعور از عالم شهود نداشتند و با هیچکس سخن نمیکردند صاحب تصرف بودند
هر که بخدمت ایشان می آمد و در دل خود مطلب را مقرر کرده گفتگو می نمود آنحضرت جواب
مطلبش ادا میکردند کمالات آنحضرت تا حال جاریست مثلاً چند بار طغیانی آب موسی بآن زور و
شور شد که هزارها خانه برباد رفت و فصیل شهر جابجا شکست و تخته دروازه پل از آن هنگامه برآورده
برده دور تر انداخت اما گاهی آسیب به تکیه حویلی قبر ایشان نرسید و بلکه سنگریزه های تربت متفرق
نشدند تا به قبر شریف چه رسد گویند نواب مغفرت مآب آصفجاه خواستند که تمامی بلده حیدرآباد را
راسته براسته کوچه بکوچه در بند و بست نمایند ملاحظه فرمایند به بهادر دلخان شجاعت جنگ
ناظم بلده حیدرآباد حکم شد که احدی از مردان شهر از پیر صد ساله تا طفل چهار ساله اندرون
بلده بخانهای خود نمانند همه را بیرون شهر نمایند خان مذکور به بند و بست تمامی خانه بخانه
نموده نزد آنحضرت در چارمنار آمده عرض کرد که حضرت هم بیرون شهر تشریف ببرند آنحضرت
فرمود که بآقای خود بگو که میانه یا دیگر را تجویز نمایم گویند بآن هیبت و صلابت فرمودند که
لرزه بر بدن بهادر دلخان مستولی شد و در رو بر زمین افتاد و این کیفیت بحضور عرض نمود
حضرت مغفرت مآب تقیه بلیغ فرمودند که دیگر آنحضرت را درباره رفتن تکلیف نرسانند وقتیکه سوار شدند

اول بخدمت آنحضرت آمده نذر دادند و از آنحضرت درباره قیام دولت تا قیام جهان بجناب اقدس آلهی دعا ها کردند و خوشنود
شدند راوی گوید وقت انتقال از مکان چارمنار برخاسته جا بجا گشت میکردند و بتاریخ پنجم ماه
رجب سنه یکهزار و یکصد و چهل هجری برحمت حق پیوستند قبر شریف آنطرف کنار دریای موسی
بالای چبوتره بغیر عمارت محاذی دهلی دروازه شهر زیارتگاه خلایق است و عرس سال بسال اهتمام میشود

حضرت شاه خاکی صاحب قدس سره

ایشان مرید شاه عبد القادر لنگ بنده‌اند در عهد مبارز خان عماد الملک بقید حیات بودند حالت
جذب میداشتند در ابتدای حال در تنگنای شهر می نشستند و شب بمکان سکونت خود که برکنار
آخر تالاب حسین ساگر است و تربت نیز در آنجاست میرفتند دو شخص همیشه خدمت ایشان میکردند
چون از تنگنای بعد از یک پهر شب بر میخاستند آن دو شخص عقب ایشان روان میشدند شاه
موصوف چون برلب پال تالاب رسیدی ایستاده شده ایشان را رخصت نموده خود بمکان
سکونت می آمدی روزی آن هر دو کسان با یکدیگر مصلحت نمودند که حضرت ما را تا بمکان خود
آمدن نمیدهند باید دید که در شعبده چه سر مولا است امروز رخصت یافته جای مخفی پوشیده
شده ببینیم که چه میسر باشد شب چون آنحضرت بدستور ایشان را رخصت نمودند ایشان در جای
مخفی پوشیده شده میدیدند که خاکی شاه بالای آب تالاب رفته بمکان خود روان شدند
همچنان که بر زمین میروند چون هر دو کس باظهار آوردند دیگر ایشان در تنگنا نه آمدند روزی
شخصی بی ادب بر روی ایشان تف کرد ایشان هیچ ملال خاطر خود نکردند و تف پاک نساخت
شخصی دیگر روی مبارک را از رومال پاک نمود با آن شخص هم ملتفت نه شدند در مقام تسلیم و رضا
مستغرق بودند بقول سعدی شیرازی علیه الرحمه مصرع ای برادر چو عاقبت خاک است خاک شو پیش از آنکه خاک شوی

خاکی شاہ اسم با مسمے بود گاہی لباس رنگین و گاہی سفید می پوشیدی وفات ایشان دوم ماہ رجب سنہ یکہزار و یک صد و سی ہجریست

حضرت شاہ علی عباس ثانی قدس سرہ

آنحضرت خلافت و ارادت از پدر بزرگوار خود شاہ ابوالحسن حیدر الثانی داشت اکثر در بازار می نشست روزی والد ایشان در ظرف چینی طعام گرم برای ایشان فرستاد ایشان در حالت جذب پای خود در حوض انداختہ نشستہ بودند ناگاہ آن طعام مع قاب در آب انداختند خادم والد ایشان را از ین معنے آگاہ ساخت فرمودند باو بگو کہ طعام امانت شخصے بود و اپس بدہند آنحضرت دست خود دراز کردہ در آب حوض در آوردہ ہمون قاب پر از طعام گرما گرم بر آوردہ بخادم دادند او نزد شاہ ابوالحسن آورد وفات ایشان بتاریخ ہفتم ماہ محرم الحرام سنہ یکہزار و یکصد و سی و شش ہجریست در بلدہ حیدر آباد متصل حسینی علم یک دیوار در میان قبر شریف است در مکان سکونت پدر بزرگوار مدفون گردیدند

حضرت داود بادشاہ قدس سرہ

آنحضرت سالک مجذوب بودند گاہی سخن سالکانہ و وقتی کلام مجذوبانہ میفرمودند اکثر خلقت بتصرف ایشان مقر بود سید انوار اللہ صاحب در تالیف خود نوشتہ اند کہ میر عباس خان نقل میکنند روزی داود بادشاہ میں گفتند کہ شراب بہتر بیار دہن دو شیشہ آوردم ایشان ناپسند فرمودند و خود برخاستہ آب از سبو چہ علیحدہ کردہ آوردند و فرمودند این شراب بہتر است و وقتی کہ شراب دو آتشہ بود تمام شب ہفت کسان را مست و بیخود گردانید صبح دیدم

کہہا لفذ رآب درسوچہ کہ ہست گوبند آنحضرت در اواخر عہد نواب آصفجاہ بہادر بقید حیات بودند وفات ایشان ہفتم ماہ رمضان المبارک است قبر شریف بالای شاہ علی بنڈہ در وسط آبادی بلدہ حیدرآباد بر سر راہ شارع عام در احاطہ چار دیوار دروازہ احاطہ ایشان نہایت مرتفع از زمین چار منار کہ کلس چہار منار برابر دروازہ آنحضرت است

شاہ قناعت قدس سرہ

در ابتدای حال بعالم سپاہگری بودند و روزگار عمدہ میکردند بخدمت شاہ عبد النبی کہ مکان سکونت ایشان چوک حیدرآباد بود اعتقاد تمام داشتند و از برکت صحبت ایشان عشق الٰہی پیدا کردہ بخدمت ایشان ترک لباس نمودہ خرقہ درویشی پوشیدند روزی بخدمت شیخ عرض نمود کہ اسرار شب معراج ظاہر سازند شاہ عبد النبی گفت کہ اگر روی خود را سیاہ کردہ و بر خر سوار شدہ و طفلان کوچہ گرد را ہمراہ خود گرفتہ از زبان اینہا کلمات رسوائی عام شنیدہ نزد من آئی آن زمان گفتہ خواہد شد چون دیوانہ این راز و شیفتہ این امر بود در روز دوم ہمین حال و شور و غل از تالاب میر جملہ کہ مکان سکونت ایشان در آنجا بود بخانہ شاہ عبد النبی آمدند تا سہ روز شاہ صاحب موصوف خواہش و تسکین ایشان نمودند اما ہیچ سفید نشد آخر الامر از شاہ عبد النبی اجازت گرفتہ بخدمت شاہ مراد دہونی آمدہ مقصود خود حاصل نمود و بعد وفات شاہ مراد بخانہ خود آمدہ پای توکل بدامن قناعت کشید و تا وقت مبارز خان در قید حیات بودہ بتاریخ یازدہم ذیقعدہ سنہ یکہزار و یکصد و چہل و ہشت ہجری رحلت فرمود قبرش اندرون بلدہ متصل تالاب میر جملہ واقع است

حضرت شاہ مجید الدین قدس سرہ

خلیفہ شیخ احمد بودند کہ مدنی در حضور مرشد کسب کمالات کردہ و ریاضات شاقہ کشیدہ و عامل جواہر بودند و ایشان را خلفائی اکمل از مثل شاہ غلام احمد کمل پوش و شاہ حفیظ اللہ علوی و سید جواد وغیرہ و قبر ایشان بیرون دروازہ چادر گھاٹ متصل دریای موسی بنگاہ چوبی بالای نالہ چادر گھاٹ است ہر وقت کہ دجلہ موسی طغیانی میکند و عالمی را نہہ و بالا میسازد با وجود صدمہ عظیم سنگ فرش مزار ایشان از جای خود حرکت نمیکند جای سیر و خوش فرحت است

حضرت شاہ عنایت قدس سرہ

ایشان باشندہ ہندوستان بودند عرف شاہ ٹاٹ جیبہ ٹاٹ پوشیدہ کلاہ کاغذ بر سر خویش میبستند و بر آن ریسمان باریک مثل دستار می بستند چون در شہر اورنگ آباد آمدند باب فتوح مفتوح شد ہمہ را تقسیم میکردند مولوی سید قمر الدین صاحب را در خدمت ایشان اعتقاد بسیار شدہ اکثر بملاقات میرسیدند و آنحضرت حاکم اسمای الٰہی بودند و مرید شاہ کلیم اللہ مدنی و علم ظاہری اینقدر نبود در عہد نواب مغفرت مآب بقید حیات بودند ۰۰۰۰۰

حضرت شاہ جاروب عرف شاہ جھاڑو قدس سرہ

نام ایشان زندہ حسین است در اصل خاکروب کعبہ شریف زاد اللہ شرفہا بود یہ اتفاق زمانہ از آنجا برآمدہ با برادر خود در کشتی نشستند کشتی شکست و برادر ایشان غرق آب شد و ایشان بسلامت برآمدہ بساحل بر تختہ شکستہ رسیدند و از آنجا محنت شاقہ کشیدہ در ملک دکن بحیدر آباد آمدند و بخدمت شاہ اکبر حسینی فرزند کلان شاہ راجو حسینی مرید شدہ بعد چندی حالت جذب بہم رسانیدہ معمول بود کہ جاروب از خود جدا نمیکردند ہر جا کہ مسجد میدیدند جاروب نمودہ خس و خاشاک بر داشتند

جا بجا گرمی انداخت گویند روزی سواری ابوالحسن تانا شاه از آن صوب گذشت ایشان دشنام دادند سلطان حکم کرد که ایشان را در قلعه گولکنده برده طوق و زنجیر کنند همچنان کردند روز دیگر در شهر بمکان خود موجود شدند خاص و عام معتقد ایشان گشتند و عمر ایشان هشتاد ساله بود مدفن ایشان متصل دروازه آهنی جلوخانه نوبت محل دولتخانه حضرت مغفرت منزل بر سر راه شاه علی بنده است و عرس هم متکلف میشود

حضرت شاه پیر اولیا قدس سره

قبر ایشان اندرون جلوخانه نوبت محل حضور است و سر مبارک در اینجا نیست در گرد دولتخانه بطرف مغرب است هر دو جا عرس میشود گویند با کفاران جنگ کنان بی سر تا اینجا رسیده در افتادند و بعضی گویند که در جنگ شاهزاده کامبخش از سر جدا گشتند سر جای دیگر مدفون شد و تن در اینجا که بذکر در آمد و العلم عند الله اما هر گاه حضرت مغفرت منزل عاصی محرر اوراق را از دواخانه که اندرون دلیوڑی مبارک است بقصد یاد میفرمودند که نمونه قهر الهی می بود عاصی پناه با آنحضرت میبرد همه غصه فرو شده بالطاف ارشادات میفرمودند بارها تجربه آمد عرس از غیب میشود و صندل متکلف می آرند

حضرت شاه بودلی صاحب قدس سره

آنحضرت از مجانین بودند وطن ایشان بیجاپور است بلا واسطه از مریدان شاه امین الدین اعلی بودند در وقت سلطان عبد الله قطب شاه بحیدر آباد تشریف آورده بطرف محله دبیرپوره بیرون شهر سکونت نمودند و ایشان از قوم سادات اند و آبای ایشان سوداگری بسیار میکردند

بعد وفات والد خود همه اسباب و اموال در راه خدا صرف نموده بخدمت شاه امین الدین
علی اعلی مستفیض گشته بدرجه کمال رسیدند اکثر اوقات در راسته و بازار آن محله می نشستند
روزی بر سر رهگذر آنجا نشسته بودند که فیل مست بادشاه را گذر افتاد هر چند فیلبان آواز
داد که برخیزند ایشان که مست شراب عشق الهی بودند اصلا برنخاستند چون فیل نزدیک تر رسید
دفعتاً خرطوم خود را دراز کرده بر پای مبارک ایشان مالیدن گرفت و بهوش در آمد و باد ب
استاد عالمی را در تماشای این واقعه متحیر و معتقد ساخت پس آنحضرت دست خود بر خرطوم
فیل مالیده فرمودند بمکان خود برو و شرارت مکن فیل بمکان آمد و دیگر مستی نکرد و مسکین
و غریب شد قبر ایشان در محله دبیرپوره بیرون کهڑکی که بنام آنحضرت مشهور است متصل فصیل
شهر خطیره فتوره است و عرس هم میشود

حضرت شاه یوسف صاحب و شریف صاحب قدس سرهما

دو برادر بودند در سرشته سپاهگری با یک اسپ از زمان بهادر شاه بن عالمگیر بادشاه
نوکر اتفاق کمال درمیان هر دو برادر که برادران حقیقی نبودند بمحبت برادر شده بودند نهایت
بود هر دو در سلسله قادریه بیعت سید کلیم الله نمودند چون بهادر شاه برای تنبیه برادر خرد خود
بحیدر آباد آمد هر دو برادر همراه رکاب آمدند طرفه ماجرا اینکه شبی باد تند که طوفان باشد وزید
و خیمه های لشکر همه خرد و بزرگ برافتادند و چراغ در هیچ جا روشن نماند اما پال کوچک این
هر دو برادر که در آن وقت قرآن شریف میخواندند قایم بود و چراغ هم بی اندیشه هوا روشن
بوده چون بنظر تمامی اهل لشکر در آمد اکثر مردم معتقد ایشان گردیدند راوی گوید چون بادشاه
بحیدر آباد آمد شاه یوسف صاحب ترک نوکری کرده در حیدرآباد سکونت اختیار نمود

وشریف صاحب بہ متابعت برادر بودہ از روزگار درگذشتند یوسف صاحب اصلاً از اہل مصر بودند
وشریف صاحب از اہل کنعان ہر دو بیاد الٰہی شبانہ روز مشغول چنان صاحب ریاضت و تقویٰ بودند
کہ اسپان سواری ایشان گاہ گاہ بیگانہ نمیکردند و در صحرا یک پرکاہ صحرائی در دہن نمیگرفتند
بغیر خریدن و بروی اسپان انداختن ہرگاہ دیدند کہ خادمان روبرو انداختہ اند
میخوردند و این ہر دو صاحبان درجہ قطبیت داشتند و ہیچکس را مرید نکردند صاحب مخازن الاعراس
مینویسد کہ ہر دو برادر نوکر خانخانان ہم شدہ بودند الغرض وی گوید کہ یوسف صاحب
بعارضہ بیماری انتقال فرمودند در جائیکہ قبر شریف است مدفون شدند اما شریف صاحب
حاضر نبودند بعد یک پہر تشریف آوردہ پرسیدند کہ برادرم کجاست حاضران گفتند کہ حالا مدفون
شدہ شریف صاحب آہ سرد از دل پر درد بر آوردہ فرمود کہ این شرط رفاقت و برادری
نیست و نباشد کہ یک برادر از جہان بر رود و برادر دیگر در جہان باشد پس غسل کردہ کفن
پوشیدہ و بر بستر خوابیدہ چادر سفید بر خود در کشیدہ جان بحق تسلیم کردند مکان مدفن
ایشان بیرون شہر حیدرآباد در موضع نام پلی است تا حال مردم برای زیارت میروند و حظیرہ
ہزارہا قبور عابدین و غیرہا شدہ عمارات ہزارہا روپیہ باحداث در آمدہ اند و باغات بسیار
و عرس بتکلف تمام در ماہ ذی الحجہ میشود درینولا حسن لقا بائی ملازم حضور پرنور دختر ماہ لقا بائی
عمارت عالی و باغ دلچسپ مملو از ہمہ میوہ جات و چاہ عمیق بزرگ بخرچ ہزارہا روپیہ باحداث
آوردہ سعادت حسنات حاصل نمود کہ سیرگاہ خلقت خدا است و آرامگاہ بندگان است کہ
چہ در عرس و چہ در ایام دیگر خلق اللہ آرام میباید و حضور پرنور روز دوم عرس زیارت
فرمودہ زر خطیر بسجادہ ہم عنایت میفرمایند فقط اشرفیہا و نذر ہم اشرفیہا میدہند فقط در اینجا در ہمہ درگاہ
بزرگان و وفات ایشان ہفدہم ذیقعدہ است اما درینولا عرس بتاریخ ششم ذی الحجہ میشود

سید انوار اللہ صاحب در احوال ایشان مینویسند کہ بعد مدت مدید نام صاحب نوابت کردیوان سعد اللہ خان ناظم ارکاٹ بود بنای گنبد ایشان و حوض وغیرہ کردہ بنیاری مقبرہ با تمام رسانید و وی گوید کہ ہر دو صاحب از قوم سادات صحیح النسب بودند ولباس سفید میپوشیدند تاحال تصرفات ایشان جاریست روز پنجشنبہ مجمع زواران میشود خلقت خدا برای مراد خود طعامہا و مالیدہ ہا فاتحہ میکنند و نیاز و نذر میگذرانند و بمقصود خود ہا میرسند حال بزرگان اسرار الٰہی است کہ با دراک ہیچکس نمی آید ؎

حضرت شاہ عبدالقادر چشتی قدس سرہ

فرزند و مرید و خلیفہ پدر خود بودند از کثرت مراقبہ کوزہ پشت شدہ خم گشتند و مجرد مزاج بودند واقف اند مذہب شافعی میبودند و حصہ طعام خود برابر حصہ درویشان از خانہ خود طلبیدہ میخوردند بتاریخ بست و ہفتم ماہ صفر سنہ یکہزار و یکصد و نود و ہجری رحلت فرمودند قبر ایشان پائین پدر بزرگوار بیرون بلدہ حیدرآباد متصل محلہ دبیر پورہ زیارتگاہ مردم است

حضرت شاہ ابوالحسن چشتی قدس سرہ

در اثنا العالم روزگار بودند سلسلہ نسب ایشان بعبداللہ بن جعفر طیار رضی اللہ عنہ میرسد بمذہب شافعی و در مریدان قادریہ بودند ترک روزگار نمودہ در خجستہ بنیاد اورنگ آباد رفتہ بخدمت شاہ جعفر کہ خلیفہ شاہ نظام الدین اورنگ آبادی بودند لباس درویشی پوشیدند بعد از ریاضت سالہا ہمراہ مرشد خود کہ برادر نسبتی ایشان ہم بودند بحیدرآباد آمدہ سکونت دبیر پورہ اختیار کردند چون شاہ جعفر چشتی رحلت نمودند شاہ ابوالحسن قریب دروازہ دبیر پورہ بیرون بلدہ حیدرآباد مدفون کردند فرزندان ایشان بادشاہ صاحب مجذوب

وشاه عبد القادر عرف شفا درصاحب که ذکرش لقلم آمده وعلی صاحب بودند وفات شاه ابو الحسن چشتی بتاریخ پانزدهم شوال سنه یکهزار ویکصد وشصت وهفت هجری قبر شریفش بیرون دروازه دبیر پوره است

حضرت شاه مومن حبیب قدس سره

از فقرای گروه رزان شاهی بودند سیاحت بسیار کرده تا بدیوار قهقهه رفته چون در آنجا رسیده شصت درویش باهم بودند که ناکور شد بعد چندی از آن سمت در حیدرآباد تشریف آوردند ولعطف محله لعل آباد سکونت ورزیدند مزار ایشان بیرون شهر متصل لال دروازه که حضور پرنور نیز بزیارت ایشان میفرمایند واز یومیه نوبت هم خوشوقت فرموده اند

حضرت شاه امین الدین ثانی قدس سره

ایشان فرزند وخلیفه میرانجی خدانما اند که مدت چهار سال سجادگی پدر کرده گنبد عالی پدر تیار نمودند ودو همشیره زاده داشتند یکی را خلافت داده مرخص فرمودند وثانی را یعنی بڑے شاه حسنی را قایم مقام خود کرده بعد یکسال رحلت فرمودند وفات ایشان سنه یکهزار ویکصد وهفتاد وچهار هجری قبر ایشان اندرون گنبد پدر بزرگوار است که آن را گنبد گرگی گویند

حضرت شاه میران حسنی ثانی قدس سره

نام پدر ایشان حسین عرف شاه صاحب میران بود که داماد حضرت میرانجی خدانما بودند وایشان مرید وخلیفه خال خود شاه امین الدین ثانی بن خدانما اند حسین در روضه خود مدفون هستند الغرض شاه میران حسنی از خال خود خرقه خلافت یافته باجازت ایشان

در دهول پیٹه تشریف آورده سکونت نمودند ایشان را یک پسر بود اسمه امین صاحب که بعد پدر بجای پدر نشست وفات ایشان در ماه ذی الحجه سنه یکهزار و یکصد و چهل هجری بیرون بلده حیدرآباد در دهول پیٹه مشهور دهول پیٹه است

حضرت سید علی بخاری قدس سره

مرید و خلیفه شاه محمد کلان بن عبد الحلیم بسیار معمر و مسن بودند تا سلطنت محمد معظم بهادر شاه از زمان سلطنت عبد الله قطب شاه بقید حیات بودند و در علم و حقایق و علم رمل کامل بودند فرزند ایشان شاه حیدر صاحب پیش پدر بزرگوار خود رحلت کردند شرزه خان وزیر سلطان عبد الله در خدمت آنحضرت چون اعتقاد کمال داشت مقبره سنگ بست که برای خود بنا کرده بود برای صاحبزاده مرحوم خود نذر نمود و آنحضرت فرزند مذکور را در آن مقبره سنگی دفن کردند و خود هم در همونجا مدفون شدند و آن روضه بیرون بلده حیدرآباد عقب محله کاروان بر کنار دریای موسی است متصل عطاپور

حضرت شاه ثبت الله صاحب قدس سره

از قوم سادات بودند در عالم روزگار نزد بهادر شاه بادشاه نوکر بودند بعد از آن نزد فرخ سیر علاقه دنیوی میداشتند تمام اعضای ایشان مجروح زخم دار بودند سپاهی بی بدل تا اینکه قدرت نشست و برخاست به مشکل میشد پس از آن ترک روزگار نموده از هندوستان بشهر حیدرآباد آمدند و در مسجد که طرف فتح دروازه است بیرون شهر سکونت ورزیدند و دریاد حق مشغول بودند چون حال بدین منوال بنظر آمد خاص و عام بایشان رجوع آوردند

صندل خان نامی خدمت ایشان میکرد باامید آنکه حضرت را عمل کیمیا می آید اتفاقاً روزی ناظم
بلده بخدمت آمده سوال کرده که عمل کیمیا آموزند آنحضرت از مکان فرودگاه خود غایب شدند
و در مسجد دیگر فرود آمدند مردم در آنجا نیز حاضر شدند آنحضرت تا دو ماه در آنجا مقیم گشتند روزے
بعد نماز صبح در صحن مسجد رو بمشرق نموده بحاضران وقت فرمود صندل خان اگر درین وقت
حاضر بودی چون مشتاق کیمیاست هر قدر طلای خالص میخواستی از اینجا میگرفتی قائم مرید با اعتقاد
بقسم میگوید که بمجرد فرمودن این سخن تمام چبوتره و زمین و درختان و سنگها هر قدر که
نظر کار میکرد همه طلای احمر بنظر در آمد بعد یکساعت دیدم که هر شئی بطور اصل خود بود روزی گویند که
چون یک روز در انتقال آنحضرت باقی مانده بود که پسر بادشاه صاحب مرید و صادق الاعتقاد
و خلیفه خود را طلبیده فرمودند که فردا انتقال من است شما فکر اسباب مدفون من سازند مجهز قائم
سوداگر سرانجام دفن من خواهد آورد روزی گویند چهار گهڑی شب باقیمانده بود که آنحضرت رحلت
فرمودند بوقت صبح تمام عالم از خاص و عام بلده وغیره جمع آمدند وقت دوپهر سوداگر مذکور
با سرانجام تجهیز و تکفین معه پنجهزار روپیه نقد گرفته برشتر تیز گام سوار شده در رسید و بجلدی تمام
آمده همه سرانجام به تکلف تمام بجا آورده ایشان را مدفون ساخت و گفت امروز پیش از پنج روز
حضرت بخواب من آمده فرمودند که در انتقال ما پنج روز باقی اند جلد شما اسباب تجهیز و تکفین
برسان لهذا بجلدی تمام آمده ام باستماع این معنی متحیره و متعجب خلقت خدا از التعجب ها رو نمود قبر
ایشان بیرون حیدرآباد متصل کهڑکی سهنوره است جای دلپذیر یکے از اولاد آن حضرت
بسجادگی و ارشاد همیشه معمور میباشند

حضرت شاه مخفی صاحب قدس سره

عشره مخدوم سالار میر ابوالحسن حیدر الثانی کامل وقت بودند روضه ایشان

بیرون لال دروازہ حیدرآباد واقع است

حضرت لعل شاہ درویش قدس سرہ

از کاملان متاخرین بوده اند اکثر اوقات بقلعہ بیدر ہم تشریف آورده بمکان منجھلے خان عرف احمد شاه حسینی برادر نواب سیادت خان مرحوم کہ متصل دروازه تلگھاٹ قلعہ بیدر است فرود آمدند سر برہنہ و بر بہا در سر ولیست خار آہنی در دست و لنگی بیش قیمت سرخ بر ستر عورت و تسمہ بکمر و چادری بر بدن پوشیده میبودند و رنگ ایشان سرخ و سفید غالباً از سکنای اورنگ آباد بودند اما در علم عرفان و حقایق کامل و در عصر ریاست حضرت غفران مآب علیہ الرحمہ در قید حیات بودند آخر در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد آمده در سنہ یکہزار و یکصد و نود و ہشت ہجری انتقال فرمودند روضہ ایشان در صحرای مشرق رویہ چنچل گوڑه زیارت گاه عالم است

حضرت شاه ظہور اللہ صاحب قدس سره

از اہل پورب بودند در وطن تحصیل علم کرده بحیدرآباد آمدند در علم معقول و منقول بسیار قدرت داشتند و کتب علم تصوف بدرجہ اتم و کمال بیان میفرمودند و بخدمت حضرت شاه غلام احمد دہلوی کہ از خلفای شاه محمد ملتانی صاحب بیدری بودند مرید شده عزلت اختیار نموده بودند در اواخر عہد بہادر دلخان ناظم حیدرآباد معتقد ایشان شده بود مکان سکونت ایشان چار منار طعام قلیل بوزن سہ چہار تولہ میخوردند و بعد دو گھڑی استفراغ میکردند ایشان پوست و استخوان بود قبرش متصل مکان رفعت الملک مرحوم در چوک میدان خان حیدرآباد بر سر راه است کہ حیدر علی بیگ چشتی در محرم الحرام تعزیہ بزرگ بسیار خوب ہمونجا استاده میکردند تا حال جاریست

وفات ایشان در هفتم ماه صفر سنه یکهزار و یکصد و هفتاد و شش هجری است

حضرت شاہ راہی صاحب قدس سرہ

نام ایشان شاه ولی الله صاحب بن شاه برهان الدین بن شاه بندگی حسینی بن شاه ید الله بن شاه گیسو دراز ثانی بن شاه حسن بن شاه سید قبول الله حسنی بن سید اصغر حسینی بن خواجه بنده نواز گیسو دراز سید محمد حسینی قدس الله اسرارهم گویند شاه راهی صاحب خرقه خلافت چشتیه از جد مادری داشتند و خلافت قادریه از طرف شاه جمال معشوق بحر بواسطه سید علی صاحب نیز حاصل کرده بودند معلومات علم بزبان دکهنی بسفر بودند روزی ایشان را از شاه امین صاحب بن میر الصاحب ثانی که در هول مینه آسوده اند بر پل بادشاهی حیدرآباد ملاقات شد و چیزی کلمات حقایق فیما بین ایشان شده باهم محظوظ شدند و مرخص گردیدند وفات شاه راهی صاحب در سر حد ارکات بوقوع آمد بتاریخ شانزدهم محرم شاه امین صاحب ایشان را بجای سپرده بعد یکسال روانه حیدرآباد نموده در جوهری کوچه بلده مذکور مدفون ساختند تا حال قبر ایشان در آنجا موجود است سه پسر داشتند یکی شاه درویش صاحب دومی شاه محی الدین صاحب سیومی شاه فقیر صاحب

شاہ میران حسینی قدس سرہ

ایشان در ابتدای حال روزگار پیشه بودند در قصبه دنبا کل صوبه حیدرآباد سکونت میداشتند روزی بخدمت شاه خداوند هادی خلیفه شاه امین الدین اعلی در قصبه چچولی ملاقات شد دوازده سال خدمت خادمانه بجا آوردند و در سلسله آنحضرت در آمدند بعد چند سال دیگر

اجازت حاصل کردہ وخلافت یافتہ مرخص شدند بوقت روانگی شاہ خداوند بادی فرمودند کہ
باطراف حیدرآباد شیخ شاہ طاہر خواہد شد ہمچنان بظہور آمد از قوم سادات بودند وبعضی گویند
در اولاد حضرت پیر دستگیر قدس اللہ سرہ اند وطریق چشتیہ میداشتند اما در خانوادہ قادریہ ہم مرید میکردند
قبر ایشان در محلہ علی آباد متحلات حیدرآباد بطرف راستہ شاہ علی بنڈہ واقع است وسکونت
نیز در ہمونجا داشتہ بودند

حضرت شاہ امین قدس سرہ

فرزند میران شاہ حسینی بن بڑے صاحب شاہ حسینی سکونت در دہول پیٹہ میداشتند کہ مزار ایشان
در آنجا ست کلمات عرفان از پدر بزرگوار خود حاصل کردہ بودند روزی در مکان بزرگے
فاتحہ سوم بیتہ بود کہ ہمہ مشائخین بلدہ جمع بودند ایشان نیز در آنجا تشریف بردند اتفاقاً ذکر
اثبات ونفی گرم شد ہر کس بذکر مشغول گردید ایشان در آنوقت بر پوست آہو نشستہ خود ہم
ذکر نفی واثبات شروع نمودند چون نفی میکردند یعنے لا الہ میگفتند از پوست آہو غایب منظر
می آمدند ہرگاہ اثبات یعنے الا اللہ میفرمودند خود موجود بنظر میرسیدند تمامی حاضران را
تعجب آمد ومعتقد ایشان شدند ایشان لاولد بودند بنابران شاہ غنی صاحب را کہ
پسر محمد صاحب دکھنی اشراف بود بفرزندی گرفتہ مرید وخلیفہ وقایم مقام خود گردانیدند
وفات ایشان در سنہ یکہزار ویکصد وچہل ودو ہجری قبر ایشان در دہول پیٹہ واقع است

حضرت شاہ رضا صاحب قدس سرہ

از سادات رضوی اند نام پدر ایشان میر بندہ علیخان منصبدار بادشاہی ہمزلف نواب

ثابت خان مرحوم که جاگیردار جالیسر بودند هستند جالیسر شش منزل از شاهجهان آباد است
چون میر سیده علیخان بر سر قلعه کراپه همراه نواب موصوف شهید شدند چهار پسر گذاشت میر رضا علیخان
از همه خورد تر بودند بعد انتقال پدر خود چون برادران دیگر تقسیم ترکه پدری نموده با ایشان دادند
ایشان از غایت استغنا قبول نکرده صحرانوردی اختیار کردند و در اثنای راه همراه سناسیان
هنود تا به معبد آنها رفته از ایشان جدا شده سیر کنان باز به شاهجهان آباد آمدند و در روضه
شاه نظام الدین اولیا قدس سره العزیز رفته درخواست ارشاد نمودند شب سوم در عالم رویا
ارشاد شد که نزد شاه اسرار الله که بچند واسطه بحضرت شاه وجیه الدین گجراتی قدس سره میرسند
بروند شاه رضا علی الصباح بر چشمه که پائین روضه منوره واقع است نشسته بودند که همان تصویر
بزرگی نمایان شده فرمود که شاه رضا اینجا بیا ایشان پیش رفته قدمبوس شدند آن بزرگ
دست شاه رضا گرفته نزد مزار شریف حضرت شاه نظام الدین اولیا برده مرید کردند و همراه
خود برده عمل دعای حیدری آموختند پس شاه اسرار الله و شاه مبارک نجم الدین ایشان را طرف
گجرات بردند و باز در دکن تشریف آوردند چون بعضی از اقربای ایشان که در شهر اورنگ آباد
بودند بنابر ملاقات ایشان چندی در اورنگ آباد مانده هر دو بزرگ بطرف شاهجهان آباد
رفتند و شاه رضا را بحیدر آباد فرستادند ایشان بحیدر آباد رسیده مشهور آفاق شدند
چند بار حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نیز بمکان ایشان به ملاقات
تشریف فرما شدند چون دانستند که در دعوت اسمای الهی کامل اند جاگیر سیر حاصل برای اخراجات
ایشان مقرر فرمودند رکن الدوله مدار المهام سرکار و وقار الدوله ناظم حیدر آباد و دیگر امرا همه
معتقد ایشان بودند و حاضر میماندند وفات ایشان بست و هفتم ماه جمادی الثانی سنه یکهزار
و یکصد و هشتاد و چهار هجری بعارضه درد گرده در درگاه کوه شریف واقع شد وقار الدوله که مرید بود

در پالکی داشته بحیدرآباد آورده در صحن مکان ایشان بر راسته تالاب میر جمله مدفون نمودند تا حال
گنبد و مکان موجود است و مشهور در بلده و بالای کوه شریف زبانی خلق الله است که شاه رضا
بوقت دو پهر روز بالای کوه شریف در درگاه مبارک آمده خواستند که زیارت کنند که دروازه
آستانه شریف مقفل بود مجاوران گفتند که این وقت برابر دو پهر معمول نیست که دروازه کشاده
دارند بعد نماز ظهر معمول زیارت است ایشان غصه نمودند مجاوران کلید دروازه را پیش ایشان
انداختند و گفتند که از دست خود دروازه را کشایند و اندرون بروند شاه مذکور از دست خود
قفل برآورده چون اندرون پرده خاص رفتند همون آن زمان بیحال برآمدند که خون
از چشمان و دهن و گوش ایشان جاری بود تا بردن بیرون دروازه درگاه قبض روح شد
وقارالدوله در بلده آورده بجنازه رسانید الغیب عند الله اما کثرت خلایق در مکه مسجد آنقدر بوده
که جنازه ایشان را متصل منبر داشته نماز خواندند و تا خانه ایشان کثرت خلایق شده که تمام
مکه مسجد و صحن و راه و بازار همه پر از آدمیان امیر و غریب و فقیر بود و سه فرزند داشتند اول
شاه امر الله صاحب که ایشان بر جاده پدر بزرگوار خود مستقیم و بر شاه راه تقدس قویم بوده
پا از بستر خویش بیرون نمیگذاشتند یکبار به تکلیف تمام حضرت غفرانمآب در جلسه مشائخین در خلوت
مبارک تشریف آوردند و برابر ملاقات شده همه امیران سرکار در مجلس شخانه ایشان حاضر میشدند
و اعظم الامرا ارسطوجاه نیز حاضر میگردیدند در آن عصر هیچکس به بزرگی ایشان نمیرسید عاصی مؤلف
در عالم صغر سن مشرف دیدار ایشان شده است بعد ورود بندگان عالی از قلعه کهرله رحلت فرموده
در صحن گنبد والد بزرگوار خود مدفون گردیدند دوم بادشاه صاحب سوم شاه صاحب
بعد آنحضرت تا الی الآن یکی از خاندان ایشان بسجادگی معزز میشوند شاه صاحب نیز در این ایام
رحلت فرمود

سید شاه میران بخاری قدس سره

حافظ کلام الله شریف بودند گویند چون در اورنگ آباد آمدند هر روز یک سیپاره از کلام شریف
یاد کرده هر شب در ماه رمضان المبارک در تراویح نوعی میخواندند که حفاظ سامعین غرق حیرت
میشدند بهمین طور چون در یک ماه حفظ قرآن شریف کردند مدت العمر گاهی فراموش نساخت
در اصل ساکن بیجاپور بودند و دست بیعت بحضرت محمد مدرس داده اجازت و خلافت
نادریه گرفتند صاحب تصرف بودند چون عالمگیر بادشاه از بیجاپور بحیدرآباد آمد ایشان نیز
همراه رکاب او به بلده حیدرآباد تشریف آوردند دو فرزند ایشان بودند یکی قطب عالم
و دیگری حافظ محمد آقا قطب عالم مشهور آفاق شدند که مسجد حیات مالقا صاحبه والده سلطان
عبدالله قطب شاه تیار کنانیده بنام ایشان مشهور ساخت تا حال مسجد پیوسته بدیوار
باره دری شمس الامرا بهادر امیر کبیر قایم و سجده گاه خلایق است و مزار هر دو فرزندان
ایشان در صحن مسجد موجود اند رحمت الله علیهم آقا در مولا از شنبه پاے ایشان عبدالله صاحب
و برادر خرد ایشان مقام دارند

شاه محی الدین احمد قدس سره

جانشین سید عبدالقادر عرف خضر صاحب ملکاپوری اند بر پدر بزرگوار بر مسند جلوس فرموده
مشغول ارشاد شدند سه فرزند داشتند اول سید علی دویم سید عبدالقادر سوم سعدالدین بتاریخ
چهارم رجب سنه یکهزار و هشتاد و هشت هجری برحمت حق پیوستند قبر ایشان متصل ملکاپور است

حضرت شاه غلام احمد صاحب کمل پوش

از اکمل متاخرین بودند و مرید و خلیفہ حضرت شاہ مجد الدین اند کہ ذکر شان بالا گذشت مزار شریف ایشان متصل دروازہ یاقوت پورہ اندرون کوچہ در بلدۂ حیدرآباد ہر سال عرس بتکلف میشود و طوایفان رقاص بلدہ باعتقاد خود حاضر شدہ مجرا بجا می آرند فرزندان آن حضرت دو صاحبزادہ بودند او قات عمومی خوب تیار کنانیدند و بیاد الٰہی مشغول بودند اما ہر دو در عین شباب جہان فانی را بدرود فرمودند در بیولا اولاد شان مسند نشین اند

شاہ غلام آبرو

از نبیرہ ہای محمد غوث گوالیاری مرید و خلیفہ شاہ نجم الدین آبرو کہ از مشاہیر شعرای ہند بودند عمر ایشان قریب یکصد و شانزدہ سال رسیدہ بود اما قوی درست بودند امین الدین اعلیٰ را در شہر بیجاپور و شاہ برہان راز الٰہی را در برہانپور و مرزا عبد القادر بیدل را در بلدۂ شاہجہان آباد دہلی دیدہ بودند و در ہنگام مسند آرائی حضرت غفرانمآب در بلدۂ حیدرآباد آمدہ پنجم جمادی الاول سنہ یکہزار و دو صد و نہ ہجری بحق پیوستند قبر ایشان در محلہ دبیر پورہ است فرزندان ایشان نیز قضا نمودند الحال کسی بجای ایشان نیست

قاضی خلیل

پدر ایشان قاضی بابا از بخارا بہند آمد و از انجا بحیدرآباد در عہد مبارز خان رسیدہ دو پسر داشت اول قاضی میر خلیل دوم قاضی میر قیوم اما قاضی میر خلیل در عہد نواب مغفرتمآب آصفجاہ طاب ثراہ قاضی بلدۂ حیدرآباد شدند و مدتی بکام دل گذرانیدند و بتاریخ بست و یکم ماہ رجب سنہ یکہزار و یکصد و ہشتاد و شش ہجری برحمت حق رسیدند مقبرہ ایشان متصل فرحت محل حضور پر نور است

وقاضی پوره بلده حیدر آباد بنام ایشان مشهور و آباد است پائین مرقد پدر خویش مدفون گشت
حظیره کلان با قبور بسیار است وبیرون احاطهٔ ایشان در همهٔ پوره قبور های بیشمار بوده اند
چون همه زمین هشت پوره حسب الحکم حضرت مغفرت منزل بجدیدی سرکار در آمد تمامی قبور برآورده
میدان صاف نمودند اما مقبره ایشان بدستور قایم است بسیار صاحب تقوی وطهارت
وذی مروت بوده اند

شاه یوسف صاحب

مقبره ایشان بیرون کهڑکی بودلی صاحب است در عهد حضرت غفرانمآب گویند در مصلحت خروج
مرشد زاده عالیجاه بهادر ایشان هم شریک بودند عاصی مؤلف بچشم خود دیده بسیار زبان آور
واز همه امرا واهلکاران سرکار ربط تمام میداشتند در حظیره قبور ایشان عزت یار خان
محی الدوله نیز مدفون اند

جناب اقدس حضرت حاجی حافظ مولوی شاه سید نور العلی صاحب قبله قدس الله سره العزیز

خلیفه پدر بزرگوار خود حضرت حاجی مولوی سید قمر الدین صاحب قبله اند که در اورنگ آباد
بودند و آنحضرت ایشان را بحج وزیارت حرمین شریفین برده در عهد حضرت غفرانمآب
آصفجاه ثانی در حیدر آباد رونق افزا شده بعد چندی باز روانه خجسته بنیاد گردیده بارشاد
مریدین وتدریس علوم بشاگردین اقامت ورزیده بودند در آن ایام هیچکس در زهد وتقوی
وتورع بمقابل آنجناب نبود والد عاصی مؤلف این تاریخ مسیح الدوله حکیم الممالک خواجه
محمد باقر خان مرحوم المشهور به حکیم باقر خان وسید نور الهدی صاحب فرزند کلان آنجناب

باهم از میزان الصرف تا حاشیه قدیم که فاتحه فضیلت بر آن میخوانند هم سبق بوده تحصیل از آنحضرت
کردند و والد عاصی دست بیعت و ارادت نیز بدست مبارک آنجناب داده بودند بعد رحلت
قبله موصوف که مرقد منور آنجناب در بلده اورنگ آباد متصل نهر کل شاهی است و جای العبادت
زیارت هم مشرف شده جناب حضرت سید نور الهدی صاحب بجای آنحضرت بارشاد و
تدریس معمور بودند گویند که حضرت نور الهدی صاحب هر گاه در ماه مبارک رمضان در مسجد
شاه گنج بنماز تراویح قرآن شریف میخواندند هنود ان و مسلمانان تمامی شهر برای شنیدن کلام
شریف می آمدند و همه ها زار زار میگریستند و سر خود ها را از جوش و خروش بی اختیار بر سر دیوار
میزدند و در هر سال در ماه مبارک چهار کس پنج کس باسلام مشرف میشدند و کلمه توحید میخواندند
و بعد رحلت آنحضرت جناب سید نور العلی صاحب در بلده حیدر آباد تشریف آورده بدرس
و تدریس و ارشاد مشغول شدند نوبت بجای رسید که هزار ها مردم معتقد آنجناب شدند و
بسیار کس فارغ التحصیل گردیدند تمامی امرای عهد غاشیه بردار بودند و آنجناب گاهی بخانه
هیچکس تشریف نمی بردند بلکه گاهی حضور پر نور حضرت غفران مآب دو بار بخانه آنحضرت
بدعوت تشریف فرما شدند صلابت تقدس با نمرتبه بود که انسان هر گاه روبرو می آمد لرزه
براندامش می افتاد تقوی و تورع و وجاهت را نهایتی نبود سن شریف قریب بصد سال رسیده
بود عاصی در سن ده سالگی بخدمت و صفوا کثر معمور بود عاصی را از راه غلام نوازی مورد (؟)
از میزان الصرف تا شرح عوامل خود درس فرموده بودند در سنه یکهزار و دو صد و سی و چهار
هجری سیزدهم ربیع الاول روز پنجشنبه بوقت شب بفردوس برین خرامیده روز جمعه
بوقت سه پهر در باغ حضرت سید نور الاصفیا صاحب فرزند خرد خود که برای همین روز جبوتره
کلان و باغ دلچسپ تیار داشته بودند مدفون گشتند تا این زمان مانند آنحضرت احدی بنظر نه آمد

تمام شب در نوافل تا اشراق بیدار میبودند نماز جماعت گاهی قضا نکردند هرگاه جنازهٔ آنحضرت
در مکه مسجد آوردند از کثرت خلق همه مسجد و صحن مسجد و راسته ها و بازارها تا عیدگاه کهنه خلقت
خدا بود که جای حرکت میسر نگشت پلنگ جنازهٔ آنحضرت تا رسیدن بمدفن شریف از دست بوسی
خلایق هر چهار پارچه اش جدا گردیدند حضرت سید نور الاصفیا صاحب آنچه که شرایط خدمت والدین
بود از جمیع امور بلکه با شیئی زاید بجا آورده چنان سرور دعاهای فراوان گشتند که ببرکت توجه
آنجناب رشک امیران عهد شدند اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهٗ وَارْحَمْهُ وَاَدْخِلْهُ فِي الْجَنَّةِ وَاَنْتَ
خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ

سید نور الانبیا صاحب قدس سره

فرزند بزرگ حضرت سید نور العلی صاحب موصوف اند بعد رحلت پدر بزرگوار خود در مسند خلافت
نشستند چنان پابند توکل گردیدند که قدم از سجادهٔ خویش هرگز بیرون نگذاشت هرچند راجه
چندو لعل مهاراجه بهادر آرزوی تمام نمود که بخانهٔ من تشریف فرما شوند هرگز اقبال ننموده فرمود
فقیر را معذور دارند که معذور است در زهد و تقوی و تورع و توکل بلند قدم پیشتر نهاده مشهور
آفاق گردید با اینهمه بسیار خلیق نهایت افسرده خاطر متوجه بجانب عقبی بیرون دروازه یاقوت پوره
حیدرآباد مسجد الماس خواجه سرای قطبشاهیه را که ویران بود از سر نو آباد کرده در آنجا مکانی نیز
خریده همه حدیث شریف بیان مینمودند از آنجا که خود حافظ بودند تراویح خود میخواندند و
در همو بجا مدفون شدند

سید نور الاولیا صاحب قدس سره

فرزند دومی حضرت قبلهٔ مغفور مرحوم صدر اند در ایام جوانی بسیار شوق بزورکشی اش بوده

نهایت قوی الجسم شده بودند بعد تحصیل علوم که موروثی است پرداختند پس ازان تعلقات از
منیر الملک بهادر گرفته بند و بست نموده کاردانی خود ظاهر ساختند بعد ازان بزیارت حرمین
شریفین رفته سعادت دارین حاصل نموده باز بحیدرآباد آمده درمقدمه بلوه چنجل گوره آنچه که
سعی موفوره بعمل آوردند سابق مفصل بقلم آمد بعد چند روز بعالم عقبی توجه نمودند و نزدیک
قبر برادر بزرگ خویش مدفون شدند

سید نور الاصفیا صاحب قدس سره

فرزند سومی آنجناب معلی موصوف انداز بدو شعور آثار رشادت و بلند حوصلگی از جبین منور شان
هویدا بود در عالم جوانی سررشته درس و تدریس مدرسه پدر عالیقدر خویش بذمه خود گرفته همواره
مشغول بودند چنانچه بسیار کسان هر روز برای درس خوانی حاضر میگردیدند از انجمله عاصی
محرر اوراق و میر محمد علیخان بهادر مغفور خلف سعید الدوله بهادر مرحوم و سید نور العلی مرحوم
همشیره زاده آنحضرت و محمد محسن قاضی زاده فضیله اند و قرارت درس شرح ملای جامی مینمودند
و میر سیف الله برادر عاصی خواجه احمد خان و دیگر ده کسان سماعت سبق شرح مذکور میکردند
اگرچه همه را یک سبق بود مگر برای یا چهار کس قاری درس که مطالعه خوب میکردند روزے
مقرر بود که قرارت سبق مینمودند و میر خلیل الله خان بهادر و خال العالم برادر عاصی و دیگر چند کس
کافیه میخواندند و علی هذا القیاس مردمان دیگر بعد سبق پایان القرائت سبق خویش میرسیدند
الغرض مدرسه آباد و معمور بود درآن ایام از قدردانی و خدمتگزینی امجد الملک آنحضرت مامور
روزگار هم بدرباها مشغول بودند بعد چندی اراده کرنول فرمودند نواب الف خان بهادر بنهایت
تعظیم و توقیر حاضر جناب آنحضرت بود و بسیار خدمت بجا آورد پس ازان بعد چند سال وارد بلده

حیدرآباد برای سعادت حضور جناب حضرت قبلہ والد عالیجناب خود گردیدند شمس الامرا بہادر
امیر کبیر بکمال قدردانی برای سوال وجواب امورات خود نزد راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر مقرر نمودہ
برسالہ سواران وجوانان بار وجاگیر معقول وتعلقداری چند محال مسلوک گشتند واز نزد مہاراجہ
بہادر نیز معاش جاگیر قریب سی ہزار روپیہ تقرر یافتہ بنہایت تکلف اوقات عزیز خویش بخوبی تمام
بسر میبردند کہ چہار پنج زنجیر فیل ودہ دوازدہ اسپان عربی وکاٹھیہ واڑ ودکھنی بیش قیمت ہمراہ
حاضر رکاب میبودند سوای اسپان سواری بارگیران کہ قریب پنجاہ نفر بارگیر ملازم بودند واسپان
از آن جناب داشتند معہذا درہر ماہ فاتحہ وبتاریخ دوازدہم ربیع الاول صندل وفاتحہ
جناب رسول کریم صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم وبتاریخ بست ویکم ہر ماہ فاتحہ ودر ماہ رمضان المبارک
صندل وعرس جناب امیر المومنین اسد اللہ الغالب علی ابن ابی طالب علیہ السلام وبتاریخ دہم
ہر ماہ محرم فاتحہ جناب حسین علیہ السلام وبتاریخ سوم ہر ماہ ودر رمضان المبارک فاتحہ جناب
سیدۃ النساء فاطمۃ الزہرا علیہا السلام وبتاریخ یازدہم ہر ماہ فاتحہ خصوصاً در ماہ ربیع الثانی
صندل وعرس حضرت محبوب سبحانی غوث الصمدانی میران محی الدین جیلانی رضی اللہ تعالی عنہ
بارو شنی چراغان بسیار وطعام لذیذ با جلسہ علما وفضلا وفقرا العمل می آوردند ودر ایام مقرری
حضرات عالیات مذکور صندل مبارک ہر جناب بکمال اعتقاد کشتی تبرکات بالای سر خویش
برداشتہ پاپیادہ با جلوس ہزارہا خلق اللہ از آثار شریف تا مسجد بخانہ خود می آوردند وبعد
رحلت والد ماجد خویش صندل آنحضرت بمعمول وتکلف مسطور درباغ خود کہ مدفن آنحضرت است
میرسانیدند وطعام ہمہ ہا را میخورانیدند درین خرچ ہزارہا روپیہ تا حیات آنحضرت جاری بود و
در ماہ مبارک رمضان وربیع الاول وربیع الثانی ودر عشرہ محرم الحرام نیز در مسجد بنا کردہ خویش
خود حدیث شریف بنہایت فصاحت وبلاغت بیان میفرمودند وخلق اللہ را داخل حسنات مینمودند

بزرگی بود صاحب علوم عقلی و نقلی با صفات پسندیده و اخلاق حمیده سخاوت آنحضرت را نهایتی نبود لصفتهای ارجمند و کرمهای بلند موصوف زبان را طاقت تقریر و قلم را قوت تحریر مراتب فضایل آنجناب نیست بتاریخ بستم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و پنج هجری رو بی نیاز بدرگاه بی نیاز نمود عالمی را افسوسها ست از محدثات آنحضرت باغ کلان و لچپ در موضع ماونا پیٹھ متصل عیدگاه کهنه جانب مشرق بلده حیدرآباد که مقبره حضرت قبله و آنحضرت باشد است و گنبد عالی بر مزار قبله موصوف نیز و خانه باغ و لچپ که در تمام شهر مانندی ندارد هم موجود است

شاه سید محمد الحسینی المعروف بسیدن صاحب قدس سره

خلف الصدق حضرت شاه سید اعظم الحسینی قدس الله سره که آنجناب بشاه اعظم صاحب مشهور بودند مکان بود و باش آنحضرت در کوچه اسر سنه چوڑی بازار متصل اتوار چوک حیدرآباد بود که درین ایام آمکان در علاقه مرشدزاده آفاق مبارز الدوله بهادر در آمده است الغرض آنجناب در عهد حضرت غفرانمآب در حین سفر سید ر بقید حیات بوده بر سر هدایت وارشاد عالمی توجه میفرمودند ظفر الدوله حال احتشام جناب بصدق اعتقاد با وصف داشتن مذهب امامیه مرید آنحضرت بوده همواره حاضر جناب میگردیدند و حد منتهای العمل می آورد بی النفسی آنحضرت اینکه با وجود بودن سواری پالکی و میانه وغیره و آدمان خدمتی خود متوجه بازار شده اسباب خوردنی بدست خود می آوردند در آن اثنا اگر سواری کسی از امیران سرکار ملاقی گشت از پالکی خود بیا در آمده آداب بجا می آورد و اسباب خریدی آنحضرت بر سر و دوش خویش اندرون محل میرسانیدند و فقیر مسود شده حرض میگردید عاصی محرر قلم بچشم خود دیده و همواره حاضر جناب در طفولیت میبود سن شریف آنحضرت قریب هشتاد رسیده بود بنهایت تقدس بتاریخ بست وششم صفر المظفر

سنه یکهزار و دو صد و ده هجری متوجه بهشت برین شدند مزار آنحضرت در صحن مسجد که اندرون
کمان شیردل که آن مسجد بنام مسجد سیدن صاحب مشهور است بر چبوتره کلان زیارتگاه خلایق است
چهار فرزند دلبند آنحضرت بودند ارشد اولاد و همین پور خلافت و ولایت سیدن صاحب موصوف
که در حین حیات والد ماجد خود با جمیع علوم عقلی و نقلی و استکمال فارسی و فنون خوشنویسی وغیره
مقتدای عهد و یکتای روزگار خویش گشته فیض عام جاری ساختند که از کثرت تلامذه شب و روز
فرصت یکساعت نمیگردید و پدر عالیقدر از ملاحظه اینحال دعاهای فراوان بجناب اقدس الهی
درباره صحت و سلامتی ایشان میکردند بعد رحلت پدر بزرگوار از مکان مذکور برآمده اندرون محله
شیردل متصل مسجد حیات بالصاحبه مرحومه والده سلطان عبدالله قطب شاه مکانی احداث کرده
و مسجد مذکور را آباد نموده مدرسه جاری ساختند چنانچه عاصی محرر اوراق بعد فراغت از سبق
شرح ملا همراه حضرت سید نور الاصفیا صاحب که آنحضرت از آنجناب شرح چغمینی میخواندند مدت
دو ماه هر روز همین مشغل بوده و شاگردی آنحضرت از آنجناب بجهت اینست که سید صاحب موصوف
هم استفاده از جناب حضرت سید نور العلی صاحب قبله حاصل نموده مشهور آفاق بودند لهذا
حضرت اصفیا صاحب مضایقه نکرده بسبب عدم طاقت قوای حضرت قبله تکلیف درس نداده
حسب الحکم رجوع لسیدن صاحب فرمودند الغرض عجب وقت بود و عجب بزرگان عهد غیر از تحصیل علم
و تذکره علوم عقلی و نقلی و شوق خوشنویسی و انشاپردازی و شعرخوانی و اشعارگوئی ذکر
لهو و لعب بیجا هرگز هرگز بنظر عاصی نه آمد درین ایام اول فکر نان و بعد از آن فکر سلامتی اطفال که
هیچ یک کم بسلامت میگذارد پس از ایشان فکر تقاضای قرض خواهان خصوصاً اندیشه بر خدشه
قرض عرب که سوای معامله با ایشان هیچکس یک حبه قرض نمیدهد خدا بیتابی خیر کند معهذا آنحضرت
در علم سلوک پیشوای طریقت و معرفت بودند بعد مدت اراده کرنول بر طبق تکلیف نواب

الفخان

الف خان بہادر کردہ در آنجا رفتہ تا چہار سال اقامت ورزیدند بہادر معز لیسیار لیسیار خدمت با
نمود پس ازان باز بحیدرآباد تشریف آوردند شوکت و صلابت بدرجہ بود کہ ہیچکس از علما و فقرا
و امرا غیر از دست بوسی چارہ نمید ید ہر گاہ نزد منیر الملک بہادر و راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر
بملاقات عیدین تشریف می بردند بالای صفت مسند خود با آرزوی تمام می نشانیدند و معذرت
مینمودند و فخر ہا میکردند در عبادت الٰہی و قرآن نویسی باعتقاد و انقیاد ہموارہ معمور نماز جماعت
گاہی قضا نمیکرد و بنماز تراویح خود میخواندند کہ حافظ بودند در تعلیم خوشنویسی صد ہا کس بہرہ مند
تباریخ پانزدہم ماہ جمادی الثانی در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و شش ہجریہ ودیعت
حیات نمودہ بعالم قدس توجہ فرمودند چہار فرزند دلبند حضرت شاہ اعظم صاحب موصوف
بودند همین بود خلافت حضرت سید لضاصاحب کہ احوال ایشان بقلم آمد دومی سید عبد الولی
ایشان ہم خوشنویس خط عربی و فارسے نستعلیق مینوشت شاعر علم عربی و فارسے نیز
داشت اما قسمت ہمیشہ در عالم تکلیف گذاشت سومی سید محمد باقر الحسینی کلام شریف بطرز
یاقوت خوب مینوشت کہ گاہی ناغہ نمیکرد در علم عربی و فارسی وغیرہ کمال داشت در خوشنویسی
ہفت قلم بہرہ تمام داشتہ میگذاشت چون باستادی ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل
انگریزی نوکر شدہ تعلیم خوب داد او بوقت روانگی خود بولایت بعز ولی در حضور حضرت
مغفرت منزل سعی نمودہ بجاگیر سر حاصل پنجہزار روپیہ سرفراز کنانید تا حیات ایشان جاری بود
فرزندان ایشان بمعاش منصبداری حاضر سرکار دولتمدار اند و چہارمی در عین شباب
انتقال نمود چندان مشہور نشد القصہ چون سید لضاصاحب رحلت فرمود فرزندان ایشان
در پہلوی حضرت شاہ اعظم صاحب مدفون نمودند و ہر دو فرزند بجای مرحوم مذکور در تحصیل
علوم مشغول اند و بنہایت صفات موصوف ہستند

حضرت شاه موسی صاحب قادری قدس الله سره العزیز

آنحضرت از اولاد حضرت شاه عبد الرزاق صاحب فرزند حضرت غوث الاعظم محبوب سبحانی
قدس الله سره العزیز اند ولادت آنحضرت در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و دو هجری در بلده
حیدر آباد واقع شده چون در فرزندی همشیره خود والد شریف آنجناب سید محی الدین عرف
قادر پادشاه که هم نام جد اعلای خود پیر شاه محی الدین قادری مشهور آفاق اند در روضه
جد حقیقی والد آنحضرت مسمی سید عبد المحی الدین متصل لنگر حوض قلعه محمد نگر گولکنده است و عرس
والد آنجناب بتاریخ چهارم ماه رجب المرجب بکمال تکلف میشود که تمامی طوائفهای رقاص بلده
بصدق اعتقاد حاضر شده مجرا بجا می آرند و امیران تمامی شهر نیز حاضر میباشند و آنجناب
اندرون بلده متصل دروازه پل قدیم که مزار شریف آنجناب است مسجد قدیم را آباد کرده تشریف
میداشتند لهذا آنحضرت اکثر بخدمت والد خود از مستعد پوره حاضر میگردیدند حضرت پیر شاه
محی الدین جد اعلای آنحضرت بنهایت تقدس اند از آنجناب خرق عادات بسیار بظهور آمده چون
آنجناب در سنه یکهزار و یکصد و شش بجنت خرامیدند و جناب حضرت موسی صاحب بعد والد
خود در سن نوزده سالگی مسند آرای هدایت و ارشاد گردیدند بنای روضه شریف در سنه
یکهزار و یکصد و چند هجری فرمودند و تا چهارده سال نماز پنجگانه بتقید با جماعت خواندند و
مشغول ریاضت شاقه و مراقبات و مشاهدات گردیدند و کنج عزلت اختیار نمودند بندگانعالی
حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی بملاقات آنحضرت آمده آنحضرت
بعد زیارت روضه والد ماجد خود چون بر فرش ریگ استاده بودند متوجه حضور پر نور شده
ارشاد کردند نواب صاحب برین فرش ریگ فقرا نشستن بهتر است خود بدولت فرمودند بسیار بهتر

هر چند بعض از امرا الطلب سند خاصه آواز بلند کردند خود بدولت منع فرمودند که فرش ریگ بزرگان بسیار بهتر از فرش دیگر است پس آنحضرت و حضور با هم نشسته کلمه و کلام نمودند و تمامی امرا حاضر استاده میبودند در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری بدعای آنحضرت رفع امساک باران شده رود موسی بطغیانی در آمد که فصیل شهر را شکسته آب از اندرون بلده گذشت مهند انامی محلات را دست ارادت و اعتقاد و بیعت بدست آنحضرت بود سردار الملک گهانسی میان نیز مرید و معتقد آنحضرت بوده بتاریخ بست و یکم ماه ذیقعده سنه یکهزار و دو صد و پانزده هجری بهشت برین خرامیدند عالمی را مدتی افسوسها دست داد مزار شریف متصل روضه والد ماجد آنحضرت است تاریخهای رحلت آنحضرت انچه لعاصی رسید تحریر آورده **قطعه**

روزیکه شاه موسی رو کرد سوی یزدان ٭ از پرتو جمالش پر بهشت شد ٭ از ساکنان بلده فریاد و غل بر آمد ٭ در وادی مقدس موسی بنور حق شد دیگر عاشق او شاه موسی قادری دیگر تجلی موسی بفردوس شد **مصرع** عجب شاه موسی کلیم خدا بود **شعر**

سر از آب بگرفتم دو موسی را رقم کردم ٭ یکی موسی کلیم الله یکی موسی خلیل الله

حضرت سید غلام علی شاه قادری

همین بود خلافت و هدایت حضرت شاه موسی قادری اند زبان را طاقت تقریر و قلم را قوت تحریر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده آن برگزیده حق نیست فرشته کریم بود که در پیکر بشری بوجود آمده برای هدایت خلق الله جلوه آرای مسند ارشاد و کرامات گردید عابد زاهد تهجد گذار تقوی و طهارت آنحضرت را نهایتی نبود هزارها خلق الله مرید و معتقد تمام بودند محلات حضور پر نور اکثر مرید آنجناب بودند بالای قبر شریف والد ماجد خود گنبد عالیشان

بکمال خوبصورتی بنهایت خلوص دلی تعمیر درآوردند وگاهی پا از سجاده خود بیرون نگذاشتند
مدتی از عارضه ضعف قوی ومفاصل طاقت رفتار که نمانده بود بالای تخت چوبی شبانه روز
تشریف داشتند نماز بیگاه ادا میفرمودند بتاریخ بست وششم ماه جمادی الاول سنه یکهزار و
دوصد وپنجاه وهشت هجری از دار فانی بفردوس برین تشریف بردند خلقت خدا از پیر و
جوان زن ومرد امیر وفقیر بیحساب همراه جنازه آنحضرت گریه کنان از مکان آنحضرت
تا بگله سجی امرا وفقرا همه شریک نماز شده تا بروضه والد ماجد رسانیده متصل گنبد عالیشان مدفون
ساختند از برادران آنحضرت حسینی بادشاه صاحب وشاه غلام قاسم صاحب شرایط خدمت
تجهیز وتکفین بجا آوردند وحضور پرنور بندگانعالی ناصر الدوله بهادر دام اقباله برای
اخراجات فاتحه مرحوم مغفور مبلغ چهار هزار روپیه وفرستادند والده صاحبه حضرت جمال النسا بیگم
که مرید بودند دو هزار روپیه وعلی هذا القیاس از اقربای حضور واز امیران سرکار نیز بقدر
مقدور زرها بارسال آوردند از تصرفات آنحضرت یکی اینکه همشیره حکیم محمد اکبر حسین دختر کلان
ناکتخدای حکیم بنا الصاحب مرحوم از شدت هنگامه وبا که در بلده حیدر آباد از چند سال جاریست
ترسیده به برادر خود گفت که مرا مرید آنحضرت نمایند نشود که درین شور وزور وبا که انسان را
فرصت دم زدن نیست بغیر بیعت مرشدی بمیر قضا کنم واین آرزو در دل من باشد چنانچه
از شدت وبا بسیار اندیشیده همون روز که بست وششم ماه ربیع الثانی بود بجناب آنحضرت
عرض کرده بوقت شب بست وهفتم ماه مذکور مرید کنانیدند بوقت خواندن دوگانه شکریه
جناب اقدس الهی آنحضرت ارشاد کردند که این دختر ناکتخدا را بلباس سرخ عروسانه نماز
بخوانانند که انشاالله تعالی درهمین تاریخ عروس شده بنکاح خواهد رسید خدا تعالی
شاهد این معنی است که همون تاریخ ماه آینده برابر یکسال بازدواج عاصی مولف این تاریخ

گلزار آصفیہ در آمد و علی ہذا القیاس خرق عادات بسیار از آنحضرت بظہور آمدہ اند اما حضرت شاہ قاسم صاحب از کمال اعتقاد و انچہ کہ حق خدمت والدین باشد بجناب آنحضرت یعنی در خدمت برادر بزرگ خود بجا آوردند و داماد آنحضرت فرزند حسینی بادشاہ صاحب را بجای آنحضرت بر مسند خلافت نشانیدہ خود بآن بزرگی و عالی نصیبی خدمتگذاری پیش گرفتند وجہ اخراجات عرسہا و خوراکہای شبانہ روزی مریدان کہ قریب یکصد کس از زن و مرد فرود می آیند بذمہ خویش گرفتہ اند و دریولا و بیناری عمارت روضہ شریف آنحضرت مشغول اند کمان و دروازہ کلان درگاہ شریف معہ خانقاہ ہمہ از محدثات آنحضرت است زبان را طاقت اظہار خصایل ستودہ و اخلاق حمیدہ حضرت شاہ غلام قاسم صاحب نیست کہ بجمیع صفات بزرگانہ موصوف اند غلام محی الدین خان بہادر منصبدار سرکار کہ بعلوم عقلی و نقلی یکتای روزگار و در فن شعر و خوشنویسی فرد فرید عصر خود اند تاریخ رحلت آنحضرت کہ بنام نامی اش مناسبت دارد غلام علی الولی گفتہ گذرانیدہ اند

حضرت شاہ فتاح صاحب قدس سرہ

آنحضرت سید عالیجناب از گجرات در عہد مبارز خان ناظم حیدرآباد تشریف آوردند از اولاد حضرت شاہ عبد الرزاق صاحب فرزند حضرت محبوب سبحانی قدس اللہ سرہ العزیز اند بر شرع شریف ہیچ امر از آنحضرت بظہور نمی آید صایم الدہر قایم اللیل بعد نماز عشا وقت خوردن طعام آنحضرت بود ہر کس کہ شریک نماز مغرب و عشا میگردید بغیر خورانیدن چیز رخصت نمیفرمودند لہذا مردم بسیار شریک طعام میگشتند چون از احوال بزرگانہ آنحضرت مبارز خان مطلع گردید متمنی خود را بخدمت شریفش فرستادہ باعث طلب بخانہ خود گشت ہرگاہ آن حضرت

بخانہ او تشریف بردہ در دیوان خانہ اش نشستند او در بیت الخلا بود و عادت داشت کہ از بیت الخلا بدیر تر فراغت مییافت برادر نسبتی او کہ جوان نا قدر فہم بود وقتیکہ ایشان را معہ چند خادم در دیوانخانہ نشستہ دید از راہ جہل کلمات نالایق بر زبان آورد باین سخنہا کہ فقیران اینعہد را غیر از جبہ و دستار ہیچ از اسرار فقیری بہرہ نیست ہمہ مکارانند و آنحضرت سماعت کردہ ہیچ جواب نہ فرمودند تا اینکہ بسبب بر نہ آمدن مبارزخان آنحضرت برخاستہ بیرون آمدند و سوار پالکی شدند کہ درد شدید در شکم آن جاہل نالایق پیدا شد و او را بر زمین مانند مرغ نیم بسمل بر انداخت و لمحہ فرصت دم زدن نداد نیم جان در حالت بیقراری قریب المرگ ساخت زوجہ او بر در بیت الخلا رفتہ اظہار حالش نمود مبارزخان بر آمدہ از مردم پرسید کہ بچہ سبب درد شد و چہ چیز در خورش در آمد کسانیکہ دانای راز بودند عرض کردند کہ حضرت شاہ فتاح صاحب تشریف آوردہ بودند و ایشان سخنان نالایق گفتند و آنحضرت یقین آزردہ برخاستند بمجردیکہ سوار شدند درد در شکم ایشان پیدا شد و بیقرار ساخت مبارزخان نہایت متفکر شدہ ہر دو پسران خود را سوار مادہ فیل کہ تیز رو بود بجناب آنحضرت فرستاد کہ بالای اقدام حضرت افتادہ بیارند چون بخانہ خود رسیدہ خواستند از پالکی بر آیند ہر دو پسرانش بر قدم افتادہ ہمراہ خود آوردند مبارزخان و برادرش در جلوخانہ آمدہ بر اقدام افتادند و در مکان آوردہ نشانیدہ در باب او سفارش نمود حضرت قدری آب طلبیدہ ہمین کہ چیزے خواندہ عنایت کردند اثری از درد باقی نماند او عرض کرد کہ از غلام فی الواقعی بی ادبی شد و لیسزا رسید الحال عوض آن ہمین است کہ غلام را ہمین وقت در بیعت خود سرفراز فرمایند پس اسباب مریدی حاضر نمودہ مرید آنحضرت بصدق اعتقاد گشت و مبارزخان بعد ہشت روز معہ بعضے متعلقان خویش مرید گردیدہ مشہور آفاق شد

وہمین طور ہزارہا مردم معتقد آنحضرت شدند گویند ہرگاہ مبارزخان بجہت مقابلہ جنگ
بانواب مغفرتمآب آصفجاہ بجناب آنحضرت حاضر شدہ اسبابہا عنایتی محمد شاہ بادشاہ کہ
شمشیر و سپر و کمر خنجر مرصع با فرمان واجب الاذعان بادشاہی و خطوط تاکید و تہدید اعیان
دولت مثل امیر الامرا سید حسین علیخان دربارہ برآوردن و کشتن نواب موصوف بنظر کیمیا اثر
آنحضرت درآوردہ اجازت جنگ طلبید آنحضرت فرمودند کہ ہرگز ہرگز با آصفجاہ جنگ مکنی
کہ او مرد مسلمان باخداست و مؤید من اللہ ہا ہیچ فائدہ نخواہد شد بلکہ نقصان جان شما
معلوم میشود او نشنید و بمقابلہ درآمدہ جان بجان آفرین داد نواب موصوف بعد فتح حیدرآباد
بخانہ آنحضرت آمدہ ملاقات کردہ بسیار مستفید شدند و نذرہا گذرانیدند معمول آنحضرت بود
کہ جبہ حضرت دو خریطہ داشت یکی پر از روپیہ و قلمہای نقرہ و دیگر از ہونہا ہرگاہ کسی محتاج
می آمد آہستہ دست در خریطہ راست یا چپ ہرچہ در قسمت او باشد کردہ برآوردہ باو بطور
مصافحہ در دست او عنایت کردہ می فرمودند کہ من دیگر خدمت شما خواہم کرد فرضدار شما
شدم و این را بیرون دروازہ من ملاحظہ فرمایید الغرض ذات آنحضرت مقتدای زمانہ بود
بالای شرع مستعد در سنہ یکہزار و یکصد و پنجاہ و ہشت ہجری داخل جنت شدند لقد علیخان
ایجاد تخلص تاریخ وفات آنحضرت بدین مصرع برآورد مصرع شاہ فتاح زبدہ عرفا محمد خان
عرض بیگی حضور و قلعدار گولکنڈہ بسیار مرید و معتقد آنحضرت بودہ دروازہ درگاہ شریف کہ
در کوچہ سر بستہ متصل اینوار چوک در پہلوی تعلیم مقصود علی بیگ واقع است و ہر سال دنگل
مرثیہ خوانی میشود تا بودن سید محمود علی نبسہ آنحضرت عرف چبو میان کہ در مرثیہ کہ عشق
تخلص میکردند در علوم فارسی و ہندی و برآوردن تاریخ و صنایع و بدایع و لطائف آن فرد فرید
روزگار بودند و در محرم جماعتہا تیار کردہ مرثیہ ہای خود میخوانانیدند و مردمان ذی مقدور در

در بلده مرثیه‌های تصنیف ایشان می‌گرفتند و در محرم بجماعت میخوانیدند خاصی هنیئه بخدمت ایشان مستفید
بود اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام سرکار بکمال قدردانی همواره در صحبت خود داشت عرس بتکلف مینمودند
در عیلا از پسماندگان آنحضرت غیر مشهوراند اما غلام محی الدین خان بهادر نبیسه مشهور آفاق اند بکمالات بسیار

شاه تجلی علی

ایشان مرید و شاگرد حضرت شاه یمین تجلی قدس سره بودند که خط طرز رعنا از ایجاد و اختراع
آنحضرت و خط شفیعه هیچکس مانند ایشان یعنی مثل شاه یمین صاحب موصوف تا الی الآن نه نوشت
استادان ولایت ایران و اهل هند همه قایل آنحضرت اند و لباس مروم تبلا ندت در آمد نادر التصرفات
آنحضرت یکی اینکه محمد خلیل الله خان استادزاده حضور پرنور حضرت غفران مآب که پهلوان وقت
و شه زور بود در مریدی آنحضرت اعتقاد تمام داشت چون آنحضرت را بعد رحلت بیرون دروازه
علی آباد مدفون ساختند آنحضرت بعد از چهار ماه بخواب محمد خلیل خان آمده فرمودند که مرا در زمین
غصبی مدفون کرده اند جلد جای دیگر دفن نمایند پس خان مذکور با دو صد جوان بوقت نیم شب
از مکان خود که بیرون دروازه یاقوت پوره حیدرآباد است بیرون شهر رفته باندیشه اینکه
خلاف شرع بعمل می آرم مبادا بلوه شود بالای قبر آمده قبر را کشاده دیدند که کفن مع نعش بهمه اعضا
همینکه روز اول بود همچنین مضبوطی امانت است لاش را برآورده بالای پلنگ نهاده بمکان خود
برده در باغ خویش مدفون ساختند هرگز بوی ناخوش یا رطوبتی یا هیچ اثر خاک نبود و شاه
تجلی در خدمت آنحضرت بوده بهره کامل از فقیری و خوشنویسی وغیره برسیده استعداد و بکمال رسیدند
شاعر و ناثر و مصور بی بدل اند تصویر شبیه حضرت غفران مآب با جواهر که از حضور پادشاه
عنایت شده بود کشیده پنجهزار روپیه انعام یافت برابر قد مبارک حضور پرنور کشیده بودند

معہذا شاہ تجلی علی مذکور در فنون زرگری و آہنگری و نجاری و دیگر فنون بسیار محتاج غیر نبودہ
است و یک فن یاد داشت ہموارہ مصاحب حضور پرنور و اعظم الامرا ارسطو جاہ و شمس الامرا بودند
کہ اگر یک روز نمیرفت مشتاق آمدن ایشان میگردیدند و آدمان خود فرستادہ می طلبیدند
و سلوکہا میکردند شاگرد ایشان شمس الدین مصور تا حال موجود است کہ او ہم در فن مصوری
فرد کامل بر آمد در سنہ یکہزار و دو صد و پانزدہ ہجری رحلت نمودہ در دائرہ میر مومن صاحب
مدفون گردید میرزا محمد میرزا تخلص خلف مرحوم مذکور با دراک علوم ممو رشدہ بخدمت صدارت
فایز گشت مرد و جیہہ در فن سپہگری نیز ماہر بود ہر گاہ شاہ تجلی علی تالیف و تصنیف تزک آصفیہ
نمود اعظم الامرا پنجاہ ہزار روپیہ از امرای سرکار دہانیدند و حضرت بندگان عالی غفران مآب
در شادی صبیۂ ایشان بخانہ ایشان رونق افزا شدہ سلوک پنجاہ ہزار روپیہ از نقد و جواہر
فرمودند راجہ راجندر رگھوتم رائی پیشکار سرکار سہ ہزار روپیہ خرچ کردہ تزک آصفیہ با تصویر ہای
بیشمار جنگہا و مجلسہای حضور نویسانید چنانچہ در کتابخانہ حضور موجود است سردار الملک
گہا لنی بیان را با شاہ تجلی علی ہیچ جدائی نبودہ

حضرت پیر بادشاہ صاحب تلنگا قدس سرہ

آنجناب در تلنگا کہ قصبۂ الیست من مضافات حیدر آباد تشریف میداشتند از خرق عادات
آنحضرت یکی اینست کہ ہر گاہ غسل میکردند آب آنقدر گرم مینمودند کہ اگر یک قطرہ بر بدن کسی افتد ہمون
آن آبلہ بر می آید و آنحضرت از دست خود گرفتہ بالای سر و تمامی بدن خویش میریختند و ہیچ اثر
گرمی آب بر بدن مبارک ظاہر نمیشد روزی طفل شیرخوارہ شہنشاہی کی مرد آدمی را کہ برای
قدمبوسی آوردہ بود و آنحضرت طفل مذکور را بر زانوی خود نشانیدہ بالای چوکی چوبی

برای غسل نشسته بودند آب گرما گرم نزد که خود مانند آتش گرم بود بر بدن خود از دست مبر نحنیت که بر بدن
طفل ہم می افتاد و طفل خندہ ہا میکرد و ہیچ تکلیف گرمی آب بر بدن طفل و مزاج طفل بنظر نہ آمد
و لسیار حاضرین بچشم خود ہا دیدند و معتقد آنحضرت گردیدند که مشہور آفاق است گنبد آنحضرت
در قصبہ نلسنگا است عامی نیز بزیارت مشرف شده ممتاز الامرا را نہایت اعتقاد بود و ممتاز الدولہ
و لدش را لسیار لسیار اعتقاد ہست

حضرت شاہ میر الدین صاحب قدس سرہ

از جملہ بزرگان روزگار و نہایت مقدس و مجمع صفات بزرگانہ و اخلاق کریمانہ موصوف مریدان
آنحضرت در طریقہ قادریہ لسیار و عرس والد خود که آنحضرت میکردند تمامی امرا و فقرا و مشایخین
وغیرہ می آمدند و ہمہ عامہ و خاصہ حیدر آباد حاضر میشدند قلیہ اروی با گوشت لسیار و نان آبی
تنوری آنحضرت مشہور آفاق است که امیر و فقیر ہمہ میخوردند و قایل اند که ہیچ طعام لذیذ باین لذت
نمیرسد معہذا باین افراط که مردم میخوردند و باز چہار چہار حصہ بنام اقربای خود میبردند این تصرف
خاندان آنحضرت است از بست و پنج پلہ نان و از پانزدہ پلہ گوشت و اروی کم نمیشد و زیاد می آید
و پس از رسیدن وقت موعود آنحضرت بجنت خرامیدہ در باغ خود که متصل روضہ شاہ یوسف
صاحب و شاہ شریف صاحب است مدفون گردیدند

حضرت شاہ عبد اللہ صاحب

فرزند حضرت شاہ میر الدین صاحب مرحوم بجای پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن اند و بدستور
معہود در سلسلہ بزرگان خود مرید میکنند آنچہ فضایل و کمالات خاندان آنحضرت است

بذات شریف
۴۸

بذات شریف ایشان موجود و مهذبد اخلاق حمیده دارند که بزبان نمی آید بموافق معمول مستمره عرس میکنند و تمامی ادنی و اعلی را اعتقاد با آنحضرت است ذات آنحضرت بتقدس و تورع کوکل مشهور روزگار است

حضرت میر حیدر صاحب قدس سره

آن حضرت ساکن مچهلی بندر بودند در عهد حضرت غفرانمآب وارد بلده حیدرآباد شده بسیار خرق عادات از آنحضرت بمشاهده مردم درآمده باز بوطن خود رفته رحلت فرمودند تمامی اهل بندر چه مسلمان و هنود و نصاری همه معتقد کرامات آنحضرت اند قبر شریف در مچهلی بندر است دو فرزند آنحضرت بودند خرد سید صاحب که یکبار بحیدرآباد آمده باز بوطن رفته در عین شباب رحلت نمودند فرزند کلان که ذکر آنحضرت می آید

میرن صاحب

فرزند بزرگ حضرت میر حیدر صاحب موصوف اند اول در عالم شباب برای سعادت حج و زیارت بیت الله شریف و مدینه منوره طیبه زادهما الله شرفا و تعظیما رفته بعد یکسال مراجعت نموده بمکان مرزا محمد خلف شاه تجلی علی فرود آمده تا یکسال تشریف داشتند تمامی و برادر خاصی شب و روز حاضر خدمت بودیم از خرق عادات آنحضرت یکی اینکه بمجرد ملاقات دل نمیخواهد که حضور آنجناب را گذاشته بجای دیگر رود چون در راسته پا پیاده بلباس فقیرانه سر و پا برهنه با کفنی و تنبند و دوپته بر می آیند خلقت خدا خود بخود همراه آنجناب میرود نور وجاهت سیادت و عجز و نیاز بر چهره منوره آنحضرت ترشح میکند بعد یکسال اراده وطن کرده در سنه یکهزار و دو صد و هفده هجری روانه وطن خود مچهلی بندر گردیدند و بعد مدت بسیار

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری بحیدرآباد تشریف آورده چندری بالای کوه مبارک
بوده باند و در آستانه روضه علم مبارک بی بی بیرون دروازه دبیرپوره فرود آمدند مهاراجه
بهادر باعتقاد تمام خدمت مینمودند عجب عالم افتادگی فقیرانه داشتند که از جمال آنحضرت هویدا است
انسان را بدل اعتقاد پیدا میشود در ماه رجب سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری روانه وطن شدند

شاه ظاهر صاحب قدس سره

از اولاد حضرت محبوب سبحانی میران محی الدین جیلانی قدس الله سره العزیز اند مرشد والا جاه
چنیا پٹنی صلابت ظاهری بدرجه بود و خلقت بسیار در معتقدان آنحضرت بود چون رحلت فرموده
در احاطه کلان که مسجد قدیم متصل موسی باولی راسته حسینی علم است مدفون گردیدند درین ولا
از نبیرگان آنحضرت صاحب سجادگی بذات سید قمر الدین صاحب است و ایشان بجمیع مهامے
بزرگانه موصوف عرس آنحضرت در ماه ربیع الاول میکنند و بتاریخ یازدهم ربیع الثانی تخت نشین
شده مریدان و معتقدان خود با رشاد و تلقین مصروف میکردند تا حال سلسله جاریست
دو فرزند دلبند دارند بزرگترین سید حاجی صاحب بصفات بزرگانه موصوف و خرد سید محمود صاحب
در عالم ابتدای شباب بکارهای بزرگانه مصروف اند

سید احمد علی صاحب قدس سره

بسیار بزرگ تمام سالک دیوانه و مجذوب سالکانه بودند اکثر حضور پرنور را دام الله اقباله
یاد فرموده از ملاقات آنحضرت محظوظ میشدند و خدمتها میفرمودند گویند سید احمد علی صاحب
در عالم مرشدزادگی حضور پرنور فرموده بودند که بعد حضرت مغفرت منزل شما سند آرای سلطنت خواهید شد

کہ این مقدس از عالم علوی تقرر یافتہ است فکر و خیال دیگری نکنند چون ہم چنین بظہور آمد حضور
پرنور را بجناب ایشان اعتقاد بسیار بہم رسید بعد جلوس در زمانہ فرمانروای حضور پرنور رحلت
فرمودہ در بازار کسارہٹہ متصل روضہ سید احمد صاحب گوسفند والہ در راستہ جنوبی قریب مدینہ مسجد
مدفون گشتند صاحب سجادہ ہم دارند عرس از حضور بہ تکلف تمام میشود ۰۰۰

شاہ امین الدین صاحب

ازخوبان روزگار باشندہ قمرنگر کرنول اکثر سلسلہ ولیت ایشان بحضرت میر انجی خدانما
میرسد ہرگاہ از کرنول وارد حیدرآباد میشوند در مکان حکیم داد امیان صاحب فرود می آیند
وایشان بجان و دل خدمتہا میکنند در عالم تصوف و معرفت ثانی آنحضرت ادارے
نیست بظاہر خود را در پردہ داشتہ مصروف عجز و نیاز اند درین زمانہ غنیمت روزگار
منصور ہیچو ایشان کامل ہم بہم رسیدن خیلی قسمت توان گفت بسیار خلقت معتقد اند حالا
بکرنول رفتہ اند

قطبی صاحب قدس سرہ

بیرون دروازہ چادرگھاٹ متصل کوٹھی انگریزی دو گنبد اند یکی آنحضرت و دیگری مرشد
آنحضرت بسیار بزرگ بودند قطبی کوڑہ ایشان مشہور است اولاد ایشان شبانہ روز
معاش در رہن سرکار حضرت سلیمانجاہ بہادر دادہ فیمابین قضایا و قصہ ہا دارند عاصی چندبار
بہ مہاراجہ بہادر اطلاع کردہ فیصلہ نمود لکن ہر روز ہمون آتش در کاسہ دارند

شاہ خاموش صاحب قدس سرہ اندرون دروازہ چادرگھاٹ

مرید حضرت شاه اسرار الله صاحب مرشد حضرت قطبی صاحب موصوف بود و بسیار بخاموشی میگذرانید
در اولاد ایشان المتخلص بخاص و برادر ایشان طه شاعر خوب بودند از نزد مهاراجه بهادر یومیه
داشتند فرزندان ایشان آواره منش تا کشور حلے فی الجمله از همه فهمیده اند معاش قدری
وزمین دارند

کرامت شاه

نام اصلی ایشان کرامت خان است از قوم افغانان هند و بعد ازان در ایلچپور بوده در عهد دیوانی
ارسطوجاه در بلده حیدرآباد آمده در رساله ارسطوجاه بیاب اسپ پیاده خود و میان سلحداران نوکر شده اکثر بشغل کوڑه میبودند
بعد چندی نزد مرشد خود که فقیری مست بود مرید شده بمجرد یک شربت پس خورده پیر خود دے
همو لوقت اسپ و رخت و اسلحه وغیره که مال بیش قیمت بود به بردمان بخشیده هر دو دست خود بالا
دوش نهاده زبان را از سخن درکشیده سراپا برهنه در راسته و بازار میگردید چند روز
اطفال حرکات طفلانه کردند و تمسخرگیها نمودند چون دیدند که او بحال هیچکس توجه ندارد و
درحالت خویش مصروف بخیال دیگر است همه بازرسیده خاموش گشتند پس ایشان شبانه روز
در کوچه و بازار میگردیدند و هرگز لب بسخن آشنا نمودند چون حال بدین منوال دیدند هر روز نزد
هر شب یکی از بندگان خدا ایشان را بخانه خود میبرد و طعام لذیذ یا از قسم شیرینی بازار میخورانید
و آب سرد مینوشانید و ایشان تا سیری خود میخوردند و بعد ازان انکار کرده دهن خویش
می بستند تا مدتی سالها بهمین طور گذشت و ایشان کشاکش نفس خود را در هیچ آن موقوف
نمینمودند اکثر چنین اتفاق شد که سگان راسته و بازار در کوچه ها بوقت شب میگزیدند و خون
از ساقها جاری میشدی و شخصی از غیب مرهم می نهادی و یا خود بخود درست میگشتی تا مدت
ده سال بهمین حال گذشت اما اکثر در میان چوک که مکانی کوچک بود می نشستند و مردم خدمتها میکردند

وایشان

وایشان هیچ از حال خود خبر نداشتند چون منیر الملک بهادر در عهد میر عالم معتقد فقرا بودند
مکان چوک را تعمیر پخته کرده برای ایشان گهواره آویزان مقرر نمودند و فرش درست
گهواره از توشک پنبه دار مشجر قیمتی و سوزنی های خوب و تکیه های خرد و بزرگ فرستادند
و پیرزالی که خدمت ایشان میکرد او را ماهوار مقرر نمودند که بخورد و خدمت ایشان کند
و دو مورچل برای جلوس ایشان در میان مردم بوقت برآمدن ایشان در بازار
فرستادند آخر چنان مقرر شد که ایشان با خیل خیل طفلان بیرون می آمدند و دو کس
مورچل میکردند مردم بازار بر سر ایشان بادامها و خرمه ها می انداختند و طفلان میخوردند و ایشان
در میان طفلان خوشیها میکردند و می خندیدند و میدویدند و بازیها مینمودند و گاهی آهسته
میرفتند و دو نشان نیز طفلان همراه ایشان میداشتند اما طفلان گاه یکصد و گاه زیاده
وقتی کمتر ازین مینمودند بعد چند ایام سلیمانجاه بهادر شهزاده آفاق یک یابوی خوبصورت
بایشان دادند و ایشان بر آن یابو سوار می آمدند و بایما و اشاره حکمرانی بر سر طفلان مینمودند
و از لنگوته که عبارت از تهبند و دستی پارچه باشد ستر عورت کرده بسلوک در آمدند و بر سر خود
رومال سرخ حریفانه و بالای بدن دوپته میداشتند و با مردم در میان بلطف و مدارا و بایما
و اشاره سخن میکردند اما از زبان را بحرفی آشنا نمینمودند چنانچه روزی از عاصی محرر اوراق
در مکان اسد نواز جنگ بهادر کوکه تا دیر سخنها شنیدند و باشاره جوابش دادند آخر و جبه بزرگ که در
در بدن پوشیده بودند این همه مقدمات بعد انقضای دوازده سال بخبری بظهور آوردند
اندرون دوازده سال ایام که با ریاضت چون از خویش خبر نمیداشتند نه سخن و ایما
و اشاره چه میرسید ند الغرض دیوانگی و آوارگی و جذب ایشان قابل تحریر بکمال لطف و
با نو فقیر بود با اینهمه حالات هر دو دست که سالها بر دوش بیکار بوده خشک شده مانده بودند

بتانگی برآمدند و معمور کار شدند این هم عنایات الٰهی است وگرنه بسیار جوگیان را دیده شد
که دستهای بیکار ایشان بکار نه آمدند هرگز و در عهد ریاست و سلطنت بندگانعالی حضور
پرنور ناصر الدوله بهادر آصفجاه خلد الله ملکه و عمره بر سر خود رومال سرخ مصالح دار حریفانه و ظرافتاً
ابتنه جبه سفید و گاهی سرخ پوشیده از دهوتی عمده بیش قیمت ستر عورت نموده با جبل طفلان
وغیره بالای پالو برآمده در میله های عرسهای بزرگان و خصوص در عرس کوه شریف میرفتند
و خلق خدا تماشا میکردند و دو روپیه یومیه از نزد مهاراجه بهادر و دو خدمتگار برای خدمت
مقرر بودند که خرچ خوراک و حقه وغیره از آن میشد روزیکه مبارز الدوله بهادر بار دویم بقلعه
محمد نگر میرفتند و سوار اسپ خاصه بودند و خلقت خدا با هجوم هزارها مردم میدیدند ایشان
نیز بر سر راه ملاحظه سواریش مینمودند هر چند شهزاده موصوف باشاره طلبید کرامت شاه
هرگز متوجه نه شد آخر پنج اشرفی بدست آدم خود فرستادند که اهل خدمت گرفتند بعد ملاقات
از حضور پرنور ادام الله اقباله رساله سواران و فیل و اسپ برای سواریش که عنایت شد
و موقع بود و پل متصل قلعه بجاگیرش مرحمت گشت و در هر سواری مبارک حضور با لباس جبه و رومال
بر سر و دهوتی و کمر با دوشاله عمده بالای فیل و در حوضه یا اسپ شمشیر بدست معه سواران خود پیش
پیش در جلو سواری خاص میرفتند و در خانه خود هرگاه هر روز می نشست دریافت مداخل
و مخارج خود میکردند و نوکری از سواران قرار واقعی میگرفتند و غیر حاضر را بایما و اشاره تهدید
مینمودند شخصی از پیران مولوی اورنگ آباد از ایما و اشاره و مافی الضمیر شاه صاحب مذکور
بادراک خود آشنا شده از طرف ایشان سوال و جواب و حکمرانی میکرد و ایشان هرجا که میرفتند
باستصواب و سخن میکردند او مطابق ضمیر ایشان بزبان خود میگفت چنانچه در حضور پرنور
نیز بوقت ملاقات همین کس از طرف ایشان می فهمانید و حضور بسیار تعظیم و توقیر ایشان ملاقات میفرمودند

سن ایشان قریب بهشتاد سال رسیده بود اما از دو آثار غله کم نمیخوردند و هر روز با منکوحهٔ
خویش مباشرت ناغه نمیکردند و در عین سرما شدید از آب سرد غسل نمیمودند در سنه یکهزار و دوصد و
پنجاه و پنج هجری بعارضهٔ لقوه و ماده فالج رحلت کرده در صحن مکان چوک مدفون گشتند
از طرف حضور عرس میشود و پسرش که مادر جلو بود بجای ایشان سرسواران حاضر رکاب سعادت است

میر نواب

ودر اوایل ایشان سیدزاده بزرگ بودند که در ابتدای شباب والدین ایشان قضا نموده بتکلیف
گذرانیدند مراد نامی میوه فروش ساکن راسته متصل حسینی علم این هر دو برادر را در خانه
آورده بتوقیر بجای فرزندان خود پرورش نمود که خود زنانه وضع بود و از زن و فرزند نمیداشت
همه خدمتگذاری ایشان مینمود لعد مردن مراد مذکور برادر ایشان جلاوطن کرد که خبرش
معلوم نشد و میر نواب در صحبت فقیران حالت جذب پیدا کرده در دوکان راسته مذکور
متصل دوکان مراد مذکور نشست و پا از آنجا بیرون نگذاشت مدت مدید قریب سی سال
در همون دوکان بوده با هیچکس سخن نمیکردند و پشتاره های خرد خرد خاک رو بروی
خویش از دست خویش درست مینمود و باز میشکست و هر کس که رو برو نباده می استاد
بدو داغ میشدند و بول و براز در همون دوکان میکردند اما بوی ناخوش نیشامید حضور پرنور
ادام الله اقباله اکثر در سواری مبارک ملاحظه میفرمودند و اکثر فیها عنایت مینمودند از نزد
مهاراجه بهادر بومیه طعام پخته مقرر بود که خدمتگاران می آوردند و میخورانیدند و خدمتها
میکردند اتفاقا خلاف عادت روزی از جای خود برخاسته بیرون حجره دوکان آمده گاڑی
بازاری را که در راسته برای کرایه میباشد طلبیده سوار شدند و بدولتخانه حضور آمدند
خود بدولت و اقبال بمجرد استماع خبر ورود گاڑی را اندرون باغ طلب فرموده ملاقات نمودند

دو ہزار روپیہ نقد عنایت کردند و دو شالہ پوشانیدند باز بمکان خویش آمدند و بعد چندے
درگذشتند در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و پنج ہجری حضور پرنور در تیاری عرس اوّل
دو ہزار روپیہ بفتح اللہ بیگ خان خانساماں مرحمت نمودند و صندل بہ نہایت تزک از بادشاہی
عاشورخانہ بر قبر شان بردند و بہمین دستور عرس میشود پیش از انتقال ایشان شخصے افغان
روہیلہ در خدمت ایشان نشست و خود را مرید ایشان مشہور کرد و بدستور ایشان پشتارہای
خاک می بست و بشکست الحال دو صد روپیہ ماہوار از حضور می یابد قبر ایشان عقب کاروان
بیرون دروازہ پل قدیم است

میان پیسا

در عہد حضرت غفران منزل میان پیسا
بالاکثر عاصی میبود کہ در دوکان ظروف فروشش کلی در بازار سیدی عنبر خان تن برہنہ بایک
گلیم لیندہ می نشست و از ہر آیندہ و روندہ پیسا یعنی پول میطلبید باین صدا کہ میان پیسا دو دست
دراز میکرد تا اینکہ نام ایشان میان پیسا شد و الحال درین عہد بندگانعالی مدظلہ العالی
منظور نظر شدہ چنان رشد پیدا کرد کہ با خدمتگاران و لباس و دو شالہ عمدہ براستہ
حسینی علم در دوکان سر راہ بالای مسند می نشست و طعام لذیذ میخورد و طلبیدن پیسا ہم
فراموش نمود چون انتقال کرد و اولیا شدہ متصل دروازہ پل در آبدار خانہ کلاں محرم
مدفون گردید حالا بتکلف تمام از حضور عرس میشود سوای طلب پول برای گاہی دیگر یا ہیچ
نمی طلبید و ہیچ کشف و کرامت بنظر نہ آمد چون از نزد مہاراجہ بہادر روپیہ و خوراک داشت
مردم مفلس بآنخاطر جمع شدہ ولی گردانیدند والعلم عند اللہ

حسینی بادشاہ صاحب قدس سرہ

از سادات صحیح النسب اند از ان ایام کہ حالت جذب پیدا نمودند در رواق پل ہوسی بند می نشستند

از سر تا پا برهنه با هیچکس سخن نمیگفت غیر از سخنان مجذوبانه اما مطلب هر صاحب مطلب از گفتگوی ایشان هویدا میگردید صرف از خود بیخبر بودند سید عمر خان جمعدار عرب بسیار معتقد ایشان شده بخانه خود آورده بجمیع امور لابدی خدمت نموده آدمیان متعین کرد که شب و روز در خدمت بوده خدمت گذاری میکردند خرق عادات ایشان مردم بسیار بیان میکنند یقین که خالی از کمال نخواهد بود آخر از آخر عهد حضرت غفرانمآب تا آخر عهد حضرت مغفرت منزل بوده رحلت فرموده قبر ایشان عقب کاروان در مکانی خرد خوشوضع تیاری جمعدار مذکور که خود هم بعد آنحضرت همونجا مدفون شد و مدفون گردید

حسینی بادشاه ساکن مستعدپوره

اغلب از هندوستان وارد حیدرآباد شده در مستعدپوره مقام گذیدند بوقت شب مردم جمع شده حوایج خود عرض میکردند و ایشان چیزی از تعویذ و فلیته میدادند و گویند سخن باتی الضمیر مردم بزبان خویش میگفتند عاصی یک روز ملاقات کرد و مجمع زنها بسیار دید بحضرت فضیلت النساء بیگم صاحبه بسیار توجه میداشتند که درباره ورود مبارز الدوله بهادر از قلعه بشارت داده بودند که در فلان ماه داخل مکان خویش خواهند شد و هم چنین بظهور آمد بعد رحلت در همونجا مدفون شدند پسر ایشان تا حال بوده

قادر بادشاه

از مجذوبان قوم بودند در عالم جذب و سلوک که باهم بود در اثنای راه حیدرآباد وارد میشدند و میخواستند و هجوم مردم اطراف می بود و طعام از جا بجا که می آوردند نزد ایشان میداشتند و میگفتند که این طعام را به چهار مینار نمائیده بیارید یا به مکه مسجد نمائیده بیارید

یا بچہار کمان غرض جا بجا میفرستادی و ہمہ اقسام طعام را یکجا کردہ بخوردی و برگ تنبول بسیار شب و روز باستعمال می آوردند و در آخر عہد حضرت مغفرت منزل قضا نمودہ متصل قبر جسینے بادشاہ مذکور مدفون گردیدند عرس ہم میشود

شاہ کڑک بجلی

فقیری بود کہ با یک لنگوٹہ یعنی قسم تہ بند مختصر و گلیم سر و پا برہنہ در راستہ درگاہ برہنہ صاحب روبروی دروازہ مقبرہ رفیع الملک بہادر داماد حضرت مغفرت منزل در سایہ سائبان حجرہ می نشستند و از ہر آیندہ و روندہ سوال میکردند باین صدا کہ صاحب خبر شما و دست دراز میکردند اگر کسی چیزی میداد میگرفتند و نداد خاموش وجا یکجا بکلی میماندند نہایت صاف و پاکیزہ میبہ نشستند ہر کس کہ بدیدی می نشست او را دانہ میکردند چون رفیع الملک بہادر در حیات خود از آنجا برخیزانیدند در مسجد حجرہ ویران کہ متصل بود فرود آمدند و بعد چندی در ہمون مسجد قضا کردند و الحال در مسجد مذکور جوانان چوکیداران کڑوڑگیری نوبہ بعجت میمانند و قبر ایشان روبروی مسجد سر راہ بر چبوترہ خورد است روزی والدہ والدہ عاصی کہ بزبان ہندی نانی گویند در سن قریب یکصد سال بیمار شدہ تا اینکہ از پلنگ خواب بر سر زمین فرود آوردند و دانستند کہ جان بحق شد و عاصی ہمراہ خال خویش میر امین الدین علیخان برای تیاری قبر در دائرہ بزرگان خود کہ متصل درگاہ حضرت برہنہ صاحب است میرفتیم چون نزدیک ایشان میرسیدیم ایشان برطبق معمول خود آواز دادند کہ صاحب خیر شما خال عاصی کہ تیز مزاج بودند جواب دادند کہ چہ خیر و کجا خیریت حالا برای تیاری قبر مادر خویش کہ مردہ است میرویم شاہ صاحب مذکور فرمودند کہ ترا معلوم نشد کہ او از بیماری نجات یافت و طعام خورد و برگ تنبول خوردہ نشستہ است اونشانہ تعالی شاہد عادل است کہ چون عاصی و خال عاصی برگشتیم در خانہ آمدہ دیدیم کہ ہمہ خوشحال اند و مزاج نانی صاحبہ

بهجرت است بعد چهار سال در سن یکصد و چهار سالگی قضا نمودند روزی از طرف دروازه یاقوت پوره اندرون شهر موافق معمول هر روزه که می آمدند عاصی میر مقتدا خان بهادر پسر ناهر الدوله بهادر بر دروازه خود در اینوا چوک استاده بود دیدم شاه صاحب مذکور آمده سوال کردند عاصی جواب داد که بالفعل چیزی حاضر نیست و میر مقتدا خان نیز همین جواب دادند شاه صاحب مذکور بجانب ندبور فرمودند دوصد روپیه نقد امروز که در حجره گذاشته اید از آنمیان دو روپیه بما دهند وگرنه همه بدزدی خواهند رفت میر مقتدا خان که جیبه موجهه نبود در همان وقت دو روپیه آورده نذر گذرانید بعد از آن در دست عاصی قباله های مکان خانه مذکور که بودند فرمود این کاغذ بما بده عاصی قباله را کشاده بنظر در آورد و بعد ملاحظه فرمود که ازین سه مهر فلان صاحب مهر حیران خواهد کرد مکرر اوشان بند فی الواقعی همو لصاحب مهر تاد و باه حیران کرد عاصی در تمام عمر خویش اینقدر رسم از هیچ فقیر خرق عادت ندیده و برای شنیدن دفترها است الا از محبوب علی شاه که ذکر ایشان می آید

محبوب علی شاه

بزرگی بود سن هفتاد ساله در راسته و بازار با یک لنگوته و کرته بسیار خرد و سر و پا برهنه از رسته شاخهای گوسفندان و پارچه های بوسیده کهنه بر داشته در بغل و در آغوش خویش میگرفتند و بحفاظت میداشتند هر کس که میخواست در خانه آورده طعام میخوانید پس ایشان تا نشستن در خانه اش گاهی یک رکوع و دو رکوع قرآن شریف حفظاً با قرائت بکمال خوش الحانی میخواندند و گاهی مرثیه با سوز جگر سوز بخوبی تمام میخواندند و برقت می آوردند و گاهی کبت و دهرپت خیال بپچه با قواعد استوار علم موسیقی بیرا انبیارند و گاهی در عربی و فارسی و گاهی در تلنگی و مرهتی و کنهری وغیره زبانهای مختلف گفتگو میکردند الغرض فقیر صاحب کمال بودند روزی تماچی در اجلاس بمقامی

ایشان را در خانه بوقت صبح آورده حجامت سر و ریش درست کنانیده لباس نو پوشانیده
طعام خورانیده عرض کرد که یا مولی خبر ورود مستقیم الدوله بسیار گرم است که در بلده نزد میر عالم
می آید خواهد آمد یا نه فرمود خانه ظالم خراب جنازه او هم در بلده نخواهد آمد فی الواقع بعد
انتقال تابوتش بر کوه شریف آمده مدفون گردید روزیکه انتقال فرمود علی بیگ خان
بهادر از راه گذشت ایشان خلاف معمول آواز دادند که علی بیگ خان اینجا بیا نه هرگاه او
نزدیک آمد فرمود که ما ازین جهان فانی بجهان جاودانی نقل میکنیم هر حاجتی و مطلبی و دعای
که در دل خود داشته باشی باظهار آری تا روا کنیم خان مذکور جواب داد بلی تو هر روز سیری
و می آئی و مرا هیچ پروای از تو نیست چون بوقت مغرب باز از آن راه گذشت ایشان همین
کلمات اعاده نمودند و او همون جواب داد صبح روز دیگر شنید که ایشان رحلت کردند علی بیگ خان
را آنوقت افسوسها دست داد که چه خطا کردم چرا عرض حاجت خود نه نمودم بعد رحلت در محله
چنچلگوڑه بیرون شهر مدفون نمودند معصوم صاحب سوداگری ترک کرده مرید شده بتاراجی
در گذرانید

شاه کمال

از نجبای سادات صحیح النسب بودند مدتی در برار تشریف داشته ترک لباس دنیا کرده صفائی
چار ابرو گرفته وارد بلده که حیدرآباد گشتند اکثر در صحبت مهاراجه بهادر بوده اشعار اساتذه
میخواندند بکمال خوشوضعی که اکثر شعرا طوطی دکن نام ایشان نهاده بودند سر و پا برهنه با یک
لنگوٹه که ستر می پوشید دیگر از رخت پوشیدنی هیچ نمیداشت شیرین کلامی بنهایت فصاحت
و لطافت بود هرگاه بیرون بر می آمد بالای تیاری بندگاوی گهواره آویخته بر آن گهواره
می نشست و نقاره بالای ماده شتر پیش پیش منظری سواری مینواختند یک موضع در مضافات برار

جاگیرش بود الجسم و شحیم قوی الجثه بودند جاگیر خویش بوده گاه گاهی وارد بلده میشدند امیران سرکار بسیار دوست میداشتند در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری رحلت کرده آن طرف دریای موسی در منڈی بازار چوبینه بار فوت شدند پسر کلان ایشان خاکسار حسین نام در رساله شمس الامرا بهادر امیر کبیر نوکر است **شاه خاموش** از ساکنان قلعه بیدر عقب مکه مسجد در دالان موسی مبارک و قدم شریف فرود آمدند از نزد مهاراجه بهادر یومیه دارند اما شبانه روز خاموش اند با هیچکس سخن نمیگویند عاصی محرر اوراق این چند بزرگان حال را بچشم خود دیده است اما خرق عادت هیچکس ظاهر نظر حقیر در نیامد کسانیکه دیده باشند البته ایشان معتقد خواهند بود والعلم عند الله

پیر بادشاه صاحب میدک قدس سره

آنحضرت ساکن گلشن آباد میدک اند اوقات آنجناب شبانه روز در یاد الهی و عبادت معبود برحق میگذشت چون حضرت نهنت النسا بیگم صاحبه را اراده بیعت مرید شد از صندوق سینه را اعتقاد و نقد ارادت و صداقت بتقدیم رسانیده دست بیعت بدست آنحضرت داده مرید گشتند و نجدمات شایسته از نقد و جواهر و اقمشه و جاگیر به حاصل سر و رساختند بسیار مردم از اهل حیدرآباد و سرداران کرنول وغیره بحلقه ارادت و بیعت آنحضرت مریدان آنجناب اند دو فرزند دلبند داشتند یکی شاه عالم و دیگری محبوب عالم اما شاه عالم بعد رحلت آنحضرت مدت مدید اوقات بخوبی تمام بسر برده در مقبره پدر بزرگوار خود که از محدثات حضرت بیگم صاحبه موصوفه است مدفون شدند فرزندان شاه عالم صاحب یکی بغداد صاحب دومی جیلانی صاحب و بنیاد جاگیر اند فرزندان محبوب عالم صاحب همین پور خلافت پیر بادشاه صاحب در قصبه یادویر سکونت دارند و منجهلے صاحب و چهوٹی صاحب

بمکان خود تشریف دارند ہمہ بصفات بزرگانہ موصوف اند ؂ ؂ ؂

حضرت شاہ عطاء اللہ حسینی قدس سرہ

آنحضرت از اولاد امجاد و خلیفہ و جانشین حضرت امین الدین اعلی قدس سرہ العزیز ساکن بیجاپور بودند آنچہ کہ فضایل خاندان عالیشان حضرت اعلی موصوف از علوم عقلی و نقلی و خفی و جلی و خرق عادات ظاہری و باطنی است در ذات آنجناب بر چہرہ مبارک مانند نور جہان افروز آفتاب جہانتاب منور بر تمامی عالم روشن و ضیا بخش بر انس و جن بود ہرگاہ آنجناب سر برہنہ با لباس فقیرانہ در حوضہ فیل خاصہ خود بر می آمد جمالی بہ مشاہدہ می آمد ہر کس کہ میدید سر بسجدہ تعظیم و تکریم می نہاد و جاہت سیادت بہ مشابہ ماہ چہاردہ مہر درخشیدہ با ہمہ اخلاق پسندیدہ و اشفاق حمیدہ آنجناب عالمی را وابستہ کمند الفت و محبت میساخت در عہد حضرت غفرانمآب از بیجاپور تشریف آوردہ چندی در بلدہ حیدرآباد اقامت ورزیدند بندگان عالی بسیار توقیر میفرمودند و امیران سرکار را اعتقاد واثق بود تا خدمتہا بجا می آوردند در ہر محفل و مجالس فقرا ہرگاہ آنجناب صدر محفل میگشتند نظر بدون جمال چہرہ منورہ آنحضرت بر ہیچکس نمی افتاد یعنی حدیث شریف اللہ جمیل و یحب الجمال از جمال با کمال آنحضرت بعینہ معاینہ میکردند و عالم محویت تاری میگشت بعد ازان ارادہ وطن فرمودند و در قلعہ کرنول کہ غلام رسول خان مرید شدہ بود بمقام اعلی رسیدند گنبد آنحضرت در آنجا است قریب یکصد مردم از فقرا و غیرہ ہمہ ہمراہ رکاب سعادت میبودند کہ بدون خواہیدن ایشان دست بلقمہ دراز نمیفرمودند و از صادر و وارد احدی دست خالی نہ میرفت اعظم الامرا مدار المہام سرکار را بسیار اعتقاد بودہ خدمت بسیار مینمود و از حضور نیز و از محلات علی ہذا القیاس الغرض مانند آنحضرت باین جمال روشن تا حال بہ نظر ہیچ کس نہ آمد

عاصی نیز در عالم ابتدای شباب خود از جمال آنحضرت بارها مشرف شده بود

شیخ جی صاحب المشهور بجالی قدس سره

نام آنحضرت شاه قاسم است ساکن بکر سنبهلات و مضافات هند سلسلهٔ آنحضرت تا به ابوالمعالی صاحب میرسد
اول در عهد حضرت غفران منزل در دیوانی میر عالم وارد حیدرآباد گشته نزد سلاطینیان نوکر شدند چندی
نزد ایشان باخفای راز مخفی ماندند روزی توجه به یکی افغان که همواره نزد ایشان می نشست
افتاد او در حالت جذبهٔ عشق الهی در آمده بیهوش گردید و این راز مخفی آشکار شد و مردم می آمدند
و معتقد میگردیدند ناچار شاه قاسم صاحب موصوف ترک نوکری کرده بوطن خویش رفتند
و بعد چند سال باز از آنجا بحیدرآباد آمده علانیه در مجلس سماع توجه بر هر کس که می انداخت
او از حال خود بیحال گشته در افتاده بوجد می آمد نوبت بآن حد رسید که در هر مجالس
سماع پنجاه پنجاه کس بوجد آمده خود را فراموش کرده در افتاده حرکات بیخودی می نمودند
بسیار کسان از علما و فقرا و معتمدان شریعت مثل مولوی قطب الدین دهلوی و حکیم الحکما محی الدوله
عزت یار خان بهادر و قادر یار خان و قادر نواز خان برادران عمو بهادر مذکور و دیگر اعزه روزگار و از افغانان
جمعدار طالب مرید آنحضرت بکمال اعتقاد گشتند و محمد شفیع خان جمعدار که با سواران و پیاده ها
و اسپان و فیل و پالکی وغیره ملازم سرکار دولتمدار همراهی راجه گوبند بخش بهادر خوشحال
و صاحب مقدور بودند دفعتاً همه اثاث البیت در راه خدا صرف کرده در بیعت شاه قاسم صاحب
موصوف در آمده خود را شبانه روز در خدمتگذاری مرشد خویش مشغول گردانیدند و تمامی
افغانان سنت جماعت را اعتقاد از آنحضرت است و بسیاری در بیعت شرف اندوز شده اند

معهذا جمعدار مذکور را آنحضرت خلیفه خود دانسته بجای خود در حقیقت مقرر فرموده در سنه
یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بمقام علیین مقام گزیدند از خلفای نامور و فرد اول جریده
انتخاب ذان فیض نشان محمد شفیع خان بهادر مذکور بودند که ایشان هم مدتی مصدر هدایت و ارشاد
گردیده بالای چبوتره مرقد مرشد خود که در مجاور دو در مکان خود است مدفون شده اند
در خدمتگذاری دقیقه از دقایق اعتقاد فرو گذاشت ننمودند مریدان ایشان هم بسیار کسان
موجود هستند و خلفای آنحضرت مثل سمیع الله شاه و زبردست خان بهادر و دیگر دو سه کس
صاحب ارشاد شده مریدان خود دارند اما زبردست خان بهادر ظاهرا هیچکس را مرید نکرده بودند
لکن مامور بهدایت از آنحضرت گردیدند و مولوی محمد عبد الهادی عرف لوڈھن صاحب مرید سمیع الله
شاه بر جاده این طریق سالم و بارشاد خفی و جلی قویم و مستقیم اند و بسیار مردمان را مرید خویش کرده
بلذات اسرار باطنی محظوظ نموده اند و مینمایند لکن بعد ارتحال محمد شفیع خان مذکور در سنه یکهزار
و دو صد و پنجاه و پنج هجری بعمل آمده در پهلوی قبر شریف مرشد خود شاه قاسم صاحب ممدوح
مدفون گردیده اند زبردست خان بهادر خواجه میان پسر جمعدار صاحب مذکور را بر مسند خلافت
پدر نشانیده اجرای کارها نمودند چون خبر رحلت محمد شفیع خان جمعدار به سید عمر صاحب همشیره زاده
و مرید حضرت شاه قاسم صاحب مغفور در وطن رسید عازم حیدرآباد گشته در مکان روضه آنحضرت
فرود آمدند و با تمامی مریدان و خلفای آنحضرت گفتند که خواجه میان پسر محمد شفیع خان که بالای
مسند هدایت و ارشاد نشسته کار فرمای میکنند اگر مرید والد خود شده اند و بر طبق ارشاد والد
خویش مرید میکنند ازین چه بهتر من هم مطیع ایشانم و هرگاه مرید پدر خود نباشند و از رموز و اسرار
این مقدمه جلیل القدر هم آگاه نیستند پس بکدام رشته مرید مینمایند و از کدام سلسله نعمت بزرگان
مقصود خدا این مرادشان میرسانند اول واجب آنست که دست ارادت به بیعت من داده چیزی حاصل نمایند

نہ اینکہ خود ہم گمراہ و مریدان و معتقدان خود را نیز گمراہ نمایند و گناہگار خدا و رسول خدا و پیشوایان خود میگردند ناحین حیات زبردست خان بہادر کہ نہایت معتقد محمد شفیع خان مرحوم بودند کاری پیش نرفت الحال ہمہ خلفا و مریدین بطرف سید عمر صاحب اند و الشان را در مکان عبد الہادی فرود آوردہ و محضر بمواہیر فقرا و مشائخین عصر تیار کردہ اند و بحضور پرنور سفیر لسینا شدہ باید دید بقول شاعر شعر تا یار کرا خواہد و میلش بکہ دارد

حضرت شاہ عبد اللہ صاحب

از جملہ بقیہ سان روزگار در سنہ یکہزار و دو صد و چہل و پنج ہجری از بیجاپور وارد بلدہ حیدر آباد گردیدہ چندی اقامت گزیدند حضور پرنور دام اللہ اقبالہ خود برای ملاقات الشان بہ مکان فرودگاہ رونق افزا شدہ از دو ہزار روپیہ نقد سوای پشمینہ وغیرہ مسلوک گشتند باوجود سن ہشتاد سالگی شبانہ روز مصروف عبادت معبود حقیقی بودند از خاندان امیر کبیر خورد و برادران وغیرہ اناث و ذکور و خلقت خدا بسیار بہ بیعت مشرف شدند بوقت روانشدن وطن خویش اخراجات سفر از سرکار و غیرہ بسیار رسید و آنحضرت خود سلوک بیحساب با مستحقین میفرمودند چون داخل بیجاپور گشتند بعد دو سال کم و زیاد و اصل حق شدند

حضرت شاہ سعد اللہ صاحب مدظلہ

از مغتنمات روزگار و از خاصان درگاہ کردگار و از خلفای خاص حضرت مرزا مظہر جان جانان اند از دار الخلافہ شاہجہان آباد وارد بلدہ حیدر آباد شدہ در محلہ اردو در مکان و مسجد سکونت داشتہ بارشاد مریدین از سرشتہ خاندان قادریہ و نقشبندیہ معمور ہدایت و ارشاد اند توکل آنجناب بمرتبہ الیست کہ ہر چند راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر و امرای دیگر خواستند کہ از نقد و یومیہ وغیرہ بہوا خواہان خدمتہا کنند

و سعادت دارین حاصل نمایند آنحضرت به هیچ وجه قبول نه فرمود آخر الامر شمس الامرا بهادر امیر کبیر خود بمکان آنحضرت آمده ملاقات نموده بهزار اعتقاد و رسوخ و الحاح مبلغ پانصد روپیه نذر خود قبول کنانیدند و آنحضرت مبلغ مذکور را در خرچ مستحقین صرف فرمودند با وصف صرف توکل کم از صد کس طعام نمیخورند و اغنیا تا اگر فوت صد کس بهم رسید تا خورانیدن مجموع خادمان و مستحقان خود هم دست بلقمه دراز نه سیفرمایند و توجه دو وقت باین صورت است که همه مردم را در مراقبه بوقت صبح و لعبد عصر می‌نشانند و خود هم نشسته در باطن بخیال مجموع اهل مراقبه توجه میکنند برای هر یک حالتی پیدا میشود که در تمام عمر ندیده و نچشیده باشد و در لذت آن محو میگردد و سهند اذات خود زاهد عابد متوکل بسهیات از نزد آنحضرت بالکل دخل نیست الغرض درین زمان که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجریست در بلده حیدرآباد مانند آنحضرت بنظر حقیقت بین سوای جناب حضرت مولوی حافظ حاجی میر شجاع الدین صاحب قبله مد ظله العالی احدی نیست هر چند حضور پرنور مشتاق ملاقات اند اما السبب اینکه آنحضرت سوای مکان خود قدم بیرون نمیگذارند لهذا ملاقات بعمل نه آمد هزارها مردم در بیعت آنحضرت مشرف اند

حضرت شاه غلامی صاحب خطیب مکه مسجد قدس سره

نام اصلی آنحضرت غلام نبی است فرزند شاه غلام سرور صاحب خطیب اند همیشه خطابت مسجد مذکور میکردند که از قدیم متعلق بود درین عهد حضرت بندگانعالی دام اقباله همواره بملاقات حضور پرنور میرسید و خود بدولت و اقبال نیز بمکان ایشان که متصل دروازه باره دری میر عالم مرحوم است تشریف می‌آوردی فرشته صفت بود که بصورت انسان ظهور نمود اخلاق و فروتنی ایشان را نهایتی و حدی نبود خلق محمدی که میگویند در ذات آنحضرت بنظر درآمد در ماه ربیع الاول و در ماه مبارک رمضان

ودر عشرهٔ محرم الحرام ودر ماه ربیع الثانی حدیث شریف در خانهٔ خود بیان مینمودند هزارها زن ومرد
ودر مکان زنانه ودر مکان مردانهٔ آنحضرت جمع میگشتند وسعادت حاصل میکردند در سنه یکهزار ودوصد
وپنجاه ودو هجری بعالم قدس خرامیده بیرون کهڑکی لودی صاحب مدفون شدند مریدان
آنحضرت از اناث وذکور هزارها اند ونبیرهٔ آنحضرت بر خطابت که مسجد معمور هستند ٭ ٭ ٭ ٭

حضرت حافظ محمد علی صاحب مدظله

آنجناب از کهبری متصل خیرآباد مضاف دهلی وارد حیدرآباد گشته در محله اردو فرود آمده در مسجد کارخانه
مسکن ومقام ساختند ذات گرامی آنحضرت از مقتدایان زمانه وفرد فرید منتخب یگانه بود که بارشاد
مریدین از همه خاندان قادریه وچشتیه وغیره میپرداختند سن شریف آنجناب قریب بهشتاد رسیده بود
مثنوی شریف مولانا روم را بنهایت رموز خفی وجلی وصنایع وبدایع آن درس میفرمودند عابد شب
زنده دار زاهد بیدار دل از خوبان وبزرگان روزگار گاهی قدم بجانب هیچکس از جای خود نگذاشتند
لکن در فاتحه عرس بزرگان بر طبق استدعای فقرای عهد تشریف می بردند وظاهرا از هیچ جا
معاش با آنحضرت مقرر نبود روزی برای رهائی شخصی مقید خود بخود بعاجزنالی مردمان وزنان
آن شخص بخانه راجه چندولعل مهاراجه بهادر که آرزوی بسیار ونهایت داشت رفتند بهادر معزز تا دروازه
مکان خویش راجه دهراج بهادر را باستقبال فرستاده خود تا دروازه بنگله پیشقدمی نموده بالای
مسند نشانید وخود روبرو با فرزندان نشستند ویکصد وبست وپنج اشرفی سکه حالی نذر نهادند
آنحضرت فرمود که من غریب الدیار اوقات قوت لایموت بشبانه روزی خویش علی التوکل از هر جانه
که رسد دارم دیگر کدام احتیاج است که ازین زر خطیر رفع کنم اگر در صرف تنخواهداران محتاج صاحب عیال
واطفال خرچ شود عین خوش خاطری آنها وخوشنودی خداوند حقیقی ومجازی نیز خواهد شد

معهذا اینقدر خیرات که بعمل می آرند حق سپاه است خیال این معنی بسیار دارند که در حق شما نهایت بهتر است آینده اختیار شماست مهاراجه بهادر بسیار بسیار معتقد آنحضرت گشته رخصت نمود و دیگر گاهی ملاقات نشد روز و روزینه و لوبیه هرگز قبول نه فرمودند و هر روز از پنجاه کس طعام دو وقته میخوردند و قطب یار جنگ بهادر محی الدوله بهادر احمد یار خان و دیگر عابدین بسیار کس و مثل مرزا هی شیخ حمید خان و محمد اکبر خان وغیره از حضور با شان همه مرید آنحضرت اند در ماه شوال المکرم سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و نه هجری بوطن خود تشریف بردند

حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی قدس الله اسرارهم

آنحضرت از خاندان عالیشان سیادت و نجابت و شرافت اند فرزند ارجمند حضرت سید عبید الله مدنی رضوی ساکن مدینه منوره زاد الله شرفها از محله بنی حسین و لقب جهالردار که بر سر مبارک میباشد از تمغای بنی حسین است چون آنحضرت باراده سیاحت بطرف هندوستان روانه شده بندر مبارک سورت گردید از بسکه زبان عربی داشتند از گفتگوی روزمره هندیان این ولایت که بفهم و ادراک آنحضرت نمی آمد بسیار رنجیده خاطر میشدند روزی بجناب جد عالی خود جناب حضرت امام همام علی ابن موسی الرضا علیه الصلواة و السلام بعالم مراقبه و مشاهده عرض نمود آنجناب لب مبارک خود را بدهن آنحضرت مشرف فرمود و یک دانه سیب تازه بدست داد چون از عالم مراقبه و مشاهده فراغت شد دیدند که سیب در دست خود است آنرا خوردند از آن روز آنقدر مهارت در گفتگوی هندی بهم رسید گویا از سالهای سال ازین زبان واقف بودند معهذا چون در دار الخلافه شاهجهان آباد تشریف آوردند نواب امیر خان بهادر مرید آنحضرت گردید و محمد شاه بادشاه را اعتقاد واثق بهم رسید هرگاه جنگ نادر شاه با محمد شاه بوقوع آمد آنحضرت خود زخمها برداشتند پس از آن نواب مغفرت مآب

آصفجاہ بہادر را انجاد و اعتقاد بہم رسیده نواب موصوف آنحضرت را بوقت ارادهٔ دکن بنہایت
خلوص و اعتقاد ہمراہ خویش آورده بحیدر آباد رسیدند و زمینی بیرون بلده که حالا مقام آنحضرت
است پسند کرده فرود آمدند چنانچہ سید رضی موسوی والد میر عالم بہادر نیز در اثنای راه که از شوستر
می آمده ملاقی شده باتفاق تشریف شریف آوردند و فیما بین آنحضرت و سید صاحب موصوف نہایت
محبت بود الغرض جناب سید عبد اللہ مدنی موصوف ممدوح تا رحلت نواب مغفرتمآب در ہمین جا
بارشاد و ہدایت خلق به بیعت و ارادت مصروف بوده بعد رحلت نواب مغفرتمآب علیه الرحمه عازم
بہشت برین گردیدند **نقل** روزی امیر الممالک صلابت جنگ بہادر در عہد ریاست خود برای
ملاقات آنحضرت آمده خواستند که بشرف ملاقات مشرف شوند آنحضرت فرمودند که اینوقت ملاقات
فقیر نیست انشاء اللہ تعالی روزی بحکم خواہش جناب اقدس الٰہی بوقوع خواہد آمد بہادر موصوف
بی نیل مقصود برگردیدند و ہرگاه جناب غفرانمآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاه ثانی در عالم
مرشدزادگی بملاقات آنحضرت آمدند آنجناب بکمال توجه ظاہری و باطنی ملاقات فرمودند چون
حضور پرنور نظر گذرانیدند حضرت فرمودند نذر شما الحال نمی گیرند شما را بالای ریاست نخواہم گرفت
ہر چند حضور اصرار نمودند ہمین ارشاد شد چون بندگان عالی بر سریر سلطنت جلوه آرا شدند ہر چه
نذر گذرانیدند بکمال توجه قبول میفرمودند علی ہذا القیاس خرق عادات آنجناب بسیار اند
معہذا دو فرزند دلبند گذاشتند یکی سید احمد صاحب و دوم پیر بادشاه صاحب موصوف
سید احمد صاحب در عالم جذب دنیا را پدرود فرموده متصل پدر بزرگوار خویش مدفون گردیدند و
وحضرت پیر بادشاه صاحب مدنی در عالم جذب با وفات نہاده روزی خود را در غار کوه که متصل
قبر شریف سید احمد باد پا ست لب بریده از سر و پای خود خبر نداشتند چنانچه اکثر از موہای سر مبارک
حشرات الارض گزنده بر می آمدند ہیچ توجه بطعام نبود بعد سه روز چهار روز ہرگاه خادم عرض کرد

کہ والدہ صاحبہ جناب این آرد گندم پخته بریان فرستاده اند اگر یک دو لقمه ازان بدهن میگذاشتند
باز تا سه روز متوجه نمیشدند بعد مدت دراز و محنت بسیار بسلوک درآمده حفظ قرآن شریف و
زیارت و طواف حرمین شریفین زاد الله شرفهما العمل آورده در حیدرآباد متوجه ادای حکم ربانی
برطبق آیه کریمه فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ گردیدند چنانچه حق سبحانه تعالی فرزند رشید خلف الصدق
جناب سید علی صاحب مدنی مدظله العالی عطا فرمود که احوال آنجناب مفصل بارقام خواهد آمد
انشاء الله تعالی آنا حضور پرنور غفران مآب را نهایت اعتقاد بود و جناب حضرت عمده بیگم صاحبه
مرحومه مغفوره را نهایت ارادت پیدا شده همواره بخدمت گذاریها مشرف میگشتند اکثر بندگانعالی
بنزول زیبا باغ برای ملاقات تشریف می آوردند و بفاتحه جناب مرحوم مغفور فائز میگردیدند
و نذرها و خدمتها بجامی آوردند هرگاه بوقت هر ملاقات که معمول بود پنجهزار روپیه نذر میگذرانیدند
آنجناب روبروی خود بدولت همه زر نقد بفقرا و ارباب احتیاج صرف کرده پنج روپیه در گوشه
رومال خود بسته فرمودند که این قوت یکروزه تمامی عیال و اطفال فقیر بس است لهذا حضور پرنور
سوای معمول نذر ملاقات از خبرگیری روز و شب ماه بماه قصور نه فرموده تا هم اسباب و اشیاء
خوردنی آدمی شبانه روز از سرکار دولتمدار خود متوجه شده ماه بماه ارسال محل مبارک آنحضرت
میفرمودند محلات حضور مثل زیب النسا بیگم صاحبه و سلطانی بیگم صاحبه و دیگر بیگمات و خانمات وغیره
همه پیر پار ارادت جناب بودند **نقل عجیب** از آنحضرت اینکه روزی حسب الاستدعای
حضور پرنور آنجناب برای ملاقات تشریف ارزانی فرمود بندگانعالی اندرون محل مبارک
همراه خود برده نشانیدند و همه فقرا طوائف عرف نهنی را که فرد کامل علم موسیقی بود حکم شد که روبرو
آنحضرت چیزی که دران معرفت الهی بوده باشد بعرض رساند تا میرده غزلی پرمعرفت با هنگ نیک
بعرض رسانید ازان حالتی برآن حضرت مستولی شد که در و دیوار بوجد درآمد و حضور پرنور را

نیز

نیز کمال رقت و ستناد سید علی صاحب فرزند آنحضرت بعمر سیزده سالگی همراه آنجناب نیز بودند
چون از مجلس سرود فراغت و ازان حالت افاقت حاصل آمد متوجه طعام خاصه شدند آنوقت
بندگان عالی گذارش نمود که از باعث مقید ماندن اعظم الامرا اعلام سید خان مدار المهام دولت
در پونا امورات سرکار بسیار بے انتظام اند و احدی لائق درستی این امر جلیل القدر نیست که فی الجمله
بانتظام در آرد اگر طور رہائی اعظم الامرا که بالفعل در خیال نیست بشود همین احسان جناب قدس
الٰهی است حضرت پیر بادشاه صاحب موصوف فرمودند که انشاء الله تعالیٰ پرسیده جواب خواهم داد
چون بمکان خود تشریف آوردند سید علی صاحب فرزند آنجناب عرض کرد که قبله عالم از جناب عالے
هم کسے دیگر بزرگ تر هست که از و خواهند پرسید فرمود بلی از بزرگان ما بزرگ تر و شما را هم خواهم نمود
چون شب شد فرمودند که سید علی شما غسل کرده بلباس پاکیزه بوقت نماز تهجد که برای وضو کنانیدن ما
معمول دارند حاضر باشند بعد فراغت از نماز تهجد و قرآن شریف معمولی فرمود که شما پس پشت ما
بنشینند و به بینند هرچه بنظر شما درآید ما را ازان بعد فراغت خبر دهند و حضرت مشغول ذکر و شغل
شدند جناب سید علی صاحب بیفرمود که یک بیک حالتی بر من مستولی شد که نه خواب بود و نه بیداری
دفعتاً می بینم که میدانی وسیع با روشنی نورانی بغیر مشعل و چراغ بمشاهده درآمد و دران میدان
لکوکها خلقت خدا استاده درود شریف میخوانند و میگویند اینک سواری مبارک هم می آید که معاً
یک تخت مرصع با عالی منشی بکمال جاه و جلال از هوا بر سر پشته بلند خاک قرار گرفت و تمامی خلق الله
درود خوانان گرداگرد تخت مبارک استادند که یکبار پدر بزرگوارم قصد حضوری نموده روانه
شدند و من هم خواستم که همراه والد خود بروم و هرگز قدم و سراپای من یاری ندادند و نتوانستم که
یک قدم پیش بگذارم ناچار همونجا استاده می دیدم که والدم روبرو مشرف شده از جناب ختمی پناه
صلے الله علیه و آله وسلم چیزی عرض کردند پس دفعتاً آوازی برآمد که غلام سید خان را از پونا بحیدرآباد رسانند

ومن هم بگوش خویش شنیدم بعد ازان از حال مذکور چون بحال خود آمدم دیدم که وقت صبح صادق است و حضرت مشغول عبادت اند بعد فراغت از عبادت کہ بوقت یکپاس روز برآمده از حجره بیرون برآمدند همه کیفیت مشاهده شب بعرض رسانیدم فرمودای فرزند شما اگر محنت خواهید کرد رسائی شما نیز با حضوری آنجناب خواهد شد حالا شما نزد بندگان عالی بروند و همه کیفیت که خود دیده اند باظهار آرند بندگانعالی را به مجرد شنیدن اینحال یقین کلی شد که رهائی اعظم الامرا عنقریب میشود چنانچه در همون چند روز اعظم الامرا باستقلال تمام داخل حیدرآباد گشت مفصل احوال ایشان در ذکر احوال حضرت غفرانمآب و هم در احوال ایشان بقلم آمده القصه خرق عادات آنجناب را حدی و پایانی نبود تمامی امرای سرکار حاضر جناب گشته بصدق دل مرید و معتقد میشدند و غاشیه ارادت بر دوش خویش برمیداشتند صلابت عبادت و معرفت الهی بائمرتبه بود که چشم با چشم مبارک همچشم نه میشد زاهد عابد شب زنده دار همواره در عالم استغراق بصفات ملایکه موصوف ازین جهان فانی بعالم باقی خرامیده واصل حق گردیدند مقبره عالیش متصل آصف نگر موجود است و عرس بتکلف میشود

حضرت سید علی صاحب مدنی مدظلہ العالی

خلف الصدق و ارشد و الیق جناب حضرت پیر بادشاه صاحب مدنی موصوف اند بعد رحلت پدر عالیقدر خود بر مسند ارشاد متمکن گشته سلسله ارادت و بیعت خلایق را زیب تازه و زینت بی اندازه فرمود و طریقه خاندان عالیشان بزرگان را برونق ما بیشتر زائد درآورد سبحان الله خاصان درگاه الهی را آناً فاناً بخشش و کرامت از عالم بالاست در عالم ابتدای شباب آنجناب با دراک علوم عقلی و نقلی و تحصیل کسب تکمیل صوری و معنوی بهره کامل بهم رسانید که خلقت خدا بدل و جان معتقد و مطیع و منقاد گردیده و تمامی اهلی و ادنی را رجوع بآنجناب شد علی الخصوص

اما حضرت

حضرت سنفرت منزل را کمال محبت و اخلاص با آنحضرت بوده و اکثر از محلات را اعتقاد ارادت
و بیعت از سابق زیاده تر است ایران سرکار ہمہ رسوخ دلی داشتہ ہموارہ بسعادت ملاقات
مشرف میشوند آثار سیادت و زہد و تقوی و تورع و سخاوت و شجاعت و عالی ہمتی از چہرہ
منورہ آنجناب مانند ضیای آفتاب درخشان نیک خصال ستودہ افعال عمگسار غربا قدردان
نجبا قلم را طاقت از رقم فضایل و زبان را قوت اظہار ستودہ خصایل آنحضرت نیست از ہزار
یکے و از بسیار اندکی تعلیم آورد بندگانعالی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ و مد اللہ ظلہ العالی بزیارت
بزرگان آنحضرت و بملاقات فیض استفادہ آنجناب فایز گشتہ نذرہا گذرانیدند و خدمتہا
میفرمایند و بدل محبت دارند و آنجناب نیز بدل دربارہ ازدیاد عمر و دولت و حفظ صحت و عافیت
حضور پرنور بوقت خاص الخاص خواص خویش از جناب اقدس الٰہی بکمال عجز و نیاز مسئلت دعاہا
میفرمایند حضور مسجد عالی و نقارخانہ بلند تیار کنانیدہ اند و برای اخراجات آنجا بدل متوجہ ہستند

مولانا رفیع الدین قندہاری قدس اللہ سرہ العزیز

از جملہ خاصان و بزرگان و برگزیدگان جناب اقدس ایزدی ساکن قصبہ قندہار کہ از مضافات
صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد ہست بودند چون وارد بلدہ مذکور گردیدند ہزارہا مردم اناث و ذکور
دست ارادت و بیعت خود بدست مبارک آنجناب دادہ مشرف و مباہی و ممتاز گشتند و در قصبات
و قریات لکھوکہا مرد و زن مرید آنحضرت اند ہرگاہ در شروع جلوس و ابتدای ایام مسند آرائے
دولت حضرت سنفرت منزل تشریف شریف ببلدہ حیدرآباد آوردند کثرت خلایق ارباب ارادت
و بیعت بآن مرتبہ شد کہ تا بخدمت آنحضرت رسیدن خیلی مشکل نزمیگردید لحظہ بلحظہ از ہجوم خلایق
فرصت دست نمیداد و نذر و نیاز خارج از شمار و حساب بودہ کہ تعداد و حصر نمیتوانند کرد عالمی را

از رونق افزای آنحضرت مراد دلی و مقصود کلی حاصل آمده بار اوّل فایز گشتند و خواستند که مقام آن
حضرت همیشه بلده حیدرآباد باشد که ساکنان اینجا از آفات و بلیات محفوظ باشند اما چون اعظم الامرا را
انتظام ما فی الضمیر از قدیم بود در حضور پر نور عرض کرد که اگر همین حشرات و کثرت مریدان جناب که مطیع
و منقاد مولوی صاحب اند مقام و مسکن ایشان بلده حیدرآباد یا شهر دیگر باشد حکم حاکم سرمو جاری
نخواهد شد و بلکه احتمال امور دیگر است که به هیچ وجه اصلاح پذیر نخواهد شد آینده هرچه مرضی مبارک از آنجا که
رای مدار المهام در امور سلطنت و انتظام ریاست پذیرا میباشد حکم شد که جناب اراده وطن خود فرمایند
آنجناب در همون ایام روانه وطن خویش بقصبه قندهار گشتند قدرت کامله جناب اقدس الهی و تصرف
برگزیدگان ایزدی اینست که در عرصه چند روز اعظم الامرا ارسطوجاه نیز رهرو راه فنا گشت پس
آنحضرت در آخر عهد حضرت مغفرت منزل بنخبر کرامت نظام شمس الامرا بهادر امیر کبیر وارد بلده شده در باغ
مقبره جان علیخان مرحوم فرود آمدند و در آن ایام از بشارت ظاهری چشمان معذور شده بودند
کثرت خلایق هم کم آنقدر نبود محض مخصوصان حاضر میشدند چرا که خود آنحضرت را اجماع خلایق منظور
نبود راقم عاصی معه حکیم عافیت طلبخان در باغ مقبره مذکور بعد نماز عصر بشرف قدمبوسی مشرف گشتیم
جمالی دیدیم که دیگر بنظر ما تا حال نه آمده و به مصداق آیه کریمه جلوه میکرد مَا هٰذَا بَشَرًا اِنْ هٰذَا اِلَّا مَلَكٌ
کَرِیْمٌ بعد بیعت خاندان امیر کبیر که اصل مدعای ورود همین پیش نهاد خاطر معنی بود چون روانه
قندهار شدند فی الحقیقت روانگی ملک لقا بوده در همونجا رحلت فرموده مدفون گشتند فرزندان
آنحضرت مقیم مقام ارشاد اند و امیر کبیر گنبد عالیشان بالای مرقد مبارک باحداث در آورده اند
سال بسال عرس بتکلف میشود

جناب حافظ حاجی مولوی میر شجاع الدین حسین مدظله

هرچند آنجناب بهیچ‌وجه اظهار حسب و نسب خویش نمی‌فرمایند اما چون خاصی سراپا معاصی مؤلف این تاریخ را اعتقاد واثق بجناب آنحضرت است تلاش بسیار نموده تا نشد آنجناب بهم رسانید لیکن بهزار خون نابه جگر تا یادگار روزگار باشد و مؤلف را سعادت کبری نصیب شود الغرض ذات آنجناب موجب برکات است از سادات علوی حسینی که جد شریف اعلای آنحضرت میر جلال الدین علیه الرحمه از اولاد حضرت خواجه احمد یسوی قدس الله سره العزیز که احوال آنجناب در کتب بسیار مرقوم است بودند اما میر جلال الدین موصوف در عهد سلطنت جنت آشیانی جلال الدین محمد اکبر شاه بادشاه هندوستان وارد سرکار سرکار ماندو من مضافات صوبهٔ مالوه شده از سرکار بعهدهٔ شریعت قضا مقرر گشتند بعد پنج پشت نبیرهٔ آنحضرت سید محمد دایم که در چهارده سالگی در علم و فضل و کمال یکتای خاندان و بی‌نظیر خویش بودند بسبب غمازی شخصی در پیشگاه سلطانی با بیمنی که در کم سالگی بسر انجام قضا چگونه ایشان میرسند دیگری تجویز شود و خود وارد شاهجهان آباد گشته با فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه ملاقات حاصل نموده بسیار بسیار پسند خاطر مبارک سلطانی گشته بخدمت موروثی خویش باستقلال تمام مامور گردیدند مهذا بوقت اقامت دهلی بخدمت حضرت شاه یار محمد خلیفه جناب حضرت نظام الدین ثانی قدس الله سره بخلافت چند طرق نیز مشرف شده بوطن خویش بلباس درویشانه رسیدند والد ماجد آنحضرت سید همرز فرمودند که ای فرزند جگر پیوند وای سرور سینه ارجمند من هرگاه شما باین لباس درویشی اوقات عزیز خویش بسر خواهید برد پرورش خاندان بزرگان شما کدام کس خواهد کرد و چگونه خواهد شد مهذا آزردگی خاطر شما هم نه میخواهم پس مناسب آنست که ظاهراً بلباس دنیوی پرداز ند و باطناً مشغول حالات خود باشند لهذا بر طبق رضامندی والد خویش لباس دنیوی اختیار کرده بدکن آمده بمصاحبت نواب ناصر جنگ شهید چنان پرداختند که بی مشورت و صلاح سید محمد دایم موصوف کاری بوقوع نمی آمد

وامری بی رضای ایشان صورت نمی بست بعد شهادت نواب شهید در برهان پور آمده اقامت
ورزیدند آنا میر کریم الله خان فرزند آنحضرت در عمر شصت سالگی به بشارت بزرگی و نیز بمعاینه
رویای صادقه خود یعنی میر کریم الله خان موصوف شبی در اقامت برهان پور خوابی دید که بادی
مخالف تند در بلدهٔ مذکور وزیده چراغهای تمامی بلده ازان باد خاموش شدند مگر یک چراغ
در جامع مسجد برهان پور مذکور بنهایت نور و ضیا روشن و قایم است که هیچ آسیب هوائی
مخالف تند بآن چراغ اثر نمیکند بعد بیداری تعبیر خواب خویش چنان خود ثابت نمودند که
هرچند من شصت ساله ام و زوجه ندارم اما در تقدیر من معلوم میشود که انشاء الله تعالی اولاد
خواهد شد و کاشانهٔ من از چراغ فرزند منور خواهد گشت اما در خانه کسانیکه علاقه با مسجد جامع
این شهر برهان پور دارند تجویز مناکحت باید کرد چون علاقه مسجد مذکور به خواجه صدیق ملقب
به میر غلام محی الدین خان نبیره خواجه هاشم قدس الله سره بود و یک دختر ناکتخدائی بیست و نه
ساله هم داشتند میر کریم الله خان مسطور بکمال آرزو بمناکحت پرداختند ازان عفیفه در عرصه
دو سال جناب حضرت میر شجاع الدین حسین موصوف زاد الله برکاته متولد شدند الغرض والده
آنجناب هم عالیخاندان از سادات صحیح النسب اند طرفه ماجرا اینکه مخالفان اقربای آنجناب که
بسیار بودند نمیخواستند که درین خاندان چراغ هدایت روشن شود لهذا الوقت بودن آنحضرت
در شکم والده خویش سحر کنانید که فرزند صحیح الخلقت پیدا نشود وقتیکه آنجناب قدم از عدم
بشهود نهاد با اظهار دایه و از بیقراری مادر چنان معلوم گشت که چیزی دیگر نیز در شکم مادر است
شاید بچه دیگر بوده باشد پس والده آنحضرت بر خاک تململ مشغول بوده و دعاها میکردند تا اینکه بچه دیگر هم
برآمد ناقص الخلقت و ضعیف الاعضا بیجان بوده القصه چون خبر تولد صحیح و سالم شدن آنجناب
و ناقص الخلقت برآمدن بچه دیگر و بیجانی وخیریت مزاج آنحضرت و والده بزرگوار آنحضرت بسمع مخالفان رسید

عرق

عرق مخالفت بحرکت درآمده بساحری که بانی مبانی ابتکار سحر بود در گرفتند که تو چگونه کار خود کردی
و دیگر آنکه حضور بصورت دیگر جلوه گر شدی هیچ کار برضامندی ما برنیاوردی او جواب داد که اثر کار
من یک بچه بود که هویدا است اما شنیده اند که خالق مختار در عوض آن ناقص الخلقت بچه دیگر صحیح
سالم کرامت فرماید این تقدیر شما و تقدیر پدر و مادر طفل است و بس حاصل اینکه مخالفین و معاندین
درباره عداوت آنحضرت از خود قصور نمودند اما حق سبحانه تعالی روا نداشت که امر هدایت منقطع
گردد و بعد از تولد آنحضرت یک سال منقضی شده بود که میر کریم الله خان موصوف والد آن
حضرت رحلت فرمود و پس آنجناب بعمر بیست و شش سالگی از طواف بیت الله شریف زاد الله شرفاً
و تعظیماً دفعه اول مشرف شده فراغت حاصل نموده باشتمال احبا و اقربا در سنه یکهزار و دو صد و شانزده
هجری با اهل و عیال خویش وارد بلده حیدرآباد شده اقامت ورزیدند و در قصبه قندهار صوبه
حیدرآباد هم رفته بخدمت شریف جناب مولانا رفیع الدین قدس الله سره به بیعت مشرف گشته
بخلافت چهار طریقه قادریه و چشتیه و نقشبندیه و رفاعیه فایز گردیدند و باز وارد حیدرآباد شده
خود را و کمالات خود را از مردم به اندرجه مخفی و پنهان میداشتند که اثری از آن بنظر هیچکس نمیرسید
بلکه بوهم و خیال هم نمی آمد اما بقول شاعر شعر اگر بر شک گردد پرده صد توی ** کند غمازی از صد
پرده اش بوی ** ضیای آفتاب و ماهتاب از هزار پرده پرده دری میکند چون منظور خالق
بیچون چنان بود که هزارها مردم بفیض عام آنجناب مستفیض شوند و راه هدایت پویند خود بخود اشتهار
کمالات آنجناب مشهور آفاق شد و خلقت خدا رجوع بآنجناب گشت از آنجمله اندکی اینکه قریب
دو صد کس کفار اشد بوقت اسلام آوردن غلام مرتضی کمندان مرحوم همه خود بخود از توجه آنحضرت
بردست پرفیض آنجناب بیعت کرده مشرف باسلام شدند و مقبول دو جهان گشتند و حالا هم در ماه
دو کس چهار کس بهدایت آنجناب باسلام مشرف میشوند چرا فیض عام آنحضرت جاری نباشد

که ذات بابرکات آنجناب در زهد و تقوی و تورع و تقدس و قناعت و عبادت و طهارت و بے
نفسے و بی طمعی و در جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده مانندی و نظیری ندارد درین زمانه که سنه
یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است هیچکس چه در ممالک دکن و چه در فرخنده بنیاد بنظر ارباب
ادراک و اصحاب استحقاق در نه آمده تا بممالک دیگر چه رسد صایم الدهر قایم اللیل عبارت از آنجناب
است و بس تعداد مریدین آنحضرت که در چهار طریقه حلقه بگوش ارادت و بیعت میشوند از هزارها گذشته
و آنا فانا هر روز باشیجی زاید اند و هر روز دو وقته قریب دو صد کس طعام از باورچیخانه آنجناب بغیر
منت و محنت میخورند در تحقیقات قراءت قرآن شریف و کلام مجید از هفت قراءت مثل آنحضرت
احدی خبردار و محقق نیست ترجمه قرآن شریف بزبان هندی اردوی خاص چنان تصنیف فرموده
اند که صدها مردم ترجمه خوانده از اوامر و نواهی و قصص کلام الهی آگاه شده عمل میکنند از انهم از خصایص
حسنات آنجناب است اکثر حضور پرنور ملاقات میسر میشوند و خارمنها میفرمایند که توکل محض بذات
خدای کریم دارند کسر نفس تا بدرجه است که با وجود حاضر بودن سواری پالکی و میانه و رتهه وغیره
هر آن و زمان بارها بروز پنجشنبه برای زیارت بزرگان تا بروضه حضرت شاه یوسف صاحب و شریف
صاحب با همه خادمان پیاده پا تشریف می برند و لباس آنحضرت سوای جبه و دستار و دو پٹه
سفید گنده و زیر جامه گنده سوای دیگر بنظر نه آمد و دوشالهها در راه خدا بخشش غربا میرسانند
هرگز لب پر خاطر مبارک نیست در برآمد کار ارباب احتیاج بدامی یا درمی یا قدمی یا قلمی مستعد در هر خانه
آشنا و نا آشنا هر که باشد حاضر نیست حاضی محرر و مولف این تاریخ رالطیفه پدر الهام شد که والد
بزرگوار آنجناب میر کریم الله خان موصوف خوابی که در باره روشن بودن چراغ جامع مسجد برهانپور
مشاهده کرده بودند فی نفس الامر و حقیقت آن مسجد جامع مسجد بلده حیدرآباد بود و چراغ ذات
بابرکات آنجناب بوده که در جامع مسجد بلده مذکور فرخنده بنیاد روشن شده تا این زمان که

سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ ہشت ہجری بست بضیای خود ہزارہا چراغ اینشاہراہ ہدایت منور کردہ است
و ہر روز زیادہ تر سکینہ او تعالی شانہ بفضل خود ذات گرامی و الای آنجناب را بسیار بسیار سلامت
دارد کہ خلقت ممالکت دکن خصوصاً مردم حیدرآباد از پرتو جمال آنحضرت از آفات و بلیات مصون
و مامون اند آمین چون قلم را قوت تحریر صفات ملکیہ آنجناب نیست از ہزار یکی و از بسیار اندکی نقلم آورد

حضرت شاہ جناب غلام جیلانی الحسینی

از اولاد امجاد حضرت خواجہ بندہ نواز گیسو دراز بزرگان آنجناب بانند آفتاب بجلوہ ظہور در آمدہ
مدتی رہنمای شاہراہ شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت گردیدہ پردہ بر روی اظہار کشیدند
و آنجناب از ابتدای سن شعور و کمال عقل و کیاست مسند ہدایت را زیب و زینت دادہ عالمی
را فیضیاب معرفت و حقیقت ساختند سبحان اللہ برگزیدگان خدارا فیض از مبداء فیاض است
ذات آنجناب آفتاب کمالات صوری و معنوی است کہ بذات فیض عام خود عالمی را منور ساختند در علم
عقلی و نقلی و عربی و فارسی یکتای روزگار و در کمال شعر گوئی و نثر آرائی مانند و مثل آنحضرت
بچشم انصاف دیگری نظر نہ آمد کہ تصنیف ہا دارند شجاعت و سخاوت غلامان درگاہ والاجاہ آنحضرت
اند کہ گاہی از عتبہ فلک رتبہ جدا نمیشوند اخلاق پسندیدہ و افعال حمیدہ و فروتنی حال و عجز و انکسار
و شفقت بر حال مظلومان و خبرگیری حال ایشان شبانہ روز مد نظر عالم پرور آنحضرت است کہ احدی
ازین عنایات بینہایات محروم نمیرود و در مقدمات کشف ظاہری و باطنی و کسب کمال خفی و جلی
و رموز ذاتی عالم دیگر کہ مراد از مشاہدہ مجاہدہ و معاملہ نفس بشری است ذات فیض آیات آنحضرت
ضیا بخش مصباح ہدایت و ارشاد و نور افروز شمع محفل ایجاد و ہر مطیع و منقاد است کہ زبان قلم از اقام
حال ہیچ و دارد معہذا ذات عالیہ رجات مکرمت آیات جناب حضرت شاہ غلام صمدانی الحسینی

فرزند ارجمند مرتبہ بلند خلف الصدق آنحضرت پرتو جمال و جلال والد ماجد خود است کہ درین زمان
ابتدای عالم رشد و تمیز بجمیع صفات پسندیدہ برگزیدہ و خصایل حامدہ محمود و اعلیحضرت را پیش نہاد خاطر
خویش ساختہ لعینہ در گرفتہ ستنای روزگار گردیدہ قدم بر قدم النعل بالنعل مشہور آفاق نیلے طاق
نہ رواق شدہ الحمد للہ والمنہ کہ عاصی سراپا معاصی را دست بدامن آن پاک دامن است او تعالی نشانہ
سایۂ عاطفت عالی کہ در نفس الامر نمونہ ظل ظلیل رب الجلیل است تا ابد الدہر بر سر ما معتقدان بحال قایم
و دایم دارد بمنہ و کرمہ آمین

ذکر فضلا و علما۔ مولوی قطب الدین دہلوی

از خوبان روزگار در حق گوئی فرد کامل کہ بر آنجناب اینچنین ختم شد دیگر ہیچکس بنظر نہ آمد در عہد حضرت
غفرانمآب آن سید صحیح النسب عالی نسب ندان از دہلی وارد بلدہ حیدر آباد گشتہ از کمالات خود در عرصہ
چند روز بار یاب حضور پرنور گردیدہ مشہور آفاق شد و نہایت پسند خاطر مبارک در آمدہ ہموارہ
مصاحب آنحضرت میبود و بعد رحلت جناب غفرانمآب در عہد حضرت مغفرت منزل نیز در معالجانہ خاص
مامور بہ صحبت میر عالم بہادر معزز و موقر بودہ براستگوئی مشہور گشت کہ ہرگز در سخن حق خاطرداری
میر عالم بہادر مدار المہام سرکار نمی نمود تا بخاطرداری دیگری چہ رسد و برآمد کار خلق اللہ از میر عالم
بہادر بسیار بعمل می آورد و میر عالم بہادر را نہایت محبت از راستی با مولوی صاحب موصوف بود در سنہ
یکہزار و دو صد و سی و چہار ہجری چون مزاج وہاج حضرت مغفرت منزل از وجع مفاصل بیمار گشت
و برای تبدیل مکان از دولتخانہ عالی بدولتخانہ قدیم تشریف فرما شدہ تا دو سال در آنجا اقامت
فرمودند دران ایام در دواخانہ سرکار مولوی صاحب مذکور و محی الدولہ عزت یار خان و معالج خان
و حکیم غلام حیدر خان شاگرد رشید مولوی صاحب مسطور و حکیم باقر علیخان ولد حکیم محسن خان مرحوم بادشاہی

وحکیم لطیف حسین خان وحکیم محمد اکبر حسین خان خلفان حکیم منان صاحب مغفور وحکیم رضا علیخان وحکیم بندہ علیخان لکھنوی ورام بھٹ وونکٹ رام مصریان عیادہ گاہ کہنہ وغیرہ وابن عاصی سراپا معاصی مولف این تاریخ کہ شبانہ روز باریاب حضور پرنور بود ہمہ با حاضر بودند وہر روز صحبت عجیب وغریب تا برخاست دربار ودرمیان میماند پس درہمون ایام مولوی صاحب موصوف لعد داخل شدن حضور پرنور بدولتخانہ عالی درسنہ یکہزار ودوصد وسی وشش ہجری رخت ہستی بسفر ہستی بربست ہرچند بے تکلفی وکسر نفس مولوی صاحب مذکور را نہایتی بنود مثلاً درسواری میانہ خود سوار میرفتند وغریبی درراہ آمدہ گفت مولوی صاحب اینوقت مرا میانہ بسیار ضرور است بدہند ہمون وقت مولوی صاحب از میانہ فرود می آمدند ومیانہ را حوالہ سایل میفرمودند وہرگز ملال بر خاطر نمی آمد بلکہ خوشنودی ظاہر میشد پس ہر وقت کہ منظور ش باشد بکار خود دارد ومولوی صاحب پیادہ پا تشریف میبردند ومعہذا با حضرت مغفرت منزل نیز ہمین بی تکلفی مکالمہ مینمودند کہ مقدور مدار المہامی بود تا بدیگری چہ باشد وآنحضرت نیز برداخت بسیار میفرمود والغرض مانند مولوی صاحب مغفور مرحوم ہیچکس لصفات حقایق آیات بنظر نہ آمد فرزندان آنجناب ہمہ لصفات موصوف خصوصاً سید صاحب ہمین پور خلافت آنحضرت ذکر ایشان در احوال حکما خواہد آمد انشاء اللہ تعالے

مولوی میر ابوتراب فاضل

از مشاہیر روزگار مرتبہ فضیلت آنجناب از درجات علے درگذشتہ بدرجہ اعلا ای اعلی رسیدہ کہ ہیچکس بمقابلہ آنجناب نبودہ چون بزیارت حرمین شریفین فراغت حاصل نمودہ وارد حیدرآباد گردیدہ ہموارہ مشغول درس وتدریس میبودند ہمہ عالم بہادر نیز مطالعہ کتب فقہ از آنجناب مینمود وعلی ہذا القیاس ہزارہا در تلامذت آنحضرت مشرف اند اگرچہ در ایام حیات والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدولہ

حکیم الممالک برادر کلان عاصی خواجه عبد القادر خان شاگرد آنجناب بودند که با والد عاصی نهایت محبت
داشتند اما در عهد باریابی عاصی بحضور حضرت مغفرت منزل عاصی را نیز قانونچه ملا چمنی براسه درس داده
بودند زبان را و قلم را قوت و طاقت تحریر و تقریر آنجناب نیست لهذا اکتفا برهمین فقرات چند نموده
در هر علم حاشیه آنجناب و رسالها مشهور آفاق اند که خلق الله مستفیض می شود

مولوی صفدر اورنگ آبادی

از بزرگان عصر بودند چون وارد حیدرآباد شدند مرشد زاده آفاق عالیجاه بهادر بکمال اشتیاق
یاد فرموده مورد الطاف بیکران ساخته جلیس و ندیم خود فرمود علم عقلی و نقلی با آنمرتبه داشت که
هیچکس بمذاق گفتار و لطف تکرارش نمیرسید زاهد عابد حق گو اکثر ملاقات حضرت سید نور العلی صاحب
قبله فایز میگردید در علم حدیث شریف فرد کامل عهد خویش بود و در سنه یکهزار و دوصد و دوازده هجری
بجنت خرامید فرزند خلف مولوی صاحب مذکور احمد صاحب از ابتدای نشو و نما آثار رشد از ناصیه اش
ظاهر بود تا حین حیات پدر بزرگوار خود چند نسخه صرف و نحو خوانده بعد از ان بشوق ذات خویش
بجمیع علوم ادراک بهم رسانید علی الخصوص در علم حدیث شریف مرتبه استحقاق از محدثان حرمین شریفین
حاصل نموده در ایام ماه ربیع الاول وغیره به فصاحت تمام در بیان مسجد حضرت قبله مرحوم مغفور جناب مولوی
سید نور العلی صاحب بیان میفرمایند که خلقت خدا داخل حسنات میگردد و محدث حافظ عالم بذات
خود به جمیع اخلاق پسندیده موصوف و برآمد کار اهل احتیاج سعی موفوره بجا می آرد عاصی را از
بزرگان رسوخ دلیست لهذا فقره چند بقلم آورد که گمان فضولی کلام نشود ✣ ✣ ✣

مولوی حیدر لکهنوی

از نام آوران علمای هند که سلسله بزرگان آنجناب به مولانا عبد العلی ملک العلما قدس سره میرسد

دربلده لکهنو فرنگی محل خاص مکان بود وباش اینجا نداشت والد ماجد آنجناب مولوی مبین مشهور روزگار اند الغرض مولوی صاحب موصوف از لکهنو بزیارت حرمین شریفین رفته بعد حصول سعادت طواف وزیارت ومراجعت درمیان دریای شور گرفتار طوفان شده همه اسباب وکتب وغیره بغارت داده در عالم بے اسبابی داخل بلده حیدرآباد گردیده در یک مسجد وعظ بلیغ وبیان تفسیر آیات قرآن شریف بعد ادای فریضه جمعه بآن فصاحت وبلاغت نمودند که تمامی اعزه سلطنت وهمه حاضرین مسجد محو حیرت شده لب بتحسین وآفرین کشادند ودر آن قصبه فساد مهدویان چنچل گوره عنقریب بوقوع آمده بود از اجماع سامعین وعظ آن جناب ثابت جنگ رسل صاحب فرنگی وکیل صاحبان انگریز بجناب مهاراجه بهادر گفته فرستاد که بسبب این مولوی اجماع کثیر بروز جمعه که در یک مسجد میشود مبادا فتنه وفساد تازه بوقوع آید این چه مقدمه است دریافت فرمایند از راه خیرخواهی دولت ایما نموده شد مهاراجه بهادر بعد دریافت حال که صرف هدایت خلق منظور است وهم تفقیه از وکیل مذکور باستصواب حکیم باقر علیخان وشرف الدین خان گردیده ونیز بملاقات مهاراجه بهادر که نهایت پسند کردند چنان مقرر شد که در مسجد جامع بلا اندیشه بیان مینموده باشند وبعد ایام چند یکهزار روپیه ماهوار از سرکار دولتمدار برای اخراجات مقرر شده هرگاه موافقت کلی با مهاراجه بهادر بظهور آمد در عوض ماهوار جاگیر دوازده هزار روپیه موضع بیامتی پٹیه وبورم پٹهه وغیره دیهات بیر حاصل متصل بلده عنایت گشت که بکارخانه امارت جلوه افزای ریاست گردیدند معهذا آنچنانکه بیان آنجناب بفصاحت وبلاغت بود خارج از اظهار وبیان است بروز جمعه در جامع مسجد یکوجب زمین برای نشستن مردم از کثرت خلایق بهم رسیدن خیلی مشکل تر بود خصوصاً در ایام ماه مبارک رمضان اکثر بسبب وفور خلق الله صورت تمانه جنگی بظهور آمده آیات قرآن شریف را با وضاع و انواع واقسام بیان میفرمودند مدتی بهمین طور اوقات عزیز خود را بسر برده بخوشحالی گذرانی اوقات نموده

با صبیه حضرت سید نور الاصفیا صاحب مرحوم کتخدا گردیدند و با همه امرا و خوانین اتحاد بهم رسانیده عزیز
دلها گشتند از نزد امیر کبیر دو صد روپیه ماهوار مقرر بود و امیر الامرا امیر الملک بهادر نیز ماهوار میرسانیدند
چون قضا وارد گردید دفعتاً بعارضه مهلکه رخت هستی بربسته در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و شش
هجری به بهشت خرامیدند تا الی الآن مانند آنجناب احدی بنظر نه آمد جامع علوم عقلی و نقلی خوش
لباس خوش مزاج طلاقت لسان از شرح و بیان بیرون است بحر مواج است که بهزاران تموج موج بر موج می زد
با اینهمه با اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده مشهور روزگار شب کتخدائی عاصی محرر اوراق تشریف آورده
دعاها خوانده عطر گران بها بدست مبارک خویش بر رخت طاس عاصی مالیده سرفراز فرمودند بعد رحلت
آنجناب جاگیر و ماهوار بر اولاد تقسیم یافت نصفی به پسران خرد که از بطن صبیه حضرت اصفیا صاحب اند
و نصفی بنام مولوی ظهور خلف الصدق بزرگ مرحوم مغفور که احوال ایشان هم بقلم می آید ✣ ✣

مولوی ظهور لکهنوی

خلف الصدق و مهین پور مولوی حیدر لکهنوی است احوال بزرگان اینخاندان در احوال مولوی صاحب
مسطور بقلم آمد ایشان بعد انتقال والد خود بکمال بیقراری وارد بلده حیدرآباد شده بعد ادای مراسم
تعزیت بملاقات مهاراجه بهادر رسیدند بهادر مذکور از فراست و خردمندی و ادراک علوم عقلی و نقلی
و فصاحت بیان و طلاقت لسان و وجاهت شان بسیار بسیار خوشوقت شده قسمیکه با مولوی صاحب
مرحوم شرایط اتحاد بجا می آوردند همچون طور با ایشان بسلوکها در آمدند و جاگیر دوازده هزار روپیه
را تقسیم نمودند گذشت معهذا مولوی ظهور مذکور با آن لیاقت و برخورداری و سعادتمندی با والده
خود و برادران خود اوقات عزیز خویش بسر می برند که هما هیچ جه جدائی را تصور نکرده مجموع مشکور
باهم باتفاق موفور اند الغرض ذات مولوی صاحب مسطور مغتنم است درین عالم شباب به لیاقت

عمر صد سالہ رسیدن محض عنایت ایزدلیست بہرجمعہ موافق قاعدہ مستمرہ والد ماجد مرحوم خود در مسجد
جامع بہ نہایت فصاحت و بلاغت بیان کلام شریف و حدیث مینمایند کہ اکثر در ماہ رمضان المبارک برای
برای نشست و برخاست کہ ہر کس نزدیکی منبر میخواہد فساد میشود منجر بہ شمشیر و خنجر میگردد اگرچہ بیان
مولوی صاحب مرحوم مولوی حیدر صاحب لابیان بودہ کہ تا الی الآن ہیچکس باین فصاحت و بلاغت
علے الخصوص در میان علمای حیدرآباد منظر نہ آمدہ اما ذات مولوی ظہور نیز بمقتضای الولد سر الابیہ
غنیمت است کم نسبت با ہمہ اوصاف خوش خلق کشادہ طبیعت بیہ فکر با ہر کس کہ محبت شود جنبر
گیران حالش نہایت میباشند افعال حمیدہ الیشان پسندیدہ خاطر کہین ومہین علی الخصوص با مہاراجہ
بہادر بسیار الفت و محبت است کہ ہموارہ ذکر الیشان بخوبی تمام بعبارت بیان می آرند۔۔

مولوی کرامت علے

مستوطن خاص شاہجہان آباد از خوبان زمانہ بزرگان الیشان نیز صاحب خدمات بودند و او خود در زمانہ
در عملہ انگریز بہادر بخدمت شایستہ عدالت مامور بودند اما درین عہد میمنت عہد بندگان اقدس ظلہ العالی
حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ از وطن خویش وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ بملاقات راجہ چندو لعل مہاراجہ
بہادر فایز گردیدہ بسیار بسیار پسند خاطر گشتند و بعد چندے بخدمت عدالت از پیشگاہ حضور پرنور بار یاب
شدہ فایض گردیدند یعنی بہ عدالت بیرونجات بلدہ حیدرآباد با تمامی محالات و قصبات و قریات
وغیرہ از گشت و خون و اندرون بلدہ از دزدی و قطاع الطریق مفسدان و خونیان و دیگر
امورات قضایای قصبہا وغیرہ اطراف و جوانب بلدہ مذکور و ممالک محروسہ سرکار مامور کار و بار اند و کچہری
عدالت در مکان اسلام بار ی مقرر یافتہ با تمامی کارخانہ محولہ خود مصروف عدل ہستند اما آنقدر
سعی موفورہ و ادراک و استحقاق و دریافت ہر ہر معاملہ ادنی و اعلی جزئی و کلی بعمل مے آرند

کہ ہیچ از خفی و جلی پوشیدہ نمی ماند بعد تحقیقات و ثبوت امر حکم مطابق حکم شرع شریف میفرمایند و فضیلت علمی بدرجہ ایست کہ از عقلے و نقلے سر مو مخفی نیست حضوری علوم را نہایتی ندارد سوای این باوجود جوہر ذاتی در اخلاق پسندیدہ و افعال حمیدہ و دوستی دوستان و محبت محبان و طلاقت لسان و فصاحت بیان و خوش لباسی و خوش خوری و خوش اختلاطی فرد فرید روزگار شنگاہر روز چیزی از اطعمہ لذیذہ اختراع نو خود تیار کردہ با اقربا و آشنایان و محبان خوردہ و خورانیدہ محظوظ میشوند دل نمیخواہد کہ یک لحظہ از صحبت مولوی صاحب موصوف جدا شود در برآمد کار احبا بدل متوجہ عالی ہمت بذاتہ بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

مولوی اکبر

ساکن بندر مبارک سورت چون بہ پیشگاہ حضرت خلیفۃ الرحمانی اکبر شاہ بادشاہ غازی الشرف اندوز دربار جہانمدار ظل الٰہی گشتند از فرط الطاف خاقانی و عنایات شاہانی بخطاب ملکی و دولائی و منصب مناسب سرفراز گردیدند و ہر گاہ با اسباب امارت از فیل و اسپ و پالکی و دیگر اسباب لابدی خویش وارد بلدہ حیدرآباد گردیدند راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بکمال قدردانی مقدم گرامی را مقدم داشتہ بمنزلی لایق فرود آوردہ بعد سرور موفورہ ملاقات سر دست ہفدہ روپیہ روز بعنوان یومیہ برای اخراجات ضروریہ مقرر نمودند و چنان قرار یافت کہ در مکہ مسجد بروز جمعہ بعد ادای فریضہ وعظ بلیغ میفرمودہ باشند و خلقت خدا بسیار جمع شدہ مستفیض سعادت میگردیدند معہذا سلسلہ بیعت قادریہ دست بدست آنحضرت جاریست با اینہمہ بسیار با اخلاق ارجمند و اشفاق دلپسند خوش مزاج خوش تقریر فصاحت و بلاغت کلام بدرجہ تمام دارند حضور پرنور را نیز توجہ بسیار بحال آنجناب است اکثر باستفسار احوال میپردازند کہ بجمیع اوصاف بزرگانہ موصوف اند

مولوی محمود عالم

از جملہ محمودان زمانہ مخصوصان دورانہ استاد حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ اند و در بینولا برای درس مرشد زادۂ بلند اقبال حاضر اند در علوم عقلے و نقلے فرد کامل منتخب روزگار بکمال فروتنی بہایت اخلاق مشہور و معروف اند

مولوی بیر احمد ولایتی

از ولایت پیشاور وغیرہ وارد حیدرآباد گردیدہ مشہور بلدہ حیدرآباد گشتند جامع علوم فضیلت آنجناب مانند آفتاب جلوہ ہا دارد کم بنظر آمد بلکہ در بینولا در بلدہ فرد یکتای بی ہمتاست کہ سراپا مجسم باخلاق و فروتنی است اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور در مکان خود فرود آوردہ براسہ کتبہا ی معتبرہ خواندہ اند الحال حسب الحکم حضور پرنور بنیابت شریعت پناہ بلدہ حیدرآباد ممور گردیدہ اند

مولوی عبد العلے خان

فرزند ارجمند مولوی کرامت علیصاحب موصوف باوجود ابتدای شباب جامع علوم و منبع کمالات و اخلاق صاحب طبیعت کامل اَلْوَلَدُ سِرٌّ لِاَبِیْہِ عبارت ازخان مذکور است اللہ تعالی بمراد دلی والدین سازند کہ سعادتمند دارین است و مولوی صاحب از اولاد حضرت جعفر طیار ہستند

مولوی حافظ محمد شمس الدین فیض تخلص

از کاملان زمانہ و عارفان دورانہ فرد کامل و منتخب روزگار جامع علوم عقلے و نقلے منبع کمالات صوری و معنوی بزرگان ممدوح در عہد حضرت مغفرت مآب و حضرت غفران مآب بتوقیر و عزت تمام بتجربات لائقہ مشمول عواطف شاہانہ بودہ بروقت موعود امر الہی را لبیک اجابت فرمودند سعید اخوند آنجناب

از ابتدای شباب متوجہ بتحصیل علوم گردیدہ در عرصہ چند سال مشہور روزگار گشتہ مرجع خلایق گردید کمالات حقایق و عرفان و استحقاق و ادراک شریعتے و طریقتے آنجناب از اشعار فارسی و ہندی اردوی خاص از قصیدہ و غزل و رباعی وغیرہ آنحضرت مانند نور آفتاب تابان و درخشان و ظاہر است ہر ذی فہم کہ بادراک فہم خویش فکر کند بجان سخن رسد سوای این حسن اخلاق و تہذیب و مروت و آدمیت از ملاقات آنجناب ہویدا میگردد در قرات کلام شریف یکتای عہد خود تصانیف عربی و فارسی و ہندی آنجناب مشہور آفاق مہتد ادر برآمد کار ارباب احتیاج بدمی یا درمی یا قدمے یا قلمے مستثنای زمانہ اند کہ اینقدر خیلے مشکل تر است علی الخصوص درینوقت کہ بدر برائے پسر زبان سعی و کوشش دراز نمیکند تا برای غیر چہ کند در علم حقایق و معرفت الٰہی نکاتی چند از زبان آن واقف رموز خفے و جلے بوقت خلوص ملاقات برمی آیند کہ دل بقرار شدہ میخواہد کہ ہمین وقت از سینہ برآید و ترک علایق کند و بہ معبود حقیقی خود وصلت جوید و دیگر از خیال بیہودہ دنیا کنارہ گزیند الغرض ذات والای آنجناب مغتنم عہد است او تعالی شانہ بسیار سلامت دارد کہ تخلص فیض اسم بامسمے دارند عاصی را بدل رسوخ است مریدان آنحضرت نیز بسیار اند کہ بمراد دلی فائض گشتہ اند اشعار آنجناب در تذکرہ احوال شعرا بتحریر خواہد آمد انشاء اللہ تعالی کہ پہلو بمذاق خواجہ حافظ شیراز میزنند

مولوی بسم اللہ

از ساکنان برہان پور در بلدہ حیدرآباد ورود فرمودہ در مسجد متصل شکر گنج شمس الامرا بہادر امیر کبیر متقام گزیدہ بدرس طالبان علم پرداختند صرف متوکل صاحب اخلاق پسندیدہ خوش تقریر بہ جمیع صفات بزرگانہ موصوف

مولوی عماد الدین حسین

از علمای نامور لکھنو جد اعلای ایشان استاد فردوس آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ دہلی بودند کہ در معاش ایشان پنجاہ وود دیہہ از سرکار بادشاہی انعام بود حکام لکھنو مثل شجاع الدولہ وغیرہ ضبط نمودہ تباہ ساختند پس ایشان در عالم ابتدای شباب وارد حیدرآباد شدہ مورد مسر شاہزادہ آفاق سلیمانجاہ بہادر گردیدہ ملازم سرکار گشتند و بہ ماہہ معقول سرفراز شدند و تا شرح سلم وغیرہ بہ تدریس آنحضرت پرداختند بعد چند سال نوکر دیٹین صاحب انگریز تعلقدار لست لک روپیہ سرکار گشتہ بکار دارالانشاء معمور شدہ مدتی با دراک کلیات وجزئیات تعلقات لکہا روپیہ شبانہ روز مصروف ماندہ بعد بر ہمے تعلقات از صاحب مذکور خانہ نشین اند در علوم عقلیے ونقلی ممتاز و الد ایشان مولوی عطا حسین وجد ایشان مولوی محمد اعظم حسین وجد اعلای ایشان مولوی محمد عظیم ساکن قصبہ لاہری از سرکار جعفر آباد کہ استاد بادشاہ بودند ہمہ صاحب مدرسہ و تدریس خلایق معمور بودند تاریخ رحلت محمد عظیم مذکور اینست ۵ چون محمد عظیم صاحب سلم ✢ در جہان دیگری نمودہ تعلم ✢ سال نقلش چو از خرد جستم ✢ گفت ہاتف برفت رونق علم ✢

مولوی مظہر

اکثر از ساکنان قمر نگر کرنول در آنجا نیز بخدمت شایستہ دیوانی غلام رسول خان حاکم آنجا معمور بودہ چون انقلاب طبیعت از طرفین بوقوع آمد بعد رحلت جناب حضرت مغفرت منزل وارد بلدہ حیدرآباد شدہ بملاقات مہاراجہ بہادر راجہ چندولعل فایز گردیدہ پسند خاطر گشت و بہ ماہہ سہ صد روپیہ مبذول الطاف شدہ در سوال وجواب تعلقداران سرکار و درستی معاملات ایشان مقرر اند و جامعیت علوم وکمالات وقابلیت معاملات فرد کامل سلیم الطبع عمیم الاوصاف در سعی کارہای افتادگان روزگار بدل توجہ دارند معہذا در بلدہ حیدرآباد از قدردانی حضور پرنور قریب یکصد علما وفضلا وارباب علوم عقلی ونقلی بہ ماہہا بشیفر القدر تقدیر ملازم ہستند نظر لطول کلام ذکر چند کس بتحریر بر آمد

مولوی بدرالدین

والد ایشان نیز از باشندگان ہند اند وطن وارد حیدرآباد شده اقامت گزیدند شرح ملا و دیگر نسخہ ہائے صرف و نحو و منطق بخوبی درس میدادند چنانچہ عاصی و برادر کلان عاصی خواجہ احمد خان نیز شرح ملا از ایشان خواندند بعد چندی انتقال نمودند آنا خلف مرحوم بتحصیل علوم پرداختہ بدرجہ فضیلت رسیدند و از منصبداران سرکار بدر بار معقول منسلک اند و ہموارہ صحبت با راجہ مہراج میدارند در جمیع علوم فرد کامل روزگار اند الحال مدرسہ جامع مسجد حیدرآباد از مولوی صاحب موصوف آباد است و بس اعتصام الملک بہادر از ایشان استحقاق احادیث مشکوٰۃ شریف می نمایند

قاضی محمد ذوالفقار خان

قاضی بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد فرزند ارشد شریعت پناه قاضی محمد شریعت اللہ خان مرحوم اند آنجناب در عہد حضرت غفران مآب از بلده شاہجہان آباد وارد بلده حیدرآباد گردیده بعد رحلت قاضی معین الاسلام خان باستصواب میر عالم بہادر بملاقات اعظم الامرا ارسطو جاه مدار المہام سرکار رسیده باریاب حضور پر نور گشتہ بسیار پسند خاطر مبارک شد بخدمت جلیل القدر قضارت ممتاز و مباہی گردیدند و تا مدت حیات خود بامورات محولہ خویش آنچنان پرداختند کہ مورد تحسین و آفرین شاہانہ و مستمد الطاف خسروانہ گشتہ مشہور آفاق شدند و انتظام عدل و داد بالصورت صورت پذیر میگردید کہ مزیدی بر آن متصور نباشد در سنہ یکہزار و دو صد بیست ہجری جہان فانی را پدرود فرمودند آنا محمد ذوالفقار خان بہادر بعد رحلت پدر عالیقدر خویش از فرط الطاف حضرت مغفرت منزل بر مسند نیابت رسالت سرفراز و ممتاز و مباہی گشتہ اعتقاد ہمہ نازک نظر را در میزان ادراک ہر دو پلہ مخالف یکدیگر سنجیده از حق و باطل بعدل تقدیری چنان بتعدیل در آورد کہ تا این زمان گاہی از زبان احدے

در ہیچ مقدمہ خرد و بزرگ حرفی غیر از شکرگذاری خداوند نعمت بگوش وہوش ہیچکس نرسید تمامی خلقت خدا شاکر این عطیہ کبری و موہبت عظمی روز و شب بر زبانہا جاری دارد الغرض آلقدوۃ علما متقدمین و زبدہ فضلا متاخرین عہد حضور پرنور فرد فرید روزگار است کہ مثلش در اقلیم ہند و دکن بنظر نہ آمد تا بہ بلاد و امصار و اقالیم دیگر چہ بودہ باشد عالی منصبی بلند حوصلہ برخاکر اقربا پرور آل اندیش بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

فتح اللہ بیگخان مفتی اول بلدہ حیدرآباد

از مدت مدید خدمت افتای بلدہ معمور و کماہی رموز خفی و جلی فتوی و نکات آن مشہور روزگار و تمامی علوم عقلی و نقلی فرد یکتا و خبردار ماہیت ہر امر را آنچنان بزودی در می یابند کہ سر موی ہیچ جہہ از ایشان پوشیدہ نمی ماند با ایں ہمہ خوش مزاج با اخلاق متوجہ بحقیقت فرد افراد بشر از صاحبان احتیاج بی شائبہ تکلیف درامی و درمی مساعی جمیلہ بکار می برند و بالطاف خسروانہ معمور خدمت خود ہستند

مولوی خواجہ شہاب الدین

ساکن بلدہ سرہند در عہد حضرت غفرانمآب وارد بلدہ حیدرآباد گشتہ باعتقاد و قدردانی شمس الامرا بہادر امیر کبیر در مقبرہ تیغ جنگ بہادر مرحوم فرود آمدند و ہموارہ در مسجد آنجا بامامت نماز جمعہ پرداختہ مردمان ساکن درگاہ حسین برہنہ صاحب قدس سرہ السعادت حسنات جماعت جمعہ و عیدین فایز میگردانیدند و گاہ گاہی بملاقات اعزہ بر طبق دعوت در بلدہ آمدہ باز بمکان خود تشریف می بردند در جامعیت علوم عقلی و نقلی فرد فرید روزگار و در امور شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت مقتدای عصر جناب حضرت بندگانعالی مدظلہ العالی ادام اللہ اقبالہ اکثر پرسان حال ایشان بودہ

ملاقات ہم فرمودند تواضع مسرور فرمودند و ہمیشہ بخدمت برای اخراجات چہار روپیہ یومیہ فروگذاشت
نمودہ متفرد ساختند لبا بزرگ زاہد عابد تہجدگذار شبانہ روز در عبادت معبود حقیقی خود را مصروف
داشتند بمعاملات دنیوی گاہی میل نہ میفرمودند در سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و یک ہجری بعمر یکصد
و ہفت سالگی متوجہ جنت گردیدند خواجہ نجم الدین خلف الصدق آنحضرت در یومیہ مذکورہ مقیم
مقام والد بزرگوار خویش اند بجمیع صفات خاندان خود موصوف ہستند

ذکر حکمای سرکار دولتمدار آصفیہ حکیم معالج خان

عرف حکیم محمد ماہ خان خلف حکیم معالج خان کلان المخاطب بمسیح الدولہ ساکن اورنگ آباد کہ در
ہمونجا بمرتبہ بلند فایز گشتہ رحلت نمودہ در باغ خانہ خود متصل مکی[1] دروازہ بلدہ مذکور مدفون گردید
عاصی نیز بفاتحہ مشرف شدہ است ما بعد رحلت خان مذکور چون فیما بین برادران منافشہ میراث
و جاگیر صورت بست خان مسطور از اورنگ آباد وارد حیدرآباد گشتہ در مکان والد عاصی بہ نسبت
اینکہ سابق ہمشیرہ مشار الیہ بازدواج والد در آمدہ بود و از ان عفیفہ دختری یادگار بود فرود آمدند
و نیز شاگرد والد بودند و نسخہ نویسی ہم میکردند والد عاصی حکیم باقر خان مسیح الدولہ حکیم الممالک
مساعی جمیلہ بکار بردہ ایشان را بدر ماہہ دوصد روپیہ نزد امجد الملک بہادر ملازم گردانیدند و در حضور
پر نور عرض کردہ فیصلہ منافشہ برادران نیز بعمل آوردند بعد رحلت والد عاصی از کمالات معالجہ خود نزد
شمس الامرا بہادر تیغ جنگ نوکر شدند و مشمول عواطف گشتند بعد انتقال بہادر موصوف بملازمت
اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار رسیدہ ہموارہ در حاضر باشان حاضر میبودند و بعد چند روز
باستصواب اعظم الامرا ببار یابی حضور پر نور نیز مشرف و مباہی شدہ متعین مرشد زادہ آفاق
سکندر جاہ بہادر گردیدند و پسند خاطر مبارک گشتہ بمصاحبت در آمدند و بہ مراتب بلند رسیدند

[1] در اصل لفظ مکی بکاف... دروازہ... [marginal handwritten note, partly illegible]

درحینیکہ حضرت غفران منزل در سنہ یکہزار و دوصد وسی وچہار ہجری در دولتخانۂ قدیم تا دو سال رونق بخش کاشانۂ دولت بودند در دواخانۂ سرکار اجماع حکما بودہ عجب صحبت عجیب و غریب روز و شب بود چنانچہ در ذکر مولوی قطب الدین دہلوی بقلم آمد در آن ہنگام کہ خان موصوف و عاصی باہم حاضر دربار فلک اقتدار و باریاب بودیم اکثر توجہ دلی بحال عاصی داشتند عجب اللسان خوش اختلاط خوش مزاج خلیق کہ اگر تمام عمر صحبت باشد انسان دل بر داشتہ نشود ہیچکس بخوش اختلاطی خان معز و عالی ہمت تا حال کم بنظر آمد در آخر سنہ یکہزار و دوصد وسی وچہار ہجری وفات نمودہ در درگاہ برہنہ صاحب مدفون گردید سہ فرزند گذاشت کہ ذکر آنہا خواہد آمد ✿✿

حکیم الحکما محی الدولہ

نام اصلی اش عزت یار خان بہادر است خلف حکیم الحکما حکیم جعفر خان مرحوم کہ ہمیشہ باریاب و مصاحب و مقرب حضرت غفران مآب بودند حضرت تہنیت النسا بیگم صاحبہ المشہور بہ پولیصاحبہ والدہ ماجدہ حضرت غفران منزل کمال خدمت بزرگانہ میفرمودند کہ ملا یک صفت بودند از حضور پر نور و بیگم صاحبہ موصوفہ رخصت حرمین شریفین گرفتہ روانہ مقصود شدہ بعد دو سال بازوارد بلدہ حیدرآباد گردیدند حضور پر نور و بیگم صاحبہ ممدوحہ بوقت روانگی و بعد ورود بسلوک شاہانہ مشمول عواطف ساختند و بخدمت احتساب بلدہ حیدرآباد و صدر الصدور مامور بودہ ہموارہ حاضر دواخانہ محول خویش میگشتند خلفش محی الدولہ حکیم الحکما عزت یار خان بہادر اگرچہ در حین حیات والد بزرگوار خود فارغ التحصیل جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی و طب فارسی وغیرہ شدہ ہموارہ مصاحب بندگان عالی میبودند اما بعد رحلت پدر عالیقدر بذاتہ بمعالجہ خاص و مرشدزادہ ہای بلند اقبال و محلات عصمت اختصاص میبود کہ احدی از حکمای عصر را سبقت بر آن مصاحب خاص نبودہ

ولعبد رحلت حضرت غفران مآب در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل نیز بدستور معہود معتمد کلی بودند چون معمول مستمرہ قرار یافتہ کہ بوقت مبارک کردن گرہ سالگرہ حضور پرنور حضرت غفران مآب نظر بر تقدس ایشان بدست مبارک حکیم جعفر خان بہادر بود کہ بزرگ و متقدس فرشتہ خصال بودند میمنود ند ہنوز آن سلسلہ در حضور پرنور ادام اللہ اقبالہ و عمرہ و سلطنتہ بحال وجاریست کہ بدست محی الدولہ احمد یار خان بہادر بوقوع و بعمل می آید اللہ تقدس و تعالی رشتۂ عمر بادشاہ ما را برشتۂ عمر خضر و الیاس سال بسال گرہ تازہ بتازہ و نو بنو دہد کہ از عمر ہر دو مرسل علی نبینا و علیہم السلام لمحہ و لحظہ کم نباشد آمین رب العالمین القصہ چون دو سال کامل اتفاق رونق افزای حضور پرنور در دولت خانہ قدیم کہ متواتر بقلم آمدہ گردید حاضر در خدمت آنجناب شبانہ روز حاضر بود و بسیار توجہ بحال حاصی داشتہ نسخہای مجرب بخود عنایت فرمودند و بتعلیم مشق خط النسخ نیز سرفراز نمودند چون شہادت کہ مرتبہ خاص اولیاست در تقدیر بود بعد اخراج مہدویان در سنہ یکہزار و دو صد و سی و نہ ہجری بدست افغانان مہدوی ناحق و ناروا بی شائبہ تکلف چیزی بچیزی از عداوت بالتقصیر دامی در پی سخنی قدمی قلمی ہیچ نی اللہ بد غا شہید شدہ در زمرہ شہدای بدر و احد و اصل و داخل گردیدند اِنَّا لِلّٰہِ وَاِنَّا اِلَیْہِ رَاجِعُوْن مفصل کیفیت سابق گذشت معہذا عجب انسان با کمال بہیچ کمال علمی و عقلی از آن منبع خرد خالی نبود سیر فکر بسر چشمہ جا بہ بسیر خوراک کہ در اشیای خوردنی تکلفہا میمنودند معہ عشق شولہ با فراط التقسیم سیر بود در علم حدیث شریف از محدثان حرمین شریفین تحقیق نمودہ بدرجہ کمال رسانیدہ کہ احدی باستحقاق آنجناب بمنبر مسجد در باہمای مفتری در مسجد خود حدیث شریف بیان کردہ خلقتی را داخل حسنات میساخت در علم ریاضی یکتای عہد تا حال مانند بہادر معز پیدا نشدہ و نخواہد شد کہ انسان بہ محنت ہای بسیار و دراز بکمال یک فن میرسد جامعیت موقوف بر عنایت مبداء فیاض است از خداوند نعمت بجا گیر سیر حاصل و خدمت جلیل القدر صدر الصدور

واحتساب مشرف وسپاهی بوده فرد فرید منتخب نایاب روزگار نژادان گفت سه فرزند گذاشت که ذکر ایشان خواهد آمد قبر شریفش بیرون دریچه بود ولیصاحب در حظیره صوفی صاحب است

محی الدولہ احمد یار خان بہادر

خلف رشید عزت یار خان شهید موصوف است بعد شهادت پدر ذیقدر خود بالطاف و بنده پروری حضرت مغفرت منزل حاضر دربار فلک اقتدار گردیده بارها بگشتن بخدمات موروثی سرفراز و ممتاز گشت وهمواره بمعالجه خاص بذات خود و با بعضے باتفاق حکمای دیگر نیز شریک بوده اجرای کار دواخانه محول خود مینمودند بعد دو سال بسبب انتقال مرشدزادی مرحومه فیروز بیگم که بعضے مخالفان بنوع دیگر بعرض رسانیده بودند از تغیری خدمات موروثی نجانه خود منزوی گردید چون اعلحضرت بندگانعالی مدظله العالی سند آرای دولت بیزوال خداداد گشتند از راه بنده پروری بار زیاد فرموده بخدمات سابق وجاگیر بعزت سرفراز کرده بخطاب محی الدوله افزایش عزت وحرمت نمودند او تعالی شانه تا قیام جهان سلامت دارد که بقول شاعر آبرو وعزت بخشیدند شعر قدر یابان خود را بیفزای قدرش که هرگز نباید ز پرورده غدرش الغرض خان معزکمالات ظاهری و باطنی با اخلاق پسندیده و حرکات حمیده خاندانی همواره باریاب حضور پرنور و حاضر دربار جهانمدار است وبس ؞ ؞

حکیم شفائی خان معتمد الملوک

از جمله منتخبان هند و دکن از وطن خود شاهجهان پور به بنگاله واز آنجا به چینا پتن وارد شده در آنجا بشاگردی حکیم احمد الله خان هندی در آمده بمرتبه کمال علمی و عملی رسیده در عهد حضرت مغفرت منزل وارد بلده حیدرآباد گردیده باستصواب ولیم پالمر صاحب انگریز بملازمت راجه چندو لعل مهاراجه بهادر رسیده

بسیار بسیار پسند خاطر گشتند درآن ایام چند معالجه عمایدین سرکار چنان بخوبی تمام بظهور آورده که
مشهور نزد هر یک ادنی و اعلی شده رجوع بجانب خان مسطور گشت لهذا مهاراجه بهادر نیز به معالجه
خویش مقرر نمودند از آنجا که تقریر علمی و قوت بیانیه به نهایت فصاحت و بلاغت داشت و آثار
رشد از ناصیه اش هویدا بود و تقدیر نیز تائید نموده در چند روز معالجه ایشان بمزاج مهاراجه بهادر
باستعمال ماء الجبن برای غلبه صفرا موافق آمده پانصد روپیه ماهوار که مقرر شده بود بالای آن مورد
سلوک بسیار گردیدند تا اینکه با وجود بودن حکمای بسیار احدی را در علاج خاص مهاراجه بهادر
دخل نمانده همه منحصر بر تجویز خان مذکور قرار یافت رفته رفته باریاب حضور حضرت مغفرت منزل
شده نیز بدرجه پذیرائی درآمد که گاه گاهی وقت ضروریه باریابی حضور پرنور مشرف می گشتند
و از پیشگاه بندگان عالی مدظله العالی بخطاب معتمد الملوک سرفراز و ممتاز گردید حکیمی بود بکمال علم و فضل
و کمال تیز فهم سریع النجاحات سیر فکر بلند حوصله بزرگ منش با اخلاق حمیده و افعال پسندیده بجاگیر
هفت هزار روپیه سوای یکهزار روپیه ماهوار نقد سلوک هزارها روپیه و دوشالهای عمده و خلعت ها
مشمول میگشت و به جمیع صفات بزرگانه موصوف از عارضه ضیق النفس گرفتار حال خویش میبود
عاصی محرر اوراق را از فرط محبت موجز متن نفیسی را حفظ کنانیده ذات نفیسی تمام و کمال براسے
درس دادند و نسخه های مجربه خود بسیار عنایت نمودند در سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و چهار هجری
از شدت و باد فعتاً ودیعت حیات نمود راجه چندو لعل مهاراجه بهادر را کمال افسوسها دست داد که
چند روز و شب همین تذکره و تاسف خان مذکور در محفل ماند تا حال از هند مانند خان موصوف
هیچکس وارد این دیار نشد که جامع علوم و اقسام بود صنایع و بدایع علمی داشت احدی از حکمائی
عصر به علم و فضل او نمیرسید در خوش اختلاطی و معقول گوئی و خوش مزاج و تقریر علمی فرد فرید یکتای
روزگار بوده دو پسر داشت ارشد اولاد میر سلامت علی که در علم و فضل و شان ظاهری بمراد رسیده

روبروی خان مسطور در عین عالم شباب بعارضہ اسہال کبدی انتقال نمودہ خان معز الیہ فی الحقیقت زندہ عذاب درمرگ ساخت از وی یک پسر است دویمی میر امانت علی کہ او نیز با وجود علم وکمال در جوش سپہگری آوارہ دشت وصحرا وکوچہ بکوچہ راستہ وبازار شدہ درآوارگی بزیارت حرمین شریفین رفتہ مشرف گشتہ بعد دو سال باز وارد حیدرآباد در حین حیات پدر خویش گردید وخود را بلباس عرب می آراست واسلحہ عروب کہ برخود می بست بعد فراغت از دربار ہمراہ عربہای چند وافغانان مہدوی جوان جوان محلہ بمحلہ کوچہ وبازار سیگردید وخواہان خون ریزی می بود ودو سہ خون ہم از دستش بعمل آمدہ بود کہ ورثای آنہا با وجود مقدور وجمعیت ہمراہی خود بر عاجز نالی شفائی خان وپاس خاطر مہاراجہ بہادر کہ فرمود در عوض امانت علی فرزندش حاضر است بکشند پس مقدور کدام کس باشد کہ دعوی خون نماید درگذر کردہ معاف نمودند ودر جلدوی آن پسر فرازبہای جاگیر وسواران وافزائش معاش سرفراز شدہ محضر خون بہا بمواہیر اعزہ نوشتہ دادند محض بپاس خاطر مہاراجہ بہادر کہ معالجہ بہادر موصوف در دست پدرش بود معہذا بعد انتقال خان معز چون آوارگی مزاج او بہ مہاراجہ بہادر ظاہر بود ونیز خون یکی از وابستگان خادمات محلات حضور پرنور تازہ بعمل آوردہ ورثای مقتول در حضور مستغاثی شدند حکم شد کہ ہر جا پسر شفائی خان بنظر آید بکشند لہذا مہاراجہ بہادر بسیار بسیار تقید فہمایش نمودند کہ چند روز در جاگیر خود خاموش نشیند از جہل مرکب خود ہرگز نہ نشست ودر کوچہ گردی قصور نہ نمود آخر الامر روزی متصل دروازہ علی آباد در مکان خود برای کشیدن مدک افیون کہ آمدہ نشستہ بود عروب مہاراجہ بہادر خبرش شنیدہ در عداوت کہ بودند در گرفتند وسلاح از وی خواستند چون در دادن سلاح تعذر نمود آخر لوقت شب از ضرب بندوق در انداختند ویک پسر خورد خان مسطور دیگر کہ از زوجہ حیدرآبادی بود در بنولا جوان شدہ مہاراجہ بہادر یکصد روپیہ او را ماہ بماہ میدہند وتمامی عیال اطفال خان مذکور را دہ ہا ماہوارہای دیگر نیز میدادہ تا حال بآرام تمام داشتہ اند

وہمواره میگویند که مرا پاس خاطر روح شفائی خان بدل مرتسم است تا زندگانی من تکلیف باینها نخواهد
رسید خاطر جمعدارند

حکیم باقر علیخان خلف حکیم محسن خان دہلوی بادشاہی

خان مذکور یعنی حکیم محسن خان که بزرگان ایشان حکیم ذکریا خان وغیره از بنده های بادشاهی بطنا
بعد بطن اند و تا حال سررشته معالجه خاص بادشاهان هندوستان در اختیار برادران و اقربایان
ایشان است ایشان باختیار آب و دانه در عهد حضرت غفران مآب وارد بلده حیدرآباد شده نزد
ظفر الدوله حال فرخ مرزا نوکر شده چندی اوقات بسر برد و بعد تباهی و کشته شدن فرخ مرزا
اعظم الامرا مدار المهام سرکار بقدردانی بسیار بدرماهه چهارصد روپیه نزد خویش داشت و مکانی برای
ایشان نیز مقرر نمود تا اینکه باریاب حضور پرنور نیز گشته مورد الطاف شاهانه گردیدند وهمراه حکما
دیگر حاضر دربار میگشتند الغرض حکیم محسن خان بعد رحلت حضرت غفران مآب و اعظم الامرا تا حین حیات
خویش بجناب حضرت مغفرت منزل باریاب و شریک معالجه خاص با دیگر حکما میبود روزی در سنه یکهزار
و دو صد و سی و سه که خان معزز در خلوت مبارک برطبق معمول حاضر بود که دفعتاً مزاج از هوا
مختلف دگرگون شده در افتاد خدمتگاران اندرون میانه سواری انداخته بخانه اش بردند
قریب کالی کمان چارکمان روح پرواز نمود آنا باقر علیخان که در حین حیات والد خود فارغ التحصیل
صاحب تجربه طبی بود و بعد رحلت پدر بزرگوار خود حاضر دربار جهانمدار گشته بمرتبه بلند باریابی فایز گردید
و نزد مهاراجه بهادر نیز مورد الطاف بوده همواره بمصاحبت ماند و سال چون رونق افزای حضور
پرنور در دولتخانه قدیم واقع شده بود که بارها بالقلم آمده باقر علیخان در مجمع حکما هر روز در دواخانه
حضور حاضر میبودند و اکثر باریاب میشد و عاصی که شبانه روز باریاب بود بخدمت خان معزز حاضر بوده استفاده مینمود

که سابق شرح ملا و طب اکبر و دیگر کتب طب بعاصی درس داده بودند چند بار جناب حضرت مغفرت
منزل سوالات علم طب از آنخان مسطور میفرمود و ایشان از عدم وقفیت مزاج مبارک بطریقه خود که بسمع وخفه اشتند
بدریافت حضرت نمی آمد لهذا عاصی اکثر مصلح طرفین میگردید پس بارها خان معز پیش اعزه نقل میکرد
و خوشنود میشد و میفرمود که هر چند من استاد ایشانم اما در حسن تقریر و فهمایش مزاج مبارک
حضور پرنور ایشان استاد من هستند اگر ایشان درمیان نمی بودند من مورد غصه حضرت میشدم
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَاَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ عجب انسان با فره خوش اختلاط نیکذات مدت مدید
عاصی مفرح القلوب در دواخانه دوباره یادگرفت و نسخه نویسی بجناب حکیم صاحب مرحوم مغفور محسن علیخان
مرحوم نمود لکن باقر علیخان حکیمی بود جامع علوم عقلی و نقلی کامل فنون و صنایع و بدایع علم
دیگر خان معز و مولوی حافظ عبد الکریم شهید و غلام حسین خان مدت بسیار هم سبق بوده نزد قاضی
بلده محمد یوسف خان المخاطب بنذر لعیب الله خان تحصیل علوم نمودند در محفل مهاراجه بهادر شفا انجان
را اندیشه باقر علیخان موصوف بود در عهد حضور پرنور بندگانعالی مدظله العالی در سنه یکهزار دو صد
و چهل و شش هجری بملک باقی خرامید تا بودن حکیم محسن علیخان مذکور در قید حیات فرش چاندنی
و مسند در خانه حکمای آنوقت بنظر عاصی سراپا معاصی در آمده که رسم در خانه همه حکمای آن عصر بود
دیگر در خانه هیچ حکیم ندیده و نمی بیند که این رسم از حکمای هندی بالکل متروک است حکیم صاحب
موصوف محسن علیخان فرشته بود که در صورت انسان ظاهر شد خلف دوم ... خان مرحوم
قاسم علی خان در علم عربی مستعد اما در عالم شباب بوطن خود رحلت نمود از ایشان سه فرزند
لایق بجا گیر موروثی سرفراز همین پور واجد علی خان حاضر دربار و مصدر کار دربار سه کار اند
و میان مسعود نام پسر سوم حکیم محسن علیخان نیز در ابتدای شباب قضا نمود و میان یار علی پروده
خان معز تا حال بهر حال حاضر است و بس

حکیم صادق حسین خان المعروف بحکیم منا الصاحب

نبیرهٔ حضرت وجیه الدین عارف که منطق الطیر حضرت فرید الدین عطار را بزبان دکهنی بکمال عرفان طرح نمودند که مشهور آفاق است و بسیار مردم معرفت خواه فائده ازان برداشته اند همه مملو از عرفان است خان معز در عهد حضرت غفران مآب از قمر نگر کرنول وارد حیدرآباد گشته اول نزد شمس الامرا بهادر تیغ جنگ ملازم گردید بعد رحلت بهادر موصوف در زمرهٔ حکمای سرکار دولتمدار منسلک گشته بار یاب حضور شده بمواجب دو صد روپیه ماهوار و ۲۰ قلیان دیوڑهی مبارک زنانه گردیدند حکیمی بود مستعد بعلم حکمت و صاحب تجربه بزرگان خود از آنجا که در دل خویش محبت جناب حسنین علیهما السلام کامل داشتند اتفاقاً در قلعهٔ کرنول مداری محلدار نامی تعزیهٔ جالدار بکمال نزاکت و نفاست تیار کرده استاد میبود و فخر میکرد که اینکار نازک تر و مصفا از دست هیچکس بر نخواهد آمد بسیار کس سعی موفور نموده بمراد کار نرسیده اند و منفعل گردیدند حکیم منا الصاحب فرمودند هر چند این مقدمه بدعت است مارا هم شاید آنچه چون شما دم انا و لا غیری میزنید انشاء الله تعالی سال آینده بنظر شما خواهد آمد پس ایشان شروع در مشق مشبک کاری یعنے جال کندی نموده در سال دیگر در عشرهٔ محرم بآن صفائی و باریکی و نازکی تیار نموده استاد کرد که جال تعزیهٔ مداری محلدار از نظر باریک بینان در افتاد تا بودن خود در قلعهٔ مذکور سال بسال تیاری تعزیه مینمود و در بلدهٔ حیدرآباد نیز برطبق عادت معهود جاری داشت که بعد فراغت از حاضرباشی دیوڑهی مبارک و طعام از دو پهر روز در مکان خویش تیاری آن از جال کندی بدست خود معمول داشت که تا قریب مغرب همین کار مصروف بوده به بیماران نیز توجه میکردند بعضے مردم که از حال خان معز خبر نمیدارند گمان می برند که شاید مذهب ایشان شیعه بوده باشد که بدینکار سراپا مصروف اند معاذ الله خان معز خاص بر طریقهٔ بزرگان خود اهل سنت و جماعت بودند

کہ ہرگز شک و شبہ دران نیست معہذا طرفہ اتفاق اینکہ ابتدای سال ورود کہ در جوہری کوچہ فرود آمد
تعزیہ استاد نمود اعظم الامرا ارسطوجاہ مدار المہام سرکار مشتاق شدہ بمکان الیشان آمدہ بہ نظر
انصاف دیدہ محظوظ شدند و دو صد روپیہ نذر نہادند و در پیشگاہ حضرت غفرانمآب عرض کردند
آنحضرت بکمال اشتیاق بند و لبست رستہ کلان چار منار و کہ مسجد نادولتخانہ پنج محلہ از کثرت
خلایق کہ مبادا انبار کی آن آسیبے رسد کنانیدہ تعزیہ مذکور را برونہ شہادت رو بروی بنگلہ برآمدہ
معمولی خود در جلوخانہ محاذی آن نہادہ تا چہار گھڑی خوب ملاحظہ کردہ یالفصد روپیہ نذر
گذرانیدند و دو صد روپیہ معمول شد کہ سال بسال در عشرہ محرم الحرام از سرکار میرسیدہ باشد
چنانچہ تا حال جاریست امر نادر اینست کہ اندرون تعزیہ کہ کار نازک جال بر کاغذ باریک لسان حباب
است روشنی چراغہای روغن جابجا قریب یکصد و پنجاہ چراغ روشن میکنند و در ہیچ جا داغ
سیاہ دودہ روغن نمی افتد و نیز در طاقچہ ہائے مکان اثرے از سیاہی دودہ چراغ نمے آید
اینہم از جملہ نادرات است پیش از رحلت حضرت مغفرت منزل در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری
در مکان خود اندرون دروازہ کلان محمد جمال خان لوہانی متصل حسینی علم کہ در ہمون مکان تعزیہ
ہم استاد مینمود از عارضہ لقوہ و فالج و دلعیت حیات کردہ در حظیرہ قبور روضہ حضرت شاہ موسی
صاحب قادری مدفون گردید فرزندان خان معز یکے لطیف حسین خان کہ روبروی پدر بزرگوار
خود بمعالجات پرداختہ ہموارہ در حضور حضرت مغفرت منزل باریاب گشتہ باتفاق دیگر حکمای سرکار
عاصی نیز حاضر بوداوقات بسر بردہ کار تعزیہ سال بسال بذات خود میکرد و معمول از سرکار میبافت
عجب مرد خوش اختلاط بامزہ کامل فن خود بتاریخ دوازدہم محرم الحرام سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ
و پنج ہجری رحلت نمودہ در حظیرہ قبور روضہ منورہ حضرت میراں جی خدانما کہ گنبد کمر کی مشہور است
مدفون گشتند چون پسر نداشت معاش نماند دومی محمد اکبر حسین خان کہ ایشان از پیش والد خود منتوجہ علوم بودہ

در علم طب و معقول و منقول بہرۂ کامل بہم رسانیدہ در پیشگاہ حضرت مغفرت منزل تا ہشت سال در معالجات
خاص حاضر ماندہ بعد رحلت فیروز بیگم صاحبزادی چندے روز در خانہ خود منزوی گردید و بعد ارتحال
آنحضرت طرفہ ماجرا رو پیداد کہ خارج از عقل و ہوش است یعنی شبی بخواب دید کہ شخصے بزرگوار میفرماید
کہ محمد اکبر حسین در عمر شما شاہ باقیماندہ انداالحال ہم ہوشیار و خبردار بودہ متوجہ بخدای خود
شوید چون صبح روشن شد سخن بزرگوار تاثیر تمام نمودہ دل از دنیا برگشت و خیال موت و عاقبت
بعینہ معاینہ گردیدہ کار بجای رسید کہ از تمامی ضروریات و احتیاجات و لذات برخاستہ خاطر شدہ
شب و روز در تلاوت قرآن شریف و دلائل الخیرات و حصن حصین و ادعیات ماثورہ دیگر و نمازہای
نوافل و تہجد بسر بردہ ہیچ طرف دیگر رغبت نہ نمود و اکثر خاموش می نشست ہر چند والدہ و برادران
و فرزندان خاطرداریہا و آشنا و محبان دلداریہا کردند کہ شما چرا دل خود را در خواب و خیال کہ اعتبار
ندارد و بر گردانیدہ باینصورت خاطر بستہ اند کدام خواب مطابق رویا بظہور می آید باید کہ متوجہ
در بار شوند و دل خود را بطرف امور دیگر تفریحات متوجہ نمایند ہر قدر بسیار دلائل عقلی ذہن نشین
کردند کمتر فائدہ مترتب گشت و روز بروز تصور آن ماشئی زیادہ صورت گرفت تا اینکہ ایام شش ماہ
باختتام در آمد چون وقت موعود رسیدہ بود و فتنا در وسر پیدا شدہ بیقرار ساخت چون برادران
بمعالجہ پرداختند عاجز شدہ فرمود مرض دیگر و علاج او دیگر میکنند مختار اند آخر ہمون درد سر بتاریخ
ششم ماہ ذی الحجہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ سہ ہجری بوقت سہ پہر روز گذشتہ روح ایشان
متوجہ بخدای خویش بسیر جنان خرامید و روعدہ شش ماہ یک روز کم و زیاد نشد ازین سقدمہ
عجیب و غریب خلقت خدا در تعجب در آمدہ در خطیرہ درگاہ برہنہ صاحب سرراہ مدفون ساختند
نہایت فرد کامل بجمیع صفات موصوف بود فرزندان مرحوم اولین محمد نعیم الدین خان بہادر صاحب خطاب
و منصب و جاگیر بسر کردگی پانصد منصبداران و تعلقہ یک لک و ہشت ہزار روپیہ محال جنور و بادہ پلور وغیرہ

در عوض

درعوض تنخواہ منصبداران از پیشگاہ خلافت سرفراز وممتاز نہایت مرد دانای روزگار باوجود سن شباب در امورات درباری کارهای نمایان بظهور آوردہ سررشتہ منصبداران راکہ خرابی بسیار بودند چنان بجلوہ انتظام آوردکہ مورد تحسین ومصدر آفرین ازخلق اللہ ومدار الهام است وبابرادران وآشنایان واقربا کاربہ محبت ودلی موده همه هارا ازخود راضی وشاکر دارد وهمواره حاضر دربار جهاندار واز نزد مهاراجہ بهادر نیز بخدمات شایستہ دیگر معمورودومی محمد احسن الدین المعروف بحسینی میان کہ ایشان را در آغوش فرزندی برادر حیدری خود حکیم علاء الدین خان بہ منت وخواهش شان داده بودند وخان مذکور نیز در طلاقت لسان ومنهیہ بیان کمال داشت وتازندگانی خود مقرب حضرت مغفرت منزل بوده انتقال نمود پس پسر مذکور در صغر سن متوجہ تحصیل علم گردید الحال صاحب مطب ومعالجہ تجربہ بزرگان خود ودر سررشتہ منصبداران سرکار بدماهہ معقول منسلک وبہ جمیع خوبیها موصوف است سیومی محمد عبد القادر کہ مشهور بنواب در منصبداران سرکار ملازم ودر علم فارسی واشعار هندی وغیره ربط تمام دارد خوش مزاج نهایت سعادتمند معهذا دو فرزندان دیگر حکیم مناالصاحب مرحوم مذکور یکے محمد قمر الدین خان کہ در سررشتہ منصبداران سرکار سرفراز ودر معالجات محلات وغیره معمور ابانزد معظم الملک بهادر خلف شمس الامرا بهادر امیر کبیر خیلی معالجہ ایشان پذیرفتہ است ودومی محمد وجیہ الدینخان المعروف بہ دادا میان صاحب ایشان نیز در سررشتہ منصبداران سرکار بدرماهہ معقول ملازم سرکار اند لکن از معالجہ تمامی امرا وغربا وفقرا حیدرآباد فرصت لمحہ بایشان نیست همواره مصروف خدمات بزرگان شبانہ روز باهمہ نهایت اقربا نواز صاحب سلوک مخفی باهمت فرد فرید عطرست خدا یتعالی فرزندش را درسایہ او بعمر طبیعی رساند

حکیم رضا علیخان

ولد ارشد حکیم محمود خان مرحوم است کہ در عهد حضرت غفران مآب وارد حیدرآباد شده

درسلک ملازمان سرکار منسلک گردیدہ بدرماہہ دوصد روپیہ سرفراز گشت و بہ معالجات خوب میرسید واکثر نزد شمس الامرا بہادر و تیغ جنگ نیز حاضر و نزد ارسطوجاہ دخیل معالجہ بودہ در سفر شورا پور ہمراہ رکاب سعادت مرشدزادہ آفاق سکندر جاہ بہادر بودہ بعد مراجعت ودیعت حیات نمود حکیمی بود مستعد علوم و در فن خویش معالجہ بر طریقہ بزرگان میکرد و بعد ارتحال ایشان حکیم علی رضا خان مذکور رشد بہم سانیدہ در مختاری مہاراجہ بہادر شریک معالجہ ایشان بودہ زمانہ موافقت کرد تا تا بودن شفائیخان ہیچکس را دخل کلی نبود ہر چند بسیار اطبا حاضر میبودند و در حضور پر نور نیز ہموارہ حاضر دربار با حکمای دیگر میبودہ باہم شریک حال یکدیگر ماند معہذا درین ایام نزد شمس الامرا بہادر امیر کبیر بسیار با عزت و آبرو ست کہ او فات خود عاقلانہ بسر میبرد و بدرماہہ دوصد روپیہ بمود صاحب تصانیف و جامع علوم خصوص در فن طب فرد منتخب است با اینہمہ خلیق الطبع عمیم الاشفاق در بنولاکہ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجریست نزد مہاراجہ بہادر معالجہ خان مذکور و حکیم عافیت طلبخان کہ شریک غالب اند بسیار منظور است و حکیم میر صفدر علی بعد رحلت شفائیخان مرحوم نیز دخل کلی دارند

حکیم غلام حسین خان شاہجہان آبادی

از جملہ سرخیلان علمای عصر و فضلای روزگار فضیلت خان معتمد درین عہد بیمثل است در معقول و منقول و دیگر علوم و فنون بحر مواج است کہ پایان ندارد قلم را طاقت تحریر و زبان را قوت تقریر فضایل و کمالات ایشان نیست ہمین کلمہ بس است کہ مثل خود ندارد چون وارد این دیار دکن گردید راجہ گوبند بخش بہادر بکمال قدردانی تا معمور بودن انتظام صوبہ برار و اورنگ آباد و معاملات لشکر فیروزی سالہا بدرماہہ پانصد روپیہ ہمراہ خود داشتہ قدردانیہا و سلوکہا نمود و بعد مراجعت

از لشکر مہاراجہ بہادر راجہ چندولعل بخدمت عدالت العالیہ از حضور پرنور سرفراز گنا بندہ معمور خدمت مذکور داشتہ اند کہ شبانہ روز در فیصلہ قضایای ساکنان بلدہ حیدرآباد از روی احکام شرعے مصروف اند معہذا بذاتہ در مروت و آدمیت و قدرشناسی انسان و اہل کمال و سلوک با قربا و احبا و توجہ بحال غربا عدیم المثال و کریم الخصال و عمیم الاشفاق توان گفت در حضور پرنور بمرتبہ عزو آبرو دارند و ہموارہ حاضر دربار فلک اقتدار اند درین زمانہ کہ سنہ یکہزار و دوصد و پنجاہ و ہشت ہجری نبوت احدی در دیار دکن بفضیلت و علمیت و کمالات علی خان معز الیہ بسید حالی ہند منحصر بر استحقاق است و بس

حکیم عافیت طلب خان

خلف حکیم شفا طلب خان ساکن بندر مبارک سورت کہ در عہد حضرت غفران مآب ہموارہ متعین شہزادہ آفاق عالیجاہ بہادر بودند حکیمے بود ذی استعداد در عہد خود از جملہ حکمای عہد بودہ در ایام تباہی شہزادہ آفاق عالیجاہ بہادر رو بآخرت نمود اما عافیت طلب خان بعد سعی بسیار و محنت دراز در زمرہ حکمای مہاراجہ بہادر ماہانہ پنجاہ روپیہ و بعد از ان باضافہ پنجاہ روپیہ و من بعد بجاگیر چہار ہزار روپیہ ذات و پانصد روپیہ ماہوار نقد و انعام فایز گردیدہ تمام آورگشت حکیمی است بسیار تیز فہم و سیر فکر صاحب تجربہ بزرگانہ خوش اخلاق آمازود رنجی اش مشہور شہر است

حکیم مسیح الزمان

ولد صالح خان اول نزد چندا جی راہ انقابای مصاحبت بہم رسانیدہ نزد راجہ راؤ رنبھا جیونت بہادر نوکر شدہ حاضر ماند و پس از ان نزد مہاراجہ بہادر دگاہ گاہی در حضور پرنور بر طبق ارسال

بہادر مذکور حاضر میگشت در ہمولا بخطاب مسیح الدولہ سرفراز گشتہ بسیار بسبب پیرانہ سالی اختلاف حواس دارد و از پسران نا اتفاق محض دیدہ جان بلب است کہ پسران از تنگدستی عاجز آمدہ مشہور بنجاست کردہ اند الغرض آدم معتاد است زیادہ مصرف نیست ہرچہ میکند بہ معتاد میکند چون عمرش قریب ہشتاد سال رسید خانہ نشین گردید اما ہیچ حواس ندارد

حکیم سید صاحب

فرزند کلان مولوی قطب الدین دہلویست از وقت سن صغر بہ تربیت پدر بزرگوار خود در آمد بجمیع علوم بہرہ ذاتی برداشت و مشہور آفاق گشت بعد رحلت مرحوم خود چندی بجناب مرشد زادہ آفاق صمصام الملک بہادر معزز و مصاحب بودہ بعد ازان باریاب حضور پرنور گردیدہ ہموارہ بکمال الطاف شاہانہ حاضر دربار جہاندار است بسیار شگفتہ مزاج در علوم عقلی و نقلی فرد کامل روزگار و از خوبان زمانہ و درکار و بار معالجہ غربا و محتاجان بدل متوجہ و در فیض رسانی و ترحم بر ارباب احتیاج یکتا عصر از سرکار بدرجہ چہار صد روپیہ سرفراز و ہموارہ باریاب و معالج خود بدولت و اقبال حضور پرنور معمور و منظور نظر کیمیا اثر صاحب مطب و دوبات از نزد خود دلغربا میدہد مرد با فیض است بجمیع صفات بزرگانہ موصوف

حکیم میر معصوم علی خان

خلف دومی حکیم معالج خان مرحوم است تا رحلت پدر خود در خانہ خویش بودہ معالجہ میکرد و نزد راجہ خوشحال چند بہادر و بعد ازان نزد راجہ او جاگر چند رای بہادر بمعالجات معمور بودہ معالجہ در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و شش ہجری بعالم باقی خرامید بہایت مرد با صاحب اخلاق و با وصاف حمیدہ خلف مرحوم میر لطف علیخان بجای پدر بجاگیر موروثی سرفراز و حاضر دربار جہانمدار و بفن خود ہستند

حکیم میر جواد علیخان

خلف سیومی معالج خان مرحوم در وقت حیات پدر خود در جناب بندگانعالی مدظلہ العالی بعالم
مرشدزادگی حاضر بودہ بدواخانہ سرفراز ماند و بعد سریر آرائی آنحضرت بدستور بخدمت مذکورہ سرفراز
و معمور است و بجاگیر موروثی قدیم سربلند آدم بسیار معقول در تجربہ ہای بزرگانہ علم طب معمور و بہرہ
کامل دارد و در حکمای امیر کبیر نیز شریک معالجات اما از راہ نمک حلالی نمیخواہد کہ در کارخانہ امیر کبیر
سوای ذات خود حکیم دیگر نوکر شود یا کسی صاحب کمال دیگر ہمراہ کار و مقصد خویش رسد کمال گرانی خاطر او میشود

حکیم مولوی سید ابراہیم

از فرزندان مولوی قطب الدین مرحوم مذکور از بدو شعور در مرشدزادگی حضور پرنور حاضر ماندہ
معمور کار فن طب بودہ نام آور گشت در ینولا صاحب خدمت دواخانہ از فرط الطاف شاہانہ
بدرماہہ دو صد روپیہ سرفراز و ممتاز عجب انسان با اخلاق کہ از ابتدای شباب صفات بزرگانہ دارد

حکیم میر کاظم علی خان

در عہد حضرت مغفرت منزل از گوالیار کہ در نوکری دولت راو سندھیہ بدرماہہ سہ ہزار روپیہ ماہوار
ماہ بماہ نوکرش بود بسبب ناموافقت با الپرشش وارد حیدرآباد گردیدہ راجہ چندو لعل مہاراجہ
بہادر نیز بدرماہہ سہ ہزار روپیہ در سرکار دولتمدار ملازم داشتند معالجہ خان مذکور قسمیکہ دیگر حکما
و اطبا میکنند بالاتر ازان نبود اما اخلاق و کشادہ دستی و بلند ہمتی و سلوک با ارباب احتیاج
بالاتر ہمہ خوبہا بودہ بعد دو سال چون کشش از آنطرف بسیار شد باز روانہ آنجا شدند
و بخوبی خوب اوقات بسر میبرند

احمد اللہ خان

در عہد حضرت مغفرت منزل از قمر نگر کرنول وارد حیدرآباد گشتہ نزد مہاراجہ بہادر ملازم شدہ مدتے در تعینات راے بال چند کلان بودہ فوائد کثیرہ برداشت در بیولا بخدمت بہادر موصوف حاضر مرد خداپرست صاحب خیرات اوقات خمسہ خود را در عبادت الٰہی و تلاوت قرآن شریف بالحان داؤدی و خندہ منگذاری فقرا السر بردہ در تصور بہرہ کامل بکار بردہ مشہور روزگار است و در معالجات غربا توجہ دلی داشتہ ازدوا و غذا بذاتہ مسلوک صاحب جاگیر ہموارہ مورد الطاف سرکار دو تیمدار

حکیم شاہ علی

از کرنول وارد حیدرآباد گشتہ مدتی در رفاقت شاہ یار الملک مرحوم بودہ فوائد کثیرہ حاصل نمود در بیولا بملازمت مہاراجہ بہادر بدرماہہ یکصد و پنجاہ روپیہ متعین راجہ مہراج بہادر است دو بار بحرمین شریفین رفتہ سعادت دارین حاصل کردہ باز بحیدرآباد آمدہ چون یک خلف رشید بزرگ او عباس میان نام کہ چراغ دودمانش بود از و با در عین جوانی قضا نمود مشار الیہ را دنیا از نظرش درافتاد الحال بحال فقیرانہ ناچار زندگانی میکند مرد صالح الاوقات و بہ فن خود کامل و منتخب است

حکیم بندہ علیخان

در عہد حضرت غفران مآب از ہندوار دو دکن گشتہ در ناگپور بادختر حکیم آفتاب کہ رحلت کردہ بود منسوب شدہ در حیدرآباد آمدہ باستصواب جعفر یار جنگ کوکہ باریاب حضور حضرت مغفرت منزل گردیدہ بدرماہہ پانصد روپیہ سرفراز گشت بعد مدت در سنہ یکہزار و دو صد و بست و پنج ہجری برای معالجہ بالا راجہ پسر رکھوجی بہوسلہ کہ زائل البصر بود بہ بہانہ ملاقات خوشدامن و زوجہ خویش از حضور رخصت یک سال حاصل کردہ عوض یک سالہ ماہوار خود را از خزانہ سرکار گرفتہ بناگپور رفتہ سہ سال در آنجا اقامت نمود کہ راجہ مذکور نیز ہشت ہزار روپیہ مساعدت فرستادہ بود چون مدت دو سال

ازادہ از ایام پروانگی در گذشت منصبداران دفتر سرکار سہم نویسی ایشان را از دفتر بر آوردہ در انداختند و بعضے مردم مشہور کردند کہ حکیم بندہ علیخان در ناگپور قضا نمود ہرگاہ مشارالیہ باز وارد حیدرآباد شد جعفر یار جنگ بہادر کوکہ سے سو فورہ بکار بردہ بشرف ملازمت حضور پرنور رسانیدہ بدرماہہ سابق بحال کنانید کہ ہر دو باہم ضیفہ اخوت خواندہ بودند معہذا مدتی تا زندگانی جعفر یار جنگ در خانہ اش معہ زوجہ خود کہ ہر یک بمکانی علیحدہ داشت فرود آمدہ بعد رحلتش بمکان دیگر اوقات خود در راگ و رنگ بسر و رو تنتبع بسیار داشت دفعتاً در عالم کیفیت روح پرواز نمود اینکہ داشت بسپر باد حلوا آوارہ ساخت حکیمے بود در علم دست کاری چشم فرد کامل خوش مزاج در پٹہ سازی مصروف در شعر ہندی وپٹہ ہا سرخوش تخلص میکرد خدمت غفران بسیار مینمود ہموارہ مسرور بودہ گفتگوی بامزہ داشت خوش لباس خوش خوراک دوا آن نفاست بدست خود تیار میساخت لدل بی اختیار میخواست کہ بوشد در سنہ یکہزار و دوصد و سی و شش ہجری بعالم باقی خرامیدہ در درگاہ بر ہنہ صاحب متصل مقبرہ جعفر یار جنگ مرحوم کوکہ مدفون گشت

حکیم میر صفدر علی

داماد شفائی خان اول نزد راجہ گوبند بخش بہادر حاضر بودہ بمعالجہ معمور شدہ اوقات عزیز خویش بسر میبرد لعبد رحلت خان مذکور و ور و د راجہ مذکور نیز در خدمت مہاراجہ بہادر بعلاج معمور است چون ہمہ ادراک علوم از شفائیخان مذکور بود در بیولا گویا ذات شفائیخان خود موجود است بسیار صاحب اخلاق خوش اوقات در علوم حکمت وغیرہ فرد کامل در بیولا ناموری خاندان خان مرحوم از ذات ایشان است مرد سلیم الطبع بتہذیب اخلاق مشہور و در علوم ضروری نیز کامل معالجہ بر طریقہ خان مرحوم میکند بسیار آدم نیک خصال

حکیم بنده حسن

ولد آخاد وله د تلامذت حکیم شفائی خان مرحوم نسخه های عربی و فارسی علم طب خوانده در معالجه قدم نهاد و نزد مهاراجه بهادر شریک حکماست بسیار آشنا دوست با مروت

حکیم سید اعظم الحسینی

فرزند سید باقر الحسینی المعروف باقر صاحب خلف شاه اعظم صاحب الد ماجد سید ... صاحب مرحوم که گذشت الغرض سید اعظم داماد حکیم شفائی خان شده در تحصیل علم طب و نسخه نویسی پرداخته کمال بهره بهم رسانید بعد رحلت خان مذکور در معالجه مهاراجه بهادر معمور و بدرباه ذات سرفراز نهایت خلق مجسم و جمیع صفات بزرگانه خاندان خود موصوف و در علم تیراندازی بهرهٔ کامل دارد سوای حکمای مرقومة الصدر حکمای یونانی و مصری و مرهٹی و تلنگ و فرنگ وغیره بسیار در ملازمان دولت آصفیه که الله تقدس و تعالی تا قیام جهان قایم دارد حاضر اند نظر بطول کلام باختصار در آورد اما د مصریان عیدگاه که ته دیبولا جگنا ته کامل فن خود است باقی همه بعد مشار الیه بالائی دیوڑی مبارک و خانه نجانه معمور کار و بار خویش اند و همواره بارباب حضور پرنور و به معالجه مرشد زاده های شبیرخواره متعین و معتمد سرکار و با همه اهل فن به محبت و الفت مالوف لیکن مصریان اینجا از چند سال دخل در معقولات کرده خلاف طریقه بزرگان خود که کار از حبوب و سفوف و بانتره ها وغیره میکردند موقوف نسخه های یونانی مینویسند و معالجه بطریقه یونانی میکنند بقول شاعر
شعر تو کار زمین را نکو ساختی ❊ که بر آسمان نیز پرداختی ❊ وینکٹ رام وغیره چند کس در سلیم واڑی عیدگاه حالا هم کامل اند مجموع در سرکار حاضر و در جراحان سرکار رام چند پسر گورونا جراح فرد کامل فن خود بود که داکتران ولایت مثل ڈاکٹر کنٹری و ڈاکٹر بورکه دو دو هزار روپیه

از کمپنی ماہوار داشتند و میر عالم ڈاکٹر لور راد و ہزار روپیہ ماہوار نذرات خود میداد ند در بارہ معالجہ
زخم پای بہرام جنگ بہادر کہ از زیادہ خبیثہ شدہ بود انچہ قطع و بریدہ از دست راجچند ر مذکور بہر دو
منصف قابل شدہ گفتند کہ مثل شما در ولایت ما ہم احدی نیست از سرکار پانصد روپیہ ماہوار
مییافتہ بود تا حال کوچہ گورو تا مشہور است متصل بلا فصل دروازہ عالی قدم رسول صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم و دیگر غلام محی الدین نیز فرد منتخب بود معتمد ادرین والا رکن وغیرہ نیز بدینستند
بکار خود ہشیار اند قریب دو صد کس با بیکار بہ سرکار روبار ہستند سوای جراحان جمعیت ہائے
سرکار و وینکٹ رام پسر رام چندر مذکور ہم فرد اول بہہا ست

ذکر شعرای نامور سرکار معلٰے اشعار الشان شیر محمد خان ایمان تخلص

پسر محمد عاقل کہ مشہور بناپک بود او در فن اخبار گوئی دکن دیہہ بدیہی یکتای روزگار و سر خیل اخباریان
سرکار دولتمدار بود احوال مملکت دکن از جا بجا بر زبان خود داشت و خان مذکور در جمیع علوم
فرد کامل روزگار اکثر بفرد خواصی اعظم الامرا نشستہ احوال تمامی سرزمین دکن بزبان خود بیان
میکرد در عہد حضرت غفرانمآب در سنہ یکہزار و دو صد و شانزدہ و ہفدہ ہجری شعرا ہندو دکن
مشاعرہ مقرر کردہ بروز سہ شنبہ در مکان شہرت و آفاق شاعران ہند اندرون محلہ کمان ایلچی بیگ
ہمہ جا جمع میشدند و غزل طرحی میخواندند بدون آمدن خان سطور غزل خوانی نمیشودند
و ہمہ شعرا استاد وقت میدانستند و در عروض قافیہ و دیگر صناعات فن شعر ممتاز زمانہ بود
چنانچہ مثنوی برسات و رسالہ حکمت و ضلع او مشہور آفاق است انچہ یاد داشت بقلم آورد

رباعے در ضلع و جگت میوہ

آسیب ہی جنگ عشق کرنے مین عیان ٭ آتا نہین زخم پہ انگور ہیان ٭ سو بیر سیوا فال ہے یہ نہین معلوم ٭ سر دیکہو تو نا سپاتی ہو کہان ٭

رباعی در ضلعہ و جگت پلنگ آرام نہ کیونکہ اب یہ بیٹھی بھولیں + کستور خوشی سے نہ پلنگ پر جھولیں نا۔ پایا تھا کبھو نہ سات پیڑی ہیں یہ دوکھ + ہی پڑی ایسی کہ او کھڑ گئیں چولیں +

رباعی در ضلعہ و جگت لٹو

لٹو ہے تیرے پہ ہر کوئی اے یار
آخر کو چھیں او سکے جا کر جالی
سر گر چشم سے اپنی وہ خوش ابرو پونچھے
آستیں کا میں کسو کی نہ ہوا دست نگر

ولہ

اور حال پریشان سی نہیں رکھتا عار
پھرتا تھا اپنی آپ پہ وہ سو سو بار
گرد خجلت کو سدا دیدۂ آہو پونچھے
میری ہی ہاتھوں نے آخر میری آنسو پونچھے

رنگ گلشن کا شفق روی فلک ہی اوڑ جائے
رنگ لب جانان کو سرخ زیادہ ہے

ولہ

اپنے ماتھے سے وہ کافر کبھی گوکد پونچھے
اور روزن میں برگ گل دو سرخ زیادہ ہی

سوای این از اشعار ہندی و فارسی دیوان خود دارد و در علم تاریخ ہم کامل بودہ در سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک ہجری ودیعت حیات نمود در شطرنج بازی رسالہ ہایش مشہور تر اند +

میر حسین علیخان ایما تخلص

از نجبای سکان بلدہ اورنگ آباد بود اما شوق شعر ہندی بسیار داشت وضع لباس خود را بوضع اہل ہند کہ جامہ بسیار پر دو ر میخواند و دستار نیز بزرگ جوڑہ دار و کمر بلد ار بسیکر د شاعری بود کہ گفتگوی روزمرہ اش را نثر استاد کامل میدانستند کہ سخن را در سلک در آبدار بسیکشید طلاقت لسان و فصاحت بیان و انداز گفتگو و لطف کلام و شیرینی مذاق و لہجہ ترکیب عبارت گویا ناصر علی وقت خود بود یا انوری فن اشعار بلکہ مافوق آنست ہموارہ مصاحب وقت مہاراجہ بہادر کہ نہایت دوست داشتند پانصد روپیہ ماہوار از سرکار میبافت صاحب دیوان این قطعہ

قطعہ ایماہین ساکنان چمن کیا سوال	ہم بھی تو تھے خزان تمہارے شریک درد	کیفیتین بہار کی ہمسے بھی کچھ کہو
اردی بہشت و دیکی ہوئی کسطرح بسر	غنچہ نے مسکرا کے دیا چپٹ وہین جواب	تو نے سنی نہین کہ استاد کی یہ فرد
اکنون کرا دماغ کہ پرسد ز باغبان	بلبل چہ گفت و گل چہ شنید و صبا چہ کرد	حضرت مغفر تمنزل این فارسے

از زبان خود خواندہ حسین علیخان مذکور راقم مودند کہ در ابیات ہندی تضمین کردہ بملاحظہ اقدس آرد چون بنظر الور گذرانید پانصد روپیہ صلہ یافت در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری بسن شصت سالگی بجنت خرامید تا حال مثلش بنظر نہ آمد

شیخ حفیظ حفیظ تخلص

بزرگانش از ساکنان ہند بودند اوقات خود بعزت سپہگری بسر بردند و او خود بذاتہ در فن شعر رشد بہم رسانیدہ مشہور گشت اول مصاحب راجہ ہمپت رام در لشکر فیروزی آورنگ آباد وغیرہ بود بعد برہمی کار مشار الیہ در بلدہ حیدر آباد آمدہ مصاحب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شدہ کمال پسند خاطر گردیدہ دخیل مزاج شد و بسیار کسان را نوکر کنانیدہ ممنون منت ساخت و سخن خیر در باب ہر آشنا و بیگانہ فرو گذاشت نمیکرد بد رماہہ یکہزار روپیہ ماہ بماہی سر فراز بود و ہر روز بپوشاک نو بنو حاضر دربار میشد نازک ہندسے شعر بفکر نازکش ختم بہر شعرش تشنہ گان مضامین راحکم آب سرد شیرین باگلاب دارد اگرچہ اشعارہایش بسیار بسیار عمدہ نزاند اما بیاد عاصی ہرچہ بود برقم آورد قطعہ

خطا ہین کچہ حسن طلب تہا نہ سوا اسکی جیسے	ما بخیر او سلامت لبشما کہتے ہین	تیغ نے تشہیر کیا قاتل بیچارے کو
آپ فرماتے قبلہ اسے کیا کہتے ہین	ولہ چلا نالے جی او داس آیا	ہمکو آب لقا نہ راس آیا
ہین وہ شمع مزار بیکس ہون	کہ بیگانہ جسکے پاس آیا	ولہ ہم او بادۂ گل رنگ پلا دیتے ہین
خانہ باغ آئینہ رخ کو بنا دیتے ہین	ہمارے دلمین یہ درد و الم کا جوش رہا	کہ سینہ داغون سے دوکان گل فروش رہا

خیال کاکل مشکین پہ مجکو دوش رہا | کہ مثل کعبہ میرا دل سیاہ پوش رہا | ہزار نالہ محشر نما تہ لب تھے
کسیکا پاس ادب تہا خموش رہا | چاک سینہ ہوگیا دلسے صدا آنیلگی | کہلتے ہی اس در کر جنت کی ہوا آنیلگی

ولہ لڑکون نے لیکے ماری جون ہی ستے سنگ ٭ دیوانگونکی خونسے ہوا رستے رنگ

ولہ رباعی نذر حضرت منغفرت منزل سکندر جاہ نور اللہ مرقدہ

کوئی نام خدا الیکی حرم تک پہونچا | کوئی کہ پوچہتی ہی دیر صنم تک پہونچا | خوش طالعی میری ہے کہ لیکے ہین نذر
تجہہ رنگ سکندر کے قدم تک پہونچا | صاحب دیوان است و ہموارہ حاضر دربار ٭ ٭ ٭ ٭

مرزا علیخان لطف تخلص

از بنگالہ بحیدرآباد در عہد حضرت غفرانمآب آمدہ مشہور گشت صاحب استعداد عربی و فارسی و ہندی از قدیم ساکن دہلی بودہ و بمرتبہ دماغ داشت مصاحب اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام سرکار شدہ قصائد غرا در شان حضور پر نور گذرانیدہ بدرماہہ چہار صد روپیہ و سرفراز پالکی مباہی گردید و نیز قصائد در مدح اعظم الامرا و در عہد میر عالم محمد حشمت گفتہ مقرب و مصاحب ماند این چند شعر از دست

آپ تو بات مین بگڑ جاتے ہین | واہ کیا سونہہ کے پہول جہڑتے ہین | او میان تیغ والی اور ایک زخم
کب سے ہم ایڑیان رگڑتے ہین | طرفہ یہان دیکھئے رسم صیادی | مرغ بسمل کے پر جکڑ جاتے ہین
سنتین زخم دیکھے کچہہ ٹانکے | آج تو خود بخود اودہڑتے ہین | لطف تو اور آستان علے

جہان ملائک جبین رگڑ جاتے ہین ٭ آدم بسیار پر فکر کامل فنون بود در سنہ یکہزار و دوصد و بست و ہشت ہجری وفات کرد برادرانش میرزا علی رضا و حاجی مرزا جان کہ در سوزخوانی یکتای عصر بودند یکی بہ قضا مرد و حاجی مرزا جان از دست یزیدان شہید شد

حافظ مشتاق تخلص

ازہند وارد حیدرآباد شدہ درخانہ ماہ لقابائی فرود آمد کور چشم بود بعدازان مصاحب مہاراجہ
بہادر شدہ دو صد روپیہ ماہوار میافت ولہ جسکو چتون تیری تیکھی نظر آئی ہوگی
بی اجل اوسنے کٹی ہیرے کی کھائی ہوگی

شاہ نصیر شاہجہان آبادی سرآمد زمانہ نصیر تخلص

از ناموران ہند دو بار بیشتر در عہد حضرت مغفرت منزل وارد حیدرآباد گردیدہ ہموارہ در صحبت
مہاراجہ بہادر بودہ بوطن خود رفت و باز در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و چہار ہجری حسب الطلب
راجہ چندولعل مہاراجہ بہادر موصوف کہ ہفت ہزار روپیہ برای خرچ او فرستادہ از دہلی طلب نمودند
وارد حیدرآباد گشت بست و پنج روپیہ یومیہ میافت سوای سلوک دیگر در فن شعر استاد زمانہ بود
اما بسیار کر یہ منظر این چند اشعار از وست ولہ کمر اوسکی ہی غنچہ نہ سنگل بال کی ہے

غنچہ یہ رگ جان ہی شکستہ چال کی ہے | نصیر اوس شوخ کی تو مانگ مت بوسہ | کہ تو فقیر ہی صورت تیری سوال کی ہے
ولہ خط یار کو رخسارہ پر فن پہ نہ آئے | دل یہ آگہی مہر وشن پہ نہ آئے | ولہ کہان سر شمع پہ ہی شعلہ نگاہ
تک کیجے شعر ان پر ہے کہ استخوان ہی غذا ہما کی ہے یہ بیٹھا ہی استخوان پر ولہ
دم لی ای کوہکن اب تیشہ زنی خوب نہین | جان شیرین کی کھو کو کبھی خوب نہین | فصل گل آئی دو ہی دکھلا نہ ابھی زنجیر
یہ روش موج نسیم چمنی خوب نہین | بین بہی ہو بادہ پیمای جنون ای مجنون | اسقدر لاف زنی آگی میری خوب نہین
چھٹنی کالون ہو گرد تیری تلوی لیکن | دشت وحشت کی ابھی خاک چھنی خوب نہین | ہو سکی تجھسی تو کر مرغ چمن گل کا علاج

اسکو بیماری اعضا شکنی خوب نہین

چون وقت موعود رسید از بسکہ اعتقاد بسیار داشت در روضہ حضرت شاہ موسی صاحب قادری
علیہ الرحمہ مدفون گشت

مولوی محمد شمس الدین فیض تخلص

گر ذکر آنجناب در احوال فضلا عصر بقلم آمدہ است امّا اشعار آن حضرت دریجا بتحریر می آید ۵

آبلون نے سر اوٹھائی پہر دل دلگیر کے	کا نام خن سی مجہو لینے پڑی شمشیر کے	کانام خن سہی نکالی تیشہ فرہاد کے
بسینون وا بہی قابل ہین سیری لحاد کر	ہی نا بینت ہر اک انسان مین	کہہ گیا ہی کچہہ فرشتہ کان مین
دہوم ہی نرگس شہلا کی خریدار ونکی	دفن ہی لاش جہان چشم کی بیمار ونکی	شاخ سنبل کی اگر آپکو منظور ہی دو بسیر
مضد کہلوائی کا کل کی گرفتار ونکی	سر رہ گالیان کہاتے کہڑے ہو	اری میان فیض کیا چلنے کہڑے ہو
کل سی پہرجی نڈہال ہی اپنا	آج جینا محال ہے اپنا	فیض صاحب اگر وہ آج نہ آئے
کل تلک انتقال ہے اپنا	بت غنچہ لب پہر ہنسا چاہتا ہے	خدا جانے کیا گل کھلا چاہتا ہے

کسی بت سے دل کچہہ کہا چاہتا ہی خدا جانے کیا کیا سنا چاہتا ہے اشعار و غزلیات و رباعیات

بہتر بہتر اندا امّا انچہ یاد داشت بتحریر در آورد

راے بالاپرشاد ربط تخلص

بزرگان الیشان اہل ہند بودند ہستند و او خود وارد حیدرآباد گشتہ بدامادی راجہ خوشحال چند بہادر فایز گردید از بسکہ شوق اشعار بمرتبہ داشت براے ملاقات و ادراک حالات شعرا ہند به لکھنو رفتہ بلاقات ہا نمود و بہمہ ہا مسلم الثبوت داشتند و خوشنود شدند غزلہای طرحی در مشاعرہ شعراء لکھنو بکمال مضامین درست نوشتہ خواندہ محظوظ نمود مجموع خوشوقت شدہ و شیفتہ بہوا ہمہ خود ہا نوشتہ داد تذکرہ راے موصوف درین ابتداے سن شباب فرد یکتاے عصر خود است محتاج ستایندہ نیست اشعارش مانند ابر مطیر گوہر بار و بندش مضامین بسا نازک و دلخراش و گلزار ہمیشہ بہار

وباایں ہمہ پر اخلاق وصاحب مروت وآدمیت وسخاوت است این چند اشعار از دست ؎ ؎

قطعہ در جواب حفیظ کہ مذکور شد

یونہی تو یونہی صحیح منکر ہیں جو ہیں قتل سے آپ
پہ جو دہن پہ ہیں چھینٹا ہی کیا کہتے ہیں
تصویر اگر شمع رسالت کی لکھو تمہیں
گردوں بشکل نوح کی کشتی نظر آوے
محفل اوٹھی ہے صاحب محفل کے ساتھ ساتھ
کچھ دن پھر اتو کیجئے قاتل کے ساتھ ساتھ

سرخی ہتھیلی نازک کو حنا کہتے ہیں
ولہ گر نخل تمنا کو ہماری ثمر آوے
خا ہیے نخل جلوہ شق القمر آوے

ولہ

قطعہ

قاتل ہے اب کوئی نہیں کہتا کہ دو قدم

وہ جو خنجر میری فرقہ کا یکطرح پر چون
شمشیر کا ہل پھول سپر کا نظر آوے
طوفان ہیں میری اشکو نکا اگر بہر آو
تاب و توان وصبر گئے دل کے ساتھ ساتھ
تب مجکو یار کہنے تھے مرنا سہج نہیں
تو بھی تو چل جنازہ بسمل کے ساتھ ساتھ

سر سے کفن لپیٹے ہوے پھر رہے ہیں ربط + مرنیکے اشتیاق میں قاتل کے ساتھ ساتھ

کمتر شاہ فقیر کمتر تخلص

از ساکنان ہند لکھو کہا اشعار اساتذہ سلف وشعرا نامور ومرثیہ ہا ومثنویہا ہمہ بر زبان یاد دارد وحرفے نمی نویسد دریں ولا کہ شاعران لکھنو مثل میان فصیح ومیان دبیر ومیان ضمیر وغیرہ فصاحت مرثیہ را تا بعرش اعظم رسانیدہ اند کہ ہیچ فصاحت وبلاغت دیگری بہ گفتگوی ایشان نمیرسد پس کمتر شاہ نیز در مذاق مرثیہ وشعر ازیں ہا کمتر نیست وباایں ہمہ پر اخلاق کسر نفس را بحد تمام رسانیدہ در خانہ ہر آشنا کہ برای ملاقات میرود ندا وچہار چہار روز رفتن نمی دہد ہند بسیار آدم بامزہ دل نمیخواہد کہ جدائی گزیند این مطلع از دست

مطلع

برہیں جو آج اپنے وہ زہرہ جبین نہیں ۰٫۰ وہ کیا نہیں کہ ہم نے یہ جانا ہمیں نہیں

محمد صدیق قیس تخلص

ہمشیرہ زادہ شبیر محمد خان ایمان تخلص شعر نازک و دلپسند بوضع خواجہ میر درد و میر تقی میر میگوید و مضامین دلچسپ نو بنو بجلوہ رنگارنگ می آرد از نزد مہاراجہ بہادر دو روپیہ یومیہ و از نزد امیر کبیر دو روپیہ روزینہ میباید نہایت مرد خلیق خوش فکر در ہیولا بجز اقش کم کسے میرسد ۵

برہین جو وہ سیمبر نہین ہای
کس جا پہ وہ جلوہ گر نہین ہی
وہان تیغ پہ ہاتھ رکھا
ہوتا اوسکو اثر نہین ہے
اوڑ جائین ہم ایک پلمین اوس تک
کیون دل تجھے کچھ خبر نہین ہی
سودا زلفونکا تو ہی اگر قیس
سانپ ہین پیارے سرہانے نکلے
مژہ تر ہین دیکھیو اے برق
یہی اسلوب ہین زمانے کے
صدقہ ہاتونکے اس نشانے نکلے

ولہ

کانٹا ہلتا ہی دریون اس مغرور کا
گود مین لیکر پری بیٹھی ہی بچہ حور کا

ولہ

سبکے طوکر نیکو مین راہ فنا آمادہ ہون

اپنی ہی ہاہین خبر نہین ہے
ہستی سے عدم کو کوچ کرنا
یہان ڈہونڈا تو تن پہ سر نہین ہی
اے برق تجلی جہان سوز
پر کیا کرین کہ ہمکو پر نہین ہی
کہو یاد ہو کی ہین تو ذای نادان
ہمکو تو یہ درد سر نہین ہی

ولہ

حشر بہی ہو گیا نہ آئے تم
خار وخس اپنے آشیانے نکلے

قطعہ

چھد گیا دل ادہر ادہر کو جگر
جسطرح چھولی ہی گہور بین بچہ حور کا
والیون نمایان زلف کی حلقہ سی خال ہای
کاغذ گل عزودہ ہون سیماب آتشزادہ ہون

لیتے ہین اوسی سے کعبہ و دیر
اتنا تو بڑا سفر نہین ہے
نالہ کر کر کی تھک گئے ہم
جی کا تو ہین خطر نہین ہے
دنیا ہی ہی ایک سرای غفلت
سمجھا تہا کہ گہر ہی گہر نہین ہای
کانہین کہدو کوئی شانے نکلے
پاؤن پوچھی تمہارے آ نکلے
کبہو بڑہتے ہین اور کبہو گھٹتے
قیس کہتا تھا اپنی چہائی دیکھ
تیر دو تو ہی ہین ٹھکانے نکلے
جام مین عکس ہی کیا اوس رخ پرنور کا
حلقہ پرکار مین جون نقطہ پرکار ہے
صاحب دیوان است کہ

تمام

کہ نام دیوان خود را بہینگار داشتہ است

میر عباس علیخان احسان تخلص

ولد سہام جنگ نہایت خوش مزاج و خوش خوراک بوقت اتمام فصل انبہ فی دانہ بیک روپیہ خریدہ میخورد و در پتنگبازی زر بسیار خرچ مینمود و شوق مرغ و کبوتران از حد زیادہ داشت یک یک جفت کبوتر بیکصد روپیہ نزد منیر الملک بہادر و امین الملک بہادر و فرزندان الشان میفروخت چون اعظم الامرا در پونا بود بچھیے تر این صاحب تخلص ابیات چند نامناسب بقلم آوردہ خان مذکور در رد مضمونش بتحریر آوردہ از جاگیر سرفراز گردید شعر

نہ کام اس چرخ دون پرور سے نکلے
نہ جبکا اب کوئی ہمسر سے نکلے
کری کیا فوج نے اوسکو ندی تن
قسم ہی لالۂ احمر سے نکلے
نہ سمجھا نا قباحت فہم اتنا
کہ آہ شعلہ زن ہر سر سے نکلے
یون نکلا کفر سے وہ اسم اعظم
چراغ خضر ہر اک گھر سے نکلے
مگر شاہنشہ قنبر سے نکلے
پر اسپر بھی ارسطو جاہ دانا
مگر جو خال خال ادہر سے نکلے
اوڑا دون بہانے یون بمضمون صبا جب
کہ جب وہ شیر بزاودہر سے نکلے
نکل آ بادہ یون خورشید تابان
شرر جیون چہر کے پتھر سے نکلے
تیری تضمین پر تحسین احسان
فلاطون سا مدبر تھا سو بھولا
بڑی فطرت ہین اسکندر سے نکلے
سو انکو جبت کر اب سر خرو ہو
خذف جب طرح کسی گوہر سے نکلے
تو پھر کیا حال ہووی دشمنو نکا
کہ مہ بد لیکے جیبے گھر سی نکلے
ریاست پھر نئے سر سے جو چمکی
محبت حیدر صفدر سے نکلے

در ہجوگوئی ید طولا داشت اکثر ہجویات او مشہور تر اند در سنہ یکہزار و دو صد و سی ہجری سفر ہستی بر بست

آستین سے تیری باہر جو کلائی ہوتی
شمع فانوس سی باہر نکل آئی ہوتی

مرزا عابد بیگ ظہور تخلص

بسیار مصاحب و مقرب شاگرد مہاراجہ بہادر این مقطع از وست

افیون کے نشے سے بہی واقف نتہے ظہور — اب بہنگ کیون پینے لگے پستے پستے بہنگ

میر عباس علیخان بہادر کافی تخلص

از عالیخاندان و جاگیرداران بیگین پلی از اقربای قریبہ شاہیار الملک بہادر بزرگانش کارہای نمایاں بظہور آوردہ مورد الطاف گردیدند و مشار الیہ مصاحب و مقرب مہاراجہ بہادر گردیدہ قصائد غرا و غزلہای عجیب و غریب طرحی وغیرہ بقلم آوردہ مشہور آفاق شدہ بسرفرازی خطاب خانی و بہادری از پیشگاہ حضور پرنور دام اقبالہ مشرف و مباہی است معہذا در فارسی و عربی و ہندی بجمیع معلومات علمی فرد یکتای عہد خود است با ہمہ مروت و آدمیت و محبت منتخب این چند اشعار از وست

لگا دی سوزش داغ جگر نے آگ سب تن مین — ہوا آخر یہ شعلہ برق سوزان اپنے خرمن مین

بہرا اس چشم مین کس شوخ کا تہا شوق نظارہ — کہ جیون سیماب تڑپا ہی پہرا ہر اشک دامن مین

جنون سے کیون نہو ربط قدیمی مجکو ای ناصح — کہ آغوش پری گہوارہ تہا میرا لڑکپن مین

الٰہی یاد مین کس بت کی ہون مین مضطرب خاطر — کہ ہر ناقوس کا نغمہ صدای دل طپیدن ہے

نہین کچہ پیچ و تاب ہر رگ مجنون طوق کو تہا — دل زنجیر بہی ہر رات دن سرگرم شیون مین

رگ مجنون نے وقت فصد یہ گرمی نکل آئی — کہ نشتر سو کے آتش دیدہ تہا انگشت رگزن مین

ولہ

کیون نہو اوس چشم نازک کو گران بار نظر — کام جسپر نوک نشتر کا کرے تار نظر

اوس حیا پیشہ کا مفتون ہی دل نادان میرا — دیکہتا آئینہ کا ہے جسکو بہی عار نظر

ولہ

جب جو نقشہ چشم مین اوس شعلہ رو کا پہر گیا — اب تلک جیون موی آتش دیدہ ہی تار نظر

نہین معلوم لگی کسکے جگر مین شمشیر — آج پہر لال ہی قاتل کے کمر مین شمشیر

۵ سطر فقط

نہ فقط ہی تیر مژگان ہی کو خاصیت تیر — ہی خم گوشہ ابرو بہی اثر مین شمشیر
خلق کی سمت سے بہاگی ہی دل وحشت دوست — جادۂ تیر ہی آہو کی نظر مین شمشیر
یہ نہین ہی یہ تو قتل عزیزان کے لیے — چرخ دون پیشہ نے باندہی ہی کمر مین شمشیر

میر سجاد علیخان بہادر سجاد تخلص برادر حقیقی میر عباس علیخان بہادر کافی

دعوی کرے جو خال لب دلربا سے مشک — تا حشر منفعل رہے اپنی خطا سے مشک
آوے گر اوسکے کوچۂ گیسو سے باغ مین — ٹپکے بجای دانۂ شبنم قبا سے مشک
ہی جو مریض خال و خط یار اے مسیح — بہتر ہی اوسکے حق مین تمہاری دوا سے مشک

ولہ

فقط اسرو چمن شکل سنان ہے مجکو — اژدہا ہن تیرے ہر بہروان ہے مجکو
گر بہو می نوبہار چمن خزان ہی مجسکو — نکہت تختۂ گل موج دخان ہے مجکو
ساکن کوچۂ جانان چمن سے کیا کام — باب جنت دہن شیر ژیان ہے مجکو
ناصحا مغز خراشی تو عبث کرتا ہے — پند سننے کی تیری تاب کہان ہی مجسکو

برادر کلان ایشان در منصبداران سرکار بدو صدروپیہ ماہوار منسلک اند و برادر خورد را یکصد روپیہ ماہوار است

قمر الدین منت تخلص

در منصبداران سرکار بدو صد روپیہ ماہوار سرفراز بودند

ولہ

برہنہ پا ہی لیجل مجکو اوس دشت مغیلان تیز — جہان ہر خار کو دعوی ہو نشتر کی نیابت کا
علاج دلکو آے تھی مسیحا سخت دعوی سے — یہان کیا ہوگیا وہ معجزہ حضرت سلامت کا

خاص تخلص

از فرزندان شاہ خاموش متصل دروازہ چادر گہاٹ اندرون شہر بلباس درویشانہ جبہ و دستار

شما مشایخانه بوده خوش طبیعت **وله** گلاب سے تازہ گال اوسکے کلی نازک دہن گلابی ٭ تمام قد
نونہال رنگین قبا سراپا چمن گلابی **ط تخلص برادر خرد خاص** که نهایت آواره مزاج و اوچ گو
همواره در بهنگخانه بوده اشعار سلگفت و میخواند بهر امیر سرکار ملاقات کرده دو شعر در مدح بدیهه سلگفت
و میخواند اگر چیزی داد بهتر و گرنه همون وقت دو شعر در هجو میخواند که مشهور میگردید لهذا امیران سرکار
دست بدست میدادند در جواب شعر برادر خود بدیهه گفت اگرچه پوچ است اما در تذکره شعرا اضافه
ندارد **وله** کریں ہیں چند اسلئے پان کھا کر فقط نہ اپنا دہن گلابی ٭ ازار او تارے پہ دیکھ لینا
سیاہ ہین یشمین بدن گلابی ٭ راجه چندو لعل مهاراجه بهادر دو روپیه یومیه میدادند چنانکه
بعد تغیری رسل صاحب فرنگی وکیل المخاطب ثابت جنگ آمد مسگلف صاحب وکیل نوکر دید و فیما بین
مهاراجه بهادر و مسگلف صاحب سوء مزاجی مانده مهاراجه بهادر از صدر کلکته چنان بند و بست
نمودند که مسگلف صاحب خود بخود استعفا خدمت وکالت داده اراده شاهجهان آباد کردند
آن هنگام شب ط نزد مهاراجه بهادر آمده سر دربار شعر نامربوط خواند مهاراجه بهادر غصه کرده
پرسیدند که چپٹ کلف صاحب چه چیز است گفت نام شما بهادر موصوف خنده کرده شصت روپیه
دلانیدند آخر قضا مهلت نداد در حظیره بزرگان خود مدفون گشت ٭

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جهان جنگ بهادر ولد علی بیگخان بهادر مرحوم

که ذکرش سابق گذشته و در آن تنخیم نیز خواهد آمد در مدح شاه دکن گفته گذرانید

آنکه مداح انس و جان باشد	شاه شاهان خدایگان باشد	شاه خاقان نشان که بر در او
قیصر روم پاسبان باشد	حکمرانی گر نماید حسکم	حکم او بر فلک روان باشد

سرور دہر ناصر الدولہ
تا قاف تا قاف درامان باشد
در زبان نوائے سپہر رکاب
گرچہ زلفین مہوشان باشد
رایت ملک گیر منصورت
ظفر و فتح ہمعنان باشد
ناوک رمح تو برون آرد
کہ بگنجے ز تو نہان باشد
روز میدان ز سہم نیزہ تو
سینہ دشمنت نشان باشد
سرور دشمنت چہ بیش و چہ کم
از سموم ستم خزان باشد
دشمنانت ہمیشہ خوار و ذلیل
تا جہان ہست در جہان باشد
صعوہ را در زبان معدلتش
کہ جہان امن امان باشد
عدلت ار سایہ در جہان فگند
منظر رایت کیان باشد
دشمن جاہ تو بسان شرر
گرچہ آن سنگ طے نشان باشد
بہ ہزیمت کجا شود ایمن
رعشہ بر قلب دشمنان باشد
ناوک تیز تو بروز مصاف
ہرچہ در صفحہ جہان باشد
گلشن عمر تو ز باد خزان
دوستان تو شادمان باشد
رایت عدلش ار بلند شود
چنگل باز آشیان باشد
جمع شد عالم از پریشانی
گرگ بر میش چون شبان باشد
علم نصرت ترا دایم
در دل سنگ گر نہان باشد
گر عدو از تو رو بگرداند
غالباً فکر رایگان باشد
ہر خدنگ تو کز کمان خیزد
بر دل دشمنان روان باشد
گلشن عمر شان بفصل شباب
تا جہان ہست در امان باشد
ذکر نام تو در جہان باد
تا جہان جہانبان باشد

آفاق تخلص و شہرت تخلص

ہر دو برادر از ہند وارد حیدرآباد شدہ نزد شمس الامرا بہادر امیر کبیر بدرماہہ دوصد و دوصد روپیہ لازم بودہ مدتے بسر بردہ ودیعت حیات نمودند چنانچہ غزل قایم دہلوی استاد خود را تضمین نمودہ

غزل

کھنچے جو ہو مثل گل چاک جگر جاے	اور برنگ صبا جلد گذر جاے
سب سے ہی بہتر یہی ایکی اگر جاے	گلشن الفت سے دل لیے بہ ثمر جاے

داغ بدل جاے دست لسبر جاے

کیا کہوں تجھسے دلا طرفہ ہی ایک ماجرا	نکہت گل کا گیا آگے نکل قافلا
پہلے تو وہ رنگ تھا اب یہ بنیا گل کھلا	کر کے ہمین بیٹھوا کہنی ہے باد صبا

مین کوی دم مین چلی آپ ٹھہر جائیے

کیا کہوں کیا بات ہی ایک طلسمات ہے	مرگ کی شب بات ہی ظلم سے ظلمات ہی
ہجر کی بیرات ہی غم سے ملاقات ہی	دل ہی نہین ساتھ ہی عالم برسات ہی

ہاتھ سے تیرے کہ ہر دیدہ تر جاے

دو بند ازین خمسہ فراموش شد لہذا بر ہمین سہ بند اکتفا نمود

راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر شادان تخلص

صاحب دیوان اند ولہ بہتر سے مجھے کام نہین مثل برہمن + تو سمجھے نہ سمجھے مین گرفتار ہون تیرا
شادان تو اسی سوچ مین رہتا ہی شب و روز + تو میرا صنم ہی مین پرستار ہون تیرا + اشعار
خوب خوب اند اما اینجا یاد داشت نظم آورد دست نمونہ از خروار

عاصی مؤلف اوراق نیز گاہ گاہی شعر میگوید از بندہ است

اوسے کیونکہ خوش آوے بارگریبان	جسے بار مشکل ہو تار گریبان
زبس سہنے چھاتی ہی پہ کہائی ہین گل	قیامت ہوئی ہے بہار گریبان

والہ ہم زنگار بر زخم جگر درکار نیست ❊ سبزہ رخسار کم از مرہم زنگار نیست ❊ ہر دو طرحی مطلع اند

میر ذوالفقار علیخان صفا تخلص

از نجبای ہند از لکھنؤ چندی در بنگالہ و از آنجا در چینا پٹن بعزت و حرمت تمام اوقات عزیز خویش بسر بردہ در عہد دیوانی میر ابو القاسم میر عالم مدار المہام سرکار وارد بلدہ حیدرآباد گردیدہ پس از آن تا دم واپسین جلیس و مصاحب و متقرب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر ماندہ عجب انسان باکمال بامزہ کہ صحبت او باغ و بہار بودہ شاگرد بلاواسطہ میر تقی میر لکھنوی کہ استاد روزگار بود و طرز اشعار خان مذکور از رویہ شعرای حریفانہ و ظریفانہ بودہ پانصد روپیہ ماہوار مییافت پہلوان سخن بود خوش طبیعت سیر فکر لطیفہ گو در قصائد و مثنوی فرد فرید روزگار چنانچہ مثنوی چہونتر و دیگر مثنویات او مشہور آفاق اند و غزل و رباعی ہم خوب میگفت این مطلع از وست ۵

نرائی ہم اوس شوخ و شنگول سے ❊ صفا لاکہہ تو بہ بڑے بول سے

صاحب دیوان فارسی و ہندی استاد وقت بود تا حال از ہیچ ولایت ماند او جامع علوم و کمالات

ذکر صاحب کمالان علم ہیئت و ہندسہ و نجوم و رمل صفدر علیخان بہادر

(احدے دیگر نہ آمد)

ساکن مچھلی بندر پدر بزرگوار الشان راحت سبحانہ تعالی سوداگر عظیم الشان گردانیدہ کہ در عہد حضرت مغفرت مآب در شادی خود ضیافت حضور پر نور در بلدہ حیدرآباد نمودہ در خانہ خود دولت بخش کاشانہ خویش ساخت و بروز شب گشت بوقت شب تیاری روشنی بالای چار منار کردہ چنان روشن کنانید کہ تمام شہر منور گشت و وقتیکہ انتقال نمود دو پسر داشت یکی خان مذکور و دیگرے دیوانہ مادر زاد کہ از خود خبر نداشت خان معزز خود از زبان خویش نقل میکرد کہ

که بعد انتقال والد خود چون حجرهٔ خزانه را کشادم دیدم که پنج لک روپیه نقد خریطه بالای خریطه دارد
در خود اندیشیدم و بدل گفتم که ای صفدر علی این دولت خداداد بی مشقت را در سوداگری و این
مال پارچه وغیره دو لک روپیه را در خرید و فروخت و معامله داد و ستد قرض و دام خرچ خواهی کرد
پیش ازین نیست که نام تو در زمرهٔ سوداگران مشهور خواهد گشت و اگر این را در تحصیل علوم صرف
نمائی دولتی بدست تو خواهد آمد که آنرا از سوختن و غرق شدن و دزد بردن اندیشه هرگز نخواهد بود
پس از آن روز متوجه درس و تدریس شدم و دو صد روپیه ماهوار بمولوی مستعد مقرر کرده نوکر
داشتم بفضل الٰهی اگرچه زر مذکور بخرچ بسیار حوایج دیگر دنیوی هم در آمد اما آن قدر استعداد بهم رسانیدم
که پنجاه کتب بزبان عربی و فارسی در همه علوم تصنیف عاصی است که از ان خلقت خدا مستفیض
میشود بعد از ان چون شوق علم موسیقی شد قوال فرد کامل را نیز نوکر داشته با مرتبه حاصل نمودم که برابر
رسیدم القصه خان مذکور از مجلسی سردار و حیدرآباد گشته نزد ارسطو جاه مصاحب وقت شدند
که همه وقت حاضر میبودند در آن ایام شوق علم التصوف و فقیری یعنی پیدا کردن مرشد کامل بهم رسیده
شده در دائره میر مومن صاحب علیم الله شاه نامی درویش صاحب کمال و حال را که عالم فاضل
متبحر و متشرع بودند روز مختفی در قبر کهنه میگشتند و شب از نماز مغرب بیرون بر آمده بالای قبر مینشستند
پیدا کرده مرید ایشان شدند و مدتی در خدمت ایشان تمام تمام شب نشسته فوائد علوم عقلی و نقلی
و علم حقیقت و معرفت حاصل نمودند بعد رحلت آنحضرت ترک لباس و نفس الامر کرده در خانه خود میماندند
هرگاه از حضور حضرت مغفرت منزل برای ادراک علم هیئت و هندسه که بسیار آنجناب شوق کامل بود
یاد فرمائی میشد نظر بمعمول دربار شاهان لباس درباری پوشیده میرفتند چون بخانه خود می آمدند
همون لباس فقیرانه خود میپوشیدند بزرگی بود در جمیع علوم عربی و فارسی پنجاه کتب بزبان
فصیح ایشان بالای حاشیه های علماء سلف موجود و مشهور و معروف تر اند و در علم نجوم و رمل و هیئت و هندسه

و در جملہ علوم ریاضی فرد فرید یکتای عہد بودہ یک جلد در احوال اشکال رمل و دیگر در احوال النقطہ رمل با منسوبات ہر ہر خانہ تصنیف بہادر معز نیز مشہور است روزی برای سیر و تماشای صحرا مع مستورات خانہ خود و دیگر اقربای خویش وغیرہ در درگاہ برہنہ صاحب شب فرود آمدند صبح برای زیارت درگاہ بند و بست کنانیدہ مستورات رفتہ باز بمکان فرودگاہ آمدہ نشستند طفلے بود بچنبالہ کہ دایہ اش او را در صحن روبروی کمان کلان محاذی حوض دو چہار ساعت یعنی گھڑی در شغل و بازی مشغول ساختہ باز بجای او برد در آنجا دید کہ انگشتری الماس کہ در دست طفل ہمیشہ میبود در انگشت طفل نیست دایہ حیران و پریشان ایبا تلاش نمود پیدا نشد ناچار نزد خان معز آمدہ اطلاع کرد و فریاد برآورد کہ در سیر و تماشای شما مال دو صد روپیہ نقصان شد و من غریب از کجا پیدا کردہ خواہم داد خان موصوف پرسید امروز تو این طفل را تا کجا بردہ بودی راست بگو کہ مال تو بدست تو خواہد آمد و اگر خلاف خواہی گفت بدست تو نخواہد آمد او عرض کرد کہ امروز سوای این صحن کمان کہ روبرو است تا حوض طفل من بازی کردہ دیگر در ہیچ جا نرفتہ است پس خان معز عاصی را فرمود کہ یک میخ آہنی در وسط این صحن بمرکز قرار دادہ نصب نمایند و از رشتہ دائرہ برابر نقش کنند و دوازدہ خانہ طرح دہند و در ہر یک خانہ نام ہر ہر برج از دوازدہ بروج فلکی نویسند و قرعہ زدہ بعد تامل و تفکر فرمودند کہ انگشتری در برج میزان است خاک آنجا برگردانیدہ خوب ببینند و تفحص نمایند چون خیاب ملاحظہ کردند انگشتری از زیر خاک برآمد تمامی مردم ہمراہی را و سکان درگاہ را حیرت تمام دست داد و معتقد شدند سوای این دیگر نقل ہای عجیب و حکایتہای غریب از آن منبع کمالات صوری و معنوی بنظر عاصی و مردمان دیگر در آمدہ اند کہ ذکر آن طول کلام است بروز چہارشنبہ و پنجشنبہ و جمعہ از محل سرا در خویش در دیوانخانہ خود برآمدہ ملاقات با اعزہ مینمودند دیگر چہار روز در مکان خویش میماندند عاصی مولف این تاریخ را دو مہینہ پرورش

در علم ہیئت شرح چغمنی و در ہندسہ و رمل و منطق رسالہای تصنیف خود و در علم طب سدیدی و قانونچہ ونسخ دیگر درس دادہ سرفراز نمودند و یک کرۂ فلکی برنجی نیز مرحمت کردند از سرکار عالی دو صد روپیہ ماہوار بود و ہموارہ باریاب حضور حضرت مغفرت منزل میگردیدند و از سرکار کمپنی انگریز یکصد روپیہ ماہوار بنام مردم خانہ ایشان کہ ہمشیرۂ مبارک الدولہ مچھلی بندری در ازدواج خان معزز بود ماہ بماہ میرسید الغرض در ہمہ دانی مانند صفدر علیخان بہادر موصوف بنظر نہ آمد و یکماہ یک کلام شریف خوشخط الطرز احمد نیریز بر ہیپوشتند و نذر الله میدادند و با اکن مقدسہ نیز فرستادہ بودند

در سنہ یکہزار و دو صد و سی و شش ہجری بعالم باقی خرامید اولاد نداشت

مرزا محمد نصیر بیگخان سرفراز جہان جنگ بہادر

خلف الصدق علی بیگخان است کہ در عہد دیوانی میر ابو القاسم میر عالم وسیر آرای حضرت مغفرت منزل ملک التجار بلدہ حیدر آباد بودہ مشہور آفاق گردید و نام نیک بر صفحہ روزگار بگذاشت و با دو صد نفر رسالہ سواران مغلیہ ایران معہ جاگیر ذات و سواران مذکور ہموارہ باریاب حضور پرنور میبود و اجرای مورات اخراجات دیوانی از کوٹھی خان معز میگردید و خان مذکور نیز از دیگر صاحب مقدوران ایران دیار بنہایت ذیمقدور بودہ بقید آب و دانہ وارد دکن گشت و نام نامے خود بر صفحہ روزگار برنگاشت و بعد میر عالم ودیعت حیات نمود از محدثات خان مذکور یکی باغ دلچسپ متصل دروازہ پل قدیم کہ الحال بتجدیدی در آمدہ مسکن و مقام رشید الملک بہادر منشی حضور پرنور است کہ بنیاد نہاد و عمارات دیگر عمدہ نیز احداث نمودہ اند و در محلہ حسینی علم عمارت کوٹھی کہ خلف مرحوم مقیم اند معہذا مرزا نصیر بیگخان مذکور بعد رحلت پدر خود از پیشگاہ خلافت و حسن عقل رسای خویش معمور کارخانہ رسالہ و غیرہ خود گردیدہ باستحصال علوم عربی و فارسی کما ینبغی ہمت گماشتہ

در علم شریف ہیئت و نجوم و رمل آنچنان ادراک کلی و جزئی بہم رسانیده که فرد کامل عهد خود است
احدی باو نمیرسد چه منجمان هنود و چه مسلمانان همه محکوم حکم او هستند و نیز قصائد غرّا در مدحت
حضور پرنور بآن مضامین دلچسپ بدرستی الفاظ نازک بندی خیالات و اندازه قوانی و ردیف
بجلوه تحریر در آورد که اساتذه روزگار زبان به تحسین گشادند الغرض میرزا مسطور درین عهد
حضور پرنور دام اقباله مصدر الطاف خداوند نعمت است همواره مشغول استخراج فوائد رمل و نجوم
و احکام آن آدم نیکذات با فیض در جمیع امور خدای کریم را فراموش نه میکنند و حالات خانه کور
در زمره امرا و شعرا نیز سابقاً حسن ترقیم یافته معه کیفیت پرسیدن حال حضور پرنور ادام الله اقباله
و برابر حکم بظهور آمدن را بیان کرده ام

محمد شمس الدین خان مشهور به نجوم

ساکن سیرنگ پٹن بزرگان ایشان حکامان قلعه هو گلی از وقت شاهان تیموریه بوده اوقات
عزیز خود با کمال عشرت بسر بردند خان معز در عهد ٹیپو سلطان بکار فتح کچہری و دار وغگی فیلخانه
و هر کاره ها معمور بوده کارهای عمده بعرصه شهود آورده همواره مورد الطاف میبودند و بعد
استیصال دولت ٹیپو سلطان مذکور وارد حیدرآباد گردیده باستصواب جین باو جنگ عرضبیگی
میر عالم مدار المهام سرکار در رساله نیر الملک بهادر بماهه پنجاه روپیه نوکر گشت از آنجا نزد مهاراجه
بهادر و راجه چندو لعل احکام های سائینه بقواعد نجوم و رمل چنانچه باید و شاید بظهور آوردند که
بهادر موصوف مشتاق کمالات ایشان شده فرمود که شما بوقت استراحت سه پهر روز در تنهائی
حاضر بوده باشند که مخفی از شما احکامها پرسیده خواهد شد و در وقت تفکر مزاج مهاراجه بهادر
خان معز احکامهای دست بسته که سر دست بظهور آیند میگذرانید ند که همون صورت صورت پذیر میگردید

تا اینکه بدرماهه پانصد روپیه نقد و جاگیر سیر حاصل هفت هزار روپیه سوای مواجب فرزندان و برادران واقربا سرفراز شدند و بنهایت استعداد رسیدند روزی در مجلس مهاراجه بهادر بوقت سه پهر روز که همه اهل دربار حاضر بودند خان معز به مهاراجه بهادر عرض کرد که همین وقت حادثه عرض خواهد شد که مزاج مهاراجه مرهون تفکر خواهد گشت اما منجر بخیر خواهد گشت درهمین گفتگو و تشویش بودند که دفعتاً فیلبانان عرض کردند که فیل خاصه موسوم به گبند از سرمستی دیوار خانه شخصی برانداخته بالای دروازه اش هنگامه آراست و اهلخانه همه با مستورات در حجره که جان در دست پنهان گشته اند شاید از هیبت فیل جان دهند مهاراجه بهادر بنهایت مضطرب الحال شده تقید بلیغ نمودند که تمامی اهل کارخانه ها برسرش رفته فیل را در گیر ند نشود که احدی را اذیت رسد سرفراز خواهم کرد بعد یک دو گهڑی عرض شد که فیل مذکور را گرفته به مکانش بستند و همه با لسلامت اند شمس الدین خان سلام شکر به تفریح مزاج بجا آورد مهاراجه بهادر بنهایت خوشوقت شده زوج دستبند قیمتی عنایت فرمود سوای این بسیار احکامات خان معز مشهور و معروف اند مهذا در علم قیافه و سامدریک و علم کشتی و شمشیر بازی یعنی دوناک و یک آناک و پٹا بازی و باناک فرد فرید روزگار بود عاصی در حاضر خدمت مانده دو رساله علم نجوم و رمل برای استفاده نموده قادر بر برآوردن احکام گشت در سنه یکهزار و دو صد و چند یکسر رحلت نمودند از فرزندان خان موصوف همین پسر محمد قمر الدین خان بهادر قطب یار جنگ که ذکر ایشان گذشت دومی محمد نجم الدین خان بهادر با نند نجم ثاقب بجاگیر و منصب سرفراز و حاضر دربار و دو فرزند خرد هم بصفات خاندانی موصوف اند ✣ ✣ ✣ ✣ ✣ ✣

میر بهادر حسین خان بهادر

از جمله مغتنمات روزگار و منصبداران سرکار بدو صد روپیه ماهوار سرفراز بود صاحب تقویم

کہ ہر سال تقویم نو در حضور پر نور میگذرانید در علم نجوم و حساب تا بہ ایران دیار ہمسر ایشان نبود تقویم ایشان در ممالک ایران و توران و دیگر ولایات ہندوستان مردم بارزوی تمام مغلبہا وغیرہ گرفتہ میفرستادند و فوائد کلی بر میداشتند عمر ایشان تا قریب ہشتاد سال رسیدہ بود و احکامہای ایشان مشہور آفاق اند حکیم شفائی خان و دیگر اعزہ صاحب علم و فضل شاگرد ایشان بودند در حضور پر نور بر وقت دریافت چیزی حکم بنام ایشان بر می آمد در سنہ یکہزار و دوصد و سی ہجری بعالم قدس خرامید شاگردان ایشان ہر سال بر طبق معمول تقویم نو استخراج نمودہ در ایام نوروز در حضور میگذرانند و بدرماہہ معقول ممور کار اند

مدار خان نجومی

ساکن مغلپورہ حیدرآباد ولد کریم خان عرف غضنفر خان ابن گوہر خان بن دلبر خان کہ او در عہد حضرت مغفرتمآب ہمراہ رکاب سعادت از دہلی بحیدرآباد آمدہ در سپہگری مشہور وقت خود بود و بجاگیر معاش سرفراز اما مشار الیہ درین ایام در علم نجوم و رمل و تسخیر جنات فرد کامل است چنانچہ در خانہ مدینہ صاحب بر دختر ایشان آسیب جن بودہ ہر کس کہ می آمد و چیزی میخواند گرفتار آفت و بلای جن میگردید آخر الامر نوبت بخان مذکور رسید در طرفۃ العین جن را در گرفتہ بسوخت کہ دیگر تمام عمر دختر مذکورہ بلا اندیشہ زندگانی نمود در بیولا در مغلپورہ حیدرآباد میماند و بکار خلق اللہ مصروف عملہای او بتر بہدف اند نزد امیر کبیر و فرزندان راجہ بالکشن در نجوم و رمل حکم مشار الیہ بسیار نوشتہ

بھوانی شنکر

مشہور بہ بوچیا پنڈت نجومی ساکن یاقوت پورہ حیدرآباد از کاملان علم نجوم بود چنانچہ روزی حکم کرد کہ جوانان سرکار ہر البلت جادوگرفتہ ہجدہ روز بغیر آب و طعام بر یک عدد قفل خواہند داشت

بعد دریافت حال بیگناهی خود بجز و درخواهند گذاشت و بخلعت سرفراز خواهم شد و قید روز و تاریخ و ماه هم کرده بود آخر چنین شد و مهاراجه بهادر خلعت داده به آرزو روانه نمودند تقویم درین زمان در خانه اش نیز هر سال تیار میشود در سنه یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری قضا نمود شاگردان او بکار تقویم معمور اند در بلده خانه بخانه خرید میکنند یک روپیه چهار آنه قیمت تقویم اوست سوای این بسیار اهل تنجیم در سرکار اند از طول کلام بر همین چند کس سرآمد این علم اکتفا نمود

ذکر خوشنویسان سرکار جواهر رقم خان

استاد مرشدزاده های آفاق عالیجاه بهادر و حضرت مغفرت منزل سکندر جاه بهادر و فریدون جاه بهادر و جهاندار جاه بهادر بود خط نستعلیق و نسخ خوب مینوشت و بجز بهای موصوف بزرگ منش بسیار کوتاه قامت بکمال اخلاق معمور درگذشت بسن هشتاد سالگی قریب دو صد کس شاگردان ایشان بودند

نادر قلم خان

نام اصلی اش محمد باقر است شاگرد محمد دلیر صاحب خلف محمد علی صاحب عالمگیری که مثل او نستعلیق نویس تا حال پیدا نشد اما پسر و خلف الصدق ایشان محمد دلیر صاحب موصوف که یک یک حرف مفردش را بیک یک روپیه خلقت خدا خرید میکردند و سعادت خود میدانستند بروز پنجشنبه لست و پنج عشر مفرد نوشته یک یک حرف خیرات میکرد خلقت بسیار برای خریدی آن بیرون دروازه می نشست همون وقت روپیه داده بمنت تمام میگرفت اما محمد باقر در خدمت محمد دلیر صاحب خدمتها کرده بآن درجه رسید که نستعلیق را به هفتاد و پنج طرز مینوشت در سرکار و لهذا حضرت غفرانمآب بمدرماهه دو صد روپیه سرفراز شده برای تعلیم مرشدزاده سلیمانجاه بهادر متعین گردید اعظم الامرا ارسطوجاه بسیار قدردانی مینمود استادان ولایت ایران اکثر تعلیم از خان مذکور میگرفتند

نواب

نواب رفیع الملک بهادر حاکم بندر مبارک سورت داماد حضرت مغفرت منزل را دوازده سال فقط
مفردات خط نستعلیق تعلیم داد که اگر بزار حرف مفرد مینوشت در هیچ حرف فرقی بنظر نمی آمد یعنی
صورت همه حروف یکسان میبود قطعه های خان مذکور جا بجا بسیار اند مهندا در جمیع خطوط ید طولا داشت
تا اینکه خط کوفی هم بخوبی مینوشت حروف نستعلیق وغیره با تعلیم مقراض در دست گرفته روبروی
همه ها آنچنان می برید که در هیچ حرف تعلیم فروگذاشت نه میگردید و تخته کاغذ سفید را از ناخن چنان
برمی آورد که بغیر سوراخ و دو تخته برابر میکرد یعنی از یک تخته کاغذ تخته دیگر برمی آورد و نیز از ناخن
بالای کاغذ سفید حروف خوشخط مینوشت که مانند حروف مثبت نقش میگردید الغرض کما لها داشت
که دیگر تا حال بنظر نه آمد در سنه یکهزار و دو صد و سی هجری رحلت نمود پسرش محمد شمس الدین خان باز درین
ایام غنیمت است

تجمل رقم خان

برادر نادر قلم خان مذکور نام اصلی اش محمد کاظم است نستعلیق خوب مینولیسد اُستاد راجه نانک بخش
راجه بهادر ده روپیه یومیه از نزد مهاراجه بهادر میبابد در عاشور خانه خود علم حضرت سکینه در محله
کمان ایلچی بیگ هر سال تا فاتحه دهم امام علیه السلام یعنی تا بست روز از غره محرم استاد کرده
بروز بر داشتن علم دلگل مرثیه خوانی کنانیده علم ها برداشته در راسته آورده تعزیه کنان باز بخانه
برده فاتحه داده علمها داخل صندوق نموده میدارد تا حال بدستور معهود بهر صورت خدمت
مینماید ذکر دیگر خوشنویسان قدیم مثلاً

غلام محی الدین خان بهادر

خلف الصدق غلام نبی خان بهادر که خدمت کارپردازی سیر عالم از قدیم بدست خان معزز بود

و در سفر و حضر گاهی جدا نگردیده و در منصبداران سرکار ملازم رکاب سعادت بوده اما غلام محی الدین خان
مذکور از ابتدای شباب چون رشادت طبع داشت متوجه کمالات علمی گردیده بهره کامل بهم رسانید
چنانچه مدتی تعلیم خطوط نستعلیق و نسخ و شفیعه و شکسته و رقاع و ثلث وغیره هفت قلم بمحنت کامله
نزد اکبر یار جنگ بهادر محمد قمر الدین خان که نستعلیق بکمال شیرینی حروف مینوشت گرفته
یکتای روزگار گردید و بعد از این اولاً چند اوراق کلام شریف که طول هر صفحه از سه وجب کم
نیست و عرض هم از دو و نیم وجب کم نباشد بخط نسخ جلی مطلا و منقش و مذهب آنچنان بتحریر درآورده
که از وقت نزول قرآن شریف تا الآن هیچکس باین باغ و بهاری ننوشته همه محققین قائل اینمعنی
اند خلاصه اینکه بسیار کلام الله بنظر حقیر هم در آمده اند که همه حروف از طلای احمر خالص نوشته است
اما اینکار کار شگرف دیگر است که هر هر صفحه رشک گلزار ارم و هر هر حرف نوربخش دیده مختوم مردم
توان گفت محض برای نذر روضه مقدسه منوره فردوس برین آئینی روضه جناب اقدس سید المرسلین
و خاتم النبیین علیه و علی اولاده الکرام و اصحابه العظام صلوات بی پایان و درود شایان بادتحریر
در آورد و از آنجا که معاش خان معزبان وسعت نیست و هر هر صفحه اش سوای مزد تحریر خان مذکور
یازده یازده روپیه پی نقش و نگار و تیاری کار بمصرف میرسد لهذا یازده ورق بمقدور خویش
زیاده تر جرأت نموده برای جلوه نمائی دیگران که قائل این صناعت و بداعت نبودند از پرده
خیال العالم شهود در آورده بنظاره ناظران اولو الابصار جلوه آرا نمود و او تعالی شانه که
مسبب الاسباب است سببی گردانید که بزیارت و ملاحظه بندگان عالی مدظله العالی هم در آید و حکم شود
که همه تیاری آن بموجب بر آورد هر هر صفحه بخرج سی هزار روپیه که در پیشگاه نظر آنجناب هیچ قدر و
منزلت و مالیت ندارد ز لکوکها روپیه در انعام و بخشش بمصرف میرسند تیار نمایند تا از صدق
اعتقاد نذر حضور بدرگاه عرش اشتباه نبوی مشرف و پذیرا گردد و در جلدوی این صداقت

دینار نذر

و نیاز مندی اللہ تقدس و تعالی خداوند نعمت مارا الفرط عنایت خود عمر خضری و حشمت سلیمانی نصیب فرماید آمین رب العالمین الغرض در سنوات سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ ہشت ہجریہ ذات بابرکات خان معز موجب حسنات است رقیق القلب سراپا متوجہہ بعالم عقبی المجمع صفات بزرگانہ موصوف

مرزا طاہر ولایتی

از ولایت ایران در حیدرآباد بعہد حضرت مغفرت منزل آمدہ نزد راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بمدارہ دو صد روپیہ ملازم گردید خط نسخ لطیف مرزا احمد تبریزی بآن خوبی تعلیم مینوشت کہ عاصی نوشت این طرز مذکور بدست احدی ندید چنانچہ جا بجا قطعہ ہایش موجود اند مدتے در اینجا بودہ مبلغ بست و پنج ہزار روپیہ جمع کردہ بولایت خویش رفت

حسن علیخان بہادر

از اہل ہند بود در زمرۂ منصبداران سرکار بمدارہ دو صد و پنجاہ روپیہ ملازم مرد نہایت معقول عابد زاہد در سنہ حضور پر نور بقلعداری قلعہ اودسیر نیز سرفراز گردید ہر چند ہفت قلم مینوشت اما در خط نستعلیق فرد یکتای عصر خود بودہ چون پسر بزرگ او در سواری مہاراجہ بہادر ناحق از دست سواران محمد صاحب میان در عین جوانی کشتہ شد خان معز را جہان در چشم تاریک گردیدہ در خانہ بلباس درویشانہ میبود و خود را از لذت دنیا در کشیدہ بسفر آخرت مستعد نشست تا اینکہ سفر عقبی اختیار گزیدہ در دائرہ میر مومن صاحب علیہ الرحمہ مدفون گردید در خوشنویسان متاخرین ہیچکس بخان مذکور نمیرسید

ذکر کاتبان سرکار

کاتبان سرکار قریب پنجاہ کس در کتابخانہ سرکار شبانہ روز حاضر بودہ ہر گاہ برای نقل کتاب ہر جلد کہ حکم شود بزودی تمام نقل کردہ بملاحظہ اقدس می آورند ہر چند در کتابخانہ سرکار ہزارہا جلد موجود اند

اما برین ہم تحریر جاری بوده معمور کار اندسر آمد اینہا میر قاسم علی که بیش قرار درماہه داشت وجامع خوشنویسی بوده لیکن خواجه ولی الله در مقربان سرکار بر سر اینہا تعلقدار صاحب خدمت بود در علم عربی و فارسی فرد کامل ذی اخلاق اوقات معمور ہمواره در پیشگاه خلافت حضرت مغفرت بار یاب اگرچه ماہوار فردگان سی روپیه است اما میر قاسم علی از چہل روپیه کم نبودند و خواجه ولی الله دو روپیه روز شصت روپیه ماہوار مییافت چون قضا نمود خلفش خواجه محب الله بکار و خدمت پدری و درماہه معمولی در منصبداران سرکار است نہایت ذی خلق و آدمیت و سعادتمند ہمواره حاضر دربار جہانمدار است

ذکر حافظان کامل القرائت استادان روزگار ملازمان سرکار دولتمدار اول اینہا در عہد حضرت غفران مآب حافظ بدرن

در جامع مسجد بلده حیدرآباد بآواز خوش تراویح و اکثر نماز مغرب و عشا نیز میخواند که خلقت خدا گریه مینمود خوش وضع خوش لباس عمده ہمواره مصاحب و مقرب مرشدزاده عالیجاه بہادر بود در سنه یکہزار و صد و سی ہجری رخت ہستی بر بسته سر راه درگاه برہنه صاحب نزدیک قبر والد عاصی که باہم اتحاد دلی و صحبت شبانه روز داشتند مدفون گردید در سنه یکہزار و دو صد و دوازده ہجری ہمواره بمکان عاصی آمده امامت نماز مغرب و عشا میکرد فرد کامل بود

حافظ عثمان کور

از جمله مشہوران بلده بنہایت خوش صدای قرآن شریف میخواند که اہل مجلس ہمه مشتاق بودند درہمون ایام قضا نمود حافظ مخفی بسیار مرد معقول بود و خوب میخواند در بیت الله شریف قضا نمود سوای اینہا حفاظ بسیار بالای قبر شریف حضرت غفران مآب علیه الرحمه بودند و ہستند

ونیز بر قبور حضرت مغفرت منزل و دیگر مرشد زاده ها وغیره و در بلده بنزاز دو هزار کس کم نخواهند بود
اما اینها سرآمد وقت خویش بودند

ذکر سرداران قوم افغانان سنت و جماعت + دایم خان بهادر و حسن خان بهادر مندوزئی

هر دو برادر از وقت مدار المهامی اعظم الامرا ارسطو جاه و میر عالم بسر فرازی سواران بکمال آبرو و عزت اوقات خود ها بسر بردند و در پیشگاه حضرت مغفرت منزل مورد الطاف شاهانه و مصدر عنایات خسروانه بوده کارهای نمایان بظهور آوردند و در قوم خود ممتاز اند یعنی پیوسته از سلاطینان عهد مرا تبها دارند و در مختاری راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بمراتب معمور کار و بار جمعیت بوده انچه که داد مردی و مردانگی بظهور آورده اند در باره شهادت مولوی حافظ عبد الکریم با افغانان مهدوی در مسجد جلوخانه میر عالم همه در ذکر احوال سلطنت آرائی حضرت مغفرت منزل مفصل نقلم آمده یعنی در راه خدا و شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم برادر بزرگ دایم خان بهادر بعد کشتن غنا تیجان پرورزئی را و دیگر افغانان را جان عزیز خویش نثار نموده بدرجه شهادت فایز گردید که تا قیام جهان بر زبان هر لسان مشهور آفاق است و حسن خان بهادر بعد کشتن مخالفان بسیار زخمها کاری برداشته میدان جنگ را رشک باغ ارم گردانید و بفضل الهی تا حال حاضر دربار جهانمدار بمرتبه بلند فایض است در پیشگاه حضور پرنور مبذول الطاف و عنایات و با مهاراجه بهادر موافقت کلی باضافه جمعیت و تعلقه ها معمور الغرض بهادر معز در عبادت الهی و فیض رسانی ارباب استحقاق و در جان نثاری و فدویت سرکار یکتای عصر خود است آدمیت و مروت از حد زیاده نزد داشته با برادران و فرزندان و رفیقان در فدویت حضور حاضر دربار دولت مدار است ++

محمد قمر الدین خان بہادر

ولد دایم خان بہادر شہید مذکور مندوزئی است بعد شہادت پدر خود از ہندوستان وطن خویش وارد حیدرآباد گردیدہ بمرتبہ پدر بزرگوار خویش از سرکار فایض و معمور گشت و بسواران جمعیت ہمراہی و تعلقات لکوکہا روپیہ سرکار سرفراز و ممتاز سردار یست کہ فقرا دوست با عبادت الٰہی مصروف در کار حسنات معمور در مجلس حال و قال حاضر عرس مرشد خویش کہ آفتاب زمانہ بودند و در یکہ مسجد سکونت میداشتند و حضور پر نور نیز برای ملاقات آنحضرت عقب مسجد تشریف آوردہ ملاقات فرمودہ بودند در درگاہ شاہ یوسف صاحب متصل در باغچہ کہ مدفن آنحضرت است بکمال تکلف ہر سال بخرچ دو ہزار روپیہ طعام لذیذ بمردم اندرونی و بیرونی حیدرآباد میخورانند و یک باغ نو احداث طرح کردہ عمارات عمدہ خوش اسلوب باحداث می آرد عجب مرد با خدا در سرکار دولتمدار بسر کردگی سواران و تعلقات لکوکہا روپیہ معمور ہموارہ در کار حسنات مصروف و بعبادات الٰہی مشغول

اگرچہ جمعداران دیگر ہم بسیار اند اما اینہا سر خیل نام آوران دولت اند

ذکر جمعداران قوم قایم خانی ملازمان سرکار محمد مدن خان المخاطب برستم دلخان بہادر

از قوم قایم خانی با جمعیت سواران و پیادہ ہا در عروب از پیشگاہ حضور پر نور سرفراز در سنہ یکہزار دو صد و پنجاہ و ہفت ہجری از خداوند نعمت بخطاب رستم دلخان بہادر و منصب و علم و نقارہ ممتاز شجاعت ذاتی آن رستم وقت را حدی و نہایتی نیست چنانچہ روزی شخصے از افغانان بقضیہ دیگر و معاملہ شخصے دیگر کہ فیصلہ آن بخان مذکور از سرکار حکم شدہ بود از تاخیر شدن چند روز خیال دیگر بد در دل خود آوردہ دانست کہ بہادر مذکور تائید مخالف میکند و نغتاً برای ملاقات عید آمدہ

قریب دروازه زنانه کارد ولایتی بالای رخساره بهادر مذکور چنان بزور و قوت زد که تا فک اسفل تیغش در آمد و قبضه او شکسته بدست او بر آمد باوجود رسیدن همچو زخم کاری و در آویختن تیغ کارد اندرون رخساره و دندان آن بهادر تیغی که بدست خویش داشت بیک ضربش دو حصه اش نمود که فرصت دم کشیدن نداد چون جراحان بلده حسب الحکم حاضر آمدند صاف جواب دادند که از ما اینکار بر آوردن تیغ و باقی ماندن جان بسلامت معلوم نمیشود پس ناچار مهاراجه بهادر رقعه بجنرل صاحب لشکر حسین ساگر نوشته فرستادند تمامی سرداران و ڈاکٹران کلان لشکر مذکور جمع شده چنان مقرر نمودند که اول تیزاب باید انداخت تا مضبوطی کارد را مضمحل کند بعد ازان هر چه صلاح وقت خواهد بود بعمل خواهیم آورد پس سه روز و سه شب خان معز با زخم کارد در لشکر ماند و بیشتر دو روز در بلده جمله پنج شش روز پس انصاف شرط است که حال زخمی بکدام احوال بوده باشد خصوصاً از اکل و شرب و عموماً از خواب و استراحت و حرکات لابدی شبانه روزی وغیره چه حالت صعب اتفاقاً نامبگذشته باشد وقتیکه همه اهل لشکر جمع شده سه چهار دندان و استخوان فک اعلی و اسفل از آره ها چنان بریدند که کسے چوب خشک را هم باین سختی نمی برید و بهادر مذکور حرفی از درد بر زبان نه آورد بلکه بغیر خنده و گفتگوی مردانه که همه صاحبان انگریز تحسین و آفرین نمودند و این کیفیت شجاعت ذاتی خان مذکور تا به لندن رسید الغرض خان مسطور ازین زیاده تر اوصاف ها دارد و همواره بعبادت الٰهی و فدویت و جان نثاری خداوند نعمت مصروف ✤ ✤ ✤ ✤ ✤

محمد قمر الدین خان قایم خانی

تعلقدار نلکنڈه که با پنجاه سواران همراهی خود همواره کارهای نمایان کرده زمینداران شوره پشت را بارها داخل سرکار نمود و الماس بوزن شش تولہ پنج ماشه از تعلقه جٹپول آورد چنانچه ذکران خواهد

در قوم افغانان قایم خانی نامور تر است با اینهمه بسیار خوش خلق با مروت و آدمیت و رفیق پرور بصفات لایقه موصوف و پسران او محمد عثمان خان و غیره نیز طابق النعل و قدم بقدم والد خویش در باب رفیق پروری و مروت و غیره مشهور تر اند خان مذکور را با عاصی محبت قدیمانه است + + + +

صالح محمد خان قایم خانی

از جمعداران نامور سرکار همواره برای تنبیه مفسدان و متمردان تعلقات سرکار مامور گشته با سواران و پیاده های همراهی خود از جمعیت قلیل کارهای فراوان بظهور آورد که تا حال مشهور آفاق است با اینهمه متقی عبادت گذار همواره بخیر و خیرات مصروف فرزندش غلام محمد خان نیز بسیار لایق در بیولا بدربارداری مشغول و با مورات خانگی بدانه معمور است + + + + + + + + +

سردار خان جمعدار ولد مراد خان برادر بایزید خان

اما مراد خان و بایزید خان هر دو برادر از قدما دولت اند و همواره بهمراه مهاراجه بهادر راجه چندو لعل کارهای نمایان بظهور آورده مورد تحسین و آفرین شاهانه و مصدر عنایات خسروانه از پیشگاه بندگانعالی حضرت غفران مآب و اعظم الامرا ارسطوجاه مدار المهام گشته بنام نیک نامور شدند خصوصاً بالای قلعه بادامی جنگهای صعب کرده بر سر مفسدان سرکار باسم با جمعیت قلیل کار نمایانه نموده از کهین و مهین زبان صفت و ثنا کشادند و همواره در جمعداران سرکار عزیز تر بوده مشهور روزگار شدند و در کارهای حسنات و سلوک با مردم نجبا و اهل کمال سر مو قصور نکرده بسیار ها را چشم توجهه خوشحال نمودند بعد رحلت مراد خان جمعدار سردار خان جمعدار بجمعداری و جمعیت موروثی سرفراز شده همواره حاضر دربار جهاندار است بسیار آدم معقول صاحب مروت و اخلاق و رفیق پرور بجیب دان

صاحب سلوک بجمیع صفات سرداری مشہور وبشجاعت ذاتی معروف اما بایزید خان جمعدار بجمعیت ہمراہی خود در فدویت وجان نثاری سرکار مع پسران خویش محمد عمر خان ومحمد غوث حاضر وسرگرم خدمتگذاری سرکار اند وہمہ لایق وبا اخلاق

فوجدار خان وطالعمند خان

ولد خواجہ خان جمعدار کہ او از قدیم بہمراہی میر عالم بہادر کارہای نمایان وخدمات شایستہ بجا آوردہ ودیعت حیات نمود بسیار انسان با سلوک در رفیق پرور بودہ بعد رحلتش ہر دو برادر مذکور در عالم شیر خوارگی بدرباہہ ذات وجمعیت سرفراز شدہ بسعی وکوشش خالوی خود یعنی ماموی خود محمد نامدار خان بہادر جمعدار نشو ونما یافتہ معمور کاروبار وحاضر دربار جہاندار گردیدند ودر تمام برادری خویش مشہور نزشدند در بیوالا بخوبیہای بسیار وشجاعت ذاتی معروف ودر ہر مقدمہ مشکل کہ خواہ بزمی یا رزمی بہمین ہر دو برادر حکم میشود بآن سرانجام ودرستی انتظام میدہند کہ زیادہ ازان متصور نیست سلوک با برادران وآشنایان واہل کمال بخبانشناس شفعلیق مزاج ظاہرا جمعداری وباطنا امیرے دارند

محمد نامدار خان بہادر جمعدار

در ابتدای حال بہمراہی میر عالم وبعد رحلتش ملتزم رکاب امیر الامرا شمس الملک بہادر بودہ نامور گردید عجب خوش مزاج سادہ وضع لاؤبالی طبیعت سخی عیاش مزاج با جمعیت ہمراہی خویش بعد انتقال بہادر موصوف بکمال آرزو در رفیق مہاراجہ بہادر گشتہ اوقات عزیز بخوبی تمام گذرانیدہ ودیعت حیات نمود دو پسر داشت یکی محمود خان کہ در رفاقت راجہ دسراج بدرباہہ دو صد سوار پیدہ حاضر

بسیار با اخلاق و عابد قرآن خوان دیگری غلام حسین خان او در عالم ابتدای سن تمیز همواره
همراه فوجدار خان جمعدار حاضر دربار جهانمدار بوده چون بسن رشد رسید بذاته معه سواران خود
سرگرم جان نثاری سرکار دولتمدار است بسیار شجیع سخاوت شعار صاحب مروت خوش مزاج رنگین
طبیعت بجنسے خوی مشهور از محدثات نامدار خان مکان عمده و مسجد نواحی او در محله جلال کوچه خود هم در آنجا مدفون است

ذکر متفرق جمعداران افاغنه قوم سنت و جماعت امانت الله خان گکیانی

والد احمد خان گکیانی خان مذکور در عهد دیوانی اعظم الامرا ارسطوجاه بوقت ورود از لونا وارد
حیدرآباد شده باده سواران ملازم سرکار گردید و همواره با حرمت و عزت بوده در هنگامه جنگ
چنچل گوره زخم برداشته مظفر و منصور گشت اگرچه درباره ذات ایشان سه صد روپیه سوای سواران
همراهیش بود اما مهاراجه بهادر در مختاری خویش پالکی و فیل با پنج سوار دیگر بنام امانت الله خان
مذکور ایزاد مباهی ساختند چون خان مذکور قضا نمود امانت الله خان با دیگر برادران
خویش و سواران قدیم و جدید هم سرفراز و همواره حاضر دربار فلک مقدار است عجب مرد فرشته
خصال همیشه با اوقات صالحه مصروف نماز پنجگانه ادا نهایت خوش صدای کلام شریف میخواند
چون نسبت کتخدائی اش با صبیه حکیم محمد اکبر حسین خان ولد حکیم سناصاحب شده لهذا همواره
ملاقات با محمد نعیم الدین خان بهادر خلف حکیم خان مذکور سرگروه پانصد منصبداران سرکار
داشته کنفس واحد اوقات عزیز خویش بسر می برد که جدائے متصور نیست

کرم علیخان و یوسف علیخان

برادران حقیقی از قوم افغانان موهل اند کرم علیخان با جمعیت یکصد سواران ملازم سرکار حضور پرنور

درسال

در رسالہ ہمراہی اعتصام الملک بہادر عرض بیگی بندگانعالی و یوسف علیخان با جمعیت سواران ملازم سرکار در رسالہ مہاراجہ بہادر بکمال عزت منسلک اند ہر دو برادر لایق کارہای عمدہ سرکار اند بذاتہ بہادر با سلوک سخی رفیق پرور بجمیع صفات سرداری موصوف و شبانہ روز حاضر دربار فیضگنجور و در سعد پورہ مکان خوش اسلوب موضوع ساختہ بالنسبت بلدہ خبردار ہر دو برادر در مروت و آدمیت و آشنا پرستی یکتای عصر اند در برآمد کار آشنا و بیگانہ بدل سعی موفورہ بجا آوردہ شمہ قصور نمیکنند

محمد بوڈہن خان

خلف محمد دلاور خان است دلاور خان مذکور در عہد حضرت غفران مآب از قمر نگر کرنول وارد حیدرآباد شدہ باستصواب اعظم الامرا ارسطو جاہ بہادر مدار المہام سرکار بشرف ملازمت خدیو دولت و اقبال مشرف گردید و بلفریا الطاف خداوندی با جمعیت سواران و پیادہ ہا جاگیر ذات وغیرہ مشمول خسروانہ و مبذول بذل شاہانہ گشتہ مدت العمر بمدارج بلند و معارج ارجمند بکمال عز و افتخار بسر بردہ وقت موعود لبیک اجابت گفت جمعداری بود کامل الفخر و عمیم الاوصاف متقی صاحب خیر و خیرات بذاتہ سخی و شجیع بجمیع صفات لایقہ موصوف از محدثات او مسجد ذی شان و عمارات نمایان تاحال در رمنت پورہ قایم است آنا محمد بوڈہن خان بعد رحلت پدر دقیقہ رخویش قدم بجادہ مستقیم بزرگان قویم ساختہ صیت ہمت و شجاعت و سخاوت و نیکنامی و ستودہ خصالی را بہ آوازہ ساختہ مورد الطاف خداوندنعمت گردیدہ بجاگیر ذات و جمعیت سواران و پیادہ ہا وغیرہ حاضر دربار جہانمدار است مسند او بتحصیل علوم عقلی و نقلی و تہذیب صوری و معنوی و سپاہ پروری مشہور روزگار بہر جہہ سوای خیرات دیگر بغربا و فقرا و مساکین و ارباب حاجت خدمتگذار بہا میفرماید کہ ہمہ ہا بدعای خیر معمور و بہ منت احسان مشکور اند

محمد یوسف جمعدار

در ایام سابق ملازم شاهیار الملک مرحوم بوده کارخانه افتاده را انتظام داد بعد ازان که قبایه جمعدار مذکور رونق علیشان بهادر شاهیار الدوله خلف مرحوم مذکور سود مزاجی آمد او حسب الحکم حضور پر نور حاضر دربار گشته در جلوخانه دیوڑی مبارک قدیم فرود آمد بعد چند روز مهاراجه بهادر همراه خود آورده بالای بنگله های جلوخانه خویش معه جمعیت سواران و بارگیران و دو صد جوانان اهل روم و عرب جمله پانصد نفر بدرماهه پانصد روپیه ذات ملازم سرکار داشتند درین اثنا چند جا صورت جنگ بظهور آمده جمعدار مسطور فتحیاب گردیده مورد الطاف گشت مهاراجه بهادر جلدوی این خدمت دو تعلقه ناگر نول و آوبچه برای تنخواه جمعدار مذکور عنایت نمودند بعد چندی بر سر تنخواه معامله بالعکس شده بر طرفی بعمل آمد الحال بخانه خویش با کارخانه عرب و سواران و فیل و اسپان و شتران وغیره بمقیم مقام انزوا در امیدواری خداوند نعمت است سابق نیز همین طور تا دو ماه بر سر جمعدار مذکور عرب و جوانان بار وغیره قریب یکهزار جوان اطراف خانه را در گرفته نشسته بودند اما او هیچ اندیشه نکرده بجای خود مضبوط نشست باز تصفیه کلی شد در ینولا توکل بر خداوند حقیقی و مجازی دارد

ذکر جمعداران افغانان قوم مهدوی ملازم سرکار دولتمدار

بعد اخراج این قوم که در احوال پنچپل کوڑه ذکر یافته چون مدتی بگذشت در عهد جلوس حضور پر نور ادام الله اقباله بر طبق آرزو و استدعای مهاراجه بهادر اینها را در بلده طلبیده در رساله همراهی خویش ملازم داشتند و زر خطیر و زر نذر و نذرانه گرفتند اول شاه عالم جمعدار آمده باریاب حضور بسعی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر گشت بعد ازان رفته رفته محمد نصیب خان و دیگر از و محمد یوطی خان

وغیره

وغیره پنجاه یا شصت جمعدار نامی قریب باد و هزار مردم ازین قوم ملازم وغیر ملازم در بلده حیدرآباد بمقام بیگم بازار مقام دارند و هر روز جمعداران ایشان برای سلام و مجرا حاضر دربار میشوند و علاقه پیشکاری براجه رنگ راؤ است از آن جمله

محمد نصیب خان

بجمعیت قریب یکصد سواران و پانصد پیاده های عروب وعلی غول وغیره و تعلقات لکها روپیه سرکار معمور و کاربار آدم بسیار رسا بظاهر صرف سپاهی وضع و بباطن معامله شناس و لباخو بها دارد و نامور قوم است

محمد یوسف خان جمعدار

پسر شاه عالم خان جمعداران باسواران و تعلقه متعلقه خویش در قطعی کوڑه مکان تیار کرده اقامت ورزیده وعلی هذا القیاس جمعداران بسیار در رساله مهاراجه بهادر در علاقه بخشیگیری راجه رنگ راؤ ملازم سرکار اند اما قسمیکه زور و شور اینها پیش از اخراج بود الحال شمه ازان بالکل نیست و نخواهد شد که سرکار خود جویای حال ظلم و تعدی بر هر متنفس است بقول شاعر شعر
بدیده باز نگردد سر شک افتاده ✤ خدا کند که نه افتد کسی ز چشم کسی
مثل سائر الناس بعضی در تجارات و برخی در نوکری اوقات خود بسر میبرند لکن سوای رساله مهاراجه بهادر در رساله هیچکس از امیران و جمعداران قوم دیگر احدی ازین قوم نوکر نیست و هیچکس درین قوم صاحب سلوک و باخیر و خیرات و قدردان کمال و اهل کمال از ابتدای ورود تا حال که از تجارت و جمیع متعلقها بسرداری و جمعداری رسیدند بنظر حقیر نه آمد سوای جان نثاری بر فرض خود و اتفاق جنگ و جدل با قرضداران و یا بجهت خون قوم خویش که آنرا متن میگویند اما جمعداران و سرداران قوم افغانان سنت و جماعت مثل مندوزئی ها و قایم خانی ها و ناغر وغیره

همه با مروت و سلوک اند که بسبب طول کلام احوال فرداً فرداً مفصل بقلم نه آمد

ذکر تیراندازان و قدراندازان سرکار برق کردار حیدر علیخان بهادر تیرانداز و برق گذار

ابتدای نشو و نمای ایشان از قلعه ادهونی است بزرگان ایشان در عهد نواب امیر الامرا اسالتجنگ بهادر
همواره با عزت و حرمت بسر برده اند اما حیدر علیخان و سود هو میان برادر خرد ایشان مشق
تیراندازی و برق اندازی نموده مشهور آفاق شدند و صنایع و بدایع این علم شریف اوستاد
زمانه گردیدند چنانچه اکثر تیراندازان حیدرآباد بر توده راجه راو رنبها جیونت بهادر همه تیراندازان
جمع شده مقابله آزمایش نمودند هیچکس مقابله ایشان بر نه آمد همه با مقر شدند که اوستاد وقت اند
و در شجاعت ذاتی چون بعد رحلت امیر الامرای مرحوم مذکور دولت آنجا بقدوم دارا جاه بهادر
خلف کلان و داماد حضرت غفرانمآب زینت یافت و این هر دو برادر بدستور سابق ملازم بودند
اتفاقاً فیمابین ایشان و هادی الدوله بخشی فوج سو مزاجی بهم رسیده حکم بر طرفی رسانید آنوقت
دو هزار روپیه تنخواه ایشان در سرکار واجب الادا بود چون از هادی الدوله در خواستند گفت
هرگاه شما خریطه های زربفت تیار کرده خواهند آورد آن هنگام زر تنخواه شما پر کرده خواهند داد
مراد اینکه نه خریطه های زربفت خواهند آورد و نه تنخواه شما خواهند داد حیدر علیخان بهادر و
سود هو میان دو خریطه زربفت تیار کنانیده خود معه برادر خویش بالای سر راه خیمه خاص تیر و
کمان در دست و ترکش بار و بر و انداخته نشستند و آمد و رفت اهل دربار بند نمودند و بخشی مذکور
جمعیت سرکار را گرداگرد ایشان بمقابله در آورد و هنگامه عظیم برپا شد جمعداران دیگر مثل سعد الله
خان بهادر قابجه خانی وغیره و کمندانان لین وغیره درمیان آمده همه کیفیت بعرض دارا جاه بهادر رسانیدند

که اگر تنخواه این دو برادر را که نامور اند برطرف کرده نخواهند داد تمامی جمعیت سرکار و مجموع سرگردگان رساله مایوس خواهند شد قاعده سرکار نیست دارا جاه بهادر بسیار غصه به هادی الدوله نموده دو هزار روپیه نقد از خزانه سرکار رو هانیده ایشان زر تنخواه در خریطه ها پر کرده نزد بخشی مذکور آمده گفتند که بخشی صاحب این خریطه های زر لفت را با زر تنخواه ملاحظه فرمایند آنچه که شما گفته بودند همون طور تنخواه ماهانه رسانیده بود رحمت خدا بر راست گوئی شماست بخشی مذکور نهایت خجل گردید از آنجا بحیدرآباد آمده در رساله شمس الامرا بهادر تیغ جنگ ملازم شدند و در آنجا هم بخوبی عزت و حرمت بسر بردند بعد رحلت بهادر موصوف اعظم الامرا ارسطو جاه بنهایت قدردانی طلبیده بر رساله دو صد سواران شبقرا رها و در رسالههای ذات حیدر علیخان بهادر هفتصد روپیه و دو صد روپیه ماهوار موده هو میان سرفراز نمودند که درمیان دو صد سواران یکصد سوار صرف تیر انداز بودند و یکصد سوار برق انداز و دو صد نفر پیاده نیز مرحمت کردند پس بهادر مذکور هر روز در دربار بلباس رنگا رنگ لونبوجی آمد و در سواری ایشان سانگهه یعنی سنانهای نقرئی میداشتند مثلاً روزیکه بالباس زرد آمدند همه اسباب تا چار جامه اسپان سواری هم بلباس زرد و مخملی و ترکش و نیام شمشیر وغیره همه برنگ زرد میباشد در علم تیر اندازی تیرها و لیبیهًا همه موده هو میان از دست خود تیار مینمود که تیرگران بلده منفر صناعت ایشان گشتند حالا هم در بعضی جا موجود اند و شاگرد بهادر مذکور مبارز الدوله بهادر مرشد زاده و دیگر مرشد زاده ها و امیران و امیر زاده ها و راجه ها و دیگر مردم میان بسیار اند و در صناعت برق اندازی نقشه تازه تیار کرده اند که تا سر دادن یکبار بندوق برق انداز دیگر برق انداز ایشان پنج بار بندوق را سر میداد اهل فرنگ مثل سید نم صاحب وغیره قایل شدند و حالا در سرکار امیر کبیر بیست و پنج جوان تیار موجود اند و نقشه ساز باروت اینکه در هر حرکت باروت یک ضرب لوزن بندوق بر می آید یکدانه را بیگان نمیرود

الغرض حیدر علیخان بهادر فرد کامل فنون بود در علم طب معالجه ها میکرد و دوا از نزد خود میداد
هزار ها کس صحت می یافتند و در علم تکسیر نیز علاج ها مینمود و آسیب ها را دفع میکرد آخر الامر چون قضا
دار رشد هیچ از اسباب دنیا بکار نه آمده جان بجان آفرین داد و مود هو میان نیز در فدویت
و جان نثاری مرشد زاده آفاق مبارز الدوله بهادر میبود شخصی ناحق هنگامه آرا شده زخمی
کرده خود هم جان داد و مشار الیه بعد دو چهار روز بی سبب و بغیر جهت مظلوم رو بآخرت نمود
فرزند حیدر علیخان بهادر جعفر علیخان در سرکار امیر کبیر ملازم است و سرگردگی یکصد و بست و پنج
جوان به نیاری طریقه پدر خویش مستعد دارد

میر مهر علی جمعدار نبسه حیدر علیخان بهادر

خلف میر عظیم الله جمعدار میر معز از نجبای هندوستان بود هرگاه وارد حیدر آباد شده اند
بامدادی حیدر علیخان بهادر معزز گردیدند تا حیات بهادر مذکور بعزت و حرمت تمام در انتظام
سواران رساله و در نوکری سرکار با جمعیت مذکور معمور کار و بار میبود و بعد رحلت خانمذکور میر صاحب
معز بذاته با پنجاه سواران سلحدار پایگاه ذات خویش ملازم سرکار همراهی حسام الامرا خانخانان
بهادر ملازم گردیده مدتی اوقات عزیز خود بسر برد عجب سید صحیح النسب فرشته خصال بود که زبان
در وصف خصائل ایشان لابیان است هرگاه وعده موعود در رسید لبیک اجابت گفت میر
مهر علی با وصفیکه سن ابتدای شباب داشت آنا بهمه کارخانه خود و برخی بکارخانه بهادر موصوف
آنجهان در رسید که همواره مورد تحسین و آفرین گشت و بعد رحلت خان خانان بهادر
با فخر الملک بهادر خلف مرحوم نیز بکمال اتحاد و اتفاق بوده مشهور تر گردیده هرگاه کارخانه
فخر الملک بهادر به افراط و تفریط آورده میر معز در رساله راجه چندو لعل مهاراجه بهادر

برضامندی ایشان برسالۂ یکصد سواران پایگاه خاص خود و بعضے سلحداران نیز و بار وصد بارگیران
پیاده بدرماهه ذات و فرزند برخوردار خود ملازم رکاب گشته معمور کاروبار فرمانبرداری گردید بکمال
آبرو حاضر دربار جهانمدار است هرچند درینولا هم بسن جوانی متصف است اما در فراست و قدردانی
و رسائی کار سرکار و رسانیدن تنخواه بهر متنفس بروقت مقرری فرد فرید است که دیگر در هیچ
رساله سواران و پیاده ها چه در کارخانه جمعداران و چه در رساله رساله داران باین خبرداری
و هوشیاری احدی نیست و با عاصی محرر اوراق قرابت قریبه جزء لاینفکی دارند که همشیره
حقیقی عاصی بحیدر علیخان بهادر منسوب بود الغرض میر موصوف فرد کامل است

ذکر جمعداران قوم عرب ملازم سرکار دولتمدار

پیش ازین در عهد حضرت غفرانمآب عروب فقط در رساله سیدی عنبر علیخان حبلیه سرکار خال خال
از قسم حبشیان اکثر بودند بعد ورود اعظم الامرا ارسطوجاه از پونا سید عمر خان جمعدار عرب
ولایتی را با پانصد نفر عروب ولایتی نوکر داشته همراه خود آورده چندی در بلده داشتند
چنانچه قهوه خانه ایشان روبروی دروازه حویلی خجسته مشیر الملک بهادر بود که حالا در آن جا
عمارات دیگر و مکانات دیگر احداث یافته اند و بعد ازان متعین دروازه های قلعه محمد نگر گولکنده
ساخت بعد انتقال جمعدار مذکور که مرید و معتقد حضرت حسینی بادشاه صاحب مجذوب بود
متصل قبر آنحضرت مدفون است و رحلت اعظم الامرا ارسطوجاه پسرش سید حسن خان جمعدار
بجای پدر خویش معمور گردید و در مختاری مهاراجه بهادر چون سکهان قریب دوازده هزار نفر ملازم
سرکار در رساله بهادر معزز گشته آنوقت فقط محمد صاحب حیدرآبادی الوالپنج اینها بود و قضیه
و قضایای این قوم را بسر انجام میدادند بعد عبد الله بن علی جمعدار باستصواب طالب الدوله

آدم بسیار ذی فطرت اہل قبیلۂ عربستان و مرد خاندانی صاحب حکومت و دہات آنجا ہست
معاملہ شناس تعلقات سرکار را بخوبی انتظام مید ہد صاحب اوقات بجمیع صفات بزرگانہ معمور
کار خود است

عبدالواحد جمعدار عرب

بزرگان جمعدار مذکور در دولت پیشوایان پونا بکمال عزت و حرمت بجمعیت بسیار ذیمقدور
بوده کارہای نمایان نمود بعد انقلاب ریاست آنجا و رحلت پدر خود مشار الیہ در بلدہ حیدرآباد
آمده ہمراہی طالب الدولہ حسن علیخان بہادر کوتوال سکونت ورزیده رفتہ رفتہ خدمات شایستہ
بعمل آورده مشہور گشتہ با جمعیت عروب کار نمود درین ایام بذات خود مقیم خانہ خود است ذیمقدور
بسیار صاحب سلوک قدردان نجبای شکستہ حال خوش اخلاق ہرکس کہ سلوک نمود از فکر آزاد
ساخت شوق اسپان بشمار و اسپان عربی و دکھنی با ساز و زیور آن درستگی دارد کہ از ہیچکس
نشان نمید ہند و فیلان تیز رفتار ہمین قدر را تنہا میخواند معہذا قوت بازو ہم زیاد بود
چنانچہ شخصے پہلوان از بلدہ پونا بحیدرآباد آمده با پہلوانان اینجا بزور غالب آمده کلمات لاف
زنی پیش جمعدار مذکور ظاہر کرد او بغصہ در آمده گفت من حاضرم از من آزمایش زور خود کن او کہ
مغرور بود بمقابلہ در آمد پس او را آنقدر بر زمین زد کہ ہر بند اعضایش بعد مدت دراز بکار آمد
غرض آدم بسیار با مزه آشنا پرست بجمیع صفات آدمیت مشہور است و نیز دیگر جمعداران مثل شیخ عمر
با مدادن بجمعیت سیصد نفر عروب بن محفوظ بن طیران بہ پنجاه نفر و سلطان غالب بد و صد جوانان عرب
با عدد دو بست و پنج نفر و علی بن عبد اللہ بہ بست و پنج نفر و عبد اللہ بن مبارک بہ بست و پنج نفر و سید صالح بہ پنجاه نفر و
دیگران نیز ہمہ ملازمان سرکار در رسالۂ مہاراجہ بہادر منسلک اند ہرچند جمعداران بسیار سوای اینہا نیز درمیان دوازده
ہزار جمعیت عروب ملازم سرکار اند اما آنہا کہ نامور و مشہور تر اند ذکر آنہا بقلم آمد

مابقی را بطول کلام احتراز کرده در اجمال بیان نمود لکن درین ایام دولت این قوم را زور و شور بسیار است و معاملات داد و ستد بسیار میکنند و ساهوان بلده وغیره باستصواب اینها معامله قرض و وام مینمایند اگرچه روهیله ها نیز قریب پنج شش هزار جوان ملازم سرکار بودند چون درمیان اینقوم روهیله از بی اتفاقی یکدیگر جمعداران ایشان را دست تصرف در امورات اینها نیست چنانچه باید از شوره پشتی و خیره سری و ظلم و ستم بر غربا و اذیت رسانیدن باهل حرفه بازار باخراج در آمدند و عربها حکم سرکار با طاعت و فرمانبرداری جمعداران هر قدر که باید و شاید بجا می آرند بزرگان این قوم از دانائی و فراست خود ها عسکره را چنان قرار داده اند که از جادهٔ حکم جمعدار قدم بیرون نمیگذارند و خونی را خود تشهیر کرده میزنند در سرکار سندهیهند طریقه اینها بی طریقه نیست بمقوله اینکه آنچه بر خود نه پسندی بدیگری مپسند اما در جائیکه خبر بجمعداران اینها نمیرسد هرچه کنا کردنی است هم میکنند و جمعداران نیز از حق تجاوز نموده در بعضی جا چشم میپوشند و پاسداری قوم خود مینمایند اما در ینولا از سابق درستگی پیدا کرده اند +

ذکر جمعداران سندهی

پیش ازین عمر سندهی جمعدار از سی سال وارد بلده حیدرآباد شده با دو هزار جوانان ولایتی ملازم سرکار شده مدتی اوقات عزیز خویش در اطاعت و فرمانبرداری سرکار بسر برد بسیار آدم خیر بود بیوه زنان را ماهوار ها میداد و با مردم آدمیان سلوکها مینمود در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری قضا نمود بعد انتقال جمعدار مذکور محمد بچل نام همشیره زاده اش از ولایت سند آمده بامدادی جمعدار مرحوم فایز گردیده معمور کار و بار خود است و سوای این چند جمعدار دیگر با جمعیت علیحده در علاقه راجا و جاگیر چندو لال بهادر حاضر دربار اند

ذکر جمعداران سکهان

درجینکہ راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بمختاری دولت سرفراز شدند قریب دوازدہ ہزار جوانان
سکھہ ملازم رکاب خویش داشتند ومدت مدید برہمین حال گذشت ہرگاہ عرب وسکھان
دوبار باہم بجارہ درآمدہ عرب برسر سکھان غالب آمدند چنانچہ گذشت ہمہ ہا باوطان خودہا
رفتند کہ مزاج مہاراجہ بہادر از عدم جرات اینہا منحرف گردید الحال قریب دو ہزار جوان ازین
قوم باجمعداران مختلف مثل تارا سنگہ ورام سنگہ وغیرہ ملازم سرکار دولت مدار اند +

ذکر سرداران ورساله داران وکمنداتان پلٹنهای بار ملازم سرکار دولتمدار رعد جنگ

ولد سیدی عبد اللہ خان بہادر رعد جنگ است رسالہ قدیم سیدی عنبر خان مرحوم بعد رحلت پدر
خود جمعیت یکہزار پانصد نفر جوانان بار بانشانہای بخشیان معمور کار گردیدہ حاضر دربار
جہاندار است اعتماد اینہا از ہمہ ہا زیادہ تر است کہ خانزادان قدیم اند وتنخواہ اینہا تعلقات
مومن پیٹھہ وغیرہ محالات بسرحاصل مقرر اند صاحب جاگیر ونوبت است

فضل علی بیگ خان وولایت علی بیگ خان ہردو پسران نادعلی بیگ خان
باسہ ہزار بار از وقت سیرابی حضرت مغفرت منزل سرفراز وخان مذکور از قدیم بہمراہی سیدی
عبد اللہ خان رعد جنگ ملازم سرکار بود وبخوبیہا موصوف

گھاسی رام کمندان

چہاردہ ہزار جوانان بار موسی ریموا ڑدالدولہ کہ ازانجملہ شش ہزار بار بسر شتین صاحبان انگریز بودہ
جابجا در قصبہ آنبہ جوگائی واورنگ آباد وہنگولی وغیرہ بسرکردگی سدرلین صاحب وگارڈن
صاحب چہاؤنی دارند باد ونہزار پانصد سوار بلباس برآوردہ انگریز کردیبی صاحب وغیرہ

با پانصد سوار بود الحال سرکرده پانصد سوار مرزا ذوالفقار علی بیگ خان است
خان معزاز بزرگان خود بنده بادشاهی بودند اما خان مذبور در بیولا صاحب همت و جمیع صفات
سرداری فرد فرید روزگارست عالیخاندان خود بذات خویش مورد الطاف شاهانه و مصدر
عنایات خسروانه صاحب سلوک رفیق پرور آشنا پرست بجمیع فضایل سرداری معمور کار رساله
و حاضرباش حکم خداوند نعمت است و باقی سه رساله دار دیگر با پانصد سواران خویش جا بجا
بر چهاونیها هوشیار و خبردار اند و مرتضی یار جنگ پسر مردان یار جنگ نیز سرکردگی پانصد
سوار همه متعین همراهی انگریزان ملازم سرکار برای تنبیه مفسدان و قطاع الطریق ممالک محروسه
سرکار دولتمدار آصفیه معمور اند و باقی هشت هزار بار همراهی موسی ریمو دو هزار بار از آنجمله
جوانان لنگ و ضعیف و معذور الخدمت در اورنگ آباد بسرکردگی فرمین صاحب هستند
و سه هزار بار در تعلقات سرکار متعین تعلقداران اند و سه هزار بار در رکاب سرکار دولتمدار
بسرکردگی راجه رنگ راؤ حاضر بلده حیدرآباد اند

غلام مرتضی کمندان

اول در عالم جاهلیت باشش صد جمعیت جوانان بار ملازم رساله مهاراجه بهادر بود لبعد ازان
چون هدایت از جانب تقدیر نصیب شد باسلام در آمده دست ارادت بدست جناب مولوی
حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین زاد الله برکاته به بیعت داده مشرف و مباهی گردیده در محله
متصل مکان راجه چندو لعل مهاراجه بهادر مسجدی بکمال آرایش و پیرایش از طلا د احمر تمام مسجد
منقش گردانیده باحداث در آورده شبانه روز در عبادت الهی و خیر و خیرات مصروف
و به مسافران بر و بحر که در عالم بے مقدوری نزد مشار الیه میرسند چند روز داشته روانه
اوطان مینماید با یکهزار بار و دو صد جوان رساله و میان و به جمیع آلات جنگ و حسب

مستقد کار زار است سرفراز و ممتاز در علاقہ نگہداشت خانہ مشہور بہ بنارخانہ کہ آسامیان
لکو کھار وپیہ تعلقات زمینداران وغیرہ مقید اند بعلاقہ خود دارد و مہاراجہ بہادر را اعتماد
کلی است ہر گاہ رکاب سعادت حضور پر نور بہادر بعزم بیرون بلدہ سفر میکنند تمامی خانہ خود را
باعتماد کمندان مسطور وا میگذارند الغرض کمندان نیکذات بجمیع صفات مسلمانی موصوف

صاحب حسین کمندان

در عالم جاہلیت با دو صد نفر جوانان بار ملازم سرکار بود از یاوری طالع باسلام در آمدہ دست
بیعت وارادت بدست مبارک جناب میر شجاع الدین حسین دام برکاتہ دادہ مشرف گشت
و بیرون دروازہ غازی بندہ مسجد آباد کردہ از سرنو بہ تعمیر سائبان و مصلے برای اذان و زیر
آن بازار نو باحداث در آوردہ رستہ شاہی راکہ بسیار خراب شدہ بود و مردمان را اذیت
تمام میگردید مشار الیہ بنہایت صفائی و درستی درست کنانیدہ مصروف عبادت و خیر و خیرات
است دو پسر لائق دارد وہموارہ حاضر دربار فلک مدار است پاپیا کمندان باجمعیت
شش صد جوانان بار در سلطان شاہی کہ باغ قدیم قطب شاہیہ بود و الحال ہمہ ویران است
باجمعیت ہمراہی خود مقام دارد آدم بسیار ہوشیار خبردار معمور کار سرکار است لون صاحب
فرنگی باجمعیت دو صد جوان محمود خان و دلدار خان پسران اسمعیل خان بخشی
باجمعیت یکہزار و پانصد بار قدیم و جدید و دیگر کمندانان بسیار اند کہ ذکر اینہا طول کلام است
اما فرصت سنگ کمندان اول بعلاقہ نادعلی بیگ خان بود بعد ازان بالطاف حضور
پر نور دام اقبالہ بذات خود با چہار صد جوانان نو ملازم و چہار صد جوانان دیگر علاقہ دارد
و در تمامی سہ ہزار بار نادعلی بیگ خان مختار کار و بار است آدم بسیار نیکذات و بکمال
بہادری موصوف و پسرش رتجہ سنگ نیز بعنوان امیران پرورش یافتہ در کار خود

مصروف است معهذا دیگر پلاٹنهای سرکار که جمله قریب شصت هزار بارمعه توپخانه های آتشباز
بعلاقه کمندانان سرکار همواره حاضر رکاب و متعلقات است و جمعیت دیگر که همراه امیران سرکار
علیحده علیحده است ذکر آن سابق در احوال امرای سرکار گذشت همه ها مجموع شبانه روز مشق
شلک ها و سر دادن توپها میکنند و همه ها محکوم حکم خداوند نعمت اند سوای آن جمعیت سواران
و بار پلاٹنها و توپخانه جرار آتشبار برق کردار بیشمار پایگاه معه شتر نالان رعد کردار همراهی امیر
کبیر شمس الامرا بهادر که احوال آن در ذکر بهادر موصوف گذشت ها

ذکر شاگرد پیشه سرکار دولتمدار یعنی چوبداران و خدمتگاران و فراشان و بجهزدوصد هرکاره ها بادار و غها و غیره

در عهد حضرت غفرانمآب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی چوبداران دو نشست مقرر بودند
همراه دوهم دسه یکی طاهر علیخان با سه صد چوبداران که از آنجمله قریب یکصد نفر سواران خود اسپه اند
بتشخیص فی سواری روپیه ماهوار وصولی و بعضی در میان ایشان که ماهوار بیشقرار دارند موسوم
به غیره کرده اند صاحب پالکی و خطاب هستند چنانچه اصالت خان خان و حافظ امان خان و
دیگران نیز و باقی همه پیاده ها که همه چوبداران هندوستانی اند و معمول ایشان است که شش
گهڑی روز باقی مانده معه هر دسه خود حاضر دیوڑی مبارک میشوند و نشست میگیرند و همه کیفیت
حکم احکام شبانه روز از مردسه که حاضر بود دریافته حاضر میباشند و او که حاضر بود برخاسته معه
چوبداران بمکان خود میرود و همین طور و همو نوقت دیگری می آید و معمور نشست می شود
دوم مردسه حرمت نواز خان المشهور مرسهی نخصو که نهایت آواره مزاج بود با سه صد اسم

از چوبداران سوار و پیاده وغیره شب خواب با همه شتربانان را که شب بجای مرده خود حاضر دیوڑهی مبارک میباشند و از معتبرین اینها که اندک شعور و فهم و خرد میدارند بطور نایبان مرده میباشند و نامزد به وغیره میشوند و حکم احکام در عدم حضوری مرده اجرا میکنند تا رحلت حضرت غفران مآب این هر دو طرحه مذکور معمور کار و بار دیوڑهیهای مبارک سرکار بودند و خدمتگاران سرکار نیز دو نشست بودند یکی همراهیان سید عمر خان که او شان با هفت هزار جمعیت پلٹنهای بار و رساله عرب سرفراز بودند و دومی همراهیان جمال علیخان پسر مقصود علیخان خانزاد قدیم که مجموع پانصد نفر خدمتگاران در هر دو نشست بودند و اکثر از اینها صاحب فیل و پالکی و به خطاب نیز سرفرازی داشتند و این هر دو نشست چوبداران و خدمتگاران در خلوت مبارک همواره برطبق معمول حاضر میباشند و بر سر کارخانجات نیز مقرر و حاضر بوده حسب الحکم عالی معمور کارها و کارخانجات میشدند و جابجا در خدمات نزد مرشدزاده‌ها و محلات پیران کهن سال از اینها مقرر و متعین اند و نیز خواجه سرایان قدیم مثل میان نیک روز خان وغیره با دیگران هم قوم خود بچوکی خانه محلات سرکاری حاضر میباشند و تعمیل احکام سرکاری میکنند اما فراشان سرکار نیز دو نشست همه همراه مهتر لوڈهن خان که مهتر هفتصد نفر فراشان و شتربانان بود و دار و غه اینها عظیم الله خان بهادر خانجهان خان ولد زبردست خان بهادر که رفیق خاص حضرت غفران مآب در گشتن جنیدالملک نایب و مختار موسی بحوسی که ذکرش گذشت شریک بود و مهتر لوڈهن خان مذکور که او در عهد حضرت مغفرت مآب نواب آصفجاه طاب ثراه سیزده ساله بود و صاحب خطاب پالکی معهذا درین عهد حضور پرنور نیز که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است خان مذکور عمر یکصد و پانزده ساله داشت و حضرت پیر و مرشد نظر بر قدامت و شرف اندوزی جمال جهان آرای جد اعلای خود حضرت مغفرت مآب انار الله برهانه فیها عنایت کرده استفسار احوال آنحضرت میفرمودند

و درین زمانہ نیز چہار سال بسر بردہ قضا نمود پسرش حاضر و بخدمت موروثی پدر معمور است
الغرض اینہمہ مردہہ ہا و سرکردہ ہای خدمتگاران و فراشان بجاگیرات و تعلقات ہزارہا
روپیہ و ماہوار ہا سرفراز و معمور کار سرکار بودہ اند و در عہد حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ
چون از حرکات ناپسندیدہ حرمت نواز خان کہ آوارہ مزاج شدہ بود خاطر مبارک متنفر
گشت مشار الیہ را از خدمت تغیر فرمودہ محمد یعقوب چوبدار وغیرہ قدیمی وقت مرشد زادگی
خود را کہ بسیار آدم معقول نمازی بود بجای نامبردہ سرفراز و ممتاز فرمودہ بخطاب اعتماد
نواز خان سربلند ساختند و بعد چند روز محمد ظاہر علیخان نیز کہ مرد بسیار معقول و متین
و قابل و صاحب خط و سواد بود از عارضہ سرطان اللسان قضا نمود و پسر لطفی اش مہر علیخان
بالطاف خداوند نعمت مامور خدمت نشست زمرہ چوبداران گردید اما چون او در نشہ
معجون وغیرہ دایم الاوقات از خود خبر نداشت و ہمراہ کار و نوکری سرکار نمیرسید نا چار
خان محمد وغیرہ چوبداران را کہ مرد معقول و لایق کار بود از حضور پر نور معمور بنیابت خود
کنانیدہ خود از و اگذیدا و تا حیات خویش بکمال راستی و درستی خدمتگذاری و تابعداری
نمودہ در گذشت بعد او داماد ش محمد راج اللہ بہ نیابت مہر علیخان مذکور معمور کار گردیدہ
بخطاب خدمت نواز خان سرفراز است و چون اعتماد نواز خان ہم سفر آخرت نمود پسر
کلانش حمید خان بخدمت و خطاب پدر سرفراز شدہ معمور خدمت نشست زمرہ چوبداران است
اما نہایت مرد ذی اخلاق صاحب مروت شوق اسپان صبا رفتار بسیار دارد و فیل و اسپ
را برابر تا آنچنان تیار و فربہ میکند کہ در تمام شہر مشہور تر میگردد و در سواری اسپ یکتای
وقت است قدر و منزلت ہر ہر خانزاد سرکار بخوبی میداند اما درین عہد حضرت بندگانعالی
حضور پر نور ادام اللہ اقبالہ مردہہ حمید خان بخطاب اعتماد نواز خان نیز سرفراز است

و محمد راج الله بسبب بعضی وجوه از خدمت موقوف شده محمد چاند برادر زاده طاهر علیخان بخدمت موروثی سرفراز شده معمور کار گردید و مردهه ابو محمد که در عهد مرشد زادگی حضرت مغفرت منزل معمور کار بود و بعد سریر آرای آنحضرت بطرف نوید محل باپنجاه چوبداران قدیم وقت مرشد زادگی حاضر بوده باهتمام نواز خان خطاب داشت دربنولا باضافه یکصد روپیه سرفراز شده حاضر دربار جهانمدار است و خدا تسگاران حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل آنهاکه مردند مردند و باقی همه بدستور معمول جابجا متعین مرشد زاده های بلند اقبال و در خدمات دیگر حاضر اند و ماهوار ها می یابند و کسانیکه صاحب خطاب و پالکی و سرگروه اینها بودند شل کریم بیگ خان و عبد النبی خان وغیره قضا کردند چون پسر عبد النبی خان هم رخت هستی بر بست متعلقان او بدرماهه مناسب معه یک طفل نبیره اش مشغول دعای عمر و دولت حضور پرنور اند او تعالی شانه خداوند نعمت ما خانزادان را تا ابد الآباد سلامت دارد که خانزاد پروری و نوازش قدیمانه بر ذات بابرکات آن اعلیحضرت ختم است آمین رب العالمین و فراشان عهد حضرت غفرانمآب و حضرت مغفرت منزل معه فراشان حضور پرنور دام اقباله بدستور معهود معمور کار سرکار اند و تنخواه همه ها از خزانه سرکار میبایند و شیخ حیدر مردهه قدیم مرشد زادگی بخطاب خانی سرفراز شده باپنجاه چوبداران حاضر دیوڑهی مبارک و باریاب حضور است و بخدمات دیگر معمور

ذکر مقربان و باریابان حضور پرنور میر امام علیخان بهادر

ولد سید احمد خان مرحوم جد الیشان سید عبد النبی در عهد حضرت مغفرتمآب حاضر خدمت و بکارها معمور بود از مدت مدید ساکن کاغذی واڑه تعلقه مبارک دولت آباد در همونجا اوقات بسر برد

وحوض قتلو کہ عجایب و غرائب و سیر گاہ حضرت خلد مکان عالمگیر بادشاہ بود علاقہ بالیشان
از قدیم دار د اما سید احمد خان در عہد حضرت غفران مآب متعین خدمت حضرت مغفرت منزل
در عالم مرشد زادگی بودہ حاضر مکتب میبود و بعد سریر آرای آنحضرت بخدمت بخشیگیری دو صد
جوانان بار و نشست یک گروہ شاگرد پیشہ خاص سرفراز و ممتاز بود و بعد رحلت آنجناب از پیشگاہ
حضرت بندگانعالی مدظلہ العالی بدرجہ مصاحبت و قربت در رسیدہ بدار وغگی ارباب نشاط
سپاہی شد و بعد از چند ایام در سنہ یکہزار و دو صد پنجاہ و شش ہجری ودیعت حیات
نمود و بعد ازان میر امام علیخان بہادر خلفش کہ آثار سعادت مندی از چہرہ اش ہویداست
واخلاق پسندیدہ دارد در پیشگاہ خلافت مصاحب و متقرب گشتہ ناموری شدہ کار خلق اللہ از
خداوند نعمت بخوبی برمی آرد صاحب خطاب خانی و بہادری با جمعیت عروب و علے غول
و بارگیران و جوانان بار و ہر کارہ ہا وغیرہ سرفراز شادی خان مذکور بتکلف تمام از الطاف
خداوندی بوقوع آمدہ آدم بسیار خلیق و بامروت و نجیب شناس در برق اندازی قدرت
تمام دارد و ہموارہ حاضر دربار فلک مدار است

میر ہدایت علیخان بہادر

ولد دومی سید احمد خان مرحوم کہ ذکرش گذشت معہذا خان مذکور از بدو شعور خردمندی
و تیز فہمی بسیار داشت بعد رحلت والد خود بمنزل بذل و نوال و منظور نظر بلند اقبال خداوند
نعمت گردیدہ بسیار مورد الطاف خاقانیست صاحب خطاب خانی و بہادری و جمعیت بار و
بارگیران و اسپان طویلہ خاص در برآمد کار خلق اللہ ساعی جمیلہ بکار می برد آدم شناس
قدردان کمال صاحب ہمت آشنا پرست دوست نواز در ہر ماہ ربیع الثانی و بتاریخ دوم
نیاز فاتحہ حضرت محبوب سبحانی قدس اللہ سرہ العزیز بآن تکلف میکنند کہ تمامی اعزہ دربار

وہمہ بخبای بلدہ طعام لذیذ میخورند و محظوظ میشوند الغرض خان مذکور در آدمیت و مروت فرد یکتاست کہ زبان در وصف آن قاصر است

میر سردار علیخان بہادر

ولد سومی سید احمد خان مذکور است ہم شکل واشبہ تر والد خود از فرط الطاف خداوند نعمت مصاحب مقرب و باریاب است و در جمیع امور منظور نظر خاقانیست و بذاتہ نیکذات و با آشنایان و دوستان مسلوک صاحب خطاب و با جمعیت دو صد جوانان بارگیر مشرف و مباہیست ++

برہان علیخان عرف برہنہ صاحب

از یاوری طالع باریاب بارگاہ خداوندی در عالم مرشد زادگی بودہ سایر و دائر کار خانجات آنزمان گشت و بعد جلوس میمنت مانوس شبانہ روز مقرب و مصاحب خود بدولت بکمال شیرین کلامی و حسن اخلاق با مرار باب احتیاج متوجہ گشتہ در بر آمد کار تا مقدور خویش کہ بر ہیچکس پوشیدہ نیست ساعی جمیلہ بکار میبرد و ہموارہ مورد الطاف خاقانیست موجب تقویت خاطر پریشان روزگار است در سعی مقدمہ آن کسان کرا بنہا را ہیچکس در خانہ خود بار نمیدہد آن منبع نیکی و نیکوئی بکمال خاطرداری خدمتگذار و بکار ہای ایشان تا بر آمدن و بر آوردن کار بدل متوجہ در بیرون دروازہ دبیر پورہ مسجد عمدہ خوش اسلوب باحداث در آورد کہ تمامی آن محلہ را از عبادت الٰہی بے حساب حسنات ہست و اخراجات آنجا را متکفل کہ ثواب آن نیز است آن باعث حسنات از بارگاہ احدیت جل جلالہ و عم نوالہ عاید آن نیکخصال کشادہ جبین خندہ رو نیک طینت سخن حق اینست کہ از باریابی آن خیرخواہ کاربندگان الٰہی بر می آید کہ موجب رضامندی خالق است ،، ،،

محمد وزیر خان جمعدار

والد محمد حنیف جمعدار کہ او صاحب جمعیت سواران وغیرہ ہمراہی خود متعینہ شمس الامرا تیغ جنگ
ونیز فرزند شمس الامرا بہادر امیر کبیر بود از قدیم بکار سرکار جانفشانیہا نمودہ مورد تحسین و آفرین
بہادر موصوف گشتہ کہ مشہور زمانہ است دو پسر داشتہ ودیعت حیات کردہ کلان محمد امیر
او در دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بذاتہ العہدہ روزگار
مقرون بود ہموارہ حاضر دربار میگردید مرد خدا پرست نیک سیرت با دوستان و آشنایان
سلوک محبت ہا در عین عالم شباب جہان فانی را درگذرانید فرزند دلبند اولین او بہ عہدہ
پدر یادگار است بکمال لیاقت و سعادتمندی دومی محمد وزیر در حین حیات برادر خود
عازم سفر گردیدہ مدتے اوقات عزیز بخوبی تمام بسر بردہ روزی سوار اسپ نیلہ خویش کہ
بسیار خوش ترکیب و مشہور بود در سواری مبارک حضور پر نور دام اللہ اقبالہ بملاحظہ خاص
در آوردہ منظور نظر خاقانی گردید باستفسار حالش در آمد نذر از یاوری طالع بدرماہہ عمدہ
سرفراز شد و بعد چندی بہ بست و پنج سوار مشرف گشت الحال بجمعیت قریب دو صد سواران
و پیادہ ہا ممتاز و با وجاہت بسیار مرد بہادر و لایق کارہای سرکار رفیق پرور کشادہ دست
با اخلاق بجمیع صفات سرداری موصوف ہموارہ حاضر دربار جہاندار است ۔۔

آغا قربان قلی بیگ

آن سرخیل شجاعان از نجبای خاندان آذربائیجان است از اتفاقات حسنہ و آب و دانہ
با یک لاک روپیہ و سی سر اسپان بعنوان تجارت وارد بلدہ حیدرآباد گشت و مصروف
بکار خویش گردید چون خبر شجاعت و جان نثاری و کاردانی اش بسمع مبارک اعلیحضرت
خداوند قدردان مردان کار رسید از راہ الطاف بیکران یاد فرمودہ در عالم مرشدزادگی
بدرماہہ سہ صد روپیہ سرفراز فرمودہ بزبان حق ترجمان ارشاد شد کہ قربان قلی بیگ

حالا توکه منظور نظر با دولت گردیده آید اراده رفتن هیچ جا نکنی و منتظر لطیفه غیب باشد که
از پرده چه در جلوه ظهور می آید هر گاه سریر سلطنت دکن از مقدم آن حضرت زیب و زینت
تازه یافت باضافه دوصد روپیه سپاهی گشت و برساله دوصد سواران متعلقه علاقه خان ایران
و سواران که به عملی بیگ خان بهادر عطا شده بود سربلند گردید بعد چندی دیگر مورد الطاف
شاهانه مصدر عنایات خسروانه شده بدرماهه یکهزار روپیه ذات معمور کار و هوشیار و
و خبردار دربار فلک اقتدار است لهذا او خود جوان مرد ذی مروت و آدمیت مرد میدان
کارزار یکتای عصر خود است و بس

ذکر پهلوانان و کارخانجات سرکار

در حینیکه اعظم الامرا ارسطوجاه بهادر در بلده پونا باختیار اعیان آنجا اقامت داشتند
باگا مل و کشن مل دو برادر از قوم کهتری پهلوانان ملازم سرکار که در زور کشتی و پهلوانی مشهور
بودند حسب الاستدعای بهادر مذکور همراه ایشان گردیدند اتفاقاً نرسو نام پهلوان ملازم
دولت راؤ سندهیه که نامور آنسرزمین بود و یکهزار شاگردان خود داشت که در آنجا شوق پهلوانی
بمردمان آن سرزمین بسیار است بعد چند سال در پونا آمده باظهار آورد که بنده در تمام دکن
گردیده آمده اما احدی بمقابل بنده برنه آمد آخر خود را در خدمت آن مهاراج رسانید شخصی
از ندمای سندهیه عرض نمود که همراه اعظم الامرا بهادر دو پهلوان از نام آوران حیدرآباد
حاضر اند اگر با نرسو کشتی بگیرند مینوانند شد دولت راؤ در عالم شباب که خواهان هم چنین تماشاها
بسیار بود باعظم الامرا پیغام شد بهادر مذکور بخیال اینکه جنگ دو سردار د اگر نرسو غالب شود
هتک و نقص نام بلده سرکار است و اگر بالعکس گردد ناحق کبیدگی خاطر دولت راؤ که بر سر اوج

و مہیج است بشود از آنجا کہ کار دلخواہ من رو براہ آمدہ است مفت رنجیدگی طرفین شود بالمرہ کنارہ
نمود و عذرہا آورد اما او کہ خواہش تمام داشت ہرگز ہرگز نشنید بلکہ منجر بآن گشت کہ بغیر وقوع
جنگ از انکار اینمعنے آزردگی دلی بہم رسد ناچار اعظم الامرا بوکیل خود دولت راؤ را گفتہ فرستاد
کہ سبب انکار اینمقدمہ محض ہمین معنی است کہ احیاناً اگر پہلوان سرکار ما بہ پہلوان شما غالب شود
ناحق آزردگی خاطر شما از طرف من باشد چراکہ معاملہ جنگ اعتمادی ندارد معہذا چون خوشی
و خوشنودی من اینجانب ہمین است کہ خوشی و خوشنودی مزاج شما گردد ہرگز ہرگز ملال
بر خاطر اینجانب نسبت باین شرط و تسلی خاطر من اگر منظور باشد روز یکہ طلب نمایند ہر دو حاضر
اید بلکہ ہر دو را ملازم خویش دانند دولت راؤ سندہیہ و اعیان دیگر ہمہ گفتہ فرستادند
کہ این تماشاست و ناخوشی چہ محل دارد ہرگز اندیشہ در خاطر راہ ندہند کہ مقدمہ واحد است
فردا ارسال فرمایند و خود ہم تشریف آرند روز دیگر تمامی اکابر مثل دولت راؤ سندہیہ و نانا
پھڑنویس و ہری پنڈت پھڑکیہ و پرسرام بھاؤ و جسونت راؤ ہولکر و پنڈت پردہان وغیرہ در مکانی
کہ لایق اجتماع خلایق بود نشستہ نرسو را معہ شاگردان او حاضر ساختند اعظم الامرا نیز باگال
و کشن مل را تشفے خاطر نمودہ ہمراہ وکیل خود فرستادہ برای آمدن خود عذرہا کردند و نیز ہر دو
پہلوانان تقید نمود کہ اگر اوشان چیزے بدہند باطلاع من بگیرند پس ہر دو برادر حاضر شدہ
سلام بجا آوردند اوشان گفتند کہ بنشینید از بسکہ باگال کوتہ قد و پہن جثہ بود بمقابل نرسو
پسند نشد و کشن مل کہ طویل القامت و متوسط الجسامت بود پسند آمدہ ہر دو بمقابل یک دیگر
در آمدند و آنزمان بزور و قوت خود دست بدست نمودند و ہنگامیکہ باہم نرسو و کشن مل در آمیختند
و کششہا و کوششہا بایکدیگر نمودند نرسو فیضاً کشن مل را در قابوی خود کشیدہ بر داشت
و خواست کہ بر زمین زند کشن مل بند کشتی غالب کہ از استاد خود یاد داشت بعمل آوردہ نرسو را

از هر دو پای خویش گردم شده بسته بند دام ماهی که مشهور تعلیم اوست آنچنان بظهور آورد که هر سو با وجود غلبه مغلوب گشت و همون آن کشن مل او را برخود کشیده برداشته بالای زمین زده سوار سینه اش گردید غریبو از خلق برخاست و صدای آفرین و تحسین از زبان خلایق بلند شد پس شاگردانش دویدند و خواستند که کشن مل را از سینه او برخیزانند باگال بر ادرش شمشیر کشیده بمقابل آنها در آمد اعیان پونا منع کردند چون هر دو جدا شدند همه اکابر دخود مادهورائو کشن مل را نزد یک خود طلبیده تحسین نمود و جوڑه پارچه از کمخاب پچهوڑیهای عمده پیڑ و دو دستار پیچ و سیلها و دو جوڑی کڑه طلائی مرصع مال دو هزار روپیه و دو هزار روپیه نقد همراه اینها نزد اعظم الامرا فرستادند اعظم الامرا که بالای سجاده در دعا بود هر کاره ها را برای اخبار ایشان نشانیده منتظر خبر نشست بمجرد شنیدن خبر فتح دوگانه شکریه بجناب فاتح الابواب بجا آورده اما برای عطیه ایشان انکار نمود مفید نشد وکیل سندهیه گفت که از انکار اینهمه سود مزاجی بهم خواهد شد پس اعظم الامرا قبول کرده و نیز اضافه با هوا اینها نموده داد و توڑه طلا مال یک یکهزار روپیه از طرف خود در پای هر دو پهلوان مذکور انداخت در تمام پونا و اطراف و جوانب نام اینها مشهور خاص و عام گردید بعد مراجعت اعظم الامرا از پونا سور دبخشش حضور پر نور شدند تا حال بیشتر از سه سال هر دو برادر نزد مهاراجه بهادر حاضر بودند باگال را بهادر مذکور برای سواری از میانه سرفراز نمودند هر دو گوش باگال مانند سنگ سخت نر بودند و نیز باگال اکثر با پهلوانان کشتی گرفته غالب آمده از حضور پر نور مورد عنایات گردید معهذا کشن نام اهیر و جمعدار فیل راجه راؤ رنبها و دیگر پهلوانان بسیار در سرکار هستند که از طول کلام برابر اینها اکتفا نمود اما درین ایام رسم این مقدمات کم اند لهذا اختصاراً تحریر نمود

ذکر باورچیخانہ سرکار دولتمدار

بتحویل سه داروغه عهدی حضرت غفران مآب بتحویل انوار جنگ در پهلوی خلوت مبارک که یکصد و بست
و پنج خوان از اطعمه لذیذه متنوعه معمول خاصه سالم است داخل محل مبارک میگردد و بهر خانزاد نصف
خاصه یا پاؤ خاصه یا سالم خاصه بقدر رتبه اش مرحمت میگردد و اکثر در محلات حضرت غفران مآب
جاریست و عهدی حضرت مغفرت منزل بذریعه داروغه علیحده تیار شده در محلات آنحضرت
میرسد در هر باورچیخانه باورچیان و رکابداران و باربرداران و روزینه عمده کاربدربا مبلغهای
بیشقرار شبانه روز معمور کار سرکار اند و باورچیخانه خاص الخاص منعقد و خاصه بهر خانزاد عنایت
شود و هر خانه اش پر از خوانهای اطعمه لذیذه مطیبه میگردد و اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا دَائِمًا اما آنچه که
ابزاد برای تیاری نیازها و عرسها و تیاری ماه رجب المرجب و ماه مبارک رمضان و دیگر
ماهها که بتحویل فیضیاب الدوله بهادر بعمل آید مثلاً در ماه رجب المرجب تیاری پانصد روپیه روز
از شب سلخ رجب تا سلخ ماه شعبان کونڈه های بزرگ عرایض از جمیع اقسام اطعمه معه لوازمات
آن پر کرده از صبح تا شام و از شام تا صبح دیگر علی العموم فی حمایت احدی بمصرف خورش فقرا
و مساکین و غربا و امرا و امخدرات و جمیع بنی نوع انسان میرسانند و در ماه مبارک افطاری پیاده پشاور
و پیرزاده ها و علما و فضلا و صاحبین کثیرین مساجد کو بکو میرسد خرچ هزارها روپیه است اما آن
نفاست و طهارت که مزیدی بر آن متصور نباشد و باورچیان خاصه نیز بدرماهای بیشقرار
تا به دو صد روپیه ملازم سرکار و لشکر و علی هذا القیاس در ماه ربیع الاول و ربیع الثانی و ماه
محرم الحرام دیگهای طعام در تقدیم رسول و پنجه شاه و نعل صاحب و حسینی علم و علم مبارک بی بی
و در عاشورخانه بادشاهی و علم مبارک حضرت عباس علیهم الصلواة والسلام همواره بدستور
معهود و غیر معهود جاریست که لکها غربا و مساکین بدعای عمر و دولت معمور و مشکور اند

	ذکر اسپان عربی و عراقی و دکهنی و کاٹهیواڑ	

طویلہ ہا متعدد اند علے الخصوص در طویلہ محول طالب الدولہ حسن علیخان بہادر کوتوال بلدہ از چہار صد
زیادہ تر باشند کہ سوای سواری خاص و مرشدزادہ ہا و داروغہ و چابک سوار برای تربیت مقدور
احدی نیست کہ سوار بر آنہا شود ہمہ خاصہ اند و تمامی بر اینہا و جو راکہای انواع و اقسام مرتب
و بزیورہای طلائی و نقرئی و کلابتونی مغرق ہستند و نیز بتحویل داروغہای دیگر جملہ از یکہزار
راس زیادہ باشند و در اخراجات آن محالات لکھا روپیہ سپرد بہادر موصوف وغیرہ اند

ذکر شترخانہ سرکار

سابق در عہد حضرت غفران مآب شتران سانڈنی اخبار و بان برداران و معمور کارخانجات دیگر
ہفتصد مہار شتر میبودند در ینولا بسبب اینکہ ہوای حیدرآباد بشتران بسیار ناموافق است
مہار شتران کم اند بر ین ہم از دو صد مہار شتر کم بر آمد کار سرکار نمیشود کہ فیلان بسیار اند

ذکر فیلخانہ سرکار

سابق در عہد حضرت غفران مآب اقبال رکاب در سفر و حضر زیادہ بر چہار صد زنجیر فیل در فیل خانہ
بودند کہ موسوم بہ چکلہ بیرون بلدہ محاذی دہلی دروازہ است کہ خاص بردارندہ عماری زرد
حضور پرنور کہ از تمامی عماریہای دیگر بزرگتر و مرتفع است در تحویل فوجدار خان و محمد حسین خان
عرف راجہ میان برادرش از سی زنجیر کلان تر کم نبودند و نیز در تحویل امین الملک بہادر برادر خرد
منیر الملک بہادر مدار المہام سرکار و دیگر زنجیرہا معمور بردارندگی فراشخانہ و پیشخانہ وغیرہ
اند و در اخراجات اینہا محالات لکھا روپیہ سپرد داروغہ بودند و در عہد حضرت مغفرت منزل
ہمین دستور و آنحضرت اکثر سوار عماری زرد بالای سرو بخش فیل کہ درمیان سہ چہار
ریاست مانندش نبودہ می شدند و نیز بر معمول گجر در عماری سبز حضرت مغفرت مآب گاہ گاہ

وبرسوتی گج و دل سنگار و رعماری سرخ و دو عماری سکهپال بالای گلاب پری و درین عهد
میمنت مهد حضور پر نور ادام الله اقباله از پانصد زنجیر کم نیستند و آنحضرت اکثر در عماری زرد
بالای میمنت بخش و قادر بخش و سوتی گج و غلام علی نام فیل که مانند او بالفعل در هیچ جانیست
و در عماری شکاری سکهپال بالای لاڑ و ماده فیل که مانند انسان فرمانبرداری خداوند نعمت
میکند سوار میشوند و نیز بدستور برانها سمور و به محالات مقرری دار وغه ها که درین ایام بسیار
کس سرفراز اند اما الحال نیز دار وغه های تمامی فیلخانهای سرکار دولتمدار امین الدوله خلف
امین الملک مرحوم مذکور است

ذکر رخته خانه

در عهد حضرت غفرانمآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی که همیشه در سفر میبود بارها
سه صد منزل رخته ها محالات بتحویل محمد طاهر خان کوکه آنحضرت بود و در عهد حضرت مغفرتمنزل
که اتفاق و مهم از مخالفان دولت کم می افتاد که همیشه مطیع و منقاد سرکار جنگ گردیده بودند
یکصد و پنجاه منزل سوای چهپکڑه و بندیها جاری بودند داروغاییها محمد یار جنگ پسر کوکه مذکور
و نائب ایشان لچهمی رام چودهری که صاحب خطاب راجگی بوده اما درین عهد میمنت مهد حضور
پرنور سوای معمولی مقرری مذکور پنجاه منزل رخته نو تیار بدار وغگی پسر محمد یار جنگ و رگهناتهه سنگه
چودهری پسر لچهمی رام چودهری مذکور با ساز و سامان سقرلاط سرخ و سبز و زرد همواره جاری
و معمور کار و بار محلات سرکار اند و دیهات محالات در اخراجات آن بحال و برقرار هستند

ذکر توپخانه سرکار

توپخانه سرکار دولتمدار در عهد حضرت غفرانمآب که جنگ و جدل و مهم و سفر بر مخالفین و معاندین
دولت که با طراف و جوانب بودند هر سال بوقوع می آمد سه صد ضرب قلعه شکن بجلوی همراه رکاب

ظفر انتساب در اینجا میبودند سوای اضراب توپ جمعیت پلاٹنهای بار و قلعجات که آنرا تعداد و شمار نیست و همواره بدست موسی متی فرنگی پرنکینر ملازم سرکار جاریست یعنی تا رحلت خود حضرت غفرانمآب را آنقدر شوق تیاری توپها بوده که سانچه توپ ریزی متصل مکان موسی متی مذکور و طرفان که در صحن جلوت مبارک ریخته ملاحظه اقدس کنانیده بسیار بسیار توجه داشتند درین ضربها اکثر را سه صد نرگاوان نرازی میکشند بزنجیر آهنی که آنرا سهله گویند و دو دو زنجیر فیلان کوه پیکر برای کمک که در بعضے جاها زمین نرم یا برکشیدن بالای زمین مرتفع آنچنان کار روبکار می آید که هیچ قوت و زور نرگاوان و کمک خلاصیان و کاماٹیان وغیره مفید نشود بدون کمک فیلان کوه تمثال درینجاها فیلان سرکار که متعینه اضراب اند همین توپ را بالای پیشانی خود برگرفته آنچنان قوت میکنند و تکان میدهند که ضرب مذکور بپای خود دویده میرود درین ایام که همه سر معاندین و مخالفین بالکل نمانده همه تابعین و موافقین اند و مخالفین که بودند پای معاملات صاحبان انگریز بمیان آمده در هیچ جا مخالفت نیست که کنفس واحد موافقت دارند لهذا در جمعیت سرکار چند ضربهای قلعه‌شکن و چند توپهای جلوی همراه رکاب ظفر انتساب اند اگر کار روبکار آید آنچه سابق تیار بودند الحال نیز هستند که بکار سرکار اند روبکار هم هستند

ذکر کاماٹیان سرکار

درین زمان است تواما کاماٹیان سرکار که هنگام سفر اسباب عمده های خاص مثلاً بنگله ها چوبی سفری سه منزله و دو منزله و یک منزله باره دری که برداشتن قطعات آن و نیز حمل و نقل دیگر کارخانجات یکهزار و دو صد کاماٹیان معمور اند اما در ایام غیر سفر در تیاری عمارات سرکار جابجا مصروف میباشند و همینها معماران و تبر برداران و بیل و کلنگ برداران نیز هستند که سواری مبارک

دسته پشتاره های نشیب و فراز زمین را هموار میسازند و قطع اشجار مانع سواری مبارک فوراً مینمایند
بتحویل طالب الدوله بهادر وغیره اند جمله کاماٹیان رکاب از سه هزار کم نیستند سوای کاماٹیان همراهی
توپخانجات جنسی سرکار دولت مدار و گاڑیخانه سرکار که در ذکر جنسی وغیره سرکار گذشت

ذکر شکار خانه سرکار

جانوران شکاری و پادامیان یعنی پاڑدیان شکار گیر مردان و زنان که پاڑدیان گویند از یوز و باز و بحری و باشا و شاهین و لگهڑ و جهگڑ و بیسره و بحری بچه و شکره وغیره و آهوان شکاری آهوگیر و سیاه گوش در سرکار دولتمدار بسیار اند قریب سه صد نفر پاڑدیان همراه سواری مبارک میباشند و تماشای شکار پرند و چرند بملاحظه اقدس می آرند و در باڑه بند و بست زنانه تا دوازده دوازده کرده یعنی کوس طولاً وازده و سه کوس عرضاً میشود و بچه چهار ساله را هم اندرون باڑه رفتن نمیدهند پاڑدیان شکاری همراه سواری معه اسباب شکار و جانوران شکاری بوده تماشای عجیب و غریب شکار مینمایند و انعام می یابند لهذا باز بردار و بردارنده جانوران شکار دو صد کس ملازم سرکار اند داروغه اینها معظم جنگ از چهار پشت موروثی معمور خدمت است و در اخراجات اینها دیهات اطراف بلده مقرر یافته و شکارگاه سرکار از فصیل دروازه تالاب میر جمله معه درگاه برهنه صاحب قدس سره بالاپور و سرورنگر و منصور آباد و قلعه کهنه تا ابراهیم پٹن همه شکارگاه سرکار است که لکها آهوان بفراغت میچرند و تا قریب آدان می آیند و مقدور احدی نیست که بیحکم سرکار بندوق سر دهد یا کنجشکی بگیرد و مجرم سرکار میشود همه صحرا پر از آهوان و جانوران پرند است و شوق بجناب اعلیحضرت بسیار اکثر متوجه شکار میشوند قریب از یکصد و پنجاه دست یوز شکاری کم تنخواه بوده و سوای آنها که در تعلقجات برای تربیت میباشند و علی هذا القیاس باز و بحری و شاهین وغیره که در رکاب وغیره کاسب اند ۰۰

ذکر ورود خانان ایران سلطان محمد جعفر میرزا و سلطان میرزا خلفان کاظم میرزا ابن نادر شاہ دارای ایران

کہ ذکرش در تمام ممالک ایران وغیرہ مشہور تر است معہذا خانان مذکور از ولایت خراسان بسبب
وجوہات چند در چند در سنہ یکہزار و دو صد و بست و سہ ہجری کہ در عہد سند آرای حضرت مغفرت
منزل و مدار المہامی میر عالم ارادہ فسحت آباد دکن نمودہ وارد بلدہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد
گردیدند باستماع خبر ورود والیشان جناب حضرت مغفرت منزل بکمال قدر دانی منزلی پاکیزہ تجویز
فرمودہ فرود آوردند بمعیت علی بیگخان بہادر ولایتی مبلغ دوازدہ ہزار روپیہ نقد
برای اخراجات ضروری فرستادند و جاگیر ششہزار روپیہ مقرر کردہ دہیات بسر حاصل پرند
و چہار صد روپیہ نقد از دیوانی باستصواب راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر ماہ بماہ جاری ساختند
کہ مدتی بنہایت خوش گذرانی گذراوقات نمودند بعد رحلت آنحضرت چون بندگان عالی متعالی
حضور پرنور رونق بخش سریر سلطنت گردیدند آنجا کہ از احوال خانان صدر بکلی وجزئی آگاہی
داشتند نظر بر قدر و منزلت ایشان باضافہ معاش سرفراز و ممتاز نمودہ ہشتصد اشرفی کہ فی
مہر بست روپیہ قیمت دارد برای احتیاج اخراجات بالای ارسال فرمود برسالہ دو صد مغلیہ
ولایتی نیز معمور ساختند از عہد و عصر تیموریہ تا الآن ہیچکس از خانان ایران در ہیچ سلطنت این
قدر و منزلت فایز نگردیدند چنانچہ خانان مذکور خود سراپا ممنون و مشکور و مداح حضور پرنوراند
و نذر علو مراتب و مدارج خاندان عالیشان آصفیہ خصوصاً در فضایل صوری و معنوی جناب
بندگان آنحضرت ادام اللہ اقبالہ مبذول حال خویش کہ فیضیاب شدہ اند قصیدہ ہای غرا گفتہ اند

کہ مشہور آفاق گشت چنانچہ ہر دو خانان بخوبی تمام اوقات خود بسر میبرند و شہرۂ این عنایت
عظمی و موہبت کبری بہر بلاد و امصار و ولایات زبان زد خاص و عام است فاما خان بزرگ
سلطان محمد جعفر مرزا در علوم عقلی و نقلی و ریاضی و تاریخ دانی بہرہ وافی بہرہ کامل دارد حلیم الطبع
کریم الاخلاق قدردان کمال نیک خصال است و در نماز پنجگانہ و تہجد و قرآن خوانی احتیاط
بسیار داشتہ ادا مینماید و خان دوم سلطان مرزا باوجود ادراک علوم دیگر در قصیدہ گوئی
منتخب عصر توان گفت کہ بسیار قصاید بطبع رسای خود در ثنای بی پایان حضور پرنور بہ کمال
استعداد گفتہ چنانچہ کہ مشہور آفاق اند عاصی بگوش خود شنیدہ است با این کمال
در کمالات مروت و اخلاق و تیز فکری و ادراک معانی اشعار اساتذہ و صنایع و بدایع آن
مستعد اند و او ہم بجمیع صفات بزرگی موصوف الغرض ورود ایشان موجب برکت است کہ
سمو اوقات حسنہ اند اللہ تقدس و تعالی ذات بابرکات عالیہ درجات حضور پرنور دام اقبالہ
و عمرہ را بر سر بندگان خدمت سوردنی تا ابد الآباد با مرشد زادہ ہای عالی نژاد سلامت و
قایم دارد کہ اینچنین قدردانی غریب الدیاران بزرگ خاندان میسر نبیند و سرفرازان ہر پایہ
خاندان عالیشان آصفیہ را از ظل ظلیل جلیل عدیم موجود آن ندارد بحرمت خاتم الانبیا و سر دفتر
اولیا و سبطین رسول خدا محمد مصطفی و جگر گوشگان فاطمۃ الزہرا و علی المرتضی صلوات اللہ و سلامہ
علیہ و علیہم اجمعین الطیبین الطاہرین آمین آمین آمین رب العالمین قلم را طاقت تحریر و زبان
را قوت تقریر صفت و ثنای خداوند نعمت مقبول بارگاہ حضرت برگزیدہ عالم و عالمیان خلاصہ
خاندان ذیشان اصل اصول دولت باہرہ و وجہ پسندیدہ خلافت طاہرہ ظاہرہ کہ جہان از بخشش
بی پایان آن نور بخش دیدہ اولی الابصار و ضیا افروز مصباح روزگار فخر زمین و زمان گوہر یکتای
صدف بحر ایمان قوت بخش دین و اسلام پشت پناہ سلاطین و مومنین خاص و عام آئی حضور پرنور

نظام الملک نظام الدوله میر فرخنده علیخان بهادر آصفجاه ادام الله اقباله و خلد الله ملکه و عمره
و سلطنته از لکها یکی و از بسیار بسیار ها اندکی بلکه بالکل نسبت شعر از دست و زبانیکه بر آید
کز عهده شکرش بدر آید

باب چهارم در ذکر جمع کامل شش صوبه ممالک دکن معه بیان عرس کوه شریف و ذکر عشره محرم الحرام در بلده فرخنده بنیاد حیدرآباد معه ذکر عجائبات و احوال متفرق دیگر

برای صرافان نقود اخبار ظاهر است که ولایت دکن از اقلیم دوم است مشتمل بر شش صوبه خجسته بنیاد
اورنگ آباد و خاندیس و برار و محمد آباد بیدر و دار الظفر بیجاپور و فرخنده بنیاد حیدرآباد از سه
طرف دریای شور محیط دریای شور عبارت از محیط اعظم است و از جانب شمال آب نربدا سرحد دکن
قلمرو دولت سترگ که گدای هر شهر را بنوا رسانده و تهیدستان بادیهٔ ناکامی را بشهرستان
ثروت و مکنت فایز گردانده اگرچه آبادی اینملک بنام دکهنیان مشهور است اما درین زمان که
سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است از مردم هفت کشور تمام دکن مملوست علی الخصوص
بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن والفساد که درین ایام پای تخت شش صوبه دکن است اینقدر
آبادی دارد که مزیدی بر آن متصور نیست جمع کامل شش صوبه دکن هجده کرور و دو لک و سی
و هشت هزار و نهصد و شصت روپیه پانزده آنه راز دریا های کلان انند بار که براسته بحیط
اعظم میپیوندد و دریای تاپی و کشنا و گوتم دکر شناسند و دیگر جویبار های بیشمار به آنها پیوسته اند

صوبه

صوبہ خجستہ بنیاد اورنگ آباد

متضمن بر دوازدہ سرکار یکصد و چہل و ہفت محال کاملش یک کرور و بست و ہفت لک و ہفتاد و
ہشت ہزار و چہار صد و نود و ہشت روپیہ باؤ آنہ تاریخ بنای خجستہ بنیاد لفظ خجستہ است کہ
عددش یکہزار و شصت و ہشت میشود فی الواقعی شہریست بکمال لطافت میوہ بنہایت افراط و
اقمشہ از ہر قسم مشروع و طاش و کمخاب وغیرہ بنہایت نفاست می بافند در موسم بہار لالہ
و نافرمان و پوست در باغہا میکاشتند حوضہا چہ در خانہ تجانہ و چہ بازارہا بکمال وفور آب
جوشان و در ہیچ بازار گل ولا پیدا نیست راستہا وسیع عریض با قرینہ دکاکین خوش اسلوب
حضوصًا مسجد و راستہ شاہ گنج دلچسپ قطعہ مسجد شہ گنج محبوبانہ ٭ کرد درویش عالمی پروانہ
خواستم تاریخش از فرزانہ ٭ فی البدیہہ گفت طاعت خانہ ٭ عددش یکہزار و یکصد و سی
و شش میشود از محدثات نواب عوض خان بہادر است کہ در عہد حضرت مغفرت مآب نواب
آصفجاہ طاب ثراہ صوبدار بلدۂ مذکور بود عطر و گلاب وغیرہ نہایت خوشبو میشود مقبرۂ
رابعہ دورانی والدہ ماجدہ شہزادہ محمد اعظم شاہ کہ نقل روضہ ممتاز محل زوجہ صاحبقران
ثانی شاہ جہان بادشاہ در اکبر آباد موسوم بہ تاج گنج است ساختہ خیلی لطافت دارد و تکیہ
شاہ مسافر و شاہ محمود نیز جلاوت بخش چشم نظارہ کیان است اول شاہ پلنگ پوش
تشریف آوردند مرشد شاہ مسافر تاریخ رحلت شاہ پلنگ پوش است قطعہ
پیر کامل سر آمد عرفا ٭ خاص درگاہ رب عرش مجید ٭ قطب روی زمین و غوث زمان ٭
اختر برج سعد شاہ شہید ٭ و نظر داشت او باقی را ٭ چشم از این بی بقا سر لوشید
سال تاریخ وصل گفت خرد ٭ قصر جنت بود مکان سعید

تاریخ شاہ مسافر

مسافر شاہ اقلیم حقیقت	مقیم عرش شد از فرش این طاق	چو وقت وصلش آمد از رہ شوق
بحق پیوست از بس بود مشتاق	خرد تاریخ سال حلتش گفت	مسافر شد زعالم قطب آفاق

تاریخ شاہ محمود

حقایق آگہ نشئہ فیض مجسم	زعالم رفت و در فردوس آسود	خرد فرمود تاریخ وصالش

مسافر شد یگانہ شاہ محمود

تاریخ دیگر

خدایا بیامرز محمود را

حوض تکیہ ایشان کہ متصل کلان پن چکی ہمہ مملو از ماہیان بزرگ است طول آن چہل و دو درعہ وعرض بست وہشت درعہ وحوض اندرون کہ بالای مسافرخانہ است طولش پنجاہ وہفت درعہ وعرضش دہ ونیم درعہ جملہ نوزدہ فوارہ دارد مولف نیز درسنہ یکہزار و دوصد وپنجاہ ویک ہجری تا یکماہ بسیر وتماشا مشغول بود در ماہ ذیقعدہ کہ موسم بہار بود وہ ایام ہولی در بلدہ مذکور بسر برد و دولہو لی را بروز دہولینڈی ہنودان از اورنگ پورہ کہ برمی آرند وتمام خلقت شہر ہمراہ او می باشند تماشای عجیب است کہ در ہیچ آبادی نیست بچشم دیدہ میوہ خوب از قسم انگور ہای فخری وصاحبی وحبشی دولت آباد وانجیر ہای بالیدہ قلعہ مذکور وکونار وسنگترہ وشہتوت وجام یعنے امرود وغیرہ بلدہ مذکور بہتر از بہتر تازہ بتازہ با مغز کم تخم ہمہ میوہ مذکورہ بسیری تمام بخوردن شر عاصی درآمد نعمت الٰہی است ؎ اَللّٰھُمَّ الْرُزُقْنَا اِلَیْنَا بِنِعْمَتِہٖ دَائِمًا و معمول ترکار این است کہ ہمہ ترکار یہا پوست تراشیدہ بریدہ تیار کردہ در بازار میفروشند کہ بی دقت در گوشت انداختہ بپزند

سرکار دولت آباد

از دیگر سرکارات بزرگ مشتمل بیست وهفت محال که یکهزار و یک صد و پنجاه و یک موضع است کاملش بیست و چهار لک پنجاه وهفت هزار و یک صد و هشتاد و شش روپیه چهار آنه در زمان سابق دیوگیر و دهاراگیر میگفتند وحصار بالای کوه مشهور بدهارا است چون سلطان محمد تغلق شاه پای تخت هند و دکن ساخت بدولت آباد موسوم گردانید و آبادی دهلی برهم کرده در تکثیر آبادیش سعی نمود قلعه مذکور سنگ است سر بفلک کشیده از بس صفا طیور پران پا لغزد ارتفاعش صد و چهل درعه دورش پنجهزار درعه گرد آن خندق بعمق سی درعه در سنگ خارا رسانیده اند و دو لک سنگتراش تا هم رسانیده کوه قلعه مذکور را هموار و درست نموده و اندهاری که عبارت از در کوچه تاریک پیچ و تاب است بدون روشنی مشعل نمیتوانند رفت تا کسانید پائین قلعه دروازه است از آهن ازین دروازه راه آن در نقب بالای حصار بر می آید و آنجا سرکتابه آهنی است عند الضرورة بر دهنه نقب گذاشته بالایش آتش افروزند تا از حدت و شرارت حرارت کس نتواند برود و اسباب قلعه کشائی مثل نقب و ساباط و سرکوب وغیره در آنجا لاینفع است الغرض قلعه ایست بی مانند بقول شاعر شعر حصاری که مثلش ندیده است کس ٭ بود قلعه دولت آباد و بس ٭ از قدیم هشت قلعه ازان سرکار دولتمدار آصفیه است درین زمان بعهده رشید الملک بهادر منشی حضور پرنور تعلق دارد و در آنجا انجیر نهایت بالیده و پر شیره وانگور سبحان الله و بحمد الله تقدس وتعالی که رزاق مطلق است بجمیع محبان و دوستان نصیب فرماید از همه قسم چه حبشی برابر جامون کلان حیدرآبادی سخت که زیر دندان آواز میدهد نهایت شیرین سیاه براق و صاحبی رنگ شیرینی شفاف و فخری بر تمامی انگور های جهان فخر دارد و بکمال عمده و باریک پوست بی تخم میشود عاصی مولف اوراق بخوبی تمام خورد که محمد نور الله خان بهادر

صوبه دار بودند بهتر از بهتر برای عاصی هر روز میفرستادند متصل آن بمسافت دو کروه خلد آباد است
روضه منوره حضرت شاه برهان الدین غریب و حضرت منتجب الدین زر زری بخش برادر خورد آنحضرت
خلفای حضرت شاه نظام الدین اولیا قدس الله سرهم العزیز در روضه حضرت سید زین الحق
مرید آنحضرت و مرقد حضرت شاه راجو صاحب قتال حسینی والد ماجد حضرت سید محمد بنده نواز
گیسو دراز و دیگر بزرگان عالی منزلت مثل شاه مومن عارف و پیر مبارک کارروان و حضرت حسن
شاعر سجزی و زیارت حضرت سید جلال الدین گنج بخش گنج روان تاریخ رحلت حضرت
برهان الدین غریب قدس سره اولیای خاص و تاریخ تیاری گنبد آنحضرت هفتصد و چهل و چهار هجری
تاریخ وفات حضرت زری زر بخش منتجب الدین شهنشاه اولیا تاریخ رحلت حضرت زین الحق
مرید حضرت برهان الدین اولیا چشمه آب حیات تاریخ تیاری گنبد هشتصد و هفتاد و یک هجری
در روضه حضرت شاه راجو قتال زیارت آنحضرت و حضرت سید چندن صاحب برادر کلان
حضرت بنده نواز و زیارت حضرت نصیر الدین پون پیک و زیارت قبر سلطان ابو الحسن تانی شاه
آخر بادشاه خاندان سلاطین قطب شاهیه و غیره اطراف روضه مبارک اند و نیز قبر شریف حضرت
مغفرت مآب نواب آصفجاه و نواب شهید ناصر جنگ نور الله مرقدهما در پهلوی مسجد درگاه حضرت
برهان الدین غریب معه دیگر مراقد محلات خصوصاً قبر شریف حضرت سیدة النسا بیگم صاحبه والده
ماجده نواب ناصر جنگ که شرف گاه خاص و عام است محرر اوراق شب در آنجا بسر برده و در نیم
شب که احیای شب کرده بود چنان دید که نور از آسمان بر آن روضه منوره ترشح میکند حفاظ
آناً فاناً به تلاوت قرآن شریف مشغول میباشند نه صد خانه مجاور السنت کها جا که از قسم شیرین
است نهایت نازک می پزند و سیویان که رشته آرد گندم است و زنها از دست کشیده
نهایت باریک ساخته بروز عید ماه صیام در شیر و شکر و خرما و بادام پخته شیر خرما میگویند

ورفارسی ... [illegible marginal handwritten note]

اینقدر بار یک در آنجا میسازند که مزیدی بر آن متصور نیست هر دو قسم را مردمان بعنوان سوغات
و تحائف جا بجا میبرند در قلعه دولت آباد مسجدیست که سابق دیول بود بوقت احداث کاهنی
خبر داد که این دیول را پشت بسمت مغرب تیار نمایند که بعد دو هزار سال قومی مسلمانان
پیدا خواهند شد و قبلهٔ ایشان بسمت مغرب خواهد بود هرگاه بوضع قبلهٔ خویش خواهند دید مسجد
خود خواهند ساخت چنانچه بادشاهان اسلام صنم را بر آورده مسجد کرده اند ستون آن
یکصد و پنجاه هشت و رواق سراسر بیست و سه که چهار رواقهای اندرون و بیرون نود و دو رواق اند
عمارات پنجدرجه است و حوض در قلعه مذکور طول آن پنجاه و چهار درعه و عرض پنجاه و دو درعه
و منار کلان دولت آباد که نود درعه طول دارد تاریخ اینست شعر تاریخ منار دولت آباد
در ششصد و چهل و نه شد آباد

سرکار احمد نگر

متضمن بر ده محال کامل پانزده لک چهل و پنج هزار و یکصد و پانزده روپیه ده آنه پاؤ بالا بنای
نظام الملک بحریست که باحمد نظام شاه مشهور بود چون او در سنه ششصد و نود و پنج هجری
در سواد شش با فوج سلطان محمود بهمنی نبرد آراشده فیروزی یافت آن مبارک زمین را بفال
نیک گرفته باغی بکمال نزاهت و لطافت ترتیب داده بباغ نظام شاه موسوم گردانید و در سنه
نهصد هجری مقابل باغ کنار نهر سینا بکمال آراستگی شهری طرح انداخته پای تخت خود قرار داد
و قلعهٔ مستحکم اساس بنا ساخته احمد نگر نام نهاد درین زمان بدست صاحبان انگریز است که از
باجی راؤ والی پونا تمامی مملکت برهنهان بدست صاحبان مذکور آمده

سرکار پٹن

سه محال کامل سه لک بست و پنج هزار و هفتصد و چهل و شش روپیه ده آنه است این کهنه معموره

دراز سنہ سابقہ بصد و رسقط آئی بتہہ و بالا گشتہ کہ آثار آن از ابنیہ عمارات آنوقت معلوس
بر می آید بعد ازان بنظر راجہ سالونت سنگہ شدہ کہ در حالت تحریر ہندوان دکن سنہ یکہزار و
ہفتصد و چہار بنام او مینویسند و جامع مسجد آنجا نشیمن عدل گاہ اوست کہ تعمیر آن بجنس
تا حال بحال است و بیٹھہ آنجا آباد کردہ حضرت قدوۃ الواصلین سید السادات سید نظام الدین
چشتی الحسینی است قدس اللہ سرہ العزیز کہ نسب شریفش بحضرت امام علی ابن موسی الرضا
علیہ الصلواۃ والسلام منتہی میشود و درگاہ آنحضرت در بیٹھہ مسطور مطاف خلائق است و شرقے
آن بیرون آبادی درگاہ مولانا معز قدس سرہ است عاصی نیز بزیارت ہر دو بزرگ مشرف
گردید در تمام اطراف بلدہ خجستہ بنیاد مکانی بہتر از بیٹھ بچشم عاصی نظر نہ آمد و از ہمہ جا آباد
تر است قصبہ راستہ و بازار و چوک جامع مسجد بکمال درستگی است حاکم آنجا از سرکار دولتمدار
آصفیہ میباشد چنانچہ در حین دیدن عاصی علاقہ با محمد نور اللہ خان بہادر داشت
و پارچہ از طرف خانہ مذکور بود و طاس بکلابتون و پچھوڑیہا و دو پٹہ ہا و مندیلہا و دستارہائے
پیٹھ مشہور آفاق است خصوصاً در ہنگام دولت برہمنان پونا مال لکھا روپیہ از پیٹھ بیوپا
ہر سال میرفت درین ولا نیز میرود و در ہمہ جا ہا ہم میرود

	سرکار بیڑ	

نوزدہ محال کاملش چہاردہ لاک و بست و ہشت ہزار و دو صد و شانزدہ روپیہ پاو کم سیزدہ آنہ

	سرکار بیڑ	

شش یک محال کاملش ہشت لاک و ہشتاد و نہ ہزار و یکصد و ہفت روپیہ ہشت و نیم آنہ
جو بیارہن سرا از زیر فصیل او جانب شرق میرود و آبادی بیرونی ندی پار ہونہ بیگم بازار ندی
پار حیدر آباد است در سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و یک ہجری جو بیارہن سرا آنقدر طغیانی نمود

که فصیل جانب شرق از دروازه دهونڈا پوره تا دروازه کاغذی واڑه سه دروازه کوتوالی محله
آهن گران و هم تکیه فقیران آبش برده که نام و نشان باقی نمانده بود در وقت بودن عاصی در ماه
رمضان المبارک سنه مذکور امیر نواز الملک بهادر حسب الحکم سرکار فصیل نو تیار کنانید قریب باتمام
رسیده بود مردم آنجا میگفتند که از ابتدای آبادی گاهی طغیانی آب رود مذکور اینقدر شدت
که خانه‌ها آب رود در آمده باشد بوقوع نه آمده درگاه حضرت کوچک ولی صاحب قدس الله
سره العزیز جانب شرق بیرون آبادی است و روضه حضرت پیر بالی صاحب قدس الله سره العزیز
جانب غرب مکانیست دلکشا و روضه ایست جانفزا در هر پنجشنبه از کهین و مهین آبادی بیڑ
هندو و مسلمان همه بزیارت حضرت کوچک ولی صاحب میروند و طواف میکنند و طوایف رقاص
رقص میکنند که معمول مستمره است اگر احدی بروز پنجشنبه بزیارت آنحضرت بغیر سبب و بدون عذر
معقول نرود آن پنجشنبه در بلای درد شکم سخت مبتلا میگردد اینقدر دست بدست موجود است
که بچشم خود دیده شد و آنجناب معصر حضرت خواجه بنده نواز گیسو دراز قدس الله سره العزیز اند
که باهم در همین جا و همین مکان ملاقات شده بود چنانچه آن حجره که در آن میان ملاقات شده بود
تا حال قایم است و اما هرگاه امساک باران رحمت الٰهی شده خلق در تفکر و تشویش می افتد همه
باشندگان بیڑ مجموع در روضه شریفه حضرت پیر بالی صاحب میروند و پخت و پز از قسم تلن
میکنند و تمام روز در آنجا بوده دعای نزول باران رحمت بجناب اقدس الٰهی مینمایند و فاتحه
بر قبر شریف آنجناب میخوانند دفعتاً از قدرت کامله قادر مطلق ابر رحمت بر آسمان بر آمده نزول باران
رحمت بنهایت شدت میشود که خلقت خدا جلشانه ترتر بمقصد فایز گشته بخانهای خویش می آیند
و این معمول قدیم دست بسته است که گاهی خلاف و منظور نه آمده محرر اوراق بزیارت هر دو بزرگوار
در عمل امیر نواز الملک خلف کرار نواز خان عرف دولخان مشرف گشته تا دو ماه در آنجا ببیڑ پرداخته

مراجعت نمود چون معالجه مردمان خانه امیر نواز الملک مذکور که از بیماری وضع حمل خراب شده بود
بروز دوازدهم تولد پسر حکمای مصری مرہٹی گفتند که نبض بالکل نمانده است حالا نزد دیگر نمایند و بمنزل
اصلی رسانند که علاج موت همین است درین اثنا انتخاب خان حکیم ضعیف هشتاد ساله باشنده سرکار
دولت راو سندهیه بچشم گریان نبض را ملاحظه کرده بیرون برآمده اطلاع نمود که حالا فکر تدفین
باید کرد چون مؤلف وارد گردیده بود و بتعرف سابق تکلیف دیدن بیمار یکبار نمودند عاصی هرگاه
ملاحظه نبض نمود دریافت کرد که بیمار مرده نیست زنده است اما از افراط استعمال ادویه حاره و گرمای
آتش مجمرها که زیر سر چهار طرف پلنگ خوابی وا داشته اند و متصل غیر منفصل دود اجواین خراسانی
واسپند و رالی متواتر میدهند و چراغ کلان مانند چراغ دیول هندوان شبانه روز روشن کرده اند
و هوای سرد را که روح انسان است از پرده های پنبه بالای دالان و پیش دالان معه فانوسها
بند نموده اند که اثری از آن هوای روح فزا بدل و دماغ بیمار نمیرسد ضعف غالب شده تمامی جوارح
را مرده گردانیده پس عاصی با حکمای مرہٹی که دوازده کس با لباس عمده و دوشاله ها وغیره نشسته
بودند سوال نمود که این چه بیماریست و علاج چگونه مقرر کرده اند حکماء مذکور جواب دادند که بیماری
(زچگی بود حالا کار تمام شد) دیگر کدام علاج باقیمانده است گفتم هرگاه حال چنین باشد نشستن
حکیم پیش بیمار مرده چه ضرور پس همه ها برخاسته رفتند آنوقت عاصی بطرف امیر نواز الدوله مخاطب
شده گفت که حقیقت حال بیمار و حکما بخدمت گرامی خوب ظاهر شد اگر عاصی دست خود بمعالجه
دراز کند و بیمار بهمین حال مرده باشد حرف بر عاصی که نسبت نامرهم گویند که حکیم خانزاد موروثی حضور
پرنور فلان را کشت بهادر عرض نمود معاذ الله معاذ الله این چه حرف است چرا که حالا او کی زنده است
هرچه منظور باشد قصور نکنند عاصی دفعتاً پرده ها را و مجمرها را بالکل برآورده پلنگ بیمار بر سر دالان
کرد و دمبدم هوای سرد رسید نهاد و سقه را حکم کرد که رو بروی پلنگ آب پاشی نماید و از ادویات مرد

وزہر مہرہ سنر بدتیار کردہ قدری قدری بحکمت خویش خورانید بعد چہار گھڑی یک بیک آواز برآمد کہ کدام صوابی مرا از دوزخ بہ بہشت درآورد خدا تعالی ورا سلامت دارد باز گفتم کہ شما چیزے از طعام ہم میخورید یا نہ گفت ہمون اچھوائی کہ عبارت از مطبوخ اجواین و زنجبیل و قند کہنہ کہ غذای بیمار مذکور تا دوازدہ روز بود با برنج کہنہ بریان بقدر دو تولہ گفتم لعنت خدا بر اچھوائی کہ شما را باین حالت رسانید بالفعل شوربای چوزۂ مرغ و خشکہ از برنج باریک انبوا موری کہ بسیار بہتر درینجا میشود بخورید بمجرد شنیدن نام غذای مذکور بے اختیار خوشوقت شدہ راست نشست و بخورش درآورد قریب بوزن دہ فلوس و آب طلبیدہ چون کوزۂ آب سرد بدست خود گرفتہ خواست کہ درو لبست بخورد چرا کہ از دوازدہ روز سوای آب تفتہ باہن چیزے دیگر ندادہ بودند آنہم گاہی گاہی اما عاصی بقدر ضرورت داد بعد استعمال آب و طعام اندکے غشی شدہ تا دو گھڑی خواب خوش کردہ باز بحالت اصلی صحت درآمدہ گفت قلیان حاضر سازند گفتم اول شما برگ تنبول یا تنباکو کہ عادت معہود شما ست بخورید بعد ازان میل بقلیان نمائید ہمین کہ بیڑۂ برگ تنبول یا تنباکو خوردہ و لبان عادت افیون تمام اعضا را گرم کردہ بتفریح درآورد کہ خود بخود او لبسرور درآمدہ مانند بلبل خوش نوا نغمہ سنج بسخن درآمد عجب خورمی بہ امیر نواز الدولہ شد کہ حکم نواختن نوبت شادی در داد و دو کرہ اسپ یعنی بچھیرۂ اسپ و چہاردہ نر گاوان زراعتی و یک دو شالہ کشمیری بقیمت پانصد روپیہ بیش قیمت و یکہزار روپیہ نقد و ہنڈوی یکہزار روپیہ بالای کلیشود اس اورنگ آبادی بجہت خریدی اسباب شادی عاصی سوای پنجہ روپیہ روز برای اخراجات شبانہ روز عاصی کہ از روز ورود میدادند و کاہ و دانہ اسپان عنایت فرمودند بعد یک ماہ بالای پٹہ سہویان روانہ اورنگ آباد ساختند و دو صد روپیہ نقد برای اخراجات نذر و نیاز درگاہ بزرگان روضہ منورہ نیز دادہ بخاطر داری بسیار

رخصت نمودند عاصی نیز در سه سر درگاه بزرگان روضه مذکور وغیره نذر معقول نهاده و مجاوران را
نیز چیزی چیزی داده دعای سلامتی حضور پرنور ادام الله اقباله وعمره وسلطنته مسئلت می نمود
از شنیدنی همه اهل روضه گفتند که هیچکس باین اعتقاد واثق درین درگاه ها دعای سلامتی خداوند
نعمت تا الآن بعمل نیاورد بوقت مراجعت از اورنگ آباد باز وارد بیر شده یکماه سالم در آنجا
بوده همراه بهادر بعزم قلعه دهارور آمد وعید الضحی در قلعه مذکور نموده تا به آنبه جوگائی باتفاق رسیده
از آنجا رخصت انصراف بحیدرآباد حاصل کرده روانه مقصد گشت آنوقت نیز یک ضرب بندوق ولایتی
معه سرانجام مرحمت فرمودا ینقدر بات در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و یک هجری بوقوع آمد ها

سرکار جالنه پور

ده محال کامل دوازده لک و پنجاه و یک هزار و ششصد و شصت و سه روپیه هشت آنه در آنجا
درگاه حضرت شاه جان الله صاحب قدس سره است که در عهد خلد مکان اورنگ زیب دولت
حیات نموده آسوده اند عرس بکمال تکلف میشود دو دیهات در اخراجات بدستور سابق از حضور

پرنور بحال و جاریست

سرکار سنگمنیر

یازده محال کامل هجده لک پانزده هزار و دو صد و پنجاه و یک روپیه

سرکار شوراپور

سه محال کامل دو لک و هفتاد و شش هزار و هفتصد و بست و چهار روپیه و نیم آنه قلعه مذکور غیر کوهی است

سرکار فتح آباد عرف دهارور

یازده محال کامل سی لک و سی هزار و یکصد و نود و شش روپیه چهار آنه ساخته کشور خان لاری

عادل شاہیہ است محرر اوراق پانزدہ روز ماندہ ہمراہ امیر نواز الدولہ دیدہ است کہ گذشت
درآنجا اندرون قلعہ درگاہ حضرت موسی صاحب کہ لبیار بزرگ بودند ہست ✢ ✢

سرکار جنیر

بست محال کاملش شانزدہ لک یکہزار و ششصد و بست و یک روپیہ درین سرزمین بر کوہستان و شعاب
جبال و درہ ہای سنگ لاخ دشوار گذار لبسیار واند کی بیشہ و جنگل است ✢ ✢ ✢ ✢

سرکار تلکوکن

شانزدہ محال کاملش لست لک و چہل و شش ہزار و سیصد و بست و یک روپیہ درین سرزمین نیز کوہ ہا و
شعاب جبال و درہ ہا لبسیار است و بیشہ و جنگل کم

سرکار جوار

سیزدہ محال بلا قید پرگنات کاملش پنجاہ و ہشت لک و ہشتاد ہزار و دو صد و بست و دو روپیہ و نیم آنہ

صوبہ خاندیس

از اقلیم دوم است مشتمل بر شش سرکار یکصد و سی و ہفت محال ہوای این صوبہ دلکشا معتدل
کشتکار این ملک زرعت یعنے جوار است و در لبعضی اکثر شالی سہ بار خوشہ می آرد و آن لبسیار نازک
و خوش مزہ باشد برنج خوب و دال نور بالیدہ بہید و درین سرزمین از میوہ انبہ و فالسہ و سدر یعنے
بیر و انور خانی و پان کنگری گذیدہ بہم رسد و انگور بحدی ارزان کہ بہ پنجبر روپیہ یک طارم انگور سفید و شہد
بہدانہ فراوان میشود حاکم نشین اینصوبہ دار السرور برہان پور است از آنجا بر سہ کروہی دریای
بتپتی قلعہ اسیر است از ابنیہ نصیر خان فاروقی کہ جدش خانجہان از امرا سلطان علاء الدین
خلجی و سلطان محمد شاہ تغلق بود و پدرش ملک راجی کہ نسب خود را بہ بست و دو واسطہ بفاروق
اعظم میرساند و او در سنہ ہشتصد و یک ہجری بجائش نشستہ قلعہ اسیر را بحیلہ تسخیر نمود و چون دست ارادت

به مخدوم شیخ زین الدین خلیفه حضرت شاه برهان الدین غریب قدس سره داشت و خرقه خلافت
از آنجا یافته بود در طبقه او هر که بر تخت موروثی متمکن شد خلافت با وی رسید و همین آن ده کس
در سلسله اش مدت دو صد و هشت سال کسری کوس حکومت نواختند شیخ از قلعه دولت آباد به
تقریب تهنیت میمنت بخش آن سرزمین شد نصیر خان باستماع مقدم مخدوم از قلعه اسیر تا کنار تپتی
شتافته بملازمت چهره سعادت اندوخت و التماس آمدن قلعه از حد افزود مخدوم جوابداد که
مرا حکم عبور تپتی نیست هنگام مراجعت شیخ قدس سره نصیر خان التماس تواضع پرگنات و قریات نمود
شیخ قبول نکرده فرمود که ما ازین دیار بنامی خورسندیم باید که آنطرف آب که مخیم سلطان است
بلده بنام شیخ برهان الدین قدس سره آباد کرده دار الملک سازد و اینطرف که ما درویشان مسکن
کرده ایم قصبه و مسجد بنا نموده زین آباد نام نهد نصیر خان بصدق اعتقاد بر بنای هر دو مکان
همت گماشت گویند جائیکه بلده برهانپور آباد شده است متصل آن سنگی بزرگ بود جناب شیخ
آن سنگ را ملاحظه کرده به نصیر خان فرمود هرگاه تو بر حکم من درینجا شهری بنا کنی تا وقتیکه این
سنگ فیل نشود دست تصرف هیچکس باین شهر و بلده دراز نخواهد شد و بسعی احدی مفتوح نخواهد
گردید چون اکبر بادشاه در عهد خود برای فتح کردن برهانپور و قلعه لشکر کشیده محاصره نمود
هر چند کوشش بلیغ فرمود هیچ صورت افتتاح بنظر نه آمد روزی برای سیر در صحرا در آمده سنگ
مذکور را ملاحظه کرده فرمود که اگر روبروی این شهر این سنگ بزرگ بصورت فیل تراشیده باشد
خالی از لطف نیست و حکم کرد که سنگ تراشان بزودی تمام این سنگ را بشکل فیل تراشیده
بعرض رسانند مشهور تر است یعنی روزیکه سنگ مذکور بصورت فیل شد بلده برهانپور و قلعه
آسیر همون روز مفتوح گردید مردمانیکه از ارشاد جناب شیخ زین الدین واقف بودند تعجبها نمودند
و روبروی اکبر بادشاه حقیقت ارشاد شیخ مذکور موصوف بعرض رسانیدند بادشاه را نیز اعتقاد

بجناب

بجناب شیخ بهم رسیده معتقد گشت و نذرها فرستاد قلعه ارک و دولتخانه شاهی بر کنار دریای تپتی است پیشتر از قلعه ارک چوک بوسعت واقع و در میان آن سه محراب پخته بهم پیوسته معروف به ترپولیا است پوره جات مثل زین پوره و جسونت پوره و بهادر پوره وغیره مشهور و مزار شاه بهکاری و شاه گوهر و شاه پیم وغیره زیارتگاه خلایق است و درین شهر چنیدڑی بالوان مختلف سازند و پارچه زرتار نیک بافند و ظروف سفال بلون جوزی وغیره مشهور حصار شهرپناه بنا کرده نواب مغفرتمآب آصف جاه طاب ثراه است که در سنه یکهزار و چهل و یک هجری شروع شده بمرور حسن اختتام پذیرفته درین سرزمین در موسم گرما گرد بر خیزد و در بارش گل و لا بسیار شود بیرون شهر مابین قلعه ارک راج گهاٹ معروف است و کوٹاڑه شکارگاه تاجداران پیشین جای سیر است در آنجا چادر آبشار طولانی واقع درین زمان صوبه مذکور در تصرف پسر دولت راو سندهیه است

سرکار آسیر

سی و سه محال کاملش سی و چهار لک و بست و نه هزار و پانصد و چهل و یک روپیه پاو کم هفت آنه قلعه مذکور را در زمان سابق آسا اهیر که زمیندار آن جا بود از مدت هفتصد سال متصرف بوده اباعن جد توطن داشت بنابر حفظ مواشی خود که از سی هزار در گذشته بود و یا ستدعای زن عاقله خویش حصنی محکم از گچ و سنگ بنا نمود و چون نصیر خان فاروقی بنام حفاظت ناموس خود از دست راجه های بگلانه خواستگاری کرد آسا قبول کرده نصیر خان دویست ڈولی دلیران کار آگاه مسلح زینت داده در قلعه فرستاد که آسا اهیر را مقتول ساخته متصرف قلعه گشتند در عهد عرش آشیانی اکبر بادشاه در سنه یکهزار و نود هجری از بهادر پسر راجی علیخان فاروقی خاتم این طبقه بانتزاع داخل ممالک محروسه شده جهانگیر شاهزاده دانیال مقرر گشت درین زمان بتصرف صاحبان انگریز بهادر است

سرکار بگلانہ

سی محال از انجملہ اصلی بست و ہفت محال داخلی سہ محال کاملش سہ لک و نود ہزار ہفتصد روپیہ پاؤکم شانزدہ آنہ در سال یازدہم جلوس فردوس آشیانی شاہجہان بادشاہ شہزادہ محمد اورنگ زیب صوبہ دار دکن بگلانہ را مفتوح فرمودہ ضمیمۂ خاندیس ساخت و لبّو دیو در جاگیر مقرر شد او سال بسال دہ ہزار روپیہ پیشکش میفرستاد و مابقی خود در تصرف خویش می آورد ✤ ✤ ✤ ✤

سرکار بیجاگڈھ گہر کہون

سی و سہ محال کاملش شش لک بست ہزار و پانصد و شصت و چہار روپیہ سہ آنہ گہر کہون قصبۂ الیست و بیجاگڈھ قلعہ بر فراز کوہ ہنڈیہ سال ہشتم فردوس آشیانی شاہجہان بادشاہ داخل صوبۂ خاندیس شد

سرکار کالنہ

ہفت محال کاملش دو لک و چہار دہ ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ ہفت آنہ قلعہ کالنہ کوہی است در سبق زمان این سرکار بنظام شاہیہ تعلق داشت و در عہد اعلیحضرت شاہجہان بادشاہ چون اکثری ملک و بضبط در آمد محمود خان قلعہ دار کالنہ بوساطت خان زمان بہادر صوبہ دار دکن سال پنجم جلوس آن بادشاہ مطابق سنہ یکہزار و چہل و ہجری قلعہ مذکور را ہشت پرگنہ کہ کاملش بقرار دوازدہ ہزار شش لک روپیہ داخل ملک بادشاہی ساختہ در بیجولا در دفتر مشتمل بر ہفت پرگنہ مینویسند

سرکار نذربار

شش محال از انجملہ اصلی پنج و داخلی یک محال کاملش شش لک و پنجاہ ہزار سی و ہشت روپیہ پاؤکم سیزدہ آنہ سال چہارم فردوس آرامگاہ محمد شاہ بادشاہ نواب مغفرت مآب آصف جاہ این سرکار را مفتوح ساختہ بنظام نگر موسوم فرمود

سرکار نذربار

در اصل سیسیورنام باشد ... چون ... بتقابل سنہ ۱۲۰۵

سرکار ہانڈیہ

بست وہفت محال از آنجملہ دپٹہ بست وپنج محال کاملش پنجلاک وپنجاہ وہشت ہزار ویکصد ونود وہفت روپیہ پاؤکم سیزدہ آنہ جوبیار کالوری از کوہ کہنڈوہ جاری گردد واز آنجا دو شعبہ گشتہ ہر یکی متصل ہان دہاتا کہ سالی در آنجا مجمع ہنود گرد دو بیع وشرائی اسپان وشتران بسیار شود بہ نربدا می پیوندد

صوبہ برار

مختوی بر سیزدہ سرکار دوصد وپنجاہ وسہ محال کاملش یک کروڑ بست ودو لک وشصت ودہشت ہزار وہفتصد وشصت وہفت روپیہ دو آنہ برار ملکیست سیع از اقلیم دوم آنرا ورداٹ ہم گویند ور دار وولیت در وسط آن کوہ نند انزدیک جام کہرلہ وہ گروہی بالا اتراز منبع تاپی برآمدہ وٹ طبعی کنارہ این ملک برد وقسمت مشہور بالاگھاٹ وپایان گھاٹ اولین بر فراز کوہ اجل مشتمل بر پنج سرکار دومی مابین کوہ مذکور تا بہ ہنڈیہ متضمن برہشت سرکار صاحب اکبرنامہ می نویسد کہ بر چہار گروہی حصار کہرلہ شگرف چاہی ودر نواح میلکنڈرہ چشمہ غریب است کہ استخوان وچوب وجز آن ہر چہ در آنہا افتد سنگ شود آب وہوای این دیار گزیدہ وگلہای بہوئیں چنپہ بنفش رنگ وخوشبو وغلہ فراوان بحصول پیوندد وبرنج بالطافت وروغن گاو بہتر واقسام لفولات وانبہ وحکین کہیرہ از قسم حبیات پیمتر قہ ودر دو سر راساکن گرداند وبیشتر خوراک عوام از گوشت گاو وتیل قرطم ودر کوندواہ فیل ہاے صحرائی بہم رسد وگاؤ برارای قوی شود وپارچہ کہادی ودر کرنجگاؤں خوب میبافند چوبہای ساگون انصرای ماکلس سطبر ودراز پدید آید وفراوان حاصل برد ہر سال بسیار وارزان وحاکم نشین برار بلدہ ایلچپور ہست درمیان دوردوبار بسمے بہ ساپن وبچین وآن ہر دو بہ پورنا ملحق شود ودرگاہ رحمان شاہ دولہ ہم بر سرہ شمالی بلدہ ایلچپور رفتہ

بر آب ساپن شگرف آہنی چراغان عرس آن بزرگ بس مشہور در ین زمان در دست صوبہ دار سرکار دولتمدار آصفیہ اَدام اللہ اقبالہ بنام محمد نامدار خان ولد محمد صلابت خان مرحوم بصوبداری آنجا سرفرازی دارد

سرکار پتھری

یازدہ محال پانصد و چہل و ہشت موضع کاملش ہشت لک و پنجاہ ہزار ہشتصد و چہل روپیہ نیم آنہ

سرکار بنیال باڑی

مشتمل نہ محال نہصد و ہفتاد و پنج موضع کاملش دو لک و بست و ہفت ہزار دو صد و شصت و دو روپیہ پاؤ کم یازدہ آنہ بر فراز کوہ آن سرکار بست و چہار بتخانہ در کمر کوہ تراشیدہ اند موضع جنبہہ بالای کتل نذر دالپور نواب مغفرت مآب در سنہ یکہزار و یکصد و چہل و یک ہجری بہ تعمیر و تکثیر آبادی پرداختہ بنظام آباد موسوم فرمود

سرکار مہکر

محتوی بر دوازدہ محال ہشتصد و بست و یک موضع کاملش یازدہ لک دہ ہزار و ششصد و بست و چہار روپیہ دہ آنہ پاؤ بالا قصبہ مہکر بر لب پین گنگا و آب پورنا است و پٹہ ملکاپور آباد کردہ ملک عنبر حبشی در سنہ یکہزار و یکصد دہی و شش ہجری بر موضع شکر کہیرلا از اعمال این سرکار نواب مغفرت مآب بر عماد الملک مبارز خان ناظم حیدر آباد فیروزی یافت آن موضع را فتح کہیرلا موسوم نمودہ پرگنہ جداگانہ مقرر فرمود متصل قصبہ مسجد عالی از سنگ سیاہ ہست و عقب آن تالاب درین نواح کتل دیولگاؤن مشہور در پرگنہ لونار تکی مشہور بہ نظرون پیدا گردد حاصل آن دہ ہزار روپیہ ہر گاہ خشک شود تا لک روپیہ محصول بر دہد

سرکارات پایان گہاٹ کاویل

مشتمل بر چہل و شش محال دو ہزار و ہفتصد و سی و پنج روپیہ دو و نیم آنہ قلعہ کاویل بالائے ہندیاچل و ہفت گروہی از بلدہ ایلچپور است

سرکار کلم

متضمن بر بست و چہار محال یکہزار و یکصد و ہشتاد و یک موضع کاملش ہفت لک و ہشتاد ہزار یالصد و ہفتاد و دو روپیہ و پانزدہ آنہ پاؤ بالا

سرکار کہرلہ

بست و چہار محال شش محال غیر عملی و جمع ہم مشخص نشدہ باقی ہجدہ محال از دیوانی دکن تنخواہ میشود بست و نہ ہزار ہشتصد و پنجاہ و سہ روپیہ پاؤ کم دو آنہ

سرکار نرنالہ

سی و ہفت محال کاملش بست و شش لک سی و پنجہزار و چہارصد و شصت روپیہ پاؤ کم دو آنہ قصبہ آنکوالہ از مضافات این سرکار معتبر جائیست عیدگاہ آنجا ار الطیف خواجہ سرای آصف الدولہ اسد خان سنگ بست بنا نمودہ باغ گلزار خان مشہور درین زمان قلعداری نرنالہ از سرکار بنام بہبود علیخان بہادر سرفراز شدہ مامور کار خود است

سرکار پونا

چہار محال کاملش سہ لک سہ ہزار و سہ روپیہ دہ آنہ پاؤ بالا ؏

سرکار اسلام گدہ عرف وایدگدہ

سررشتہ دیہہ بدیہی آن بہ دفتر نرسید چہل و نہ محال کاملش یازدہ لک سی و ہشت ہزار

دو و صد و بست و سہ روپیہ دو آنہ

سرکار سرپور وغیرہ

تعلقہ چاندا سر رشتہ دیہہ بدیہی آن بدفتر نرسید ہفت محال کاملش چہار لک یکہزار روپیہ برگ تنبول چاندا نازک و در سفیدی از پارچہ سبقت بردہ از بس لطافت از یک بیڑہ صد برگش توان بس کرد و دو وردہا ازین نواح گذرد

صوبہ محمد آباد بیدر

شش سرکار ہفتاد و شش محال چہار ہزار دو صد و چہل موضع کاملش شصت و نہ لک چہل و دو ہزار یک صد و دو روپیہ پنج نیم آنہ قلعہ بیدر غیر کوہی است محکم دورِ بیست بیہتناد و چہار اول چہار ہزار و پانصد درعہ و ارتفاع جدارش دوازدہ درعہ و گرد آن خندق بعرض ایضاً و عمق پانزدہ درعہ دور قلعہ اندرون قریب چہار ہزار درعہ و بلندی دیوارش پانزدہ درعہ و سہ خندق دشوار گذار پہناد خندق اولین بعرض بست و پنج درعہ و عمق پانزدہ درعہ و دومی و سومی از اول پہنا و ژرف تر درگاہ شاہ ملتانی صاحب قدس سرہ و درگاہ شاہ ابو الفیض من اللہ حسینی از اولاد حضرت بندہ نواز گیسو دراز و شاہ خلیل اللہ بت شکن خلف الصدق حضرت شاہ نعمت اللہ ولی قدس اللہ اسرارہم العزیز و دیگر بزرگان نیز بیرون شہر ہستند و در کتب براہمہ دکن کہ پیش از پنجہزار سال در زبان کنڑی تالیف شدہ مرقوم است کہ شہر بیدر مقر راجایان دکن بود ملک مرہٹ و تلنگ و کرناٹک در قلمرو داشتند راجہ بہیم سین مرزبان آنجا در سخاوت و شجاعت علم یکتائی می افراشت بر دمنی نام دخترش راجہ نل راجہ بالوالعشق داشت داستانش شیخ فیضی منظوم کردہ موسوم بہ نل دمن است بعد ازان از راجایان اثری باقی نماندہ در عہد طوائف الملوک شدہ بدست ہر قومی عزم بود و مدتی ویران ماندہ آن صوبہ

بتصرف سلطان محمد تغلق رسید و پس تر بسلاطین بہمینہ باز گردید سلطان احمد بہمنی در سنہ ہفتصد و سی و دو ہجری بسواد بیدر رسید بشکار پرداخت روباہ برسگ شکاری حملہ آورد از تاثیر زمین دانستہ شہر آباد کردہ دار الملک ساخت و احمد آباد بیدر نام نہاد و درین زمان کہ سنہ یکہزار و دو صد و پنجاہ و ہشت ہجری است ہمہ صوبہ از عہد نواب مغفرت مآب آصفجاہ مغفور در قبضہ و اقتدار عمالان سرکار آصفیہ ادام اللہ اقبالہ از یکصد و بست سال است

سرکار محمد آباد بیدر

ہشت محال کا ملش نہ لاک و سی و ہشت ہزار ہشت صد و یک روپیہ دو و نیم آنہ

سرکار کلیان

دو محال یکصد و چہل و ہفت موضع کا ملش دو لاک ہفت ہزار چہار روپیہ پاؤ کم نہ آنہ در آنجا درگاہ حضرت سید تاج الدین شیر سوار از خاندان سادات صحیح النسب اند و درگاہ مولانا معز و بنگلہ شاہ خیر الدین ممتاز الامرا ہمشیرہ زادہ حضرت غفران مآب یعنی کالی بیگم صاحبہ مرحومہ جای سیر تمام است کہ مثلی ندارد و در بنولا حکومت آنجا متعلق بہ ممتاز الدولہ عرف منا صاحب داماد حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ فرزند ممتاز الامرای مذکور است کہ باستقلال تمام قیام دارد در دپ گیر گوسائین در آنجا چاہ عمیق وسیع بخرچ یک لاک روپیہ معہ باغ و دیول تیار کنانیدہ است عاصی بوقت بازگشت از اورنگ آباد بزیارت این بزرگان کردہ سیر ہمہ مکانہا و ملاقات باحاکم نمودہ است

سرکار مظفر نگر ملکھیڑ

چہاردہ محال کا ملش دوازدہ لاک پنجہزار ششصد و ہشتاد چہار روپیہ پاؤ کم دوازدہ آنہ مظفر نگر عبارت کوہی است از کہنگی ہیچ و بارہ از سہم بخشنہ درین سرکار پنج محال بہ پنج محالہ مشہور تر کرناٹی چیدر

وامر چنپتہ ودودمان وپرگنہ کان کرتی عشر کور منگال بفاصلہ سہ کروہ ہست ودو پرگنہ ملتصل سہ کروہی
لوکاپلی موضع مشہر جای بودن زمیندار آنجاست وناراین پیٹھ آباد کردہ لوکائی است کہ در آنجا
اقسام ساڑیہای عمدہ میبافند و روانہ پونا و ناگپور و دیگر جاہای معتبر میکنند ونیز کفش پا بوزن
تا دو تولہ ہم سبک تر و نرم تر میشود بہ یک روپیہ جوڑہ کفش پا خوب بدست مے آید
ہر سال مال یک لاک روپیہ فقط در بلدہ پونا بوقت عملداری باجی راؤ وغیرہ بہ مصرف
میرسید والحال ہم در بلدہ حیدر آباد خرچ بسیار نیز در برہمنان است واز بعضے
محال این سرکار آب بہیرا جاریست نادیر معتبر جاییست کنار گنگ کوتی درین سرکار اندر و لیودلن
محال نامی کہ در آنجا عبیر و اگربتی و سبحہ و ثمرن خوشبوی از صندل میسازند و مطلا میکنند مال ہزارہا روپیہ
بخرج اطراف بلاد وغیرہ میرسد اما متصل نادیر مکان پیر سکھان کہ گوبند سنگ نام دارد و بکمال آساس
و بنہایت تکلف است کہ ہزاران سکھان از لاہور وغیرہ آمدہ پرستش آنجا میکنند و میباشند
گویند گوبند سنگ مذکور در وقت خود افغانی را کشتہ بود پسر او ہر گاہ جوان شد از دہلی برای قصاص
خون پدر خویش در نادیر آمدہ ربطے بہم رسانید کہ اکثر باہم چوپڑ بازی میکردند روزی بر ہمین شغل چوپڑ
برہم شدہ کار او تمام نمود و او نیز مرید انش بقتل آوردند اما گوبند سنگ بوقت مردن وصیت کرد کہ
این قاتل مرا متصل قبر من دفن نمایند تا ہر کس کہ برای درشن من بیاید اول گل بر قبر او نہد بعد از آن
بر سمادھ من گل افشانی کند و گرنہ نزد من قبول نخواہد شد پس در ہیولا ہم اول فاتحہ بنام او میشود
بعدہ پرستش گوبند سنگ مذکور میکنند و از نذر و والیان لاہور مثل رنجیت سنگ و شیر سنگ و نونہال سنگ
وغیرہ نذرہا ہی بسیار می آید پیش از چند سال رنجیت سنگ پنج لاک روپیہ فرستادہ بود کہ در آنجا
قلعہ پختہ از سنگ و آہک تیار نمایند کہ اکثر از مسلمانان باشندہ آبادی نادیر مناقشہ میکنند حسکم
حضور پر نور بمخالفت آن شر قصد و ریاقت لہذا موقوف گردید بظہور نہ آمد ۰۰۰

سرکار فیروزگڈھ اتیگیر

یک محال کامل یک لک سی و چهار هزار شصت و پنج روپیه شش آنه قلعه اتیگیر کوهی و مختصر سابق ابراهیم گڈھ نام او بوده چون خان فیروز جنگ مفتوح نمود به فیروزگڈھ موسوم ساخت بلده حیدرآباد و بیجاپور و قلعه ادهونی از پنجاه پنجاه کروه و گلبرگه زاید از پنجاه و شصت کروه است

صوبه دار الظفر بیجاپور

بر دو قسمت است صوبه بیجاپور جمع کامل هر دو قسمت هفت کروڑ هشتاد لک و چهل و چهار هزار یکصد و سه روپیه دوازده آنه قسمت اولین صوبه مذکور هیده سرکار دو صد و پنجاه و دو محال کامل آن دو کروڑ شصت و یک لک هفتاد و نه هزار نهصد و چهار روپیه ده آنه قسمت ثانی تعلقه کرناتک زیر تصرف زمینداران سرینگ پٹن وغیره بلا قید محال کامل پنج کروڑ بست و دو لک شصت و نه هزار دو صد و سی و نه روپیه دو آنه درین صوبه قلاع کوهی بسیار خصوص در کوکن و مصطفی آباد و دابل وغیره بنادر نیز واقع و دریای کشنا از گهاٹ کوکن این صوبه بر آمده از صوبه حیدرآباد گذارده و نزدیک مچهلی بندر رسیده بمحیط اعظم میپیوندد و رود بهیمرا از گهاٹ کوکن تعلقه اورنگ آباد و در این صوبه دو منزل بندر والنت و در می آید متصل رایچور بکشنا در میشود و رود دوردها از گهاٹ کوکن نزد سرکار اعظم نگر بلگانون نمایان گشته به تنگ بهدرا رسد و آن از سرکار احمدنگر جریان شده بیجاپور بملکیت سبج کنهر عبارت ازین است در سوالف ایام بتصرف راجهای با نام بود و بعد ازان دار السلطنت جهانپناهیه شد بمقدم تخت نشینان اینجا یوسف عادلشاه است هنگام حکومت خود قلعه ارک بیجاپور که از گل بود از گچ و سنگ بنا ساخت و مدت بست سال حکمرانی نموده در گذشت بعد ازان دو ولاد و احفادش

حکومت آنجا بوده چون محمد اورنگ زیب بادشاه در سنه یکهزار و نود و هشت هجری سکندر عادل شاه
را خلع کرده بر بیجاپور متصرف گشت مدتی در خاندان تیموریه مانده هرگاه رایت دولت ابد مدت
آصفیه ادام الله دولته افراشته دکن در قبض و تصرف حضرت مغفرت مآب آمد تا حکومت نواب
شهید ناصر جنگ در جاگیر مظفر جنگ هدایت محی الدین خان نبسه حضرت مغفرت مآب عنایت گردیده
در عهد امیر الممالک صلابت جنگ مرحوم در تصرف زنار داران پونا در آمده مدت بسیار بوده بعد منتقل
شدن حکومت از باجی راو پسر رگهناتهه راو عرف راگهو ریولا در دست صاحبان انگریز است
بیرون شهر بیجاپور گنبد حضرت امین الدین اعلی قدس الله سره العزیز و مقابر دیگر اکابر مشهور و مطاف
خلایق است مسجد جامع بیجاپور و مکان قدم شریف و گنبد سلطان محمود در ارتفاع بی مانند است
و اندرون گنبد مذکور سنگ برق آویخته است که هرگاه برق اندرون رود یا بالایش افتد
هیچ اثر نکند

سرکار حسن آباد عرف گلبرگه

یک محال دو صد و هشتاد و هشت موضع کامل هفت لک پانزده هزار پانصد و هشتاد و دو روپیه
هفت و نیم آنه از آخر عهد سلطان محمد تغلق ارکان دولتش از فرط سفاکی او بهم داستان گردیده
هر یکی با نقطاع مملکت بسروری برداشتند و حسن کانگوی بهمنی مخاطب بظفر خان بقلعه های باغ
و مرچ و گلبرگه متصرف گردیده در سنه هفتصد و چهل و هشت هجری خود را السلطان علاء الدین ملقب
ساخته بر سریر سلطنت جلوس نمود و گلبرگه را بحسن آباد موسوم گردانیده بتعمیر و استحکام قلعه پای تخت
خود قرار داد قلعه مذکور غیر کوهیست در سوابق ایام تا موضع سلطان پور دو کروه رشیتی معموری داشت
ویران شده اندرون قلعه بتخانه کلان بود مسجد ساخته اند و بیرون قلعه آبادی شاه بازار
و کنگلر که دران خانهای راجپوتان احشام قلعه است و غازی الدین پوره و دیگر پوره جات متفرق

ونزدیک قلعہ تالابچہ کہ موسوم بجگت تالاب است واقع شش کروہی قلعہ مذکور دریای بھیرا وقلعہ اتیگیر سمت مشرق است درسنہ ہشتصد وچہار ہجری افضل الاصفیا اکمل الاتقیا حضرت سید محمد حسینی گیسودراز الملقب بندہ نواز قدس اللہ سرہ العزیز درعہد سلطان فیروزشاہ بہمنی پرتو سعادت افگندہ فیروزشاہ مقدم آنجناب را گرامی داشتہ خانقاہ نزد قلعہ تعمیر نمودا النسبت وخانخانان برادرش عقیدت ورسوخ مافوق داشت روزی فیروزشاہ پسر خود حسن را بولی عہدمقرر کردہ التماس فاتحہ خیر نمود آنجناب فرمودکہ انیقدر دنیاداری وسلطنت است باید کہ سلطان خود فاتحہ خیر بخواند او بتہدید تمام گفتہ فرستاد کہ جناب سید عالی نشان اند ومقدس روزگار لہذا استدعاء نمود بہرصورت باید کہ فاتحہ خیر بخواہند آنحضرت نیز بغصہ درآمدہ فرمودند کہ از عالم غیب قرعہ سلطنت بنام خانخانان زدہ اند فاتحہ من بچہ کار می آید فیروزشاہ دلتنگ شدہ پیغام کرد کہ از خانقاہ بیرون روند آنجناب از آنجا برآمدہ جائیکہ گنبد مبارک است فروکش نمود فیروزشاہ دررصد ومحول ساختن خانخانان شد او آگاہ گشتہ باپسر خود محمد نام بہ پناہ آستان کرامت نشان شتافت آنجناب دستار مبارک دوپارہ کردہ بہر دو قسمت فرمود وفاتحہ خیر خواندہ مژدہ سلطنت بنام خانخانان وپسرش داد تا آنکہ کارش بالا گرفت وبرتخت سلطنت جلوس نمودہ خود را احمدشاہ ملقب ساخت درایام فرمان روای او آستان آنجناب مطاف جہانیان گشت تا بحدیکہ شخصی از وکسی سوال کرد کہ جناب حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فاضلتر است یا سید محمد گیسودراز او جواب داد کہ محمد اگرچہ پیغمبر است اما سبحان اللہ سید محمد حسینی چیزدیگر است درگاہ معلی شرقی قلعہ بکمال عظمت ورفعت اگرہمسر عرش برین گویم رواست ووصف آن گنبد فلک پایہ را تا بکرسی بشنائم سزاست متصل درگاہ مبارک روضہ شاہ قبول اللہ حسینی قدس اللہ سرہ العزیز نبیرۂ آنجناب است بروضہ خرد اشتہار دارد وصاحب سجادۂ ہردو درگاہ علیحضرت علیحدہ اند میان درگاہ ومخدوم پورہ آباد وتالاب متصل قریب شاہ بازار

درگاہ شیخ الشیوخ شیخ سراج الدین جنیدی کہ بروضہ شیخ زبان زد است و مزارات دیگر اکابر
قدس سرہم اندرون قلعہ و بیرون آن واقع عرس شریف بکمال تکلف میشود درینولا از حضور پرنور
آدام اللہ اقبالہ ہر سال در عرس شریف یک منصب دار و چوبداران سرکار با دو ہزار روپیہ
نقد و اشرفیہای نذر و غلاف مخمل کلابتونی عمدہ و شامیانہ مخمل کلابتونی بیش قیمت با دیگر غلافہای
طاس و کمخاب وغیرہ ہمرود و پخت بریانی لذیذ ہر روز کنانیدہ گشتی درگاہ را پر ساختہ بخلق اللہ
میخورانند و نذر و نیاز میگذرانند و سلامتی حضور سلطنت بنیاد یہ ہر سال معمول مستمرہ شدہ است و
تا الآن نیز معاش ہر دو روضہ جاگیر یک لک روپیہ بحال و جاریست

سرکار اعظم نگر عرف تلگاؤن

پانزدہ محال کاملش سیزدہ لک پنجاہ و چہار ہزار پانصد و پانزدہ روپیہ پانزدہ آنہ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰ ۰۰

سرکار اسعد نگر

عرف انگلوج دوازدہ محال کاملش پنج لک و سی ہزار چہار صد و پانزدہ روپیہ

سرکار امتیاز گڈہ

ادہونی شش محال کاملش ہفدہ لک ہشتاد و پنجہزار و شش صد و ہشتاد و شش روپیہ پانزدہ آنہ
سابق در تصرف شجاع الملک امیر الامرا بسالت جنگ بہادر برادر خرد حضرت غفرانمآب بودہ بعد
انتقالش چندے در قبضہ دارا جاہ فرزند کلان بہادر مسطور ماندہ کہ داماد آنحضرت بود و نقشبندی
بیگم صاحبہ مرشد زادی را در عقد ازدواج او دادہ بودند بعد رحلت دارا جاہ بدست اولیای دولت
در آمد چون مہم بر سر ٹیپو سلطان مقرر شدہ حضرت غفرانمآب در سنہ یکہزار و دو صد و چہار ہجری

تا بقلعہ پانگل نہضت فرمودند و جناب مرشد زادہ آفاق حضرت مغفرت منزل سکندر جاہ بہادر راتا بہ قلعہ سرینگ پٹن معہ اعظم الامرا مدار المہام سرکار ارسال فرمود و ملک یک کرڑ وڑ روپیہ از ٹیپو سلطان داخل سرکار گشت چنانچہ مفصل نقلم آمد قلعہ مذکور اداہونی نیز در تنخواہ پلاٹن انگریزی ملازم سرکار لعنوان جاگیر دادہ شد اما قرار داد چنان مقرر یافتہ کہ ہرگاہ تنخواہ پلاٹنہای مذکور نقد از خزانہ عامرہ سرکار مرحمت شود آنوقت ملک سرکار محول خویش بلا تعذر داخل سرکار دولتمدار نمایند در بنولاعمل صاحبان مذکور در آن قلعہ وغیرہ است

سرکار بنکاپور

شانزدہ محال کاملش ہفدہ لک ہشت ہزار و دو روپیہ یک آنہ پاؤ بالا در عہد خلد مکان اورنگ زیب بادشاہ این سرکار بدلیرخان میانہ بعنوان فوجداری مفوض بودہ بعد فوتش بہ پور او عبدالغفار خان پسر عبدالمجید خان پس ازان حیدر نایک تسلط یافتہ از عبدالحکیم خان پیشش گرفتہ او را روانہ عالم دیگر ساخت ذکر پیشش خواہد آمد

سرکار نور حل

شانزدہ محال کاملش پانزدہ لک نود و ششہزار و ہفتاد روپیہ چہاردہ آنہ پاؤ بالا درین سرکار قلعہ کوہی بادامی است

سرکار راے باغ

دوازدہ محال کاملش یازدہ لک چہل و یکہزار و دو صد و ہفتاد و سہ روپیہ پاؤ کم پنج آنہ + + +

سرکار غازی پور

بست و سہ محال کاملش نہ لک و سی ہزار چہار صد و ہفدہ روپیہ ہفت و نیم آنہ

سرکار نلدرک

هشت محال سه صد و هشتاد و نه موضع کامل شد ده لک و بست و پنجهزار و سی صد و شصت و سه روپیه
یک آنه قلعه نلدرک عجیب کوهی در باستان زمان حصارش را راجه نل بالواکه بر دمنی دختر راجه بهیم سین
مرزبان بیدر تعشق ورزیده بود بنا ساخته لهذا بنام او شهرت گرفت و بعد مرور دهور برج و
باره آن از هم ریخت در سنه نهصد و شصت و شش هجری عادل شاه بیجاپور باراده تسخیر
شولاپور بنابر اقامت لشکر خود آن کهنه اساس را تعمیر کرده بشاه درک موسوم نموده در سنه یکهزار
و بست و سه هجری جوبیارپوری را یک طرف قلعه سدی در نهایت استحکام بارتفاع بست و دو
درعه بر بست و بمت دیگر در جوف آن نشیمنی ساخته باب محل مسمی نموده در ایام برشکال آب
طغیانی کرده از بالای سقفش برآمده پیش روی نشیمن چادر آبشار ریزد عاصی محرر اوراق در سنه
یکهزار و دو صد و سی و پنج هجری در عهد کرار نواز خان عرف دوله خان بقلعه مذکور رفته
سیر نموده محل آب وغیره بچشم خود دیده چنانچه بهادر مذکور یکهزار روپیه نقد و یک کره اسپ
یعنی بچهیره داده رخصت فرمود آب بهیمرا ازین سرکار بسرکار فیروزگده رود پرگنه الند مضافات
ازین سرکار است در آنجا درگاه ملک المشایخ مخدوم شیخ علاء الدین لاڈلی انصاری قدس الله
سره العزیز است در سنه هفت صد و هفتاد و هفت هجری سواد قصبه الند را بقدوم خود نور آگین
فرموده بعالم قدس خرامید گنبد و نقارخانه در زندگی خود بنا فرموده در سنه یکهزار و یکصد و
نود و چهار هجری میر بدر الدین حسین خان نقارخانه پخته مقابل دروازه درگاه برفعت و وسعت
بنا نموده احاطه قدیم را که از سنگ و گل بود پخته از سر نو احداث کرده به اجرای بلبورخانه بنابر
فقرا و مساکین وغیره مثوبات
اندوخت

سرکار کرناٹک

صوبہ بیجاپور پنجاہ و شش محال پنجاہ و دو اصلی و چہار داخلی کاملش پنجاہ و دو لک نود و پنجہزار سی صد و پنجاہ و شش روپیہ یک آنہ پاؤ بالا کرناٹک ملکیت وسیع جداگانہ فلاع این الکہ عنبر کوہی شہر بیجانگر در سوالف ایام مقر راجایان کرناٹک بود و درین زمان اثری از آنہا باقی نماندہ متصل شہر مذکور آنی کوندی پرگنہ در وقت رایان آنجا فیلخانہ بود بزبان کنڑی آنی فیل را گویند پس ازان در دفتر آنی کوندی پرگنہ قرار یافتہ داخل سرکار کرناٹک شد پیش از چندے این ملک در تصرف ٹیپو سلطان خلف حیدر نایک بود در ینولا بدست صاحبان کلاہ پوشان انگریز است کہ داخل کمپنی گردیدہ

سرکار مدکل

سیزدہ محال کاملش نہ لک و شصت و نہ ہزار نہ صد و ہشتاد و چہار روپیہ دو نیم آنہ

سرکار مصطفے آباد

داخل ہشت محال کاملش شانزدہ لک نود و یکہزار یک صد روپیہ نہ آنہ

سرکار مرتضے آباد مرج

شش محال پنجلک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ عنبر کوہیست

سرکار بنی شاہ درک

عنبر بالہ نہ محال کاملش پنجلک ہشتاد و سہ ہزار سی و نہ روپیہ چہار نیم آنہ عنبر کوہیست چیپار کنہا از گھاٹ این سرکار بر آمدہ

سرکار نصرت آباد

سکر پنجمحال کاملش شانزدہ لک بست و دو ہزار نود و شش روپیہ پاؤ کم چہار آنہ

تعلق سرینگ پٹن وغیرہ

بلاقید محال کاملش پنج کرڑ و بست و دو لک شصت و نہ ہزار دو صد و سی و نہ روپیہ دو آنہ در پاستانی زمان این ملک در تصرف زمینداران بود بعد ازان بحیدر نایک و خلفش ٹیپو سلطان تعلق داشت الحال بتصرف صاحبان انگریز داخل کمپنی است

صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد

معہ تعلقہ کرناٹک بالاگھاٹ و پایان گھاٹ مشتمل بر چہل و سہ سرکار چہار صد و یازدہ محال جمعکامل کل صوبہ شش کرڑ و شصت لک نوزدہ ہزار دو صد و بست و ہفت روپیہ پاو کم یک آنہ از آنجا سوائے تعلقہ کرناٹک بست و دو سرکار کہ در آن دو صد و چہاردہ محال است کاملش یک کرڑ و ہفتاد لک و ہشتاد و پنج ہزار سی صد و چہل و ہفت روپیہ سہ آنہ و تعلقہ کرناٹک محتوی بر بست و یک سرکار و یک صد و نود و ہفت محال کامل آن چہار کرڑ و ہشتاد و شش لک سی و سہ ہزار ہشتصد و ہفتاد و نہ روپیہ پاو کم چہاردہ آنہ ملک تلنگ عبارت ازین الکہ است و زبان تلنگ مخصوص مردم این مرز و بوم در سوالف ایام بتصرف راجہ ہای با نام بودہ چنانچہ ذکرش در احوال سلاطین قطب شاہیہ گذشت حصار حیدرآباد اندکی بغیر کنگرہ کہ از دروازہ چادر گھاٹ تا دروازہ دبیر پورہ و بعضی قریب دروازہ یاقوت پورہ تیاری عماد الملک مبارز خان است کہ در حکومت خود شروع کردہ بود مابقی تمام فصیل نواب حضرت مغفرت مآب آصفجاہ مغفور تیار کنانیدہ باختتام رسانیدند احوال عرس کوہ شریف و عشرہ محرم الحرام و دیگر بزرگان اینجا ہمہ در آخر این باب مرقوم خواہد شد انشاء اللہ تعالے معہ عجائبات متفرق نفائس اینجا اکثر مطبوع خوشگلی خسرو مہرکشان اینجائی مثل خصوص مہرکنی مرزا فاضل بیگ در عہد حضرت غفران مآب شہرۂ آفاق بود

کہ کندۂ او تا بولایات رفتہ پس خاطر دانایان آنجا گشت در ینولا ہم در بعضے جاہا مہرہای کار دستی
مرزای مذکور در بلدہ موجود اند کہ تا الآن دیگری پیدا نیست بعد مرزای مذکور کار پسر او محمد طاہر
ساکن یاقوت پورہ و پرشوتم ساکن علی آباد عمدہ تر از ہمہ دیگران است و کار سواد زرگران و سادہ
کاری اینہا عجیب و غریب حشمت جنگ کرک پاترک وکیل انگریزی میگفت کہ کار سادہ کاری
و سواد ساکنان یاقوت پورہ از ولایت ما بہتر است چھیٹ قلم کار رنگ آبی یعنی رنگ پانی
اینجا ہم علی الخصوص چھیٹ قلم کار سخینہ مچھلی بندر کہ از مضافات این صوبہ است در تمام ہفت کشور
بفروخت میرود و مشہور تر است کہ اگر ہزار بار بشوب رسد نقصان در رنگ آن نمیشود و ہمہ
اینجا یعنے کار طلائی و نقرئی برگ و بار بالای امرچہ ہای مچھلی بندر و بالای دیگر پارچہ ہا کہ از
ہمہ میگویند شہرۂ آفاق است و چند زوج النگو یعنے جوڑہ چوڑی کہ زنان ہند و دکن
در ساعدہا ہمین میپوشند نہایت نازکتر و باریکتر بکار اقسام و انواع مروارید
و مینا کار سادہ و زمردی و یاقوتی وغیرہ در حیدرآباد میشود کہ در جنبش ساعد محبوبان جواہر خانہ
قدرت خدا مینماید ولیم پالمر صاحب انگریز جوڑہ ہای عمدہ با کار مروارید وغیرہ کہ ہر یک جوڑہ
بقیمت سی روپیہ و علی العموم تا پنجرو پیہ تا یک لک روپیہ تیار کنانیدہ بولایت لندن فرستاد
کہ در ولایت چندی رواج یافتہ بود حمایل لاکھہ در ینجا بدو فلوس چوڑی فروشان میفروشند
مانند حمایل طلا ہیچ فرق نمینماید بی بی ہای ولایت انگریز بعنوان تحفہ بسیار پسند نمودہ بخواہش
تمام طلبیدند در عہد حضرت مغفرت منزل سال دو ہزار روپیہ ولیم پالمر صاحب مذکور بولایت
فرستاد و در مضافات این صوبہ اقمشہ و پارچہ و فرش بنفاست میسازند مثل ڈوریہ کھپورہ
و الپور و ڈوریہ کرنول و کڑپہ و محمود خانی و سنجر خانی کڑپہ کہ یک تھان محمود خانی از دو روپیہ
تا سی روپیہ قیمت دارد و آنجا پانی سیکا کول جوڑہ یکصد روپیہ و سیلہ سواڑہ یک تھان بیست روپیہ

علی العموم است و مال باریک تر گران تر و ابهم مال پایدار و مضبوط نه مانند مال ولایت بمبئی که هر قدر
ارزان شود بوسیده تر در یک پوشش و شوب معدوم میگردد و قالین و رنگل و شطرنجی بهونگیر
و اکثر انجا یک ریگستان است خصوص اطراف حیدر آباد در بارش کل ولا کلم بسیار و اکثر جا در صحرا
بالکل نیست که زمین سنگ ریگدار است در سبزی صحرا سرخی جاده ها و رسته ها لطف عجائب است و
کولاب یعنی تالاب جا بجا پر آب میباشند و بو میان اینجا که عبارت از کنٹه هاست هر گاه مملو شود
مزارعان باز از روی بارش نه میکنند که در فصل آبی قنا بی بکار می آید و شالی هزارها قسم میشود
باریک و باریک تر و کالا بهات و مراد علی و سکهد اس و قندهاری و استمالی و قیمه قتل و کنده وار
و اکاٹی وغیره خصوص شالی برنج باریک خوشبوی قصبه قندهاری و ضلعه سرکار میدک و نیز محصول کلالی آبکاری
یعنی محاصل اینجا سیندهی بسیار است و محصول کلالی شراب هر روز در بلده مذکور که بیرون شهر
همه کلالی میفروشند چرا که حکم سرکار به اندرون آوردن منهیات نیست و قتیکه سال از سنه یکهزار دو صد
و چهل هجری که تعلقه بدعت بلده حیدر آباد بعهده عاصی مؤلف از سرکار دولتمدار آصفیه ادام الله
اقباله باستصواب مهاراجه بهادر معه قلع فرخ نگر با دیهات آن و محالات دیگر پرگنه نرساپور و ابراهیم پور
و تو پران و پیداپلی ڈھٹی چبوتره در تکل محالات سه لک روپیه بود فقط از تعلقه بدعت پانصد روپیه اس
شراب هر روز در بلده می آمد فی راس بست روپیه محصول داشت و هفت صد سبوی سیندهی که عاصی
معه رسهای شراب و سبوهای سیندهی معه کل مهوه و بهٹی های شراب نظام پیٹھه جمله بست و پنج روپیه
ماهوار بدعت ماه بماه در سرکار میرسانید سوای محصول بازار لشکر حسین ساگر و در آن میان یکهزار
پانصد روپیه خرج سبندی و پانصد روپیه ماهوار ذات راجه دهراج راجه بالا پرشاد بهادر خلف
راجه چندو لعل مهاراجه بهادر بابت تحریر مجرا میگرفت تتمه بست و سه هزار روپیه بلا قصور داخل سرکار
میشود اما در پیشولا تعلقه بدعت تعلقه راجه دهراج مذکور بزمانه استراحی عالم چند کارپرداز بهادر معز

معمور کار است سوای این در اطراف بلده حیدرآباد باغات بشمار اند میوه از همه اقسام و انواع
بخوبی تمام میشود خصوصاً انبه ارسالی و الفن و ملغوبه بوزن یک آثار یکدانه پیدا میگردد و معهذا
در دیهات انبه ارسالی بهتر از الفن و ملغوبه موسوم به شکرپاره و نواب پسند و شاه پسند و امرپسند
و حسنی و حسینی و بدیگر نامها دیهه بدیهی عجیب و غریب بوفور تمام است و شریفه تمام صحرای حیدرآباد
و دیهات دور دور جانب شرقی و شمالی و جنوبی را دائر و سائر است اما جانب غرب تا دو منزل
بسیار است و از آنجا کمیاب انجه در بلده بقیمت سیفر و شند بزرگ پر مغز بیک فلوس ده دوازده
میدهند و در دیهات هر قدر که منظور بود از صحرا بغیر قیمت می آرند و میخورند صحر اثمام بر از
اشجار شریفه است که بهندی سیتا پهل میگویند نهایت بالیده همه مغز و شیرین تر از شکر و خوشبو
بوزن نیم نیم آثار هم میشود گویا قند سفید با سر شیر با گلاب آمیخته است اما خربزه درست نیست
مگر یک قسم خرد برابر نارنج کلان سرخ با خطوط سبز شیرین میشود و لعد آن نوعی زرد مگر خربوزه
کرنول و دریای گنگ که نهایت شیرین کلب العذوبت خود می بندد و کونله و سنگتره سیاکول
کمال بهشت است کونله و سنگتره ناگپور و اورنگ آباد بیا سنگ او میرسد سوای این انار سنگین
و قصبه بیر با دانه های سطبر کم تخم شیرین تر بسیار بهم میرسد انجیر بقدر دوازده فلوس وزنی شیرین
در باغها خصوص در باغ خلوت مبارک حضور پر نور و خانه بجانه نیز بهتر میشود نا جیل حدی ندارد
و دیگر از تخم درختان تاڑ مغز تخم خام برمی آید که آنرا در هندی موتجل گویند بسیار نازک و خوش
طعم و آبش که از اندرونش برمی آید شیرین مردمان عوام بسیار میخورند و خواص ذمیقند و رمانند
فالوده بریده در میان آبش قند و گلاب انداخته در گرمای تابستان باستعمال می آرند بهتر از
بهتر بدست گلها خوشبو از گل گلاب و نسرین و نسترن و یاسمین و سیوتیا و موگره و بٹ موگره وغیره
باقسام و انواع در باغها پیدا میشوند اما قسمی از موتیای هزاره برابر فندق میشود که یک گل تمام

مکان را معطر میسازد عجیب و غریب است که در هیچ ولایت پیدا نیست سواد اینملک طلسم است که بتحریر
و تقریر نمی آید در هر جا که نظر کار کند تراکم اشجار و کاریزهای آب شیرین و تختهای زمردی شالی زار
و باغهای بیحد و شمار و درختان انبه که آنرا امرای نامند قطار قطار که چشم بینا خیره گشته
و تالابهای پر آب و سایه درختان سیندهی که هم صورت و شبیه درختان خرمای ولایت است
جابجا بر سر نالهای آب روان و نیز هجوم جانوران پرند شکاری و هجوم درختان تاڑ که مشابه
درختان نارجیل باشد حمد خالق بیچون حقیقی بر زبان می آرد رکن الدوله مدار المهام سرکار
حضرت غفرانمآب نهری از تالاب موضع چلبلی در بلده آورده بود درین زمان مسدود است که
خشک شده و نهر میر عالم مدار المهام حضرت مغفرت منزل از جوئبار ساگل که کنبه بسته آورده است
آب آن جابجا خانه بخانه کوبکو جاریست در احوال میر عالم گذشت میر صاحب موصوف عجب باخیر بود که
هزارها بندگان خدا از فیض آن بهره یاب اند و ایش حسبه جاریه نهر تالاب بنا کرده خود در نامه اعمال
خود برده ابد الاباد داخل ثواب است طرفه اینکه عادت میر صاحب موصوف چنان بود که اگر شخصی
ده پانزده روز حاضر دربار شود و آداب مجرا بجا آرد بعد دو هفته میپرسیدند که چه حاجت است
هرچه بیان میکرد فی الفور اجرا مینمود اتفاقاً از یاوری طالع حق رفاقت و مصاحبت در یابد
از ان نوعی سلوک میشدند که باز حاجت التجا تا به زندگی بدیگر نمی داشت بلی رسم زمانه همین طور
میباشد که صاحب موصوف اختیار کرده بودند و درین زمانه نه مروت نه اخلاق نه سخاوت نه مردم
شناسی با امرا باقی است هرچه هست خود غرضی است بوقت ضرورت کار خود طوری لجاجت و اخلاق
میکنند که آن کس می فهمد که این صاحب مروت دستگیری من نموده چه حاجت التجا بدیگر بردن است
وقتیکه بر آمد کار آن مطلب بر آرنده به نحوی از کج خلقی و بیمروتی و غیبت گوئی پیش می آیند که گویا
گاهی شناسائی نبوده بلکه در زمانه سابق عداوتی رو داده که بدله آن میگیرند و این همه امید

ورحمت این بیچارہ ہمہ برباد و رایگان شد خدا توفیق دہد کہ این شیوہ ناستودہ امرا ترک کنند آمین آمین ثم آمین الغرض انچیکہ احوال عمارات وغیرہ بلدہ مذکور ہست در ذکر سلاطین قطبشاہیہ بقلم آمد

سرکار محمد نگر گولکنڈہ

دوازدہ محال کاملش پانزدہ لاک ہشتاد و دو ہزار پنجاہ و شش روپیہ پنج و نیم آنہ کیفیت این سرکار مفصل در ذکر بادشاہان قطب شاہیہ بقلم در آمدہ و در بیولا امرشد زادہ سبازر الدولہ بہادر برادر خرد حقیقی حضور پرنور آدام اللہ اقبالہ در سوتی محل اقامت دارند

سرکار بہونگیر

یازدہ محال کاملش ہفت لک و ہفتاد و پنجہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ یازدہ نیم آنہ قلعہ بہونگیر یک قطعہ سنگ است کہ سوای کوہ یک قطعہ قلعہ دولت آباد دیگر ہیچ جا بنظر نہ آمد عاصی محرر تاریخ موضع موپیرال و یک حصہ در موضع رای گیر زیر قلعہ بہونگیر جاگیر دارد و بہ قلعداری آنجا رشید الملک سرفراز اند

سرکار میدک

نام اصلی این گلشن آباد است دوازدہ محال کاملش پانزدہ لاک بست و پنجہزار سی صد و چہل و دو روپیہ پاؤکم پنج آنہ قلعہ مذکور کوہی است و قلعداری آن بعہدہ فیضیاب الدولہ خلف طالب الدولہ شغلجان کوتوال بلدہ از قدیم مقرر است عاصی مولف این تاریخ جملہ دو دیہہ در زیر آن موضع ہا راجپلی و نماپلی پرگنہ کرکوڑا نہ آبا و اجداد جاگیر دارد

سرکار کولاس

پنج محال کاملش شش لک و پنجاہ و پنجہزار ہفت صد و بست روپیہ پاؤکم چہار آنہ قلعہ کولاس

بنای جمشید قطب شاہ است کہ باہتمام جگدیو رائو نایک واڑی قلعہ گولکنڈہ باحداث درآمدہ کہ گذشت

سرکار ویلکندل

سیزدہ محال کاملش دہ لک پنجاہ وشش ہزار دو صد وچہل وہفت روپیہ سیزدہ آنہ پاؤ بالا

سرکار پانگل

پنج محال کاملش چہار لاک سی وسہ ہزار ششصد وشصت روپیہ سیزدہ آنہ قلعہ پانگل بر کوہ وسیع است درسنہ یکہزار و دوصد وچہار ہجری کہ حضرت غفرانمآب در اقامت خود کہ برای تنبیہ ٹیپو سلطان والی سیرنگ پٹن سہ سال رونق افزا شدہ بودند عمارتی تیار کنانیدہ جشن سالگرہ بنہایت تکلف ترتیب دادہ بودند کہ طوایف رقاص بیجاپور وچیناپٹن وسرینگ پٹن تا دریای شور جنوبی وشرقی ہفتصد طایفہ نامور آمدہ مالامال انعام واکرام بسیار گشتند در ینولا بدستور سابق درعہدہ پسر نذر بہادر خان مرحوم است

قلعہ ایلکندل

بست ویک محال کاملش دوازدہ لاک بست وچہار ہزار چہار صد وپنجاہ وہفت روپیہ ہشت آنہ پاؤ بالا ایلکندل قلعہ کوہی است در ینولا بعہدہ نبیسہ زبردست خان مرحوم پسر دومی خانجہانخان داروغہ فراشخانہ سرکار قلعہ داری آنجاست خیاطان کاریگر آنجا بسیار اند سوزنی ہا وتکیہ ہا ومسندہا وانگرکہ ہای سفید کار سوزنی وبادکشہای بسیار رمال صدہا روپیہ تیار کردہ بلدہ ودیگر جاہا میفرستند لقیمت وبخواہش تمام درایام سرما وگرما مردمان میگیرند وطوایفان رقاص تلنگ بسیار خانہا دارند

سرکار آرانگیر

یک محال کاملش ہفت لاک ہشتاد ودو ہزار ہشت صد وچہل وچہار روپیہ ہفت ونیم آنہ

سرکار ورنگل

شانزدہ محال کامل ہفت لک و چہل و ہشت ہزار و ششصد و سی و دو روپیہ چہاردہ آنہ قلعہ غیر کوہی است

سرکار ملنگور

سہ محال کامل یک لک و ہفتاد و چہار ہزار و دو صد و شصت و ہشت روپیہ سیزدہ آنہ قلعہ غیر کوہی است از صوبہ حیدرآباد و سرکار محمد نگر گولکنڈہ تا سرکار آراکیر و جانب شمالی ملنگور تا دریای گنگ تعلقہ بھولسلہ در تصرف سرکار آصفیہ آدام اللہ اقبالہ و ملکہ است و از سرحد ناگپور ملک گونڈوانہ وغیرہ ملک بھولسلہ در اختیار صاحبان انگریز است اما حقیقتا برای پورہ یکی از اولاد رگھوجی بھولسلہ را بر سند حکومت نشانیدہ ملک چہل لک روپیہ در اختیار او گذاشتہ باقی بدستور عملداری مینمایند

سرکار مصطفی نگر

عرف کونڈپلی بست و چہار محال کامل دوازدہ لک سی ہزار پانصد و پانزدہ روپیہ پاو کم سیزدہ آنہ

سرکار ایلور

دوازدہ محال کامل شصت و سہ ہزار ششصد و چہل و پنج روپیہ یازدہ آنہ

سرکار راجمندری

بست و چہار محال کامل شش لک و ہشتاد و پنج ہزار پانصد و بست و نہ روپیہ نیم آنہ

سرکار کان الماس

یک محال کامل دو لک و پنجاہ و پنج ہزار روپیہ

سرکار مچھلی پٹن

ہشت محال کامل پنج لک چہل ہزار ہفتصد و پنجاہ و ہشت روپیہ یازدہ آنہ

سرکار چاکلہ سیکاکول

یک محال ہشت لک چہل ہزار ہشت و بست و دو روپیہ دوازدہ آنہ ✣ ✣ ✣ ✣

تعلقہ کرناٹک حیدرآباد

ملکیت جداگانہ وسیع سیر حاصل زرخیز بر دو قسمت بالاگھاٹ و پایان گھاٹ مشتمل بر بست و یک سرکار یک صد و نود و ہفت محال کاملش چہار کرور و ہشتاد و شش لک سی و سہ ہزار ہشت صد و ہفتاد و نہ روپیہ پاؤکم چہار آنہ در زمان سلطان عبداللہ قطب شاہ میر محمد سعید اردستانی مخاطب بمیر جملہ کہ تالاب ایشان متصل بلدہ حیدرآباد زیر فصیل جانب شرق واقع است اکثر حصون و محالات سیر حاصل کرناٹک بفراوان سعی بدست آوردہ ضمیمہ صوبہ حیدرآباد نمود چون مشار الیہ از سلطان عبداللہ قطب شاہ برہم خوردہ بوسیلہ شہزادہ اورنگ زیب بملازمت اعلیحضرت شاہجہان بادشاہ مستعد شدہ بوزارت فایز گشت سال سی ام آن ملک مفتوحہ را پیشکش نمود از آن وقت فوجداری کرناٹک مذکور ز بارگاہ سلطانی علیحدہ مقرر میشد درینولا ہمہ در تصرف صاحبان انگریز است

تعلقہ بالاگھاٹ

پنج سرکار شصت و شش محال کاملش ہشت لک و یک ہزار سی صد و شانزدہ روپیہ پاؤکم نہ آنہ

سرکار سدہوٹ

ہشت محال کاملش سی صد و شانزدہ روپیہ ہفت و نیم آنہ چہار گروہی قلعہ سدہوٹ قصبہ کڑپہ حاکم نشین بالاگھاٹ است اگرچہ اینملک داخل سرکار آصفیہ است اما در تنخواہ جمعیت کلاہ پوشان انگریز کہ ملازم سرکار دولتمدار اند بتجویز اعظم الامرا ارسطو جاہ مدار المہام در عہد حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بہادر آصفجاہ ثانی بر خلاف تجویز راجہ راجندر رگھوتم راؤ پیشکار سرکار

کرا و ماہ بماہ نقد سیداد از باعث اختلاف روپیہ حیدر آبادی و کلدار انگریزی کہ در آن نقصان سرکار صریحا بشد ایمالک مذکورہ عنایت گشت وتتہ نامہ مشروط است ہرگاہ از حضور پر نور نقد تنخواہ مرحمت شود صاحبان انگریز بلا تعذر ملک سرکار را گذاشت کردہ دہند

سرکار کنجی کوٹہ

پانزدہ محال کاملش سیزدہ لک و ہفتاد و چہار ہزار و ہفت صد و نود و ہفت روپیہ نہ آنہ دریں قلعہ درمیان حوض کلان فوارہ ایست کہ آب او بار تفاع ہفتاد درعہ جہندگی مینماید از بالای کوہ کہ منبع آب اوست آبش در فوارہ آمدہ برابر منبع خود مرتفع میجہد کہ چہار جوان پہلوان مثل حسینی بیگ آزاد الوقت داما د شاہ تجلی علی و مرزا محسن علی بیگ و دو کس دیگر سپر را بالای دہن فوارہ نہادہ فرسود کہ آب از منبع سر وہند بجر دورود آب ہر چہار جوان بچہار سمت افتادند ہیچ قوت و زور ایشان کارگر نشد پس رفعت الملک کہ قوی الجثہ و زور آور بود خود بالای گلدستہ آبش نشست و سپر را مضبوط کردہ گفت کہ آب را از منبع سر وہند بجر د رسیدن آب تا ربع ساعت آن قدر بند نمود کہ سپر بجای خود ماند و آب برنہ آمد بعد از ان فرمود کہ حالا قریب است کہ ہر دو بازوے من شکستہ شود پس سپر را گذاشت و خود ہم بیرون بر آمد غرض ازین گفتگو اظہار قوت و زور مشار الیہ است کہ برابر فیل زور و قوت داشت

سرکار کورم کنڈہ

دوازدہ محال کاملش شش لک و ہشتاد و پنجہزار و ہفتاد و سہ روپیہ ہشت آنہ پاؤ بالا ✢ ✢

سرکار کہم

ہجدہ محال کاملش دہ لک و پنجاہ و یکہزار و دو صد و ہفتاد و سہ روپیہ چہار دہ آنہ

پایان گھاٹ

کرناٹک شانزدہ سرکار یکصد وسی و یک محال کاملش چہار کرڑ وسی و شش لک و ہفتاد و یک
ہزار و ششصد و شش روپیہ پنج آنہ قلعہ چنیا پٹن بر یک گوشت سرکار ادوگیر شش محال
کاملش سہ لک و بست و ہفت ہزار یکصد و ہفتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار ایلور
ہشت محال کاملش ہفت لک و چہل و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و پنج روپیہ پنج آنہ
سرکار ترناپور یک لک و نود و سہ ہزار یک صد و سی و نہ روپیہ پاؤ کم شش آنہ سرکار چکیدیو
ہفدہ محال کاملش ہجدہ لک و پنجاہ و ہفت ہزار ہفت صد و ہفدہ روپیہ دو نیم آنہ
سرکار چندرگیری دہ محال کاملش پنج لک و ہفت ہزار ہفت صد و شصت و یک روپیہ
چہار نیم آنہ سرکار چیکل پت سہ محال کاملش پنجلک یازدہ ہزار و پانصد و ہفتاد و دو
روپیہ پاؤ کم سیزدہ آنہ سرکار سرودہ پلی دوازدہ محال کاملش شش لک و ہفتاد
و ہشت ہزار یکصد و ہفتاد و ہفت روپیہ نہ آنہ پاؤ بالا سرکار کنچی پانزدہ محال کاملش دہ لک
وسی و چہار ہزار سی صد و چہل و سہ روپیہ پاؤ کم چہار آنہ سرکار ترنامل یازدہ محال کاملش
ہفت لک و یکہزار و یکصد و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار نصرت گڑہ عرف جینجی
کاملش دو لک و ہشتاد و نہ روپیہ چہاردہ نیم آنہ سرکار وروداور نہ محال کاملش ہشت لک
و بست و چہار ہزار و ششصد و ہشت روپیہ دو آنہ پاؤ بالا سرکار الکونڈہ پور پنج محال
کاملش شش لک و پنجاہ و یک ہزار و ہشت صد و بیست و پنج روپیہ سرکار ڈنڈاسی سہ محال
کاملش پنج لک و چہل و یکہزار و ہفت صد وسی و سہ روپیہ پنج آنہ سرکار زنجیا پلی یک محال
کاملش یک کرڑ و ہشتاد و پنجلک و شصت ہزار روپیہ سیزدہ آنہ سرکار چنجاور یک محال
کاملش یک کرڑ و چہل و دو لک و ہفتاد و سہ ہزار پانصد و چہل و شش روپیہ ملکیت سرحال

زرخیز دران نواح بتخانه های فراوان راجه های اینجا آب کاویری را سد بسته در بنگلور آورده اند
مدار کشتکار بر آب مذکور است در تصرف والاجاه بود و درین زمان همه ملک در قبضه صاحبان انگریز است

ذکر کیفیت عرس کوه شریف جناب حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰة والسلام پنجگروهی بلده حیدرآباد در ماه رجب المرجب

وحقیقت بنای آن کرد در سرحد یعنی سیوار موضع کهیره جاگیر مرشد زاده آفاق سلیمان جاه بهادر سمت شمالی بلده واقع است چون تاریخ دهم رجب المرجب میشود اسباب مردمان بلده روانه کوه شریف میگردد خصوصاً اسباب دکاکین اهل بازار از شیرنی فروشان و میوه فروشها و تمامی اهل بازار یعنی بیوپاریان وغیره و بتاریخ پانزدهم شهر مذکور بعضے بعضی اشخاص خوشباش با اسباب خودها میروند و بتاریخ شانزدهم که روز صندل مبارک است تمامی خلق الله از بادشاه و وزرا و امرا و فقرا و سپاه ارباب نشاط و طرب تا پیر زال نود ساله و صد ساله که طاقت رفتار نداشته باشند افغان و خیزان خودرا در عرس میرسانند قریب پنجلاک آدم از مسلمانان و هندوان بیراگی و برهمن گوسائین اتیت مارواڑی وغیره و اهل ولایت ایران توران روم و شام عرب و عجم انگریز وغیره از قسم همه اقوام داخل عرس میشوند و خیمه های سپید و وصد و یا ستاده می آرند و مکانهای بسیار متعدد و باحداث آورده اند که مهیا شده و آنها که مکانها دارند بارائش و پیرایش فرش و روشنی جلوه سیه میدهند از چار مینار بلده تا روا قهای نقرئی درگاه معلی شعر یک تخته آدمان میشود بهم پهلو بپهلو سینه و لقدم ۞ انبوهی خلقت راحدی نی و کثرت مجمع را نهایتی نیست قریب سه هزار فیلان کوه پیکر و فیل بچه های پری چهر و قریب پنجاه هزار اسپان بادپیما و یابوان تیز پا

شتران باربردار و زرگاوان و چھکڑہ ہا و بنڈی ہا را حساب و شمار نیست قطار ان قطار خارج از
اندازہ و حساب است دکاکین اہل حرفہ کہ اجناس و اشیای بحر و کان از قسم میوہ ہای تر و خشک
و اقمشہ و پشمینہ وغیرہ باشد جا بجا ہمہ حاضر و موجود ہر جا کہ نظر کار کند غیر از مجمعہ خلایق و انبوہی
بیع و شری و سواریہای امرا و عمایدین و رقص پریرویان و شکوہ خیمہ ہای پرشکوہ و اسپان
و فیلان مثل کوہ چیزی دیگر بچشم تماشا بین و دیدہ نظارہ گزین نمی آید ہر دو جا آراستہ
عمارات بلند بلند پایہ و بقاع مرتفع و چبوترہ ہای وسیع از دریای موسی تا دامن کوہ شریف پہلو
بہ پہلو بہم پیوستہ با رایش فرش دیبا و قنادیل و اشجار بلوری و لایق کہ بروشنی شمع و لالہ ہای
و چراغان تختہ بندی پیرایش مید منبر متعدد و رقاصان پری پیکر حور لقا و روشن اختران نور فزا
بچہرہ آرائی گوناگون و لباس و زیور پیرائی رنگارنگ بصد آب و تاب جلوہ آرائی محفل سور و
زینت بخش مجلس بہجت و سرور بودہ تماشا بین خلقت نزدیک و دور اند ہر گاہ بہ خوشنوائی آہنگ
سرود میکنند عالمی را در حیرت نمود بی بود و بود بی نمود متحیر و متعجب میسازند اخراجات روشنی
و آتشبازی و اطعمہ لذیذہ اقسام اقسام و اشربہ طیبہ گوناگون خالق اللہ از ہزاران ہزار و بیرون
از دائرہ حساب و شمار تا کجا دہ گنجایش عقل در آید خیام بلند احتشام امرا و خوانین و سراپردہ ہای
سفر آن بارگاہ سلطانی و خسروانی خاقانی کوہ شریف را باطراف و جوانب محیط و در گرفتہ ہر چند
اعلیحضرت خود بدولت و اقبال آفتاب سپہر جاہ و جلال اندر محل ہائے گردون مثال و بنگلہ
فلک تمثال رونق افزا بودہ مجمع عرس و روشنی ہمہ جا ملاحظہ میفرمایند احتیاج قیام خیام بلند
احتشام سرکار نمیشود معہذا از خیمہ ہای عجیب و غریب عمارات خوش اسلوب تازہ ترکیب شمس الامرا
بہادر امیر کبیر و دیگر عمایدین کبیر و صغیر رونق دیگر آراستہ و بازار عرس شریف است کہ چشم حیرت گزین
بہتر ازین تصور نمی کند الغرض درین عرس بزرگ بالای انسان و در سر ہر حیوان غیر از پشمینہ گرانبہا

یعنی

یعنی دو شالہا چو حاشیہ کشمیری و امرتسری و مال بنارسی و کمخاب و اطلس و مشروع و سفیدہ باب آغا بانی و سحن و تن سکھ و تن زیب و ململ و ڈوریہ الپور و کھپنورہ و کڑپہ و کرنول و سیلہ ہائے پنواڑہ و ناٹیہ پرور ایچور و دستارہا و ردہای بیڑ و پٹن و آغا بانی ہای عمدہ سیکاکول و غیرہ و دیگر مال ہزار ہا روپیہ چیزی دیگر بنظر نمی آید و اسباب فیلان و اسپان و رتھہ ہای طوایف ہمہ از کلابتون و سقرلاط و زیورہای نقرہ و دواب از چندین ہار و پیکل اسپان و سری سراسری فیلان و زنگولہ یعنی گھنگرو و توڑہ ہای نرگاوان جلوہ دیگر دارد و اشیاء بازی طفلان کہ بزبان ہندی کھلونا میگویند مال قریب پنجہزار روپیہ بفروخت میرسد و صندل حسب معمول قدیم از تکیہ زنگ علی شاہ کہ بیرون دریچہ یعنے دروازہ خرد بلدہ جانب شرق است بکمال تکلف جلوس و روشنی و آتشبازی بوقت نصف اللیل بہجوم خلایق داخل درگاہ میشود و دیگر از قدیم درگاہ شریف بود بعد آن صندل سلاطین حضور پر نور از پنجہ شاہ بلدہ بتکلف بجلوس بے شمار میرسد و مجاوران کوہ مبارک قدم رسول صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ محاذی کوہ شریف است صندل معمولی قدیم ہم می آرند و مفسدان موضع کہیرہ نیز از دیہہ خود صندل قدیم میرسانند و از موضع ملک ارجن گدہ مشہور بملکاج گیری نیز معمول صندل است کہ میفرسند از کثرت خلق اللہ انسان را تا درگاہ رسیدن مشکل تر است غرق عرق شدہ بحملہ ہای متواتر جوان قوی و زور آور میرسد القصہ اصل بنای عرس این کوہ پر شکوہ اینست و در تاریخ تزک قطبیہ نیز بنظر آمدہ آوردہ اند کہ در عہد سلطان ابراہیم قطب شاہ یاقوت نام خواجہ سرای بادشاہی برای درستی مزاج ناتوان خود و خوردن ہوای صحرا در موضع لالہ کوڑہ کہ در آن ایام نام دیگر داشت اقامت ورزیدہ اتفاقاً بتاریخ شانزدہم شہر رجب المرجب بوقت شب ہفدہم قریب صبح کہ یاقوت مذکور در خواب بود دید کہ شخصے عرب بالباس سبز پیش او آمدہ گفت کہ جناب امیر المومنین

حیدر صفدر اسد الله الغالب علیه الصلوٰة والسلام من الملک العلام تراپا فرموده اند همراه من
بیا چون پیشگاه آنجناب برد یاقوت دید که آنحضرت بالای همین کوه جائیکه آستانه مبارک است
نشسته اند یاقوت آداب بجا آورده روبرو استاد و هیچ حکم درباره او ارشاد نشد تا اینکه
چشم یاقوت بیدار گشت و صبح صادق پدید آمد همونوقت یاقوت سوار پالکی بالای کوه آمد که
تمامی اشجار صحرائی بودند جائیکه آنجناب رونق افزا دیده بود بچشم خود دید که نقش دست
مبارک و پهلوی شریف بر سر سنگ که تکیه کرده بودند منقش است یاقوت بوسه داده معماران
را طلبیده همونوقت رواق خورد که حالا اندرون رواقهای نقرئی پس پرده موجود است
از سنگ و آهک باحداث در آورده سنگ نشانها مبارک تراشیده در آنجا نصب نموده
فاتحه عرس شریف که هفدهم رجب المرجب بود بعمل آورده شهره عام داد اول شروع عرس شریف
آن بود از آنجا که روز تولد جناب مبارک آنحضرت سیزدهم رجب است اگر عرس یا فاتحه
بعمل آید بتاریخ سیزدهم باشد اما برای همینکه این واقعه بتاریخ هفدهم ماه مذکور بوقوع آمده
لهذا عرس شریف هم بتاریخ هفدهم معمول گردید هرگاه این خبر بسمع سلطان ابراهیم قطب شاه
رسید او خود بزیارت آمده پیش رواق مذکور مسجد تعمیر نمود و هر سال مردمان جمع شده
عرس میکردند چنانچه مسجد مذکور هم تاحال قایم است بعد چندی همین طور بیگی بی صاحبه
شیرزادی یعنی دختر میر مظفر وزیر که عابده و زاهده بودند غذا الی نمک میخورد برای عبادت
مکان مطهر دانسته بخدمت درگاه معمور گشت و همین جا ودیعت حیات نموده در صحن درگاه
مدفون گردید تاحال قبر ایشان در محجر موجود است چون لوای دولت آصفیه ادام الله اقباله
برافراشته شد و رکن الدوله مدار المهام سرکار دولتمدار حضرت غفرانمآب بسعی در نواح بربالا
گشته گردید گرد گذشت نعش او را بر طبق وصیتش در دامن کوه شریف متصل قبر مادرش

که پیش ازین مدفون شده بود در باغچه بنا کرده او مدفون نمودند و متعاقب آن وقار الدوله ناظم بلده حیدرآباد نیز بپاس محبت و اخلاص که با رکن الدوله داشت در محاذی باغچه اش در مقبره خویش بخاک سپرده شد همیشه آمد و رفت خلایق بکثرت در آمد و عرس شریف هم به مجمعهٔ کثیر هم صورت پذیر گشت مردمان اعزه بلده نیز بسیر و طیر می آمدند و میماندند و جشن هم میکردند تا اینکه صمصام الملک بهادر سائبان چوبی روبروی مسجد بنا نهاده و یک دالان چوبی در پهلوی درگاه شریف هم تعمیر نمود در بینولا منیر الملک بهادر مدار المهام سرکار آن سائبان چوبی را بعد از انکه از کهنگی ریخته بود پخته دو درجه ساخت و ماه لقا بائی عرف چنداجی طوایف دالان چوبی صمصام الملک مذکور را از آهک و سنگ پخته گردانید چنانچه همون بتعمیر الحال موجود است و جناب غفران مآب محاذی دروازه درگاه مبارک عمارتے بتعمیر در آورده اکثر بسیر و شکار مشغول میگردیدند و دسترخوان نذر و نیاز متواتر مینمودند و برای اخراجات مجاوران و فراشان و موذنان و جاروب کشان و نقارچیان و گهڑیال نوازان موضع چرلپلی زیر کوه شریف جاگیر نذر گذرانیدند و سعادت دارین حاصل نمودند تا حال آلعمارت و جاگیر قایم است و در عهد حضرت مغفرت منزل نیز همواره نذر و نیاز میکردید خود آنحضرت مستفیض درگاه معلے گشته تیاری دسترخوان نذر میکنانیدند بفضل الهی آن رسم زیارت و نذر و دسترخوان وغیره در بینولا که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجری است در عهد اعلیحضرت عالم پناه ناصر الدوله آصفجاه ادام الله اقباله بنسبت سابق هزار درجه باعتقاد تمام زیاده تر جاریست و همیشه با احتیاط و طهارت تمام بعمل می آید چون موضع لالاگوڑه را حضرت تهنیت النسا بیگم صاحبه عرف بی بی صاحبه از تیاری دیوارهای اطراف و دروازه های عالیشان و بازارها و چاوڑی پخته و باغ دلچسپ آراسته و پیراسته به تهنیت نگر موسوم فرمودند و حضرت غفران مآب درمیان قلعچه مذکور عمارت عالی بابت آورده در

اقامت ورزیده متوجه شکار میگشتند و بالای کوه شریف نیز متواتر زیارت مینمودند و سیر و تماشای
عرس هم میکردند امیران سرکار نیز عمارات بسیار در دامن کوه شریف بتعمیر در آوردند لهذا عرس هم
سال بسال رونق تازه گرفت و خلقت بسیار جمع میشد کمان بزرگ بالا که از محدثات غوث خان
جمعدار شاگرد پیشه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر است و عمارت چوبی که جانب جنوبی درگاه مبارک
است ساخته جمال صاحب عظمت جنگ وکیل ظفر الدوله مبارز الملک است نقارخانه قدیم
تیاری جگدیو که نزدیک ترلبه د مهاراجه بهادر نقارخانه بزرگ بوسعت صحن بتعمیر در آوردند و در پهلوی
شمالی درگاه دالانهای پخته تیاری حسام الدوله معین الملک عرض بیگی قدیم است و عقب درگاه
مکان معصوم علیخان کارپرداز منیر الملک بهادر و ذیره مکان جمال صاحب مذکور متصل نقارخانه
عمارت بزرگ تیاری راجه راو رنبها جیونت بهادر است که بخرچ چهارده هزار روپیه باحداث در آمد
و بالای نیم باؤلی مکان قدم شریف و آثار شریف ساخته سید امام خان داروغه عمارت سرکار است
و سر دو باره دری رسته صندل تعمیر چوبداران سرکار و باره دری دیگر زیر رسته صندل تیاری
جمال صاحب مسطور و مسجد نا تیار کمرگاه متصل زینه تعمیر قدیم پهکی بی صاحبه مذکوره است و دیوار هر دو
بازوی زینه رسته بزرگ و هر دو منار با کلس ملمع طلا سر رسته کلان پیوسته به بنگله مقبره رکن الدوله
تیاری کاظم علیخان برادرزاده عمی یارخان خانسامان سرکار اند و کمان کمرگاه تیاری جمال صاحب
مذکور و آبدارخانه نو احداث متصل کمان تیاری حسن لقا بائی دختر ماه لقا بائی است و زینه سر رسته
متصل درخت بڑه شروع راه کوه شریف که بسیار خراب بود و بدقت تمام میرفتند همه درست کنانیده
کاظم علیخان مذکور است که همیشه در فکر درستی آن میبود و کمان دیگر بر سر رسته صندل معه مقبره
و عاشور خانه و آبدارخانه همه تیاری خوشحال خان قوال سرکار است که همیشه در خانه ماه لقا بائی میماند
و استاد مشار الیها بود و در دامن کوه مبارک مقبره ماه لقا بائی معه دکاکین و مسجد و عمارات متعدد

معه باغ دلچسپ که بخرچ قریب دو لاک روپیه تعمیر یافت و مقبره امجد علیخان و دیگر مکانات و باغات و چبوتره ها وغیره بنام هر کس که تعمیر نمود مشهور اند از آنجمله مکان طالب الدوله بهادر و کاظم علیخان نیز بخوبی تمام تعمیر در آورده چون بفضل آلهی شالمحال آن صاحب گردید بهمه سعی خود مصروف تیاری آبدارخانه و کمان و باغ دلچسپ و عمارات دلکشا و چاه های بزرگ معه تیاری راسته و مکانها و باغ وغیره راجه چندولعل مهاراجه بهادر و راجه دیراج بهادر و راجه بهادر وغیره بدرستی تمام معه درستی راسته وغیره ساخت چنانچه ذکر آن در احوال ایشان گذشت پس در ایام عرس شریف از ورود و رونق افزائی حضور پرنور و بودن مهاراجه بهادر در مکانهای خود حاضر آمدن تمامی امراو جمعداران و رساله داران وغیره سرکار کثرت خلق الله را حدی و نهایتی نیست خلایق هفت اقلیم تا سه روز نو بر نو زیر و بالا همه آدمان هر جا که نظر کار کند الناس مع الناس من الجنة والناس بنظر می آید و محاذی کوه شریف کوهچه قدم رسول است که قدم شریف و آثار شریف بسبب بودن عمارات قدیم قطب شاهیه جای مطهر دانسته در عهد حضرت غفرانمآب محمد بشارت الله خان خانزاد سرکار در آن مکان نهاده معاش از سرکار مقرر کنانیده موضع نرلگیری در خرچ آنجا مجاوران دارند و مسجد خرد آنجا تیاری خان مذکور است در ماه ربیع الاول عرس شریف میشود و تیاری زینه آنجا کاظم علیخان نموده که راسته دشوار گذار بود و کوهچه متصل آن معه باره دری ویران قدیم بنام سید مظفر وزیر سلطان عبد الله قطب شاه مشهور است و متصل این کوهچه کوهچه دیگر است که در آنجا سنگ بالای سنگ برابر مینار بقدرت قادر مختار برآمده آن قلعه را بان سابق بود تا حال بنیاد دیوارها و دروازه سنگی موجود است در سوالف ایام موسوم و مشهور بقلعه ارجن بود معه دار راسته کوه شریف عمارات طول ایقان مثل حسن لقابائی و حسن افزا بائی و پیاری جی و متصل لنگم پلی معه باغ و چاه وسیع و ماما چنبلی وغیره اماکن متعدد هستند که بخرچ مبلغ خطیر تعمیر نموده اند و در ایام عرس فرود آمده

طوایفان مذکور عمارات مسطوره را از اطعمه لذیذه و روشنی بسیار و براگ ورنگ جلوه بالای جلوه
دیگر میدہند باغ لنگم پلی از محدثات سلطان عبد اللہ قطب شاه بود که سابق مذکور شد امارات
ہمہ افتاده نام ونشانی و اثری از بناہا نمانده فقط حوض کلان و بعضے دیوار اطراف باقی بوده
جناب حضرت مغفرت منزل علیہ الرحمہ در سنہ یکہزار و دو صد و بست و یک ہجری عمارات نادر
سه مدور ہشت پہلو ساختن حوض مربع قدیم را باہتمام کپتان سدرلنم صاحب وکیل صاحبان انگریز باجلد اثاث
در آورده جلوه تازه از اشجار و انہار و آب جو و ثمرات فرمود چنانچه در بنولا باہتمام فتح اللہ
بیگ خان بہادر نصیب یار جنگ سرسبز و شاداب و سیرگاه حضور پرنور است سبب تیاری باره دری
ٹاٹ شاه فقیر که در نشیب راه و غار رستہ متصل زمین سنگلاخ بتعمیر در آمده اینست گویند شرف الامرا
بہادر برادر رکن الدولہ از عارضہ استسقا جان بلب و قریب المرگ شده بود ہرچند حکمای
حاذق معالج بودند اما ہیچ فائده مترتب نگشت روزی ٹاٹ شاه مذکور فرمود که اگر از دعای فقیر
شافی مطلق شما را صحت عاجل نصیب فرماید باره دری بزرگ در اثنای راه کوه شریف بنام فقیر
بنا خواہند کرد او بجان قبول نمود فقیر مذکور معالجہ حکما و دوای ایشان را بالکل موقوف کنانیده
بست و یک روز چیزی اسم الہی بر آب میخواند و بایشان میداد که بنوشد چنانچه ہر روز مزاج باصلاح
آمده در عرصہ مقرری بست و یک روز صحت کاملہ حاصل گردید بہادر مذکور برای تجویز زمین بجہت
تیاری باره دری بر طبق اقرار خویش سوار حوضہ فیل باہم باٹاٹ شاه موصوف از شہر بر آمده ہرگاه
قریب این زمین رسید شاه معز تیر و کمان بدست خود گرفته فرمود ہرجا که این تیر زمین گیر شود باید که
باره دری بالای ہمونجا باحداث آرند قضارا تیر بر زمینیکه باره دری باحداث آمده است افتاد
بہادر مذکور آن زمین بالعنوان مقطعہ خریده بخرچ ده ہزار روپیہ احداث نمود فقیر بزرگ مذکور را
عاصی محرر اوراق بچشم خود دیده است بسیار ایشان معقول بودند لباس ٹاٹ از سر تا پا میپوشیدند

و مشک پر آب بر دوش فی سبیل الله آب سرد مینوشانیدند و ریک چشم گل بود ابا پر تقریر که احدی در تقریر
بر ایشان غالب نمی آمد الغرض مکان کوه شریف از جمله مطهرات است و در آنجا عجائبات بسیار بنظر خلائق
در آمده چنانچه نقل شاه رضا گذشت مشهور آفاق است و نیز نقل عجیب و غریب که میر ابوالقاسم
میر عالم بهادر مدار المهام سرکار خود بیان میفرمودند و اکثر مردم شهادت میدهند که فی الواقعی
چنین است یعنی میر عالم میگفت که مغلی تازه وارد از ایران بخانه من فرود آمده بود و من در آن
ایام برای تیاری نذر دسترخوان اراده کوه شریف نمودم و مغل مذکور را نیز گفتم که همراه من بیاید
و بالای کوه مبارک رفته زیارت حاصل نماید او جواب داد که مرا معاف دارند من بارها زیارت
نجف اشرف کرده ام اینجا حضور نیست آخر الامر بهزار سعی او را در میان منزل رتهه سوار کنانیده همراه
خود بردم و رسیدم بوقت فرود آمدن بر زمین از آنجا که مغل ولایتی از حال سواری رتهه آگاه
نبود پای خود را اندرون پایه رتهه انداخت و از حرکت نرگاوان چون پایه رتهه بحرکت آمد
ساق پای مغل شکست که او واویلا کرده بر آورده بحال گردید ناچار او را در میانه انداخته بالای
کوه شریف بردم و برای جراح آدمان فرستادم مغل مذکور گفت که من هرگز پای خود را بمعالجه
جراحان اصلا و مطلقا نخواهم داد و میبینم که بالای کوه آنجناب پای من ناحق شکسته است جناب مرتضوی
علیه السلام درست خواهند کرد و بغیر معالجه جراح و دوا الیس تمام شب یا مولا یا مولا میگفت و میگریست
و بر بستر بیقراری و تململ میغلطید قریب پاسی از شب باقیمانده خوابش در ربود و دید که جناب اقدس
مظهر العجائب تشریف ارزانی فرموده پای مبارک خود را بالای پای مغل مذکور زده فرمود
برخیز او بیدار شده دید که هیچ آزار درد معلوم نشود پای خود را کشید و باز دراز کرد و باز کشید
و باز قایم کرده نشست و ایستاد و برفت و باز آمد که هیچ از آثار شکستگی بالکل نیست سجده ها کرد
و نام هر یک از نزدیکان خود را گرفته و بیدار نموده مطلع گردانید اندرون درگاه آمده فاتحه خوانده

هفت بار طواف کرده تا بودن در بلده هیچ پنجشنبه از فاتحه و طواف ناغه نمیکردند و معتقد شدند که این مکان مقدس مقبول آنجناب است و کوهچه دیگر جناب حضرت امام ضامن ثامن علی ابن موسی الرضا علیه السلام است که او نیز بعد مدت بسیار آباد شد و در آنجا آستانه آنحضرت و آستانه جناب حضرت عباس علیه السلام است عمارت جدید آنجا با نقار خانه فی زمانه باتیار نمود و نقار خانه قدیم است آنجا هم بر اعود و گل جاگیر از سرکار مقرر است در ماه ذیقعده عرس آنجا هم میشود و مردم بسیار برای زیارت میروند و سیر میکنند جای خوش فضا است بدو گروهی کوه شریف نذر و نیاز کوه شریف مرتضوی علیه السلام فی سال التمام دو هزار روپیه کم و زیاد جمع میشود و آنچه بالا بالا میرود محسوب نیست بدست هر کس که در ایام عرس افتاد مال اوست عقب کوه شریف شفیع کوره مقطعه مجاوران است درین ایام که سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و هشت هجریست فیمابین مجاوران با وکیل ایشان لعل میان نام مناقشه میراث بوقوع آمده بود او بسبب اینکه از طرف ایشان وکیل مختار در سرکار و دربار بود دو هزار روپیه نذرانه به مهاراجه بهادر داده بنوعی دیگر فهمانیده سند شراکت حصه خویش در میراث مجاوران حاصل نمود هر چند مجاوران مذکور نزد مهاراجه بهادر مستغاثی شدند که این وکیل ماست به هیچ وجه این را مداخلت در میراث ما بابان از قدیم نیست هیچ فائده مترتب نشد آخر الامر در حضور پر نور داد خواهی کردند آن عادل زمانه سایه عاطفت خداوند یگانه روبروی خود یاد فرموده بسیار بسیار استحقاق نموده حق بمرکز رسانیده سند مهاراجه بهادر را پاره کنانیده سند تازه بمهر خاص مرحمت فرموده سرفراز نمودند و یک پهره جوانان بار بالای کوه شریف متعین مجاوران ساختند که در آنجا بوده محافظت نمایند تا احدے ایشان را در صحرا اذیت ندهد و مهاراجه بهادر را حکم شد که در استحقاق امور اهل میراث دقیقه از دقائق فرو گذاشت نکند الله تقدس و تعالی آن برگزیده خود را خود نگهبان بوده تا تمام جهان بر سر جهانیان جلوه فرما دارد آمین رب العالمین معهذا در تمام سال سوای ایام عرس نیز هزارها مردم بالای کوه شریف معه مستورات خود ها میروند و تا چهار روز و هشت روز کم و زیاد سیر میکنند و نذر و نیاز

و فاتحه دستر خوان بعمل می آید هیچ پنجشنبه خالی از هجوم خلقت نیست در بعضے ماه خالی از عرس هم
مکان خوب برای فرود آمدن بیسر نمیشود با وجودیکه مکانهای متعدد بشمار اند

ذکر مجمعه جاتره های هندوان

اما جاتره های هندوان در عهد مختاری مهاراجه بهادر اندرون و بیرون بلده بلکه در بعضے
قصبات و قریات نواحات بوقوع آمده اند خصوص جاترای الوال که موجد آن والدهٔ مهاراجه
بهادر اند و مهاراجه بهادر بذات دیول را که عمارت بلند است همه را مطلا ساخته در آنجا عمارت هاے
دیگر باغ و بازار طرح نموده در ایام برآوردن رتهه صنم خود معه فرزندان و اقربا و متوسلان وغیره میبرند
تا سه روز خرچ هزارها روپیه مینماید خلقت خدا قریب یک لک آدم عمائدین وغیره فرود می آیند
و خیام امرا ایستاده میشوند و بازار کلان از قسم همه جنس کشاده میگردد و تکلفها بوقوع می آید
سیر عجیب و غریب است و این جاتره متصل کوه شریف امام ضامن ثامن علیه السلام است و دیگر
جاترای رام باغ که موجد آن راجه بهوانی پرشاد است بروز رام نومی جاترای کشن باغ
که مخترع رای راگهو رام باشد تکلفها و تماشاها با اخراجات هزارها روپیه و هجوم خلایق خالی از
لطف و سیر نیست و دیگر مجمعه بروز گاڑی پونم یعنے در آن روز نرگاوان رتهه ها و بهلیهای
تمامی بلده را آراسته و پیراسته بیرون بلده آن طرف کاروان
در میدان باهم میدوانند خلقت بسیار جمع میشود و سیر نادر است
و مجمعه‌های دیگر بزرگان در احوال عفرا لقلم حقیقت
رقم می آید انشاالله
تعالے

ذکر عشره محرم الحرام در بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد

چون هلال ماه محرم الحرام در بلده بنظر می‌آید اول حسینی علم و نعل مبارک و علم بی بی ایستاده میکنند و سهره
گل بابت سلامتی هزار ساله عمر دولت حضور پرنور از سرکار میرسد و سهره گل از خانه سروی آب شجر
وغیره فروش یعنی کلالی در حسینی علم نیز می‌آید معمول قدیم است که بعد داخل شدن سهره سلامتی
حضور پرنور بوقت دوپهر شب با جلوس نشان فیل و دیگر جلوسهای معمولی از پلٹن بار و بهجوم خلایق
اول غسل کرده و خود را معطر نموده با لباس سبز و زیور بسیار و گیسوی بابتر کشاده با اعتقاد تمام
کشتی سهره بر سر خود گرفته قدم بقدم برهنه پا در هجوم هزارها مردم معه سبوچهای شربت و دیگ طعام
نیاز اندرون مکان ایستادگاه علم مبارک حسینی علم آمده سهره بسته فاتحه دهانیده بمکان خود
میبرود و هزارها خلایق که برای دیدنش می‌آیند اکثر فیما بین اینها کشمکش میشود اما از تقید حکم سرکار
منجر به فساد نمیگردد و در بیولا از اولاد و دختری هر سال سهره معمولی می‌آرد چرا که سروی مرده است
اما همون جلوس و تکلف و کثرت خلقت و مرثیه خوانان تمامی بلده برای قبولیت مرثیها در همون
شب که سلخ محرم باشد در آمکان بتکلف روشنی و آتشبازی و جوانان همراهی هر هر جماعت
مرثیه خوان در حسینی علم آمده پنج پنج بند مرثیه تیمنا میخوانند لهذا کثرت خلایق بسیار شده اکثر
فیما بین جماعتها خانه جنگی هم میشد اما در بیولا از غضب سلطانی فساد برپا نمیکنند بسیار میترسند پس
در خانهای امیر و فقیر اندرون خانها و بیرون و راسته و بازار علمها و تعزیه ها وغیره ایستاده
مینمایند و نوبت ماتمی همه جا میشود از آنچه در خانها و تعزیه خانهای امیر و چه در عاشور خانه فقیر که درین
ایام در نواختن نوبت در عاشور خانه ها از سرکار ممانعت نیست اذن عام است که بمجرد شنیدن
صدایش حالت غم مستولی میگردد و بر سر هر بشر صورت غم و الم هویدا میشود مردم ذی مقدور

روشنی در عاشورخانهای خود ها از شیشه آلات گران بها میکنند و در بعضی جا ها از شمع کافوری
و در صحن مکانها روشنی تخته بندی چراغان که بالاپش پرده های سرخ باریک می بندند و چراغها
بطور چاپیا و به نقشهای انواع واقسام دیگر روشن میسازند عجایب سیر و تماشاست از غره محرم تا دهم
ماه روز شهادت مردمان اشراف وامرای سرکار بعض بعض لباس سبز و سیاه خود هم میپوشند
و طفلان خود را نیز میپوشانند و تعزیه داری بجا می آرند و طعام لذیذ میخورانند و واقعه خوانی
میکنانند و مرثیه خود ها میخوانند و غم والم امام علیه السلام را بدرجه کمال میرسانند و بعضی مردم
بالکل ترک لذات مینمایند و سوای غذای بی روغن و نمک هیچ نمیخورند واکثر این مقیدات
پرهیز و تعزیه داری در مستورات بحد بسیار است واز مردمان بیمار کسان در میان عشره محرم
لباس دنیاداری را ترک کرده رخت فقیرانه آزاد میپوشند یعنی فقیر میشوند که سر و پا برهنه میدارند
واکثر هم مردمان نعلین های زنار در پا و دهوتی عمده یا فقط لنگوٹه سفید می بندند و کمر از
دوپٹه های کلابتونی بنارسی وغیره بیش قیمت رنگارنگ و یا دوشاله و رومال شالی بسته خود ها
را بزیور نقرئی و طلائی می آرایند و اینها مجموع دو جوق میشوند یکی از تعلیم دینا صاحب نام که مرد
زورکش بود از مغلپوره بلده بتاریخ هفتم محرم بوقت یکپاس از شب گذشته همه ها قریب هفتصد
کس بلکه زیاده تر از هر هر محله در تعلیم مذکور نزد سرگروه خود جمع شده با نشان فیل برمی آیند و بر سر
هر هر فقیران محله آفتابی ها میباشند که نقشه لباس و آفتابی های هر هر محله علحیده علحیده است مشابهت
بیکدیگر ندارد و مزدوران آفتابی بردار آفتابی هر یک فقیر بر سرش گرفته عقب او میباشند که
اگر نقشه آفتابی یکی از اهل محله مشابه دیگر از محله دیگر تیار کرده بیارد و در هر جا که بنظر آید جنگ صعب
روبکار است و مجرم سرکار و گنهگار سرگروه میشود چرا نه میگیرند چرا که همه نقشهای لباس و آفتابیهای
هر هر محله بی استرضای سرگروه و پروانگی سرکار نیست نزد سرگروه دفتر اسماء هر هر محله فقیران آنجاست

چه قدیم و چه جدید پس با مصورت از محله خود ها بتعلیم مذکور حاضر شده موافق معمول خود با صف بصف
در میان میل یعنی قطار فقیران مقام میگیرند اگر خلاف مقام مقرری خود جای دیگر بایستند
خانه جنگی هست و مجرم سرگروه و سرکار میگردند اکثر باین مقدمات مردم بسیار کشته شده اند
و در سرکار مچلکه ها داده اند که فساد نکنند تا خونریزی نشود پس از تعلیم خود بر آمده از راسته مکان
مهاراجه بهادر راجه چندو لعل در گذشته یکصد و یک روپیه و رومال سبز بنارسی معمول خود از مهاراجه
بهادر معز گرفته صف بصف قرینه با قرینه منقبت خوانان عبیر پاشان در راسته کلان زیر
دولتخانه و بنگله پنجمحله بر آمدگاه حضور پرنور می آیند معمول خود یکصد و بست و پنج روپیه که از قدیم است
گرفته میروند قریب یکپاس روز بر آمده نشان فیل ابهار زیر چار منار میرسد و اگر کار بتکرار منقبت
خوانی و جوابدهی را ز و نیاز گفتگوی فقیری می افتد و دو پهر جائیکه رسیده اند همو بجا می نشینند
کرسی ها همراه میدارند بدون فیصله آن بر نمی خیزند آن وقت سرگروه آمده فیما بین تصفیه کرده
باصلاح آورده روانه میکنند هزارها مردم اناث و ذکور در راسته و بازار بر بام و دکاکین یعنی بر بنگله
دهلکی و عمارات و صاحبان مقدور بر فیلها می نشینند و می بینند و این فقرای میل اسباب
ضروری از خوردنی و قلیون و غیره همراه میدارند تا چیزی بچیزی تکلیف نشود با اینهمه تقیید تاکید
شدید است که فیما بین خانه جنگی نکنند سابق اکثر بوقوع می آمده بود که هر هر فقیر در آن شب و روز
با اسباب جنگ از قرابین و تنچه و بندوق و شمشیر و جمدهر و بلم و سنان مستعد جنگ میباشند
پس همین طور هر صف فقرا از میل بر سر کوچه حسینی علم زیر جهنڈا فاتحه خوانده بر میگردد بوقت برگشتن
مقابله عشق خوانی با میر دلاور علی المتخلص به بهار شاعر استاد منصبدار سرکار که در آنروز مشار الیه
زره در بر بلباس فقیران معه شاگردان خویش بر می آمد میشود یعنی با شاگردان برهان صاحب
مرحوم استاد زاده مرشد زاده آفاق نواب منور الملک بهادر که استاد کامل منقبت گوئی

و عشق گوئی بوده باهم از طرفین عشق خوانی میکنند سوال و جواب از جانبین بآواز بلند بلهجه سرود میگردد
خالی از لطف نیست سابق لغیر مقابله و مواجهه صفوف یکدیگر بر میگردیدند این اختراع بلهار صاحب است
که از چند سال جاری شده لطف بسیار دارد معهذا شاگردان هر دو استاد از دو هزار کم نخواهند بود
و مراد از عشق ابیاتی چند در مدح و احوال شهدای کربلا اند که در آنمیان لفظ عشق باشد پس درین
برگشتن و عشق ها خواندن طرفین قریب چهار گهڑی روز باقیمانده فرصت یافته هر هر کس بمکان خود
میرود و سرگروه ور اننار راه از دولتخانه مرشد زاده ها و امیران سرکار وغیره معمول مقرری زر نقد
میگیرد و بعد عشره بروز سیوم از تحصیل معمول حلیم و قورمه لذیذ پخته فاتحه داده بهمه کس ها که فقیر شده بودند
و بدیگر کس ها نیز میخورانند یا صحبه بصرف کار خود می آرد و همون روز غسل کرده تبدیل لباس فقیری
میکنند و بتاریخ هشتم ماه محرم بوقت شب همین طور سیل تعلیم بلیر که شخصی سرگروه پیادگان در عهد
سلطان عبد الله قطب شاه بود و احداث این مقدمه از دست و تعلیم او معه علم سر طوغ تا حال
موجود است از محله متصل فتح دروازه بلده بر می آید و معمولها گرفته با بلهار صاحب مقابله کرده
بدستور مسطور قریب چهار گهڑی روز باقی مانده مراجعت مینمایند و بلهار صاحب هم معمول اشرفیها
و زر نقد از مرشد زاده ها و امرا دارند که میگیرند طرفه تر اینکه چند سال در عالم ابتدای سن چهار ده [۱۴]
سالگی سید احمد ولد سید محمد و هم سینه قریب یکصد و پنجاه اشراف زاده هم سن خود را که همه ها چهار ده [۱۴]
چهار ده سال بودند با تمامی اسباب بنارسی مطلا از رومالهای مغرق کلابتون و دوپٹه های مغرق
طلا و کرتی ها کمخاب مغرق طلا بنارسی و بر سر هر هر کس آفتابی های نقرئی درخشان و زیورها مروارید
گران بها همه اسباب از مکان خود داده فقیر کنانیده همراه صفوف فقرا بجای معمولی و مقرری خود
بارونقی بسیار و آتشبازی بیشمار با جلوس دو صد کس دیگر از عرب و پیادگان وغیره ملازم خود و تفنگچیه
بر می آید و منقبت ها بخوش صدای میخوانند هزارها مردم باشتیاق دیدن ایشان خواه ناخواه می آمدند

و سینہ بینہ بہر گاہ نزد دولتخانہ بوقت چہار گھڑی شب باقیماندہ تا سیر سیدند و منقبت ہا میخوانند و شیرینیہا
و زر نقد قریب یکہزار یا نصد روپیہ معمولہا می یافتند الغرض این معاملہ قابل ملاحظہ و تماشا است
بسیار لطف دارد معہذا اکثر مردم اراذل و انفار و کمینہ قوم شیر میشوند یعنی خود را از دست نقاش
برنگ شیر صحرای زردی آرایند و در کمر خود مانند دم شیر دم چوبی زنجیر بستہ چند کس ہمراہ خود زنجیر
در دست گرفتہ در رستہ ہا و بازارہا عاشور خانہ ہا دفہا نواختہ میگردند و از بقالان و دوکانداران
معمول میگیرند و گوسفند را از دندان خود گرفتہ حلقوم او را گزیدہ خون بر می آرند و حملہ ہای شیر میکنند
البتہ در تمام بلدہ و بیگم بازار و غیرہ از دو صد کس کم نخواہند بود و مجموع بروز شہادت
زیر پل قدیم جمع میشوند و بعضے مجنون میگردند با کلاہ بزرگ دنبالہ دار کاغذی مختلف بالوان
بسیار و کار ابرق و برنجی و غیرہ و بعضے بہرناک یعنی بطور قاصدان زنگولہ ہا در کمر بستہ فقیر میشوند
و بسیارہا بانواع و اقسام اوضاع مختلف فقیر میگردند و زر بسیار پیدا میکنند و در تمام شہر دفہا
نواختہ میگردند و فیما بین اینہا فسادہا و قضیہ ہا و خانہ جنگی ہا برپا میشود کہ قریب بجنگ و جدل میرسد
اما از داب و رعب حکم سرکار مقدوری ندارند کہ قصاص سر دست از سرکار موجود است و قریب دو صد
جوق جوانان و طفلان گھگری والہ ہا فقیر میشوند یعنی بلباس و رنگ مختلف لبست لبست کس از ہر محلہ
بر می آیند کہ در دست ہمہ ہا گھگری ہا میباشند مانند زنگولہ ہای خرد مدور کہ از آن آواز بر می آید
و یک سبوچہ ہای برنجی را زنگولہ ہای خرد خرد بستہ موافق لہجہ سرود خود بر میگردانند و ابیات
چند در مدح احوال شہدا میخوانند و فیما بین اینہا نیز تقیید لباس و رنگ است کہ دیگری آن رنگ
بر نہ آید اینہا ہمہ از اہل پلاٹہنای سرکار اند و از مقام حسین ساگر نیز در شہر می آیند و میگردند
و مجموع را معمول از سرکار و مرشد زادہ ہا و امرای سرکار است از غرہ محرم تا دہم شہر مذکور بہمین ہنگامہ
اینہا خانہ بخانہ کو بکو برپاست کہ دفہا نواختہ معمول و انعامہا میگیرند و دین و لاد و حبشی و لایتے

قوی الجثه جوان شیر میشوند که دستار و طاس بر سر و رنگ شیر از اوراق طلائی بر بدن خود درست
کنانیده مطلا و منقش با دیگر جوش و عروب ولایتی قریب بست و پنج نفر با همه آلات حرب بر می آیند
هیچکس از شیران دیگر مانند روباه دم درکشیده بمقابله این دو نائی آیند اگر کسی بیاید دم او را بریده
بر سر میدهند که سال آینده دیگر خود را شیر نکنند که دم بریده است و ازین هر دو یکی در رسالهٔ عبدالله
بن علی خان جمعدار عروب و دیگر سائیس طویلهٔ بن شاش جمعدار عروب نوکر اند الغرض درین معامله
هندو و مسلمان باهم شریک یکدیگر اند و بروز شهادت دهم محرم تمامی علمها و تعزیه ها و براق ها
مجموع اند براستهٔ حسینی علم که براستهٔ بزرگ بلده است در دریای موسی با نشانهای فیلان و نوبتها
و نقاره ها و پلاتنهای بار و علی عوال و عروب وغیره از هر سرخانهٔ امیر و فقیر بقدر مقدور بیرون
دروازهٔ پل قدیم میبرند و این فقرا هر دو سیل هر دو تعلیم مذکور و فقیران ملنگ ها و دیگر فقرا رنگ
برنگ با وضاع مختلف و صور گوناگون و جمیع شیران و مجانین و بهرنگ ها وغیره همه در دریای موسی
جمع شده منقبت ها میخوانند و تمام شب میباشند و کثرت خلقت خدا از چهل و پنجاه هزار یا لک آدم
کم نخواهند بود بلکه زیاده تر و فیلان بسیار و اسپان بشمار احسابی نیست و زمقدوران خیمه ها
سپاه هند و فرود می آیند قابل سیر و تماشای عجیب و غریب است اما بهر حال مداحی امام علیه السلام
را نمیگذارند اگر بعد عشرهٔ محرم یک کس غریب بی مقدور را از خطیر دهند که فقیر شود یا شیر گردد هرگز هرگز
نخواهد شد بعد انقضای ایام عشره دنگل مرثیه و منقبت خوانی میکنند طعامهای لذیذ می پزند و میخورانند
در عشرهٔ محرم نیز ده شب در مکانهای عمایدین هر شب واقعه خوانی و مرثیه خوانی و تعزیه معمول است اما بعد
عشره دنگلها بسیار میشوند که هر روز در ده ده خانه مرثیه خوانیست و از غرهٔ محرم تا سیوم ماه مذکور لنگرهای
بسیار خلقت خدا و حسینی علم میبرند و نیز نعل صاحب و علم بی بی نیز اما و حسینی علم بشمار که حساب و
شمار نیست و کیفیت احداث رسم لنگر سابق در ذکر سلطان عبدالله قطب شاه بقلم آمده که عبارت

از لنگر فیل است که لنگر چهل من طلائی خالص مادر سلطان بوقت نجات یافتن سلطان مذکور از هنگامه
فیل که چند روز و شب بر پشت فیل بسر برده بود بر طبق نیت کردن خود با چهل من شربت مصری
بگلاب در کمر سلطان بسته از قلعه محمد نگر گولکنڈه در حسینی علم آورده بسادات و فقرا و علما تقسیم نمود
و چنانچه گذشت الحال عبارت از لنگر و عمایدین از طلا و نقره و دو غربا از رشته سرخ باگلها در کمر اطفال
و جوانان بسته با جلوس نشان و نوبت وغیره با سبوچه های شربت در حسینی علم می آرند و بخورانند
و نذر و نیاز میگذرانند و فاتحه میخوانند و بمکان می آیند و امرا و صاحبان مقدور با نشانهای
فیلان و هوای های آتشبازی و فیلان نوبت و پلاٹنهای بار و با جمعیت دیگر بقدر مقدور رو
با جتربان روشن چوکی و تماشه مرفه و دیگر تکلفها و مردمان همراهی و علمهای طلائی و نقرئی بابت
نذر و شربت و دیگهای طعام میبرند اما لنگر شمس الامرا بهادر امیر کبیر بتاریخ پنجم محرم بوقت صبح
بکمال تکلف جلوس هزارها مردم وغیره با تمامی جمعیت خود از پلاٹنهای بار و سواران و عماریها
و شتر نالان و علی غول و فیلان نوبت و حوضه های عنبر بالای فیلان و دیگر تکلف بسیار خود امیر کبیر
در کمر خود لنگر طلا با لنگر گل برابر حمایل گل ضخیم بسته در عماری نشسته بحسینی علم می آرند همه خلقت
خدا از چار منار و چوک و کساہٹہ تا حسینی علم در دکاکین و بالای بالاخانها و بنگلها و عمارات
وغیره برای دیدن لنگر مذکور و لنگرهای دیگر که نه روز از صبح تا شام راسته حسینی علم خالی نمیماند
یک آن و زنان از لنگرها می نشینند و بعضی مردم مکانها و جاها بکرایه میگیرند و اکثر ازان خویش
بنگلها دارند و هر سال نو احداث میکنند غرض خرچ زر در عشره محرم بهر صورت از قیاس زیاده تر است
و بتاریخ ششم و هفتم لنگر فرزندان امیر کبیر بهمین تکلف در حسینی علم و نعل صاحب میبرند تمام راسته
چار کمان بلکه بهر راسته و بازار حیدرآباد ده روز از خلقت خدا اندرونی و بیرونی مملو است
مردم بلاد و حصون و قریات برای دیدن این تکلفها هزارها مردم بے قیاس در بلده آمده

بتاریخ

بتاریخ یازدہم با وطان خود ها میسر وند مسهند ا بتاریخ پنجم محرم الحرام لنگر مبارک حضور پر نور دام اللہ اقباله و عمره و دولته بر می آید و خود بدولت و اقبال و محلات از بنگله خاص پنجمحله و از بنگله های دیگر بلا حظه میفرمایند ما از اندرون چق که در هندی چلون گویند می بینند تا اہل لنگر آداب و مجرا بجا آوردن نشود اول فیل نشان طلائی به جمعیت هر دو دار و غه هرکاره یکی فیضمآب الدوله بار چهار صد هرکاره ها و دوم خورشید جنگ با چهار صد نفر پیش پیش فیل نشان و عقب فیل نشان شتر سواران اخبار و باندار ان و شتران بان قریب یکصد شتر و لبعد از ان فیل نشان جمعیت علاقه دیوانی از سواران و پلٹنهای بار و جمعداران و رساله داران و عروب و سکهان و سند بان وغیره قریب شش هزار جمعیت و لبعد الیشان کمندانان بار با جمعیت های آراسته و پیراسته باالبت باقاعده و ڈریس نو بنو سفر لاطی که ڈریس لفظ انگریزیست بمعنی لباس جوانان بار قریب پنج شش هزار جوانان و توپخانه وغیره تیار بزرق و برق و لپس اینها سرداران عروب سندهی و سکهان وغیره قریب سه هزار جوانان و لبعد از ان سواران و پیاده های دیگر امیران و سرداران و جمعداران وغیره علاقه دیوانی و لبعد مجموع اینهمه جمعیت نشان زرین خاصه سواری مبارک حضور پر نور با چهار صد پانصد هرکاره معه دار و غه های دیگر پیش پیش نشان مذکور و خود نشان مذکور بالای فیل بزرگ با جل سفر لاطی سرخ کلابتونی زرتاری و نشان کلان خود مستغرق باشغله های طلائی که در وسط آن خورشید مستغرق بطلائی احمر است که دیده از دیدنش خیره میشود و همراه آن دار و غه باندار ان قریب پانصد نفر باندار ان با بیرقهای مستغرق شغله های طلائی و شتران بان بردار لبسیار و عقب اینها قریب یکصد پنجاه شتران اخبار که بزبان هندی سانڈنی سواران تیز رفتار گویند و لپس اینها سواران رسالهای امرا و سرداران قریب پنجهزار سوار و فیلان عماریها دحوضه های امرا و خوانین و عقب اینها سواران بشنفیر از متفرقات و پس از ان منصبداران صاحبان فیل و پالکی و اسپان با دیپهای عربی و عراقی

قریب یکهزار سوار خاصه سرکار و بعد ایشان فیل نشان دویم خاصه سواری مبارک با هرکاره ها و داروغه
وغیره و باندار ان و شتران بان بردار و ساندنی سواران وغیره بدستور مذکور و جمعیت بار رعد جنگ
قریب یکهزار پانصد جوان با بیرقهای گتانشی و عروب بن شامش قهار جنگ جمعدار عروب عروب
عبدالله علیخان مدبر جنگ جمعدار و عروب شیخ احمد علیخان عبادی ببر یار جنگ جمعدار معه نشان ها
و بیرقها و عروب عمر بن عوض جان باز جنگ جمعدار معه بیرقها و عروب بن محفوظ ابن طیران جمعدار
و سلطان غالب جمعدار و علی عبدالله جمعدار و عبدالله بن مبارک جمعدار و سید صالح جمعدار و دیگر
جمعداران با نشانها و بیرقها قریب پنجهزار جوانان عروب ولایتی حبشی و مولد وغیره و بعد اینها
پلٹنهای بار موسی ریموا اژدرالدوله قریب سه هزار بار معه نوبخانه جلوی که در رکاب حاضر اند منجمله چهارده
هزار بار پلٹنها که متعین تعلقجات سرکار اند و سه هزار بار نادعلی بیگ خان و یکهزار بار بخشی اسمعیل خان
بالیسٹس محمود خان و یکهزار بار جوکین صاحب فرنگی و یکهزار بار بلکوٹ صاحب فرنگی و یکهزار بار
کپتان صاحب فرنگی و پانصد بار بابٹ نون صاحب فرنگی و یکهزار بار غلام مرتضی کمندان و یکهزار
بار پاپیا کمندان و دو صد بار صاحب بین کمندان و علی هذا القیاس کمندانهای دیگر و سرگروه های
دیگر که ذکر فرداً فرداً موجب طول کلام است با جمعیت دیگر قریب چهل هزار بار جرار جمعیت سرکار که مسترد
حاضر رکاب ظفر انتساب است و بعد اینها خود امیر کبیر شمس الامرا بهادر معه چهار صاحبزاده فرزند جگربند
خود با جمعیت همراهی خویش از سواران پایگاه خاص و پلٹن های بار برابر پلاٹن ولایتی تنبار و نوبخانه
آتشبار مستعد کارزار و شتر نالان برق آثار بسیار و عروب در رواهیل و دیگر رسالهای علی غول
متفرق وغیره با سرانجام جنگی ولایتی خود و فرزندان و عماریهای مکلل بار دستنی بسیار و جلو خود از
بهاله برداران و بلم برداران و برچهی برداران و باندار ان و خاصه برداران و شاگرد پیشه وغیره قریب
چهار هزار جوانان وغیره مفصلاً و بعد از ان رساله تنیر بچه ها و جزائر برداران سرکار قریب پانصد نفر

معه چهار ضرب قلعه شکن و کرنال ها و بیرقها وغیره همراه ظفر الدوله وجوانان محمد سلیمان و فرصت سنگه
کمیدان معه قرابین و آکها قریب یکهزار جوان وعقب اینها دوازده فیلان با حوضه های نوبت
با زیر و بم ها و قرنائی و نفیری ها و جهانج ها و دمامه ها بکمال خوش صدای مرثیه خوانان و نقارچیان
و شهنه نوازان بوضع نوبت ماتمی که بمجرد شنیدن غم امام علیه السلام بالا میگردد و نیز فیلان عبیر
خوشبو که بالای خلقت خدا بجای خاکریزی ماتمی میپاشند معمول قدیم است و قریب بست
فیلان کلان با جل های سقرلاطی و مخملی کار منقیش زرتار و ساده برنگ زرد که خاص نائب سواریهای
حضور پرنور است با سوزنی خاصه که سوای فیلبانان احدی دیگر برآنها سوار نباشد پیش پیش
شامیانه لنگر پوربیه حاضر دار مبارک و طلائی و نقرئی منقیشی و کلابتونی و روبروی شامیانه
طلای مذکور دو هزار پوربیه های خاص برداران همراهی جیرام هزاری و جگ لعل سنگه هزاری
و آورده پین سنگه هزاری و دیگرها وعقب اینها پیش پیش علمهای طلائی و نقرئی نذر سلامتی
حضور پرنور روشن چوکی چوکیهای با جنریان شیرین نوای سرکار اورنگ آبادی با لباسهای
عالمگیری و سرپیچ های کارکناری منقیشی مرثیه ها و شهنه خوش صدا خوانان وزیر شامیانه مذکور علمهای
طلا و نقره بسیار بنا بر نذر و درگشتهای لنگر مبارک طلائی و ڈھیٹی طاش یعنی ختنهای علم مبارک
حسینی علم ها مانند دوپٹه با پٹکه های کمر که هر دو سرتکه چهار منقیشی باشد و زر نقد نذر و پیش شامیانه
سبوچه های شربت نبات سفید خالص با گلاب قریب یکهزار عدد سربسته از پارچه های سبز و سرخ
منقیشی و وسمه کار و پکهالان شربت و اینهمه سبوچه ها منقش با نقش و نگار عجیب و غریب از صندل
خوشبو و همه و ربهنگی های بالای دوش کهاران و بهویان سرکار وعقب اینهمه عماری سبز امیر الدوله
خانسامان سرکار و متعاقب ایشان فیل نقاره های کلان با جهانج نوازان اینهمه جلوس از یک و نیم
پاس روز برآمده تا قریب یک و نیم پاس شب از نظر انور حضور پرنور میگذرد و پاسی از شب باقیمانده

ہ روشنی بسیار و آتشبازی بیشمار و ہوای فلک گذار در حسینی علم داخل میشود که دو صد چوبدا
ہرکاره براہتمام جلوس لنگر مبارک برای عدم تفرقه یکدیگر و تفرقه نا افتادن در پیوستگی
مقرر و متعین میباشند و اعتصام الملک بہادر عرض بیگی حضور پر نور آغا فاناچوبان ا
مبارک زیر بنگله بر آمدگاه حضور پر نور حاضر بوده بتقیه تمام بر می آرند که در ہیچ جا تفرقه
تماشائی خلق الله را حساب و شمار نیست که از اوطان دور دراز می آیند تا اینکه حجابه نشین
خلایق برای دیدن این تماشای نادر العصر مکانها بکرایه گرفته می بینند پس زنان آ
کنندگان بازار ہا چگونه نه بینند که تو بر تو میباشند و بتاریخ ششم و ہفتم لنگر مبارک مرشد
اقبال نیز بتزک بر می آیند روز یک آن فرصت از ہنگامه لنگرہای خرد و بزرگ خلا
تماشابیان امیر و فقیر را سوای ہندو و مسلمان جمیع اقوام را جز دیدن لنگرہا کار دیگر
در ده روز عشره محرم معاملات دنیوی یک قلم مسدود ہمه خلایق در تعزیه داری و تما
مصروف اما شب دہم محرم که شب شب گشت سواریہای علمہا و تعزیه ہاست تمام شام
با روشنی بیشمار است که ہر ہر علم و تعزیه و براق بجلوس و ہجوم مردم بر می آید خصوص
با جلوس و تزک و ہجوم عظیمی ہزارہا مردم و ہزارہا آفتابی ہای الوان و اقسام و دیولی ہا
وحساب از قیاس بشر بر می آید چنانکه سابق ذکر آن گذشت بروز دہم که روز شہادت
سواری علم مبارک بی بی یعنی علم مبارک خاتون محشر علیہا السلام از عجائب و غرائب
یعنی بوقت یک پاس روز بر آمده علم مذکور از مکان خود که بیرون بلده است اندر دروا
اندرون شہر می آید صورت جلوس سواری اینکه اول بدست طفلان محله بیرقہای سبز
بیرق که از ہر ہر دوکان در رسته معمولی اہل بازار فلوسہا میگیرند و عقب اینہا نشا
نشان سبز بر سر شتر پس آن دو صد نفر چادر داران یعنی سائبانان بالتھہای ج

در دست ہای خود گرفتہ میبرند و پس از ان علمہا و تعزیہ ہا و براقہا و دو قبر سرخ کاغذی باہم پیوستہ
کاغذی محل و عقب اینہا تابوت محل و پس اینہا جوق جوق ہای نجیبان و امیرزادہ و منصبداران
و ہندوان و مسلمانان ہزارہا ہمہ شرفا وغیرہ مجموع سر و پا برہنہ سینہ زنان حلقہ حلقہ حسین حسین
گویان در جلوداری علم مبارک تمامی مردم مذکور از مکان علم مسطور تا دریای موسی جانب چادر
گہاٹ حاضر میباشند و سعادت تمام سال در آن روز میدانند گویا روز قیامت است کہ بظہور آمد
و ہزارہا خلقت خدا خرمہرہ ہا و فلوس ہا و بادام ہا و پستہ ہا بالای علم مبارک نثار مینمایند و ہندوان
زن و مرد بجان اعتقاد تمام دارند و بر ہر مکان عابدین سر راہ نذر و نیاز و سہرہ ہای بنفشے و
گل و دہٹی ہای طاش و کاروسمہ وغیرہ معہ نذر نقدی میگذرانند و می بندند از دست خود با اعتقاد
تمام و طفلان شیرخوارہ را زیر سایہ علم مبارک گوشہا و بینی ہا را سوراخ میکنانیند تا مقبرہ شاہ
ظہور اللہ صاحب در چوک میدانخان کہ محاذی مکان رفعت الملک است مجاوران علم مبارک را
بر خود برداشتہ میبرند و از آنجا حسب الحکم حضور پرنور بجہت نہایت کثرت ہزارہا مردم اناث و ذکور
علم مبارک را بالای فیل خاصہ سواری حضور پرنور غلام علی نام در حوضہ آتش بر میدارند کہ از ہجوم
خلق اللہ طاقت رفتار بمجاوران نمیباشد و بہر ہر قدم نذرہا و نیازہا و سہرہ ہای گل وغیرہ
میگذرانند دمبدم توقف در رفتار میشود و ہمذا بالای فیل بر میدارند و نقشہ علم مبارک اینکہ اسم
ذات اللہ را یعنے لفظ اللہ را بالا کردہ اسمای پنجتن پاک در طغرا القرینہ تیاک علم ساختہ اند ہمہ از
چوب و بالائش ریختی وغیرہ بہ ملمع طلای احمر خالص ملمع است وقتیکہ از ولایت آوردند علم چوبی
بود اما از زبان مردم قدیم معتمد معتبر و بزرگان پیشین قدمای اینجا باشندہ این شہر
حیدرآباد فرحت آثار ہم ثابت شد و باستحقاق واثق در آمد کہ چوب این علم مبارک ہمون چوب
تخت است کہ جناب مرتضوی علیہ السلام جناب سیدۃ النساء العالمین علیہا السلام را غسل میت

بر آن تخت دادہ بودند کاریگران ولایت شترگاز پارچہ چوب تخت مذکور لب بدت کہ بدست اینہا رسیدہ بود این علم تیار کردہ استادہ مینمودند بعد ازان از کربلای معلّا دست بدست بادشاہان قطب شاہیہ حیدرآباد رسید ایشان از مس و برنج و نقرہ باہم آمیختہ کا نُہ تعبیہ نمودہ بالایش بطلای احمر ملمع ساختند چنانچہ ہمون طرز تا حال قایم است و عقب علم مذبور ہفت علم بزرگ ترمرتفع بنام دوازدہ امام علیہم السلام علمہای قدیم فولادی کہ در عہد سلاطین قطب شاہیہ تیار شدہ اند بفاصلہ بست قدم پیشتر از علم مبارک آوردہ نیزہ ہای آنہا بر زمین ایستادہ کردہ دفعتًا بوقت دور تر رفتن علم مبارک دویدہ میبرند و نزدیک تر بفاصلہ دہ قدم میرسانند و بر زمین قایم مینمایند و توقف میکنند کہ علم مبارک دور رود تا باز دویدہ ببرند ازین حرکت دویدہ بردن علمہای مذکور را عجب صورت غم و الم بنظر می آید کہ متعاقب علمہای سطور دوازدہ امام قریب پانصد عورات سر و پا برہنہ دستہا بر سینہ زنان و سرکوبان ہمراہ علمہا اینہا نیز کہ بگریہ و زاری دویدہ می آیند صورت قیامت برپا میشود کہ مردان و زنان ہزاران ہزار علی الخصوص مستورات محلات وغیرہ از ہر ہر بنگلہ و سقف و کوٹھہ در چلون ہا در پردہ ہا می بینند و گریہ و زاری و سینہ زنی مینمایند و زنان دیگر بحجاب ہزارہا در راستہ و بازار استادہ زیارت میکنند روز دہم محرم روز حشر و نشر حیدرآباد است و ہمین صورت علم مبارک قریب سہ پہر روز از زیر چار منار و چار کمان در مکان قدم رسول صلی اللہ علیہ وسلم زن و مرد کہ علم خاتون محشر علیہا السلام در مکان قدم مبارک پدر عالیقدر خود یعنی جناب رسالتمآب صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم برای فریاد و استغاثہ از دست امت آمدہ است کہ فرزندان مرا ناحق با اولاد صغیر و برادران و خویشان و رفیقان کشتہ سر عالیش را شہر بشہر کوچہ بکوچہ در بدر گردانیدہ و آب و طعام یک لخت ندادہ تشنہ و گرسنہ اورا و فرزندان و سوالیان او را ذبح نمودند و حیران و پریشان ساختند و خیمہ ہای سرادق عصمت را آتش دادہ تاراج و غارت کردند و بی پردہ و سر و پا برہنہ نمودند

وطفلان صغیر بی تقصیر را در یک رسن وزنجیر کشیدند و سید سجاد بیمار ناتوان را در طوق وزنجیر در گرفته مهار شتران بدست مبارکش داده پا برهنه پیش پیش قطار شتران بردند آیا کدام تقصیر است شما کرده بودند امروز که روز نمونہ حشر است ومن در جناب شما فریادی و مستغاثی داد خواه آمده ام تا بفریاد من رسند پس باین خیال علم را خم کرده گوشه بگوشه میگردانند گویا کسی تلاش کسے میکنند و می جویند پس حال خلایق از دیدن این حال قریب میشود که خود را از دست خویش بخشند خصوصاً در آمکان مستورات پرده نشین سبب پرده حالتی میکنند که شور حشر نیز ازین قسم خواهد بود معاذ الله معاذ الله هر کس که این معامله بچشم خود بیند او تمام عمر این غم و الم را فراموش نخواهد کرد الغرض درینجا مرا یک لطیفه یاد آمده است که درمیان حشر و نشر قیامت اگر جناب فاطمه علیها السلام فی الواقعی در پیشگاه جناب احدیت برای ظلم و ستم امت داد خواه آمده طلب داد خود در عدالت بارگاه الهی کنند در آنوقت جناب قدس الهی بکدام وضع و بچه صورت انصاف خواهد کرد و داد خواهد داد و حال است چگونه بوده باشد اما بالیقین است که آن روز حق سبحانه تعالی اختیار وعده وعید در دست آنجناب دهند تا در عوض خون ناحق جگر گوشه گان خویش هر چه خواهد بکنند از آنجا که او جگر گوشه شافع محشر است بیقین نزد ماهین که آنجناب شفاعت امت گنهگار پدر بزرگوار خود فرماید و همه ما را ممنون منت خود سازد اللهم صل علیها و علی اولادها الکرام القصه بعد از آن از مکان مذکور بعد فاتحه از آنجا بر آمده تا بدریای موسی بیرون دروازه چادر گهاٹ درمیان آب دریای موسی مذکور علم مبارک را از نیزه بر آورده غسل داده در کشتی نهاده بالای حوضه فیل برداشته الوداع خوانان بمکان خود از بیرون شهر بمکان معمولی میبرند بنصف اللیل علم داخل مکان خود میشود و بروز چهلم دنگل مرثیه خوانی مینمایند و سال تمام معمول است که علم مبارک را بغیر نیزه در کشتی بروز پنجشنبه بوقت شب از شام تا یکپاس شب میدارند مرادمندان نذر و نیاز می آرند

وزیارت میکنند تمام سال همین طور رسم زیارت علم مسطوره است که او را تبرک عظیمه بلده میدانند
وفی الواقع چنین است این سواری علم مذکور بروز شهادت و سواری نعل صاحب بشب دهم در هفت
اقلیم جای دیگر نیست درمیان بلده حیدرآباد صانها الله عن الفتن والفساد مردم هفت کشور
حاضراند و قایل اینمعنی هستند که در هیچ ملک و کشور بنظر بانه آمده در تاریخ تزوک قطبشاهیه مسطور مرقوم
است که این علم مبارک در عهد سلطان عبدالله قطب شاه در قلعه گولکنده حسب الحکم حیات بانصاحبه
مادر سلطان مذکور استاده میکردند و بعد از ان حیدر نام شخصی از ملازمان بادشاهی معمور اینخدمت
علم مبارک مدتی بود که تا سالهای سال علاوه حیدر مشهور بوده اما درین زمان علم بی بی مشهور است
واز سرکار جاگیر و نوبت برای اخراجات مقرر شده و حضور پرنور دام اقباله خود بدولت اکثر بطواف
وزیارت تشریف شریف آورده اند و مکانیکه علم مبارک استاده میکنند بنیاری جمال صاحب عظمت جنگ
وکیل ظفرالدوله ابیاز الملک است و نیز مکان قدم رسول و پنجه شاه در بلده از محدثات اوست
معهذا بوقت قریب مغرب علاوه نبیان که روبروی دروازه دبیرپوره بلده است بجلوس
تمام برمیدارند صورت جلوس سواری آن اینکه ضریح مبارک چهار پهلوی از چوب را پارچه سفید
باریک پیچیده که اندرونش بالای تخته چوبی دو قبر طرح کرده اند و بالای همه چادرهای گل درآویخته
زیر شامیانه کلان مردم برمیدارند هزارها اشراف و نجبا سینه زنان درجلو میباشند و بالای
دو اسپ تیز رفتار دو جامه و دو دستار خون افشان برانداخته پیش پیش می برند و درمیان دو جوخه
فیل نوحه خوانان نوحه میخوانند و علمها بدست برمیدارند که مطلع نوحه اینست مطلع آه حسین است
شاه شهیدان مه بسته بزنجیر جله نبیان مه باجلوس نشان فیل و پلٹن بار وغیره از دروازه
دبیرپوره مذکور بیرون دروازه چادرگهاٹ در دریای موسی برده ضریح مذکور را قریب نصف
شب در آنجا رسیده بالای ریگ متصل آب دریا می نهند بوقت نهادن آن بر سر ریگ

برای برداشتن ریگ از ضریح مذکور هنگامهٔ عظیم میشود که اکثر مردم زخمی شده اند و حالا اکثر میشوند علاوه بر
اینکه معمول مستمره از قدیم الایام اینست یعنی هر کس مطلبی یا مدعای کرداشته باشد برای حصول آن
یک آبخوره گلی همراه خود آورده مطلب خویش در دل خود تصور نموده و ریگ از زیر ضریح اول
برداشته در آبخوره انداخته تمام سال در خانه خود بدارد یقین است که در تمام سال بمراد دل خود
میرسد بعد حصول مراد کونڈه شیر برنج یا از اقسام شیرنی در آنجا برده فاتحه داده بمردم میخورانند
لهذا برای برداشتن ریگ هر کس را اراده اینست که اول خود بردارد و هر گاه هزار و دو هزار کس چنین
اراده و سعی نمایند یقینا کشمکش میشود منجر بخانه جنگی میگردد و آن شب خوب نظر کنند که از چادرگهات
تا پل نو در دریای مذکور همه جا کونڈه های انواع و اقسام نعمت الهی است و روشنی شمع بیشمار بنظر
می آیند و خلقت خدا هزارها مردم میخورند الغرض بعد فاتحه تختهای ضریح را که از هنگامه دست
رسانیدن مردم برای بوسه تعظیم چهار پارچه اش جدا میشوند غسل داده برداشته الوداع خوانان
بمکان خود میبرند بدین طور ه

الوداع والوداع شاه شهیدان الوداع
ای حسین ابن علی دو جگ کے سلطان الوداع

این علاوه هم از وقت قطب شاهیه است درین علاوه غیر از عورات پرده نشین عصمت و عفت
هیچکس مرد از اولاد باقی نیست سر انجام سواری روشنی وغیره همه جلوس از حضور پر نور می آید و خود
بدولت و اقبال ملاحظه میفرمایند که از زیر دولتخانه قدیم می برند هزارها هجوم خلایق و از سرکار
دولتمدار روشنی از غره محرم تا فاتحه چهلم میرسد و نذر و نیاز سوای دو صد روپیه معمولی عشره محرم
عنایت میگردد و از نزد امرا و دیوانی و مهاراجه بهادر نذر و نیاز و روشنی وغیره هم میرسد و این
ضریح که بعلاوه بیبیان مشهور است موسوم بنام بیبیان حضرت مسلم علیه السلام از وقت سلاطین
قطب شاهیه است متصل الطرف دروازه علی آباد نیز مجمع هزارها مردم برای دیدن علاوه

تعزیه های آن سمت که بهون طرف برده سرد میکنند خلقت خدا علاوه تیهان را دیده بعده بهون
جانب میبرند از شاه علی بنده تا دروازه علی آباد مذکور اندرون شهر انچیکه علمها و تعزیه ها و براق ها
در آن محله ها استاده میکنند بعد روز شهادت بهون طرف بیرون شهر بمسافت یک کروه برابر است
که مملو از خلایق و روشنی بیشمار و مهتابهای آتشبازی بسیار است برده در چاه کلان متصل باغ حضرت
قدسیه عمده بیگم صاحبه مغفوره والده حضرت غفرانمآب سرد میکنند سوای خلقت ساکن آن سمت
و اهل تعزیه ها که هزاران نفر میباشند و جای دیگر نمیروند بسیار خلق الله از سیر مجمعهٔ پل قدیم که مجمع
عالم هزارها مردم اناث و ذکور است فراغت یافته زیارت علاوه تیهان کرده یکپاس از اول شب
بسمت دروازه علی آباد مذکور می آیند و تا یکپاس شب باقی مانده بمکان های خویش میروند
البته از دو صد تعزیه ها وغیره کم نخواهد بود اما بطرف دروازه تالاب میر جمله برای دیدن علمهای امام باره
که بیرون شهر متصل عیدگاه کهنه است کثرت خلایق بسیار میشود از حضور پرنور جاگیر چهار هزار
روپیه برای اخراجات آن مکان مقرر و جاریست و قریب پنجهزار شمع در سه بار روشنی بمصرف
میرسد حضور پرنور خود تشریف آورده ملاحظه میفرمایند از دو صد علم خورد و بزرگ کم نیستند
و وقتیکه قلعه سدهوت فتح شد علمهای آنجا در ضبطی سرکار در آمدند حسب الاستدعای رحمان یار خان
عفت شاه مهراج ثانی که سابق در عالم دنیاداری داروغه هرکاره های سرکار بود امام باره باحداث
آمده جاگیر چهار هزار روپیه در عهد حضرت غفرانمآب بسعی ارسطوجاه مقرر شد که در اخراجات محرم
صرف نمایند تا حال بحال و برقرار و جاریست اگرچه علمها و تعزیه ها و براقها همه بروز شهادت
بطرف دروازه پل قدیم برده در رود موسی سرد میکنند و دفن مینمایند و هر هر تعزیه بجلوس
و تکلف تمام میبرند و خلقت خدا قریب لک شصت هزار آدم از چار مینار تا دریای مذکور بالای
عمارات و بالاخانه ها و دکاکین بازار و اکثر سوار فیلان و اسپان و بسیاری پیاده بپای خویش

وعابدین بالای عماریها و حوضه های فیلان سوار شده در دریای موسی خیمه ها داده می بنیند و تا مغرب
می نشینند اما تا نصف شب بلکه تمام شب تا صبح ارباب سبیل ها در دریا با روشنی بسیار میباشند و کل دریا
مملو از آدمیان میباشند منقبت ها میخوانند و روشنی ها میکنند و علم سر طوغ تعلیم بلهیر معه فقرا سبیل خود
از خانه خویش قریب سه پهر شب گذشته قدم بقدم در روشنی بسیار بدریای مذکور میرسد ولیکن
در هر جا نظر کنند همین طور مجمعه ها خلایق جلوه گر است و قدرت خدا بنظر می آید معهذا اکثر علمهای
حسینی علی الصباح روز شهادت در کشتیها نهاده روز شهادت از مکان خود که نزدیک از دروازه
پل قدیم است قدم بقدم هزارها خلایق میبرند بسبب هجوم هزارها خلایق و غلطیدن مراد مندان بر رو
بالای زمین در گل و لا که سقه ها صدها مشک بخواهش مراد مندان برای سردی آب میپاشند
و گذرانیدن نذر و نیاز ها و سوراخ کنانیدن بگوش و بینی های طفلان قریب دو پهر روز بدریا
میبرند یک یک قدم از هجوم مردم برداشتن مشکل میگردد و گذاشتن نیز بدقت بسیر میشود پس علمها
در رود موسی دفن کرده بعد فاتحه قریب سه پهر روز بر میگردند و وقت مراجعت الوداع
میخوانند معمول همه هاست معهذا تکلفات روشنی وغیره و آرایش و سرایش مکانهای عاشورخانه ها
بسیار جا هاست خصوص در چند مکان نهایت تر است چنانچه در مکان راجه راو رنبها جیونت
بهادر که تمام سال بعد دفن کردن تعزیه بروز شهادت از روز چهلم تیاری تعزیه نو تمام سال
میشود و دو هزار روپیه در خرج تیاری ذات تعزیه بمصرف میرسد و هر روز روشنی یک هزار روپیه
در روشنی ده شب ده هزار روپیه خرچ میشود و در میان چمن ها و خیابان از سبزی گندم براق ها
و شیر و شتر زنده ها بصورت مختلف و اوضاع متنوع میکاشتند عجب خوشنما میگردد و روغن از گذرگاه
آب مانند آب باران بیرون بر می آید و عزا برای چراغ خانه خود ها میگیرند و دو شیر پرورده بهر دو
جانب تعزیه استاده حاضر میدارند و دیگر در جلوخانه راجه چندو لعل مهاراجه بهادر آرایش و پیرایش

از روشنی درختان ولایتی و قنادیل و شیشه آلات و روشنی و تخته بندی چراغان و هجوم خلق الله
برای دیدن ٹٹی های کارڈانک و روشنی وغیره و تصاویر بادشاهان وغیره بسیار و مهتابهای
آتشبازی دمبدم و در عاشورخانه حسین یار جنگ عرض بیگی میر عالم مدارالمهام سرکار که آئینه های
برابر قد آدم دو درعه در طول بلکه بعضے زیاده از آن ربع درعه که جمله دو درعه پاو بالا درعی و در عرض
از یک و نیم درعه کم نیستند مال یک لک روپیه از کوٹھی علی بیگ خان بهادر سوداگر خرید کرده در
عاشورخانه خود زینت داده و درختان ولایتی روشنی و آئینه ها و کارڈانک مکان را بتکلفات تمام
سوده و سهرا بهیر ڈهٹی ها تبرک از طاش و منیر الملک بهادر و راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و فرزندان
ایشان ڈهٹی های طاش با سلک مروارید داده رخصت مینمود هر گاه در تمام شهر روشنی ها و تکلفات
عاشورخانه ها دیده چون بمکان حسین یار جنگ می آمدیم چنان معلوم میشد که در پرستان آمده تماشا
مکانها و تکلفهای خبته می بینیم و دیگر کارڈانک در مکان سید و صاحب و بخشو صاحب نبسه گان
میر محمد علی عزلت تخلص که بزرگے بود از خوبان روزگار با کمالات علمی مکان ایشان پیوسته بسر کوچه
ایرانی بر راسته کلان پنجه شاه است هر گاه در روشنی مهتاب آتشبازی به بینید چشمها تماشای آن
هم چشم روشنی کارنازک آن بنگرند و ساده کاری و نفاست مکان رستم زمان خان خلف
خانزمان خان مرحوم حال منیر الملک بهادر که صفائی مکان و فرش و روشنی و علمها و شیشه آلات
و مینا کاری ٹٹی ڈانک وغیره تفصیل و تحصیل نمیخواهد که از اینجا برخیزد و تکلفهای روشنی وغیره مکان
امین الملک و مکان ماه لقا بائی طوایف که برای استاده کردن علم ها همه تیار بها میکنند و ساده
کاری نقاشی و طرز عمارت سفیده کاری و فیل تعزیه جعفر علی که مرد سپاهی ذی مقدور ملازم سرکار بود
و نیز طرز نادر از سرون برشتر بصورت ضریح تیار میکنند که سبزی آن چشمها را خنکی می بخشد و
تکلفها و روشنی ها مینمایند و در محاذی مکان حجبش تا دهم آئینه بندی مینمایند در خاندان

راجه اوجاگر چند رای بهادر نادر العصر است و نیز تکلف روشنی وغیره و آئینه بندی آبدارخانه فرزندان
شمس الامرا بهادر امیر کبیر در آبدارخانه راجه سنوکیول از شیشه آلات و آئینه بندی و روشنی خارج از ارقام
قلم است سوای دیگر دکانها و راسته براسته و بازار ببازار در سرهای محله بمحله خارج از قیاس و شمار
است و جال کاری نازک تعزیه قدیم مکان حکیم صادق حسین خان المشهور به بنا صاحب که حالا
محمد وجیهه الدین حسین عرف ددا میان بهنایت نازکی و طلا کاری و نقش و نگار شجر و شاخسار گل غنچه
برگ و بار و آیات و ابیات و صلواة بکنده کاری عجیب و غریب که میکنند نازک تر در تمام هند و دکن
نادر الوقوع است و هیچ جا بنظر هیچکس آمد امینی نسبیار با ستحقاق رسیده الغرض تمامی اهل بلده در عشره
محرم مصروف اخراجات بحساب اند و نقشه های انواع و اقسام بجلوه تازه می آرند و علی هذا القیاس
در تیاری تکلفات سواری نعل صاحب از آفتابی ها و مشعلها هزاران هزار که خارج از قیاس بشری است
بر می آرند و لطرز های انواع و اقسام سبیل اند عقل به حیرت است و بی حساب هزار ها مردم از پیر و
وجوان و اطفال همراه می دوند و احدی را اذیت نمیرسد محض تائید غیبی منصور چنانچه بار بالقلم آمد
سوای مردم شهر تمام هند و مسلمان و بعضی اهل دیهات مجموع تا ده روز لباس سبز میپوشند
و بعضی سیاه و آنچه ناکران را سیلی گویند بقیمت از دو فلوس تا ده ده روپیه و دست بدست روپیه
زنها و مردهای ذی مقدور در حمایل می اندازند رنگارنگ با کار ریشم و مقیش و طلا تون و بعضی
ساده و دیگر با کار زرتاری خصوص در حضور پرنور و محلات و مرشدزاده ها و بعضی از امرا و اکثر
طوائفان رقاص این رسم اگرچه خاص برای طفلان است که فقیر میشوند و سیلیها در حمایل می اندازند
اما در بنولا برای پیر و جوان و شیخ نود ساله جاریست و شربت از قند و نبات و شکر سفید با گلاب
جابجا از ذی مقدوران و نیز دعوا از شکر سرخ و قند سرخ در سهر مکان و عاشورخانه و در
سبیلهای آبدارخانه ها تیار و حاضر که بآرزوی تمام میخورانند و طعام نیز به همین طور

الغرض تکلفات محرم الحرام قسمیکہ در بلدۂ حیدرآباد میشود در ہیچ اقلیم نیست اینمعاملہ بدون دیدن چشم خود دل را تسکین نمی بخشد اما روضہ خوانی در ہمہ جاست علی الخصوص در مکان علی یار خان اقبال تخلص کہ مشہور بمیرزا مہدی بودند کہ نبسہ مرشد قلی خان بنگالی عالیخاندان در ہیچ بلاد و امصار مانند ایشان درین کمال روضہ خوانی و واقعہ خوانی و بیان احوال امام شہید معصوم امام حسین علیہ الصلواۃ والسلام بنظر احدی نیامد ہر گاہ بالای منبر برآمدہ فاتحہ میخواند خلقت خدا از ہندو مسلمان ہزارہا مردم را بتغیر بیان احوال بسیار رقت عظیم دست میداد میخواستند کہ خود ہا را از دست خویش ہلاک کنند تا ببیان چہ رسد بیانش را بیان طلاقت لسان و فصاحت بیان از ہزاران ہزار بلکہ خارج از بیان و اظہار بودہ قوت بیانیہ و انداز کلام سلک در شاہوار فرد فرید منتخب روزگار بودہ تمامی خاصان بلدہ از امیر و فقیر مسلمان و ہنود و ہمہ ہا در عاشورخانہ اش حاضر میبودند و در ایام دیگر غیر از عشرہ محرم در ہر لغزیہ بمعمول مقرری مجمع کثیر خلایق میگردید چون خان موصوف بہشت برین خرامید سہ لک و شصت و شش ہزار ابیات از نوحہ و واقعات و خطبہ و رباعیات و قصائد غرا و منقبت ہا طبع زاد خویش گذاشت چنانچہ رباعی یکی از آن اینست رباعی

علی آن جسم نبی حفظ خدا جامۂ او ماہ را زل تا بہ ابد آمدہ ہنگامۂ او ٭ در نجابت چہ نویسد

صفت او مہدی ٭ بخدا میرسد از لوح عرش نسب نامۂ او

ولہ رباعی

یا علی مہدی چہ گوید صفت اسپ ترا	پس ہمین دو صفت اوست بارض و سما
بفلاک رفتن او ہمچو دعائے بنوی	بزمین آمدنش آمدہ چون وحی خدا

قصیدہ در نعت حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

و در منقبت جناب ولایت پناه صلواة الله و سلامه علیه

چنان نور خورشید از خامهٔ من
نقط در و هر سطر سلک گهر شد
که لاله دواتم شد و کاغذ از گل
که نظر است از بهر آن پیشوائی
بگفتم چه نامش نشان ده تمامش
که از نور آن جا بجا جمله زر شد
ضیای قمر شد لقای خضر شد
که این راه لغت منتهی هست کز حق
ز شیرینی گفتگویش چه گویم
سهر بند بندم بکف نیشکر شد
ز چشم و زبان و قد و رنگ رویش
که در بوته سبز چرخ مقرنس
برای چه چشم و چراغ ملایک
در و جمع هر رشته تار نظر شد
که بر طور قرب خدا رب ارنی
رسد چون نگاه دلم سوی رویش
خدا جبر خواهش فلک بارگاهش
که پیدا شتم اوّل شب سحر شد
چو دیدم چنین طرز گوهر نثاری
ز نرگس قلم زیر مشقم قمر شد
که در بندگی مینماید خدائی
تو بنما نشانش بیان کن کلامش
ز روی محمدؐ ز موی محمدؐ
صفائی سحر شد وفائی بشر شد
بروح الامین در طواف حریمش
که از شهد شان رقوم سطورش
شده نرگس و سوسن و سرو و گل را
بصبح ازل چون بجنبت خبر شد
ز تاثیر اکسیر فیض نگاهش
ز شمع حریمش منور نگردد
بکویش بود شمعدان چشم موسی
چو شد مسند الن ترانی خبر شد
بگویم که ای دل نمازت ادا کن
ملایک سپاهش جهان خاکراهش
ورق مهر شد تا سطر شعاع و
بگفتم بدل عزم مدح که دارے
بگفتا بآن شیوه کره نمائی
خدا مادح او بشام و سحر شد
همین خواند مطلع که مانند خورشید
ز خوی محمدؐ ز کوی محمدؐ
خبر دار ای دل ادب پیشهات کن
بمانند پرکار پا از سر شد
قلم یک قلم بلکه انگشتها هم
بر خلقت تا آخر آفرینش
ندانی تو احوال خورشید اعظم
وجود پس خلقتش قرص زر شد
چو بینی در آن شمع جای فتیله
بود شمع آن نور پاک جبینش
پس از یاد گیسوی مشکینهٔ او
شب عید بگذشت و وقت سحر شد
بصد دوستداری بی پایداری

بوقت سواری الشام و سحر شد
سحر شد قمر شد نظر شد حضر شد
زبان سوسن و سرو قد گوش زنبق
چو حیدر که از صولت حیدریش
عدم هستی و خار گل خشک تر شد
گر قهر و لطف جناب پیمبر
چو شد نقش بالش بدو پیش پیمبر
ز تصویر و از خط و از قد و مویش
سپهر و زمین و جنان و سقر شد
فلک چار دیوار و کرسیش زینه
و میکال و غلمان کروبیان هم
سلیمان مور و عصا کش کلیم و
سقر بقراهتی آن مقر شد
که بهرش نصیری و هدایش گواهی
به پیشش نشاده همه غیر خاتم
که ناگاه عرضی اقبال آمد
که من بعد این بیت خواهد خبر شد
اگر تیغ بارد به مهدی چه پروا
بعرض شما هر دو من میرسانم

از و صبح و شام و ولی و عدد را
گهر شد حجر شد ثمر شد اثر شد
سراپای سایش باغ الهی
بر احباب خاص وی از لطف عامتر
خوشش وحی حال رخش بد کمال
سر دست و دوش و تن تیغ و سپر شد
برآمد صدای ز مهر نبوت
ز فرق و ز پا و ز لطف و ز قهرش
به تیاری روضهٔ همینانش
همه صحن آن لامکان عرش باور شد
سقوفش بابنیا همه خاکروبی
مسیحاست دربان و سقه سکندر
بود تخت آن خانه عرش الهی
که او را خدای باین کر و فر شد
به پهلوش بنشسته آن شاه عالم
بعرض حضور و سلطان عالم
بود جو بهر عرض ام با پیمبر
که حفظ شما ها بر اینش پسر شد
غلامی که مملوک فرزند باشد

بهار و براری و نخل و دعا را
رخش گل لبش غنچه و چشم نرگس
چه باغ آن که در آن بچید مقر شد
ضرر نفع و بد خوب تضییع رحمت
تنش مهر شامل بهر علم عامل
همین نقش باشد نگین دلم را
که الحمد لله سند معتبر شد
گلستان و ریحان و شمشاد و سنبل
بزیبائی قدرت کردگاری
ز روح القدس تا سرافیل و جبرائیل
در آن صحن خانه ز جاروب پر شد
خضر باغبانش بگردید یوسف
بر آن تخت بنشست آن بادشاهی
به پیشش گرفته پیه نوح و آدم
چو یکجا ملاقات شمس و قمر شد
که شد منشرح قبه این هر دو مصرع
که تن بنده صاحب ذوالفقارم
ز بعد قدمبوس سجدات و کرنش
تواند مصاحب بجید و پدر شد

رسانید در زندگی مهدیش را
بصحن نجف با همه اهل بیتش
بکرب و بلا از تنش قطع سر شد
بحق امامی کز ناحق چه بیداد آن

منقبت در شان جناب شاه خراسان علی ابن موسی رضا علیه الصلوٰة والسلام

کنم چو مدح امام رضا سخن ز نور دیده چراغ روشن
رسد ز تار نگه فتیله چکد ز بادام چشم روغن

زهی امامی خدا کلامی حق احترامی نبی مقامی
که نام نامی علی و جو به رضای او رضای ذوالمنن

کند سراپاش اسر پا چو ختم مرسل ز پردهٔ دل
ز چشم زهره و شاه مردان خدا فرستاده تار و سوزن

ز زور احکام محکم او ز شود تاکید اسلام اوها
ز ضبط فرمان اقوم او شود مشکل بوجه احسن

ز تاب دود و ز دود ابر و ز ابر قطره ز قطره گوهر
گهر ز دریا شجر ز غبرا ثمر ز گلها طلا ز آهن

بود ضیایش شعاع رایش نشان پایش دُر المنثر
همه تجلی بحور مجلی بخلد ماوی لبش مامن

برای ترتیب مسند او و بهر جناب لطف حق را
سپهر اطلس سقفش انجم خضر کلافه مسیح سوزن

ز بار ارنی و لن ترانی سوال کافی جواب شافی
ز دیدن او نبود مطلب که نیست بر او مجال دیدن

ز دیدن اوست دیدن او که دیدهٔ اوست دیدهٔ او
ز آنی وجهت وجهی الذی است و جهتش لوجه احسن

ولی چو او هم درست او را بر و معنی ز عین صورت
بهیچ صورت کسی ندارد بعین انصاف چشم دیدن

ز عکس رویش نثار مویش ز چشم خوبش ز گفتگویش
پدید شد گل رسید سنبل شگفته نرگس دمیده سوسن

بفوج اعدا چو او مقابل شود بهیجا تمام باشند
اگرچه سام و گرچه رستم اگر نریمان و گر تهمتن

ز دهشت او ز وحشت او ز سطوت او ز هیبت او ها
شود از ایشان جدا بمیدان توان طاقت نبرد جوشن

بنیر تبر و بنیر تیغ و بنیر رمح و بنیر خنجر
توان ز دست و روان ز پاها و اوج از جسم و سر گردن

برای نعلین هر دو پالی سپهر بجای عرش جانش
بکارگاه بهین سازی هنرطرازان خلد مسکن

ز روی ولدان ز حسن غلمان ز موی حوران ز چشم رضوان
کشند چرم و خرند مخمل برند تار و کنند سوزن ها

عرض فروشد جسم نشد برون حرز نشد جواب جوشد
صفا ز جوهر جواهر از کان گهر ز دریا طلا ز معدن

سوا تقیش معانیش ز نفع و نقصان مهر و کینش
ز عز و خواری بخلد و نیران نشاده افصح فتاده الکن

بوصف اسپ سواری او بروی کاغذ چه گشت جولان
ازان قلم را سمند طبعم خطاب داده فرشته توسن

چه توسن است آن که چون سوارش علی اشتام رسول خصلت
گهی براق است و گاه دلدل بپاس اسپ آن و ذو المنن

بشکل حیوان بعقل انسان باهل رضوان بحسن غلمان
بحال چون گل بهال بلبل بیان سنبل بگوش سوسن

رسیدن او پریدن او دویدن او تپیدن او
ز ابر اکثر ز باد برتر ز رعد بهتر ز برق احسن

خدا ثنا یا نبی عطا یا علی رضا یا بهین منا یا
تولی که بنمود فرش گوید سپهر هشتم خدای ذو المنن

رضای امجد رضیه تو سخای ممتد سجیه تو
عطای سید عطیه تو خطای بیحد ردیه من

تو تاجدار تو شهسوار که چو ذات باری بفیض جاری
ز طول عجز و ز عرض حجت طرست و تنی تر است امن

تو مثل حیدر جهان پناهی بجال اقبال کن نگاهی
بده بدرگاه خویش راهی بزندگانی بوجه احسن

طبع زاد خان موصوف خارج از ارقام است آنچه که سر دست یادداشت بقلم آورد دریای عمان سخن پایان
را کدام کس پیمایش تواند کرد که بتاریخ شانزدهم ماه رجب المرجب سنه یکهزار و دو صد و سی و سه هجری
بوقوع آمده جنازهٔ آنحضرت بر طبق خواهش او همراه صندل مبارک جناب امیر المومنین علیه الصلواة
والسلام به دامن کوه شریف متصل مقبره وزیر خان مدفون کردند الغرض بعد رحلت خان اقبال مذکور
مهدی یاور خان فرزند کلان خان مرحوم یک سال بتکلف تمام تعزیه داری نموده مشهور گشته
در عین شباب در سنه ۱۲۳۰ هجری ودیعت حیات فرمود که خلایق را افسوس است اما درین ایام

که سنه یکهزار و دوصد و پنجاه و هشت هجری است عهدی ضامن خان بهادر المشهور به ضامن حسینا
فرزند دوم یحیی خان اقبال بان طلاقت لسان و فصاحت بیان آب رنگ تازه بر روی کار آورده
تعزیه داری و خوانندگی و بیان احوال لعل می آرد که هیچ فرق با لهجه و بیان پدر دلپذیر خود مرحوم
نیست و نزار و همه استادان قدیم قائل شده دم انا و لا غیری میزنند و در تمام بلده حیدر آباد
همه مقلد انتخاب اندان اند هر جا که باشند لیکن امیران ریاست قدردانی که میکنند و بسلوک پیش
می آیند خان موصوف همه خرج حسنات ایام عشره محرم نذرات میناید چه بکار خود صرف نمیکند
مرثیه خوانی در بلده سابق در وقت رونق افزای حضور لقالعه بیدر تا رحلت ارسطو جاه بکمال
زور و شور جماعتها بود که در حضور پر نور هفده جماعت مرثیه خوانان تیار میگردید و دارو غه ایهها
نوازش علیخان رشید التخلص بودند و خود بدولت و اقبال پیش از محرم ساعت میفرمودند و متوجه
داشتن طرح هابالای هر مرثیه که بزبان اهل هند سوز میگویند میگشتند و در عشره محرم الحرام ده شب
می شنیدند و گریه ها میکردند و الفاتحها میدادند و نیز اعظم الامرا نهایت شوق بود و جماعتها تیار
میکنانیدند که اهل مرثیه یعنی مرثیه خوانان اکثر در شب تا روقت مشق و ربط دیگران یکدیگر مخفی به محله
جماعتهای دیگران رفته شنیده طرحی که پسند آمده یاد کرده بر سر مرثیه خود داشته در دنگل و مجلس
میخواندند لهذا اکثر خانه جنگی شده است هرگاه شوق مرثیه به حضور پر نور و مدار المهام سرکار
چنان بظهور آمد امیران سرکار و اعزه روزگار مجموع در تیاری جماعتها و خوانانیدن مرثیه لو نوحه
که از شعرای دهلی و لکهنو می آوردند و حیدر آباد میطلبیدند و میگرفتند چگونه مشغول نخواهند بود
چنانچه جماعتهای ظفر الدوله احتشام جنگ مثل میر دنگو و میر داود و بهکن خان دهلوی وغیره که
بکمال لطف میخواندند و جماعتهای ارسطو جاه هفده جماعت و بیست جماعت های حضور که لعبه لوازش
علیخان بتجویز حکیم حمایت الله خان شدند و دیگر جماعتهای شهیار الملک به تیاری علیجان و علیجان

کسر آمده این فن بودند میشدند برای هر هر امیر دو دو جماعت و چهار چهار نیز مقرر بودند و در هر جماعت
چهار پنج کس مادری یعنی مرثیه خوان و چهار کس جوابی جواب خوان می بودند و تکلفها مینمودند یعنی در هر
دنگل که جماعتها میرفتند قنادیل برقی برای هر هر جماعت بنقشه علیحده علیحده مقرر بود و آتشبازی
نیز در رسته و دنگل میسوختند تا معلوم شود که جماعت در دنگل آمده و همراه هر هر جماعت از پنجاه و
شصت کس جوانان سپاهی کم نمی بودند چراکه بالای بار یعنی بوقت خواندن بر تقدیم و تاخیر قضیه
و خانه جنگی میشود اگر کسی پیش و پس وقت خود بخواند و دنگلها همه بوقت شب میشدند بکمال آرایش
و پیرایش مجلس و مکان و پنج قهوه پاشیر و فوفل و پان یعنی الایچی و سپاری و لوازم آن و طعام لذیذ
علی العموم بود و در بیولا اهل هند که درینجا آمده اند از چند سال معامله را چه قدر آسان نمودند که در خانه
هر آنکس و کس میروند مثلا دو کس مرثیه خوان و یک کس جوابی اشتباره مرثیها در بغل وارد مجلس دنگل
میشوند سلام علیکم و علیکم السلام پس در مجلس نشسته مرثیه میخوانند و از دست خود اشارها میکنند
و حاضرنا ابها مینمایند و فاتحه میخوانند بالخیر و شما والسلام نه آمدن جماعت معلوم میشود و نه رفتن
اینها بنظر می آید سابق هر هر مجلس و دنگل بوقت شب میکردند در روشنی بسیار میکردند و طعام لذیذ
میخورانیدند شهرهٔ تمام میگردید و الحال هر دنگل بروز روشن که میشود خبر به محلهٔ دیگر نمیرسد هیچ لطف
ندارد سهنداد درین ایام سرخیل اینها میرزا عباس صاحب لکهنوی اند که از مهاراجه بهادر چهار صد روپیه
ماهوار ذات دارند در عشرهٔ محرم دو سه شب چند سوز در محفل بهادر نذکر میخوانند و قریب بست
جماعت دیگر نیز همراه ایشان نوکر مهاراجه بهادر اند هر شب در عشرهٔ محرم معمول خواندن مرثیه روبرو
مهاراجه بهادر دارند و انعام می یابند درین جماعتها سندی و دکنی همه شریک یکدیگر اند و میرزای
مذکور هر گاه سوز میخوانند چنان معلوم میشود که زوال استاد وقت گشت یا دهرپت استادان پیشین
میسراید شنید که کامل فن خود است او در کار خیر و حسنه خصوص در بارهٔ اهل هند معروف چنانچه از اولاد

شجاع الدوله حاکم لکهنو نیز دو سه شخص بماهه یکهزار روپیه پانصد روپیه نزد مهاراجه بهادر باستعداد ذات
الشان نوکر و حاضر اند پسر فقیر محمد تنها خوب میخواند که مشهور تر شده و سرور علی بوهره ممتاز عصر خود
است به لکهنو هم رفته مرثیه خوانی کرده آمده همه ها در آنجا پسند کرده فائده برداشت و دیگر جا ها نیز
مثل چینا پٹن وغیره نام کرده فائده ها یافته آمده میر سرور علی لکهنوی و فضل علی حیدرآبادی نیز
بقبولیت در آمده است و مرزا عارف بیگ لکهنوی و میر روشن علی دکنی حیدرآبادی و دیگران نیز
از منتخبان عصر اند و سوای جماعتهای شوقین وغیره که بشوق خویش میخوانند مجموع در بلده از یکصد
جماعت کم نخواهند بود لیکن در عاشور خانه بادشاهی بطور سابق دنگل بوقت شب با طعام لذیذ
و قهوه و لوازمه آن میشود رقعه ها بطور سابق میفرستند و همه جماعتها موعود میشوند و از امرای
عصر این مقدمه متروک است و اگر هست بسیار کم سابق هر جا که دنگل میشد رقعه های دعوت
بجانهای هر مرثیه خوان با نشان فیل و جلوس تاشه مرفه و شامیانه بالای کشتی رقعه ها کرده میبردند
و خانه بخانه میرسانیدند و درینولا یک جوان دو جوان رقعه ها برداشته به جماعتها میرسانند
همینه او سال تمام نوچندی و تاریخها مقرر اند که مرثیه خوانی میشود مثلاً دهم در هر ماه در عاشور خانه
آقا فرهاد بالای شاه علی بنده دریچه کلان که درینولا میر باقر علی ذاکر اولاد آقا فرهاد موجود
اند بحال خوبی و درستی روشنی متکلف تمام تیاری عاشور خانه مینمایند و توکل بر خدای کریم دارد
مرد است در آن عاشور خانه علم از وقت قطب شاهیه است و چاه کلان نیز متصل عاشور خانه در سنه
یکهزار بود و یک هجری باحداث در آمد و در عاشور خانه علم کلان ده روز نوبت نشانیده بروز
شهادت و شب گشت بروشنی بسیار بدریای موسی میبرد و خرچ بسیار میکنند از توکل دیگر تاریخها
در تمام ماه برای مجلس تعزیه داری بمردمان هندی و دکنی در بلده و بیرون بلده مقرر اند که مجلس میشود
خصوص بست و یکم در مکان مرزا عباس مذکور بدرستی تمام میشود غرض جهان از تعزیه داری امام مظلوم

شهید علیه السلام خالی نیست بهر روز تازه است و این عهد در ماه رمضان المبارک بتاریخ بست و یکم
بوقت شب ضریح مبارک جناب مرتضوی علیه السلام بالای شتر برآورده تا پنجه شاه قدم رسول می برند
هزارها مردم خلقت خدا از خانه ملا صفی که بانی مبانی ضریح بود تا پنجه شاه سینه زنان و ماتم کنان ایلچی
بیگ و دسته الوا چونکه هزارها بنجاو شمعها که اگر ریگ صحرا بر سر خلایق اندازند بر زمین نخواهد افتاد
تعزیه کنان منقبت خوانان همراه شتر ضریح مبارک که همه پر از سهره های گل میباشد میروند هر گاه
بر دروازه پنجه شاه میرسند فاتحه خوانده برگشته بمکان می آیند و شمعی و تکلفات و جلوس
عشره نذر همه از حضور پرنور و دیوانی و از امیران سرکار میرسد علمهای محرم نیز در خانه ملا صفی تا چهلم
استاده میباشند و بروز چهلم برداشته از خانه تا مکان ایلچی بیگ می آرند و باز برگشته بخانه برده
سرد میکنند و سوای اینها در عاشورخانه اعتصام الملک بهادر عرض بیگی حضور تکلف روضه خوانی
و طعام لذیذ و نذر و نیاز لسادات و زوار و حجاج وغیره و گریه و زاری در عشره محرم بسیار است
و خود بهادر موصوف نهایت در روز و در غم و الم میباشند محبتی که در دل بهادر موصوف بنظر آمده دیگرے
بظهور آوردن و آمدن معلوم هزارها تعزیه خانه در بلده اند اما عاشورخانه بادشاهی که ذکرش سابق
گذشت یکتای عصر و مکان عجیب و غریب است بروز چهلم جناب امام علیه السلام در آنجا عشره محرم
تازه میشود که روشنی و تکلفات میکنند و سواری علمها از جا بجا می آیند و گل خوب مینمایند از تمامی
جماعتهای بلده روضه خوانی و مرثیه خوانی میگردد و دیگهای طعام لذیذ بریانی و مزعفر باشکرنان
و قلیه و شیر برنج شیرین با گلاب حسب الحکم حضور پرنور از باورچیخانه های سرکار دولتمدار میرسد خلقت
خدا میخورد و بقول شخصی ع ادیم زمین سفره عام اوست + برین خوان یغما چه دشمن چه دوست
الغرض خاک حیدرآباد از ازل بمحبت آل رسول صلے الله علیه وآله وسلم مخلوط است پس دیگر
احوال عاشورخانه ها بسبب طول کلام بیان نکرده بر همین ذکر چند اکتفا نمود

خاتمه

خاتمه متضمن بر دو فصل فصل اول در ذکر ابتدای احوال ورود وکلای انگریزی در سرکار و ملازم شدن جمعیت انگریزی

در حینیکه بعد سفر ترچناپلی حضور پر نور حضرت غفرانمآب مراجعت فرمودند رکن الدوله مدار المهام سرکار کہ در ستہ یکهزار و یک صد و هشتاد هجری به چناپتن حسب الاستدعای سراج الدوله والاجاه رفته تصفیه کلی با صاحبان انگریز کمپنی بعمل آورده جمعیت ایشان دو پلٹن انگریزی ملازم سرکار گردیده و کولنّد صاحب وکیل انگریزی باستصواب رکن الدوله از سعادت ملازمت مشرف گشت و تعلقات گنتور ~~۵۷~~ اولاً جنرل کلوڈ صاحب از طرف گورنمنٹ مدراس امور سفارت گشته در ۱۷۶۶ع و سنه ۱۱۸۰ھ بعد فرمان فرمای حضرت غفرانمآب نواب میر نظام علیخان بهادر آصف جاه ثانی وارد حیدرآباد شد باستصواب تصفیه پیشکش راجبندری و چیکاکول و مرتفی نگر لینی گنتور بوقوع آمد ثانیاً بعد مراجعت غفرانمآب طاب ثراه از ترچناپلی علاقه ملک میسور بدریافت سراج الدوله والاجاه حاکم مدراس و رکن الدوله مدار المهام سرکار عالی الفضال مقدمه باهمی اوضاع حکام انگریزی و استحکام پذیرفتن روابط و یگانگی فیما بین سرکار دولتمدار سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی بهادر بظهور آمده در وقت معاودت وزارت مآب مذکور بصوب حیدرآباد همراه ایشان مسٹر اولی صاحب در سنه ۱۱۸۱ھ و ۱۷۶۷ع بطور سفارت حاضر دربار غفرانمآب گردیده و بحضور صاحب مذکور مقدمات منفصل گشت و از دیاد اتحاد و یکتادلی جانبین گشته بنابر ظهور آن جمعیت انگریزی ملازم سرکار گردیده و ثالثاً از طرف گورنمنٹ مذکور در سنه ۱۱۹۳ مسٹر هالند بعهده سفارت رسیده حاضر دربار شده دلی معروضات شان موافق طبع عالی نیامده تحریک جاری داشتن مراسلات باهمی از جنرل گورنر صاحب کلکته بعد فرمودند حسب منشاء سرکار بحکم از پارلیمنٹ رسید از آنزمان براه بلاواسطه گورنمنٹ مدراس مراسلات از گورنر جنرل صاحب کلکته تا الآن جاریست و واسطه گورنر مدراس از آن وقت بحکم پارلیمنٹ لندن بالکل موقوف گردید را بعاً مسٹر جانسن صاحب در سنه ۱۱۹۶ھ به امور عهده سفارت از طرف ولیسرای بهادر کلکته براه گشته وارد بلده شد و در باغ شمشیر جنگ سفارتخانه انگریزی فرودکش گشته

امور بکار باند هم کوانند و صاحب سفیر انگریزی در کدامی کتاب به نظر نیامده ۱۲۹

حرره میر احمد علی موسوی

در عوض تنخواه جمعیت مذکور مقرر یافت بعد چندی وکیل مذکور رخصت حاصل نموده روانه مقام خود گردید
متعاقب او در سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری بتاریخ نهم رجب المرجب از طرف لارڈ منٹو بهادر
صاحب اختیار کلکته مسٹر جانسین وکیل با منشی میر محمد حسین علامه و منشی قمر الدین منت تخلص حاضر دربار
جهانمدار گشته برای استحکام و انتظام امورات آنجا و یکتا دلی سرکارین در باغ شمشیر جنگ اعتقاد الدوله
بالای رود موسی که در بنولا کوٹهی انگریزی در همون باغ باحداث آمده مسکن و مقام وکلای انگریز بهادر
است فرود آمد و بسعادت ملازمت مشرف گردیده تحایف بسیار در سالگره بهادر معه عرایض گذرانیده
مورد الطاف گردید و میر عالم بهادر بتجویز اعظم الامرا از سرکار بوکالت انگریز بهادر مقرر شده سوال و
جواب مینمودند بعد انقضای قریب دو سال در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجری معه منشیان همراهی
خویش روانه کلکته گردیدند بعد او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد هجری مسٹر جان کنوی
دلاور جنگ از کلکته حاضر دربار جهانمدار گشت و میر ابو القاسم میر عالم بهادر را حکم شد که باستقبالش
رفته همراه خود آرد پس او هم بشرف آستان بوسی مشرف گردیده در باغ مذکور فرود آمده مورد الطاف
ماند چنانچه بوقت رونق افزائی حضرت غفران مآب بجنگ کهرله بر سر برهمنان پونا دلاور جنگ
مذکور همراه رکاب سعادت بود و پس از آن از طرف ٹیپو سلطان قطب الدین خان و محمد علیخان
معه تحایف بسیار آمده سوال و جواب خلاف مرضی مبارک نموده مورد عتاب گشته بے نیل مقصود
روانه گردید و مسٹر جان کنوی بسبب فدویت و حاضر بودن خود با جمعیت انگریزی برای مهم بر سر
ٹیپو سلطان بخطاب سرفراز شد و باز در عرصه یکسال روانه کلکته گشت پس از آن حاضر دربار شده
در باغ اعتقاد الدوله فرود آمده همراه رکاب سعادت تا قلعه بیدر بوده از مقام کمٹهانه شکارگاه
حضور پرنور عرض گذرانیده برای تبدیل هوا رخصت حاصل نموده روانه بندر بمبئی گردید و از آنجا
بولایت خود رفت هرگاه روانه ولایت گشت او آخر ماه ربیع الثانی سنه یکهزار و دو صد و هفت هجری

برمقام

بمقام کمٹھانہ کرک پاٹرک حشمت جنگ حاضر دربار حضور پرنور شد و خریطہ عرایض گورنر گذرانیدہ ہمراہ لشکر فیروزی ماند بعد رونق افزای حیدرآباد مدت قریب دوازدہ سال بکار محولہ خویش معمور بود چنانچہ ذکرش متواتر بتحریر درآمد پس در جلوس و سریر آرای حضرت مغفرت منزل و دیوانی و مدار المہامی میر عالم بہادر در سنہ یکہزار و دو صد و بست ہجری روانہ کلکتہ بسبب امورات چند کہ سابق بقلم نیز آمدہ شد و بالای جہاز قضا نمودہ و وقت وکالت حشمت جنگ و مدار المہامی ارسطوجاہ چہار پلٹن دیگر ملازم سرکار شدہ ملک مفتوحہ کرپہ و سدہوٹ وغیرہ در عوض تنخواہ جمعیت انگریزی مرحمت گشت چنانچہ سابق گذشت و منشی عزیز اللہ در سوال و جواب وکیل مذکور نزد ارسطوجاہ حاضر میبود و قاضی محمد عزیز الدین بر کوٹھی خزانہ انگریزی معمور کار بودہ و او بسیار مرد خداپرست چنانچہ درینولا پسر کلانش محمد فخر الدین عرف نانامیان معمور خدمت موروثی است او ہم در آدمیت و اخلاق مستثنی است و شوق اسپان بسیار دارد و بعد روانہ شدن حشمت جنگ در سنہ یکہزار و دو صد و بست ہجری کپتان طامس سدنم از ورود تا رخصت حاضر دربار گردیدہ چون در علم عربی و فارسی بہرہ وافر داشت در مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل بنہایت رسوخ درآمد کہ اکثر بوقت ملازمت از نقل و حکایت عجیب و غریب مزاج اقدس را تفریح می آورد چنانچہ یکبار در خواصی عماری زر ہم شرف اندوز شد و منشی میران علی از طرف مشار الیہ نزد میر عالم معمور سوال و جواب میبود و بعد صد و نیم سال خود بخود از خدمت تنفر نمودہ بولایت رفت اما بعد انتقال میر عالم بہادر او برای مختاری راجہ چندو لعل سعی بلیغ نمودہ بکار آورد و بعد روانہ شدنش ہنری رسل ثابت جنگ دویم محرم سنہ ۱۲۲۵ یکہزار و دو صد و بست و پنج ہجری از پونا وارد کوٹھی مذکور شدہ بملازمت حضرت مغفرت منزل شرف اندوز گردید اما از بسکہ موافقت با راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بسیار نمودہ در ہر مقدمہ ایشان سعی موفورہ خلاف مرضی مبارک میکرد اکثر مورد عدم توجہات ماند بعد انقضای قریب دوازدہ سال

از مهاراجه بهادر فائده کلی بسیار بر داشته روانه مقصود گشت چون خبر آمد آمد مٹکلف صاحب رسید
و مشهور شد که مشار الیه از حرکات راجه مذکور که خلاف مرضی حضور پرنور است از طرف مهاراجه بهادر بی
اسکه ملاقات با یکدیگر نشده باشد یعنی صاحب مسطور بباعث این حرکات کشیده خاطر است رسل صاحب
مذکور بپاس خاطر راجه مذکور خلاف آئین و دستور سرکار خویش تا رسیدن مٹکلف صاحب مذکور در کوٹھی
انگریزی بمقام خود ماند و بوقت ملاقات مٹکلف صاحب با مهاراجه بهادر بمکان بهادر مذکور رسید و در ضیافت
خود بهم همراه صاحبان انگریز رفت و در تخلیه از طرف مهاراجه بهادر بسیار بسیار تصفیه دلی کنانیده
باز روانه کلکته گردید اینهمه که خلاف آئین است و گاهی ملاقات معزول و منسوب بوقوع نه آمد
محض بپاس خاطر مهاراجه بهادر بعمل آورده ممنون گردانید معهذا ورود اخلاص یار خان صمصام جنگ
منتظم الدوله مختار الملک مٹکلف صاحب در سنه یکهزار و دو صد و سی و هشت هجری بوقوع آمد و ا
بموافقت مزاج مبارک حضرت مغفرت منزل قریب دو نیم سال معمور بود خود بخود استعفای خدمت داده
روانه دهلی گشت گویند وقتیکه مشار الیه معمور خدمت وکالت حیدرآباد از صدر کلکته گشته وارد بلده
گردید برای عرض حضور پرنور حضرت مغفرت منزل نزد منیر الملک بهادر دیوان و مهاراجه بهادر پیشکار
مختار کار سرکار گفته فرستاد که من در پیشگاه بادشاه و سجاده دهلی اکبر بادشاه بسرفرازی خدمت
جلیل القدر وزارت معمور بوده در جناب والا حاضر شده ام میباید که ملازمت من بنسبت وکلای
دیگر با زیاده الطاف که معمول مستمره وزارت است بعمل آید مشار الیهما اینمعنی بعرض اقدس رسانیدند
ارشاد شد که شما چه جواب دادند ایشان عرض کردند که جواب اینقدر منحصر بر ارشاد حضور پرنور است
فرمودند با وشان بگویند که هر چند شما بوزارت دهلی معمور بوده اید اما درینجا که بکار وکالت حاضر شده
از قسمیکه معمول ملازمت دیگر وکلای گذشته بوده است بدان موجب بظهور خواهد آمد چرا وزارت
را گذاشته بوکالت راضی شده آمده اند از رسم مستمره قدیم زیاد نخواهد شد معهذا گویند هرگاه صاحبان

مٹکلف صاحب را از خدمت وزارت واگذرانیدہ بکار وکالت حیدرآباد مقرر ساختند مشار الیہا انہا
آورد کہ بزرگان ریاست چون احدیرا بکاری عمدہ مقرر و معمور میفرمایند و می بینند کہ او سرانجام آن
کار بدرستی داد پس او را بخدمت عمدہ تر معمور و ترقی میفرمایند نہ اینکہ بالعکس آن بعمل آرند صاحبان
صدر بسیار مسرور شدہ گفتند کہ شما از خدمت وکالت حیدرآباد ملول خاطر شدہ اند ہرگز ہرگز
آزردہ نشوند کہ درین ایام در دستور العمل کونسل کمپنی انگریز بہادر خدمت وکالت حیدرآباد بالای
وزارت دہلی تفوق پذیرفتہ پس شمارا از صدر بمرتبہ بلند میفرستید لازم کہ شکریہ این عطیہ کبری و موہبت
عظمی بجا آوردہ روانہ مقصد موفور السرور میشوند بعد الشان مارٹن صاحب بتاریخ چہاردہم صفر
سنہ یکہزار و دوصد و چہل و یک ہجری روز چہارشنبہ بوکالت آمدہ با ہمہ نیکنامی بسر بردہ
در عرصہ قریب سہ سال روانہ صدر کلکتہ گردیدہ و بروز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت حضور پر نور
ادام اللہ اقبالہ حاضر دربار بودہ تہنیت بجا آورد و پیش تا آمدن اسٹورٹ صاحب وکیل دیگر بائنٹ
صاحب در کوٹھی بودہ اجرای کار سرکار خویش مینمود تا معاملہ داد و ستد کوٹھی ولیم پالمر صاحب کہ
باتفاق سیٹھ بنکٹی داس و غیرہ ساہوکاران و نہری پار وغیرہ جاری بود و امیران و تعلقداران
سرکار را سررشتہ اجرای کار بود مٹکلف صاحب موقوف نمود و زر قرض کوٹھی قریب یک کرور پنجاہ
کہ بجانب مہاراجہ بہادر واجب الادا بود آنرا سود موقوف کنانیدہ رقم واجبی کہ اصل نود لک روپیہ
را سالیانہ ہفت لک روپیہ باقساط مقرر کردہ عوض سالیانہ پیشکش سیکاکول کہ ہفت لک روپیہ
سال بسال در سرکار دولتمدار صاحبان انگریز داخل میکردند تا ادای زر مقروضہ مہاراجہ بہادر پیشکش
مذکور در آن نشان دادہ فیصلہ کنانید الغرض بتاریخ نوزدہم جمادی الاول سنہ یکہزار و دوصد
و چہل و شش ہجری میجر اسٹورٹ صاحب در عہد دیوانی منیر الملک بہادر و مختاری مہاراجہ بہادر
وارد حیدرآباد گشتہ بسیار پر سوخ دلی مطیع و منقاد حضور ماندہ چنانچہ پل نو جانب چادر گھاٹ

باستصواب میجر صاحب مذکور برطبق حکم حضور باحداث در آمد بعد ایشان وریبولا فریزر صاحب بهادر
در کوتهی بکار وکالت حاضر اند و در حضور نهایت رسوخ دلی دارند و مورد الطاف بیشمار اند درین
زمان آنچه که اتحاد و محبت و یکجهتی و یکتا دلی فیما بین سرکار عالی و سرکار عظمت مدار کمپنی مرتسم
خاطرهاست در هیچ دولت و ریاست و مملکت و سلطنت هرگز هرگز نیست هر دو سرکار ذوی الاقتدار
کنفس واحد جدائی ندارند و تمامی صاحبان انگریز و ولتیا نه امید خویش دانسته در فدویت و جان
نثاری و خیرخواهی سرمو فروگذاشت نمی‌نمایند هر روز مدارج اخلاص و اتحاد یوماً فیوماً از طرفین بابیشی
زاید است او تعالی شانه ازین زیاده تر گرداند که موجب رفاه خلایق و باعث امن و امان رعایا
و برایا که ودایع و بدایع الهی اند ظاهر است و جمعیت انگریزی برطبق معمول بالای مقام تالاب
حسین ساگر فرود آمده محکوم حکم خداوندنعمت است که سرمو از اطاعت فرمانبرداری قصور نمیکنند
و فریزر صاحب نهایت دانای روزگار نیک طینت آل اندیش ذی اخلاق فرد فرید منتخب زمانه اند
و مانند ایشان خیرخواه سرکار این ظاهرا دیگری وارد سرکار نگردیده و حضور پرنور را بدل توجه بحال
ایشان است که مشهور آفاق گردیده اما ضیافت حضور پرنور اول حشمت جنگ کرک پاترک در عهد
حضرت غفرانمآب شده و آنحضرت در کوتهی که نو تیار شده بود و تحایف لایقه بسیار گذرانیده تماشای
عجیب و غریب آتشبازی ولایتی بملاحظه اقدس در آورده مورد الطاف گشت بعد ازان کیاپتن
سدنهم صاحب نیز ضیافت حضرت غفرانمنزل مشرف گردیده و تحایف بسیار ولایتی معه عماری زر و آئینه
جالدار و منزل گهی ولایتی با جوڑی اسپان ٹانگن بکوی گران بها و اسپان عربی بیش قیمت
و فیل بزرگ عماری لایق سواری خاص و دیگر اشیاء بری و بحری ولایت بنظر انور در آورده
درجه پذیرائی یافته مورد الطاف گشت من بعد مائین صاحب بضیافت حضور پرنور آصفجاه
رابع نواب ناصر الدوله بهادر آدام الله اقباله بجا آورده تحایف بسیار گذرانیده و تماشای عجیب و غریب

آتشبازی

آتشبازی بانواع و اقسام بملاحظہ اقدس در آوردہ مشمول عواطف گشت

ذکر عجائبات و احوال متفرقات عجائب

در عاشور خانہ و امام باڑہ طالب الدولہ بہادر حسن علیخان کوتوال بلدہ حیدرآباد مغلی از ولایت ایران آمدہ کہ علم کلان سنگین بوزن یک پا کہ با پنجاہ کس راست برداشتہ نمیشود و نہایت مرتفع برابر نیزۂ طویل را دفعتاً برداشتہ در کمر خود میگذارد و بغیر استادہ دیگر و کمک دستہاے خود فقط ذات علم تنہا و گاہی بالای سینہ و گاہی بالای دوش خویش و گاہی بالای زنخ و گاہے کارد یا پارچہ پیچیدہ در دندان خود گرفتہ علم را بالای تیغ کارد میگذارد بدون گرفتن از دست خویش یا بدست دیگری کہ علم سنگین تر باین بزرگی مانند پر کاہ استادہ میماند و بہر قسمیکہ و بہر جا مغل خواستہ باشد مغل خود رباعیات مدح امام علیہ السلام میخواند خلقت خدا از تعجبہاست کہ این چہ سر مولاست معہذا مغل مذکور فی الحقیقت قوی الجثہ زور آور ہم نیست کہ از زور و قوت خود بینمودہ باشد مانند سائر الناس متوسط الجسامت است اما میگوید کہ از عالم طفلے مشق کردہ بمراد رسانیدہ است قابل دیدنی است ؞

ذکر الماس ناتراشیدہ

از جملہ عجائبات داخل شدن الماس یک پارچہ ناتراشیدہ بوزن شش تولہ پنجاہ شش پختہ از تعلقہ جٹپول متعلقات صوبہ فرخندہ بنیاد حیدرآباد در سرکار دولتمدار آصفیہ نواب ناصر الدولہ بہادر ادام اللہ اقبالہ کیفیتش اینکہ الماس مذکور را در ایام سلف شخصے از قوم لقالان ساکن قصبہ جٹپول بمکان خود الماس مذکور را در شاخ گاو میش داشتہ و یک فرد کیفیت الماس نوشتہ

در آن شاخ نهاده در زیر خاک مدفون ساخت و بعد چندی قضا نمود چون قریب دو صد سال
بر بیننی بگذشت و مکان مذکور کهنه شده در افتاد و باز دیگران در آنجا خانها از سر نو باحداث
در آوردند شاید در هم برهم شده از جای خود بجای دیگر در افتاد اتفاقاً در سنه یکهزار و دو صد
و چهل و هشت هجری کلال قصبه مذکور که ظروف گلی میساخت روزی برای آوردن خاک میرفت
آن شاخ گاو میش را افتاده دیده برای کاویدن زمین برگرفت چون تفحص کرد در ان شاخ
سنگ خوبصورت یافت لیکن مانند سنگهای دیگر بی رونق بود اما جهت بازیگری دختر خرد خود که
مربوط او بود پسند کرده داد و دختر از ان سنگ در میزان بازیگری طفلان تخم های شریف جمع کرده
وزن مینمود و بازی میکرد در آن ایام مادر دختر چیزی از قسم زیور برای دختر خود از دست زرگر
تیار کنانیده بود روزی زرگر جهت گرفتن نقره بخانه کلال آمده دید که آن دختر از ان سنگ بازی
میکند دریافت که این سنگ الماس است روز دیگر کسے بخانه نبود چیزی از قسم شیرینی همراه آورده
بدختر داده طلب سنگ نمود او برهم شده در حجره برده در میان طاقچه نهاد هرگاه مادرش آمد گفت
که فلان زرگر شیرینی آورده مرا داده طلب این سنگ بسیار عاجزی میکند مادرش دانست که
شاید برای وزن کردن نقره میخواهد آن سنگ را در جای مخفی نهاد چون بار دیگر زرگر آمده از
دختر سنگ طلبید مادرش گفت که بابا آن سنگ خدا داند که دختر کجا انداخته معلوم نیست
آنوقت زرگر بیقرار شده گفت که هی های تو چه کار کردی آن سنگ الماس بود اگر وا میدادی
من ترا از خاطر خواه میدادمی این مقدمه بسمع پدرش رسید چنان مقرر شد که هیچکس از ما افشای
این راز نکند و فیما بین برابر تقسیم نمایند پس آن را بهزار دقت بشکستند جانبی که حصه زرگر بود دو سه
قطعه شد و دیگر حصه کلال سالم بوزن شش تولہ پنج ماشه بخته ماند و گرنه تمام و کمال یازده تولہ
بود و زرگر آن پارچه ها آورده بدیگر زرگران یکی یکی بفروخت و این هیچ در شهر اشتهار یافته

بزمیندار آنجا خبر شد او زرگر را تنگ کرده تمامی حال الماس دریافته از هر دو کلال و زرگران بگرفت
هرگاه به لچهمار او تعلقدار سرکار این کیفیت رسید او مهاراجه بهادر را اطلاع داد بهادر مذکور لچهمار را ورا
با محمد قمر الدین خان جمعدار سند و زنی تعلقدار نلکنده نزد زمیندار فرستاده طلب کردند زمیندار
مذکور بشرط سرفرازی نوبت و جاگیر ده هزار روپیه بذات خود و اولاد خود بطور التمغا حواله ایشان نمود
مهاراجه بهادر بحضور عرض نموده سرفراز کنانیده الماس مذکور پیشکش و نذر حضور پرنور دام الله
اقباله ساخته مورد عواطف گشت جوهریان وقت و بصران عهد بملاحظه و شناخت خود ها آورده
مجموع بالاتفاق عرض کردند که این رقم نادر العصر و از جمله عجائبات روزگار است لاقیمت که بایان و بزرگان ما
در هیچ بلاد و امصار و ریاست مانند این قسم بچشم خویش ندیده اند و بگوش نشنیده جوهر یکه نادر و نایاب
است قیمت آن چه طور مقرر کرده میشود پس همین که الماس لاقیمت است که در تاریخ فرشته آورده است
که در جنگ رانا سانگا راجپوت چتر پتی هند که با ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بوقوع آمد الماس بوزن هفت
مثقال بدست همایون بادشاه درآمد جوهریان آن زمان گفتند که این قسم نایاب بی مانند است

ملک علاء الدین خلجی [illegible]
جواهر دیوگڈه [illegible] دکن که در آن وقت حصار [illegible]
[illegible] سلطان جلال الدین رخصت گرفته
[illegible]
[illegible] سنه ۱۲۹۲ [illegible]
[illegible] جواهر [illegible]
[illegible] نموده

دلجویی بیش پیش نظر باید گماشت که
بهمین صفت بر درماندگان لذت محو نماد از سینه برکینه
است بحیثیت سنگ پاره چه تیره چه و آلات حقوق معنوی الحقوق نموده کوه نور بر دست
آورده اگرچه الماس بحیثیت سنگی بود فاما آخر سنگ پاره ایست که از آن جز آنکه چشم چند بینندگان که
به محل مناسب منافع و خوبیش بیک تابنده دیگرچه سود بل اتحاد و نور و درهم قلوب
شکستگان دیگر درماندگان کو شنیدن جوهر بیش بها است که بحیرت
اسرار امانت و به مواقع جلوه تا گردیده منافع کثیره متعدده از آن بحصول
سپیده و صاحب دل باید همواره در ایام ... سکه گوشه تا از شهر
بیابان پیش شام قاطنان اکناف و امصار و بلدان
معطل ماند کوه نور وقت
بحیثیت

اصلاح
خود بر دل بیابان تا انواده مایه
... بصورت آن شاهنشاه بیباک ... تاریخ
... از جمله ... آن ... و مثنویت
بالا اینجا ... الملخص ... واقف
... کوه نور ... بیان ... داری و بالی
... الملک المعبود ... جهان گیری
... الاخبار ... النقاء ... و اقبال ایشان
... الاصحاب ... التاریخ ... ابوالفضل ... تاریخ جهان
... کتاب ... ابوالفضل ... و تاریخ
... تاریخ ... اکبری
... طبقات اکبری
... سلطان ...

خواجه نظام الدین احمد بخشی و سفرنامه ظهیر الدین شاه و تاریخ افغانستان و قصص هند و تاریخ رشید الدین خانی وغیره کتب تواریخ فقط امیر احمد علی موسوی

پس فی الحقیقت آن الماس را باین قسم هیچ نسبت نیست مصرع ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا
هفت مثقال را باشش توله چه نسبت باشد در تمام مملکت هند و ولایت ایران هرگاه حکاکان را
حکم شد که تخته‌های این الماس بتراشند پنجاک روپیه مزد وریش خواستند که از آن میان هفت تختی عمده باریک
شفاف تراشیده میگذرانیم که کوه نور و دریای نور محمد شاهی را پیش این تختی‌ها قدر و منزلت
نباشد تا حال قسمیکه بود بوده است در جواهرخانه سرکار داشته اند عجائب دیگر از دیار
هندوستان خاص از شاهجهان آباد شخصی ذی منصبی از قوم برهمنان رام تن نام از چند سال
وارد حیدرآباد شده که هرگاه کسی از امیران نامور عمده سرکار را منظور شود مشار الیه او رکان طلبیده

بخواہش تمام وخاطرداری تمام میگویند کہ اگر تکلیف نشود ماہم منتظر دیدن کمال شماہستیم مشارالیہ
بذات خود در حجرہ یا در دالان ایشان نشستہ یکبار اشارہ میکند از سقف مکان آن امیر روپیہ ہا
بطور آب ناودان بر فرش ہمی ریزند دو ہزار چہار ہزار پنج ہزار اگر خواہند تا ہر قدر خواستہ باشند
می افتند و ہرگاہ اشرفیہا یا ہون ہا حکم کنند ہمین قدر ہمی ریزند تا وقتیکہ حکم نکنند موقوف نمیشوند
چنانچہ در مکان راجہ دہراج بہادر روپیہ ہا قریب پنجہزار و اشرفیہا قریب یا لف مہر از سقف
مکان ایشان برافتاد و مشارالیہ مذکور یازدہ روپیہ و دو اشرفی نذر راجہ صاحب مذکور نمود
چون بصراف دادند روپیہ ہا رامرادی داد و اشرفیہا را بروپیہ ہا بحساب بازار گرفت و در مکان
خانخانان ہم ہمین اتفاق شد معہذا مشارالیہ معاشش یک حبہ از ہیچ جاندار و اخراجات ذات
وسہ بندی وسواری میانہ و اسپان و فیل و شاگرد پیشہ وغیرہ از دو ہزار روپیہ ماہوار کم نیست
کہ ماہ بماہ میدہد و اخراجات باغ کہ در چہاؤنی انگریز بہادر زمینے خریدہ باحداث در ۲ ورہ ہ
و ہر روز تیاریش جاریست باغی تیار کردہ است کہ ہر ہر مکانش دلچسپ و در ہر ہر مکان فرش اطلس
و مشجر و قالین عمدہ دایما گسترده دارد حوضہا ہر یک باختراع نو بنو واوضاع مختلف دلپسند چاہے
درآنمیان واقع کہ آبش صاف و شیرین و سبک وسرد تر و ہر ہر چمن او نیز اکثر اشجار لطف تازہ دارد
صاحبان انگریز اکثر می آیند و سیر میکنند و بسیار پسند کردہ اند و خود مشارالیہ در ماہ دو سہ بار
جلسہ تماشای رقص طوایفان خوش صدا و پریرویان شیرین نوا با آشنایان و محبان و دوستان
بطعام لذیذ می بیند باینہمہ مرد نہایت خلیق متین صاحب مروت و سلوک بغیر احتیاج و بگری در خیر و
خیرات بسیار مصروف نہایت سادہ مزاج عجب و تجبر در مزاجش بالکل نیست در بلدہ مکانہائے
متعدد خود در خریدی آوردہ فارغ البال خوش گذران میکند در عرس و جاترا و تماشا سیر کنان
تفریح مزاج خود میکند و سواریش قریب سی جوان و پنجاہ جوان برقنداز و شمشیر بردار و تفنگ بردار

وده و دوازده خدمتگاران شاگرد پیشه و فیل و اسپ سیانه همه همراه میباشند اینهم از جملهٔ عجائبات است بعضے گویند که تسخیر اجنه نموده است اما از تعویذ و فتیله و عملیات وغیره ظاهرا هیچ پیچ تعلقی ندارد العلم عند الله و الله اعلم بالصواب **عجائب دیگر** شخصے فضل علی نام اہل ہند بسن سی و پنج سالگی سیر کنان از زیارت کربلای معلی و نجف اشرف و کاظمین شریف وغیره سعادت حاصل نموده وارد حیدرآباد است کمالش اینکه از زبان خود بے استعانت ادا زچیزی بچیزی از برگ صدای جانوران خوشنوا از بار یک نوای و شیرین صدای میگوید که بلبل خوش الحان و چنڈول و پدا و اَبلقه و دیّر و کنچن و اگن و شارک و طوطی یعنے مینا و طوطا و جمیع اقسام اینها بپاسنگ او نمیرسید بلکه در میان مجلس سفری اینها مثلاً در عرس سالیانه مالی میان مرحوم سیف الملک ولد ارسطوجاه اعظم الامرا که همه اهل این فن قریب یکصد کم و زیاده قفس ازین جانوران جمع میشوند در عین نغمه سنجی و تفریح مزاج جانوران مذکور هرگاه فضل علے در میان اینها آمده بجوش صدای در مے آید همه جانوران خاموش شده هیچ یک به مقابله بر نمی آید مهاراجه بهادر دو روپیه روزمیه هند و بوقت سه پهر شب که در میان شعرا میباشند ادا فرموده اند بصدا در آید و سماعت میکنند و از شهزاده ها و امرا و صاحبان انگریز نیز فائده ها برمیدارد و علم موسیقے و مرثیه خوانی و سوزخوانی عربی عجمی بهره وافر دارد

ذکر احوال متفرق از انجمله کیفیت میر مومن صاحب قبله اسنه آبادی و بنائے دائره ها وغیره ایشان و دیگر بزرگان که در آنجا آسوده اند

صاحب تاریخ قطب شاهی بالقاب طویل مینویسد چنانچه در احوال سلطنت سلطان محمد قطب شاه هم گذشته و میر ابوالقاسم میر عالم مدار المهام سرکار در حدیقة العالم تالیف خویش مینویسد که بزرگان آنجناب هم

در دیار ایران مخدوم بادشاهان عالی تبار بوده اند و بخدمات شایسته جلیل القدر مدار المهامی
و وزارت معمور مانده و خود میر صاحب موصوف خدمات لائقه و مراتب بلند گذاشته وارد حیدرآباد
شده در عهد سلطان محمد قلی قطب شاه مختار دولت بوده در بستی امورات سلطنت بآئین بهین
فرمودند و در جمیع علوم عقلی و نقلی و ریاضی وغیره فرد فرید منتخب روزگار چنانچه قصاید غرا و اشعار
دیگر که در تهنیت جلوس سلطان محمد قطبشاه قلی فرموده مشهور آفاق و دلیل بر علو ادراک است
معهذا در طهارت و تقدس و عبادت الهی معه تهجد گذاری و نماز اشراق و دیگر عبادات و اوراد
و ادعیات شاقه شبانه روز مشغول باوجود مشاغل دنیاداری سرمو تکاهل و تساهل نمینمودند مشهور
تر است که آنجناب بعد جلوس و انتظام امور سلطنت پادشاه ممدوح تا عهد سلطنت سلطان عبدالله قطب شاه در عالم انزوا
بعبادت الهی مصروف بوده ایام موعود بپایان رسانید و متوجه معاملات دنیوی نمیگردیدا درباره
عملیات که زبان زد خاص و عام و مشهور انام است در هیچ تاریخ بنظر این حقیر نه آمده و نیز زبانی معتصم الملک
بهادر ادام الله عمره عرض بیگی حضور پرنور که از جمله سرآمد مورخان عهد اند متواتر بادراک و افهام
عاصی همین معنی در آمد که در هیچ تاریخ ذکر عملیات آنجناب بقلم نه آورده لیکن بر زبان خلایق اینقدر
آنقدر مشهور و معروف است که مرتسم خاطر و مشهور انام که دل صداقت منزل باعتقاد کمترین و مفتقرین
محققین و غیر محققین علی العموم موافقین و مخالفین بتکذیب آن راضی نمیشود بمعنی اینکه کلام الجمهور
در نفس الامر مانند حدیث متواتر بی شائبه کذب یقین کلیست بلکه در هیچ ادراک شبهه نیست الغرض آنچه
حکایات زبانی هزارها خلایق معتقدین که آنها از آبا و اجداد خود تا همین سلسله که بطناً بعد بطن
استحقاق وثوق دارند و نیز از بعضی بزرگان صداقت نشان که حکایات عجیب و غریب معائنه
شده ظاهراً بنظر و سماعت رسیده دلیل بر کرامت آنحضرت است لهذا حقیقت بنای دائره میر صاحب
موصوف و بیان عجائبات آنجا بقلم می آید پوشیده نماند که دائره میر مومن صاحب قبله موصوف

که اندرون بلدهٔ حیدرآباد سه هزار و گنبد آنجناب واقع است دوازده قطعه مشهورتر است درحینیکه
بلده حیدرآباد باحداث نه آمده بود درین سرزمین که فقط صحرای ویران پر از اشجار صحرائی بوده
چند خانه برهمنان بالای مقام شاه علی بنڈه آباد بودند وایها باطراف وجوانب بمعمورات مثل
سیکاکول و راجبندری و دیگر قصبه‌ها و قلعه‌ها تا دریای شور رفته از حکام آنجا و عمایدین هندوان
فائده برداشته بخانهای خود ها آمده ایام مقرری در زن و اطفال خویش بسر برده باز باطراف
وجوانب سفر مینمودند سوای این قوم هیچکس از مسلمانان درینجا نبود اتفاقاً شاه چراغ صاحب علیه الرحمه
از نجف اشرف حسب الحکم وارشاد جناب مظهر العجائب والغرائب علیه السلام درین سرزمین وارد شده
جائیکه قبر شریف است مقام گذیدند هرگاه بعد ورود آنحضرت برهمنان مذکور آنجناب را بلباس
درویشانه متوکل علی الله دیدند و نیز از تصرف و توجه آنجناب همه معتقد شده هر روز صحبت
داشته خدمت میکردند از آنجا که فیما بین آنجناب و برهمنان مسطور تعرف زباندانی نبود کلمه و کلام
باشاره میکردند تا اینکه رفته رفته در چند روز فیما بین ایشان حرف شناسی هم بظهور آمد و محبت
بدلها جاگرد چون رسته کلان سرکار از گلکنڈه و دیورکنڈه وغیره از مقام آنحضرت پیوسته بود
مردم رهگذر آنجناب را به بزرگی و تقدس دانسته می آمدند و بعضی یک شب دو شب مقام میکردند
فی الجمله فرودگاه مردم اهل اسلام گردید تا اینکه وقت موعود آنجناب در رسید آنحضرت بعضی
اشخاص معتقد را فرمودند که هرگاه در عرصه یک روز دو روز مرا ازین جهان روانه سفر آن جهان
یابند درباره تجهیز و تکفین من زودی نه کنند که از جناب امیر المومنین اسد الله الغالب علیه السلام
شخصی سوداگر مقرر شده است بر وقت خواهد رسید او همه اسباب ضروری همراه خود خواهد آورد بکار من
مشغول خواهد شد شما هم شریک حال او باشید و از طرف من سلام برسانید چون در عرصه چند روز رحلت
آنجناب بمرض عازم سفر آخرت بنظر آمد مردمان که معتقد بودند خبرگیران ماندند تا اینکه روانه مقام اصلی خود گردید

مردم برطبق وصیت آن حضرت منتظر بودند که شخصی سوار شتر تیز رفتار با اسباب تجهیز و تکفین وارد
گشت و با مور لابدی پرداخت و شب در آن مقام بسر برده صبح روانه مقصد خویش گردید هرگاه مردم
از حالش استفسا نمودند گفت از نجف اشرف برای درستی کار شاه چراغ مرحوم حسب الحکم امام علیه السلام
معمور شده با اسباب ضروری رسیدم و دیروز مقام من فلان منزل بود یعنی منزلی که اگر کسی برود البته
در ده روز خواهد رفت اینهم از عجائبات روزگار است پس از مدفون و آسوده شدن آن حضرت
گذرگاه اهل اسلام بسیار درین مقام شد بعد از سالهای دراز که بلده حیدرآباد هم صورت آبادی
در گرفت ورود حضرت سید نور الهدی علیه الرحمه با سادات چند همه برادر خویش بوقوع آمد و آنحضرت
این مقام را که در آنجا قبر شریف است پسند کرده مدتی بسر بردند لهذا مجمعه اهل اسلام همواره گردید
تا اینکه آنجناب را هم وقت موعود در آمده با مردم همراهی خود فرمود که هرگاه من قضا کنم مرا غسل داده
تکفین نموده منتظر باشند که شخصی سوار اسپ و پیاده با نقاب و نیزه در دست بسرعت برق و باد خواهند آمد
وصاحب مدفون خواهند کرد هیچ فکر قبر نکنند و خاموش باشند نشود که کسی متعرض حالش گردد و بانام سایلش
پرسد خبردار هرگز هرگز پیرامون این حال نگردند روزیکه آنحضرت رحلت فرمود موافق ارشاد همه
مردمان منتظر بودند که دفعتاً سواری بسرعت تمام رونق افزا شد و نیزه را بزمین زد و اسپ را به نیزه
گذاشته خود دست مبارک بزمین نهاده قبر تیار را از زمین برآورد و ایشان را در قبر فرود آورد
موافق معمول قبر را هموار نموده فاتحه خوانده روانه گردید اما بر سر هر زمین که سم اسپ آنجناب منقش
گردید زایل گشت چون بر سر سنگ فرو نشست زایل نگردید چنانچه در ینجا هم لوقت مراجعت آنحضرت
نقش بر سر سنگ بر آمد تا حال آن سنگ در مقام آنحضرت موجود است و مردم زیارت میکنند آن سوار
خود جناب مبارک مرتضوی علیه الصلواة والسلام بودند که برای دفن ایشان تشریف آورده مراجعت
فرمودند قبر شریف آنحضرت و برادر آنحضرت وغیره همه از سنگ سیاه است که مشهور بسادات واطلیت

القصہ بعد مدتی کہ میر مؤمن صاحب قبلہ وارد بلدہ شدہ بوزارت سلطان محمد قلی قطب شاہ فایز گردیدند دائرہ
بیرون دروازہ یاقوت پورہ زمینے خریدہ وقف ساختند بعد از آن این زمین دائرہ اندرون
بلدہ کہ خود ہم در آنجا مدفون اند بخوشش خریدی گرفتہ خاک پاک کربلای معلے طلبیدہ پاشیدہ
وقف فرمود و یک حمام نیز باحداث در آورد و متصل آن چاہ عمیق تیار کنانیدند و یک صد کس غلامان
زرخرید خویش را از مسائل فقہی ہر دو طریق امامیہ و سنت و جماعت آگاہ ساختہ تربیت نمودہ معمور
کار تجہیز و تکفین اموات خلایق بغیر گرفتن اجرت گردانیدند و مکانہای متعدد و دوکانہای بسیار
و قطعات زمین خرید کردہ در مدد معاش اینہا داد کہ از ان اخراجات قوت لایموت خود ہا
نمودہ دست دراز نکنند تا احدی را اذیت نرسد و معمور کار مقرری خود باشند چنانچہ درین ولا
اولاد اینہا بسیار طبقات شدہ در گذشتند والحال کہ ہستند خدمتہا بخوبی میکنند زنہا برائے
زنان و مردان برای مردان معمور کار اند اما اجرت خدمت میگیرند چرا کہ آن مکان ہا و مقطعہ ہا
و دوکاکین حالا از بسیاری اولاد و احفاد و تفرقہ عملہای حکام باینہا کفاف نمیکند گذران اینہا
باجرت تجہیز و تکفین و تدفین میت است اما عمایدین بقدر مقدور خویش و نام آوری خود میدہند
و سرانجام بسیار بدست نیشود غرض مرفہ الحال اند و زنان عجائز کہن سالہ اینہا رخت بدنی و اسباب
پارچہ اموات را شوب دہانیدہ در چوک بلدہ میفروشند و غربا دیدہ و دانستہ برای کفایت خرید میکنند
اما برای دفن خریدی زمین نیست کہ تمام دائرہ وقف کردہ میر مؤمن صاحب قبلہ است خرید و فروخت
ندارد والحال دو حصہ زمین دائرہ در آبادی مکانات ذمیفتد ور و بمفید ور در آمدہ یک حصہ باقیست
کہ در آنمیان قبرہای بیحساب اند تمامی از فقرای کاملین و علمای مؤمنین و فضلا و واقفین و امرای
مقتدرین و نیز بادشاہان و شہزادہ ہای پیشین ہر گاہ کسی برای فاتحہ فایز شود اول اینکہ ہر ہر قدم
بر سر ہا سر فراز می افتد کہ بغیر شوکت و شان دنیوی در رہگذر خلایق در زیر تاب آفتاب

خاموش افتادہ اند کہ ہیچکس خبر ایشان نمیگیرد یا خود منع نمیکنند کہ چرا مارا پائمال مینمایند بقول مرزا رفیع سودا شعر۔ تکیہ پہ خاک کے تو چھوڑ کے غافل پلنگ و خواب ⁂ آخر تو پھر بھی ہی کہ چھاتی پہ سنگ و خواب ⁂ فَاعْتَبِرُوْا یَا اُوْلِی الْاَبْصَار نعمت خان عالی نیز درہمین دائرہ مدفون است اما قطعہ علیحدہ معہ مسجد دارد الغرض میر صاحب موصوف کارے کردہ اند و حسناتی نمودہ اند کہ تا قیام مورد حسنات و ثواب خواہند ماند و ہستند اما کرامات و خرق عادات میر مومن صاحب قبلہ مشتے نمونہ از خرواری بیان میشود حقیقت اینکہ احوال دنیا داری و وزارت ایشان کہ در احوال قطب شاہیہ بار تمام آمدہ است مہذا خرق عادات یکی آن کہ مشہور نیز است و مردم اعزہ کہ بیان می کنند اینست میگویند کہ دو برادر حقیقی از منصبداران سلطان عبد اللہ قطب شاہ متعین میر مظفر وزیر بودند کہ شبانہ روز حاضر نزد میر مظفر میماندند اتفاقاً بادشاہ برای سیر و شکار بر سر جوئبار موسی فرود آمد و تمامی لشکر نیز خیمہ ہا بر لب دریا کہ موسم گرما بود دادہ مقام داشتند چنانچہ این ہر دو برادر نیز در خیمہ خود بودند و مردم لشکر از کمی آب در میان دریا چشمہ ہای خرد از ریگ بر آوردہ آب از ان میگرفتند و آن چشمہ ہا یکدرعہ دو درعہ کم و زیاد عمیق بودند روزی ہر دو برادر ہمراہی وزیر کہ حاضر دربار بادشاہ گردیدند آنروز میر مظفر را در باب مقدمات کلی و جزئی سرکار تا خیر برخاست شدہ بدیر باریاب ماند برادر خرد با برادر کلان خود گفت کہ مرا بسیار گرسنگی عاجز نمودہ است کہ جان قرار نمیگیرد اگر حکم فرمایند بہ خیمہ رفتہ چیزے خوردہ حاضر میشوم برادر کلان گفت بسیار خوب اما احتیاج آمدن شما نیست حالا من خود در آنجا میرسم پس برادر خرد از دربار برخاستہ بخیمہ خود آمدہ ہمین کہ رخت دربارے از بدن خود بر آورد بچہ مار از دہنش بر فرش افتاد منصبدار مذکور او را بدست خود از چوب کشت بمجرد مردن آن بچہ مار آتش سوزان در پیکرش مشتعل شدہ بیقرار سخت گردید و فریاد بر آورد کہ سوختم سوختم تا اینکہ برای تسکین حرارت خود را در چشمہ آب خرد آب انداخت و از نظر مردم غائب گشت

چون اینخبر بسمع برادر کلانش رسید گریبان خود را پارہ پارہ ساخت و میر مظفر وزیر حقیقت حال
عرض نمود او جواب داد کہ اگر کسی از قسم انسان بردہ باشد البتہ تدارک آن میتوانند شد چون اینمقدمہ
از عالم بی اختیاریست ناچارم از دست ما چگونہ بر آید اما شما را لازم بجناب میر مومن صاحب رجوع باید
آورد زرا آنہنگام آنحضرت بعبادت الہی منزوی بودند پس عریضہ بجناب آنحضرت نوشتہ دادہ
بمکان آنحضرت کہ الحال دولتخانہ قدیم برہمون زمین جلوہ احداث یافتہ و میر چوک موسوم بمیر صاحب
موصوف است و تا حال دروازہ دو یمی دیوانخانہ مرشد زادہ آفاق اکبر جاہ بہادر از محدثات
آنجناب باقیست فرستاد میر صاحب موصوف سہ قطعہ خرد از سفال گلی و بالای آنہا چیزی نوشتہ
شدہ بمنصبدار مذکور عنایت کردہ فرمود کہ یک قطعہ را دران چشمہ بیندازند برادر شما خواہد بر آمد
و اگر دیر شود و نہ رسد و چہار ساعت توقف کردہ قطعہ دیگر اندازند البتہ خواہد بر آمد اگر برا ینہم آثار
بر آمدنش بالکل بنظر نہ آید خوب لغویق و تاخیر کردہ بدیر تر تفحص نمودہ قطعہ سوم اندازند پس برادر کلان
بر سر چشمہ آمدہ یک قطعہ سفال را در آن انداخت و توقف کرد ہیچ از اثر برادر بنظرش نہ آمد بعد چہار
ساعت قطعہ دیگر انداخت از انہم ہیچ فائدہ مترتب نشد بعد تاخیر بسیار دیگر آن قطعہ سومی را نیز
درانداخت بمجرد انداختن آن در عرصہ قلیل برادرش در چشمہ پدید آمد و ست بدست بر آوردہ
بالای فرشش او را خوابانیدند و لحاف بروانداختند بعد بیپاس کہ ہوشش خود در آمد طلب طعام
نمود کہ از عرصہ بسیار گرسنہ بود بعد فراغت از خورشش ہمین کہ احوالش پرسیدند او بیان کرد کہ
آن بچہ از ہمشیرہ زادہ بادشاہ جنات بود کہ بدین قالب در دہن من آمدہ کشتہ شد بمجرد مردنش
آتشی در سراپای من در افتاد قریب بود کہ سوختہ خاکستر شوم ناچار در چشمہ آب خود را انداختم
کہ دو جوان قوی ہیکل بد شکل ہر دو بازوی مرا گرفتہ در صحرای لق و دق کشیدہ بردند بعد قطع مسافت
بسیار دروازہ شہری بہ بزرگی تمام پدیدار گشت پس اندرون شہر بردند دیدم کہ بازار ہا

بکمال آرایش و پیرایش ور استہ با بنہایت صفائی و عمارات بلند و بالاخانہای بسیار زینت تمام کہ چشمان بنیندہ محو حیرت شود جلوہ گرا اند و مردم آنجا خوب صورت و بدہیئت نیز عمائدین و غربا ہمہ مصروف و مشغول بیع و شری اند و سواریہای امرا میروند و می آیند ہمہ مرفہ الحال چون بر دروازۂ بادشاہ رسیدم دیدم کہ جوانان ہمہ مسلح و تیار بر سر حفاظت و نگاہبانی مستعد و ہوشیار اند داخل قلم معمور تحریر یروارقام و دفترہا و اسباب جنگی ہمہ تیار الغرض مرا اندرون دیوان خاص بمقامے کہ برآمدگاہ بادشاہ بود بردند دیدم کہ بادشاہ بالای تخت مرصع بلباس شاہانہ برآمد است و ارکان دولت و اعیان حضرت و ملوک و خوانین ہمہ دست بستہ بر مقامہای مقرری خویش ہر یک استادہ است و متصل تخت ہمشیرہ بادشاہ سر برہنہ پریشان حال استادہ میگوید کہ ای برادر حق سبحانہ تعالی ترا بادشاہ عادل گردانیدہ است داد خون پسر بیگناہ مرا از سر انصاف بقصاص بدہ کہ تا رضامندی و خوشنودی خالق عادل بود و اینک قاتل ہم رسید پس حکم بانصاف فرما ہر گاہ نظر بادشاہ بر من افتاد کہ ہر دو دست بر کتف بستہ آوردہ استادہ اند فرمود این قاتل را بر مقام مقرری بردہ سر ببرند پس ہمون دو کس با چند کس دیگر کشان کشان بردہ بمقام عذاب نشانیدہ خواستند کہ از تیغ ضرب کنند کہ دفعتاً دو چوبدار و دو ہرکارہ دویدہ آمدہ گفتند کہ این کس را گردن نہ زنند ظل سبحانی طلبیدہ است ہمون حال کشان کشان باز بردند آنوقت دیدم کہ بادشاہ خاطرداری ہمشیرہ خود میکند و میگوید کہ خون پر این کس چگونہ ثابت شود کہ پسر تو چرا السقل موذی ذراز اور فت حالا در گذر انچہ شد شد اینوقت سفارش این مرد میر مومن صاحب کردہ اند در گذر و او گریہ و زاری میکند و میگفت من ہم جان خود خواہم داد یقین بدانند کہ من زندہ نخواہم ماند بادشاہ ناچار شدہ باز حکم کرد کہ این مرد را ببرند و بخشند پس باز مرا کشان کشان بردند ازین کشاکشی دلم میخواست کہ اگر بزودی بکشند آرام باشند تا اینکہ ہمونجا بردہ میخواستند کہ بنشانند سر سواری

بزودی تمام آمدہ حکم رسانید کہ آن شخص را زود برو آرند باز همون طور پیشگاہ بادشاہ بروند آنوقت دیدم کہ بادشاہ از تخت بزیر آمدہ دست خود بر سر ہمشیرہ خود میگذارد و میگوید کہ اے ہمشیر ازین خیال درگذر میر مومن صاحب متواتر سفارش این مرد میکنند خوب نیست واو درین تاخیر و تعویق ہرگز روبراہ نمی آرد بہزار رنگ بی التفاتی ظاہر میکنند تا اینکہ خبری آمد کہ از یک طرف شرقی شہر آتش بلند شدہ و ہمہ خانہای خرد و بزرگ جنات تمام میسوزند بمجرد رسیدن این خبر بادشاہ دفعتا بسوی مردم کہ ہمراہ من بودند ملاحظہ کردہ فرمود کہ اگر این نابکار ہمشیرہ را اینقدر منت و ساجت میکنم و نمی فہمد خود بمیرد ہیچ غم نیست نہ اینکہ تمامی خلقت جنات و شہر را برباد و ہم زود این مرد را از جای کہ آوردہ اند در ہمون چشمہ رسانند زود بہرند خبر وا چیزے حرکت دیگر بوقوع نہ آرند ہمینکہ حکم بادشاہ صادر گشت آن ہر دو کس جن بودمرا آوردہ تا بچشمہ رسانیدند کہ بشما دست بدست گرفتہ و بیرون آوردہ خوابانیدند آئندہ حال بشما معلوم است کہ چہ گذشت آنچہ بچشم خود دیدم مفصل بر شما اظہار کردم چون اینخبر و حقیقت میر مظفر را و سلطان عبداللہ و کافہ خلائق را رسید تعجب بار و نمود کہ میر مومن صاحب را اینقدر دست قدرت است و این حکایت عجیب تا الآن زبان زد خاص و عام بلدہ حیدرآباد کہ در زمان پیشین بوقوع آمد تا حال مشہور آفاق است و علی ہذا القیاس دیگر نقلہا و حکایتہای عجیب و غریب مردم اعزہ میگویند یقین است کہ چنین باشند زیرا کہ دلیل بر صدق اعتقادات عالی مقدمانی چند کہ در عہد میر عالم وغیرہ بظہور آمد و ما ہمہ مردمان بچشم خود دیدہ و بگوش خویش صریحا شنیدہ ایم برہان صدق ترجمان بر عملیات میر مومن صاحب موصوف و نیز بر اعتقادات مردم اینجا است

نقل نادر

کہ در عہد دیوانی میر عالم بظہور آمد کہ خود میر عالم بچشم خویش دیدند و نوبت بہ پایان ہم رسید

خالی از لطف و عجائبات نیست بلکہ حجت کاملہ بر عملیات ظاہر و باطن میر مومن صاحب است و آن
اینکہ میر شہسوار علی نامی سید صحیح النسب پریشان روزگار سبز پوش کہ مردم ذیقعدہ و رخت سبز
ماہی محرم ہمین سید بزرگ میدادند و او تمام سال میپوشید میر عالم پنجرو پیہ ماہوار بطور خیرات
میرسانید و آن پنجرو پیہ عیال و اطفال را ہم کفاف نمیکرد و صاحب غیرت بود و پیش ہیچکس دست
دراز نمی نمود و کمال احتراز از بیعتے داشت اما در پای ایشان اندکی لنگ بود او میگفت شبی از راستہ
دائرہ میر مومن صاحب بوقت نصف شب بمکان خویش می آمدم دیدم کہ ہیچکس در دائرہ مذکور نیست
اما شخصے بزرگ منش بلباس عربی بنہایت شان و شوکت بر در گنبد خویش استادہ و فعتاً آواز داد
کہ میر شہسوار علی اینجا بیا الیقین دانستم کہ خود ذات مبارک میر مومن صاحب است بکمال اشتیاق
ملاقات رفتم و گفتم کہ پیر و مرشد حق سبحانہ تعالی امشب گویا شب معراج غلام کردہ است کہ قدم جناب
شما بسیر آمد فرمود احوال شما از اخراجات چگونہ است عرض کردم کہ قبلہ عالم میر عالم باوجود دوستی
قدیم پنجرو پیہ ماہوار میدہند در آن میان آش پختہ قدح قدح خوردہ بسر میبریم فرمود اگر شما را یک
روپیہ یومیہ باشد بس است عرض کردم یا حضرت بس بسیار است و دیگر لب بشکوہ زمانہ نخواہم کشود پس
دست خود در خریطہ رخت بدنی در آوردہ یک روپیہ سکہ وقت سلطان محمد قلی قطب شاہ بانی
مبانی آبادی بلدہ حیدرآباد بر آوردہ بدست من پریشان اوقات دادہ فرمود کہ این روپیہ را
در قلمدان یا صندوقچہ مقفل خود امانت باحتیاط بدارند و در پارچہ سرخ یا در کاغذ سرخ نہادہ
بر شتہ بستہ بدارند کہ در مغالطہ با روپیہ دیگر نرود و انشاء اللہ تعالی ہمراہ این روپیہ دو روپیہ دیگر
بدست شما ہر روز خواہند آمد آن دو روپیہ را ہر روز بخرچ خویش در آرند و این روپیہ را
بحفاظت بدارند اگر این روپیہ کہ من دادہ ام از نزد شما خواہد رفت دیگر بدست شما نخواہد آمد
خبردار باشید پس روپیہ بدست من پریشان حال دادہ رخصت فرمودند پس میر شہسوار علی میگفت

که من روپیه عنایتی میر مومن صاحب را همون طور در پارچه سرخ پیچیده در میان لباس و صندوقچه
مقفل داشتم روز دیگر همین که دست در خانه صندوقچه بردم دیدم که دو روپیه دیگر که سکه رایج الوقت
موجود است آنرا گرفتم بخرج آوردم لباس در پوشیدم و مرفه الحال گذراوقات مینمودم بعد چندی
که خلقت را به تبدیل لباس و حال بنظر آمدم متلاشی شده از پسران من دریافته بسمع میر عالم که
رسانیدند میر صاحب یعنی میر عالم که مدار المهام سرکار بود مرا طلبیده تمامی احوال دریافته روپیه مذکور را
بوسه داده بدست من دادند و گفتند که مبارک باشد باحتیاط بدارند تا حیات میر شهسوار علی آن روپیه
در صندوقچه بوده دو روپیه روزانه بدست ایشان هر روز می آمد روزیکه میر شهسوار علی مذکور انتقال
نمود در صندوقچه هرچند که دیدند هیچ از اثر آن روپیه نبود دیگر یک حبه بدست متعلقان نه آمد این معامله
روبروی عاصی محرر این اوراق گذشت که مشهور آفاق است معهذا درین عهد میمنت مهد بندگان
عالی حضور پرنور ادام الله اقباله طرفه ماجرا رو داد که حیرت بخش دانایان روزگار است و عاصی هم
بچشم خود دید یعنی همت یار جنگ بهادر امیر قدیم سرکار دیرینه خاندان نمازی متقی وظایف خوان
دانای این زمانه قلعه دار قلعه ظفر گده و ابراهیم گده روزے در بالاخانه مکان خود که اندرون قلعه
مذکور است بسیر و تماشای سبزه زار صحرا نشسته بود که دفعتاً گوسفندی نوجوان سفید رنگ با جل
زرتار و زیور طلائی بسیار بکمال خوبصورتی و ناز و کرشمه در صحرا بیرون دیوار قلعه مذکور بنظر ایشان
درآمد بکرشمه و ناز بسوی ایشان هم چشم شده محو تماشای ناز خویش ساخت و ایشان فریفته حسن
و لباس او شده پاپیاده بیرون قلعه آمده نزدیک او رفت و او آهسته آهسته معشوقانه خرامیده
دورتر کشیده دفعتاً توده گل یاسمین گردید و مشار الیه بیهوش شده در افتاد مردمان همراهش در پالکی
انداخته بخانه آوردند چون تا عرصه بعید بیهوش مانده هیچ از خود خبر نداشت و بگریه شدید درآمد و رغبت
بطعام و آب فراموش نمود و قصد بهو بخا میکرد و نوبت بآن رسید که از برهنگی هم خبردار نه میشد

برادران و رفیقان اهل دعوت و عملیات را از دور و اطراف و جوانب قلعه هندو و مسلمان همه را طلبیده
رجوع بایشها نمودند پنچپکاریان را که بزبان هندی نام عاملان را که عامل عملهای سفلی است نشان داده
هیچ فائده مترتب نشد و دیوانگی کمی نکرد بلکه هر روز تا شیخ زاید خیال آلنوز یاده تر میگشت ناچار
در پالکی نشانیده بر ریسمان بسته اندرون بلده بخانه آوردند و رجوع باهل دعوات و عملیات شهر
و پیرزاده ها و فقرا نمودند و عاملان عمل یعنی پنچپکاریان را نشانیده لفضه تها واد به هر صورت
بسیار خرچ کردند هیچ فائده سرزد نشد آخر الامر برایاء و اظهار مردمان بالائی قبر حضرت میر مومن
صاحب در پالکی نشانیده بهیئت مجموعی بردند همین که متصل گنبد رسید هر چند خواستند که اندرون
گنبد میر صاحب موصوف برند وا دیگر بخت پس مردمان بر داشته میبردند و او گریه و زاری و بیقراری
میکرد و میگریخت و متصل قبر شریف نشانیدند و فتنا لرزه در تمام بدنش در افتاد و فریاد ها کرد که من
میروم مرا ازینجا ببرند بعد یک ساعت بیهوش گشت در آنحالت نزد قبر خواب در ربود لیکن چهار
ساعت بهوش آمده طلب رخصت نمود و گفت مرا چرا برهنه کردند آب که بالای قبر شریف گردانیده
بنوشانیدند بخوبی تمام خورد دیگر حرکات جنون گاهی نکرد و همین طور نزد محمد نعیم الدین خان بهادر جوان
حبشی بود دفعتاً بشوخی تمام از اعتدال طبیعت در گذشته مردم را دشنام ها دادن گرفت و سنگها میزد
هر چند علاج کردند هیچ فائده بنظر نیامد آخر الامر بر قبر شریف میر صاحب موصوف بردند چند انکه اندرون
گنبد کشیدند نمی آمد و میگریخت تا اینکه بزور آورده متصل مزار نشانیدند و قدری آب از بالای
قبر گردانیده نوشانیدند بهوش آمد و صحت یافت دیگر پیرامون آنخیال نگشت الحاصل ذات
میر مومن صاحب بسیار صاحب کمالات بود و الحال معمول است که هر کس را که سایه جن یا شیاطین
شده باشد و او حرکات جنون کند چند روز بر قبر شریف میر صاحب موصوف برده آب از بالائے
قبر آنحضرت تصدق کرده بنوشانند همه سایه و آسیب میگریزد و دلیل بر عملیات است و بس

عرس

عرس شریف آن حضرت در آخر ماہ شعبان میشود ہیچ از معاش و یومیہ و زمین وغیرہ بالکل نسبت و سیر بیڑ و موضع سید آباد و مسجد معتبر از مسجدات آنحضرت است و درستی اموات از ہر دو طریق کہ در بلدۂ حیدرآباد بخوبی میشود این حسنات بذات آنجناب میرسد

ذکر تعلقداران سرکار دولتمدار آصفیہ

شیر افگن جنگ خلف دوم حسین دوست خان سالار الملک نام اصلی اش غلام عسکری خان است از بدو آفرینش جوہر تیز فہمی اش ظاہر بودہ والدش روبروی خود برای درستی تعلقات وانتظام اموارت آنجا مقرر نمودہ روانہ آن سمت ساخت واو بدرستی تمام پرداختہ مورد الطاف پدر خویش گردید و بسعی راجہ چندو لعل مہاراجہ بہادر بخطاب جنگی سرفراز گشت و فی الحال آن منبع کمالات در علم فارسے و زبانہای عربی و ترکی و ہندی وغیرہ کمال دارد و در رعایا پروری و داورے و آبادان کاری فرد یکتاست و بہ تعلقات لکھا روپیہ از سرکار دولتمدار سرفراز و در آدمیت و حسن اخلاق و آدم شناسی و سلوک با احبا و آشنایان در رفیقان مشہور نیز معتمد انشی محمد بیگ منشی خان مذکور مدار علیہ کارخانہ و باعث انتظام اموارت درونی و بیرونی است مختار کار خانجات و در فہم و فراست و آشنا پرستی و خیر خواہی دولت منتخب و در انشا پردازی و مطلب نویسی و در فارسے و ہندی ممتاز است

ذکر محمد عزت اللہ خان فرزند محمد عنایت اللہ

بعد برہمی اوضاع سلطنت ہندوستان عہد عالمگیر ثانی و انتقال پدر خود محمد عنایت اللہ خان و محمد نور اللہ خان ہر دو برادر وارد اورنگ آباد گردیدہ نزد عظیم الدولہ بہادر صوبہ دار آنجا ملازم شدہ

بحسن تردد به تعلقداری گانڈاپور و بیضاپور معمور گشت و در وقت تقاضای حساب فهمی از طرف
ارسطوجاه تفهیم حساب اهلکاران دیوانی نموده از مطالبه بدر چهل لک روپیه بهادر موصوف را نجات
داهنید در جلدوی حسن خدمت بهادر موصوف خان مذکور را مختار کار و بار خود ساخت و خان مذکو چندی
بسر برده بعد انتقال بهادر موصوف خود هم وفات نمود محمد نور الله خان برادر وهمی خان مذکور
بخوشگذرانی در آنجا مانده ایام حیات بپایان رسانید امّا فرزندان خان مذکور محمد عزت الله خان
بسن تمیز رسیده بکارهای شایسته در اورنگ آباد وغیره میگذرانید از ده سال وارد حیدرآباد
شده چندی باتفاق عظیم جنگ بهادر بوده هرگاه حیثیت فراست و دانائی شان مشهور گشت
درینولا به باریابی مهاراجه بهادر فایز شد تمامی کارخانه محمد نور الدین خان جمعدار که تعلقدار لکها روپیه
سرکار است بوساطت خان مذکور انصرام و اجرا میگردد و نهایت خوش مزاج و بکار حسنه مصروف
است اگرچه احوال اینها بعد انصرام حالات امرای سرکار در ذکر اعزه نامور بلده مفصلاً نگاشته
شد لیکن روزگار اوشان صرف تعلقداری بوده بجهت ربط حالات تاریخی اینجا هم نوشتن مناسب نموده
لهذا بطور گوشواره تحریر یافت

ذکر محمد شجاعت علی خان

خان مذکور اگرچه در ایام سابق همراهی محمد جمال خان لوهانی بعالم نوکری بذات خود معمور بود
امّا از فرط الطاف مهاراجه بهادر و بقوت سعی و کوشش رای استوار خویش به تعلقداری
تعلقات سرکار سرفراز شده رو بکار دارد خوش فکر و آدم بذانه
محنت پسند عیش دوست
است

ذکر مرزا محسن علیخان ولایتی

بزرگان خان معز همواره ملازم شاهان ایران بوده کارهای نمایان کرده اند و مرزا معز در عالم شباب از حیدرآباد شده ملازم سرکار گشته به بندوبست تعلقات سرکار آراگیر که زمینداران آنجا سرکش بودند رخصت حاصل نموده ورام راو دلیکه شرارت شعار را بزور شمشیر خود دستگیر کرده مورد تحسین گردید و بر سرگڈهی که تپه مرحنگ صعب نموده مشهور روزگار شد و مدتی همین کاروبار بسر برده در بنولا از الطاف خداوند نعمت و به محبت راجه او جاگر چندرای بهادر فارغ البال بسر میبرد اما حسین منور خان بهادر خلف مرزا موصوف و بمصاهرت خاندان شیخ نظام دکهنی عالمگیری المخاطب مظفر خان بهادر قلعدار بالکنڈه که فقط یک حبیبه در قلعه بالکنڈه جاگیر موروثی اینخاندان باقی بود بازدواج خویش در آورده و در زمره صاحبان منصبهای مناسب در آمده مورد الطاف خداوند نعمت حضور پرنور گردید در بنولا بندوبست قلعه و جاگیر و خاندان بزرگان این خاندان همه منحصر بر ذات بهادر معز است و او خود مرد قابل از علوم عقلی و نقلی محاسب بیبدل در امورات تعلقداری هوشیار خبردار آشنا پرست دوست نواز شجاعت و سخاوت بذات خود دارد و بهر خدمت شایسته سرفراز شود شایسته تر است سوای ایشان تعلقداران هندوان و مسلمانان بسیار اند که حال ایشان سابق هم گذشت طول کلام است

ذکر مرزا حسین نواز خان

نام اصلی مرزا حسین نواز است او بذاته در ابتدا بزمره منصبداران ملازم بوده اما او بسیار دانای وقت بود هرگاه صیت فراست و فرزانگی و آوازه کاردانی و مردانگی مشار الیه بسمع سلطان نواز الملک بهادر رسید بکمال قدردانی طلبداشته مدتی در هم نشینی و صحبت خود بغرض دریافت طبیعت در ویه داشت

بعدہ بکار سفارت دربار جہانمدار از طرف خود معمور فرمودہ روانہ بلدہ حیدرآباد بہمراہی چند سوار و پیادہ و یک ہرکارہ و سواری میانہ روانہ نمود چنانچہ مرزای مذکور حاضر دربار جہانمدار ماندہ کار مفوضہ خود بخوبی ادا نمود در جلدوی آن از پیشگاہ سرکار بخطاب خانی سرفراز گشت و نیز سعید الدولہ بہادر و ہادی الدولہ بہادر از بزرگان مشار الیہ مواصلت دارند ؞

فصل دوم در آبادی بیگم بازار و ساہوان آنجا و احوال کاروان و ذکر سرود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار از ہمہ اینہا معہ نقارچیان و روشن چوکی باجترپان و ذکر شطرنج بازان معہ حقیقت ہرای لوہا بیر بلدہ حیدرآباد و متصل حسینی علم معہ بیان ہنگامہ و غلو و سہرہ و دیوالی و ہولی و بسنت پنچمی وغیرہ در بلدہ حیدرآباد و مضافات

بیگم بازار آبادی علیحدہ محاذی بلدہ حیدرآباد جانب شمال جہار موسی کہ از بازار عیسے میان المخاطب میران یار جنگ مہدوی کہ بسمت راست کوٹھی انگریز لیست جانب شرقی تا بہ دھول پٹیہ وغیرہ پیوستہ بسعد پورہ و کاروان قدیم جانب غرب طولاً و از دریای موسی تا بہ کوٹھی محمود نواز خان و کوٹھی نو احداث پسٹن جی سیٹھ متصل مکان موسی مئی فرنگی گھڑیال ساز و لاہتی کہ ضراب یعنی ٹوپہاے لکھار وپیہ در سرکار دولتمدار تیار نمودہ ہم جلوی و قلعہ شکن نیبر پالضد ضرب از آنجملہ چند ضرب قلعہ شکن معہ چند جمپارہ یعنی کرنال در خلوت مبارک متصل در دولت اندرون داشتہ اند

تیاری موسی ہنتی مذکور است کہ تاالآن بشل او کاریگر وارد نشدہ هرگاه صاحبان انگریز در خلوت مبارک
حاضر دربار جهان مدار میشوند توپهای خلوت مبارک را بقدر دانی تمام می بینند و تعریف ها میکنند و راگ
مالا نیکہ در مکان عقب خلوت مبارک است و هزار رنگ تماشای عجیب و غریب بنظری آرد آن نیز
اگرچہ بیک لک روپیہ و یک اشرفی بوزن هزار تولہ طلا از شخصے انگریز و دیگر بمعرفت موسی ہنتی بخرید سے
سرکار در آمده اما تا حال تیاری شکست و بخیت آن منحصر بر دستکاری مشار الیہ است شمالی عرضاً
تا لبسا پچہ توپ سازی کہ از فصیل شہر تا سہ کروه چهاونی معین ساگر است همہ خانہ متصل خانہ بخانہ از
مارواڑیان و گوسائیان و بقالان و افغانان خوش باشش سوداگر اہل معاملہ و ملازمان سرکار نیز
و سوداگران اطراف و جوانب بلدہ و دیگر بلاد وغیره آباد است آنقدر کہ از یک دوکان مارواڑی
مثلاً افیون یا نبات وغیره یک قسم جنس یک لک روپیہ بدست می آید پس حال اشیاء دیگر و دکاکین
دیگر و بقالان دیگر بقیاس فرزانہ دریافت باید کرد اما کاروان بیگم بازار کہ مشہور است عبارت از
چهاونی سوداگران دیگر بلاد کہ اسپان ولایت و کاٹهیواڑ و دکن وغیره آورده فرود گاه نموده
تا فروخت اسپان و شتران در آنمقام کہ زمین مسطح متصل دریائے موسی پیوستہ بہ بیگم بازار است
در خانہ ہای علفی یعنے چهپر بانده باز روانہ اوطان خویش میشوند و سوداگران فیلان نیز بهمین طور
اما آن خانہا گاہی خالی نمیمانند کہ آمد و رفت سوداگران همواره جاریست معهذا اسابق فیلان بزرگ
قابل عماری از ملک ہنا سری کہ بہترین مقام است سوداگران می آوردند و بقیمت گران تا پنجهزار
روپیہ شش هزار روپیہ بلکہ تا ده هزار روپیہ هم اگر باشان و صولت بزرگتر میبود می فروختند
کہ علے العموم فی دست یکهزار روپیہ قیمت مقرری و ہر خوبصورتے افزایش قیمت میگردد و در بنولا
خواهش فیل بچہ ہا بسیار است لهذا از مقام بندر سیلان و ملیبار و گدّه وغیره فیل بچہ ہا می آرند
و می فروشند نوبت باینجا رسید کہ قیمت فیل بچہ تا بہ یکصد روپیہ رسیده فیل بچہ شتا ہم می آرند

درخانه هزاری و بازاری بجای اسپان فیل بچه ها اندلیس تا امیران و صاحب مقدور چگونه نباشند و نذر سند معهذا باز و چرخ[1] شکاری که سوداگران در عهد حضرت غفرانمآب می آوردند باز بالقیمت یکهزار روپیه و چرخ بپانصد روپیه مقرر بود و بلبل هزار داستان ولایتی نیز بغیر یکهزار روپیه بفروخت نمیرسید درین ایام باز بیکصد و چرخ به پنجاه روپیه و بلبل بدو صد روپیه به آرزو میفروشند کیفیت ابتدای آبادی بیگم بازار اینکه پیش از ورود بندگان عالی حضرت غفرانمآب از قلعه نزل حضرت قدسیه جناب حضرت عمده بیگم صاحبه مرحومه مغفوره که میدان وسیع بغیر خانمان بود طرح بازار انداختند رعایا و برایا را قول داده شروع آبادی و تیاری دکاکین و مکانها فرمودند چون راستی و درستی و رعایا پروری و پرداخت قول آنحضرت مشهور روزگار بود مردم معامله و رعایای ذی مقدور چه هزاری و بازاری چه شیخ و چه شاب ادنی و اعلی هندو مسلمان مجموع حاضر گشته بتعمیر مکانات خرد و بزرگ پرداختند مدتی برین طور گذشت الحال بیگم بازار لنو کوٹهی باڑ وار شده زن و بچه های خود مارواڑیان هم از وطن خود طلبیده دریجا شادیها میکنند معاملات بلده همه از لکها روپیه در بیگم بازار میشود کارروائی تعلقداران سرکار بر وقت ضرور از بیگم بازار است مهاجنان کرڑوڑپتی نیز موجود اند هر کس هر جا که خواهد هنڈوی تا کروڑ روپیه کنانیده از آن هر جائے که خواهد بگیرد ❊ ❊ ❊

ذکر گوسائیان بیگم بازار کان گیر

بالای چوبار سوی عمارت بنا کرده میباشند و معاملات لکها روپیه از خلایق مینمایند خصوص تعلقداران سرکار مربوط بشمار الیاند و نیز بادمیت و آل اند بیٹشے معامله میکنند همواره حاضر دربار حضرت است کارروائی لکها روپیه سرکار میکنند ذکر بلدیو گیر ساکن چیکو پا محال جاگیر امیر کبیر از آنجا وارد بلده حیدرآباد شده در چهاؤنی اندرجیت فرود آمده چون بملاقات راجه چندو لعل مهاراجه بهادر رسید

[1] له بمعنی چرخ [illegible] ۱۲ [illegible] هندوستان باشند ۱۲

بسیار پسند خاطر گردیده همواره مورد الطاف گشت و مداخلت در کار روائی امورات تعلقداران دیوانی
نموده نامور گردید تعلقداران لکهار روپیه توسل با و دارند جوان سن ذی مقدور است عزم سپهگری داشته
با سپاهیان و جمعداران سلوکها نموده خوشوقت میباند رفیق پرور سخاوت هم دارد ٭٭

سوبار گیر مهنت

از قدیم ساکن بازار مذکور است و معاملات هم شهر یک آدم خوش خلق و مروت در خیر خیرات نیز بمقدور
کمی ندارد دسکان دلچسپ تیار کرده در بیگم بازار میباند و همواره در پوجا مصروف آدم بسیار معقول است

لکهن گیر

از قلعه کلیانی وارد حیدرآباد شده آنطرف چهار سوی سے عمارت بلند باحداث در آورده همواره
باجرای کار تعلقداران سرکار نزد مهاراجه حاضر در ستی معامله امیر نواز الملک باستصواب مشار الیه نیز
آنچنان بظهور آمد که گاهی از سرکار برای طلب لکهار روپیه اقساط سزاول معین میشوند بموجب اقرار
خود حاضر دربار شده میرساند آدم ذی سلوک خوش مزاج شوق اسپان بسیار دارد و عزم سپهگری
راهم بدرجه کمال میاینده صاحب مروت بامرد آدمیان مالوف معهذا قریب پنجهزار گوسائین در بیگم
بازار بکار معاملات لکهار روپیه بتعلقداران سرکار و بعضی خود بذاته بتعلقداری محالات ولقبر و خت
پشمینه بافت کشمیر و امرتسر و پارچه بافت بنارس از جمیع اقسام مو کمخاب ها و نیز به سوداگری
اسپان و فیلان و داد و ستد نقدی مصروف کار و بار خویش اند نظر بطول کلام آنها که بسیار
مشهور اند براینها اکتفا نموده نام آنها بتحریر در آورده ٭٭

بسنتی جی سیٹھ

در سنه یکهزار و دو صد و پنجاه و چهار هجری چون فیمابین مهاراجه بهادر و پورن مل سیٹھ سود مهاجی
بمقدارات هشتاد لک روپیه بهم رسیده بود بهادر معز برای تنبیه مشار الیه باستصواب طالب الدوله

حسن علیخان بهادر کوتوال آغا اسمعیل ولایتی را که ملازم بهادر موصوف بود بکار پردازی لعضی مقدمات نزد بهادر موصوف معمور بود به بندر بمبئی فرستاده سیٹھ مذکور را طلبید، وقتی بملازمت رسید بسیار پسند خاطر گشت برای فرودش کوٹهی سید احمد سیٹھ بکرایه یکصد روپیه ماهوار مقرر کرده فرود آورده باجرای امورات مهاراجه بهادر موصوف معمور گشته لسبی بهادر معز لشرف باریابی حضور پرنور نیز مشرف گردیده سرفراز و ممتاز و مباهی شد عجب آدم صاحب حوصله انچه بمقدمات نامناسب برای تباهی خلقت وجر نفع خود ساهوکاران بیگم بازار وغیره درانداخته بودند و دستور العمل ساخته آن نیک طینت همه ظلم و ستم مخفیه ایشهارا برباد داده شرکت راستی و درستی علی الزعم بوی نمل العمل آورده نام نیک خویش پر آوازه ساخت واز رسانیدن عوض هفت لک روپیه تنخواه پلاٹن انگریزی ملازم سرکار واخراجات دیگر باه بهای مهاراجه بهادر چنان بدرستی مسیر رسانید که نالش آن بهیچ جهه نرسیده موجب خوشنودی مزاج گشت در بنوا کوٹهی سید احمد سلوا رالقیمت شانزده هزار روپیه معه باغ و زمین بسیار خریده کوٹهی دیگر بخرج بسیار بنا نهاده تیار ساخت که قابل سیر و تماشا است ونیز کوٹهی بزرگ تر دیگر متصل سانچه توپ و نزدیک تر کوٹهی محمود نواز خان بسیار عمده باکار عجیب و غریب نقاشی وغیره بوسعت صحن وسبج وچاه کلان عجیب وچبوتره دلکشا که از بالای آن تماشای مکانات بلده و صحرای اطراف وجوانب است بخرج هزارها روپیه تعمیر نموده معه برادران وخویشان ومتوسلان سکونت دارد جای خوش فضا آب و هوا نهایت درست وخود بذاته نیکذات قدردانی نجبا بسیار میکند لتعداد لکهاروپیه سرکار بابت حضور پرنور است ونراین راو وکیل سیٹھ مذکور ومختار کاروبار دربار نهایت ذی حوصله است کارهای سرکار بدانائی خود برابر داشته بر می آرد که مورد تحسین و آفرین خلقت ومهاراجه بهادر است وباانهمه دانائی صاحب اخلاق و سلوک با مردم آدمیان است

پورنمل سیٹھہ

پسر مہاننداِرام سیٹھہ است او از مدت دراز در دولت سرکار عالی معاملہ داد و ستد لکوکہا روپیہ نمودہ
بمقدور فخایز گردید کہ دوکانہای ایشان در ہر ریاست ہندوستان موجود اند کہ ہر جا ہنڈوی
لکہا روپیہ منظور باشد از دوکان سیٹھہ مذکور بہم میرسد چندی از عدم توجہہ مہاراجہ بہادر خانہ
نشین شد باز مورد الطاف حضور پرنور گردید کہ خود بدولت و اقبال را برای ملاحظہ سیر و تماشای
باغ نواحداث خود کہ متصل آصف نگر سیرگاہ سرکار معہ دیول بکمال آراستگی اشجار و انہار ساختہ
و پرداختہ استدعای قدوم میمنت لزوم بالحاح و عاجزی نمود آنحضرت نظر افزایش آبرو و عزت
و رونق افزا شدہ سرفراز و سربلند گردانیدہ و از نذر لایق شاہانہ معمولی از تیاری چبوترہ یک
لک و بست و پنجہزار روپیہ نقد و جواہر اعلی و اقمشہ عمدہ و دیگر اشیا بری و بحری لایقہ کہ سزاوار
نذر خسروانہ باشد گذرانیدہ منتظر مقبول خداوندی گشت لہذا از سر بندہ نوازی ہمہ نذر
بدرجہ پذیرائی در آمد و خود بدولت و اقبال یک انگشتری الماس عمدہ از دست مبارک
بالطاف خسروانہ بسیٹھہ مذکور عنایت فرمود سر ہنر کش را تا بہ آسمان اعتبار و تفاخر رسانیدند
الغرض سیٹھہ مذکور شبانہ روز در پرستش اوثان خود یعنی پوجا و دان مصروف است آدم بیفکر
تال اندیش بامروت با ہمہ دوستی دارد و تا یکپاس روز برآمدہ در پوجا میگذارد و درین ایام مانند
او دیگر ہیچکس از قوم مارواڑیان بانیقدر کرڑ و رپتی بلکہ زیادہ از کرڑ در غیر او احدی نیست
قریب دہ ہزار کس نامور بکار معمور اند کہ ساہوکاری میکنند و تجارت مینمایند و در سرکار تعلقدارے
لکہا روپیہ دارند و آنہا کہ در بلدہ و بیگم بازار وغیرہ دوکانداری میکنند از ہزارہا کم نخواہند بود
زن و مرد بچہ و بزرگ اہل مارواڑ کہ مشغول دوکانداری اند چہ در بلدہ و چہ مقیم ساحل آن طرف
رود موسی و چہ در دیگر بلاد و قصبات و قریات دکن کہ انہا خارج از حساب و شمار اند ⁘

سیٹھ سید احمد ولد مخدوم سیٹھ

در عهد حضرت غفران مآب حضرت مغفرت منزل معامله لکهاروپیه در دیوانی سرکار علی الخصوص با راجه
خوشحال چند بهادر محبت دلی داشته لبسی بهادر معز الیه بفواید کثیره معاملات مهاراجه بهادر مشمول گشت
و بعد وفات ایشان و برادران و اقربای ایشان معامله کرده کارروائی لکها روپیه می‌نمود و در میان
پنج برادر سرگروه های ساهوکاران بیگم بازار که مشهور به پنج بهیه در مملکت مشهور و نامور بود چون
وقت موعود رسید لبیک اجابت گفته ودیعت حیات نمود اما سید احمد سیٹھ ولد مرحوم مذکور
از آنجا که از بدو شعور میل طبیعت بفن سپهگری بسیار داشت همواره در صحبت افغانان مهدوی
اوقات خویش بسر برده اوضاع و اطوار و حرکات اینها بر داشته هم شکل اینها گردید که هیچ تفاوت
فیما بین نماند و قریب پنجاه یا شصت کس از قوم افغانان مذکور به در ماهه های بیشقرار و قریب یکصد نفر
از عرب ولایتی و مولد و دیگر جوانان رومی و دکنی و هندی و دو چوبدار و چهار گهڑیالچی و سرکاره ها
نوکر داشته با اسباب جمعداری و امارت در آمد و هفت راس اسپان بیش قیمت و دو زنجیر فیل و
بهوییان وغیره نیز ملازم گرفته منتظر سرفرازی اینها با همراهی خویش از نزد مهاراجه بهادر گشت و سعی
موفوره بکار برد تا اینکه این مقدمه صورت پذیر نشده و خساره بسیار عاید حال گردید ناچار تمسکات
نه لاک روپیه عهد پدر خویش به سود امرا و سرداران و مهاجنان و ساهوکاران وغیره که بپاس
مروت و خاطرهای ایشان کما حقه بمعرض وصول نمی آمد به هشتاد هزار روپیه نقد نزد مهاراجه بهادر
فروخته همه ها را برطرف ساخته با معدود چند از رفیقان و شاگرد پیشه و دواب اراده بڑوده
کرده در کوٹهی پیتن جی سیٹھ فرود آمد بعد ازان از تشفی راجه چندو لعل مهاراجه بهادر و ممانعت
سیٹھ های دیگر فسخ عزیمت نموده شادی کتخدائی خود با صبیه قاضی محمد عزیز الله خزینه دار سرکار کمپنی

که از مدت تقرر یافته بود بعمل آورده اوقات عزیز خود بخوبی تمام بسر میبرد و بغیر معامله و داد و ستد خوش باش زنده دل آدم خلیق صاحب مروت نجیب دان قدرشناس اهل کمال تاریخ دان قابل علمیت فارسی خوب دارد بجمیع صفات نجابت موصوف و بتمامی کمالات مربوط سوای اینها سیٹهه های مسلمان و دیگیم بازار بسیار معمور کاروبار فروخت غله وغیره اند و عمارات بلند ساخته میمانند ذکر آنها طول کلام است وبس

ذکر ساهوان کاروان متصل قلعه محمدنگر گولکنده

پوشیده نماند کاروان از بلده حیدرآباد نیم کروه از دروازه پل بسمت مغرب پیوسته بسفند پوره با این بلده مذکور و قلعه مسطور قلیچه است یعنی حصار و آبادی کاروان بدو دروازه بزرگ مقام بود و باشندگان ساهوان گجراتی از وقت و عهد سلاطینان قطبشاهیه در بنولا هم ساهوکاران عمده و ذیمقدور که بقلم مے آید بود و باش داشته عمارات لکها روپیه باحداث درآورده باموراتِ سرکار معمور اند و بکار داد و ستد و تعلقداریهای لکها روپیه مشغول و برای حفاظت آنجا جمعیت سرکار از سکهان و عربان و جوانان با قریب پانصد جوان متعین اند که در هوشیاری و خبرداری سرمو قصور نه نمایند

بنکتی داس سیٹهه

وقتیکه کوٹهی داد و ستد پالمر صاحب جاری بود سیٹهه مذکور شریک غالب بوده تمامی امورات مختار شده برآمد کارهای اهل معامله مینمود و چون معامله کوٹهی مذکور موقوف گردید او باتفاق ڈٹین صاحب انگریز تعلقداری بست لک روپیه سرکار کارها میکند و بیج رتن داس در عهد حضرت مغفرت منزل باستصواب حاجی محمد اوراق معامله سه لک روپیه از خریدی جواهر و نقد و پشمینه باب

با جعفر یار جنگ بهادر کوکه در شادی پسر کلانش میر امیر علیخان نموده بود و مدتی سرانجام کارخانه بهادر مذکور مینمود و بعد ازان رفته رفته دست از معاملات همه جا کشیده انزوا اختیار کرد و پسر ایشان همواره حاضر دربار بکارهای مهاراجه بهادر معمور چندی بر سر کوٹهی خانگی مهاراجه بهادر معمور بودند سیٹهه مذکور بسیار آدم معقول اگر موافق مزاج میبافت معامله میکرد و گرنه دست کشیده میدارد درین ولا بطرف بنارس وغیره معابدهای هندوان رفته است

هربداس سیٹهه

برادر کشن داس سیٹهه که او مدتی با مورات کوٹهی میدنٹ پالمر صاحب و تعلقداری لکهاروپیه سرکار دولتمدار معمور کار و بار معامله شده مورد تحسین و آفرین سرکار گردید و در وقت خود قضیه بازار قدیم کاروان را که بروز دهولینڈی هولی فیمابین ساکنان بالا بازار و پائین بازار که هر سال میشد و درین قضیه خانه جنگی از طرفین شده مردم بسیار زخمی گشته اکثر میمردند و خونریزی معمول بود که ازان نجات نمییافتند تمام سال مردم میرسیدند دیگر سال آمده در پیش میبداشتند سیٹهه مذکور بلاطفت مقیمان هر دو بازار را که مفسد بانی و مبانی این قضیه بودند بخانه خود طلبیده باین بهین فهمانیده دوشالها داده قدغن نمود و دستاویز طرفین همواهیر معتمدان گرفته که دیگر از طرفین گاهی بوقوع نمی آید چنانچه امحال بالکلیه منازعت موقوفست کاری کرده است که اهل کاروان ازموت لابدی هر سال محفوظ و مشکور اند اما سیٹهه هربداس نیز بکمال مروت و آدمیت بکار خلایق مصروف است و بتقریبات بار یاب حضور پر نور میگردد

جگناتهه سیٹهه

داماد اودها کشن سیٹهه او هم بطریقه دیگر سیٹهها شریک معاملات سرکار و جمعداران وغیره بوده قضا نمود و بسیار آدم نیکذات متشبین بود و در عهد دیوانی میر عالم بهادر با مورات خریدی جواهر عمده در سرکار

ہنگام رونق افزای حضرت مغفرت منزل دربارہ دری میر صاحب موصوف سیٹھ راوہاکشن معتمد کلی بود و مورد الطاف آنحضرت گشت بسیار خوش وضع چون ہنگام وداع رسید لبالم دیگر شتافت اگرچہ پسرش نیز معمور کار خود است اما سیٹھ جگناتھ داماد ش برسائی عقل رسای خویش بامورات دربار پرداختہ مشہور گردید و کاروبار سرکار از معاملات تعلقات و داد و ستد متعلقداران و خرید و فروخت جواہر در سرکار وہم در دیوانی کہ ہر روز در کار است معمور کارہاست آدم خوش مزاج جوان سال عیاش بہمہ صورت نیکذات و متقربیات معمورے بارباب حضور پرنور

سیٹھ رگھناتھ داس

نبیرہ کیشو مدن بزرگانش از عہد حضرت مغفرتمآب از شاہجہان آباد آمدہ مقیم کاروان گشت کیشو مدن در عہد حضرت غفرانمآب کارہای نمایان نمود کہ تا حال فیصلہ معاملات قومیت در خانہ ایشان میشود بوقت پیشکاری راجہ راجندر رگھوتم راو مشار الیہ دخیل امور کلی و جزئی ایشان بود اما سیٹھ کیشو مدن مذکور بذاتہ نیکذات کہ تا الآن مشہور است معہذا سیٹھ رگھناتھ داس بہمہ صورت بامورات سرکار معمور و در مقدمات برادری منشاء کارہای لایق کہ برابجای ایشان منظور کہ ہمہ است عمل می کنند در خیر و خیرات و پوجا ہموارہ مصروف و با مردآدمیان بطریقہ خاندان خود مسلوک عمدگی قوم بچہرہ آثار ظاہر بجمیع صفات خاندانی موصوف است

سیٹھ بھیم چند

بزرگان سیٹھ مذکور ہمہ نیکذات و صاحب مروت و مسلوک بودہ کارہای شایستہ در سرکار عمل آوردہ مورد الطاف شدہ اندا اما سیٹھ بھیم چند خود بذاتہ آدم با مروت صاحب سلوک خوش مزاج عیاش در وضعداری موافق خاندان خویش است با نکہ آدم بامزہ ہمیشہ جلسہ ہای ہولی کردہ با مردآدمیان نجیب

صحبت بسیار در سرکار و در دیوانی وزند صاحب معاملات هزارها روپیه و در خریدی جواهر نزد بعضی امیران معتمد کلیست مرد بامزه خوش اختلاط بذاته نیکذات است سوای اینها دیگر مهاجنان وسیٹھ های که بقلم آمد در کاروان بسیار اندکه تمامی کاروان از ساهوان ذیعقدور واهل معامله مملو و آباد است اختصاراً ابرچند کس اختتام احوال نمودم

ذکر سرود سرایان علم موسیقی ملازمان سرکار وغیره

در عهد حضرت غفران مآب سرود سرایان علم موسیقی استادان کامل اکثر از هندوستان آمده ملازم سرکار دولتمدار گردیدند و نیز از اهل دکن نام آور گشته مشهور آفاق شدند از آنجمله غلام رسول وغلام مهدی عرف کنکر نہپر وچھوٹے صاحب و بڑے صاحب نیز میگفتند در کبت ودهرپت سرای غلام رسول فرد فرید روزگار فن خویش بود وغلام مهدی عرف کنکر اگرچه در کبت ودهرپت سرائی استاد کامل از برادر خود کم نبود اما در خیال سرائی وترانه خوانی بی‌مثیل ویکتای عهد بود تولد ایشان در گلشن آباد مبارک است از قوم شیخ زاد بودند محمد خان نامی استاد بی نظیر در ابتدای جلوس سریر دکن حضرت غفران مآب میر نظام علیخان بهادر آصفجاه ثانی نورالله مرقده وارد حیدر آباد از دار الخلافه شاهجهان آباد گردید ودر محله ایشان فرود آمد از بسکه صحبت شبانه روز بظهور می‌آمد ایشان بذوق وشوق خود شاگردی قبول کرده بهره کامل برداشتند تا اینکه همین علم سبب معاش ایشان گردید در پونا نزد راوُ بالاجی والی پونا بدرماهه یکهزار پانصد روپیه نوکر شده مدتی بسر بردند ودر ناگپور نزد جانوجی بهوسله والی آنجا نیز بهمین درماهه ملازم گشتند ودر سرکار دولتمدار حضرت غفران مآب اگرچه به نوکری فایز نه شدند اما در هر مجرا پنجهزار روپیه انعام مییافت که معمول ایشان بود در چهار جشن عیدین وسالگره ونوروز بمجرا اشرف اندوز میگردیدند ودر اورنگ آباد

درگاہ قلیخان سالارجنگ ناظم بلدۂ مذکور و دواحمد نگر باقوی جنگ بہ جشن‌ہا و بسنت‌ہا و جلسہ‌ہا بسر بردہ
انعامات ہزارہا روپیہ یافتہ‌اند استادان علم موسیقی ہر دو را تا یک کن نامیدند سوای این در علم
فارسی و اشعار ہندی و نیز اندازی و خوشنویسی ہم مہارت تمام داشتند و در زبان دانی برج وغیرہ
استاد بودند ترانہ‌ہا و خیال‌ہا و کبت و دوہرہ‌ہا و ہولیہا و بسنت‌ہای ایشان تا حال مشہور
آفاق و طوائفان و قوالان اکثر می‌سرایند آنچہ عاصی یاد داشت بقلم آورد کہ چہار دہ سال در مکان
عاصی فرود آمدہ بودند شبانہ روز بود

ترانہ در اسرار و نیاز روح بقالب

در تن در تن آکھو در تن ندر آیو دیکھ ڈرونا یک بھیوہی سو دہ کیو نت نا دحکم دہن تن تن در در یا لیو +
روح پاک در تن در مندر نا در نا دلکھو ہین در دریا دریافت در دم دید نظر بھر چند کھو آدر در پالیو +
در ہین در نا در نا در در ظاہر باطن بدرت قدرت بدرت جانم تنم تنم نم تنم تنم من مندر کا لیو +
بیوک ور آو ہین در دنیا اور دین آئین بہین باشند تمکین اپنی در تی دو جی در نا بہیج الٰہی با یکت تیری تیری آلیو
بیوک تخلص غلام رسول عرف مہتر دا آدہا ہین تخلص غلام مہدے کنکر است + + + + + +

خیال بسنت با حروف فارسے

امروز فردا امروز پرسون سرسون پھولی ہے چل دیکھ پیاری کیا گلزار چمن میں لالہ نا فرمان کی +
آدہین برسون پاہن پرسون کرسون کہہ را کہو تو سرسون مننا یہ جی ارمان کی + شعر
اوٹھ چھیت کیا جنون نسے خاطر نخبت کی آئی بہار کچھ بھی خبر ہے بسنت کی

امروز فردا

ترانہ لبسنت بامعنائے فارسی کہ الفاظ ہندی را بامعنائے فارسی ربط تمام داد

تانا دیم تنا درناری نا درنا دانیسم
ئیدر یہنا درنا درنا درنا گرچہ میدانی
تانا دیم تنا درنا نبی علی والی کی دوار لبسنت بہار منائے
یہ بانی ہی لاتانی
دیم تنا درناری ناری ناتا دانی

در نم یہ کیا ہے تانا درنا پہچانی
تو آجا جانی راگ رنگ گاوین ہم تم مل کہلین دہمار ہے
سیو کہ اور آدہین کی یہ مراد آنی آنی تہتی سوانی
ہم ترانہ و ہم معنی
تانا دیم تنا درنا

خیال ہندی زبان

بات بھلی ہی وہ ہی جو سب عالم ریجھے
عالم ریجھے سن لیجے

بات بھلی ہے وہ ہی

ایک نہ ریجھے سن ہین کیجے
آدہین کی تو ایک بات ہی ہے
جان بوجھہ کر جو سو ندہ بند ہے
وہ ہی جو سب عالم ریجھے

اوسکی بات کوئی نہ پہنچے +
کیا رنگ کی موٹ اب بہر لیجے
اوسکے حق ہین کیا کیجے +
بات بھلی ہے وہ ہی

الغرض غلام مہدی عجب لسان بامزہ بود کہ خارج از بیان است بسیار صحبت عاصی معہ برادران و میر محمد علیخان بہادر و میر خلیل اللہ خان بہادر فرزندان سعید الدولہ و فرزندان بہرام الملک یعنی بہرام جنگ و سید عاقل خان بہادر و سید غیرت خان بہادر و فرزند شاہ تجلی علی و دیگر چند محبان یعنی میر قنبر علیخان بہادر و خواجہ جیون پسر خواجہ سلطان حال سلطان یار جنگ نائب صوبہ اورنگ آباد سالہا در مکان عاصی

در اتوار چوک با غلام مهدی شبانه روز در عالم جوانی جلسه ها و راگ و رنگ داشتند کرشنک دیگران هم عمر
میگردید سبحان الله بحمده درین زمان سوای این عاصی احدی از آنها باقی نیست و عاصی را هرگز
راگ احدی نسبت بشار الیه پسند نمی آید در سنه یکهزار و دوصد و بست و چهار هجری انتقال نمود
سنش تا هفتاد و پنج رسیده بود تا حال باین علم دیگر باین قسمت بنظر نه آمد در ایام جوانی بست لبت
خدمتگار در خدمت ایشان نوکر بودند و مرشد خوانی ایشان در اورنگ آباد و حیدرآباد مشهور بود

خوشحال خان قوال الوب تخلص

پسر کریم خان گهنگا چون آوازش گربه بود به گهنگا مشهور شد و از خوشحال خان نیز گرخت بود اما از راه
استادی چنان صاف و شفاف نمود که قابل کبت و دهرپت سرای گردید و به آن استادی بیروز
که همه استادان این علم او استاد وقت دانسته گاهی به مقابله نپرداختند و همه نامی ستودند هیچکس
حرفی بر تصانیف او نمیداشت اگرچه در سرکار نوکر نبود اما در سر مجرا پانصد روپیه نقد و یک دوشاله
از سرکار مرحمت میگردید ماه لقا بائی تا دم حیات در خانه خویش داشته از جمیع مایحتاج خبر میگرفت
که او استادش بود مسجد خوبصورت و عاشورخانه متصل خانه بائی مذکوره و کمان معه بنگله و عاشورخانه
و آبدارخانه و باغ خرد لطیفه سر راسته صندل زیر دامن کوه مبارک از محدثات اوست و خود هم
همون جا مدفون است

دولخان و پسرش غازی خان

از نام آوران هند بودند ارسطوجاه مدار المهام سرکار زخطیر فرستاده طلبید با وصف بودن اهل علم
غلام مهدی کنکر را بسیار پسند کردند و گفتند که مانند ایشان در هند هم بالفعل کسی نیست سه صد روپیه

ماہوارے یافتند و خیال سرائی یکتائے عصر بودند *

میان شبو خان

اگرچہ بین کار بود اما ستار نوازی را بہ آن درجہ رسانید کہ از کہین و مہین مشتاقش بودند یکصد روپیہ ماہ بماہ از سرکار میبافت امنگ از شاعران ہندی زبان بہا گہا بودہ کبت و بہرپت و خیال وغیرہ طبعزاد خود میسرائید ارسطوجاہ از ہند طلب نمودہ دو صد روپیہ ماہوار ذات سوای چند برادرانش کہ در رسالہ سواران ملازم سرکار گشتہ ہمراہش میبودند ارسطوجاہ یک زنجیر فیل ہم انعام دادہ بود و برای خوراک شصت روپیہ ماہوار میداد تا بنیدواز پالکی ہم سرفراز بود کبت و ترانہ و خیال وغیرہ اش بر زبان ہمہ طوایفان رقاص بلدہ اند

محمد خان برادرزادہ شکر کہن

فرد بے بدیل بود کہ درین زمان تا حال ہیچکس مانند او وارد این دیار نشد سہ ہزار روپیہ ماہوار از سرکار میبافت در ہمہ سرای ممتاز و درخوشش صدای آواز یکتای عہد بود ان گفت چون از چہم و ر د و دولت دولت رائو سندہیہ وابستہ بود بعد سال حسب الطلب او نزد پیشش رفت

بوعلی بخش

ساکن تہانیسر مدت بست سال در سرکار ماند آواز خوشش داشت نود روپیہ ماہوارش بود در قانون نوازی یکتا بودہ نمازی نہایت معقول با عاصی ہم محلہ درہمین سال بوطن خود رفت محمد حسن برادرزادہ محمد خان مذکور درین زمان خورد کامل است ہفت روپیہ یومیہ میبابد

محمد یوسف و پسرش غلام حسین ڈھولک نواز

از دکن بودند بہ آن نرمی و درستگی مینواختند کہ پسند خاطر ہمہ استادان بودند یکصد روپیہ ماہوارش بود موتی خان خیال خوب میسرایید چہار روپیہ یومیہ دارد شاکر علی و باقر علی اینہا ہر سہ اہل بنارس اند کاملان فن خویش باقر علی در ستار یکتا ست دو صد روپیہ ماہوار میپایند

بیان نقال کہ ہند بھانڈ گویند

از دہلی آمدہ چون بہ مجرای حضور پرنور حضرت غفران مآب پیش از سفر پانگل مشرف گشت روز اول ہفت صد روپیہ انعام یافت و ہمین ماہوارش گردید معمول حضرت غفران مآب نیز ہمین بود یعنی آنچیکہ روز اول مجرا انعام مرحمت میشدہ بود در ماہ نیز ہمون رقم مقرر میگشت درینولا از نبسہ او با طایفہ خویش حاضر دربار جہاندار است

گلزار بھانڈ

از ہند بود اعظم الامرا از پونا ہمراہ خویش آوردہ سہ صد روپیہ ماہوار مییافت در نقل و پٹہ سرائی کامل فن بود قطبی برادر نسبتی اش از ڈھولک ہمراہیش خوب بنازکی و درستی میکرد درینولا از خاندان گلزار پسر قطبی بہیرو نام کہ نبسہ اش باشد با طایفہ حاضر دربار است و بہ ستفدار ماہوار مییابد

چھٹا تضلے

اینہا اگرچہ بھانڈ نیستند اما نقلہای عجیب و غریب میکنند با طایفہ خود چہار صد روپیہ ماہوار اینہاست و حاضر اند الہی بخش و برادر کلانش ایزد بخش ہر دو برادر از لکھنؤ بودند الہی بخش در خیال سرائی فرد کامل بود نہ ہمیشہ در خرابات مخموری نشست یکصد روپیہ ماہوار داشت و ایزد بخش با تمیز است در ہمہ سرای ممتاز دو صد روپیہ ماہوار مییابد ستگا نقال از ہند بین کار

	سعہ طایفہ سہ صد روپیہ ماہوار دارد	

محمد اعظم و برادر او

در خیال سرائی خوب او در غزل سرائی یکتای عصر یکصد روپیہ ماہوار یابد و برادرش نیز شصت روپیہ ماہوار
مییابد سوای اینہا دیگر قوالان و کلاونتان و نقالان وغیرہ بسیار اند تا دوازدہ ہزار روپیہ ماہوار
مییابند ذکر اینہا طول کلام است و انعام ہر ہرکس بقدر درماہہ اش معمول مقرر است اما از طوایفان
رقاص ماہ لقا بائی دختر راجکنور کہ ہمشیرہ او ماہتاب جی در عقد رکن الدولہ مدار المہام سرکار
بودہ زنے بود بکمال وجاہت و صاحب سلیقہ در علم موسیقی از اوستادان کامل مشق نمودہ
خصوص از غلام حسین کہ کنگر مذکور و خوشحال خان مذکور در رقص سجکین یا و نیز رسید کہ شاگرد پیتا
بہاندہ بود رفتہ رفتہ صاحب نوبت و گھڑیال و جاگیر بسیر حاصل و سواران بنام پسر لطفی خود از
سرکار حضرت غفرانمآب سرفراز گشتہ و ہر وقت کہ مجرا در حضور مینمود یکہزار روپیہ انعام مییافت
ہمیشہ باریاب حضور و ہموارہ ملاقات با مدار المہام عصر سکندر دولت تمام اکثر حضرت مغفرت منزل
بزبان مبارک خود فرمودند کہ مانند ماہ لقا بائی دیگری باین کمالات پیدا شدن مشکل است
در علم موسیقی فرد کامل خوشنویس شاعرہ صاحب سلیقہ بسیار اگرچہ طوایفان دیگر بنوجی و اگہن جی
و دولت رنگ و فرحت بخش و بہنور و کنور و دیگران بشمار ہمہ صاحب مقدور ہستند اما کسے
تا حال باو نمیرسد و چنانکہ حضرت مغفرت منزل برای شادی سوای مادہو راؤ والی پونا با تالیقی
شرف الامرا بہادر بہ پونا تشریف فرما شدہ بودند ماہ لقا بائی نیز معہ طایفہ خود با دیگر دہ طوایف
ہمراہ رکاب بود اعیان و اکابر آنجا بسیار پسند کردند و از آرایش و پیرایش حسن و لباس
و جواہر وغیرہ او در حیرت ماندند ہرچند انعام ہا دادند قبول نکرد روزی سوداگران در مجلس با بہر نوبسر

که ماه لقا بائی هم نشسته بود آمده عرض کردند که اسپان بنده را اگر در سرکار میگیرند فی راس دو هزار
روپیه بشش راس دوازده هزار روپیه عنایت فرمایند وگرنه مرضی مبارک تا آناپهر نویس جواب داد
که بحساب فی راس یکهزار یا پانصد روپیه بگیرند والا مختارند هر دو سوداگران برخاسته رفتند
ماه لقا بائی سوداگران را نزد خود طلبیده از قلمدان خویش فرد سفید گرفته چیٹهی دوازده هزار
روپیه بالای ساهوکار سموسجا لیعنی پونا نوشته بدست سوداگر داده گفت این زر قیمت اسپان
شماست بگیرند و اسپان را در مکان فرودگاه من به بندند تا آناپهر نویس سرداران عمده پرسیدند
که ماه لقا بائی شما را با اسپان چه کار وچه نسبت است جواب داد که برای مهاراج خود راجه راو رنبها
جیونت بهادر گرفته ام که شوق بسیار دارند همه با بحیرت ماندند که چه عورت خردمند است نیکنامی
سرخیل طوایفان رقاص پونا و نام آوری آنجا هرگز رو بمقابله ماه لقا بائی نه آورد در سنه یکهزار
و دو صد وسی وشش هجری بعارضه و بالعالم باقی خرامید مقبره اش در دامن کوه شریف
نهایت سرسبز است خیرات بسیار میکرد و بالای کوه شریف پیرزادگان را ماهوار ها میداد و دالان
صمصام الملک را بالای کوه مبارک پخته بنا نهاده موجود است و مقبره نیز بخرچ یک لک روپیه
مع دوکانین تیار ساخته اهل عرس را بسیار آرام از آنست که مکانات پخته اند جشن حیدری بسیزدهم
ماه رجب به تکلف طعام لذیذ و روشنی بسیار میشود که تمامی طوایفان رقاص بلده آمده مبرقصیدند و همه
قوالان و کلاونتان سرود میکردند امیران و امیرزاده ها و جمعداران وغیره بشوقی بدعوت
می آمدند ولطفها برمیداشتند جواهر و نقدی و پشمینه و اسباب وغیره اش مال یک کرور روپیه
سوای عمارات و دوات بقلم در آمد

حسن لقا بائی

متبنی دختر ماه لقا بائی است مانند مادر خویش به جمیع امور سلیقه بسیار دارد و خوبصورتی او را دیگری نمیرسد

لطیفه گو رمز شناس نکته دان پر دماغ عشوه گزین با مروت صاحب قدر و سلوک با نجبا و اهل کمالان
گویا در هنوقت ماه لقا بائی ثانی بلکه ازان زیاده تر است که از حضور پرنور کارهای عمده خلق الله پیشی
خود بر آورده خوشنود بهای خلقت میکند و بسا محتاجین را که از گردش روزگار بر خاک بی اعتباری
افتاده بودند باز بر سر عروج دسپج آورده بر سر مدارج بلند رسانید که مشهور آفاق است با این همه
خدا شناس ترحم شعار بحال شکستگان و غریبان در عشره محرم الحرام عاشورخانه خود را تزئین داده
تعزیه داری مینماید و هزارها روپیه بغریبان و مسکینان و لنگان و کوران و پیر زالان و بیدستان
و پایان راه بیوایان را میدهد و شادی بسیار دختران نا کتخدا کنانیده از جمیع لوازمات فراخ حال
نموده که همه جا دعای ازدیاد عمر و دولت حضور پرنور شب و روز مشغول اند نیکذات است
در درگاه یوسف صاحب باغ دلچسپ عمارت عالیشان با چاه کلان بهبیل باحداث آورده که خلقت
خدا را فیض میرسد و نیز در لنگم پلی بر سر راسته کوه شریف باغ و عمارات نو احداث نموده هنوز کار آنجا
جاریست الغرض بجمیع صفات مستثنی روزگار است

حسن افزا بائی

دختر رام بائی به جمیع حرکات مستثنا دستان دارد شادی دختران نا کتخدا کنانیده و نیز بر آمد
کارهای بسیار مردم عیالمندان از حضور پرنور نموده مشهور روزگار گشت

پیارن جی

در چینکه وزیر بخش و خترگوری جی در خانه جعفر یار جنگ که نوکر بود و صاحب اولاد شد پیارن جی
در حال آواره گی همراه وزیر بخش رقص مینمود و بعده رفته رفته در علم موسیقی بهره کامل بهم رسانیده
به مرتبه و درجه بلند از باریابی حضور پرنور رسیده سر دو صرالی نرت کار بسیار خوب است

بچو بائی

نیز در علم موسیقی بسیار خوب و باریاب حضور پرنور و بر آمد کار خلق الله نیز بسیار نمود در کار خیر قصور نمیکند هرگز

شرفن جی

همشیره زینن جی او عجب صاحب جمال بود و چشمان او غزالی حیرت بخش تماشائی بود و موی مشکین بو لیش رشک شب دیجور چون چشمک زمانه خورد در عین بهار به عالم دیگر آورد شرفن جی در حسن و جمال از و زیاده تر و در علم موسیقی بهره کامل دارد و همواره به مجرای حضور پرنور معمور ۰۰

کریم کنور

مشهور به نواب عجب آدم بامزه بسیار صاحب مقدور باد و سه طایفه خود همواره باریاب جاگیر دور آدمیت و اخلاق و فروتنی نهایت لیاقت دارد

وزیر بخش

دختر گوری جی در خیال و کبت و دهرپت و ترانه و غزل و ٹپه و ٹهری و دادرا و قول و قولانه و گیت و سنگیت و پربند کامل فن و بی نظیر است که هیچکس از طوایف بلده به مقابله اش نمی آید و جعفریار جنگ مرحوم کو که حضرت مغفرت منزل روبروی عاصی که شریک حال بود از استادان مذکور صدر که ذکر ایشان گذشت تعلیمها مدتی دانید خصوص از خواجه بخش که در سارنگ نوازی تا الآن احدی مثل او پیدا نشد چهار روپیه روزینه یافت و دانیده بود و سی هزار روپیه در خرج تعلیم صرف شد و معمولا هر طایفه که از هند می آید برای مقابله وزیر بخش میرسد معهذا طوایفان هند نیز در اینجا ملازم سرکار مثل چاشورن و مهتاب و غیره قریب سه صد طایفه است که ملازم سرکار و غیره هستند اما بوقت نصف شب یک طایفه نیز اگر خواهند بهم رسیدن مشکل نیز است الله تقدس و تعالی این بلده حیدرآباد فرخنده بنیاد را و این بادشاه فرخنده نهاد را تا ابد الآباد

آباد دارد کہ ظہور عجائبات و غرائبات از مقدم فیض آن خسرو عالم پناہ خورشید کلام انجم سپاہ است

ذکر نقارچیان نوبت و باجتریان روشن چوکی سرکار

نقارچیان نوبت علی الخصوص چوکیہای ہندوستانی کہ در سرکار ملازم اند معہ شہنا نوازان آن خوش صدائی مینوازند کہ دل کبین و مبین محو خوشنوای ایشان است و میگردد البتہ از بست و پنج چوکی کم نخواہند بود و باجتریان روشن چوکی اورنگ آبادی یکتای عصر اند بالباس عالمگیرے معہ پیچ ہای کار منقیش ہر گاہ بوقت نصف اللیل در گشت اطراف دولتخانہ مینوازند جان از قالب میکشند روح تازہ در پیکر ایشان میدہند اکثر از حضور انعامہا در آنوقت یافتہ اند و روح در قالب مردہ می اندازند و باجتریان حیدرآبادی با ینہا نمیرسند اما از سابق آراستہ شدہ اند و در تمام شہر از صد طایفہ کم نخواہند بود کہ سوای نوکران اجورہ دار در ہر شادی و ہم و عرس و غیرہ معمور کار خود میشوند و از اقبال خداوند نعمت در تمام بلدہ حیدرآباد و بیرون آن چہ بہر خانہا امیران سرکار و چہ در درگاہ ہای بزرگان کرامت نشان و چہ بر سر معبدہا ہندوان سوائے چوکیات حضور پرنور و مرشد زادہ ہای بلند اقبال یکصد جا شبانہ روز بلکہ زیادہ نوبت نواختہ میشود

ذکر گھڑیان نوازان

گھڑیال نوازان سرکار البتہ از صد برہمنان ہندوستانی کم نیستند سوہ مرشد زادہ ہای عالی تبار سوای امیران و جمعداران و درگاہ ہا و جاترہ ہا و غیرہ کہ حساب آن نیست

ذکر نقاشان

ذکر شطرنج بازان کامل فن ملازم سرکار وغیره علااول شاه و میر بخش علی

و فصیح الله شاه

اینها کاملان این فن اند هرگاه مقابله باهم میشد علااول شاه غالب می آمد اما دیگر اوستادان شهر چه امرا و چه غربا از علااول شاه بازی نبردند تاریخ انتقال علااول شاه - شطرنج رفت است[۱۲۴۲] که سنه یکهزار و دو صد و چهل و دو هجری بر می آید آبا یک برهمن از هند آمده بود که شطرنج غایب میباخت یعنی او خود در حجره نشسته میگفت و آدم او مطابق حکمش مهره مینهاد و بازی میبرد اما علااول شاه رو بروی مهاراجه بهادر غالب بر همه ماند و عاصی هم بچشم خود دیده است

حقیقت هر دو سرا بواہیر حیدرآباد متصل حسینی علم

این هر دو قوم بواہیر که بعضے اهل سنت و جماعت و بعضی امامیه اند همراه حضرت مغفرت مآب از بندر مبارک سورت در بلده آمده بودند این سرای قدیم را پسند کرده فرود آمدند و سرای مذکور از عهد سلاطین قطب شاهیه است درین سرا بسیار بزرگان این قوم اهل اسلام و ایمان شده اند و نیز هستند مستورات ایشان همه با عفت و عصمت و صاحب ریاضت نمازی متقی متمولان بسیار اند و مذهب اینها هم شیعه و هم سنت جماعت اند که اهل سرای بزرگ و سرای خورد مشهور اند حضرت مغفرت مآب نیز در سرای ایشان بضیافت رونق افزا شده بودند و طعام بخوبی می خوراندند و یولا محمد غوث الدین چودهری خیل ایشانند بکمال خوبیهاست که باظهار نمی آید

ذکر هنگامهٔ و غلو دسهره و دیوالی و بسنت پنچمی و زور و شور هولی و عبیره در بلدهٔ حیدرآباد مینو سواد

بروز دسهره تمامی خلقت خدا هندوان برای غارتیدن درختان زرنت که در زبان ایشان آنرا بک
آن روز طلا گویند یعنی سخجه میدانند که درختان زرنت به یغما برده بلکه طلا را حاصل کرده برائے
میمنت تمام سال آورده بالای خانه های خود ها اندوختیم میروند و اهل اسلام برای دیدن تماشا
و تکلف های سواری عماریها با تزک فیلان و عماریها و اسپان بشمار هزارها اهل حرفه
ها با پیاده بهر هر دروازه بلده بیرون میروند علی الخصوص بطرف دروازه علی آباد که
در باغ راجه راجیشر راو جلسه جاترا و تماشای مجمع جاترا میشود سیر عجیب است و در موسم
دیوالی چراغان در تمام شهر پیراسته و بازار چارکمان و چوک چارمنار و خانه بخانه و دکاکین
به دکاکین و در آنطرف جهار و ماڑ واڑیان روشن میکنند و علی هذا القیاس رقص طوائفان
تا سه روز خانه بخانه امیران و سرداران اقوام هنود و آتشبازی هزارها روپیه بصرف میرسانند
تماشای قدرت خداست خصوصاً در مکان مهاراجه بهادر طوائف تمامی بلده از ادنی تا اعلی
حاضر شده رقص میکنند و روشنی بسیار مینمایند و تمامی ارباب نشاط انعامهای میابند خرچ هزارها
روپیه است و در موسم بسنت مهاراجه بهادر بروز مقرری بسنت در حضور پرنور میرسانند با جواهرات
و جبه ها رنگین بسنتی و اسباب رنگ پاشی از قمقمه ها و عبیر و گلال هزارها لایق شاهان با جلوس
کشتیهای جواهرات و نشان و نوبت و پلٹنهای بار و شامیانه نقرئی مخملی بالای کشتیهای
مذکور و سبوچه های رنگ زعفران و شیشه های همه منقش زنگار رنگ تا هشت روز میبرند و فرمان فرمودن

و به دولت در باغ که سابق مذکور شد معهذا تماشای اطراف بلده و باغهای سیر و تماشای لاله
زار بان و پوست نادر است و نیز درباره دری میر عالم مرحوم که سراج الملک بهادر ضیافت حضور پرنور
میفرمایند و در موسم نوروز شروع سال بروز مبارک تحویل شمس در برج حمل جوڑه و جواهر معمولی از دیوالی
حضور پرنور میگیرند و نیز از نزد امیر کبیر بهادر جوڑه عمده و جواهر اعلی داخل سرکار میگردد
خانزادان سرکار مجموع نذرها میگذرانند بطور نذر عیدین تا نه روز جشنها میباشد و طعامهای
رنگارنگ بتمامی خانزادان علی قدر مراتب و مناصب تقسیم می آید و بخطابها و جاگیرات و منصبها
سرفرازیهای خدمات و جواهر سربلند و ممتاز میگردند و در موسم هولی خانه بخانه کوبکو رنگپاشی
و آگ و رنگ و دف و نی میباشد و همه طوایفان رقاص جابجا موعود هر صاحب مقدور
پیش از ایام هولی اند اما بالای کسی مسلمان قطره رنگ نمی اندازند و در محفل مهاراجه بهادر اینهم
تا بیز دهم جلسه هولی عجیب و غریب میگردد و همه امیران سرکار موعود رنگپاشی میشوند آنها که میروند
میروند تا آنها که نمیروند نمیروند تکلیف شاقه نیست اختیار است روز دهولینڈی تا دو پهر روز همه هنود
دکاکین بازارها بند داشته و خاک و گل و لا و دیگر عفونات انواع و اقسام نجاست در میان
خود ها گوارا میکنند خصوصاً مارواڑیان شبیه تمثال هائی دیوان خود میسازند و تماشاها
میکنند و سانگیان و پوربیه ها تا هشت روز دیگر ڈهولک نواخته خانه بخانه راسته براسته
میگردند و انعامها میگیرند اما سانگیان در غناها میزنند و چنین ها خوب میسرایند و دیگر طوایفان
رقاص بلده نیز بتقلید سانگیان و انکار کرده بخوشی و خواهش سامعین ناواقف از علم موسیقی
در مجلسها و محفلها چنین ها میسرایند و دیگران عیب میدانند یکی از زنکر را بلباس مردانه می آرایند
وا ... واهیها همه ... طایفه چنین ها میسرایند و دف مینوازند چنانچه یک زن رقاص موسوم
بتارا طایفه خود همین رقص معمور است انچنانکه در زمان پیشین عیب بود حالا هنر شده است

اگر کسے قوال کبت یا دہرپت یا خیال عمده شاه سدارنگ یا "تا" نارخان وغیره یا کالبین این علم را بسراید که همه در راگ و راگنی مملو باشد سامعین این زمان میگویند که بس صاحب استخوان اکبر بادشاه یا چرا از کو برمی آری چیزی از ٹپه یا ٹهمری یا دادرا یا چهن محظوظ کنند که دل ما خوش شود و شود وای بر فهم و ادراک ایشان اما در حضور پرنور معمول است که سوای کبت و دهرپت و خیالهای عمده استادان سابق و حال چیزے که در آنها راگ راگنی با مملو باشد دیگر از سرود سک العرض نمی باشد و نیز بعضے عابدین و دانایان این علم را حال همین است الغرض از پرورشت و نوازشات بادشاه عالم پناه ادام الله اقباله و عمره حال بندگان مصروف خوشی و خرمی است

او تعالی شانه تا ابد الدهر سلامت دارد

خاتمه از مصنف

الحمد لله والمنة که این تاریخ گلزار آصفیه در محنت سه سال که کار چند ساله بود تصنیف و تالیف و تحریر عاصی سراپا معاصی خواجه غلام حسین خان المخاطب خان زمان خان در آمد الله تقدس و تعالی پسند خاطر ناظران اولی الابصار و مقبول دل صاحبان ادراک وافکار فرماید که لایق ملاحظه ایشان نیست و قابل نذر شاهان هم نمی بینم اما بقول شاعر شعر پای ملخ پیش سلیمان بردن عجب است ولیکن بهتر ازمور ** لهذا برای نذر بادشاه عالم پناه و انجم سپاه که نام نامیش